تفسیر

معارف القرآن

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی
دیوبندی (ره)

مترجم:

حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور

جلد پنجم

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر معارف القرآن

جلد پنجم

شامل سوره های انعام و اعراف می باشد

مؤلف

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه

مفتی محمّد شفیع عثمانی دیوبندی (رحمة الله علیه)

مترجم

جناب شیخ الحدیث و التفسیر مولانا محمد یوسف حسین پور

مدیر و سرپرست حوزه علمیه عین العلوم گُشت ـ سراوان

عثمانی، محمد شفیع، ۱۸۹۷ - ۱۹۷۶.
تفسیر معارف القرآن / مؤلف محمد شفیع؛ مترجم محمد یوسف حسین‌پور. ـ تربت جام، احمد جام، ۱۳۷۷ - .
ج.
(ISBN: 964-6765-70-x) (دوره). -
ج. ۲) (ISBN :964-91073-6-3) - . (ج. ۱) (ISBN: 964-6765-07-8)
(ج. ۴) (ISBN :964-6765-23-8)
۲۰۰۰۰۰ ریال: (ج. فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا)
کتابنامه
مندرجات: ج. ۱ . -- ج. ۲. (شامل آیات ۱۴۲ - الی آخر سوره بقره). -- ج. ۳. ....
ج. ۴. شامل قسمتی از سوره مبارکه نساء و قسمتی از سوره مبارکه مائده. -- ج. ۵. شامل سوره انعام و سوره اعراف.
ج. ۳ (چاپ اوّل: ۱۳۷۹) (ISBN: 964-6765-17-3)
ج. ۵ (چاپ اوّل: ۱۳۸۰)
(ج. ۵) (ISBN: 964-6765-78-5)

۱. تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. الف. حسین‌پور، محمد یوسف، مترجم. ب. عنوان.

۷ ت ۲۵ ع / BP ۹۸ ۲۹۷/۱۷۹

کتابخانه ملی ایران. م ۸۰-۱۷۲۹۷



انتشارات شیخ الاسلام احمد جام ـ تلفن: ۰۵۲۸-۲۲۲۵۲۳۸

تفسیر معارف‌القرآن (جلد پنجم)

تألیف

مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رحمة الله علیه)

ترجمهٔ

محمد یوسف حسین‌پور

وزیری، ۵۴۴ صفحه، ۳۰۰۰ نسخه، چاپ چهارم، بهار ۱۳۸۷
امور فنّی و چاپ: مؤسسهٔ چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد

بها: ۴۰۰۰۰ ریال

شابک ۹۶۴-۶۷۶۵-۷۸-۵	ISBN: 964-6765-78-5

فهرست مظامین و آیات جلد پنجم معارف القرآن

سورة الانعام مكية و هى مائة و خمس و ستون آية و عشرون ركوعاً

سوره انعام در مکه نازل شده و دارای یکصد و شصت‌وپنج آیه و بیست رکوع می‌باشد.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم.

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِىْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمٰتِ

همه ستایشها برای خداست آنکه آفرید آسمانها و زمین را و ساخت تاریکی‌ها

وَالنُّوْرَ ۙ ثُمَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُوْنَ ﴿۱﴾ هُوَ الَّذِىْ

و روشنی را باز هم این کافران با پروردگار خود دیگران رابرابرقرار می‌دهند. اوست آنکه

خَلَقَكُمْ مِنْ طِيْنٍ ثُمَّ قَضٰى اَجَلاً ؕ وَ اَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهٗ ثُمَّ

آفرید شما را از گِل باز مقرر کرد مدتی، و مدتی مقرر است در نزد خدا، باز هم

اَنْتُمْ تَمْتَرُوْنَ ﴿۲﴾ وَ هُوَ اللهُ فِى السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ؕ يَعْلَمُ

شما تردید می‌کنید. و اوست الله در آسمانها و در زمین، می‌داند

سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُوْنَ ﴿۳﴾ وَ مَا تَاْتِيْهِمْ مِنْ

نهان و آشکار شما را و می‌داند آنچه می‌کنید. و نیامد پیش آنها هیچ

اٰيَةٍ مِنْ اٰيٰتِ رَبِّهِمْ اِلَّا كَانُوْا عَنْهَا مُعْرِضِيْنَ ﴿۴﴾ فَقَدْ كَذَّبُوْا

نشانی از نشانیهای پروردگارشان مگر از آنها تغافل می‌نمایند. پس بی‌شک تکذیب کردند

بِالْحَقِّ لَمَّا جَاۤءَهُمْ ؕ فَسَوْفَ يَاْتِيْهِمْ اَنْۢبٰٓؤُا

حق را وقتی که آمد پیش آنها پس اکنون آمد و رفت می‌نماید پیش آنها حقیقت

مَا كَانُوْا بِهٖ يَسْتَهْزِءُوْنَ ﴿۵﴾

آن امری که به آن می‌خندیدند.

خلاصهٔ تفسیر

همهٔ ستایشها شایستهٔ الله است آنکه آسمانها و زمین را آفرید و تاریکیها و روشنی را درست نمود باز هم کفار (در عبادت) با خدا (دیگران را) برابر می‌کنند، و اوست (خداوندی) که (همهٔ) شما را (توسّط حضرت آدم عليه السلام) از خاک آفرید باز (برای مردن شما) وقتی مقرر کرد و دومین وقت مقرر (برای زنده شدن و برخاستن) به نزد خدا (معلوم) است، باز هم (بعضی از) شما شک (و تردید) دارید (که دارید وقوع قیامت را محال می‌پندارید در صورتی که کسی که اول زندگی عنایت کرده‌است برای عنایت نمودن زندگی بار دوم چه مشکلی دارد؟) و اوست معبود بر حق؛ هم در آسمانها و هم در زمین (یعنی همهٔ معبودان دیگر باطل‌اند) و او احوال ظاهر و احوال باطن شما را (یکسان) می‌داند و (بویژه آنچه شما آشکار و نهان) عمل می‌کنید (که مدار جزا و سزا بر آنست) آنها را می‌داند و در نزد آنها (یعنی کفار) هیچ نشانی از نشانیهای پروردگارت نمی‌آید مگر اینکه آنها از آن اعراض می‌نمایند. پس (چون عادت آنها بر این قرار گرفته است) آنها این کتاب بر حق (قرآن) را که در نزد آنها رسید تکذیب نمودند. پس (این تکذیب نمودن آنها خالی نخواهد ماند بلکه) بزودی خبر آنچه آنها به آن استهزا می‌کردند خواهد رسید (مراد از آن عذاب است که با شنیدن خبر آن از قرآن، می‌خندیدند، و مراد از رسیدن خبر آن، اینکه وقتی عذاب نازل گردد، آن را با چشمهای خود مشاهده و تصدیق خواهند کرد.)

معارف و مسایل

حضرت عبدالله بن عباس فرموده‌است که یکی از ویژگیهای سورهٔ انعام این است که کل این سوره بجز چند آیه به یکبار در مکه نازل گردید، در حالی که هفتاد هزار فرشته در جلو آن تسبیح می‌خواندند و می‌آمدند تقریباً همین است قول ائمهٔ تفسیر: مجاهد، کلبی، قتاده و غیره.

ابواسحٰق اسفراینی فرموده‌است که: این سوره شامل تمام اصول و قواعد توحید است؛ این سوره با کلمه «**اَلْحَمْدُلِلّٰهِ**» آغاز شده و در آن خبر داده‌است که همه ستایش از آن خداست؛ و هدف از آن، تعلیم دادن «**حمد**» به مردم است، و در این روش خاص تعلیم، اشاره به این است که او تعالیٰ هیچگونه نیازی به ستایش کسی ندارد، چه کسی حمد او را بیان کند یا نکند؛ او به اعتبار کمال ذاتی خویش خودبخود محمود است.

سپس آفرینش آسمان و زمین و تاریکی و روشنی را بیان نموده، دلایل محمود بودن او را توضیح داد که ذاتی که حامل این قدرت عظیم و حکمت باشد او می‌تواند سزاوار حمد و ثناء باشد. در این آیه «**سمٰوٰت**» را به صیغه جمع و «**ارض**» را مفرد آورد؛ اگر چه در آیهٔ دیگر زمین هم مانند آسمانها هفت ذکر گردیده‌است. شاید در اینجا اشاره به این باشد که آسمانهای هفتگانه با توجه به هیئات و صورت و صفات دیگر با هم بسیار متفاوت می‌باشند، و هفت زمین با همدیگر هم‌شکل و مثیل می‌باشند؛ بنابر این آنها یکی قرار داده شدند.[۱]

هم‌چنین «**ظُلُمٰت**» را جمع و «**نور**» را مفرد آورده به این اشاره نمود که نور عبارت است از راه صحیح و صراط مستقیم که یکی است و ظلمات عبارت است از راههای اشتباه، که هزارها می‌باشند.[۲]

در اینجا این امر نیز قابل توجه است که ساختار آسمانها و زمین را به لفظ «**خلق**» تعبیر نمود و ساخت تاریکی و نور را به لفظ «**جعل**»، که در این نیز اشاره به این است که تاریکی و روشنی مانند آسمانها و زمین چیزهای مستقل و قایم بالذات نیستند؛ بلکه عوارض و صفات می‌باشند، و **ظلمات** را شاید بدین جهت از **نور** مقدم ذکر نمود که در این جهان **ظلمات** اصل است و **نور** وابسته به چیزهای خاصی می‌باشد که هرگاه آنها روبروی قرار گیرند روشنی پدید می‌آید و اگر نه تاریکی می‌ماند.

۱- مظهری.

۲- مظهری و بحرمحیط.

هدف از این آیه، ضمن بیان حقیقت توحید و دلیل واضح آن، هشدار به تمام ملل جهان است که یا کلاً منکر توحید هستند و یا در ضمن اینکه به آن قایل هستند، حقیقت آن را رها کرده‌اند. مجوس برای جهان به دو خالق قایل هستند: یزدان و اهریمن. یزدان را خالق خیر و اهریمن را خالق شر قرار می‌دهند، و همین دو را به نور و ظلمت نیز تعبیر می‌نمایند.

مشرکان هند سیصد و بیست میلیون «دیوتا» را شریک خدا می‌دانند. گروه «آریه سماج» باوجودیکه به توحید قایل است، روح و ماده را قدیم دانسته و از قدرت و خلقت خدا آنها را آزاد می‌دانند و از توحید به کنار رفته‌اند.

هم‌چنین نصاریٰ باوجودیکه قایل به توحید می‌باشند، حضرت عیسیٰ علیه‌السلام و مادر او را شریک و سهیم خدا می‌دانند؛ سپس برای حفظ عقیده توحید مجبور شدند که به نظریه‌ای غیرمعقول یک‌سه و سه یک قایل باشند.

مشرکان عرب نیز در تقسیم بندی خدایی تا جایی از خود سخاوت نشان دادند که هر نوع سنگ از هر کوهی می‌توانست برای نوع انسان معبود قرار گیرد.

الغرض انسانی که خداوند او را مخدوم الکائنات و اشرف المخلوقات قرار داده‌بود، وقتی که از راه منحرف شد نه تنها ماه و خورشید و ستارگان را بلکه آب، آتش، درخت و سنگ حتی حشرات‌الارض را مسجود و معبود، حاجت‌روا و مشکل‌گشای خویش قرار داد.

قرآن کریم در این آیه خداوند را خالق آسمان و زمین و سازنده تاریکی و روشنی نشان داده، همه تخیلات فاسد را رد نمود که نور و ظلمت، آسمان و زمین و همه پدیده‌های مابین، آفریدهٔ خدا و ساخته او هستند؛ پس چگونه می‌توان آنها را با خدا شریک و سهیم قرار داد؟!

در نخستین آیه، بزرگترین چیزهای این عالم‌کبیر، یعنی دنیا را مخلوق و محتاج خدا نشان داده، به انسان عقیدهٔ صحیح توحید را درس داد؛ سپس

در آیات بعدیِ دیگر به انسان نشان داد که وجود خودت نیز یک عالم صغیر است و اگر به ابتدا و انتها و بود و باش آن نگاه کنی، عقیده توحید، حقیقت روشنی قرار گرفته، در جلوی روی تو مجسم خواهد شد. در آن فرمود: «**هُوَالَّذِیْ خَلَقَكُمْ مِنْ طِیْنٍ ثُمَّ قَضـیٰ اَجَلاً**» یعنی فقط الله آن ذاتی است که شما را از خاک آفرید که حضرت آدم علیه السلام را از خمیر خاک بوجود آورد و در آن روح دمید، و غذای عموم بشر از خاک پدید می آید سپس از غذا نطفه و از نطفه تخلیق انسان به عمل می آید. حضرت ابوموسیٰ اشعری می‌فرماید که من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که خداوند حضرت آدم علیه السلام را از مقدار خاصی از خاک آفرید که در آن اجزای روی زمین وجود داشت. از اینجاست که فرزندان حضرت آدم علیه السلام در رنگ و شکل و اخلاق و عادات باهم متفاوت می‌باشند؛ یکی سیاه و دیگری سرخ؛ یکی سخت و سفت و دیگری نرم و لطیف؛ یکی پاکیزه خصلت و دیگری خبیث‌الطبع می‌باشد.[۱]

این ابتدا آفرینش انسان بود؛ سپس دو منزل از انتهای آن ذکر می‌گردد: یکی انتهای شخص انسان که به آن موت گفته می‌شود؛ دوم انتهای نسل انسان و خدام کایناتی او که به آن قیامت گفته می‌شود. به انتهای شخص انسان فرمود: «**ثُمَّ قَضـیٰ اَجَلاً**» یعنی خداوند پس از آفرینش انسان برای بقا و حیات او میعادی مقرر کرد که رسیدن به آن میعاد موت نامیده می‌شود. اگر چه خود انسان این میعاد را نمی‌داند، امّا فرشتگان خداوند، آن را می‌دانند؛ بلکه خود انسان نیز از یک جهت موت خود را می‌داند، زیرا هر وقت و هر جا مشاهده می‌کند که فرزندان آدم دارند می‌میرند.

سپس انتهای کل جهان؛ یعنی قیامت را چنین ذکر نمود: «**وَاَجَلٌ مُسَمًّیٰ عِنْدَهُ**» یعنی میعاد دیگری مقرر است که علم آن فقط در نزد خداست، و علم کامل این میعاد نه در نزد فرشته‌ای هست و نه نزد انسانی.

خلاصهٔ کلام اینکه در نخستین آیه وضعیت عالم اکبر، یعنی کل

۱- مظهری به روایت ابن عدی به سند حسن.

جهان چنین نشان داده‌شد که آن آفریده و ساختهٔ خداست؛ و در آیه بعدی مخلوق بودن عالم اصغر، یعنی انسان برای خداوند را، بیان نمود. سپس برای بیدار ساختن انسان از خواب غفلت چنین نشان داد که هر انسان عمر خاصی دارد که پس از انقضای آن مرگش یقینی است، و این چیزی است که هر انسان آن را در ماحول خود همیشه مشاهده می‌نماید، و در جمله «**وَاَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ**» چنین هدایت گردید که استدلال از موت شخصی انسان به موت عمومی کل جهان، یعنی قیامت امری است طبیعی؛ لذا در وقوع قیامت مجالی برای هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد؛ بنابراین در آخر آیه به صورت استبعاد فرمود: «**ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُوْنَ**» یعنی باوجود این دلایل واضح و روشن، شما در باره قیامت شک و تردید می‌کنید.

در آیه سوم، نتیجهٔ مضمون دو آیه قبلی را بیان فرمود که الله آن ذاتی است که در آسمانها و زمین، فقط او سزاوار عبادت و اطاعت می‌باشد و او از ظاهر و باطن و هر حال و قول و فعل شما اطلاع کامل دارد.

در آیه چهارم از ضد و عناد و لجاجت انسان غفلت شعار چنین شکوه و گلایه نمود که: «**وَ مَا تَاْتِيْهِمْ مِنْ اٰيَةٍ مِنْ اٰيٰتِ رَبِّهِمْ اِلَّا كَانُوْا عَنْهَا مُعْرِضِيْنَ**» یعنی باوجود دلایل واضح و نشانیهای روشن توحید، انسانهای منکِر، چنین روشی برگزیده‌اند که هر نشانی که از طرف خداوند برای هدایت آنها فرستاده می‌شود از آن اعراض می‌نمایند و در آنها از هیچگونه اندیشه و فکری کار نمی‌گیرند.

در آیه پنجم جهت تفصیل مزید این غفلت، به بعضی وقایع اشاره نموده، بیان فرمود که: «**فَقَدْ كَذَّبُوْا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ**» یعنی وقتی حق در جلوی آنها قرار گرفت آن را تکذیب نمودند؛ مراد از حق می‌تواند قرآن باشد و نیز می‌تواند ذات اقدس آن‌حضرت ﷺ باشد؛ زیرا آن‌حضرت ﷺ از آغاز عمر تا آخر درمیان همان قبایل عرب بود و باش داشت از کودکی تا جوانی و از جوانی تا سالخوردگی در جلوی چشمهای‌شان بود و این نیز برای آنها واضح و روشن بود که آن‌حضرت ﷺ از هیچ انسانی هیچگونه درسی یاد

نگرفته است تا جایی که نمی‌توانست نام خود را بنویسد. در تمام عرب او به لقب «امی» مشهور بود؛ چهل سال از عمر مبارکش بدین‌شکل در میان آنها گذشت هرگز به شعر و شاعری تمایل نداشت و نه گاهی به علم و تعلیم مبادرت ورزید. پس از کامل شدن چهل سال ناگهان از زبان مبارک او آن حقایق، معارف، علوم و فنون جاری شد که بزرگترین دانشمندان و فیلسوفهای دنیا در برابر آن عاجز ماندند. تمام فصحا و بلغای عرب را برای مقابله کلام خویش دعوت داد؛ آنهایی که برای شکست دادن آن‌حضرتﷺ از فدا نمودن مال و جان، عزت و آبرو، زن و فرزند خود دریغ نمی‌ورزیدند. کسی جرأت پیدا نکرد که این دعوت را بپذیرد و مانند یک آیه از قرآن عرضه نماید. بدین‌شکل وجود خود آن‌حضرتﷺ و قرآن، بر حقانیت او بالاترین نشانی بود. علاوه بر این از دست مبارک آن‌حضرتﷺ هزاران معجزه و نشانیهایی چنان واضح پدید آمد که هیچ انسان صحیح الحواسی نتوانست آنها را انکار نماید، ولی آنها همه این علایم و نشانیها را کلاً تکذیب کردند. لذا در این آیه فرمود: «**فَقَدْ كَذَّبُوْا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ**» سپس در آخر آیه جهت اشاره به سرانجام بدکفر و انکار و تکذیب آنها فرمود: «**فَسَوْفَ يَأْتِيْهِمْ اَنْبٰٓؤُ مَا كَانُوْا بِهٖ يَسْتَهْزِءُوْنَ**» یعنی امروز این مردمان غافل از این انجام؛ بر معجزات و هدایات رسول‌خداﷺ و قیامت و آخرت استهزاء می‌نمایند، ولی خیلی زود آن وقت خواهد آمد که همه این حقایق در معرض دید آنها قرار خواهد گرفت. قیامت برپا می‌شود؛ از ایمان و عمل محاسبه می‌شود؛ و هر کسی به جزا و سزای کردار خویش نایل خواهد آمد؛ ولی در آن وقت یقین و اقرار به درد آنها نخواهد خورد، ؛ زیرا آن روز، روز عمل نیست؛ بلکه روز جزا خواهد بود. اکنون خداوند جهت فکر و اندیشه برای آنها فرصتی عنایت کرده‌است؛ فلاح دنیا و آخرت بر غنیمت شمردن آن، و ایمان آوردن بر آیات الهی است.

اَلَمْ يَرَوْا كَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنّٰهُمْ فِى الْاَرْضِ
آیا نمی‌بینند که چقدر هلاک کردیم پیش از آنها امتهای که جای داده‌ایم آنها را در زمین
مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَّكُمْ ط وَ اَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَاراً ص وَ جَعَلْنَاالْاَنْهٰرَ
آنقدر که جای نداده‌ایم به شما و رها ساختیم آسمان را بر آنها بارنده و کردیم نهرها را
تَجْرِىْ مِنْ تَحْتِهِمْ فَاَهْلَكْنٰهُمْ بِذُنُوْبِهِمْ وَ اَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً
روان به زیر آنها پس هلاک کردیم آنها را به گناههای‌شان و آفریدیم بعد از آنها امتهای
اٰخَرِيْنَ ﴿۶﴾ وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَاباً فِىْ قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوْهُ بِاَيْدِيْهِمْ
دیگری. و اگر نازل کنیم بر تو نوشته‌ای در کاغذی پس لمس کنند آن را بدستهای خویش
لَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِنْ هٰذَا اِلاَّ سِحْرٌ مُبِيْنٌ ﴿۷﴾ وَ قَالُوْا لَوْلاَ اُنْزِلَ
البته خواهند گفت کافران نیست این بجز جادوی واضحی. و می‌گویند چرا نازل نشد
عَلَيْهِ مَلَكٌ ط وَ لَوْ اَنْزَلْنَا مَلَكاً لَقُضِىَ الْاَمْرُ ثُمَّ لاَ يُنْظَرُوْنَ ﴿۸﴾
براو فرشته‌ای و اگر فرود آوریم فرشته‌ای پس طی خواهد شد قصّه سپس مهلت داده نمی‌شوند.
وَ لَوْ جَعَلْنٰهُ مَلَكاً لَجَعَلْنٰهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ
و اگر فرشته‌ای را رسول می‌کردیم او در صورت انسانی می‌شد و آنها را در آن اشتباه می‌انداختیم
مَّا يَلْبِسُوْنَ ﴿۹﴾ وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ
که اکنون می‌افتند. و البته استهزاء کرده‌اند به رسولان پیش از تو پس احاطه کرده
بِالَّذِيْنَ سَخِرُوْا مِنْهُمْ مَّا كَانُوْا بِهٖ يَسْتَهْزِءُوْنَ ﴿۱۰﴾ قُلْ سِيْرُوْا
به استهزا کنندگان آنها آنچه به آن استهزا می‌کردند. تو بگو سَیر کنید
فِى الْاَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِيْنَ ﴿۱۱﴾
در روی زمین باز بنگرید چه شد سر انجام تکذیب کنندگان.

خلاصهٔ تفسیر

آیا آنها ندیدند که ما پیش از آنها چقدر گروههایی را (بوسیله عذاب) هلاک کرده‌ایم که ما به آنها در این جهان چنان نیروی (جسمانی و مالی) داده‌بودیم که به شما آن نیرو را نداده‌ایم و ما بر آنها کاملاً باران بارانیدیم و ما به زیر (کشت و باغهای) آنها نهرها جاری کردیم (که در اثر آن مزرعه و میوها کاملاً رشد نمودند و آنها با شادمانی زندگی خود را گذرانیدند) سپس (باوجود آن نیرو و توانایی، وسایل و اسباب) ما آنها را به سبب گناههای‌شان (به انواع و اقسام عذاب) هلاک کردیم و پس از آنها گروههای دیگری آفریدیم (پس اگر بر شما هم عذاب نازل بکنیم پس جای شگفتی نیست، و عناد آنها تااینجاست که) اگر ما نوشته‌ای بر کاغذی بر شما نازل می‌کردیم، باز آنها آن را با دستهای خود لمس می‌کردند (همچنانکه خواستهٔ آنها بود که کتاب نوشتهٔ از آسمان بیاید، با ذکر قید به لمس شبههٔ نظربندی را برطرف نمود) باز هم این کفار چنین می‌گفتند که این جز جادوی صریح چیزی دیگر نیست (زیرا وقتی ارادهٔ قبول آن را ندارند در هر دلیلی یک نوع شبهه وارد می‌کنند) و آنها نیز چنین می‌گویند که چرا در نزد او فرشته‌ای (که ما او را با چشم خود می‌دیدیم و سخنان او را می‌شنیدیم) اعزام نگردید (حق تعالیٰ می‌فرماید) و اگر ما فرشته‌ای (چنین) می‌فرستادیم پس کل قضیه خاتمه می‌یافت باز (پس از نزول فرشته) کوچکترین مهلتی به آنها داده‌نمی‌شد (زیرا سنت الهی این است که به هر قومی که معجزهٔ دلبخواه آنها نشان داده‌شود اگر باز هم آنها از ایمان انکار ورزند پس فوراً بدون مهلت بوسیله عذاب هلاک کرده‌می‌شوند، و تا زمانی که چنین معجزه دلبخواهی را نبینند در دنیا به آنها مهلت داده می‌شود) و اگر ما آن (پیغام رسان) را فرشته‌ای می‌کردیم پس (اگر ما او را در شکل فرشته می‌فرستادیم انسانها نمی‌توانستند بیم او را تحمّل کنند) بنابر این ما او را (در صورت) انسانی می‌کردیم باز بر او همان شبهه را وارد می‌کردند که اکنون وارد می‌نمایند (یعنی آن فرشته را انسانی پنداشته باز هم ایراد شبهه می‌کردند، الغرض اگر خواسته نزول فرشتهٔ آنها برآورده می‌شد باز هم برای آنها از این جهت مفید نمی‌شد که آنها توان دیدن فرشته به شکل فرشته را نداشتند، و به شکل انسان شبهات آنها برطرف نمی‌شد و از طرف دیگر این ضرر بر آنها وارد می‌شد که در اثر عدم تسلیم سزای، در عذاب قرار می‌گرفتند) و (شما در اثر

خواستهای بیجای آنها اندوهگین مباشید زیرا) پیامبرانی که پیش از شما آمده‌اند با آنها نیز (از طرف مخالفان) استهزا شده‌است پس به استهزا کنندگان این عذاب فرا گیر شد (از این معلوم گردید که با این برخورد آنها، هیچ ضرری متوجه انبیاء علیهم‌السلام نگردیده، بلکه این خود عذاب و مصیبتی برای آنها شده‌است، و اگر آنان از عذاب امتهای گذشته انکار دارند) تو (به آنها) بگو قدری در روی زمین سیر کنید سپس ببینید که سرانجام تکذیب کنندگان به کجا رسید.

معارف و مسایل

در آیات گذشته برای مغرضان و مخالفان از احکام الهی و تعالیم رسل وعید شدیدی بیان گردیده‌بود، در این آیات، رخ آنها به احوال گذشته، حال و وقایع تاریخی آینده معطوف گشته، فرصتی جهت درس عبرت به آنها داده‌شده‌است. بدون شک و تردید تاریخ عالم، کتاب عبرت آموزی است که اگر به آن با چشم بصیرت نگاه کرده‌شود از هزارها موعظه مؤثرترین موعظه‌ای می‌باشد. حکیمی چه جملهٔ پسندیده‌ای فرموده‌است: «دنیا بهترین مربی و زمان بهترین معلّم است» از اینجاست که بیشترین عنصر قرآن مجید مشتمل بر قصص و تاریخ است؛ ولی عموماً انسان غافل، به تاریخ جهان نیز بیش از یک شغل تفریحی اهمیتی قایل نشده‌است؛ بلکه این بهترین موعظه و نصیحت را نیز وسیله غفلت و نافرمانی خویش قرار داده‌است. تأثیر حکایات و قصص گذشته، فقط تا این حد مانده‌است که بجای قرص خواب‌آور قبل از خواب استعمال گردند و یا در اوقات فراغت جهت سرگرم کردن خویش بکار گرفته شوند. شاید از این جهت قرآن کریم روح تاریخ عالم را عبرت و نصیحت قرار داده‌است؛ ولی مانند عموم کتابهای تاریخ و افسانه‌ها نیست که هدف از آن تنها قصه‌گویی و یا تاریخ نگاری باشد. بنابراین، وقایع تاریخی را در صورت داستان مسلسل بیان نفرمود؛ بلکه کدام قطعه داستان متعلق به کدام معامله و حالت بوده‌است در

آنجا همان قطعه بیان گردیده‌است، و باز در جای دیگر قطعۀ دیگر داستان را به مناسبت آنجا ذکر نموده‌است. می‌تواند در این روش اشاره به این باشد که هیچ خبر و داستانی بذات خود نمی‌تواند هدف قرار گیرد؛ بلکه هدف از خبری انشایی و از اظهار هر داستانی، نتیجه عملی خواهد بود. لذا از آن واقعه هر قدر برای آن هدف لازم بود، آن را بیان فرموده‌است که آن را بخوانید و به جلو بروید و احوال و اوضاع خویش را به آن اندازه گیری و مقایسه کنید، و از وقایع گذشته درس عبرت گرفته خود را اصلاح نمایید.

در نخستین آیه از آیات فوق‌الذکر بدون توسط رسول خداﷺ در خصوص مخاطبان، یعنی اهل مکه فرمود که: آیا آنها وضع ملل گذشته پیش از خود را مشاهده نکردند تا از آن عبرت و نصیحت می‌گرفتند؟! هدف از دیدن، فکر و اندیشه بود. زیرا آن ملتها در حال حاضر در جلوی آنها نبودند تا بتوانند آنها را ببینند. سپس هلاکت و بربادی ملل گذشته را بیان فرمود: «**كَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ**» یعنی ما پیش از آنها چندین قرن را هلاک کردیم. با لفظ «**قرن**» نیز به آن گروهی گفته می‌شود که در یک وقت و زمان یکجا جمع باشند و نیز به یک مقدار طولانی از زمان اطلاق می‌گردد، که در آن زمان از ده سال گرفته تا صد سال اقوال مختلفی آمده‌است. ولی از بعض وقایع و روایات حدیث تأیید می‌گردد که لفظ «**قـــرن**» بر صد سال اطلاق می‌گردد؛ چنانکه در حدیثی آمده‌است که آن‌حضرتﷺ به عبدالله بن بشر زمانی، فرمود که: تو تا یک قرن زنده خواهی ماند؛ و او صد سال کامل زنده ماند. و نیز آن‌حضرتﷺ در حق کودکی دعا فرمود که تا یک قرن زنده بماند و او کاملاً صد سال زنده ماند. بیشتر حضرات علما مطلب حدیث «**خیرالقرون قرنی ثم الذین یلونهم**» را همین قرار داده‌اند که هر قرن، صد سال است.

در این آیه، نسبت به ملل گذشته جهان، نخست این را نشان داد که خداوند به آنها در روی زمین چنان وسعت و قوت و اسباب معیشت عطا فرموده‌بود که به مردم زمان بعد نصیب نشده‌بود. ولی وقتی که آنها تکذیب رسول و مخالفت به احکام الهی را اختیار نمودند، پس همه جاه و جلال و

مال و منال آنها در برابر با عذاب خداوندی بیهوده تلقی شد و کلاً از بین رفت. پس مخاطبان حال حاضر، یعنی اهل مکه که نه مانند قوم عاد و ثمود از قوت و نیرویی برخوردارند و نه مانند اهالی شام و یمن از وضع خوب اقتصادی بهره‌ای دارند، می‌بایستی از وقایع امم گذشته درس عبرت می‌گرفتند و کردار خود را بررسی می‌کردند که در اثر مخالفت، سرانجام چه خواهد شد.

در آخر آیه فرمود: «**وَ اَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَـرْناً اٰخَـرِيْنَ**» یعنی تصرف قدرت کامله حق تعالیٰ جل شأنه تنها این نبود که ملل دارای جاه و جلال، حکومت و سلطنت، قد و قامت و قوت و زور را در یک چشم زدن هلاک و برباد کند، بلکه به محض هلاک کردن آنها اقوام دیگر را آفرید و چنان آباد ساخت که برای مشاهده کنندگان خلأ احساس نشد که از اینجا انسانی کم شده‌است.

و مشاهده این قدرت و حکمت حق تعالیٰ جل وعلاشأنه در هر زمان و هر وقت این چنین بوده و خواهدبود که روزانه هزارها بلکه صدها هزار انسان هلاک می‌گردند ولی در هیچ جای خلأ به نظر نمی‌رسد و محسوس نمی‌گردد که مردمِ ساکنِ اینجا، هلاک شده‌اند و در آنجا ساکنی باقی نمانده‌است.

خدا جانی‌یه دنیا جلوه‌گاه ناز هی کس‌کی
هزارون اٹھی گئی، رونق وهی‌باقی هی مجلس‌کی

یعنی خدا می‌داند که این جهان جلوه‌گاه چه کسانی بوده، و هزاران رفته‌اند اما رونق مجلس هنوز برقرار است.

باری در میدان عرفات که حدود یک میلیون نفر جمعیتی وجود داشت به فکرم رسید که حدود هفتاد الی هشتاد سال قبل کسی از این جمع وجود نداشت و در این میدان تقریباً به همین تعداد انسانهای دیگری وجود داشتند که امروز از آنها نام و نشانی نیست؛ هم‌چنین هر اجتماع و انبوه انسانی راکه در برابر ماضی و مستقبل ملاحظه نمایید واعظ بسیار مؤثری به نظر می آید، **فتبارك الله احسن الخالقين.**

آیه دوم در واقعهٔ بخصوصی نازل شده‌است و آن اینکه: عبدالله بن ابی امیّه در محضر آن‌حضرت ﷺ خواستهٔ معاندانه‌ای تقدیم کرد و گفت که من بر تو تا وقتی ایمان نمی‌آورم که این واقعه را ملاحظه نکرده‌باشم که تو بر آسمان بالا بروی و از آنجا در حضوری ما نامه‌ای بیاوری که به نام من باشد که تو را تصدیق نمایم؛ سپس باوجود این خواسته اظهار داشت که اگر تو همه این خواسته‌هایم را برآورده کنی باز هم من حاضر نیستم مسلمان بشوم.

و از عجایب اتفاقات، همین شخص چنان مسلمان مخلصی شد که به خاطر اسلام در غزوه طائف شهید گشت.

خواسته‌های بیجا و معاندانه قوم و مکالمه استهزاء آمیز آنها بر قلب مبارک رسول‌خدا ﷺ که از مادر و پدر مشفق‌تر بود چه اثری گذاشت؟ آن را فقط کسی می‌تواند اندازه‌گیری کند که مانند رسول کریم ﷺ به فکر صلاح و فلاح قو می‌باشد.

بنابر این، در این آیه جهت تسلی آن‌حضرت ﷺ فرمود که: این خواسته‌های آنها بخاطر غرض و مقصدی نبود. و نه هدف انجام دادن آنها بود؛ بلکه وضع آنها از این قرار است که آنچه طلب می‌کردند اگر بصورت واضح‌تری هم صداقت آن‌حضرت ﷺ به جلوی آنها می‌آمد، باز هم قبول نمی‌کردند. مثلاً اگر ما طبق خواسته آنها، از آسمان نوشته‌ای روی کاغذی نازل می‌کردیم، نه تنها اینکه آنها آن را با چشم ملاحظه می‌کردند که در آن احتمال نظربندی و جادو وجود می‌داشت، بلکه اگر آنان آن را با دستهای خویش لمس می‌کردند که این پندار محض نیست امر حقیقی و واقعی است، اما چون تمام سخنان آنها از روی ضد و عناد بودند باز هم می‌گفتند که «**اِنْ هٰذَا اِلاَّ سِحْرٌ مُبِيْنٌ**» این جادویی است واضح و روشن.

نزول آیه سوم نیز واقعه‌ای دارد که همین عبدالله بن ابی‌امیّه، نضربن‌حارث و نوفل بن خالد یک بار جمع شده، در محضر رسول‌خدا ﷺ حاضر شدند و این خواسته را تقدیم داشتند که ما زمانی بر تو ایمان می‌آوریم که تو از آسمان نامه‌ای بیاوری و همراه با آن چهار فرشته بیایند و

روی آن گواهی بدهند که این نامه از جانب خداوند است و ایشان رسول خدا می‌باشند.

جواب این خواسته را خداوند بدین صورت داد که این غافلان با این خواسته‌ها، موت و هلاکت خویش را دارند مطالبه می‌نمایند. زیرا قانون الهی از این قرار است که هرگاه قومی از پیامبری علیهم‌السلام معجزه خاصی مطالبه نماید، و از طرف خداوند آن معجزهٔ مطلوبهٔ آنها نشان داده‌شود، باز هم اگر در پذیرش ایمان و اسلام تأخیر نمایند، پس بوسیله عذاب عمومی هلاک کرده خواهندشد، و این اهالی مکه هم این خواسته‌ها را بنابه حسن نیت نمی‌خواستند تا از آن توقع پذیرش می‌شد؛ لذا فرمود: «**وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُوْنَ**» یعنی اگر معجزه دل بخواه آنها را نشان بدهیم که فرشته‌ای را بفرستیم و این قوم پذیرنده نیستند، پس بعد از ارائه دادن آن معجزه، هرگاه خلاف‌ورزی نمایند دستور خدا به هلاکت آنها به موقع اجرا در می‌آید و سپس به آنها کوچکترین مهلتی داده نخواهد شد؛ لذا باید به آنها فهماند که اگر معجزه دل بخواه شما نشان داده‌نشد این به نفع شما تمام خواهد شد.

پاسخ دیگری از این امر، در آیه چهارم با شیوه‌ای دیگر، چنین داده‌شد که این سائلان چقدر احمق و نادان هستند که نازل شدن فرشتگان را مطالبه می‌نمایند. نازل شدن فرشته بدو صورت می‌تواند باشد، یکی اینکه فرشته در صورت و شکل اصلی خویش بیاید پس هیچ انسانی نمی‌تواند هیبت و بیم او را تحمل نماید؛ بلکه در اثر بیم خطر مرگ در پیش است، صورت دوم این است که فرشته در صورت انسانی بیاید همچنانکه حضرت جبرئیل علیه‌السلام در محضر آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم در صورت انسانی می‌آمد، پس در این صورت ایرادی که این سایل بر آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم داشت بر آن فرشته هم خواهد داشت که او آن فرشته را انسانی می‌پنداشت.

پس از پاسخ به تمام این سؤالهای معاندانه جهت تسلی خاطر آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم در آیه پنجم فرمود که: آنچه این ملت استهزاء و تمسخر و روش ایذا رسانی را که با شما در پیش گرفته‌است مختص به شخص شما

نیست بلکه برای انبیای گذشته علیهم‌السلام پیش از شما نیز چنین وقایع دل خراش و حوصله‌شکن عارض گشته است؛ ولی آنها حوصله را از دست ندادند و سرانجام این ملت استهزاء و تمسخرکننده، به آن عذابی مبتلا گشتند که به آن تمسخر می‌کردند.

خلاصه اینکه وظیفه شما تبلیغ احکام است؛ با انجام آن شما قلب خود را فارغ کنید چه از آن کسی متأثر گردد یا خیر، نگهداشتن آن بر عهدهٔ شما نیست؛ لذا شما در فکر آن قرار گرفته اندوهگین نباشید.

قُلْ لِمَنْ مَّا فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ ط قُلْ لِلّٰهِ ط كَتَبَ عَلٰى

بپرس که از آن کیست آنچه در آسمانها و زمین است بگو از آن خداست او نوشته است بر

نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ط لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيْهِ ط

عهده خود مهربانی را البته شما را جمع آوری می‌کند تا روز قیامت که در آن شکی نیست

اَلَّذِيْنَ خَسِرُوْا اَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُوْنَ ﴿۱۲﴾ وَ لَهٗ مَا سَكَنَ

کسانی‌که در خساره انداختند خودرا آنها ایمان نمی‌آورند. وازآن خداست آنچه آرامش گرفته

فِی الَّيْلِ وَالنَّهَارِ ط وَ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ ﴿۱۳﴾ قُلْ اَغَيْرَ اللهِ اَتَّخِذُ

در شب و روز و اوست شنوا و دانای همه. بگو آیا غیر از خدا قرار دهم

وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ ط

مددگارخویش واوآفریدگارآسمانهاوزمین است و اوبه همه غذامی دهد وبه اوکسی غذانمی دهد

قُلْ اِنِّیْ اُمِرْتُ اَنْ اَكُوْنَ اَوَّلَ مَنْ اَسْلَمَ وَ لَا تَكُوْنَنَّ

بگو به من دستور رسیده که از همه جلوتر فرمان ببرم و تو هرگز مباش

مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ﴿۱۴﴾

از مشرکان.

خلاصهٔ تفسیر

تو (به مخالفان جهت اتمام حجت) بگو آنچه در آسمانها و زمین موجوداند، همه ملک چه کسی هستند (اولاً آنها چنین جوابی خواهند گفت که از آن توحید ثابت بشود و اگر بنابر خوف مغلوبیت جوابی ندادند پس) تو بگو که همه ملک خداست (و نیز به آنها بگو که) خداوند (از فضل خویش با توبه کنندگان) مهربانی کردن را بر عهدهٔ خود لازم فرموده‌است (و نیز بگو که اگر شما توحید را نپذیرفتید باید به سزای خود برسید زیرا که) خداوند شما را در روز قیامت (از قبرها زنده بلند نموده در میدان حشر) جمع خواهد کرد (و حال قیامت این است که) در آمدن آن شکی نیست (اما) کسانی که خود را (یعنی عقل و نظر خود را) ضایع (یعنی معطل) کرده‌اند پس ایمان نخواهند آورد (و به آنها بطور اتمام حجت این را نیز بگو که) ملک خداست آنچه در شب و روز سکونت دارند (حاصل این و آیه قبلی «**قُلْ لِمَنْ مَّا فِي السَّمٰوٰتِ**» این مفهوم گشت که هر آنچه در مکان و زمانی هست، همه مملوک خدا می‌باشند) و او از همه شنواتر داناتر است (پس بعد از اثبات توحید به آنها) بگو که آیا به غیر از خدا که آفریدگار آسمانها و زمین است و آنکه (همه را) طعام می‌دهد و کسی به او طعام نمی‌دهد (زیرا او از خورد و نوش بی‌نیاز و مبرّاست، پس آیا بجز از این خدا) کسی را معبود خود قرار بدهم (تو در تشریح این استفهام انکاری) بگو (که من چگونه می‌توانم کسی را بجز از خدا معبود قرار بدهم که این خلاف عقل و نقل است) به من دستور رسیده است که قبل از همه من اسلام را بپذیرم (که عقیده توحید نیز در آن آمد) و (به من گفته شده‌است که) تو هرگز از مشرکان مباش.

معارف و مسایل

در آیه «**قُلْ لِمَنْ مَّا فِي السَّمٰوٰتِ**» از کفار سؤالی شده‌است که مالک آسمانها و زمین و تمام کاینات آنها کیست؟ سپس از زبان مبارک خود رسول خداﷺ چنین پاسخ داد که مالک همه اینها خداست. علت جواب دادن خویش بجای انتظار جواب کفار این است که این جواب در نزد کفار نیز مسلّم است؛

اگر چه آنها در شرک و بت‌پرستی مبتلا بودند، ولی خداوند را مالک آسمان و زمین و کل کاینات می‌دانستند.

لفظ «**اِلیٰ**» در جمله «**لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلیٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ**» یا به معنی «**فی**» هست، و مرادش این است که خداوند، همه اولین و آخرین را در روز قیامت جمع خواهد کرد؛ و یا مراد از آن جمع فی‌القبور است. پس منظور این است که تا قیامت همه مردم را در قبرها جمع می‌کند تا اینکه در روز قیامت همه را زنده می‌گرداند.[1]

«**كَتَبَ عَلیٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ**» در «**صحیح مسلم**» از حضرت ابوهریره مروی است که رسول خداﷺ فرمود: زمانی که خداوند مخلوقات را آفرید وعده نامه‌ای بر عهدهٔ خود نوشت که پیش او موجود است که مضمونش از این قرار است «**اِنَّ رَحْمَتِيْ تَغْلِبُ عَنْ غَضَبِيْ**» یعنی رحمت من بر غضبم غالب خواهد آمد.[2]

«**اَلَّذِيْنَ خَسِرُوْا اَنْفُسَهُمْ**» در این اشاره به آن است که وسعت و عمومیت رحمت که در ابتدا آیه آمده‌بود، بجای خود درست است؛ ولی محروم ماندن کفار و مشرکین از آن در اثر کردار خود آنهاست زیرا آنها راه کسب رحمت را که ایمان باشد اختیار ننمودند. (قرطبی)

«**لَهُ مَا سَكَنَ فِی الَّيْلِ وَالنَّهَارِ**» در اینجا مراد از سکون یا استقرار است؛ یعنی هر آنچه در لیل و نهار هر کجا موجود باشد، ملک خداست، و می‌تواند مراد از آن سکون و حرکت هر دو باشند؛ یعنی «ما سکن و ما تحرک» با ذکر سکون به تنهایی، حرکت که در مقابل به آنست خود بخود مفهوم می‌گردد.

قُلْ اِنِّیْ اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّیْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ ﴿۱۵﴾ مَنْ يُّصْرَفْ

تو بگو من می‌ترسم اگر نافرمانی رَبّم را بجا بیاورم از عذاب روز بزرگی. کسی که برطرف شد

عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهٗ وَ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِيْنُ ﴿۱۶﴾ وَ اِنْ

از او عذاب در آن روز پس بر او رحم کرد و همین است پیروزی بزرگ. و اگر

۱- قرطبی. ۲- قرطبی.

يَّمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهٗٓ اِلَّا هُوَ ؕ وَ اِنْ يَّمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ
برساند به تو ضرری پس کسی دور کننده آن نیست بجز او و اگر برساند به تو خوبی پس او
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿۱۷﴾ وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهٖ ؕ وَهُوَ الْحَكِيْمُ
بر هر چیز قادر است. و اوست غالب بر بندگانش و اوست حکیم و
الْخَبِيْرُ ﴿۱۸﴾ قُلْ اَيُّ شَيْءٍ اَكْبَرُ شَهَادَةً ؕ قُلِ اللّٰهُ شَهِيْدٌۢ بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ
آگاه به همه. تو بپرس کیست گواه بزرگ بگو الله گواه است بین من و شما
وَ اُوْحِيَ اِلَيَّ هٰذَا الْقُرْاٰنُ لِاُنْذِرَكُمْ بِهٖ وَ مَنْۢ بَلَغَ ؕ اَئِنَّكُمْ
و نازل شده بر من این قرآن تا شما را از آن آگاه سازم و کسی را که به او برسد آیا شما
لَتَشْهَدُوْنَ اَنَّ مَعَ اللّٰهِ اٰلِهَةً اُخْرٰى ؕ قُلْ لَّآ اَشْهَدُ ۚ قُلْ اِنَّمَا هُوَ اِلٰهٌ
گواهی می‌دهیدکه‌باخدامعبودان دیگری هستند بگومن‌گواهی‌نمی‌دهم بگواوست معبود
وَّاحِدٌ وَّاِنَّنِيْ بَرِيْٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ ﴿۱۹﴾ اَلَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ يَعْرِفُوْنَهٗ
یگانه و من بیزارم از شرک شما. کسانی که ما به آنها کتاب داده‌ایم می‌شناسند او را
كَمَا يَعْرِفُوْنَ اَبْنَآءَهُمْ ۘ اَلَّذِيْنَ خَسِرُوْٓا اَنْفُسَهُمْ فَهُمْ
همچنانکه می‌شناسند پسران خود را کسانی که در خساره انداخته‌اند خود را آنها
لَا يُؤْمِنُوْنَ ﴿۲۰﴾ وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا اَوْ كَذَّبَ
ایمان‌نمی‌آورند. وکیست ظالم‌تر از کسی که دروغ گفته‌است به پشت خدا و تکذیب نموده
بِاٰيٰتِهٖ ؕ اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ ﴿۲۱﴾
به‌آیات‌اوبدون‌شک‌خوبی‌نصیب‌ظالمان‌نخواهدشد.

خلاصهٔ تفسیر

تو بگو که اگر من گفتهٔ پروردگارم را قبول نکنم (که بر حکم اسلام و ایمان عامل نباشم، یا به شرک مبتلا شوم) پس من از عذاب روز بزرگ (قیامت) می ترسم (بدیهی است

که رسول کریمﷺ معصوم است و صدور شرک و معصیت از او بر خلاف اسلام و ایمان ممکن نیست. اما هدف گوشزد کردن عموم امت است، که نبی معصوم هم از عذاب خدا هراسان است. باز فرمود که آن عذاب آنچنان است که) کسی که عذاب آن روز از او برطرف گردد خداوند بر او رحم کرده‌است و این (برطرف شدن عذاب و نیل به رحمت خداوند) پیروزی صریحی است (در این آیه، از آن رحمت نیز یاد آوری شد که پیش از این در آیهٔ «**كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ**» آمده‌است) و (نیز آنها را گوشزد کن که ای انسان) اگر خدا بخواهد که به تو مشقتی (چه در دنیا و یا در قیامت) برساند پس برطرف کنندهٔ آن بجز خدا کسی نیست (اگر او بخواهد دورش کند یا نکند، زود کند یا دیر کند) و اگر (همچنین) بخواهد که به تو نفعی برساند (پس بر طرف کننده‌ای برای آن هم نیست؛ چنانکه در آیه ۱۰۷ از سوره یونس می‌فرماید: «**فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ**» زیرا که) او بر هر چیز قدرت کامل دارد (و جهت تأکید مطلب یاد شده نیز بگو که) و او (خداوند متعال از روی قدرت) بر بندگان خویش غالب و برتر است و (از روی علم) او حکیم و کاملاً آگاه است (پس او بوسیله علم خویش احوال و اوضاع همه را می‌داند و با قدرت خویش همه را جمع خواهد کرد و با حکمت خویش به همه کس جزا و سزای مناسبی خواهد داد) و تو (به این منکرین توحید و رسالت) بگو (خیلی خوب) از همه بالاترین چیز گواهی دهندهٔ کیست (که با گواهی دادن او همه اختلافات پایان یابند، بدیهی است که جواب آن این خواهد شد که خداوند از همه بالاتر است پس) تو بگو بین من و شما (راجع به مسئله مختلفٌ فیه) الله تعالیٰ گواه‌است (که گواهی او بالاترین گواهی است) و (گواهی او این است که) این قرآن به طور وحی (از جانب خداوند متعال) بر من فرستاده شده‌است تا که من بوسیله آن شما را و کسانی را که این به آنها برسد همه را (از این وعیدها) بترسانم (که روی انکار توحید و رسالت از آنها در اینجا یاد آوری شده‌است، زیرا شهادت تکوینی خداوند که عبارت است از اعجاز قرآن، و عاجز ماندن جهان از ساختن شبیه آن بر صدق رسول خداﷺ ثابت گردید، و از مضامین قرآن شهادت تشریعی آن نیز واقع شد) آیا شما (پس از این شهادت کبری که شامل توحید است باز هم) در باره توحید بدرستی چنین گواهی می‌دهید که همراه با خدا (در استحقاق عبادت) معبودان دیگری نیز (شریک) هستند (و اگر آنها از روی ضدّیت بگویند که آری ما چنین گواهی خواهیم داد پس در چنین وقت بحث نمودن با آنها بیجا است بلکه فقط) تو (جهت اظهار عقیده خویش) بگو من بر این گواهی

نخواهم داد و بدون شک من از شرک شما بیزارم (و آنچه راجع به رسالت شما می‌گویند که ما از یهود و نصاری تحقیق نموده‌ایم، و تحقیق ما در این باره این است که) کسانی که ما به آنها کتاب (تورات و انجیل) داده‌ایم همهٔ آنها رسول را چنان می‌شناسند که پسران خود را می‌شناسند (لذا با وجود شهادت کبریٰ مدار روی شهادت اهل کتاب نیست پس بر عدم آن نمی‌توان استدلال نمود و نیز با وجود شهادت کبریٰ نیز) کسانی که عقل خود را ضایع کرده‌اند ایمان نخواهند آورد (مراد از ضایع نمودن عقل این است که آن را معطل کرده‌اند و یا از عقل کار نگرفته‌اند) چه کسی ظالم‌تر است از آنکه بر خدا دروغ افترا کند و یا آیات خدا را تکذیب نماید (وضع) این بی‌انصافان (چنین خواهد شد که) آنها (در روز قیامت) رهایی نخواهند یافت (بلکه در عذاب همیشگی گرفتار خواهند شد.)

معارف و مسایل

در آیات گذشته از قدرت کامل خداوند یاد آوری نموده دستور داد که به آن ایمان آورده از شرک دوری نمایید.

در نخستین آیه از آیات فوق‌الذکر بر تخلف از این حکم عذاب بخصوصی را بیان فرمود: که به رسول خدا ﷺ دستور رسید که شما به مردم بگویید که به فرض محال اگر من هم از دستور پروردگارم تخلف نمایم من از عذاب روز قیامت می‌ترسم، بدیهی است که از رسول کریم ﷺ گناهی صادر نمی‌گردد، اما هدف از خطاب به او گوشزد نمودن امت است که وقتی از تخلف به این حکم نبی‌الانبیاء عفو نمی‌شود پس مجالی برای دیگران وجود نخواهد داشت.

سپس فرمود: «**مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ**» یعنی عذاب محشر بی‌نهایت هولناک و سنگین است؛ کسی که از این عذاب رهایی یافت باور داشته باشد که خداوند بر او بسیار رحم فرموده‌است «**وَ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِيْنُ**» یعنی این بزرگترین و صریح‌ترین پیروزی است. مراد از این پیروزی دخول جنت است. از این معلوم گردید که نجات از عذاب و دخول جنت، لازم و ملزوم

یکدیگر می‌باشند.

در دومین آیه یک عقیدهٔ اساسی اسلام بیان گردید که در حقیقت مالک هر نوع نفع و ضرر فقط خداست، و هیچ کس نمی‌تواند به کسی کوچکترین نفع و ضرری برساند، و آنچه در ظاهر کسی به دیگری نفع و ضرر می‌رساند در صورت ظاهری است که پرده‌ای بر روی حقیقت می‌باشد.

کار زلف تست مشک افشانی اما عاشقان
مصلحت را تهمتی بر آهوی چین بسته‌اند

این عقیده نیز از آن عقاید انقلابی اسلام است که مسلمانان را از سایر مخلوق بی‌نیاز ساخته و فقط با خدا وابسته نموده‌است و چنان گروه نمونه و بی‌مثالی آماده کرده‌است که در فقر و فاقه و تنگدستی نیز بر کل جهان بالاتر است و به پیش کسی سر خم کردن بلد نیست.

فقر مین بهی مین سر بسر فخر و غرور و ناز هون
کسی کا نیازمند هون سب سـ جو بی‌نیاز هون

یعنی من در فقیری افتخار و ناز و غرور دارم و چون از همه بی‌نیازم نیازمند کسی نیستم.

این مطلب در موارد متعددی از قرآن با عناوین مختلفی بیان شده‌است، در آیه ۲ از سوره فاطر می‌فرماید: «**مَا يَفْتَحِ اللهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلاُمُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلاُمُرْسِلَ لَـهُ مِـنْ بَـعْدِهِ**» یعنی رحمتی را که خدا بگشاید بندکنندهٔ ندارد و آنچه را خدا بند کند باز کنندهٔ ندارد.

در احادیث صحیحه آمده‌است که رسول خدا ﷺ بیشتر در دعاهای خویش چنین می‌فرمود:

«**اللهم لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا ینفع ذالجد منک الجد**» یعنی خدایا آنچه تو دادی جلوگیری ندارد و آنچه تو جلوگیری نمودی دهندهٔ ندارد، و کوشش هیچ کوشش‌گر در برابر با تو هیچ نفعی نخواهد داد.

امام بغوی در تحت آیه مذکور از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه نقل

فرموده‌است که: یک بار رسول خدا ﷺ بر سواری، سوار شده، مرا پشت سر خود نشاند؛ قدری راه رفته روی به سوی من کرد و فرمود: پسرک! من عرض نمودم حاضرم، فرمانی باشد؟ فرمود: خدا را یاد کن او تو را یاد می‌کند. شما که خدا را یاد کنید او را در هر حال در جلوی خود خواهید یافت. شما که خدا را در حین امن و عافیت و خوشی بشناسید او شما را در وقت مصیبت می‌شناسد. اگر سؤالی دارید فقط از خدا سؤال کنید، و اگر کمک می‌خواهید فقط از خدا کمک بخواهید. آنچه در دنیا بودنی است قلم تقدیر آنها را نوشته است، و اگر همه مخلوق با هم متفق شوند و بخواهند که نفعی به شما برسانند که خداوند برای شما مقدر نکرده‌است؛ هرگز نمی‌توانند چنین بکنند، و اگر همه باهم بخواهند که ضرری بر شما وارد نمایند که خداوند بر شما مقدر نفرموده‌است؛ باز هم هرگز بر آن قادر نخواهند شد. اگر می‌توانید همراه با یقین بر صبر عمل کنید؛ حتماً آن را انجام دهید، و اگر بر این توان نداشتید پس صبر کنید؛ زیرا در صبر، برخلاف چیزهای موافق طبع، خیر و برکتی زیاد وجود دارد، و کاملاً توجه داشته‌باشید که کمک خدا با صبر همراه است، و با مصیبت راحت و با تنگی گشادگی است. (این حدیث در ترمذی و مسند امام‌احمد با سند صحیح مذکور است)

متأسفانه با این اعلان واضح قرآن و تعالیم تمام عمر آن‌حضرت ﷺ باز هم این امت در این باره سر درگم بوده و بیراهه می‌رود.

تمام اختیارات خدایی را بین مردم توزیع می‌کنند، امروز آمار این قبیل مسلمانان که به هنگام مصیبت بجای اینکه خدا را ندا دهند و از او کمک بخواهند اصلاً به سوی خدا توجهی ندارند خیلی زیاد هست. دعا خواستن بتوسل انبیا و اولیا امری جداگانه و جایز است که در تعالیم خود آن‌حضرت ﷺ شواهدی بر جواز آن وجود دارد، اما مخلوق را حاجت روا پنداشتن و خواندن و حوایج خود را بر آنها عرضه نمودن بغاوت آشکاری است با این دستور قرآن مجید، خداوند به فضل و کرم خویش مردم را بر راه

راست استوار نگهدارد.

در آخر آیه فرمود: «**وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَالْـحَكِيْمُ الْـخَبِيْرُ**» یعنی فقط خداوند بر بندگانش غالب و قادر است، و همه نیازمند او و تحت تسلطش می‌باشند. از اینجاست که بزرگترین فرد انسان اگر چه پیامبری باشد و یا شاه ابرقدرت جهان باشد در هر ارادهٔ خویش پیروز نمی‌شود، و هر مراد و مقصود او برآورده نمی‌شود. و او حکیم نیز هست که تمام افعال او مطابق به عین حکمت هستند، و نیز به هر چیز داناست. در اینجا از لفظ «قاهر» قدرت کامل خداوند و از لفظ «حکیم» علم محیط او را بیان نموده، نشان داد که تمام صفات کمال در «علم و قدرت» منحصر می‌باشند، و خداوند در این دو چیز یکتاست.

عموم مفسرین راجع به نزول آیه پنجم واقعهٔ خاصی نقل کرده‌اند؛ بدین‌شرح که یک مرتبه وفدی از اهل مکه در محضر آن‌حضرتﷺ آمد، و گفت که شما که ادعای رسول‌الله بودن را دارید، چه کسی بر این ادعای شما گواه است، زیرا تا هنوز ما چنین انسانی را ندیده‌ایم که شما را تصدیق کند در صورتی که در این باره از یهود و نصاری تحقیق کامل کرده‌ایم. آنگاه این آیه نازل گردید «**قُلْ اَيُّ شَيْءٍ اَكْبَرُ شَهَادَةً**» یعنی؛ بگو که از خدا، گواهی چه کسی می‌تواند بالاتر باشد؟ که کل جهان و نفع و ضرر همه در قبضهٔ قدرت اوست؛ و بگو که خداوند بین من و شما گواه است، و مراد از گواهی خداوند آن معجزات و آیات بیناتی هستند که الله تعالیٰ بخاطر نشان دادن حقانیت آن‌حضرتﷺ ابراز داشته است. بنابر این، سپس به اهل مکه خطاب فرمود: «**اَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُوْنَ اَنَّ مَعَ اللهِ اٰلِهَةً اُخْرٰى**» آیا پس از این گواهی خداوند، باز هم شما خلاف آن گواهی می‌دهید که همراه با خدا معبودان دیگری وجود دارند؟ اگر چنین است پس در فکر سرانجام خودتان باشید؛ من نمی‌توانم چنین گواهی بدهم. «**قُلْ اِنَّمَا هُوَ اِلٰـهٌ وَّاحِـدٌ**» یعنی بگو که خداوند یکی است و هیچ شریکی ندارد.

و نیز فرمود: «**وَ اُوْحِيَ اِلَيَّ هٰذَا الْقُرْاٰنُ لِاُنْذِرَكُـمْ بِـهٖ وَ مَـنْ بَلَغَ**» یعنی قرآن به

صورت وحی بر من نازل شده تا بوسیله آن، من شما و کسانی را که تا قیامت این قرآن به آنها می رسد، بترسانم.

از این آیه ثابت گردید که آن‌حضرتﷺ خاتم‌النبیین و آخرین پیامبر است و قرآن کریم آخرین کتاب خداست، که تعلیم و تلاوت آن تا قیامت باقی خواهد ماند و بر مردم لازم است تا از آن اتباع نمایند.

حضرت سعید بن جبیر فرموده‌است: کسی که قرآن به او رسیده‌است گویا او آن‌حضرتﷺ را ملاقات کرده‌است، و در حدیثی دیگر آمده‌است که کسی که قرآن به او رسیده‌است من در حق او نذیر می‌باشم.

بنابر این، رسول خداﷺ به صحابه تأکید نمود که: «**بَلِّغُوْا عَنِّیْ وَ لَـوْ اٰیَـةً**» یعنی تعالیم و احکام مرا به مردم برسانید؛ اگر چه یک آیه‌ای باشد، و حضرت عبدالله بن مسعودؓ فرموده‌است که رسول خداﷺ فرمود که: خداوند آن کس را تر و تازه، صحیح و سالم نگهدارد که کلامی از من بشنود سپس آن را یاد نموده به امت برساند؛ زیرا بسا اوقات چنین می‌باشد که خود انسان شنونده، مفهوم کلام را آنقدر نمی‌فهمد که شخصی که به او رسیده‌است، می فهمد.

در آخر ردّ قول کسانی است که گفتند ما از یهود و نصاری تحقیق و بررسی نمودیم، کسی روی صداقت و نبوت شما گواهی نداد، نسبت به آن می‌فرماید: «**اَلَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ الْکِتٰبَ یَعْرِفُوْنَه کَمَا یَـعْرِفُوْنَ اَبْـنَآءَهُمْ**» یعنی یهود و نصاری محمّدﷺ را چنان می‌شناسند که فرزندان خود را می‌شناسند. علتش این است که صفات مبارک آن‌حضرتﷺ در تورات و انجیل و نیز وطن اصلی و وطن هجرت او، عادات و اخلاق آن‌جنابﷺ و کارنامه او چنان با تفصیل ذکر شده‌است که پس از آن هیچ جای شک و تردیدی وجود ندارد؛ بلکه، نه تنها از آن‌حضرتﷺ یاد آوری شده‌است، حتّیٰ احوال مفصل اصحاب کرام آن‌حضرتﷺ نیز در تورات و انجیل وجود دارد. بنابر این امکان ندارد کسی که تورات و انجیل را خوانده و بر آنها ایمان داشته باشد، آن‌حضرتﷺ را نشناخته باشد.

در اینجا حق تعالیٰ در موقع تشبیه فرمود: همچنانکه مردم فرزندان خود را می‌شناسند؛ و نفرمود آنچنانکه فرزندان مادر و پدر خود را می‌شناسند. علتش این است که شناخت مادر و پدر نسبت به فرزندانش بیشتر با تفصیل و یقین می‌باشد؛ کل اجزای بدن فرزندان در جلو مادر و پدر پرورش می‌یابند، آنقدر که آنها فرزندان خود را می‌توانند بشناسند، فرزندان آنقدر مادر و پدر را نمی‌توانند بشناسند.

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه از حضرت عبدالله بن سلام رضی الله عنه که قبلاً یهودی بود و سپس مشرف به اسلام گشت پرسید که خداوند در قرآن خبر داده‌است که شما رسول ما را چنان می‌شناسید که فرزندان خود را می‌شناسید؛ علت آن چیست؟ حضرت عبدالله بن سلام رضی الله عنه فرمود که: ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم را با اوصاف بیان شدهٔ او که در تورات آمده است می‌شناسیم؛ لذا شناخت ما نسبت به او قطعی و یقینی است؛ بخلاف فرزندان مان که در بارهٔ آنها می‌توان شبهه وارد کرد که آیا اینها فرزندان ما هستند یا خیر؟

حضرت زید بن سعنه که از اهل کتاب بود، آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم را بوسیله اوصاف بیان کردهٔ تورات و انجیل شناخت؛ فقط یک وصف آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم به گونه‌ای بود که اولین بار راجع به آن نتوانست تصدیق کند؛ پس از امتحان به او تصدیق کرد، و آن اینکه حلم آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم بر خشمش غالب می‌باشد. لذا در محضر آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و آن را آزمایش نمود و این وصف نیز در وجود آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم کاملاً پدیدار گشت و او مسلمان شد. در آخر آیه فرمود که: این اهل کتاب که باوجود شناخت کامل آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم مسلمان نمی‌شوند، دارند خود را بادستهای خویش در هلاکت می‌اندازند و در نقصان قرار می‌گیرند؛ «**اَلَّذِيْنَ خَسِرُوْٓا اَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُوْنَ**»

وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيْعًا ثُمَّ نَقُوْلُ لِلَّذِيْنَ اَشْرَكُوْٓا اَيْنَ

و روزی که ما جمع می‌کنیم همه آنها را باز می‌گوییم به کسانی که شرک کرده‌اند کجا هستند

شُرَكَآؤُكُمُ الَّذِيْنَ كُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ ﴿۲۲﴾ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ اِلَّآ اَنْ

شریکان شما که شما ادعا داشتید . باز نمی‌ماند پیش آنها فریبی مگر اینکه

قَالُوْا وَاللّٰهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِيْنَ ﴿۲۳﴾ اُنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوْا عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ

می‌گویند قسم بخدا پروردگارا نبودیم ماشرک‌کننده. ببین چگونه دروغ می‌گویند علیه خود

وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ ﴿۲۴﴾ وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَّسْتَمِعُ اِلَيْكَ ۚ وَ

وگم شدند از آنها سخنانی که می‌ساختند. و بعضی‌از آنها گوش فرا می‌دارند به‌سوی تو و

جَعَلْنَا عَلٰى قُلُوْبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَّفْقَهُوْهُ وَ فِيْٓ اٰذَانِهِمْ وَقْرًا ۭ وَ اِنْ يَّرَوْا

انداختیم بر دلهایشان پرده تاآن‌رانفهمند وگذاشتیم‌درگوشهای‌شان‌سنگینی، واگرببینند

كُلَّ اٰيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوْا بِهَا ۭ حَتّٰٓى اِذَا جَآءُوْكَ يُجَادِلُوْنَكَ

همه نشانیها را باز هم ایمان نمی‌آورند به آنها تا اینکه وقتی می‌آیند پیش تو برای مجادله

يَقُوْلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا اِنْ هٰذَآ اِلَّآ اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ ﴿۲۵﴾ وَ هُمْ يَنْهَوْنَ

می‌گویند کفار، نیست این مگر حکایات گذشتگان . و آنها جلوگیری می‌کنند

عَنْهُ وَ يَنْئَوْنَ عَنْهُ ۚ وَ اِنْ يُّهْلِكُوْنَ اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُوْنَ ﴿۲۶﴾

از آن و می‌گریزند از آن و هلاک نمی‌کنند مگر خود را و نمی‌فهمند.

خلاصهٔ تفسیر

کیفیت عدم فلاح مشرکین

و آن وقت قابل یاد آوری است که روزی ما تمام خلایق را (در میدان حشر) جمع می‌کنیم؛ سپس به مشرکان (بالواسطه و یا مستقیم بطور زجر و توبیخ) می‌گوییم که (نشان دهید) آن شریکان خود را که معبود بودن آنها را ادعا می‌کردید کجا رفتند (که برای شما سفارش نمی‌کنند در صورتی که شما روی آنها اعتماد داشتید) پس سرانجام شرک کردن آنها چیزی نبود؛ جز اینکه آنها (خود از این شرک اظهار

نفرت و بیزاری می‌کردند و در عـالم حـواس‌بـاختگی) چنین می گفتند که قسم به خدا، پروردگارا، ما مشرک نبودیم (خداوند متعال از روی تعجب می‌گوید) ببین چگونه (به صراحت) علیه خود دروغ گفتند، و آنچه آنها را به دروغ می تراشیدند (یعنی بتهایشان و آنچه را به خدا شریک قرار می‌دادند) همه غایب شدند (تشنیع بر انکار قرآن، «**وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّسْتَمِعُ اِلَيْكَ**») و بعضی از آنها (یعنی مشرکین) چنین هستند که (به هنگام تلاوت نمودن تو قرآن را برای شنیدن آن) به سوی تو گوش فرا می‌دارند (اما چون این شنیدن برای طلب حق نیست فقط برای تماشا و یا تمسخر است؛ نفعی از آن عاید آنها نمی‌گردد. چـنانکه) ما بر دلهای آنها پرده انداخته‌ایم از اینکه آنها آن (هـــدف قــرآن) را بفهمند و در گوشهایشان سنگینی انداختیم (که آنها آن را برای هدایت نمی‌شنوند، این وضع دلها و گوشهای آنها بود، اکنون به بصارت و چشمهایشان نظری بیفکنید) اگر آنها تمام دلایل (صدق نبوت تـو را نـیز) بنگرند باز هم بر آن ایمان نمی‌آورند (نـوبت عـناد آنهـا تـا ایـنجا رسـیده‌است) که وقتی آنها پیش تو می‌آیند با شما بیهوده مجادله می‌نمایند (بـطوریکه) این کفار چنین می‌گویند که این (قـرآن) چیزی نیست بجز سخنان بدون مدرک گذشتگان که پشت سر (نقل شده) می‌آیند (یعنی معتقدین به مذهب چنین سخنانی نقل کرده آمده‌اند که معبود یکی است، و اینکه انسان می‌تواند پیامبر خدا قرار گیرد؛ باز در قیامت زنده می‌شوند. نتیجهٔ آن عناد، تکذیب است. سپس از آن ترقی نموده نوبت به جدال و جلوگیری دیگران از هدایت آغاز می‌گردد) سپس آنها دیگران را از این (قـرآن) باز می‌دارند، و خود نیز (جهت اظهار نفرت از آن) دور قرار می‌گیرند و (با این حرکات) آنان خود را دارند تباه می‌کنند و (از روی حماقت و نهایت بغض) هیچ خبری ندارند (که ما بر چه کسی نقصانی وارد می‌کنیم، و از عملکرد ما ضرری به قرآن و رسول متوجه نمی‌شود.)

معارف و مسایل

در آیات گذشته آمده‌بود که ظالمان و کفار پیروز نخواهند شد، و در آیات فوق‌الذکر تفصیل و تشریحی از آن می‌آید. در آیه‌های اول و دوم یادی از آن بزرگترین امتحان که در پیشگاه رب‌الارباب انجام می‌گیرد

آمده‌است؛ چنانکه می‌فرماید: «**يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيْعًا**» یعنی آن روز شایسته یاد آوری است که در آن ما تمام این مشرکان و معبودان خود ساخته را جمع می‌کنیم، «**ثُمَّ نَقُوْلُ لِلَّذِيْنَ اَشْرَكُوْٓا اَيْنَ شُرَكَآؤُكُمُ الَّذِيْنَ كُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ**» یعنی سپس ما از آنها سؤال خواهیم کرد که معبودانی که شما آنها را سهیم و شریک ما و حاجت روا و مشکل گشای خویش می‌پنداشتید امروز کجا هستند؟ چرا به شما کمک نمی‌کنند؟

در اینجا لفظ «**ثُمَّ**» بکار رفته که برای تراخی و دیر استعمال می‌شود، از این معلوم شد که بعد از جمع شدن در محشر فوراً این سؤال و جواب انجام نمی‌گیرد، بلکه تا مدتی طولانی در عالم حیرت و سراسیمگی قرار می‌گیرند وپس از مدتی حساب‌وکتاب و سؤال و جواب شروع خواهدشد.

در حدیثی رسول خداﷺ فرموده‌است که: چه می‌شود وضع شما زمانی که خداوند شما را در میدان محشر چنان جمع می‌کند که تیرها در ترکش جمع کرده‌می‌شوند و پنجاه هزار سال در چنین‌وضعی خواهید ماند، و در روایتی دیگر آمده‌است که در روز قیامت همه، مدت هزار سال در تاریکی می‌مانند، و نمی‌توانند باهم صحبت کنند. (این روایت را حاکم در مستدرک، و بیهقی ذکر نموده‌اند)

و فرق بین پنجاه هزار و یک هزار که در روایات آمده‌است در دو آیه قرآن نیز وجود دارد، در آیه ۴ سوره معارج آمده‌است «**فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ**» یعنی مقدار طول آن روز پنجاه هزار سال می‌باشد و در آیه ۴۷ سوره حج آمده «**اِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَاَلْفِ سَنَةٍ**» یعنی یک روزی به بارگاه خداوند هزار سال می‌باشد. وجه فرق این‌است که این‌روز با توجه به شدّت و مشقتش طولانی می‌شود و نیز درجات زحمت و مشقت مختلف می‌باشند، لذا برای بعضی بقدر پنجاه هزار سال و برای بعضی دیگر به قدر هزار سال طولانی محسوس می‌گردد.

خلاصه اینکه در این بزرگترین امتحان گاه، نخست چنان مدت طولانی می‌گذرد که امتحان آغاز نمی‌گردد تا اینکه مردم آرزو می‌کنند که به

شکلی امتحان و محاسبه زودتر شروع بشود؛ سرانجام هر چه می‌خواهد باشد، اما این اضطراب و پریشانی برطرف می‌گردد. جهت اشاره به این قیام طویل و مدت دراز لفظ «**ثُمَّ**» بکار گرفته شد که «**ثُمَّ نَقُوْلُ**» و هم چنین در جوابی که از طرف مشرکین در آیه دوم آمده نیز لفظ «**ثم**» بکار رفته است از این معلوم گردید که آنها نیز بعد از مکث طویل و اندیشه و فکر چنین پاسخ خواهند داد که: «**وَاللهِ رَبِّنَا مَاكُنَّا مُشْرِكِيْنَ**» «یعنی به خدای رب‌العالمین قسم خورده، می‌گویند که ما مشرک نبودیم» در این آیه جواب آنها را به لفظ «**فتنة**» تعبیر فرموده و این لفظ برای امتحان و آزمایش بکار می‌رود، و نیز به کسی که فریفته و مفتون کسی قرار بگیرد، گفته می‌شود، و در اینجا می‌توانند هر دو معنی مراد باشند. در نخستین صورت جواب امتحان آنها به لفظ امتحان تعبیر گردید، و در صورت دوم مقصود این‌است که اینها در دنیا مفتون بتها و معبودان خود ساخته بودند؛ جان و مال خود را برای آنها قربان می‌کردند. اما امروز آن تمام محبت و فریفتگی از بین رفته است، و پاسخ آنها بجز این چیزی دیگر نمی‌باشد که از آنها ابراز برائت و بیزاری نمایند.

یک امر تعجب آور در جواب آنها این بود که بعد از مشاهدهٔ منظرهٔ هولناک قیامت و وقایع عجیب و غریب قدرت کامل خداوند، چگونه جرأت کردند که در بارگاه رب‌الارباب بلند شده دروغ بگویند و آن هم با این شدّت که به ذات کبریایی قسم خورده، بگویند که ما مشرک نبوده‌ایم.

عموم مفسرین در پاسخ به این فرموده‌اند که: این جواب آنها مبتنی بر عقل و هوش و انجام بینی نیست بلکه بر فرط بیم و وحشت زدگی مبنی است، و در چنین وضع آنچه به زبان می‌آید می‌گویند و می‌روند؛ اما پس از اندیشیدن در عموم وقایع میدان حشر این را نیز می‌توان گفت که خداوند جهت استحضار کیفیت و اوضاع کامل، به آنها چنین قدرتی عطا نمود که آزادانه هر چه بخواهند بتوانند بگویند همچنانکه در دنیا می‌گفتند، تا که در ضمن عظمت گناه کفر و شرک این عیب آنها نیز در جلوی اهل محشر آشکار گردد که اینها در دروغگویی نیز یکه تازند که در چنین موقع هولناک

هم از دروغ گفتن باز نمی‌آیند. در آیه ۱۸ از سوره مجادله «**فَيَحْلِفُوْنَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُوْنَ لَكُمْ**» به همین مطلب اشاره می‌شود؛ یعنی اینها همانگونه که پیش شما مسلمانان به دروغ قسم می‌خوردند؛ در پیشگاه رب‌العالمین نیز به دروغ حلف ادا می‌کنند و از آن دریغ نمی‌ورزند.

وقتی آنها با قسمهای دروغین در محشر از کفر و شرک خویش انکار می‌نمایند؛ آنگاه قادر مطلق بر دهان آنها مهر سکوت می‌زند و به اعضا و جوارح آنها از قبیل دست و پا و غیره دستور داده‌می‌شود که شما گواهی ادا نمایید که اینها چه کار می‌کردند. آنگاه ثابت می‌گردد که دست، پا، چشم و گوش، همه، ماموران سرّی خداوند بوده‌اند. آنها تمام اعمال و افعال را یکی یکی در جلوی می‌گذارند. چنانکه راجع به این موضوع در آیه ۶۵ از سوره یٰسٓن می‌فرماید: «**اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلٰى اَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا اَيْدِيْهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ**» پس از این مشاهده قدرت، کسی جرأت نمی‌کند، سخنی را پنهان کند و یا دروغی به زبان براند.

در آیه ۴۲ از سوره نسآء می‌فرماید: «**وَ لَا يَكْتُمُوْنَ اللهَ حَدِيْثاً**» یعنی نمی‌توانند در آن روز از خدا سخنی پنهان کنند.

منظور آن را حضرت عبدالله بن عباس چنین بیان فرموده‌است که نخست کاملاً دروغ می‌گویند و به دروغ قسم می‌خورند؛ اما وقتی دست و پاهای شان علیه آنها گواهی می‌دهند، جرأت نخواهند کرد که سخن اشتباهی بر زبان برانند. الغرض اینکه در دادگاه خداوندی به مجرم فرصت کامل داده‌می‌شود، آزادانه سخن بگوید، و همچنانکه در دنیا دروغ می‌گفت این اختیار از او سلب نمی‌گردد؛ زیرا قادر مطلق پرده دروغگویی را بوسیله دست و پاهای خود آنها بر می‌دارد.

از اینجاست که پس از مرگ، نخستین امتحان در قبر در جلوی فرشتگان، منکر و نکیر انجام می‌گیرد، که می‌توان به آن امتحان ورودی گفت. راجع به آن در حدیثی آمده‌است که هرگاه منکر و نکیر از کافر می‌پرسند «**مَنْ رَّبُّكَ وَ مَا دِيْنُكَ**» یعنی «رب تو کیست و دینت چیست» کافر

می‌گوید «**هاه لا ادری**» یعنی های که من نمی‌دانم. بر خلاف او مؤمن به «**ربی الله و دینی الاسلام**» جواب می‌دهد. معلوم می‌شود در این امتحان کسی جرأت دروغگویی را نخواهد داشت، و اگر نه کافر همان جواب را می‌داد که مسلمانان می‌دادند. علتش این است که امتحان‌گیران، فرشته می‌باشند که نه علم‌غیب دارند و نه قدرتی دارند که دست و پاها را گواه بگیرند؛ لذا اگر در اینجا به کفار اختیار دروغ گفتن داده‌می‌شد، فرشتگان مطابق به جواب آنها رفتار می‌کردند، و نظام مختل می‌گشت. برخلاف امتحان میدان حشر که در آنجا سؤال و جواب به راه راست با عالم و خبیر و قادر مطلق می‌باشد، و اگر کسی در آنجا دروغی هم بگوید کاری ساخته نمی‌شود.

در تفسیر «**بحرمحیط**» و «**مظهری**» قول بعضی چنین نقل شده‌است که آن کسانی که به دروغ قسم خورده، روی شرک خویش می‌خواهند پرده بیندازند، کسانی هستند که کسی را علناً خدا و یا نایب خدا قرار نداده‌اند؛ ولی عمل آنها به گونه‌ای بود که کل اختیارات خدایی را درمیان مخلوق توزیع نموده بودند، و از آنها حاجات خود را می‌خواستند و به نام آنها نذر و نیاز می‌دادند و از آنها رزق، صحت و تندرستی، اولاد و سایر خواسته‌های خود را می‌خواستند. چون آنها خود را مشرک نمی‌دانستند، در میدان محشر قسم خورده‌می‌گویند که ما مشرک نبوده‌ایم، سپس خداوند رسوایی آنها را واضح می‌نماید. سؤال دیگر در این آیه این‌است که از بعضی آیات قرآن معلوم می‌شود که خداوند با کفار و فجار سخن نمی‌گوید، و از این آیه به صراحت معلوم می‌شود که به آنها خطاب فرموده، صحبت می‌کند.

جوابش این است که خطاب و کلام به طور اعزاز و یا قبولیت دعا نخواهد کرد، و مراد از آن در این آیه نفی خطاب زجر و توبیخ نیست، و می‌توان گفت که خطابی که در این آیه آمده‌است، بواسطه ملایکه می‌باشد و نفی خطاب و کلام که در بعضی آیات دیگر آمده‌است، همان است که بطور مستقیم بلا واسطه باشد.

در آخر آیه فرمود: «**اُنْظُرْ کَيْفَ کَذَبُوْا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَّا کَانُوْا يَفْتَرُوْنَ**» در اینجا خطاب به رسول خداﷺ است که ببین که آنها علیه خود چگونه دروغ گفتند، و آنچه بر خدا افترا می‌کردند، امروز همه غایب شدند. مراد از دروغ گفتن علیه خود این است که وبال این دروغ بر خود آنها واقع خواهد شد، و نیز می‌تواند مراد از افترا این باشد که در دنیا آنها را سهیم و شریک خدا قرار دادن افترایی بود، که امروز با آمدن حقیقت به جلو، حقیقت افترای آنها منکشف گردید. و این نیز می‌تواند باشد که مراد از افترا قسم دروغین باشد که در محشر خورده‌بودند، و سپس با ادای گواهی دست و پاها و جوارح آن دروغ آشکار گردید.

و بعضی از حضرات مفسرین فرموده‌اند که: مراد از افترا آن تاویلات مشرکین است که در بارهٔ معبودان باطل خویش در دنیا انجام می‌دادند. مانند اینکه می‌گفتند «**مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُوْنَا اِلَى اللّٰهِ زُلْفٰى**» یعنی ما بتها را خدا قرار داده نمی‌پرستیم؛ بلکه به این خاطر می‌پرستیم که سفارش ما را به بارگاه خدا کرده به او نزدیک بگردانند. در محشر این افترا بدین‌گونه ظاهر می‌گردد که به هنگام بزرگترین مصیبت نه کسی سفارش آنها را می‌کند و نه وسیله کاهش عذاب آنها قرار می‌گیرد.

در اینجا این سؤال پدید می‌آید که از این آیه چنین معلوم می‌شود که زمانی که این سؤال و جواب انجام می‌گیرد، همه معبودان باطل غایب می‌شوند هیچ یکی در جلو نمی‌باشد، و در آیه ۲۲ سوره صافات فرموده‌است: «**اُحْشُرُوا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا وَ اَزْوَاجَهُمْ وَ مَا کَانُوْا يَعْبُدُوْنَ**» یعنی فرمان خداوندی در روز قیامت چنین می‌باشد که جمع کنید ظالمان و همراهان آنها را و آنچه را آنها عبادت می‌کردند. از این معلوم می‌شود که در میدان محشر معبودان باطل نیز حاضر و موجود می‌باشند، جوابش این است که مراد از غایب شدن آنها که در این آیه ذکر شده این است که بحیث سهیم و شریک و یا سفارش کردن غایب می‌شوند که نمی‌توانند نفعی به آنها برسانند، ورنه حاضر و موجود می‌باشند، و بدین شکل درمیان این دو آیه

هیچگونه تعارضی وجود ندارد. و نیز می‌تواند مقصود این باشد که در وقتی همهٔ اینها یک جا جمع کرده‌شوند، سپس از هم جدا گردند، و این سؤال بعد از جدا شدن انجام می‌گیرد.

در این دو آیه این امر بطور ویژه‌ای قابل یادآوری است که خداوند جل‌شانه به مشرکان در میدان محشر اختیار آزادانه‌ای داده که هر چه می‌خواهند بگویند تا جایی که به دروغ، قسم خورده، از شرک انکار نمایند. در این آیه شاید اشاره به این باشد که عادت دروغگویی چنان عادت خبیثی است که رها نمی‌شود تا جایی که آنها چنان که در دنیا در جلوی مسلمانان به دروغ قسم می‌خوردند در اینجا هم از آن باز نیامدند، و در جلوی کل خلق خدا رسوا گشتند. از اینجاست که در قرآن و حدیث بر دروغگویی شدیداً مذمت و وعید بیان گردیده‌است. در موارد متعددی از قرآن در حق کاذب لعنت آمده‌است، و رسول خداﷺ فرموده‌است که: از دروغ پرهیز کنید زیرا دروغ با فجور همراه است و هر دو به جهنم می‌روند. (صحیح ابن‌حبان)

از رسول خداﷺ سؤال شد که چه عملی مردم را به جهنم می‌برد، فرمود که: عمل دروغ. (مسند امام‌احمد)

سرور کایناتﷺ در شب معراج کسی را دید که دو تا شدق (کنج دهان) او چاک داده می‌شوند باز سالم می‌گردند، سپس چاک می‌گردند باز سالم می‌شوند، و بدین ترتیب این روش با او تا قیامت انجام می‌گیرد؛ آن‌حضرتﷺ از جبرئیل امین‌علیه‌السلام پرسید که این چه کسی است؟ او فرمود: این دروغگو است.

و در روایت دیگری از مسند امام احمد آمده‌است که رسول خداﷺ فرمود که: مردم، مؤمن کامل نمی‌شود مگر وقتی که کاملاً دروغ را ترک نماید که در شوخی هم دروغ نگوید.

و نیز در «**بیهقی**» و غیره با سند صحیح آمده‌است که می‌تواند در طبع مسلمان خصایل بد دیگری باشد اما خیانت و دروغ باهم نمی‌توانند جمع

باشند. و در حدیثی دیگر وارد است که دروغ رزق انسان را کم می‌کند. «**وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ**» در نزد عموم مفسرین «**ضحاک**»، «**قتاده**» و «**محمد بن حنیفه**» این آیه در باره عموم کفار مکه نازل شده‌است که مردم را از شنیدن و اتباع قرآن باز می‌داشتند، و خودنیز ازآن دوری می‌جستند. و از حضرت عبدالله‌بن‌عباس نیز منقول است که این آیه در باره عموی آن‌حضرت ﷺ ابوطالب و عموهای دیگر نازل شده‌است که مردم را از اذیت و آزار رسانی به آن‌حضرت ﷺ باز می‌داشتند و از آن‌حضرت حمایت می‌کردند اما نه به قرآن ایمان آوردند و نه به آن گوش فرا داشتند؛ پس در این صورت ضمیر «**يَنْهَوْنَ عَنْهُ**» بجای قرآن به سوی آن‌حضرت ﷺ بر می‌گردد. (مظهری بروایت ابن ابی حاتم عن سعید بن ابی هلال)

وَ لَوْ تَرىٰ اِذْ وُقِفُوْا عَلَى النَّارِ فَقَالُوْا يٰلَيْتَنَا نُرَدُّ

واگر می‌دیدی وقتی‌که ایستانیده می‌شوند بر دوزخ پس می‌گویند ای‌کاش مابرگردانیده می‌شدیم

وَ لَا نُكَذِّبَ بِاٰيٰتِ رَبِّنَاوَ نَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۲۷﴾ بَلْ بَدَالَهُمْ

وتکذیب‌نمی‌کردیم‌آیات رب‌خود را ومی‌بودیم‌از ایمانداران. چیزی‌نیست بلکه‌ظاهرگردید

مَّا كَانُوْا يُخْفُوْنَ مِنْ قَبْلُ ؕ وَ لَوْ رُدُّوْا لَعَادُوْا لِمَا نُهُوْا عَنْهُ

آنچه‌پنهان‌می‌کردنداز پیش، واگربرگردانیده‌شوندبازهمان‌کاری‌رامی‌کنندکه‌ازآن‌منع‌شده‌بودند

وَ اِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ ﴿۲۸﴾ وَ قَالُوْا اِنْ هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَاالدُّنْيَا

وبدون‌تردید آنها دروغگو هستند. و می‌گویند برای ما زندگی نیست جز همین زندگی‌دنیا

وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوْثِيْنَ ﴿۲۹﴾ وَ لَوْ تَرىٰ اِذْ وُقِفُوْا عَلٰى رَبِّهِمْ ؕ

و باز نمی‌شویم زنده. وکاشکی‌تومی‌دیدی وقتی‌که‌ایستانیده‌می‌شوندپیش پروردگارشان.

قَالَ اَلَيْسَ هٰذَا بِالْحَقِّ ؕ قَالُوْا بَلٰى وَ رَبِّنَا ؕ قَالَ فَذُوْقُوْاالْعَذَابَ

می‌گوید آیااین راست‌نیست؟ می‌گویندچرا وقسم به‌پروردگارما، می‌گوید بچشید عذاب‌را

بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ﴿۳۰﴾ قَدْ خَسِرَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِلِقَآءِ اللّٰهِ حَتّٰى اِذَا

در عوض کفر خود. تباه شدند کسانی که دروغ دانستند ملاقات با خدا را تا اینکه وقتی

جَآءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يٰحَسْرَتَنَا عَلٰى مَا فَرَّطْنَا فِيْهَا وَ هُمْ

برسد به آنها قیامت ناگهان می‌گویند ای افسوس چگونه کوتاهی کردیم در آن، و آنـها

يَحْمِلُوْنَ اَوْزَارَهُمْ عَلٰى ظُهُوْرِهِمْ اَلَا سَآءَ مَا يَزِرُوْنَ﴿۳۱﴾

بر می‌دارند بارهای خود را بر پشتهایشان آگاه باشید که بد باری است آنچه برمی‌دارند.

وَ مَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا لَعِبٌ وَّ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِيْنَ

و نـیست زنـدگی دنـیا مگـر لعب و لهـو و خـانه آخـرت بـهتر است بـرای

يَتَّقُوْنَ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ﴿۳۲﴾

پرهیزگاران، آیا شما نمی‌فهمید.

خلاصۀ تفسیر

و اگر تو (آنهـا را) وقتی ببینی که آنها (مـنکران) کنار دوزخ ایستانیده می‌شوند (و نزدیک می‌شود که به جهنم انداخته شوند واقعۀ بسیار خطرناکی را خواهی دید) پس (با هزارها آرزو) می‌گویند ای کاش چطور خوب می‌شد که ما (به دنیا) برگردانیده می‌شدیم و اگر چنین باشد پس ما (باز هم) آیات پروردگار خود را (مانند قرآن و غیره) هرگز دروغ نمی‌گوییم و ما (حتماً) از ایمانداران خواهیم بود (حق تـعالیٰ می‌فرماید که این آرزوی آنها با رغبت صادق و به قصد اطاعت نیست) بلکه (این وقت در مصیبتی گرفتارند که) آنچه را پیش از این (در دنـیا) پایمال (و بـرباد) می‌کردند، امروز در جلوی آنها قرار گرفت (مراد از آن عذاب آخرت است، که وعید آن بر کفر و معصیت به آنها در دنیا داده می‌شود، و مراد از پایمال نمودن انکار است، منظور اینکه چون در این وقت جانش در معرض هلاکت قرار گرفته است و بخاطر نجات آنها همۀ این وعده‌ها را می‌دهد، ولی در دل هرگز ارادۀ انجام آنها را ندارد تا اینکه) اگر (به فرض محال) آنها برگردانیده هم بشوند باز همان کاری را

می‌کنند که از آن منع شده بودند (یعنی مبتلا به کفر و نافرمانی خواهند شد) و یقیناً آنها (در این وعدها) کاملاً دروغگو هستند (یعنی نه در آن تصمیمی بر ایفای وعده دارند و نه احتمال این است که در دنیا رفته به وعدها وفا نمایند) و اینها (منکران) می‌گویند که زندگی در جای دیگر نیست؛ تنها زندگی دنیاست و ما (پس از به پایان رسیدن این زندگی مجدداً) زنده کرده نمی‌شویم (آنچنانکه انبیاء علیهم السلام می‌گویند) و اگر تو (آنها را) ببینی وقتی که آنها به بارگاه پروردگار خویش جهت محاسبه ایستانیده می‌شوند (واقعهٔ بسیار عجیبی را خواهی دید) و خداوند به آنها می‌گوید که (بگویید) آیا این (زندگی بار ثانی روز قیامت) امر واقعی نیست؟ آنها می‌گویند بدون شک (واقعی است) قسم به پروردگارمان؛ خداوند می‌فرماید پس اکنون مزهٔ کفر خود را بچشید (سپس به دوزخ اعزام می‌گردند) یقیناً در خساره (ای بسیار سنگین) افتادند کسانی که ملاقات با خدا را (پس از زندگی بار ثانی در روز قیامت) تکذیب نمودند (و این تکذیب چند روزی است) تا اینکه وقتی که آن وقت معین (یعنی روز قیامت با مقدمات) ناگهان (بدون اطلاع) بر آنها برسد (آنگاه تمام ادعا و تکذیب به پایان می‌رسند و) می‌گویند که های افسوس بر (غفلت و) کوتاهی ما که در بارهٔ این (قیامت از ما) انجام گرفت، و وضع آنها چنین خواهد شد که آنها بار (کفر و نافرمانی) خود را به دوش می‌گیرند. خوب بشنوید که بد می‌شود آنچه به دوش می‌گیرند، و نیست زندگی دنیوی چیزی جز لهو و لعب (به اعتبار غیر مفید و غیر باقی ماندنش) و خانهٔ آخرت برای پرهیزگاران بهتر است، آیا فکر نمی‌کنید.

معارف و مسایل

اسلام دارای سه اصل اساسی است

توحید، رسالت و عقیده آخرت، که شامل سایر عقاید نیز می‌باشند، آن اصولی هستند که انسان را به حقیقت خویش و مقصد زندگی آشنا می‌سازند و در زندگی او انقلاب پدید می‌آورند و او را بر راه صاف و

مستقیمی قرار داده، استوار نگه می دارند. از آنجمله، عملاً عقیدهٔ آخرت و حساب و سزا و جزا در آن، چنان عقیده انقلابی است که رخ هر نوع عمل انسان را به طرف خاصی معطوف می‌گرداند. از اینجاست که تمام مطالب قرآن در همین سه اصل دایر می‌باشند. در آیات فوق بطور ویژه سؤال و جواب آخرت، ثواب و عذاب مدید و شدید آنجا، و حقیقت دنیای ناپایدار بیان شده‌است.

در نخستین آیه، وضع مجرمان منکر چنین بیان گردیده که در آخرت وقتی که آنها راکنار دوزخ قرار می دهند، و آنها آن منظرهٔ هولناک تر از وهم و خیال را مشاهده می‌نمایند آرزو می‌کنند که ای کاش ما مجدداً به دنیا اعزام می‌شدیم تا ما آیات نازل شده پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم؛ بلکه بر آنها ایمان می آوردیم و در جمع مؤمنان قرار می‌گرفتیم.

در آیه دوم خدای علیم و خبیر و احکم‌الحاکمین این آرزوی آنها را چنین واضح نمود که آنها همچنانکه همیشه به دروغگویی عادت دارند، در این قول و آرزوی خویش نیز دروغگو هستند، و حقیقت امر جز این نیست که حقایقی که توسط انبیاء علیهم السلام در جلوی آنها آورده شده‌است، آنها باوجود دانستن و شناختن آنها فقط از روی ضدّیت و عناد و یا توقع خام دنیا، می‌کوشند تا بر روی آن حقایق پرده بیفکنند و امروز همه آنها یکی یکی در جلوی آنها قرار گرفته‌اند. یگانگی خداوند و مظاهر قدرت کامل او با چشم دیده شدند؛ صداقت انبیاء علیهم السلام را مشاهده نمودند. مسئله زندگی بار ثانی در قیامت که همیشه از آن انکار داشتند اکنون حقیقتی قرار گرفته مجسم شد. جز او سزای مشاهده گردیدهٔ جهنم را مشاهده کردند. اکنون برای آنها جهت مخالفت هیچگونه حجت و برهانی باقی نماند؛ لذا چنین گفتند که کاش باز ما به دنیا برگردانیده می‌شدیم تا مؤمن قرار گرفته بر می‌گشتیم.

ولی خالق علیم و خبیر و مالک آنها فرمود که اکنون اینها چه دارند می‌گویند؛ بالفرض اگر اینها دوباره به دنیا اعزام گردند، باز هم از این قول و

اقرار خویش فراموش خواهند شد، و همان کارهای را می‌کنند که قبلاً می‌کردند، و در آن محرماتی که منع شده‌بودند، مبتلا می‌گردند. بنابراین، این گفتار آنان نیز دروغ و فریب محض خواهد بود. دروغ گفتن این قول آنها به اعتبار انجام هم می‌تواند باشد که آنچه الآن وعده می‌کنند که اگر بار دوم به دنیا برگردانیده شویم، پس تکذیب نمی‌کنیم؛ اما این طور نخواهد بود، اینها در آنجا رفته باز هم تکذیب خواهند کرد، و می‌تواند مقصود این کذب این هم باشد که آنچه اینها اکنون می‌گویند از صدق دل نیست؛ بلکه به صورت دفاع وقتی، جهت نجات از عذاب می‌گویند؛ و اکنون هم ارادهٔ آن را ندارند.

آنچه در آیه سوم فرمود: «**وَ قَالُوْا اِنْ هِيَ اِلاَّ حَيَاتُنَاالدُّنْيَا**» بر جمله «**عَـادُوْا**» عطف است، و معنی آن از این قرار است که اگر آنها به دنیا برگردانیده شوند، باز هم به دنیا رسیده خواهند گفت که ما بجز زندگی این دنیا زندگی دیگری را نخواهیم پذیرفت؛ پس زندگی، زندگی اینجاست؛ بار دوم ما زنده گردانیده نخواهیم شد.

در اینجا این سؤال مطرح می‌گردد که وقتی در قیامت زندگی بار دوم را و حساب و کتاب و جزا و سزایی را به چشم خود مشاهده می‌کنند؛ چگونه امکان دارد که باز اینجا آمده انکار نمایند!؟

جوابش این است که برای انکار لازم نیست که آنها در واقع روی این وقایع و حقایق یقین نداشته باشند، همچنانکه امروز بسیاری کفار و مجرمین باوجود یقین روی حقایق اسلامی، فقط از روی ضدّیت و عناد بر انکار و تکذیب اصرار دارند، همچنین اینها بعد از برگشت به دنیا باوجود یقین بر قیام قیامت و زندگی بار ثانی و تمام احوال آخرت فقط به خاطر ضدّیت و عناد بر تکذیب اصرار خواهند کرد. چنانکه قرآن در این زندگی فعلی راجع به بعض کفار در آیه ۱۴ از سوره نمل می‌فرماید: «**وَ جَحَدُوْا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا اَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوّاً**» یعنی اینها دارند آیات ما را انکار می‌نمایند؛ ولی در دل راجع به حقانیت آنها یقین کامل دارند.

همچنانکه در باره یهود فرمود، که آنها خاتم‌الانبیاءﷺ را چنان

می‌شناسند؛ که پسران خود را می‌شناسند، ولی باوجود این بر مخالفت آن‌حضرت ﷺ مصرّ بودند.

خلاصه اینکه خالق کاینات با علم ازلی خود می‌داند که این گفتار آنها که اگر بار ثانی به دنیا فرستاده شوند، مؤمن صالح می‌باشند کلاً دروغ و فریبی است؛ و اگر طبق گفتهٔ آنها دوباره دنیا آفریده شود و آنها در آن رها گردند، باز همان خواهند کرد که در زندگی اول کرده‌بودند.

در «**تفسیر مظهری**» بحواله «**طبرانی**» روایتی از آن‌حضرت ﷺ منقول است که خداوند در حین حساب و کتاب حضرت آدم علیه السلام را در کنار میزان عدل قرار داده می‌فرماید که شخصاً اعمال اولاد خویش را مشاهده کن؛ هر کسی که اعمال نیکش از اعمال بدش به اندازهٔ ذره‌ای اضافه باشد، می‌توانی تو او را به جنت برسانی، و نیز حق‌تعالیٰ می‌فرماید که من فقط کسی را به عذاب جهنم مبتلا می‌کنم که نسبت به او می‌دانم که اگر بار دوم به دنیا فرستاده شود باز همان حرکاتی را خواهد کرد که نخست کرده‌بود.

«**وَ هُمْ يَحْمِلُوْنَ اَوْزَارَهُمْ**» در روایات حدیث آمده‌است که در روز قیامت اعمال نیک مردمان نیک، سواری آنها قرار می‌گیرند، و اعمال بد مردمان بد برای آنها بار سنگینی قرار گرفته، بر سر آنها تحمیل می‌شوند. در اینجا بطور ویژه این امر قابل توجه است که کفار و فجار در میدان حشر جهت نجات خویش با وحشت‌زدگی سخنان گوناگونی می‌گویند. در جایی به دروغ قسم می‌خورند، و در جایی آرزو می‌نمایند که کاش دوباره به دنیا برگردانیده می‌شدند. اما هیچ یک نمی‌گوید که ما اکنون ایمان آوردیم و اکنون اعمال نیک انجام خواهیم داد؛ زیرا این حقیقت بالبداهه در جلوی آنها قرار می‌گیرد که عالم آخرت دارالعمل نیست و ایمان زمانی صحیح می‌باشد که ایمان بالغیب باشد؛ پس تصدیق بعد از مشاهده، عمل بالمشاهده‌ای محسوب می‌شود، و آن تصدیق خدا و رسول ﷺ نیست. از این معلوم گردید که رضای خداوند، و ثمرات آن یعنی، بدست آوردن راحتی و عیش دایمی، حیات طیبه با آرامش و اطمینان در این جهان و

نعمتهای جنت در آخرت را می‌توان در زندگی دنیوی به دست آورد؛ زیرا تحصیل آنها نه جلوتر در عالم ارواح امکان پذیر است و نه بعد از گذشت دنیا در عالم آخرت ممکن است.

از این واضح گردید که زندگی دنیوی نعمت بسیار بزرگ و پر ارزشی است که می‌توان در آن این بزرگترین معامله را انجام داد. بنابر این در اسلام خودکشی ناجایز است و دعا و یا آرزو نمودن به موت ممنوع می‌باشد. در این کارها نسبت به بزرگترین نعمتِ الهی ناسپاسی است. از بعضی بزرگان منقول است که در هنگام وفات این شعر مولانا جامی ورد زبانش بوده‌است.

با دو روز زندگی، جامی‌نشد سیر غمت

وه‌چه‌خوش‌بوذی که‌عمرجاودانی‌داشتیم

از این موضوع، این نیز واضح گردید که در آخرین آیه از آیات فوق‌الذکر و نیز در آیات متعدد دیگر که حیات دنیا به لهو و لعب تعبیر گردیده‌است، و یا در احادیث کثیره‌ای از دنیا نکوهش و مذمت شده‌است مراد از آن، آن لمحات حیات‌اند که از ذکر و فکر خداوند در غفلت بگذرند، و اگر نه اوقاتی که در طاعت و ذکر خداوند می‌گذرند در برابر با آن هیچ نعمت و ثروت دنیا نمی‌تواند قرار گیرد.

دن وهی دن هی شب وهی شب هی

جو تری یاد مین گذر جایی

یعنی روز همان روز و شب همان شبی است که در یاد تو بگذرند.

حدیثی در تأیید این مطلب چنین وارد شده‌است که «**الدنیا ملعون و ملعون ما فیها الا ذکرالله او عالم او متعلم**» یعنی دنیا و آنچه در دنیا است همه ملعون هستند بجز یاد خدا و عالم و یا طالب‌علم.

و اگر با دقت و اندیشه دیده شود ذکر الله شامل عالم و متعلّم نیز هست؛ زیرا مراد از علم آن علمی است که سبب رضا و خشنودی خداوند قرار گیرد. پس یاد گرفتن و یاد دادن اینگونه علم در ذکر الله داخل است؛ بلکه حسب تصریح امام جزری هر آن کار دنیا که در اطاعت خدا، یعنی

مطابق به احکام شرع انجام گیرد، همه آنها در ذکر الله داخل می‌باشند. از این معلوم گردید که تمام کارهای ضروری دنیا و تمام طرق جایز کسب معاش و ضروریات دیگر که بیرون از حدود شرع نباشند، همه در ذکر الله داخل هستند. ادای حقوق اهل و عیال، خویشاوندان و نزدیکان، همسایگان، میهمانان و غیره در احادیث صحیحه به لفظ صدقه و عبادت تعبیر گردیده‌اند. حاصل اینکه در این جهان بجز اطاعت حق‌تعالی و ذکرالله هیچ چیزی در نزد خداوند پسندیده نیست.

استاذبزرگوارومحترم،حضرت مولاناانورشاه‌ﷺ چه‌خوب‌فرموده‌است:

بگذر از یاد گل و گلبن که هیچم یاد نیست
در زمین و آسمان جز ذکر حق آباد نیست

خلاصه کلام اینکه در این جهان چنین چیزی که هر انسان به آن نایل آید و از همه بیشتر ارزش و محبوبیت داشته‌باشد، آن زندگی اوست و این نیز هویداست که برای زندگی هر انسانی، وقت محدودی هست و این نیز معلوم است که هیچ کسی حد صحیح زندگی خود را نمی‌داند که هفتاد سال است و یا هفتاد ساعت، یا به یک تنفس مهلت نمی‌رسد. از طرف دیگر این نیز معلوم گردید که متاع گرانمایه رضای الهی که متکفل راحتی و عیش و آرامش ابدی دنیا و آخرت است، فقط در این حیات محدود دنیا بدست می‌آید. اکنون هر انسانی که خداوند به او عقل و هوش عنایت کرده‌است، خود، شخصاً می‌تواند قضاوت نماید که این لمحات و ساعات زندگی محدود دنیا را در چه کارهایی باید صرف کرد. بدون شک و تردید مقتضای عقل این‌است که این‌اوقات گرانمایه را بیشتر در آن کارهایی باید صرف کرد که از آنها رضای خدا بدست بیاید؛ بقیه کارهایی که برای برقراری این زندگی لازم و ضروری هستند، آنها را باید به قدر ضرورت اختیار نمود.

در حدیثی رسول خداﷺ فرموده‌است:

«**الکیّس من دان نفسه و رضی بالکفاف و عمل لما بعد الموت**» «یعنی عاقل و هوشیار کسی است که نفس و خواهشات خود را پست کند، و بقدر کفایت معاش

راضی باشد، و همه عمل خود را برای ما بعد موت وقف کند.»

قَدْ نَعْلَمُ اِنَّهٗ لَيَحْزُنُكَ الَّذِيْ يَقُوْلُوْنَ فَاِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُوْنَكَ وَ لٰكِنَّ

ما می‌دانیم که تو را در غم‌می‌اندازد آنچه می‌گویند پس‌آنها تو را تکذیب‌نمی‌کنند ولی این

الظّٰلِمِيْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ يَجْحَدُوْنَ ﴿۳۳﴾ وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ

ظالمان آیات خدا را انکار می‌نمایند. و تکذیب شده‌اند بسیاری پیامبر پیش از تو

فَصَبَرُوْا عَلٰى مَا كُذِّبُوْا وَ اُوْذُوْا حَتّٰى اَتٰهُمْ نَصْرُنَا وَ

پس صبر کردند بر تکذیب و ایذای خود تا اینکه رسید به آنها کمک ما و

لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمٰتِ اللّٰهِ وَ لَقَدْ جَآءَكَ مِنْ نَّبَاِی الْمُرْسَلِيْنَ ﴿۳۴﴾

کسی نمی‌تواند تغییر دهد سخنان خدا را و رسیده‌است به تو برخی از احوال رسولان.

وَ اِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ اِعْرَاضُهُمْ فَاِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقاً

و اگر سنگین است بر تو روگردانی آنها پس اگر می‌توانی تو که تلاش کنی سوراخی

فِي الْاَرْضِ اَوْ سُلَّماً فِي السَّمَآءِ فَتَاْتِيَهُمْ بِاٰيَةٍ وَ لَوْ شَآءَ اللّٰهُ

در زمین و یا نردبانی در آسمان پس بیاوری پیش آنها معجزه‌ای و اگر خدا می‌خواست

لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدٰى فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْجٰهِلِيْنَ ﴿۳۵﴾ اِنَّمَا يَسْتَجِيْبُ

جمع می‌کرد همه را بر راه راست پس مباش تو از نادانان. می‌پذیرند

الَّذِيْنَ يَسْمَعُوْنَ وَالْمَوْتٰى يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ ثُمَّ اِلَيْهِ يُرْجَعُوْنَ ﴿۳۶﴾

کسانی که می‌شنوند و مردگان را زنده می‌کند خداوند باز به سوی او آورده می‌شوند.

وَقَالُوْا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ اٰيَةٌ مِنْ رَّبِّهٖ قُلْ اِنَّ اللّٰهَ قَادِرٌ عَلٰى اَنْ يُّنَزِّلَ اٰيَةً

ومی‌گویندچرا نازل‌نشد بر اونشانی‌از سوی‌رب‌او، بگوالله‌قدرت‌داردبراینکه‌نازل‌کندنشانی

وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ ﴿۳۷﴾ وَ مَا مِنْ دَآبَّةٍ فِي الْاَرْضِ وَ لَا طٰٓئِرٍ

ولی بیشتر آنها نمی‌دانند. و نیست هیچ رونده‌ای در زمین و نه پرنده‌ای که

يَّـطِيْرُ بِـجَنَاحَيْهِ اِلَّا أُمَـمٌ اَمْـثَالُكُمْ ط مَـا فَـرَّطْنَا فِـى الْكِـتٰبِ

بپرد به دو پرش مگر هر یکی امتی است مانند شما، و ما فروگذار نکـردیم در نـوشتن

مِنْ شَىْءٍ ثُمَّ اِلٰى رَبِّهِمْ يُـحْشَرُوْنَ ﴿۳۸﴾ وَالَّـذِيْنَ كَـذَّبُوا بِـاٰيٰتِنَا

چیزی را باز هم به سوی رب خویش جمع می‌شوند. و کسانی که تکذیب می‌کنند آیات ما را

صُمٌّ بُكْـمٌ فِـى الظُّـلُمٰتِ ط مَـنْ يَّشَـاِللّٰهُ يُـضْلِلْهُ ط وَ مَـنْ يَّشَـاْ

آنها کر و لال‌اند در تاریکیها، هر کسی را بخواهد خدا گمراهش می‌کند و کسی را که بخواهد

يَـجْعَلْهُ عَـلٰى صِـرَاطٍ مُّسْـتَقِيْمٍ ﴿۳۹﴾ قُـلْ اَرَءَيْـتَكُمْ اِنْ اَتٰـكُـمْ

قـــرارش مـــی‌دهد بـــر راه راست. تـــو بگـــو بـــبینید اگـــر بـــیاید بـــر شـــما

عَذَابُ اللّٰهِ اَوْاَتَتْكُمُ السَّاعَةُ اَغَيْرَ اللّٰهِ تَدْعُوْنَ ج اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿۴۰﴾

عذاب خدا یا بیاید بر شما قیامت آیا غیر از خدا کسی دیگر را می‌خوانید اگر هستید شما راستگو.

بَـــلْ اِيَّـــاهُ تَـــدْعُوْنَ فَـــيَكْشِفُ مَـــا تَـــدْعُوْنَ اِلَـــيْهِ اِنْ

بلکه او را می‌خوانید پس دور می‌کند آن مصیبتی را که می‌خوانید او را به سوی آن اگر

شَـآءَ وَ تَنْسَـوْنَ مَـا تُشْرِكُـوْنَ ﴿۴۱﴾

بخواهد و فراموش می‌کنید کسانی را که شریک می‌کردید.

خلاصهٔ تفسیر

تسلّی رسول خدا ﷺ بر کلمات بیهودهٔ کفار

ما می‌دانیم که تو را اقوال آنها (کفار) اندوهگین می‌کند پس (تو غمگین مباش بلکه کردار آنها را به خدا بسپار؛ زیرا که) آنها تو را (مستقیماً) دروغگو نمی‌گویند؛ ولی این ظالمان (دیده و دانسته) آیات خدا را انکار می‌نمایند. (اگر چه در این صورت تکذیب تو لازم می‌آید ولی هدف اصلی آنها تکذیب آیات خداست ، همچنانکه بعضی از آنها مانند ابوجهل بر این اقرار دارند، و وقتی که هدف اصلی آنها تکذیب آیات خداست پس این برخورد آنها با

خود خداوند است، و خود آنها این را می‌دانند پس تو چرا در غم مبتلا می‌شوی) و (این تکذیب کفار امر تازه‌ای نیست، بلکه) بسیاری که از پیش گذشته‌اند تکذیب کرده‌شده‌اند، و آنها روی این صبر کرده‌اند که تکذیب شده‌اند و به آنها (انواع و اقسامی) اذیت و آزار رسانیده شده‌است تا اینکه کمک ما به آنها رسیده‌است (که در اثر آن مخالفان مغلوب گردیده‌اند، و تا آن زمان آنها صبر کرده‌اند) و (همچنین پس از صبر، کمک الهی به تو هم خواهد رسید، زیراکه) سخنان خدا (یعنی وعده‌های او) را تغییر دهنده‌ای نیست (و وعده به کمک به تو داده شده‌است، همچنانکه در آیه ۲۱ از سوره مجادله فرمود: «**لَاَغْلِبَنَّ اَنَا وَ رُسُلِیْ**») و بعضی از داستانهای پیامبران (در قرآن) به تو رسیده‌است (از آنها کمک الهی و سرانجام سرکوبی مخالفین ثابت می‌گردد، و حاصل آن تسلی اینکه وعده الهی است که بعد از صبر چند روز ابتدایی، او به پیامبرانش کمک می‌کند، که در اثر آن در دنیا نیز حق غالب و باطل مغلوب می‌گردد، و در آخرت نیز به آنها عزت و فلاح خواهد رسید، و همین برخورد با تو نیز انجام خواهد گرفت؛ لذا تو اندوهگین مباش و چون رسول کریم ﷺ با تمام مردم بی‌نهایت شفقت و محبت داشت با وجود این تسلی می‌خواست که اگر این مشرکان بر معجزات فعلی و دلایل نبوت مطمئن شده ایمان نمی‌آورند، پس همان گونه معجزاتی که همانها می‌خواهند واقع شوند تا شاید ایمان بیاورند، و بدین جهت با مشاهده کفر آنها نمی‌توانست صبر بفرماید بنابر این در آیات آینده خداوند نشان داد که به مقتضای حکمت الهی معجزات دلبخواه آنها به وقوع نخواهند پیوست لذا تو تاکی صبر می‌کنی، بنابر این به فکر وقوع آنها قرار نگیر چنانکه فرمود: «**وَ اِنْ کَانَ کَبُرَ عَلَیْكَ**») و اگر بر تو اعراض (و انکار منکرین) گران تمام می‌شود (و بنابر این دلت می‌خواهد که معجزات دل بخواه آنها واقع بشوند) پس اگر تو می‌توانی (برای رفتن) در زمین سوراخی و یا (برای رفتن) در آسمان نردبانی تلاش کنی (و بوسیله آنها در زمین و یا در آسمان رفته از آنجا) معجزه‌ای (از معجزات دل بخواه) بیاوری پس (بهتر است که تو چنین) بکن (یعنی ما خواستهٔ آنها را بنابر عدم ضرورت و به حسب مقتضای حکمت بر آورده نخواهیم کرد، و اگر تو می‌خواهی که به یک نحوی آنها مسلمان گردند پس خودت چاره جویی کن) و اگر خداوند (تکویناً) می‌خواست همه را بر راه (راست) جمع می‌کرد (ولی چون خود آنها خوبی خود را نمی‌خواهند بنابر این خداوند هم (تکوینا) آن را نمی‌خواهد، پس به خواستن تو چه می‌تواند باشد) پس تو (در این فکر) از نادانان مباش، کسانی (امر حق و هدایت را) می‌پذیرند که (به اراده طلب حق سخن حق را) می‌شنوند و (اگر سزای کامل این انکار و

اعراض در این جهان به آنها نرسد اشکالی نیست زیرا روزی) خداوند مردگان را از قبرها زنده نموده؛ بلند می‌کند. سپس آنها همه به سوی خداوند (جهت حساب) آورده می‌شوند و اینها (منکرین از روی ضدّیت و عناد) می‌گویند که اگر این پیامبر است پس چرا بر او معجزه‌ای (از معجزات دل بخواه ما) نازل کرده نشده‌است؛ تو بگو که یقیناً خداوند قدرت کامل دارد که او (چنین) معجزه‌ای نازل کند، ولی بیشتر آنها (از انجام آن) بی‌خبرند (بنابر این، چنین خواسته تقدیم می‌کنند، و آن سرانجام، این است که اگر باز هم ایمان نیاورند همه فوراً هلاک خواهند شد، لقوله تعالیٰ «**وَ لَوْ اَنْزَلْنَا مَلَكاً لَقُضِيَ الْاَمْرُ**» حاصل اینکه نیازی به برآورده نمودن معجزهٔ دل بخواه آنها نیست؛ زیرا که معجزات قبلی کافی هستند، لقوله تعالیٰ «**اَوَلَمْ يَكْفِهِمْ الخ**»[1] و ما می‌دانیم که باوجود اظهار معجزه دل بخواه نیز آنها ایمان نمی‌آورند و در اثر آن فوراً سزاوار عذاب خواهند شد، لذا مقتضای حکمت این است که معجزه دل بخواه آنها اظهار نگردد، و فرمودن خداوند در آخر آیه که: «**فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْجٰهِلِيْنَ**» بنابر محبت و شفقت است، لفظ «جهالت» در زبان عرب در آن معنی عام بکار برده می‌شود، بر خلاف زبان اردو، لذا ترجمه نمودن آن به جهل و یا جهالت بی‌ادبی است. در آیات آینده جهت هشدار از قیامت و حشر تمام خلایق یاد آوری گردید) و نیست هیچگونه حیوانی که بر روی زمین (چه در خشکی و چه در دریا) رونده باشد و یا پرنده‌ای که به دو پر خود پرواز کند مگر اینکه (در روز قیامت زنده شده برخاسته) مانند شما گروههای هستند و (اگر چه همه آنها با توجه به کثرت خویش بی‌نهایت باشند، اما در حساب ما همه منضبط می‌باشند زیرا که) ما در دفتر (لوح محفوظ خویش) هیچ چیزی را (که تا قیامت بودنی است نا نوشته) نگذاشته‌ایم (اگر چه خداوند نیازی به نوشتن نداشت، علم ازلی و محیط او کافی است اما با نوشتن، جهت فهماندن مردم نزدیکتر است) باز (پس از آن، بر وقت مقرر خویش) همه (انسانها و حیوانها) پیش پروردگار خویش جمع می‌شوند (باز در آینده جهت تسلی آن‌حضرت ﷺ مطلبی می‌آید) و کسانی که آیات ما را تکذیب می‌نمایند آنها (از شنیدن حق مانند) کر و (از گفتن حق مانند) گنگ می‌باشند (و در اثر آن) در انواع و اقسام ظلمات (گرفتار) هستند (زیرا که هر کفر یک گونه ظلمتی است و در آنها انواع کفر وجود داشت سپس تکرار آن انواع مختلف کفر، ظلماتی جداگانه

۱- آیه ۵۱ سوره عنکبوت.

می‌باشند) کسی را که خدا بخواهد (در اثر اعراض عن‌الحق) بی راه می‌کند و کسی را که او (به فضل خویش) بخواهد بر راه راست استوار نگهمیدارد تو (با این مشرکان) بگو که (خیلی خوب) خبر بدهید که اگر یک نوع عذابی از طرف خدا بر شما واقع بشود پس آیا (برای برطرف نمودن آن عذاب و خطر قیامت) بجز خدا کسی دیگر را می‌خوانید اگر شما (در ادعای شرک) راستگو هستید (سپس می‌بایست اکنون هم غیرالله را ندا دهید ولی هرگز این نخواهد شد) بلکه (آنگاه) خاص او را می‌خوانید پس (آفتی را که برای ازاله آن شما او را می‌خوانید) اگر بخواهد آن را ازاله می‌نماید (و اگر نخواهد ازاله نمی‌نماید) و کسانی که شما (اکنون آنها را) شریک خدا مقرر می‌کنید (در آن وقت) همه را فراموش خواهید کرد.

معارف و مسایل

در نخستین آیه از آیات فوق‌الذکر که فرمود: «**فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ**» یعنی این کفار در حقیقت تو را تکذیب نمی‌نمایند؛ بلکه آیات خدا را تکذیب می‌نمایند. واقعهٔ این در «**تفسیر مظهری**» به روایت «**سدّی**» چنین منقول است که یک مرتبهٔ دو سردار از کفار قریش به نامهای اخنس بن شریق و ابوجهل با هم ملاقاتی داشتند؛ اخنس از ابوجهل پرسید که ای ابوالحکم (در میان عربها ابوجهل به نام ابوالحکم ملقب بود و در اسلام بنابه ضدّیت و کفر و عنادی که داشت به ابوجهل ملقب گردید) اکنون جای تنهایی است صحبت من و تو را شخص ثالثی نمی‌شنود، نظریه خویش را راجع به محمد بن عبدالله درست و صحیح به من بگو که تو او را دروغگو می‌پنداری یا راستگو، ابوجهل به نام خدا قسم یاد نموده گفت بدون شک محمّد راستگو است؛ او در طول عمرش هیچوقت دروغ نگفته‌است؛ اما حقیقت امر این است که تمام خوبیها و کمالات در یک شاخه‌ای از قبیله قریش به نام قصی جمع باشند و بقیه شاخه‌ها خالی بمانند این را چطور می‌توان تحمل نمود پرچم عرب در دست فرزندان قصی می‌باشد، آب دادن حجاج در حرم که پست مهمی تلقی می‌شود به دست

آنهاست؛ دربانی بیت‌الله و کلید کعبةالله در دست آنهاست؛ اکنون ما پیامبری را نیز برای آنها بپذیریم پس برای بقیه قریش چه چیزی باقی می‌ماند.

روایتی دیگر از ناجیه بن کعب منقول است که ابوجهل باری شخصاً خود با رسول خداﷺ گفت که ما نسبت به شما گمان دروغ نداریم و نه شما را تکذیب می‌کنیم؛ آری ما آن کتاب و یا دینی را تکذیب می‌نماییم که شما تقدیم داشته‌اید.[1]

بنابر این روایات می‌توان آیه را بر مفهوم حقیقی خود قرار داد، که این کفار اگر چه باعتبار ظاهر آن‌حضرتﷺ را تکذیب می‌نمایند، اما در حقیقت سرانجام تکذیب آن‌جنابﷺ تکذیب خود خدا و آیات اوست؛ چنانکه در حدیث آمده‌است که رسول خداﷺ فرمود: کسی که به من اذیت و آزار برساند او در حکم کسی است که به خدا اذیت و آزار رسانیده‌است، و از آیه ششم «**وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ**» معلوم گردید که در روز قیامت همراه با انسانها بقیه تمام حیوانها زنده کرده‌می‌شوند.

ابن جریر، ابن ابی حاتم و بیهقی بروایت ابوهریره نقل کرده‌اند که در روز قیامت تمام حیوانها، بهایم و پرنده‌ها نیز دوباره زنده کرده‌می‌شوند، و عدل و انصاف خداوندی تا جایی برگزار می‌شود که اگر حیوان شاخ‌داری حیوان بی‌شاخی را زده‌است در آن روز از آن انتقام گرفته می‌شود (و همچنین مظالمی که بین بقیه حیوانات شده به معرض انتقام گذاشته می‌شوند) و هنگامی که نسبت به همه حقوق و مظالم انتقام گرفته می‌شود به آنها دستور می‌رسد که همه خاک باشید؛ همه حیوانات فوراً خاک می‌گردند. این آن زمانی است که کفار در آن می‌گویند: «**يٰلَيْتَنِى كُنْتُ تُرَاباً**» یعنی کاشکی با من هم همین برخورد می‌شد که من هم خاک می‌شدم و از عذاب جهنم نجات می‌یافتم.

امام بغوی در روایتی دیگر از حضرت ابوهریره نقل کرده‌است که

۱- مظهری.

رسول خداﷺ فرموده‌است که در روز قیامت همه حقوق حقداران ادا می‌گردند تا اینکه انتقام بز بی‌شاخ از شاخ‌دار نیز گرفته می‌شود.

اهتمام بی‌نهایت راجع به حقوق خلق

این در نزد هر کسی معلوم و مسلم است که حیوانات به هیچ شریعت و احکامی مکلف نیستند؛ تنها جن و انس هستند که به اینها مکلف می‌باشند بدیهی است که با غیر مکلف برخورد سزا و جزا نخواهد شد؛ لذا علما فرموده‌اند که: انتقام گیری بین حیوانات از نظر مکلفیت نمی‌تواند باشد، بلکه مبتنی بر نهایت عدل و انصاف خداوندی است، که اگر حیوانی بر دیگری ظلمی انجام داده‌باشد انتقام از او گرفته خواهد شد و روی بقیه اعمال آنها سزا و جزایی مرتب نخواهد شد. از این معلوم گردید که معامله حقوق و مظالم خلق‌الله با همدیگر آنقدر سنگین است که حیوانهای غیر مکلف نیز از آن نمی‌توانند آزاد گردند؛ اما متاسفانه بسیاری مردم متدین و عبادت گذار نیز از این غفلت می‌ورزند.

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلٰی اُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَاَخَذْنٰهُمْ بِالْبَاْسَآءِ

و ما فرستاده بودیم رسول به سوی بسیاری امتها پیش از تو پس گرفتیم آنها را به سختی

وَالضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُوْنَ ﴿۴۲﴾ فَلَوْلَا اِذْ جَاءَهُمْ بَاْسُنَا تَضَرَّعُوْا وَ

و مشقت تا که آنها تضرع کنند. پس چرا تضرع نکردند وقتی که آمد بر آنها عذاب ما

لٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰنُ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ﴿۴۳﴾

ولی سخت شدند دلهای شان و آراسته نمود برای آنها شیطان کاری را که آنها می‌کردند.

فَلَمَّا نَسُوْا مَا ذُكِّرُوْا بِهٖ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ اَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ ط

پس وقتی آنها فراموش کردند نصیحتی را که به آنها شده‌بود گشادیم بر آنها درهای هرچیزرا

حَــتّٰی اِذَا فَــرِحُوْا بِــمَا اُوْتُــوْا اَخَــذْنٰهُمْ بَــغْتَةً فَــاِذَا
تا اینکه وقتی خوش شدند به چیزهای که به آنها داده شده بود گرفتیم آنها را ناگهان آنگاه شدند
هُمْ مُبْلِسُوْنَ ﴿۴۴﴾ فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا ؕ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ
آنها نا امید. پس قطع گردید ریشهٔ آن ظالمان، و همه ستایش از آن خداست که
رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ﴿۴۵﴾
پروردگار همه جهانیان است.

خلاصهٔ تفسیر

و ما به امتهای پیش از تو پیامبر فرستادیم (اما آنها نپذیرفتند) پس ما آنها را به تنگدستی و بیماری گرفتار نمودیم تا که آنها ضعیف گردند (و از کفر و معصیت خویش توبه کنند) پس وقتی سزای ما به آنها رسیده بود چرا سست نشدند (که جرم آنها عفو می‌شد) ولی دلهای شان (همچنان شدیداً) سخت ماندند، و شیطان اعمال بد آنها را در خیال آنها آراسته (و مستحسن) در آورده نشان داد، پس وقتی آنها (حسب سابق) آن چیزهای را فراموش کردند (و فرو گذار نمودند) که (وسیله پیامبران) نصیحت کرده می‌شدند (یعنی ایمان و اطاعت) پس ما درهای هر چیز (عیش و عشرت) را بر آنها گشودیم تا اینکه وقتی آنها بر آنچه به آنها داده شده بود کاملاً خوشحال شدند (و در غفلت و سستی کفر آنها افزوده شد، آنگاه) ما آنها را ناگهان (وبی گمان در عذاب) گرفتار نمودیم (و عذاب شدید نازل کردیم که تذکرهٔ آن در موارد متعددی از قرآن آمده‌است) باز (از آن عذاب) ریشهٔ ظالمان منقطع شد، و خدا را شکر که پروردگار عالم است (که گناه چنین ظالمان کاسته شد که بسبب آن نحوست در جهان انتشار یافته بود.)

معارف و مسایل

در آیات مذکور اثبات توحید و ابطال شرک با یک اسلوب خاصی بیان

گردید؛ نخست از مشرکین مکه سؤال شد که اگر امروز بر شما مصیبتی واقع بشود، مانند اینکه عذاب خداوندی در این جهان بر شما وارد آید یا هنگام خطرناک موت و یا قیامت برپا گردد، در دلهایتان بیندیشید و بگویید که شما در آنوقت برای ازاله مصیبت خویش چه کسی را می‌خوانید، و از چه کسی امیدوار می‌شوید که او شما را از عذاب و مصیبت نجات دهد؟ آیا این بتهای خودتراشیده از سنگ و یا مردمان دیگر از جمله خلق‌الله که شما آنها را به مقام خدایی رسانیده‌اید؛ به درد شما می‌خورند؟ و شما پیش آنها فریاد می‌زنید یا تنها خدا را در آن حین می‌خوانید؟

پاسخ آن در نزد انسان هوشیار و عاقل بجز این نمی‌تواند باشد که خود حق تعالیٰ، از طرف آنها ذکر نمود که در این وقت مصیبت عمومی، بزرگترین مشرک هم از همه بتها و معبودان خودتراشیده فراموش می‌شود؛ و تنها خدا را می‌خواند. پس اکنون نتیجه روشن است که این بتهای شما و آن معبودانی که شما به آنها مقام خدایی می‌دادید و آنها را مشکل‌گشا و حاجت روا می‌دانستید و می‌گفتید: وقتی که در این مصیبت بزرگ به درد شما نخوردند و شما این جرأت و همت را نداشتید که آنها را برای کمک خود فرا خوانید، پس عبادت کردن آنها و مشکل‌گشایی آنها چه روزی به درد می‌خورد.

این مضمون خلاصه آیات گذشته می‌باشد؛ در آنها بطور فرض محال نشان داده‌شد که در سزای کفر و شرک و نافرمانی شما، در زندگی همین جهان می‌تواند عذابی بر شما بیاید، و بالفرض اگر در دنیا عذابی نازل نگردد در روز قیامت گرفتار شدن به آن عذاب حتمی خواهدبود. در آن زمان از کلیهٔ اعمال انسان بر رسی به عمل آمده و احکام سزا و پاداش اجرا خواهدشد. امکان دارد منظور از قیامت معنی متعارف آن باشد یا هدف از آن قیامت صغریٰ بوده که بعداز موت انسان است همانطوری که در عرف معروف است: «**من مات قامت قیامته**» یعنی، هر کسی که بمیرد قیامت او در این جهان پیش خواهدآمد. زیرا قبر نمونه‌ای است از قیامت کبریٰ که

نمونه‌های ابتدایی سزا و پاداش اعمال انسان در قبر و زمان برزخ آغاز خواهدشد. با توجه به این آیات، خداوند به کسانی که از دستورات وی سرپیچی می‌کنند هشدار می‌دهد که از عذاب دنیوی در زندگی خویش غافل نباشید؛ همانطوری که بر امم گذشته رخ داد. و اگر در این دنیا به آن گرفتار نگردیدند، یقیناً بعد از موت یا روز قیامت نتیجهٔ آن را خواهند دید.

اما آن انسانی که طبعاً حیله‌گر است کل جهان را بر ایام و تجربیات محدود زندگیش قیاس کرده و تنبیهات انبیاء علیهم السلام را تصوراتی واهی می‌پندارد؛ خصوصاً زمانی که افرادی را مشاهده می‌کند که علناً به نافرمانی دستورات الهی مشغول ولی صاحب مال و ثروت و شوکت دنیوی هستند، با مقایسهٔ این موضوع از یک طرف و آن مطلب ترسناک پیامبر در بارهٔ نافرمانان از طرف دیگر شیطان و آن طبع حیله‌گر آنان چنین وانمود می‌کنند که گفتار آن‌حضرت ﷺ فریب و خیالی موهوم است. حق تعالی در پاسخ به این موضوع در آیات فوق وقایع امم گذشته و قانون الهی را که بر آنان اجرا شده‌است بیان فرمود:

«**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰٓ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَآءِ وَالضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ**» یعنی ما برای امتهای پیش از شما پیامبرانی فرستادیم که آنان به دو صورت مورد آزمایش قرارگرفتند، اولاً مشقت و مصیبتی را در زندگیشان غالب گردانیدیم تا معلوم شود که آیا در این حالت به خدا روی آورده و از سرکشی خودداری می‌کنند یا اینکه نافرمانی خویش را ادامه می‌دهند.

اگر قسمت اخیر را انتخاب می‌کردند نوع دوم آزمایش که همانا درهای عیش و نوش و راحتی و همهٔ آنچه را که به حیات دنیوی مربوط می‌شود می‌گشودیم تا شاید با توجه به این نعمتها، منعم و محسن خود را بشناسند اگر در این حالت هم به جای توجه به خدا غرق در ناز و نعمت و عیش و عشرت بسر می‌بردند و از خدا و تعالیم رسول خدا ﷺ غافل می‌ماندند ناگهان به عذاب الهی گرفتار می‌شدند و در اثر آن عذاب چنان نیست و نابود می‌گردیدند که اثری از آنان باقی نمی‌ماند. نمونهٔ این نوع

عذابها بر امم گذشته به شکلهای مختلف از زمین یا آسمان و یا عذاب عمومی دیگر نازل گردیده است. مثلاً قوم نوح علیه السلام به وسیلهٔ طوفان آب که قلّهٔ کوهها هم از آن محفوظ نماند، نابود گشت. قوم عاد با وزش متوالی هشت روز طوفان باد و قوم ثمود توسط صدای مهیبی از بین برده‌شدند. آبادی قوم لوط علیه السلام چنان زیروروی شد که به صورت پست ترین ناحیهٔ خشکیها در روی زمین در کشور اردن قرار دارد. این ناحیه دارای آبی است که هیچ موجود زنده‌ای قادر نیست در آن زندگی کند. لذا بحر المیت یا بحر لوط نامیده شده‌است.

خلاصه اینکه امم گذشته در اثر عصیانشان به عذابهای گوناگونی از انواع مذکور گرفتار می‌گردیدند که دفعتاً سبب هلاک شدن تمام قوم می‌شد. البته گاهی هم بر حسب اتفاق، افراد چنین قوم با مرگ طبیعی از بین می‌رفتند به نحوی که بعد از مدتی نه چندان طولانی اسم و رسمی از آنان باقی نمی‌ماند.

نتیجهٔ دیگری که از آیهٔ مذکوربه دست می‌آید آن است که خداوند متعال هیچ ملتی را دفعتاً به یک عذاب عمومی دچار نمی‌سازد؛ بلکه جهت آگاه‌شدن مردم به تدریج با عذاب دچار می‌گردند، تا شاید افراد خوش بخت با درک و مشاهدهٔ آن، بر سر عقل آمده و راه انحرافی خود را ترک و به راه راست روی آورند، چنین مصیبتی که سبب هدایت مردم می‌گردد در حقیقت رحمت الهی است زیرا سبب بیداری از غفلت آدمی می‌گردد.

در آیهٔ ۲۱ سورهٔ سجده آمده‌است: «**وَ لَنُذِيْقَنَّهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ الْاَدْنٰى دُوْنَ الْعَذَابِ الْاَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ**» یعنی پیش از اینکه ما ایشان را به عذاب بزرگی مبتلا کنیم عذاب کوچکی بر آنها می‌آوریم تا که به حقیقت پی برده از راه اشتباه بازگردند.

با توجه به مطالب یاد شده، جواب این شک و گمان که دنیا دارالجزاء نیست بلکه دار العمل است نیز به روشنی آشکار گردیده‌است. در جواب این سؤال که منظور از سزا چیست، باید گفت اصل جزا و سزا در روز قیامت

که موسوم به یوم الدین است خواهد بود. اما برای نمونه مقداری عذاب به صورت مشقت و قدری از ثواب به صورت راحت (جسم و جان) در این دنیا، آن هم به مقتضای رحمت الهی نازل می‌گردد. بعضی از عرفا گفته‌اند: همهٔ لذتهای دنیوی نمونه‌ای از راحتیهای جنت است تا انسان به سوی جنت بیشتر متوجه گردد. همچنین سختیها و پریشانیها و رنج و اندوه در این جهان نمونه‌ای از عذاب آخرت‌اند تا شاید انسان به فکر اجتناب از عذاب آخرت بیفتد. زیرا بدون ذکر نمونه و مشاهده، نمی‌توان انسان را به چیزی راغب و یا از آن گریزان گردانید. خلاصه اینکه راحتی و مشقت این جهان در حقیقت سزا و جزا نیست؛ بلکه نمونه‌ای از آن دو می‌باشد؛ جهان نمایشگاه آخرت است همانطوری که یک تاجر نمونه‌هایی از اموال خویش را جهت ارائه به مردم در یک نمایشگاه ترتیب می‌دهد تا مشتریها نسبت به تهیهٔ آن رغبت حاصل کنند. مشقت، رنج، اندوه، رفاه و غیره نمونه‌هایی از جزا و پاداش آخرت‌اند که در این جهان به نمایش گذاشته می‌شوند تا رشته‌ای از هم گسیختهٔ مخلوق از خالق، مجدداً وصل گردد؛ چنانکه شاعر می‌فرماید:

خلق را با تو چنین بدخو کنند   تا تو را ناچار رو آن سو کنند

در این آیهٔ «**وَ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُوْنَ**» بیانگر همین حکمت است؛ یعنی اینکه منظور از محنت و مشقت تعذیب نبوده؛ بلکه هدف متوجه ساختن انسان به سوی خداست زیرا فرد هنگام ابتلا به یک مصیبت بیشتر متوجه خالق می‌گردد، از این جهت چنین عذابی خود در واقع رحمت الهی است که بر بنده نازل می‌گردد. سپس در آیهٔ سوم فرمود: «**فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ اَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ**» یعنی هنگامی که عصیانشان از حد تجاوز کرد با آزمایش خطرناکتری روبرو گردیدند.

مشاهدهٔ عیش و نوش و وفور نعمت بر فرد و یا گروهی نوعی هشدار است تا مردم وجود این نعمتها را تصور بر راه راست بودن صاحبان نعم نکنند چه بسا این نعمتها از آن نوعی است که دفعتاً عذاب سختی را پشت

سر و به همراه خواهد داشت. رسول‌الله ﷺ در این باره فرموده‌است: هرگاه فردی را که دارای ثروت و نعمتهای زیادی بود و بر انجام کارهای گناه اصرار داشت، مشاهده کردید بدانید که با او «استدراج» می‌شود، یعنی اینکه خوشی زندگانی وی علامت آن است که عذاب شدیدی به دنبال خواهد داشت. (رواه احمد عن عقبة بن عامر كذا فی تفسیر ابن کثیر)

ابن جریر از مفسرین معروف به روایت از عباده بن صامت رضی الله عنه نقل کرده‌است که رسول الله ﷺ فرموده‌است: هرگاه خداوند بخواهد ملتی را ترقی دهد آن را از دو ویژگی برخوردار می‌سازد: ۱- اعتدال و میانه‌روی در کارها ۲- عفت و عصمت یعنی اجتناب از کارهایی که بر خلاف حق است؛ و هرگاه بخواهد قومی را هلاک و برباد گرداند در خیانت را بر او می‌گشاید یعنی او با وجود خیانت و بدکرداری هم پیروز به نظر می‌رسد.

در آخر این آیه فرمود: «**وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ**» که در آن اشاره به این است که هرگاه بر مجرمین و ظالمین عذاب و مصیبتی رسد آن نعمتی برای کل جهان بوده و بر مردم لازم است که از آن سپاس‌گزاری کنند.

قُلْ اَرَءَيْتُمْ اِنْ اَخَذَ اللّٰهُ سَمْعَكُمْ وَ اَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلٰى

بگو بنگرید اگر بگیرد خداوند گوشهای شما و چشمهای شما را و مهر بزند بر

قُلُوْبِكُمْ مَنْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ يَاْتِيْكُمْ بِهٖ ط اُنْظُرْ كَيْفَ

دلهایتان پس کدام ربّ است غیر از خدا که بیاورد برای شما اینها را؛ بنگر که چگونه

نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُوْنَ ﴿۴۶﴾ قُلْ اَرَءَيْتُمْ اِنْ اَتٰكُمْ

گوناگون بیان می‌کنیم امور را بازهم ایشان کناره گیری می‌کنند. بگو بنگرید اگر بیاید بر شما

عَذَابُ اللّٰهِ بَغْتَةً اَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ اِلَّا الْقَوْمُ

عذاب خداوندی ناگهان یا علناً کیست که هلاک گردد غیر از

الظّٰلِمُوْنَ ﴿۴۷﴾ وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِيْنَ اِلَّا مُبَشِّرِيْنَ وَ
ظالمان. و ما پیامبر نفرستادیم مگر برای بشارت و
مُنْذِرِيْنَ فَمَنْ اٰمَنَ وَ اَصْلَحَ فَلَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَاهُمْ
و ترساندن، پس هرکسی که ایمان آورد و اصلاح شد نه ترسی است برایشان و نه
يَحْزَنُوْنَ ﴿۴۸﴾ وَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا
غمگین خواهندشد. کسانی‌که تکذیب کردند آیات ما را می‌رسد به ایشان عذاب زیرا
كَانُوْا يَفْسُقُوْنَ ﴿۴۹﴾
ایشان نافرمانی می‌کنند.

خلاصهٔ تفسیر

شما (به ایشان چنین هم) بگویید که خبر بدهید اگر خدای تعالی بینایی و شنوایی شما را کلاً بگیرد (که اصلاً نه ببینید و نه بشنوید) و بر دلهایتان مهر بزند (که نتوانید به دل چیزی بفهمید) پس به جز خداوند معبودی دیگر هست که این چیزها را به شما بدهد (وقتی که به اقرار خود شما کسی نیست پس چگونه دیگری را مستحق عبادت قرار می‌دهید) شما ببینید که ما چگونه دلایل را در جهات مختلف اظهار می‌کنیم (باز هم از اندیشه در این دلایل و پذیرش نتایج آن) ایشان اعراض (روگردانی) می‌کنند. شما (به ایشان این را هم) بگویید که شما خبر دهید که اگر عذاب خداوندی بر شما واقع گردد چه در عالم غفلت و چه در عالم هوشیاری آیا به جز از ظالمان کسانی دیگر (از این عذاب) هلاک می‌گردند؟(مقصود اینکه اگر عذاب بیاید آن‌هم به علت ظلم شماست و مؤمنان نجات خواهند یافت؛ لذا شما باید هوشیار باشید و باید اعتماد بر «مرگ انبوه جشنی دارد» را فراموش کنید که اگر هم عذاب بیاید مسلمانان با ما مبتلا خواهند شد.) و ما پیامبران را (که پیامبری آنها را با دلایل قاطعه ثابت کرده‌ایم) تنها به این خاطر فرستاده‌ایم که (مؤمنان و فرمانبرداران را به رضای الٰهی و نعمتهای جنت) مژده بدهند (و کفار و نافرمانان را از ناراضی بودن خداوند) بترسانند (و به این خاطر آنها را نفرستاده‌ایم که بعد از

اتمام حجت هم اگر مخالفین از راه عناد، هرنوع خواسته‌های بی‌جایی بخواهند آن را بر آورند. باز پس از بشارت و تخویف انبیاء علیهم السلام) هرکسی ایمان بیاورد و (حالت خود را اعتقاداً و عملاً) اصلاح کند پس بر این گونه افراد (در آخرت) هیچ اندیشه‌ای نیست و نه در آنجا مغموم خواهندشد و کسانی که (بعد از این تبشیر و انذار هم) آیات ما را تکذیب کنند به ایشان (بسا اوقات در این جهان هم و گر نه در آخرت حتماً) عذاب خواهد رسید زیرا که آنها از دایرهٔ ایمان خارج شده‌اند.

قُلْ لَاۤ اَقُوْلُ لَكُمْ عِنْدِیْ خَزَآئِنُ اللهِ وَ لَاۤ اَعْلَمُ الْغَیْبَ وَ لَاۤ

بگو که من نمی‌گویم به شما که نزد من خزائن خداوند هستند؛ و نمی‌دانم غیب را ونه من

اَقُوْلُ لَكُمْ اِنِّیْ مَلَكٌ ج اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا یُوْحٰۤی اِلَیَّ ط

می‌گویم به شما که من فرشته‌ای هستم و نمی‌روم مگر به آنچه از خدا به من حکم شده است

قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْاَعْمٰی وَالْبَصِیْرُ ط اَفَلَا تَتَفَكَّرُوْنَ ﴿۵۰﴾ وَ

بگو ای پیامبر! آیا برابر خواهندشد کور و بینا؟ پس آیا شما نمی‌اندیشید. و

اَنْذِرْ بِهِ الَّذِیْنَ یَخَافُوْنَ اَنْ یُّحْشَرُوْۤا اِلٰی رَبِّهِمْ

هشدار ده به این قرآن کسانی را که می‌ترسند از اینکه جمع شوند به در بار خداوندی

لَیْسَ لَهُمْ مِّنْ دُوْنِهٖ وَلِیٌّ وَّ لَا شَفِیْعٌ لَّعَلَّهُمْ یَتَّقُوْنَ ﴿۵۱﴾

به گونه‌ای که نباشد برای ایشان به جز او حامی و سفارش کننده‌ای تا که ایشان نجات یابند.

خلاصهٔ تفسیر

شما (به این معاندین) بگویید که نه من به شما این را می‌گویم که کل خزانه های خدا به نزد من هستند (که هر چه از من خواسته شود آن را به اختیار خودم بتوانم بدهم) و نه من تمام امور غیب را می‌دانم (که این خاصهٔ خداوند است) و نه من به شما این را می‌گویم که من فرشته‌ام، من تنها از آن وحی پیروی می‌کنم که به نزد من

می آید (که در آن عمل به مقتضای وحی خود داخل است و دعوت دیگران هم، همچنانکه حال انبیای گذشته هم همین بوده‌است باز) شما به ایشان بگویید که آیا کور و بینا باهم می توانند برابر باشند (وقتی که این امر نزد همه مسلم است) پس آیا شما (نمی‌خواهید که بینا باشید و در این تقریر مذکور کاملاً به قصد طلب حق) نمی اندیشید (تاکه حق واضح گردد و شما در ردیف بینایان داخل گردید) و اگر (با وجود این هم ایشان از عناد باز نیایند پس بحث و مباحثه را از ایشان قطع نموده هدف اصلی خویش راکه تبلیغ رسالت است دنبال کنید و) ایشان را (به طور ویژه از عذاب خدا بر کفر و معصیت بترسانید که عقیدتاً یا حد اقل احتمالاً) در این فکر اند (که در قیامت) به نزد پرودگار شان در چنین حالی جمع خواهند شد که (کسانی راکه کفار حامی و سفارش کننده تصور می‌کردند در آن وقت) نه برای ایشان کسی حامی می باشد و نه (مستقلاً) شفاعت کننده‌ای؛ شاید ایشان از عذاب بترسند (و از کفر و معصیت باز آیند.)

معارف و مسایل

مطالبهٔ کفار قریش معجزات خود تراشیده‌ای را از روی عناد

معجزات بی‌شماری از رسول کریم ﷺ و آیات بیناتی از خداوند متعال در جلوی کفار مکه به ظهور پیوسته بود، تشریف آوری رسول‌خدا ﷺ در جهان در حال یتیمی و امّی محض بودن آن‌حضرت ﷺ بگونه‌ای که کاملاً از خواندن و نوشتن به دور بود، پیدایش او در چنان سرزمینی که در اطراف آن از علم و علما و مراکز علمی خبری نبود، چهل سال از عمر مبارک در همین حالت امی‌گری در جلوی اهل مکه، ناگهان جاری شدن کلام محیرالعقول، بر زبان آن‌حضرت ﷺ پس از چهل سال با چنان فصاحت و بلاغتی که تمام بلغا را برای مبارزه فرا خوانده برای همیشه مهر سکوتی بر دهان‌شان گذاشت؛ معانی پر محتوی و حکمت آمیز آن، چنان نظام عملی برای زندگی انسان کامل و با مراعات ضروریات انسانی تا قیامت به او نشان داد که عقل و دماغ انسانی هرگز نمی‌تواند آن را مرتب سازد، نه تنها از حیث فکر و نظر آن را جمع آوری نموده تقدیم داشت؛ بلکه

عملاً آن را با پیروزی کامل در جهان رایج نموده نشان داد. و انسان را که از انسانیت خود غافل گشته، مقصد زندگی را مانند گاو و گوسفند، اسب و خر، تنها خورد و نوش، و خفتن و بیدار شدن قرار داده بود چنان درس انسانیت صحیح و درستی آموخت که رخ او را به سوی اهداف والایی که به خاطر آن آفرینش او تحقق یافته بود، برگردانید.

و بدین شکل هر دوری از ادوار زندگی رسول اکرمﷺ و وقایعی که برایش پیش می‌آمد، هریک معجزه‌ای مستقل و آیه‌ای از آیات الهی بود که پس از آن، برای هیچ انسان عاقل و منصفی جای برای جستجو و تلاش آیه و معجزه را باقی نگذاشت، ولی کفار قریش با وجود همهٔ اینها نوع دیگری از معجزات را موافق به خواهشهای خویش خواستاربودند که خداوند بعضی از معجزات مطلوب آنها را عملی ساخت. مثلاً خواسته بودند که ماه دو نیم شود، این معجزهٔ شق القمر را نه تنها قریش بلکه گروه زیادی از مردم عالم در آن زمان به رأی العین مشاهده کردند. باوجود چنین معجزاتی هنوز کفار بر کفر و ضلالت و گمراهی خویش اصرار داشتند و آیهٔ مبینهٔ را «**اِنْ هٰذَآ اِلاَّ سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ**» گفته نادیده گرفته و روزانه از آن‌حضرتﷺ معجزاتی دیگری را خواستاربودند چنانکه قبلاً گذشت.

در آیه ۳۷ از همین سوره: «**لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ اٰيَةٌ مِّن رَّبِّهٖ قُلْ اِنَّ اللهَ قَادِرٌ اَنْ يُّنَزِّلَ اٰيَةً وَّ لٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ**» یعنی، ایشان می‌گویند که اگر محمد(ﷺ) رسول بر حق خداست چرا معجزه‌ای از او ظاهر نمی‌گردد. قرآن در پاسخ به ایشان به آن‌حضرتﷺ دستور می‌دهد که شما به ایشان تفهیم کنید که الله تعالیٰ بر همه چیز تواناست همانطوری که‌بدون مطالبهٔ شما آیات و معجزات بسیاری نازل فرموده‌است، قادر است خواسته‌های مطلوب شما را نیز برآورده سازد. منتهیٰ این مطلب قابل ذکر است که خداوند متعال اگر معجزه‌ای را بر قومی ظاهر سازد و آن قوم مشرف به ایمان نگردد فوراً به عذاب گرفتار می‌شود. لذا مصلحت در آن بود که همهٔ خواسته های آنها ظاهر نگردد متأسفانه عده‌ای که از این حکمت دقیق ناآگاه بودند مصر بر

مشاهدهٔ خواستهٔ خویش به صورت معجزه بودند و می‌گفتند که اگر فی‌الواقع شما رسول خدا هستید پس به وسیلهٔ معجزه تمام خزانه‌های جهان را برای ما جمع کن. دوم اینکه اگر واقعاً شما رسول خدا هستید ما را بر تمام احوال مفید و مضرّ آینده آگاه سازید تا که نسبت به تحصیل اشیای مفید و اجتناب از اشیای مضر بتوانیم انتظام کنیم. سوم اینکه در فهم ما نمی‌آید که شخصی از قوم خود ما از پدر و مادر متولد شده و در تمام صفات بشری مانند خوردن و نوشیدن و سیر و سیاحت در بازار با ما شریک شده باز هم رسول خدا باشد. اگر فرشته‌ای می‌آمد که در تخلیق و اوصاف از ما ممتاز می‌گشت ما او را رسول خدا دانسته و پیشوایی او را می‌پذیرفتیم.

در پاسخ به این سه گونه سؤال فرمود: «**قُلْ لَآأَقُوْلُ لَكُمْ عِنْدِيْ خَزَآئِنُ اللهِ وَ لَآأَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَآأَقُوْلُ لَكُمْ اِنِّيْ مَلَكٌ اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا يُوْحٰى اِلَيَّ**» به رسول خدا ﷺ هدایت گردید که شما در پاسخ به این سوالات بی‌جا و لایعنی ایشان به طور واضح بگویید که شما از من خزانه‌های جهان را می‌طلبید من کی مدعی شدم که تمام خزاین خداوندی در دست و اختیار من است و همچنین شما می‌خواهید که شما را از هر حالت و واقعات مفید و مضرّ آینده اطلاع بدهم من کی ادعا کردم که من تمام امور غیبی را می‌دانم؟ و شما که می‌خواهید در من صفات ویژه فرشتگان را ملاحظه کنید من کی مدعی شدم که فرشته‌ای هستم؟

خلاصه اینکه از من نسبت به آن چیزی دلیل بخواهید که من مدعی آن باشم؛ یعنی اینکه من رسول خدا هستم و هدایت نازل شدهٔ او را به مردم می‌رسانم و خودم شخصاً هم از آنها اتباع کرده و به دیگران تأکید می‌کنم که از آنها پیروی کنند. در این باره نه تنها یک یا دو دلیل بلکه دلایل بیشماری ارائه شده‌است، در رابطه با ادعای رسالت لازم نیست که تمام خزاین خداوند در اختیار و ملکیت رسول خدا باشد و یا به تمام امور کوچک و بزرگ، علم‌غیب داشته باشد مقام و منزلت رسول خدا آن است که از وحی نازل شده پیروی کرده و به آن عمل کرده و دیگران را نیز به عمل آن دعوت

دهد. در این هدایت نامه حقیقت و منزلت رسول الله ﷺ توضیح داده شد و تصورات بیجای ایشان نسبت به رسول‌الله ﷺ ازاله گردید و در ضمن به مسلمانان روشن گردید که آنان همچون مسیحیان رسول خدا را خدا قرار نداده و مالک خدایی نگویند. این خود مقتضای عظمت و محبت بود تا مسلمانان مانند یهود و نصاریٰ در افراط و تفریط و غلو قرار نگیرند زیرا قوم یهود از کشتن انبیای بر حق خویش دریغ نداشتند و نصاریٰ رسول خدا را خداوند قرار داده‌بودند.

حال ببینیم هدف از جمله «خزاین خداوندی در دست من نیستند» چیست؟ علمای تفسیر، چیزهای بسیاری را نام برده‌اند امّا خود قرآن «در آیه ۲۱ سوره طور» در جایی که خزاین خدا را ذکر کرده فرمود: «**وَاِنْ مِنْ شَیءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُه**» یعنی در دنیا هیچ چنین چیزی نیست که خزانه آن به نزد ما نباشد از اینجا معلوم می‌گردد که مفهوم خزاین‌الله شامل همه اشیای جهان است و نمی‌توان چیزهای بخصوصی را در این مفهوم گنجانید و اگر مفسرین از چیزهای بخصوصی نام برده‌اند صرفاً به عنوان ذکر نمونه بوده‌است. بنابر این در این باره اختلافی وجود ندارد. وقتی که این آیه نشان داد که تمام خزاین الله در دست سیدالرسل امام‌الانبیاء ﷺ نیست، تصور کردن در بارهٔ اینکه او هر چه را بخواهد قادر است و یا اگر کسی چیزی از او طلب کند در رفع آن تواناست، اشتباه و جهالتی صریح و آشکار است، و در آخرین جمله فرمود: «**وَ لَآاَقُوْلُ لَکُمْ اِنِّیْ مَلَكٌ**» یعنی من به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ای هستم که شما با ملاحظه صفات بشری از رسالت من انکار می‌کنید و در جمله وسط طرز کلام را تغییر داده به جای اینکه بگوید: «**لَآاَقُوْلُ لَکُمْ اِنِّی اَعْلَمُ الْغَیْبَ**» یعنی من به شما نمی‌گویم که من غیب می‌دانم فرمود که: «**وَ لَآاَعْلَمُ الْغَیْبَ**» یعنی من غیب نمی‌دانم. ابوحیان در تفسیر «**بحر محیط**» توجیه لطیفی برای این تغییر طرز کلام بیان فرموده که مالکیت و عدم مالکیت خزانهای خدا و هم‌چنین فرشته بودن و نبودن کسی ارتباط به مشاهده دارد. مخاطبین هم می‌دانستند که همه خزاین الله در دست و اختیار آن‌حضرت ﷺ قرار

ندارد و آن‌حضرتﷺ فرشته‌ای هم نیست؛ بلکه فقط از روی عناد آن را مطالبه می‌کردند. در جواب آنها چنین گفتاری (کافی) بود که من هرگز مدعی نیستم که مالک خزاین‌الله بوده یا فرشته‌ای باشم امّا مسئله علم‌الغیب چنین نبود؛ زیرا آنان متعلق به کاهنان و نجومیان خود معتقد بودند که آنها غیب می‌دانند؛ لذا داشتن چنین اعتقادی نسبت به رسول خداﷺ بعید به‌نظر نمی‌رسید، زیرا سخنان بسیاری از زبان آن‌حضرتﷺ شنیده که مطابق آنها وقوع حوادث را مشاهده کرده‌بودند، لذا در اینجا تنها نفی ادعا و قول را کافی قرار نداده، بلکه اصل فعل نفی گردید و چنین فرمود: «**وَ لَآ أَعْلَمُ الْغَيْبَ**» یعنی من غیب نمی‌دانم. این بدان معنا نیست که اطلاعاتی که به صورت وحی یا الهام به رسول یا فرشته یا ولی داده‌می‌شود طبق اصطلاح قرآن به آنها علم غیب و یا کسی که آنها را می‌داند عالم‌الغیب تصور شود. این مطلب را می‌رساند که هیچ مسلمانی نباید تصور کند که خداوند علم صدها هزار اشیا و غیب را به رسول عطا فرموده امّا از علم آنچه را که از اولین تا آخرین ملائکه دریافت داشته‌اند به رسول خدا عطا گردیده‌است، و این عقیدهٔ کل امت است. با توجه به این مطلب طبق تصریحات بی‌شمار قرآن و سنت، تمام ائمه سلف و خلف بر این معتقد هستند که علم محیط کل کاینات تنها صفت ویژه حق تعالیٰ است. همانگونه که در خالقیت و رازقیت و قادر مطلق بودن او هیچ فرشته یا رسولی نمی‌تواند با وی برابر باشد، همچنین در علم محیط او هم کسی نمی‌تواند با او برابر باشد لذا بغیر از خدا اگر فرشته یا پیغمبری صدها هزار امور غیبی را بداند باز هم باوجود آن نمی‌توان به او عالم‌الغیب گفت.

خلاصه اینکه در بارهٔ کمالات سرور کاینات سیدالرسل امام‌الانبیا محمّد مصطفیٰﷺ بزرگترین جملهٔ جامع، این‌است «بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر» در باره کمالات علمی هم این است که پس از خداوند علم آن‌حضرتﷺ از همه فرشتگان و انبیا بیشتر است. امّا در برابر علم خدا هیچ است. نصاریٰ در باره علم انبیا راه غلو را در پیش گرفته‌اند. در آخر آیه

فرمود که: کور و بینا نمی‌توانند برابر باشند. مقصود اینکه شما جاذبه‌های نفسانی، ضدّیت و عناد را کنار گذاشته به حقیقت بنگرید تا در ردیف کوران قرار نگیرید، و شما بصیر و بینا باشید و این بینایی با اندک فکر و تأمل می‌تواند حاصل گردد.

در آیه دوم به رسول اکرمﷺ چنین هدایت و ارشاد گردید که اگر بعد از این بیانات روشن هم آنها از ضدّیت و عناد خود باز نیامدند از بحث و مباحثه با ایشان دست باز داشته به وظیفهٔ اصلی رسالت یعنی تبلیغ بپردازید و در انذار و تبلیغ توجه به کسانی داشته باشد که معتقد به حساب و کتاب و ملاقات خدا در قیامت بودند. مانند مسلمانان یا کسانیکه لااقل منکر قیامت نبوده یا حداقل اعتقاد به محاسبهٔ اعمال خود در روز قیامت را داشتند. خلاصه اینکه مردم از نظر اعتقاد به قیامت به سه گروه تقسیم می‌شوند: گروه اول کسانی هستند که کاملاً به آن اعتقاد دارند؛ دستهٔ دوم افرادی هستند که به آن شک دارند و گروه سوم افرادی هستند که منکر قیامت می‌باشند. وظیفه انبیاءعلیهم السلام انذار و تبلیغ هر سه گروه است و این مطلب در قرآن صراحت دارد. با توجه به این آیه چون انتظار پذیری مسایل مربوط به قیامت از دو گروه اول بیشتر است، رسول خداﷺ دستور یافت تا به آنها توجه بیشتری داشته باشد؛ چنانکه می‌فرماید: «**وَ اَنْذِرْ بِهِ الَّذِیْنَ یَخَافُوْنَ اَنْ یُّحْشَرُوْا اِلٰی رَبِّهِمْ**»

وَ لَا تَطْرُدِالَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰوةِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیْدُوْنَ وَجْهَهٗ

و دور مکن آنان را که می‌خوانند پروردگار خود را صبح و شام و می‌خواهند رضامندی وی را

مَا عَلَیْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَیْءٍ وَّ مَامِنْ حِسَابِكَ عَلَیْهِمْ مِّنْ شَیْءٍ

نیست بر تو از حساب آنها چیزی و نیست از حساب تو بر آنها چیزی

فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُوْنَ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ ﴿۵۲﴾ وَكَذٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ

که تو آنانرا دورکنی پس باشی از ستمکاران. و همچنین ما آزموده‌ایم بعضی را به وسیلهٔ بعض

لِّيَقُوْلُوْا اَهٰٓؤُلَآءِ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِّنْ بَيْنِنَا ؕ اَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَعْلَمَ

تا بگویند آیا ایشان‌اند که فضل فرمود خداوند بر آنان از میان ما آیا نیست خدا بسیار دانا

بِالشّٰكِرِيْنَ ﴿۵۳﴾ وَاِذَا جَآءَكَ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِاٰيٰتِنَا فَقُلْ سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ

سپاسگزاران را. و هرگاه بیایند پیش شما معتقدین به آیات ما بگو سلام است بر شما

كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ۙ اَنَّهٗ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوْٓءًۢا بِجَهَالَةٍ

نوشته است پروردگارتان بر خود رحمت را که هر کس که بکند از شما کار بدی به نادانی

ثُمَّ تَابَ مِنْۢ بَعْدِهٖ وَاَصْلَحَ فَاَنَّهٗ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۵۴﴾ وَكَذٰلِكَ

و باز توبه کند بعداز آن و اصلاح شود پس خدا بخشنده و مهربان است. و هم چنین

نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ وَلِتَسْتَبِيْنَ سَبِيْلُ الْمُجْرِمِيْنَ ﴿۵۵﴾ ع

با تفصیل بیان می‌کنیم آیات را تا که روشن گردد راه گناهگاران.

خلاصهٔ تفسیر

و آن کسانی را (از مجلس خود) نرانید که صبح و شام (یعنی علی‌الدوام بدوام مناسب) پروردگار خود را می‌پرستند که هدف‌شان از آن تنها رضای خداست (و هدف دیگری از مال و مقام ندارند یعنی عبادت ایشان صداقت و اخلاص دارد و اگر چه اخلاص امر باطنی است امّا با آثار و علایم شناخته می‌شود و تا وقتیکه بر عدم اخلاص دلیلی نباشد باید به اخلاص گمان برد) و هیچ‌گونه حساب (و تفتیش باطن) شان بر ذمّهٔ شما نیست و (این عدم تعلق تفتیش باطن با شما چنان یقینی است) هم‌چنان که هیچ‌گونه حساب (و تفتیش باطن) شما بر ذمّهٔ آنان نیست که شما آنان را بیرون برانید (یعنی اگر مسئولیت تفتیش اخلاص باطنی آنها به عهدهٔ شما می‌بود گنجایش این را داشت که کسانیکه اخلاص آنها تحقیق نشده، آنها را جدا کنید؛ امّا مسئول این کار شما نیستید و مجوز دیگری برای بیرون راندن آنها به نزد شما نیست، و چون آن‌حضرت ﷺ مربّی امت خویش هستند و احتمال داشت که هر مربّی نسبت به احوال زیر دستان خود تفتیش کند ولی برعکس احتمال اینکه زیردستان نسبت به احوال باطنی پیغمبر خویش

تفتیش کنند موجود نبود لذا آن قطعاً منفی است و در این جا محتمل با یقین مساوی قرار داده شده نفی گردید تاکه منفی بودن آن هم یقینی گردد)، و اگر نه (با بیرون راندن آنها) شما در جمع کسانی قرار می‌گیرید که کار ناشایسته بکنند (و آنکه ما مؤمنان را غریب و کافران را رئیس قرار داده‌ایم از مقتضای قیاس بعید به نظر می‌رسد) پس (علت آن این است که) هم‌چنین ما بعضی (از ایشان یعنی کفار) را به وسیلهٔ بعضی دیگر (یعنی مؤمنین) در آزمایش قرار داده‌ایم (یعنی در اینگونه عمل آزمایشی برای کفار است) تا که ایشان (نسبت به مؤمنین) بگویند آیا ایشان‌اند که از جمع همه ما الله تعالیٰ (انتخاب کرده) بر ایشان فضل فرموده‌است (یعنی برای دین اسلام خود آنانرا منتخب فرموده است) آیا مگر این چنین نیست که حق تعالیٰ حق‌شناسان را کاملاً می‌داند (این مساکین حق منعم حقیق خود را شناخته و در پی طلب حق قرار گرفته‌اند و به دین حق و قبول عندالله مشرف گشته‌اند و آن رؤسا به کفر و ناسپاسی پرداخته و از این نعمت محروم شده‌اند) و هرگاه آنان به نزد شما بیایند که بر آیات ما ایمان دارند شما (با ایشان بخاطر بشارت دادن) چنین بگویید که سلام بر شما باد (یعنی از هر نوع آفت که در آخرت بر کفار واقع می‌شود شما مأمون هستید و دیگر این هم که) پروردگارتان (از فضل و کرم خویش) رحمت کردن (و انعام بر شما) را بر ذمّهٔ خود لازم کرده‌است (تا جایی که) هر کس از شما کار بدی بکند (که) از روی جهالت (می‌باشد زیرا خلاف‌ورزی احکام جهالت عملی است امّا) باز او پس از آن توبه کند و (در آتیه اعمال خود را) اصلاح کند (این هم در آن داخل است که اگر آن توبه بشکند مجدداً توبه کند) پس شأن خداوندی چنین است که (در حق او هم) بسیار بخشاینده است (که سزای گناه را می‌بخشاید) و بسیار مهربان (که انواع نعمت عطا می‌فرماید) و (هم چنان که ما در اینجا تفصیل حال و مآل مؤمنین و کفار را بیان کردیم) هم‌چنین با تفصیل آیات را (که مشتمل بر حال و مآل هر دو گروه است) بیان می‌کنیم (تا که طریقه مؤمنین هم واضح گردد) و تا که طریقهٔ مجرمین (هم) واضح کرده‌شود (و به ظهور حق و باطل معرفت حق بر طالب حق آسان گردد.)

معارف و مسایل

ازاله‌نخوت وجاهلیت، ومعیاراسلامی عزّت‌وذلّت وعدم‌امتیازامیر وغریب

کسانیکه باوجود انسان بودن انسانیت را نشناختند بلکه انسان را از جمع بقیه حیوانات یک حیوان هوشیار تصور کردند که بقیه حیوانها را تابع و محکوم خود قرار داده و آنها را به خدمت گرفته است و منشأ تخلیق انسان را غیر از این چیزی دیگر نمی‌دانند و او را مانند یک نوع حیوان که هدف زندگی خود را خورد و نوش و استعمال جذبات حیوانی قرار دهد بحساب می‌آورند، هرگاه هدف زندگی چنین باشد روشن است که معیار شناخت خوب و بد، بزرگ و کوچک، عزیز و ذلیل بودن، داشتن امکانات رفاهی بیشتر در زندگی است و کسی که از چنین امکاناتی برخوردار باشد شریف و عزیز است و افرادی که از این مواهب زندگی کمتر برخوردار باشند ذلیل و ناکام و مردود می‌باشند. طبق چنین عقیده‌ای صحبت از عمل صالح و اخلاق نیکو معنی و مفهومی نخواهد داشت؛ زیرا همه اعمال آن افرادی که از امکانات زندگی بهتری برخوردارند؛ جزو اعمال خوب و نیکو به شمار می‌روند برخلاف چنین تصوری انبیاء علیهم السلام در دین و مذهب خویش علاوه بر این زندگی دنیوی به زندگی اخروی و غیر منقطع و دایمی بشارت داده‌اند که در آن راحت و عذاب به صورت دایم است و این چند روزه از حیات دنیوی انسان را جهت بدست آوردن وسایلی که در زندگی اخروی مؤثر است می‌دانند.

رها مرنی کی تیّاری مین مصروف   مرا کام اور اس دنیا مین تها کیا

یعنی در آماده گیری مرگ مشغول بودم و کارم در این جهان غیر از این چه خواهد بود.

یکی از وجوه امتیاز انسان از حیوان این است که حیوان به زندگی آخرت نمی‌تواند بیندیشد امّا انسان عاقل و هوشیار تمام همّ و غم خود را

در اصلاح زندگی اخروی بکار می‌گیرد. روشن است که طبق این عقیده و نظریه معیار شرافت و رذالت، عزت و ذلت، خورد و نوش بیشتر یا جمع مال و ثروت نیست بلکه ملاک، اخلاق حسنه و اعمال صالحه‌ای است که عزت و شرافت انسان در آخرت به آن بستگی دارد، و هرگاه افراد در دنیا از هدایات و تعلیمات انبیاء علیهم‌السلام و عقیده آخرت غافل شوند، معیار عزت و ثروت و شرافت و رذالت تن‌پروری بوده و هر کس در این‌باره موفق شود در نزد مردم عزیز و محترم خواهد بود و آن کسی که از این تن‌پروری و مال اندوزی بدور باشد غریب و رذیل به حساب خواهد آمد. این گونه تصور مربوط به کسانی است که در پیچ و خمهای زندگی گرفتار گشته‌اند و افراد ثروتمند را گرامی و شریف و افراد فقیر را رذیل و بی‌عزت تصور می‌کنند. قوم حضرت نوح علیه‌السلام از این گروه‌بود و اهل ایمان را که مسکین و صاحب ایمان بودند حقیر می‌پنداشتند، حضرت نوح علیه‌السلام را مخاطب قرار داده و اظهار می‌داشتند اگر شما می‌خواهید به ما پیغامی برسانید افراد فقیر را از دوروبر خود دور کنید زیرا با آنها نمی‌توانیم نشست و برخاستی داشته باشیم، چنانکه در شعراء آیه(۱۱۱) آمده‌است. «**قَالُوْا اَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْاَرْذَلُوْنَ**» یعنی چگونه می‌شود که ما به شما ایمان بیاوریم در حالی که پیروان شما اشخاص رذیل هستند. حضرت نوح علیه‌السلام پاسخ این سخن دلخراش آنها را به حیث پیامبری خود چنین داد، ملاحظه شود سوره شعراء آیه (۱۱۲) «**وَمَا عِلْمِيْ بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ، اِنْ حِسَابُهُمْ اِلَّا عَلَى رَبِّيْ لَوْ تَشْعُرُوْنَ**» یعنی من از کردار ایشان آگهی کامل ندارم تا بتوانم قضاوت بکنم که ایشان رذیل هستند یا شریف و معزّز هستند. بلکه خداوند است که از حقیقت و حساب عمل هر شخصی اطلاع دارد، زیرا الله تعالی به اسرار دلها واقف است. حضرت نوح علیه‌السلام توجه این مردمان جاهل و متکبر راکه از حقیقت رذالت و شرافت ناآشنا بودند به طرف یک حقیقت روشن، متوجه کرده نشان داد که شما الفاظ شریف و رذیل را در حالی استعمال می‌کنید که از حقیقت آنها آگاه نیستید شما پولداران را شریف و گدایان را رذیل می‌گویید در حالیکه معیار شرافت و

رذالت مال و ثروت نیست؛ بلکه اعمال و اخلاق است. در این موقع حضرت نوح علیه السلام می‌توانست بگوید که از نظر معیار اعمال و اخلاق، ایشان از شما شریف و معززتر هستند؛ ولی طرز تبلیغ و اصلاح پیامبرانه اجازه نداد که چنین جمله‌ای را بگوید که مخاطب از آن مشتعل گردد.

لذا فقط این قدر فرمود که معیار رذالت بر افعال و اعمال است و من از اعمال آنها آگهی کامل ندارم لذا نمی‌توانم نسبت به رذالت و شرافت‌شان قضاوت بکنم و بعد از عهد نوح علیه السلام همهٔ مردمان دنیاپرست و نخوت‌شعار مساکین را باوجود اینکه از نظر اعمال و اخلاق شریف و معزز بودند رذیل و حقیر می‌گفتند، در صورتی که ایشان با بصیرت و اخلاق صالحه خویش در هر زمان در لبیک به دعوت انبیاء علیهم السلام سبقت می‌جستند، تا جایی که به نزد مورخین مذاهب و ملل، دلیل حقانیت و صدق هر پیغمبر این قرار گرفت که پیروان اولی او فقرا و مساکین قوم، می‌باشند. از اینجا بود که وقتی دعوت نامه گرامی آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم جهت دعوت به اسلام به نزد هرقل پادشاه روم رسید و او خواست که نسبت به حقانیت و صدق ایشان تحقیق و بررسی کند از جمله سؤالاتی که راجع به آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم از اهل علم اطلاع حاصل کرد یکی این بود که آیا بیشتر پیروان او فقرا هستند یا بزرگان قوم؟ وقتی به او اطلاع داده شد که فقرا هستند گفت «**هم اتباع الرسل**» یعنی پیروان اولی انبیاء علیهم السلام ایشان خواهند بود. باز در عهد آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم هم همین سؤال مطرح شد که در آیات مذکور با هدایات خاصی به آن پاسخ داده شد، ابن کثیر به روایت امام ابن جریر نقل فرموده که چندی از سرداران کفار قریش مثل عتبه، شیبه، ابن ربیعه، مطعم بن عدی و حارث بن نوفل و غیره به نزد عموی آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم ابوطالب آمدند و گفتند که یکی از موانع شنیدن و تسلیم شدن به سخنان برادرزاده‌ات محمد صلی الله علیه وسلم این است که اطرافیان او بیشتر کسانی هستند که یا بردگان آزاد شده ما هستند یا کسانی که به رحم و کرم ما زندگی می‌کنند و با بودن این مردمان فقیر و ذلیل ما نمی‌توانیم در مجلس او شرکت کنیم شما به او بگویید که اگر به وقت آمدن ما ایشان را از مجلس دور

کنند ما سخنان او را می‌شنویم و دربارهٔ آنها می‌اندیشیم. زمانی که ابوطالب صحبت آنان را با آن‌حضرتﷺ بازگو کرد، حضرت فاروق اعظمؓ چنین رأی داد که در این حرجی نیست چند روزی شما چنین بکنید مسلمانان با شما بی‌تکلفانه محبت دارند و به وقت آمدن آنان از مجلس بلند خواهند شد؛ لذا آیه فوق نازل گردید که در آن با شدت آن‌حضرتﷺ از چنین عملی باز داشته شد. بعد از نزول آیه حضرت فاروق اعظمؓ از اینکه پیشنهادش اشتباه از آب درآمد از آن‌حضرتﷺ معذرت خواست. مساکین مورد بحث در آن زمان عبارت بودند از: حضرت بلال حبشی، صهیب رومی، عمار بن یاسر، سالم مولیٰ ابی حذیفه، صبیح مولیٰ اسید، حضرت عبدالله بن مسعود، مقداد بن عمرو، مسعود بن القاری، ذوالثمالین و غیره که پروانهٔ عزت و شرافت به نام ایشان از آسمان فرود آمد و در این باره قرآن در جایی دیگر چنین تأکید کرده‌است (ملاحظه شود آیه ۲۸ کهف) «**وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيْدُوْنَ وَجْهَهٗ وَ لَا تَعْدُ عَيْنٰكَ عَنْهُمْ تُرِيْدُ زِيْنَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهٗ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوٰهُ وَكَانَ اَمْرُهٗ فُرُطاً**»

در این آیه، به رسول‌الله چنین راهنمایی گردید که شمار خود را با کسانی ببندید که صبح و شام یعنی هر وقت پروردگار خود را با اخلاص عبادت می‌کنند و به جز آنان به دیگری نگاه نکنید. منظور این است که حیات دنیا هدف قرار نگیرد و از صحبت چنین اشخاص متأثر نباشید که ما دلهایشان را از یاد خود در غفلت قرار داده‌ایم و پیرو خواهشات خود قرار گرفته‌اند و کارشان تجاوز از حدود است. در آیه فوق صفت آن مساکین چنین بیان گردید که صبح و شام پروردگار خود را می‌خوانند. مراد از صبح و شام در اینجا طبق محاوره تمام اوقات شبانه روز است و مراد از خواندن عبادت کردن است و عبادت شبانه روز را به این مقید کرد که «**يُرِيْدُوْنَ وَجْهَهٗ**» که هدف از آن اینکه تا وقتی در عبادت اخلاص نباشد هیچ اعتباری ندارد. در آخر آیه فرمود: شما مسئول حساب آنها نیستید و آنان مسئول حساب شما نیستند. ضمایر «**حسابهم و علیهم**» طبق تحقیق ابن عطیه و زمخشری راجع به آن

رؤسای مشرکین است که خواهان خارج شدن مسلمانان فقیر از مجلس بودند، پس حق تعالیٰ به آن‌حضرت ﷺ اعلام فرمود که چه ایشان ایمان بیاورند و یا نیاورند شما در مقابل فقرای مسلمین به ایشان اعتنا نکنید؛ زیرا شما مسئول محاسبهٔ آنان نیستید؛ همانگونه که آنان مسئول محاسبهٔ شما نیستند، و اگر مسئولیت آنان به عهدهٔ شما واگذار می‌شد یعنی از مسلمان نشدن آنان، شما مؤاخذه می‌شدید، پس شما در این صورت می‌توانستید که به خاطر رؤسای مشرکین فقرای مسلمین را از مجلس خارج کنید و وقتی این‌چنین نیست، پس راندن آنها از مجلس بی‌عدالتی روشنی است و اگر شما مرتکب آن باشید شما هم در جمع بی‌انصافان قرار خواهید گرفت.

در آیه دوّم فرمود که: اینگونه یکی را وسیله آزمایش دیگری قرار داده‌ایم تا که روسای قریش قدرت قاهره خدای‌تعالی را نظاره کنند و متوجه بشوند که مسلمانان فقیری که ما ذلیل می‌پنداشتیم به سبب اتباع رسول‌الله به چه مقام و منزلتی رسیدند و در دنیا و آخرت به چه عزتی نایل آمدند. همچنین اظهار می‌داشتند که آیا مسلمانان، مستحق چنین اکرام و انعام خداوندی بودند که همهٔ ما گذاشته شده و ایشان پذیرفته شدند؟

هر دمش بر من سوخته لطف دگر است
این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد

طبق تحقیق «**کشاف**» و غیره این گفتارشان نتیجهٔ آن امتحانی است که به وسیلهٔ ضعفای مسلمین از ایشان گرفته شده و مردود گشتند. به جای اینکه از ظهور این قدرت اندیشیده به این نتیجه برسند که شرافت و رذالت موقوف بر مال و ثروت و غیره نیست؛ بلکه مدار آن بر اخلاق و اعمال است؛ برعکس خدا را به این متهم کردند که ما مستحق اعزاز بودیم ما را گذاشته چگونه به آنان اعزاز تعلق گرفت. حق تعالیٰ در پاسخ به آن، ایشان را به اصل حقیقت متوجه کرده فرمود که: «**اَلَيْسَ اللهُ بِاَعلَم بِالشّٰكِرِيْنَ**» یعنی الله تعالیٰ کاملاً می‌داند که چه کسانی حق‌شناس و سپاس گزار هستند. مقصود اینکه فی‌الواقع شریف و معزز کسی است که حق محسن خویش را بشناسد و از او

سپاس گزار باشد و او مستحق اکرام و انعام است نه کسی که شبانه‌روز باوجود مستغرق به انعام منعم و محسن، از او نافرمانی می‌کند.

چند احکام و هدایات

از آیات فوق چند احکام و هدایات مستفاد می‌گردد: اول اینکه کسی حق ندارد با مشاهدهٔ لباس کهنه و خسته‌حالی، کسی را فقیر و ذلیل پندارد. بسا اوقات در اینگونه لباس، کسانی هستند که به نزد خداوند بی‌نهایت معزز و مقبول می‌باشند که اگر جهت انجام کاری قسم یاد کنند که چنین می‌شود، خداوند آنان را در قسم‌شان صادق می‌گرداند و آن کار همانگونه خواهد شد.

دوّم اینکه معیار قرار دادن مال و ثروت برای شرافت و رذالت توهین است برای انسانیت؛ مدار اصلی آن بر اخلاق و اعمال صالحه است.

سوم اینکه اگر چه برای یک شخص مصلح و مبلغ ملّت، تبلیغ عمومی ضروری است که در آن موافق و مخالف، تسلیم شوندگان و منکران یکسان مخاطب قرار می‌گیرند امّا حق کسانی مقدم می‌باشد که تعالیم او را از خود فهمیده بر آن عامل هستند و به خاطر دیگران موخر کردن و از نظر دورداشتن آنان جایز نیست؛ مثلاً نباید به خاطر تبلیغ غیر مسلمین تعلیم و اصلاح مسلمانان ناواقف را مؤخر کرد.

چهارم اینکه نعمتهای الهی به قدر سپاس‌گزاری افزایش می‌یابند و هر کسی می‌خواهد بیشتر به نعم الهٰی نایل گردد بر او لازم است که قولاً و عملاً سپاس را شعار خود قرار دهد.

متعلق به آیه «**وَ اِذَا جَآءَكَ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ** ...الخ» ائمه تفسیر، دو قول دارند بیشترشان این آیات را متعلق به آیات و واقعات سابقه مرتبط می‌کنند و در تأیید آن به این روایت استناد می‌کنند که وقتی روسای قریش به توسط ابوطالب از آن‌حضرت ﷺ خواستند که در مجلس شما مردان تهی‌دست و

فقیر هستند و ما نمی‌توانیم در صف آنها نشسته کلام الهی را بشنویم اگر شما به وقت آمدن ما آنها را از مجلس‌تان برانید آنگاه ما حاضریم کلام شما را بشنویم و بر آن بیندیشیم. بر این پیشنهاد، حضرت فاورق‌اعظمؓ مشوره دادند که اشکالی ندارد؛ مسلمانان دوستانی مخلص هستند به ایشان گفته شود برای مدّت کوتاهی از مجلس بیرون روید شاید به این شکل روسای قریش کلام الهی را شنیده، مسلمان گردند؛ امّا در آیات فوق برخلاف این مشوره دستور رسید که هرگز نباید چنین کرد و اختیار این چنین عمل، ظلم و بی‌انصافی است. بر نزول این حکم، فاروق‌اعظمؓ بر اشتباه بودن مشوره خویش پی برده ترسیدند که مبادا به مشوره خلاف رضای خدا گنهکار شوند؛ لذا برای عرض معذرت به دربار حاضر شدند. آیات فوق جهت تسلّی او نازل گردید و خلاصهٔ مطلب اینکه شما به ایشان نسبت به عدم مؤاخذه بر اشتباه گذشته اطمینان دهید که نه تنها نسبت به این اشتباه مواخذه نخواهد شد، بلکه نسبت به نعمتهای بی‌شمار ارحم‌الراحمین به ایشان بشارت ده و این قانون بارگاه الهی را به ایشان گوشزد کن که هرگاه مسلمانی از روی نادانی کار اشتباهی مرتکب شود سپس بر خطای خود متنبه شده، از آن توبه کند و در آینده اعمال خود را اصلاح کند، خداوند متعال از سر تقصیر گذشته او می‌گذرد و در آینده او را از نعمتهای دنیوی و اخروی خویش محروم نخواهند فرمود.

طبق این تشریح، این آیه‌ها متعلق به آن واقعه بخصوصی نازل شده‌اند که در آیات گذشته بیان گردید و بعضی مفسرین این آیات را به حیث یک هدایت نامه مستقلی متعلق به کسانی بیان فرموده‌اند که مرتکب گناهی شده‌باشند؛ پس پشیمان شده توبه کنند و اعمال خویش را اصلاح نمایند. و اگر کمی بیندیشیم در این دو قول تعارضی وجود ندارد؛ زیرا همه بر این متفق هستند که هر نوع حکم قرآنی در رابطه به واقعهٔ خاصی نازل شده‌باشد اگر الفاظ و مطلب آن عام است پس آن مختص به آن واقعه نیست؛ بلکه به حیث یک حکم عمومی است. لذا اگر بالفرض آیات مذکور در این واقعهٔ

فوق نازل شده‌اند باز هم این حکم به حیث یک ضابطهٔ عمومی است که شامل هر گنهکاری می‌گردد که بعد از ارتکاب گناه بر گناه خود متنبه شده، پشیمان گردد و در آینده اعمال خود را اصلاح کند. اکنون به تشریح کامل آیات ملاحظه بفرمایید. در نخستین آیه آمده‌است که: «**وَإِذَا جَآءَكَ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِاٰيٰتِنَا فَقُلْ سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ**» یعنی هرگاه مردمان به نزد شما بیایند که بر آیات ما ایمان دارند، مراد از آیات در اینجا می‌تواند آیات قرآنی باشند و نیز نشانیهای قدرت کاملهٔ خداوندی، پس متعلق به این گروه مردم، به آن‌حضرت ﷺ هدایت گردیده‌است که شما با سلام علیکم خطاب کنید. و در اینجا سلام علیکم دو مورد را ممکن است شامل شود؛ سلام خداوندی را به ایشان ابلاغ کنید که در آن نهایت اعزاز و اکرام ایشان مراعات گردیده‌است. در این صورت بهترین تدارک است برای دل شکنی فقرای مسلمین که به پیشنهاد بیرون راندن آنها از مجلس توسط رؤسای قریش شده‌بود. دیگر اینکه به ایشان مژده سلامتی برسانید که اگر در عمل ایشان تقصیر یا اشتباهی باشد، بخشوده خواهند شد و ایشان از هر نوع آفت سالم خواهند ماند.

در دومین جمله «**كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ**» وعده مزید احسان و انعام بر احسان قبلی است، به اینصورت که شما به این مسلمانان بگویید پروردگارتان بخشودگی را بعهده گرفته است لذا جای ترس و خطر نیست. در این جمله اولاً با استعمال لفظ «**ربّ**» مضمون آیه را مدلّل فرمود که الله‌تعالیٰ پرورش دهندهٔ شماست و روشن است که هیچ پرورش دهنده‌ای پرورش یافتهٔ خود را ضایع نخواهد کرد. پس لفظ «**ربّ**» که مشیر به رحمت بود آن را صراحتاً ذکر فرمود و آن هم به این عنوان که پروردگارتان رحمت کردن را به عهدهٔ خویش گذاشته است، و ظاهر است که وعده خلافی از یک انسان شریف و خوبی صادر نخواهد شد چه برسد به خداوند رب‌العالمین؛ بویژه وقتی که این وعده به صورت یک معاهده نوشته شده‌است.

در «**صحیح بخاری**»، «**مسلم**» و «**مسند امام احمد**» به روایت ابوهریره منقول

است که آن‌حضرت ﷺ فرمود: هنگامیکه الله تعالیٰ تمام خلایق را آفرید و به تقدیر هر یکی قضاوت فرمود؛ در نامه‌ای که بر عرش به نزد او موجود است نوشت «**ان رحمتی غلبت غـضبی**» یعنی رحمت من بر غضب من غالب است. و حضرت سلمان می‌فرماید که ما در تورات نوشته دیدیم که هنگامیکه الله تعالیٰ آسمان و زمین و تمام مخلوقات را آفرید، صفت رحمت خویش را به صد سهم تقسیم کرده، از آنها یکی را در میان تمام مخلوقات توزیع نمود و از اثر آن آثار رحمت میان مردم و حیوانات و بقیه مخلوقات مشاهده می‌گردد و در میان مادر و پدر و اولاد و برادران و خواهران و شوهر و خویشاوندان و همسایگان و احباب دیگر که روابط محبّت و همدردی مشاهده می‌گردد، همه در نتیجهٔ همین یک درصد رحمت الهی است، و بقیه نود و نه درصد دیگر رحمت را خداوند در نزد خویش نگه می‌دارد. و در بعضی روایات این جمله آینده هم به حیث حدیث پیامبر مروی است که از این جهت انسان می‌تواند اندازه‌گیری کند که رحمت خداوند نسبت به مخلوق وی چگونه و تا چه حدی است. بنابر این هیچ انسان و حتی فرشته‌ای هم نمی‌تواند مطابق شأن خداوندی عبادت و طاعت او را بجای آورد. پس طاعتی که برخلاف شأن او باشد نه تنها موجب انعام خداوندی قرار نمی‌گیرد، بلکه سبب نارضایی خداوند را فراهم می‌سازد و هرگاه طاعت و عبادت و حسنات ما به بارگاه حق‌تعالی‌شأنه عرضه شود، از سیئات کمتر نخواهند بود؛ علاوه بر آن هیچ انسانی از معاصی و گناه حقیقی مبرا نیست (الا من عصمه الله) در این احوال مقتضای انصاف این بود که هیچ کسی از عذاب خداوندی نجات نمی‌یافت. امّا معمول بر این است که انعامات خداوندی بر همه مردم در تمام اوقات می‌باشند و همه اینها نتیجهٔ همان رحمت خداوندی هستند که پروردگار عالم بر عهده خود گرفته است.

هر گناه با توبه، بخشوده می‌شود

بعد از این، ضابطه‌ای برای تشریح کامل رحمت، به اینگونه بیان فرمود: «**اَنَّه، مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوْٓءً ۢبِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهٖ وَ اَصْلَحَ فَاَنَّه، غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ**» یعنی کسی که از روی ندانم کاری، مرتکب کار خلافی شود و سپس توبه کند و اعمال خود را اصلاح نماید، خداوندمتعال گناهان او را بخشوده و علاوه بر آن، آن فرد مورد انعام خداوندی قرار می‌گیرد. به ظاهر از این آیه چنین استنباط می‌شود که وعده بخشایش گناه تنها در صورتی امکان پذیر است که عمل گناه به صورت ناآگاهانه انجام گرفته باشد نه به صورت عمد. امّا حقیقت امر چنین نیست؛ زیرا غرض از جهالت، عمل جاهلانه است؛ خواه از شخص جاهل به معنای واقعی سر زند خواه از شخص غیر جاهل. این مطلب از لفظ خود جهالت تأیید می‌شود؛ زیرا جهل مقابل علم است و جهالت در مقابل حلم و وقار.

لفظ جهالت در محاوره بر جهالت عملی اطلاق می‌گردد؛ یعنی اینکه هرگاه با فکر و اندیشه گناه انجام شود در اثر جهالت عملی خواهد شد؛ لذا مقولهٔ بزرگان است که کسی که خلاف احکام خدا و رسول عمل کند جاهل است که مراد از آن جهالت عملی است و نادان و ناآگاه بودن هم لازم نیست؛ زیرا که نصوص بی‌شمار قرآن و احادیث صحیحه بر این دلالت دارند که گناه با توبه بخشوده می‌شود چه در اثر جهل و غفلت باشد و چه به صورت عمد انجام گیرد که به سبب شرارت نفس و اتباع هویٰ باشد در این باره آنچه قابل توجه بوده این است که وعده مغفرت و رحمت گنهکاران مشروط به دو چیز است: اوّل توبه و دیگری اصلاح عمل؛ توبه عبارت است از ندامت بر گناه. در حدیث آمده: «**التوبة الندم**» یعنی توبه عبارت از ندامت است.

دوّم اصلاح عمل در آینده؛ اصلاح عمل یعنی تصمیم گرفتن و نهایت سعی و کوشش نمودن تا مجدداً گناه مذکور را مرتکب نگردد که اگر در اثر گناه سابق حق کسی ضایع شده‌باشد تا حد توان آن را ادا کند چه از

حقوق‌الله باشد و چه از حقوق‌العباد. حقوق‌الله مانند نماز، روزه، زکوٰة، حج و غیره که اگر در این فرایض کوتاهی شده قضا گردند. و حقوق‌العباد مانند تصرف ناجایز بر اموال کسی یا هتک آبروی کسی یا ایذارسانی به کسی به وسیلهٔ سبّ و شتم و غیره؛ بنابر این همانطوریکه بر شخص توبه کننده لازم است برای تکمیل توبه از خداوند طلب آمرزش و مغفرت گناهان خویش را نموده؛ در اصلاح عمل خویش تلاش نماید، لازم و ضروری است که قضای نماز و روزه‌های ترک شده در اثر غفلت را بجا آورد، زکوٰة ادا نکرده را ادا نماید. در واجبات، مانند قربانی، صدقةالفطر بجای نیاورده را بجای آورد. حجی که بر او فرض بوده و انجام نداده آنرا بجای آورد. اگر قادر به انجام آن نباشد حج بدل انجام دهد. و اگر در زمان خودش به انجام حج بدل و یا قضای فرایض از دست رفته موفق نشد، به ورثهٔ خود توصیهٔ انجام آنها را بنماید. در نتیجه متوجه می‌شویم که برای اصلاح عمل تنها کافی نیست که در آینده به فکر اصلاح باشیم؛ بلکه ادای واجبات و فرایض گذشته هم ضروری است. هم‌چنین در حقوق‌العباد هم اگر بر مال کسی بدون از جواز متصرف شده است آنرا برگرداند یا از او بخواهد تا او را حلال کند و اگر به کسی به دست و زبان ایذا رسانده از او بخشش و عفو بخواهد و اگر طلب عفو و بخشش در حد توان او نباشد مانند اینکه طرف بمیرد یا جایی رود که آدرسش معلوم نباشد، پس تدبیرش این است که برای او از خداوند مغفرت و آمرزش بخواهد و آنرا به طور الزام ادامه دهد؛ امید است که صاحب حق راضی شود و این شخص سبکدوش گردد.

قُلْ اِنِّی نُهِیْتُ اَنْ اَعْبُدَ الَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللهِ قُـلْ لَا اَتَّـبِعُ

بگومن منع شده‌ام ازاینکه بپرستم کسانی راکه شما می‌خوانید بجزازالله بگــومن پیروی نمی‌کنم

اَهْوَآءَکُمْ قَدْ ضَلَلْتُ اِذاً وَّ مَا اَنَا مِنَ الْمُهْتَدِیْنَ ﴿۵۶﴾ قُلْ اِنِّی عَلٰی

خواهشات شما را و یقیناً من گمراه می‌شوم و نمی‌شوم از هدایت‌یافتگان. بگو به مـن

بَیِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّیْ وَكَذَّبْتُمْ بِهٖ ؕ مَا عِنْدِیْ مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهٖ ؕ
گواهی رسیده از پروردگارم وشما آنرا تکذیب کردید نیست نزد من آنچه شما آن را عجله دارید
اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ ؕ یَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَیْرُ الْفَاصِلِیْنَ ﴿۵۷﴾ قُلْ لَّوْ اَنَّ
نیست حکم مگر از آنِ خدا بیان می‌کند سخن حق را و اوست بهترین داور. بگو اگر می‌بود
عِنْدِیْ مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهٖ لَقُضِیَ الْاَمْرُ بَیْنِیْ وَ بَیْنَكُمْ
به نزد من آنچه شما آن را عجله دارید خاتمه می‌یافت نزاع من و شما
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالظّٰلِمِیْنَ ﴿۵۸﴾
و خداوند کاملاً ظالمان را می‌داند.

خلاصهٔ تفسیر

شما (به این معاندین) بگویید که به من (از طرف خداوند متعال) از این منع شده که کسانی (معبودان) را بپرستم که شما (توحید) خدا را گذاشته آنان را می پرستید و (برای اظهار طریقه گمراهی‌شان) بگویید که من از خیالات (باطل) شما اتباع نمی‌کنم زیرا (اگر نعوذ بالله من این چنین بکنم پس) در این حال گمراه می‌شوم و از راه (راست) یافته‌گان نمی‌شوم شما (به ایشان این را هم) بگویید که به نزد من (بر حقانیت دین اسلام) یک دلیل (کافی موجود) است که از طرف پروردگارم (به من رسیده‌است یعنی قرآن مجید که معجزه‌ای است که از آن تصدیق من ثابت می‌گردد) و شما (به دون از وجه) آن را تکذیب می‌کنید (و آنچه شما می‌گویید که دین اسلام حق است پس به انکار ما باید از آسمان سنگ ببارد یا عذاب شدید دیگری بیاید چنانکه در (انفال آیه ۳۲) به این الفاظ مذکور است «**اِنْ كَانَ هٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَیْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَآءِ اَوِائْتِنَا بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ**» پس جواب آن این است که) آنچه شما متقاضی آن هستید (یعنی عذاب الیم) آن به نزد من (یعنی در توان من) نیست حکم کسی (اجرا) نیست بجز الله (و حکم نزول عذاب از جانب خداوند نشده پس من چگونه عذاب نشان دهم) الله تعالیٰ سخن حق را (با دلیل) نشان می دهد و از همه بهترین داور اوست (چنانکه او دلیل قوی و روشن قرآن کریم را برای رسالت من نازل فرمود و

معجزات روشن دیگری ظاهر کرد و یک دلیل صحیح کافی است لذا نیازی برای اظهار دلایل خواسته شما نیست لهذا الان به وسیلهٔ نزول عذاب داوری نفرمود) شما بگویید اگر به نزد من (یعنی در توان من) آنچه شما تقاضا دارید وجود می‌داشت (یعنی عذاب) پس (تاکنون) معامله میان من و شما (دیر وقتی) خاتمه می‌یافت و خداوند کاملاً ظالمان را می‌شناسد (که با کدام یک در کدام وقت چه باید کرد.)

ربط آیات

در آیات مذکوره درخواست عاجلانه نزول عذاب از طرف کفار و پاسخ آن در «**خَيْرُ الْفَاصِلِيْنَ**» و ذکر قدرت کامل خداوند در «**اَعْلَمُ بِالظّٰلِمِيْنَ**» مذکور بود و در آینده احاطهٔ علم و قدرت خداوندی بر همه معلومات و مقدورات بیان می‌گردد.

وَ عِنْدَهٗ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ ؕ وَ يَعْلَمُ مَا فِى الْبَرِّ

وبه‌نزد اوهستند کلیدان غیب‌که نمی‌داند آنهاراغیر از او و اوست که می‌داند آنچه در بیابان

وَالْبَحْرِ ؕ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَّرَقَةٍ اِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٍ فِىْ ظُلُمٰتِ

ودریاست و ساقط‌نمی‌شود هیچ‌برگی مگر اینکه‌می‌داند آن‌را او و نه دانه‌ای در تاریکیهای

الْاَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَّ لَا يَابِسٍ اِلَّا فِىْ كِتٰبٍ مُّبِيْنٍ ﴿۵۹﴾ وَ هُوَ الَّذِىْ

زمین و نه تری و نه خشکی مگر همه در کتاب مبین‌اند. و اوست که در

يَتَوَفّٰكُمْ بِالَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيْهِ

قبضهٔ‌خود می‌گیرد شمارا به شب و می‌داند آنچه کرده‌اید به‌روز باز بلندمی‌کند شمارا در آن

لِيُقْضٰى اَجَلٌ مُّسَمًّى ۚ ثُمَّ اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا

تا که تکمیل گردد وعده‌مقرره بازبه طرف‌اوست بازگشت‌شما سپس آگاه‌می‌کندشمارابه‌آنچه

كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ﴿۶۰﴾ ع وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهٖ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً ؕ

شما عمل می‌کنید. و اوست غالب بر بندگانش و می‌فرستد بر شما نگهبان

حَتّیٰ اِذَا جَاءَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا یُفَرِّطُوْنَ ﴿۶۱﴾

تا اینکه اگر برسد به یکی از شما مرگ در قبضهٔ خود می‌گیرند او را رسولان ما و کوتاهی نمی‌کنند.

ثُمَّ رُدُّوْا اِلَی اللهِ مَوْلٰهُمُ الْحَقِّ ؕ اَلَا لَهُ الْحُکْمُ ۟ قف

باز برگرداننده می‌شوند به سوی خدا مولای بر حقشان، آگاه باشید از آن اوست حکم

وَ هُوَ اَسْرَعُ الْحَاسِبِیْنَ ﴿۶۲﴾

و اوست خیلی سریع محاسبه کننده.

خلاصهٔ تفسیر

و به نزد خداوند (یعنی در قدرت او) است خزانه‌های اشیا مخفی (ممکنه که از آنها هر چیز را هرگاه و به هر مقدار که بخواهد اظهار می‌کند. در آنها انواع عذاب هم آمدند منظور اینکه کسی دیگر بر آنها توان ندارد و همان گونه که قدرت کامله مختص به اوست هم چنین علم تام و کامل ویژه اوست چنانکه) آن خزانه‌های مخفیه را به جز خدا کسی نمی‌داند و اوست که می‌داند همه آنچه در خشکی و دریاست و (حتی) برگی (از درختی) نمی‌افتد مگر او آن را هم می‌داند و (حتی) دانه‌ای در تاریکیهای زمین نمی‌افتد و نه چیزی تر و خشکی (مانند میوه و غیره) مگر همه اینها در کتاب (مبین یعنی لوح محفوظ مرقوم) اند و او (الله تعالیٰ) چنان است در (اکثر) شبها (به وقت خواب) روح (نفسانی) شما را (که احساس و ادراک به آن متعلق‌اند) به یک گونه در قبضه می‌گیرد (یعنی معطل می‌کند) و آنچه شما در روز می‌کنید آن را (علی‌الدوام) می‌داند باز شما را در روز بیدار کرده بلند می‌کند تا که از این (ادوار خواب و بیداری) میعاد معین (زندگی دنیوی) تکمیل گردد باز به طرف او (تعالیٰ مرده) بازگشت شماست سپس به شما خبر می‌دهد آنچه شما (در دنیا) انجام می‌دادید (و به مناسب آن جزا و سزا اجرا می‌فرمایند) و او (الله تعالیٰ است که قدرت وی) بر بندگانش غالب و برتر است و (ای بندگان) می‌فرستد بر شما (جهت حفظ و جان و مال شما فرشتگان) نگهبان (که در تمام زندگی اعمال شما را ملاحظه کرده و خود شما را حفظ هم می‌کنند) تا زمانی که به یکی از شما مرگ می‌آید

پس (در آن وقت) روح او را (فـــــرشتگان) اعزام شدگان در قبضه می‌گیرند و کوچکترین کوتاهی نمی‌کنند (بلکه از وقتی دستور حفاظت رسیده حفاظت می‌کنند و وقتی دستور موت می‌رسد همین محافظین روح با فرشتگان قبض ارواح همراه می‌شوند) سپس همه به دربار مالک حقیقی خویش باز آورده می‌شوند کاملاً بشنوید (آنگاه) داوری تنها از آن خداست (وکسی نمی‌تواند ملاحظه کند) و او خیلی زود حساب می‌گیرد.

معارف و مسایل

نسخه نجات از گناه

در تمام مذاهب جهان وجه امتیاز و رکن اعظم اسلام عقیدهٔ توحید است و این هم روشن است که توحید تنها عبارت از این نیست که ذات خدا را یک و تنها بدانند بلکه توحید عبارت است از اینکه خدا را در تمام صفات وکمال یکتا و بی‌مانند دانسته و بغیر از او هیچ مخلوقی را در این صفات، کمال، سهیم و شریک او نپندارند. صفات کمال الله تعالیٰ عبارت‌اند از حیات، علم، قدرت، سمع، بصر، اراده، مشیّت، خلق، رزق و غیره. او تعالیٰ در تمام این صفات کمال چنان کامل است که به جز او هیچ یک مخلوقی در هیچ‌کدام صفت نمی‌تواند با او برابر باشد. از جمع این صفات دو صفت از تمام صفات ممتازتر است. علم و قدرت، علم او حاوی و محیط بر همه موجود و غیر موجود ظاهر و مخفی بزرگ و کوچک و هر ذره می‌باشد و قدرت او تعالیٰ هم کاملاً به همهٔ اینها محیط است. در دو آیه فوق این دو صفت چنان هستند که اگر انسان کاملاً بر این دو صفت یقین داشته و کیفیت استحضار آنها را در خود پدید بیاورد امکان ندارد از او گناه صادر گردد. روشن است که اگر انسان در هر قول و عمل و نشست و برخاست و اقدامات خویش مستحضر داشته باشد که یک ذات علیم و خبیر و قادر مطلق مرا در هر آن می‌بیند و از ظاهر و باطن و اراده و خیال من آگاه است پس این

استحضار هیچگاه نمی‌گذارد که او بر خلاف رضای خداٰ قدم بر دارد؛ لذا این دو آیه در تکمیل کردن انسان و اصلاح اعمال و اخلاق او نسخه‌ای‌اند. در نخستین آیه فرمود «**وَعِنْدَه، مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ**» لفظ مفاتح جمع است اگر مفرد آن مفتح به فتح میم باشد بر خزاین اطلاق می‌شود و اگر به کسر میم باشد به معنی کلید است و لفظ مفاتح هر دو احتمال را دارد، لذا بعضی از مفسرین آن را خزانه و عده‌ای دیگر کلید ترجمه کرده‌اند که در واقع حاصل آن دو یکی است، زیرا که مالک کلیدها مالک خزانه‌هاست.

دراصطلاح قرآن علم‌غیب وقدرت‌عامه مطلقه تنها صفت خاص خداونداست هیچ مخلوقی در آن شریک نیست

مراد از لفظ غیب آن چیزهایی است که تاکنون بوجود نیامده‌اند یا اگر بوجود آمده‌اند الله تعالیٰ کسی را بر آنها مطلع نساخته است. مثال قسم اول تمام آن احوال و واقعاتی است که متعلق به قیامت هست یا متعلق به واقعاتی است که در آینده در کاینات متحقق می‌شوند؛ مثلاً اینکه فلان کس کی و کجا بوجود می‌آید چه کار می‌کند عمرش چه اندازه می‌شود و در تمام عمرش چقدر تنفس می‌کند چند تا قدم بر می‌دارد کجا می‌میرد و کجا دفن می‌گردد و رزق به چه کسی و چقدر و به کجا می‌رسد و باران کی و کجا و چقدر می‌بارد. و مثال قسم دوّم آن جنین است که کسی نمی‌داند که در شکم مادر پسر بوجود می‌آید یا دختر، زیبا خواهد بود یا زشت؛ نیکوسرشت می‌شود یا بدسرشت؛ هم‌چنین اینگونه چیزهایی که باوجود به‌وجود آمدن، آنها از علم و نظر مخلوق پنهان هستند. و معنی «**وَعِنْدَه، مَفَاتِحُ الْغَيْبِ**» این شد که خزانه‌های غیب به نزد خداوند می‌باشند، مراد از اینکه به نزد او هستند در ملکیت و قبضهٔ او هستند مقصود اینکه علم خزانه‌های غیب هم به نزد اوست و بوجود و ظهور آوردن آنها هم در اختیار و توانایی اوست که چقدر و چه زمانی بوجود می‌آید چنانکه در آیه ۲۱ سوره حجر

قرآن مذکور است «وَاِنْ مِّنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَآئِنُه وَ مَا نُنَزِّلُه اِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُوْمٍ» یعنی خزانه‌های همه چیز به نزد ماست و هر چیز را در اندازه‌ای بخصوص ما نازل می‌کنیم. خلاصه اینکه از این جمله هم کمال علمی بی‌مثال حق تعالیٰ و هم کمال قدرت او ثابت می‌گردد. بنابر این علم محیط و قدرت مطلقه تنها صفت ویژه الله جل شأنه است و برای کسی دیگر میسر نخواهد شد.

در آیه لفظ «عِنْدَ» را مقدم کرده طبق قواعد عربیت به طرف حصرو اختصاص اشاره فرمود، باز آن اشاره را به صراحت تبدیل کرده برای دل‌نشین کردن کامل، فرمود: «لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ» یعنی این خزانه‌های غیب را بجز خدا کسی نمی‌داند. با توجه به این عبارت، دو مسأله ثابت می‌شود: نخست مطلع شدن خداوند بر تمام اشیای غیب با علم محیطش و قادر شدن او بر همه به قدرت کاملش. دوّم عدم حصول اینگونه علم و قدرت به هیچ کسی از مخلوق بغیر از ذات حق جل شأنه، و باز در نظر گرفتن معنی لفظ غیب طبق اصطلاح قرآن که (به حواله تفسیر مظهری) در بالا ذکر گردید که مراد از آن چیزهایی است که تاکنون بوجود نیامده یا بوجود آمده، امّا بر کسی از مخلوق ظاهر نگشته است. پس با نظر سطحی بر مسئلهٔ غیب، شبهاتی که برای عوام‌الناس پدید می‌آیند، خود بخود خاتمه می‌یابند؛ امّا عموماً، مردم معنی لغوی آن را در نظر می‌گیرند و آنچه راکه از علم و نظر ما پنهان باشد، اگر چه به نزد دیگران وسایل حصول علم آن موجود باشد، غیب می‌دانند. در نتیجهٔ آن، شبهات گوناگونی پیش می‌آید؛ مثلاً به وسیلهٔ علم نجوم جفر رمل یا خطوط کف دست واقعات آینده پیش بینی می‌شوند یا کسی به وسیلهٔ کشف و یا الهام از واقعهٔ آینده مطلع می‌شود یا با مشاهده مسیر و جهت بادهای موسمی و قدرت وزیدن آنها اهل فن نسبت به باد و باران پیش گویی می‌کنند و بسیاری از سخنانشان صحیح در می‌آید همه اینها در نظر عوام، علم‌غیب به شمار می‌روند؛ لذا بر آیه فوق این شبهات پیش می‌آیند که قرآن علم غیب را از ویژگیهای ذات حق سبحانه گفته و مشاهده نشان می‌دهد که این به دیگران هم میسّر است. جوابش روشن است

که اگر الله تعالیٰ به وسیلهٔ کشف و یا الهام یا وحی، بنده خود را بر واقعات آینده اطلاع داد؛ این در اصطلاح قرآن، علم غیب نیست. و هم‌چنین علمی که به وسیلهٔ اسباب و آلات حاصل گردد، آن هم به اعتبار اصطلاح قرآنی علم غیب نیست؛ مانند اخبار ادارهٔ هواشناسی یا با گرفتن نبض از احوال مخفی مریض اطلاع دادن، و جهش اینکه اداره هواشناسی یا دکتر و یا حکیم هنگامی از این اخبار آگاهی بدست می‌آورد که مادهٔ آن واقعات پدید آمده ظاهر گردد، فقط این قدر تفاوت دارد که تا هنوز ظهورش عمومی نبوده، تنها به وسیلهٔ آلات به نزد اهل فن ظاهر شده‌است. عوام‌الناس ناآگاه‌اند و هرگاه این ماده قوی گردد به طور عمومی ظاهر می‌گردد از اینجاست که اداره هواشناسی نمی‌تواند از بارانی که بعد از یک یا دو ماه ببارد، امروز اطلاع بدهد زیرا که هنوز ماده آن باران در جلوی او نیامده‌است. هم‌چنین هیچ دکتر و حکیمی نمی‌تواند با مشاهدهٔ نبض اطلاع از خوردن غذا و دوای دو سال پیش یا دو سال بعد را امروز بدهد؛ زیرا عادتاً هیچ اثری از آن امروز در نبض نیست. خلاصه اینکه همه اینها چیزهایی‌اند که با مشاهده آثار و علایم نسبت به وجود آنها اطلاع داده می‌شود و هرگاه آثار و علایم و مادهٔ آن ظاهر گشت آن در غیب شامل نشد بلکه در مشاهده درآمد. البته به علّت لطیف و ضعیف بودنش تا هنوز در مشاهدهٔ عموم نیامده‌است؛ هرگاه قوی بگردد، قابل مشاهده برای عموم می‌شود. علاوه بر این آگهی که از این چیزها بدست می‌آید، همه مبنی بر تخمین و مقایسه‌اند و علم که عبارت از یقین است به هیچ یکی به وسیلهٔ اینها میسّر نخواهد شد. از اینجاست که اشتباهات اینها روزمره پیش می‌آید؛ امّا آنچه در علم نجوم و غیره متعلق به ریاضی است آن یک نوع علم است، ولی غیب نیست؛ مثلاً کسی با محاسبه بگوید که امروز رأس ساعت پنج و چهل یک دقیقه آفتاب طلوع می‌کند یا در فلان ماه در فلان تاریخ خسوف و یا کسوف می‌شود ظاهر است که این از اخبار چیزی محسوس، محاسبه کرده، تعیین وقت است مانند اینکه کسی بگوید هواپیما

یا قطار فلان وقت به فرودگاه یا ایستگاه می‌رسد. علاوه بر این آنچه از علم نجوم و غیره دانستن چیزها ادعا می‌گردد همه بجز فریب، چیزی دیگر نیست؛ اگر از صد حدس و دروغ یکی راست باشد، به آن علم گفته نمی‌شود.

در بارهٔ اینکه حمل پسر است یا دختر بسیاری از اهل فن چیزهایی می‌گویند امّا تجربه شاهد است که آن هم تخمین و مقایسه است نه یقین. و اگر از صد یک یا دو تا صحیح در بیاید این امر طبیعی است و تعلقی به علم و آگاهی ندارد. آری هنگامیکه وسایل عکس برداری ایجاد شد بعضی پنداشتند که شاید به وسیلهٔ آن می‌توان نر و ماده بودن حمل معلوم گردد امّا تجربه ثابت کرده‌است که وسایل عکس برداری هم نمی‌تواند نر و ماده بودن حمل را تشخیص دهد.

خلاصه اینکه آنچه در اصطلاح قرآن غیب گفته شده‌است آن را به غیر از خداوند قدوس کسی نمی‌داند و آنچه بعضی از مردم به وسیلهٔ اسباب و آلات عادتاً در می‌یابند آن در حقیقت غیب نیست؛ اگر چه به سبب عدم ظهور عمومی، به آن غیب گفته می‌شود هم‌چنین اگر به رسول یا نبی به وسیلهٔ وحی یا به ولی به وسیلهٔ کشف و الهام اطلاعاتی از غیب داده شود آن از تعریف غیب خارج است و در قرآن به آنها به جای غیب «**انباءالغیب**» گفته می‌شود چنانکه در آیات متعددی مذکور است. مانند آیه ۴۹ سوره هود «**تِلْكَ مِنْ اَنْبَآءِ الْغَيْبِ نُوْحِيْهَا اِلَيْكَ**» لذا در آیه «**لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ**» یعنی خزانه‌های غیب را به جز پروردگار، کسی نمی‌داند مجالی برای شبهه یا استثنا نیست. خداوند تبارك و تعالیٰ عالم‌الغیب است و هیچ غیبی از علم او پوشیده نیست.

این عبارت به این مطلب است که عبارت‌های دیگر بعدی بیانگر علم‌الشهادت در برابر علم غیب است. منظور از علم‌الشهادت دانا بودن به چیزهای حاضر و موجود است. علم خداوند چون محیط است و هیچ ذره‌ای از علم او خارج نیست؛ بنابر این از علم خدا خارج نیستند.

فرمود: اوست که می‌داند هرآنچه را که در خشکی یا دریاست و هیچ

برگی از درختی ساقط نمی‌شود که او آن را نداند هم‌چنین دانه‌ای که در تاریکی زمین پنهان باشد، آن هم در علم اوست و هر ذرهٔ کاینات در دریا و خشکی، در علم اوست و در لوح محفوظ نوشته شده‌است.

خلاصه مطلب اینکه علم خداوندی دارای ویژگیهایی است که هیچ موجود دیگری آن را دارا نمی‌باشد؛ اولا او دارای علم غیب است، ثانیاً احاطهٔ علم خداوندی بر تمام کاینات و ما فیهاست که هیچ ذره‌ای از آن نمی‌تواند خارج باشد.

در نخستین آیه، آن دو صفات ویژه این چنین بیان شده‌اند که در نخستین جملهٔ نخستین صفت بیان شد که: «**وَ عِنْدَه، مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ**» و در جمله‌های بعدی احاطهٔ علم او را بر تمام موجودات و کاینات این چنین ذکر فرمود: «**و يعلم ما فى البر و البحر**» یعنی خداست که می‌داند آنچه در دریا و خشکی است.

مراد از آن کل کاینات و موجودات‌اند؛ هم‌چنانکه از لفظ صبح و شام تمام زمان و از لفظ شرق و غرب کل زمین را مراد می‌گیرند. هم‌چنین **بر و بحر** یعنی کل خشکی و دریا که هدف از آن کل کاینات عالم و همهٔ موجودات‌اند؛ لذا نتیجه می‌گیریم که علم الله تعالیٰ محیط به تمام کاینات است.

باز برای مزید تشریح و تفصیل آن چنین فرمود که: احاطهٔ علم خداوند به تمام کاینات تنها این نیست که چیزهای بزرگ را بداند، بلکه کوچکترین و پنهان‌ترین چیز هم در علم اوست. سپس می‌فرماید: «**وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَّرَقَةٍ اِلَّا يَعْلَمُهَا**» یعنی در تمام جهان از هر درختی برگی بیفتد آن هم در علم خداوندی است. خلاصهٔ مطلب اینکه برگ هر درخت قبل از سقوط و به وقت سقوط و بعد از آن هم در علم الهی است و او می‌داند که برگی که بر درختی قرار گرفته‌است، چند مرتبه به وسیلهٔ باد یا نیروی دیگر حرکت کرده و چه زمانی و در کجا از درخت می‌افتد و یا در چه حالتی می‌گذرد. منظور از سقوط برگ شاید اشاره به کلیه حالات آن است؛ زیرا سقوط آن،

آخرین حالت نشو و نما در زندگی نباتی است. بعد از آن فرمود: «**وَلَا حَبَّةٍ فِيْ ظُلُمٰتِ الْاَرْضِ**» یعنی هر دانه‌ای که در عمق و تاریکی زمین جای گرفته، آن هم در علم خداوندی است. نخست برگ درخت را ذکر کرد که به مشاهده عموم می‌افتد؛ بعد از آن دانه را ذکر نمود که کشاورز آن را در زمین می‌افشاند یا خود بخود در عمق و تاریکی زمین پنهان می‌گردد؛ سپس احاطهٔ علم خداوندی را بر تمام کاینات به عنوان حاوی بودن آن بر خشکی و دریا ذکر فرموده و فرمود که: همهٔ اینها به نزد خداوند در کتاب مبین نوشته شده است.

مراد از کتاب مبین نزد بعضی از مفسرین، لوح محفوظ است و به نظر بعضی از مفسرین منظور از آن علم الٰهی است. و آن به «**کتاب مبین**» از این جهت تعبیر گردید که همان‌گونه که چیز نوشته شده، محفوظ می‌ماند، در آن سهو و نسیان راه نمی‌یابد. هم‌چنین محیط بودن علم الٰهی بر تمام ذرات کاینات تخمینی نیست؛ بلکه یقینی است.

آیاتی بسیار از قرآن مجید بر این‌گواه است که این‌گونه علم محیط که ذره‌ای از کاینات و یا احوالی از آن خارج نیست تنها مختص به ذات خداوندی است. آیه ۱۶ از سوره لقمان «**اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللهُ اِنَّ اللهَ لَطِيْفٌ خَبِيْرٌ**» یعنی اگر دانه‌ای به قدر اسپند در دل سنگ یا در آسمانها یا در زمین باشد، الله تعالیٰ همهٔ آنها را جمع می‌فرماید؛ یقیناً الله تعالیٰ لطیف و از هر چیز مطلع است.

در آیه ۲۰۰ سوره بقره معروف به آیة الکرسی آمده‌است «**يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيْطُوْنَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهٖ اِلَّا بِمَا شَآءَ**» یعنی، الله تعالیٰ به تمام احوال گذشته و آینده مردم آگاه است و اگر علم همهٔ مردم با هم گردد ذره‌ای از علم الٰهی را احاطه نخواهد کرد. مگر همان مقداری که خداوند به هر که بخواهد بدهد. آیه ۶۱ از سورهٔ یونس «**مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْاَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَآءِ**» یعنی به قدر ذره‌ای هم هیچ چیزی در آسمانها و زمین از علم پروردگار تو جدا نیست. آیه ۱۲ از سوره طلاق «**وَاَنَّ اللهَ قَدْ اَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا**»

یعنی علم خداوند به هر چیز محیط است. به اینگونه این مطلب با عناوین مختلف در آیات بی‌شماری آمده‌است.

خلاصه اینکه در این آیات با وضاحت و صراحت کامل بیان گردید که علم غیب که در قرآن به آن «**غیب**» گفته شده و تفسیر آن در بالا گذشت یا علم محیط به تمام کاینات مخصوص الله تعالی جل شأنه است و چنین پنداشتن که علم رسول یا فرشته‌ای به تمام کاینات محیط است؛ مانند مسیحیانی که رسول را به درجهٔ خدا قرار دادند که به تصریح قرآن شرک است و در آیه ۹۷-۹۸ از سورهٔ شعراء حقیقت شرک چنین بیان شده‌است، «**تَاللهِ اِنْ كُنَّا لَـفِیْ ضَلَالٍ مُبِیْنٍ اِذْ نُسَوِّیكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِیْن**» یعنی مشرکین در روز قیامت می‌گویند که به خدا ما در گمراهی شدیدی بودیم که شما را (یعنی بتها را) با خدا برابر می‌کردیم. بدون شک الله تعالیٰ به انبیاء علیهم‌السلام به ویژه به خاتم‌الانبیاء ﷺ علم صدها هزار غیب عنایت فرموده‌است و از بقیه انبیا و فرشتگان بیشتر عنایت فرموده امّا این مطلب روشنی است که علم کسی برابر با علم خداوند نیست و نخواهد بود و اگر نه این در تعظیم رسول غلو قرار می‌گیرد که مسیحیان اختیار کرده‌بودند که رسول را با خدا مساوی گفته بودند و شرک، همین است نعوذ بالله منه.

تا اینجا توضیح نخستین آیه بود که در آن بیان خصوصیات صفت علم خداوندی است که حاوی هر غیب و شهادت و ذرات کاینات است و در آیه دوّم بیان صفت قدرت و قادر مطلق بودن است که آن هم مختص به ذات خداوند تعالیٰ است. «**وَ هُوَ الَّذِیْ یَتَوَفّٰكُمْ بِالَّیْلِ وَ یَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ یَبْعَثُكُمْ فِیْهِ لِیُقْضٰی اَجَلٌ مُّسَمًّی**» یعنی الله تعالیٰ در هر شب یک گونه قبضه‌ای بر روح شما می‌کند و باز به وقت صبح بیدار کرده، بلندتان می‌کند تا که عمر مقرر شما را تکمیل کند و باز آنچه در طول روز انجام می‌دهید همه در علم او تعالیٰ است.

این قدرت کامله خداوندی است که هر روز نمونه‌ای از مرگ و زنده کردن و مردن و دوباره زنده بودن انسان در جلوی چشمش می‌آید. در حدیث، خواب برادر مرگ گفته شده‌است. و این حقیقتی است که خواب،

چنان اعضای انسان را تمام معطل می‌کند که مرگ.

حق تعالیٰ در این آیه تمثیل خواب و بیداری پشت سر آن را بیان فرموده انسان را بر این متنبه کرد که همانگونه که هر شب و هر صبح مثال از مردن و زنده شدن شخص را مشاهده می‌کند هم‌چنین موت اجتماعی کل عالم و سپس زندگی اجتماعی او را بپندارید که به آن «**قیامت**» گفته می‌شود و ذاتی که بر این قادر است از قدرت کاملهٔ او، آن هم بعید نیست؛ لذا در آخر آیه فرمود: «**ثُمَّ اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ**» یعنی باز شما به طرف خدا برگشت دارید؛ سپس او به شما اطلاع می‌دهد که چه کار می‌کردید. مراد اینکه از اعمال محاسبه می‌شود و سپس بر آن جزا و سزا مرتب می‌گردد. در آیه سوم تفصیل بیشتر این مضمون چنین بیان گردید که الله تعالیٰ بر همهٔ بندگان خویش قوت فوق‌العاده‌ای دارد تا زمانی که او بخواهد کسی را زنده نگهدارد، گروه حفظه از ملائکه را برای حفظ او می‌فرستد و کسی نمی‌تواند به او گزندی برساند و هرگاه وقت مقرره عمر کسی به پایان برسد، همین گروه حفظه ملائکه سبب موت او قرار می‌گیرند و در تهیه اسباب موت او کوتاهی نخواهند کرد و با مردن کار به خاتمه نمی‌رسد؛ بلکه «**رُدُّوْا اِلَى اللهِ**» یعنی بار دوّم زنده شده به بارگاه خداوند احضار خواهند شد. در اینجا وقتی عرض به بارگاه احکم‌الحاکمین و محاسبهٔ تمام عمر مقصود گردد که می‌تواند درست در بیاید و از عذاب نجات یابد، لذا این فرمود: «**اِلَـــى اللهِ مَوْلٰهُمُ الْحَقِّ**» یعنی الله تعالیٰ تنهااحکم‌الحاکمین نیست؛ بلکه او مولای بندگان خود هم هست که در هر موقع به آنان کمک خواهد کرد و بعد از آن فرمود: «**اَلَا لَهُ الْحُكْمُ**» بدون شک داوری و حکم از آن اوست. در این جا گمان می‌رفت که ذات واحد چگونه محاسبهٔ ملیاردها انسان را می‌کند لذا سپس فرمود: «**وَ هُوَ اَسْرَعُ الْحَاسِبِيْنَ**» یعنی مقایسهٔ کارهای خدا با کارهای خود، نادانی است او خیلی زود همه حسابها را تکمیل خواهد کرد.

قُلْ مَنْ يُّنَجِّيْكُمْ مِّنْ ظُلُمٰتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُوْنَه‘

بگو کیست که نجات دهد شما را از تاریکیهای بیابان و یا دریا هنگامی‌که می‌خوانید او را

تَضَرُّعاً وَّ خُفْيَةً لَئِنْ اَنْجٰنَا مِنْ هٰذِهٖ لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الشّٰكِرِيْنَ ﴿۶۳﴾

به گریه و زاری و به پنهانی اگر نجات داد ما را از این می‌خواهیم شد از سپاس گزاران.

قُلِ اللّٰهُ يُنَجِّيْكُمْ مِّنْهَا وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ اَنْتُمْ تُشْرِكُوْنَ ﴿۶۴﴾

بگو خداست که نجات‌می‌دهد شمارا از این‌واز هرپریشانی، باز شماشرک می‌کنید.

خلاصهٔ تفسیر

شما (به این مردم) بگویید که کیست که شما را از ظلمٰت (یعنی شداید) خشکی و دریا در حالی نجات می‌دهد که شما او را (جهت نجات دادن) می‌خوانید (گاهی) به اظهار تذلل و (گاهی) در پنهانی (و چنین می‌گویید) که (ای الله) اگر شما ما را از این (ظلمت الان) نجات دهید پس (باز) ما لازماً در ردیف حق‌شناسان (قایم) خواهیم ماند (یعنی به توحید که بزرگترین حق‌شناسی است قایل خواهیم شد و چون پاسخ این سؤال متعین است و آنان هم پاسخ دیگری نخواهند داد لذا) شما بگویید که خداست که شما را از آنها نجات خواهد داد (هر گاه که نجات برسد) و (این ظلمات مذکور چه خصوصیتی دارند بلکه) از هر پریشانی (او نجات می‌دهد ولی) شما (طوری هستید که) باز هم (پس از نجات طبق معمول) شرک می‌کنید (که بزرگترین حق ناشناسی است و وعده کرده‌بودید به حق‌شناسی. مقصد اینکه در شداید به اقرار خود شما حقانیت توحید ثابت می‌باشد. پس انکار، کی قابل التفات خواهد شد.)

معارف و مسایل

قدری از مظاهر علم الٰهی و قدرت مطلقهٔ او

در آیات گذشته کمال علم و قدرت الٰهی و وسعت بی‌مثال آن بیان گردید و در آیات مذکور قدری از آثار مظاهر آن علم و قدرت بیان

شده‌است. در نخستین آیه لفظ «**ظلمات**» جمع ظلمت به معنی تاریکی است و معنی «**ظلمت البر و البحر**» تاریکیهای خشکی و دریا است. و چون تاریکی انواع گوناگونی دارد مانند شب، تاریکی ابرها در هنگام روز، تاریکی گرد و غبار و تاریکی امواج دریا لذا کلمهٔ ظلمات به صورت جمع استعمال شده‌است. اگر چه تاریکی برای بسیاری از کارها من جمله خفتن و استراحت کردن نعمت بزرگی است؛ امّا باعث معطل شدن کارها و بسیاری از مصایب و آفتها می‌گردد به همین دلیل لفظ «**ظلمت**» در محاورهٔ عرب بر مصایب و حوادث آفات اطلاق می‌گردد.

در تفسیر این آیه، عموم مفسرین، معنی آن را چنین بیان کرده‌اند: خداوند برای آگاهی و متنبه ساختن مشرکین نسبت به بت‌پرستان به رسول‌اکرمﷺ دستور داد که از مشرکان بپرسید اگر در سفر دریا یا خشکی به مصیبتی دچار شوید در حالی که بتها را از یاد برده و خداوند را می‌خوانید و مطمئن هستید که جز خدا کسی دیگر به دادتان نمی‌رسد و نجات‌دهندهٔ دیگری نمی‌بینید و در باطن پیمان می‌بندید که دوباره حق ناشناسی را پیشه نخواهید کرد و با او شریک و همتایی مقرر نخواهید داشت، چگونه بعد از رفع مصیبت، مجدداً راه قبلی، یعنی بت‌پرستی و شرک را ادامه می‌دهید؟ و چون در جواب این سؤال که چه کسی ممکن است شما (بت‌پرستان) را از این مصایب نجات دهد؟ جوابی نخواهند داشت؛ زیرا جز خدای واحد، هیچ بتی نمی‌تواند رهایی‌بخش آنان از مصیبت وارده شود، خداوند در آیه بعدی به رسول اکرمﷺ می‌فرماید: به آنان بگویید تنها رب‌العالمین است که نجات دهندهٔ شما از این مصیبتها و ناراحتیها و پریشانیهاست؛ در حالیکه بعد از رفع مشکل با جهالت تمام به پرستش بتها مشغول خواهید شد. در نتیجه، این دو آیه نشانه‌ای از بیان قدرت کامله خداوندی است که رفع مصیبت و مشقت هر انسان در قدرت و اختیار اوست، و بت‌پرستانی که عمر خویش را در بت‌پرستی سپری‌کرده‌اند، در هنگام دچار شدن به یک مشکل، نیز متوجه خداوند می‌شوند. و این، وجود یک امر واضح و روشنی است.

عبرت و نتیجه

عبارتهای فوق، بیانگر این مطلب است که بت‌پرستان، مرتکب جرم سنگینی می‌شوند چون در هنگام دچار گشتن به مصیبت متوجه خداوند شده و هنگام رفع آن به بت‌پرستی خویش روی می‌آورند این عمل آنان برای مسلمانان درس عبرتی است زیرا بسیاری از مؤمنان وقت مصیبت، خدا را از یاد برده و فقط به اسباب و وسایل مادی روی می‌آورند که وجودشان سبب می‌گردد تا مسلمین از قدرت کامل الٰهی غافل شوند در صورتی که توجه کامل به سوی آنها کمتر از بت‌پرستی نمی‌باشد.

معالجهٔ اصلی حوادث و مصایب

ما در هر مرض، دکتر و دارو را و در هر طوفان و سیلاب وسایل مادی را چاره‌ساز خود قرار داده، چنان در فکر آنها مستغرق گشته‌ایم که نسبت به مالک کاینات بی‌خبر می‌مانیم؛ در صورتیکه بارها در الفاظ صریح بیان فرموده که مصایب و حواث دنیوی عموماً در نتیجهٔ اعمال انسان نمودار گشته و نمونهٔ کوچکی از سزای آخرت می‌باشند و بدین‌صورت این مصایب یک نوع رحمتی برای مسلمین قرار می‌گیرند که به وسیلهٔ آنها به مردمان غافل، هشدار داده‌شود تا که اعمال بد خویش را بررسی کرده و بیندیشند تا از سزای سخت و بزرگ قیامت رهایی یابند. راجع به این مطلب قرآن کریم در آیه ۲۱ سورهٔ سجده می‌فرماید: «**وَ لَنُذِيْقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْاَدْنٰى دُوْنَ الْعَذَابِ الْاَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَـرْجِعُوْن**» یعنی ما مردم را عذاب کوچک و نزدیک دنیوی می‌چشانیم قبل از عذاب بزرگ آخرت تا که آنها از غفلت و بدیها باز بیایند. در آیه ۳۰ از سورهٔ شوریٰ آمده‌است: «**وَ مَا اَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيْبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيْكُمْ وَ يَعْفُوْا عَنْ كَثِيْرٍ**» یعنی مصیبتی که به شما می‌رسد در اثر اعمال بد شماست و خداوند بسیاری از اعمال بد را می‌بخشد.

در توضیح این آیه، آن‌حضرت ﷺ فرموده‌است: قسم به ذاتی که روح من در قبضهٔ اوست اگر کوچکترین خراشی به بدن انسان به وسیلهٔ چوب ناچیزی برسد یا پایش لیز بخورد و یا دردی دیگر احساس نماید تماماً در اثر گناهانی است که مرتکب شده‌است. امّا خداوند بسیاری از گناهان را می‌بخشد؛ بیضاوی رحمه‌الله فرموده‌است که: مراد از آن اینکه امراض و آفاتی که بر مجرمین و گنهکاران پیش می‌آیند همه آثار گناهانشان بوده و کسانی که از گناه، معصوم یا محفوظ می‌باشند امراض و آفات ایشان برای آزمایش صبر، استقلال، و رفع درجات آنها در جنت خواهند شد.

در نتیجه، چون عموم مردم بدون گناه نمی‌باشند، امراض و حوادث و مصایب واردهٔ آنان در اثر اعمال بدشان است. پس معالجه و رفع حقیقی مشکلات توجه به خداوند است و طلب استغفار از گناهان گذشته و تصمیم به ترک آنها در آینده است و در این مورد به دربار الٰهی دعا نماید. البته هدف از بیانات فوق این نیست که برای رفع مصایب تدابیر مادی از قبیل اسباب و مداویٰ و معالجه بی‌فایده است بلکه منظور از آن، این است که خدا را چاره‌ساز و اسباب مادی را از نعمتهای او و کلیه امکانات دنیوی را عطیهٔ الٰهی دانست، که در تبعیت و مشیت او برای انسان مفید واقع می‌شوند. آتش، آب، باد، خاک و تمام نیروهای دنیوی تابع فرمان خداوندی‌اند و بدون ارادهٔ او نه آتش می‌تواند بسوزاند و نه آب می‌تواند آتش را خاموش کند و نه هیچ دوایی مفید می‌شود و نه غذایی ضرر می‌رساند. (مولانا رومی چه خوب بیان فرموده‌است:)

خاک و باد و آب و آتش بنده‌اند   با من و تو مرده با حق زنده‌اند

تجربه‌گواه‌است‌که‌هرگاه‌انسان‌از‌خداغافل‌شودوتنهادرپی‌مادیات‌قرار گیرد و هرچه این اسباب و وسایل اضافه شوند پریشانی و مصایب او بیشتر خواهند شد.

مرض بر ط هتا گیا جون‌جون دواکی * مرض افزوده‌شد هرچند دواکرد

ممکن است به طور انفرادی با وجود غفلت و معصیت دوا یا تزریق یا

تدبیر مادی دیگری مفید افتد امّا وقتی به طور عموم، احوالِ خلق خداوند، بررسی شود همهٔ اینها بی‌فایده به نظر می‌رسند. در زمان حاضر برای راحت رسانی و رفع هر نوع تکلیف و مشقت از انسان، انواع آلات و اسباب ایجاد شده و خواهدشد در حالیکه پنجاه سال قبل در وهم و گمان مردم نمی‌آمد. مانند تولید دواهای جدید و سریع‌التأثیر و انواع آمپولها و وسایل تزریقی و پزشکان ماهر و تأسیس بیمارستانها که مردمان صد سال قبل از همهٔ اینها محروم بوده‌اند. امّا مردمی که از این اسباب و وسایل محروم بوده‌اند، این اندازه ضعیف و مریض نبوده‌اند که اکنون شکار امراض هستند. و نیز امروزه برای عموم وباها، انواع و اقسام تلقیحات وجود دارد برای نجات انسان از حوادث، ماشین‌های آتش نشانی و اسباب اطلاعات و کمک‌های فوری به وقت وقوع اتفاقات وجود دارد امّا به هر اندازه که این وسایل مادیات بیشتر باشد انسان بیش از پیش شکار حوادث و آفات قرار می‌گیرد؛ علّت آن غیر از این چیزی دیگر نخواهد بود که در زمان سابق آنقدر از خالق کاینات غفلت و نافرمانی انجام نمی‌گرفت که الآن انجام می‌گیرد. آنان وسایل راحتی را نعمت پنداشته و با سپاس‌گزاری استعمال می‌کردند ولی انسان زمان حاضر آنها را با بغاوت استعمال می‌کند لذا کثرت آلات و وسایل نمی‌تواند آن را از مصیبت نجات دهد.

خلاصه اینکه مسلمانان باید از این واقعه مشرکین عبرت حاصل کنند که آنان هم به وقت مصیبت خدا را یاد می‌کردند. وظیفهٔ مؤمن این است که جهت رفع هرگونه مصایب و مشقتها پیش از توجه به اسباب و وسایل مادی به طرف خداوند رجوع کند و گر نه آن پیش خواهد آمد که امروز مشاهده می‌شود، که به حیث مجموع هر تدبیر معکوس می‌شود. برای جلوگیری از سیلابها و نجات از ضررهای آن هزاران تدابیر به کار گرفته می‌شود امّا آنها بارها پیش می‌آیند. برای معالجهٔ امراض اقداماتی جدید انجام گرفته اما بر تعداد بیماران افزوده می‌گردد. برای جلوگیری از گران‌فروشی هزاران تدابیر بکار گرفته شده و شاید از ظاهر هم مؤثر واقع شده، امّا در کل گرانی

روز بروز بیشتر می‌گردد. برای جلوگیری از دزدی، راهزنی، آدم‌ربایی، رشوت‌ستانی، تقلب و کلاه برداری امروزه در هر کشوری تدابیر بسیاری بکار گرفته می‌شود اما با محاسبهٔ آنها روزانه بر تعداد آنها افزوده می‌گردد. کاش که انسان امروز از نفع و ضرر شخصی و سطحی خویش نگاه را بالاتر قرار داده و احوال را بررسی می‌کرد تا ثابت می‌گردید که به حیث مجموع، تدابیر مادیات ما هم چندان مهم نیست، بلکه در تولید مصایب ما مؤثراند و سپس بر این، معالجهٔ قرآنی نظر می‌افگند که برای نجات از مصایب فقط یک راه موجود است که به طرف خالق کاینات رجوع کند و تدابیر مادیات را تنها به حیث نعمت اعطایی او استعمال کند و به غیر از این، برای سلامت ماندن صورت دیگری متصور نیست.

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلٰی اَنْ یَّبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذَاباً مِّنْ فَوْقِکُمْ اَوْ مِنْ تَحْتِ

بگو او تواناست بر اینکه بفرستد بر شما عذاب از بالا یا از زیر

اَرْجُلِکُمْ اَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعاً وَّ یُذِیْقَ بَعْضَکُمْ بَاْسَ بَعْضٍ ط اُنْظُرْ کَیْفَ

پاهای شما یا در آویزد شما را گروه گروه و بچشاند بعضی را جنگ بعضی، ببین‌که چگونه

نُصَرِّفُ الْاٰیٰتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُوْنَ ﴿۶۵﴾ وَکَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَ هُوَالْحَقُّ ط

بیان می‌کنیم آیات را شاید درک کنند. و تکذیب کرد به آن قوم تو در حالیکه آن حق است

قُلْ لَسْتُ عَلَیْکُمْ بِوَکِیْلٍ ﴿۶۶﴾ لِکُلِّ نَبَاٍمُّسْتَقَرٌّ وَّسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ﴿۶۷﴾

بگونیستم‌برای شمانگهبان. برای هرخبر وقت مقرری هست و عن قریب خواهیددانست.

خلاصهٔ تفسیر

شما (چنین هم) بگویید که (همانگونه که او بر نجات تواناست هم‌چنین) او بر این هم تواناست که بر شما (به سبب کفر و شرک شما) عذابی از بالا بفرستد (مانند سنگ یا باد یا باران طوفان خیز یا) از زیر پاهای شما (که زمین است ظاهر کند مانند زلزله یا غرق شدن و

اسباب قریبهٔ اینگونه عذابها بجز از خدا در اختیار کسی نیستند گاه گاهی چنین خواهد شد چه در دنیا و چه در آخرت) یا اینکه شما را (تحت اغراض مختلف) به گروههای (گوناگون) منقسم کرده (باهم) گلاویز کند (یعنی بجنگاند) و به شما به وسیلهٔ یکدیگر (مزهٔ) جنگ بچشاند (و سبب قریب آن فعل اختیاری است یا همه آفات را جمع کند. خلاصه اینکه نجات دادن یا مبتلا به عذاب کردن هر دو در قدرت و اختیار او می‌باشند ای محمد!) شما ببینید ما چگونه دلایل (توحید) را از جهات مختلف بیان می‌کنیم که شاید آنان درک کنند و قوم شما (یعنی قریش عرب هم) باوجودیکه می‌دانند (که خداوند به عذاب دادن قادر است و کفر و شرک سبب عذاب است) به آن (عذاب) تکذیب می‌کنند (و به عدم وقوع آن معتقد هستند در حالیکه وقوع) آن یقینی است (و با شنیدن آن می‌توانند چنین بگویند که کی واقع خواهد شد پس) شما (چنین) بگویید من بر شما (از جهت واقع کردن عذاب) نگهبان مقرر نشده‌ام (که من کاملاً مطلع باشم یا اینکه به اختیار من باشد البته) برای وقوع (مدلول) هر چیزی وقتی (در علم خداوند مقرر) است و عن قریب از تمام آن حتماً مطلع خواهید شد (که این عذاب آمد.)

معارف و مسایل

در آیات گذشته این اثر از علم وسیع و قدرت بی‌مثال الٰهی مذکور بود که اوست که می‌تواند هر مصیبت را از هر انسان دور کند و هر کسی که به وقت مصیبت خداوند را بخواند کمک او را در جلوی چشمهای خود خواهد دید، زیرا قدرت او بر تمام کاینات و رحمت او به همهٔ خلایق کامل است و به جز او نه کسی به قدرت کامل نایل است و نه به تمام خلایق مشفق و مهربان است. در آیات فوق‌الذکر از قدرت کاملهٔ الٰهی بیان گردید که همانگونه که به اختیار خداوند از بین بردن هر نوع عذاب و مصیبت و بزرگترین آفتهاست، او تعالٰی بر مبتلا کردن افراد سرکش به انواع عذاب‌ها نیز تواناست و برای انجام چنین‌کارهایی مانند حکام مناطق جهان محتاج به نیروهای نظامی و انتظامی نبوده و نیازی به یاری دیگری ندارد و در این‌باره

فرمود: «**قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلٰی اَنْ یَّبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذَاباً مِّنْ فَوْقِکُمْ اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِکُمْ اَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعاً**» یعنی خداوند متعال بر این تواناست که بر شما عذابی از بالا بفرستد یا از زیر پاهایتان یا شما را به گروههای گوناگون منقسم کرده باهم گلاویز کند و یکی را به وسیلهٔ دیگری در عذاب از بین ببرد.

سه نوع عذاب الٰهی

در این آیه از سه نوع عذاب الٰهی یاد شده‌است: ۱- عذابی که از آسمان نازل گردد. ۲- عذابی که از زمین صادر شود. ۳- عذابی که از جانب خود انسانها بوجود آید. کلمه «**عذاباً**» که با تنوین نکره آمده‌است طبق قواعد عربی دلالت بر انواع و صور مختلف عذاب دارد. مفسرین بیان داشته‌اند که بر امم سابق عذابهای فوقانی زیادی نازل شده‌است (مثلاً) به عذاب نوع اول انهدام امم مختلفی در طول تاریخ چون قوم نوح علیه السلام به وسیلهٔ باران و سیل‌های حاصلهٔ از آن، قوم عاد توسط طوفان، باد، باریدن سنگ بر قوم لوط، باریدن خون و فرود آمدن غورباغه بر قوم بنی‌اسرائیل، از بین رفتن اصحاب‌فیل در هنگام حمله به مکّه به وسیلهٔ پرندگان که به وسیلهٔ سنگریزه آنها را نابود ساختند.

در مورد عذاب نوع دوّم علاوه بر فرود آمدن طوفان و باران بر قوم نوح علیه السلام فوران آب از زمین نیز وجود داشت. در واقع این قوم به دو نوع عذاب فوقانی و تحتانی گرفتار گردیدند. قوم فرعون به وسیلهٔ عذاب زیر پایش غرق و نابود گردید، و قارون با خزاینش در زمین غرق شد. حضرت عبدالله بن عباس و مجاهد و ائمه دیگر تفسیر فرموده‌اند که مراد از عذاب بالا مسلط شدن حکام ظالم و مستبد هستند که بر ملّت حکومت می‌کنند. و هدف از عذاب زیر پا آن است که خدمت گزاران و غلامان و کارگران بی‌وفا و غدّار و خاین در آیند. و از فرمایشاتی چند از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم این تفسیر حضرت عبدالله بن عباس تأیید می‌گردد؛ در «**مشکـــوة‌المـــصابیح**» به حوالهٔ

«**شعب‌الایمان**» از بیهقی این قول رسول‌کریمﷺ منقول است. «**کَمَا تَکُوْنُوْن یُؤمَر عَلَیْکُمْ**» یعنی همانگونه که اعمال شما نیک و یا بد باشد همانگونه حکام و امرا بر شما مسلط کرده‌می‌شوند. اگر شما نیک و فرمانبردار باشید همینگونه حکام و امرای شما رحیم‌دل و انصاف‌پسند خواهند شد و اگر شما بدکردار باشید بر شما حکام ظالم و بی‌رحم گمارده می‌شود. و مفهوم مقولهٔ مشهور «**اعمالکم عمّالکم**» هم همین است. و در «**مشکوة**» به حوالهٔ «**حلیه ابی‌نعیم**» مروی است که رسول‌کریمﷺ فرمودند، الله تعالی می‌فرماید که: من الله هستم و به جز از من معبود دیگری نیست من پادشاه و مالک تمام شاهانم و دل تمام پادشاهان در دست من است هرگاه بندگان من اطاعت مرا به جای آورند من در دل پادشاهان و حکام‌شان شفقت و رحمت القا می‌کنم و هرگاه بندگانم نافرمانی مرا به جای آورند من دل حکامشان را سخت خواهم گردانید. و آنان به ایشان هرگونه عذاب می‌چشانند لهذا شما در بدگفتن حکام و امرا، اوقات خود را ضایع نکنید؛ بلکه به طرف خداوند رجوع کرده در فکر اصلاح اعمال خویش باشید تاکه تمام کارهای شما را درست کنم. و نیز در «**سنن ابی‌داود**» و «**نسائی**» از حضرت عائشه‌رضی‌الله‌عنها مروی است که آن‌حضرتﷺ فرمودند: هرگاه خداوند بهبودی امیر و حاکمی را بخواهد برای او وزیر و نایب خوبی مقرر می‌کند که اگر امیر چیزی را فراموش کند او را تذکر دهد و اگر امیر کار خوبی انجام دهد با او کمک کند و هرگاه برای امیر و حاکمی خرابی مقدر باشد مردمان بد برای او وزیر و ما تحت قرار می‌گیرند. (الحدیث)

خلاصهٔ این روایات و تفسیر آیه مذکور، این است که اگر به کسی از ناحیهٔ حکام مشقت و مصیبتی برسد آن عذابی است که از مافوق به او رسیده و اگر رنج و اندوه از جانب خدمت‌گزاران و کارگران باشد آن عذاب ماتحت است و اینگونه حوادث اتفاقی نبوده، بلکه در محدوده قانون الهی سزای اعمال انسان می‌باشند. حضرت سفیان ثوری‌رحمه‌الله فرمود که: هرگاه من به گناه مبتلا می‌شوم اثر آن را در مزاج خدمت‌گزار و اسبِ سواری و خربارکش نیز

احساس می‌کنم؛ زیرا همهٔ اینها از من نافرمانی خواهند کرد.

مولانا رومی رحمه الله فرمودند که:

خلق را با تو چنین بد خو کنند
تا تو را ناچار رو آن سو کنند

یعنی خداوند متعال در این جهان به وسیلهٔ حکام مافوق یا خدمت‌گزاران زیردست، عذاب ظاهری به صورت معاملات مشقت‌آمیزی بر خلاف مزاجت بر تو مسلط کرده می‌خواهد تو را به طرف خویش متوجه گرداند تا اینکه هوشیار شده اعمال خود را اصلاح و از عذاب اکبر آخرت نجات یابی. خلاصه اینکه طبق تفسیر حضرت عبدالله ابن‌عباس (رض) ظلم و جور حکام عذابی است که از مافوق می‌آید و بی‌ایمانی کارگران و دزدی و غدّاری آنان عذابی است که از پایین می‌آید. انسان جهت نجات از اینگونه عذابها باید اعمال خویش را بررسی کرده و از نافرمانی خداوند و انحراف از مسیر الهی باز ایستد آن زمان به قدرت الهی تغییری در احوال و رفتار حکام یا خدمت گزاران پیش خواهد آمد و به تجربه ثابت شده که به وسیلهٔ مادیات نمی‌توان بر آنها غلبه کرد. چنین تصوری جز فریب دادن نفس چیز دیگری به ارمغان نخواهد داشت. تفاسیری که در بارهٔ عذابهای «**مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ**» آمده در حقیقت باهم اختلافی ندارند زیرا لفظ «**عذاباً**» در آیه در حقیقت حاوی همهٔ این نوع تفاسیر است. سنگهای بارنده از آسمان، خون، آتش، سیلاب و ظلم و ستم حکام جور، همه در عذاب واقع شونده از بالا داخل هستند. شگافتن زمین و رفتن قومی در آن یا برآمدن آب از آن و غرق شدن ملتی، به وسیلهٔ خدمت گزاران ما تحت به مصیبتی گرفتار شدن، همه در عذاب پایین داخل‌اند.

نوع سوم از عذاب که در آیه ذکر گردیده است این است «**أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً**» یعنی شما به گروههای مختلف منقسم شده با یکدیگر گلاویز باشید و وسیلهٔ عذاب یکدیگر قرار گیرید، لفظ «**یلبسکم**» از ماده «**لبس**» مأخوذ است که معنی آن پنهان کردن و پوشیدن است و به همین معنی لباس به آن پارچه‌ای

گفته می‌شود که بدن انسان را بپوشاند و از این جهت التباس به معنی شبهه و اشتباه در جایی بکار می‌رود که سخن مستور و پوشیده بوده نه صاف و روشن. و لفظ «شیع» جمع شیعه است به معنی پیرو و تابع کسی، در آیه ۸۳ از سورهٔ صافات آمده‌است «**وَ اِنَّ مِنْ شِيْعَتِهٖ لَاِبْرٰهِيْمَ**» یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام از پیروان حضرت نوح علیه السلام است.

لذا در عرف شیعه به گروهی گفته می‌شود که به خاطر غرض خاصی گرد هم جمع شده برای رسیدن به آن همدیگر را کمک کنند که در اصطلاح امروز به آن، فرقه یا پارتی می‌گویند. برداشت دیگری که از این آیه حاصل می‌شود آن است که مردم در گروههای مختلف تقسیم گشته و این گروه‌گرایی موجب درگیری آنان می‌گردد. هنگامیکه این آیه نازل شد آن‌حضرت ﷺ به مسلمانان خطاب فرمود که: «**لَا ترجعوْا بَعْدِیْ كُفَاراً یضرب بَعْضكُمْ رقَابَ بَعْض**» یعنی بعد از من مانند کفار نشوید که بعضی‌ها گردن بعضی دیگر را می‌زنند.[1]

حضرت سعد بن ابی وقاص می‌فرماید باری به اتفاق آن‌حضرت ﷺ در حرکت بودیم که اتفاقی گذر ما به مسجد معاویه افتاد، رسول‌الله داخل مسجد رفته و دو رکعت نماز بجای آوردند ما نیز همانند ایشان عمل کردیم. بعد آن‌حضرت ﷺ به دعا مشغول شد، دعای شان طولانی شد. بعد فرمود که من از خدایم سه سؤال داشتم: اول اینکه امت من به صورت غرق شدن هلاک نگردد. دوّم اینکه به وسیلهٔ گرسنگی نابود نشود. خداوند این هر دو خواستهٔ مرا پذیرفت. سوم اینکه امت من توسط نزاع و اختلاف با همدیگر از بین نرود امّا خداوند مرا از این دعا باز داشت. (مظهری)

حدیثی به همین مضمون از حضرت عبدالله بن عمر (رض) هم منقول است که از جمله دعاهای سه‌گانه یکی این بوده که بر امت من دشمنی مسلط نگردد که همه را هلاک کرده و از بین ببرد، این دعا پذیرفته شد. دیگر اینکه

۱- مظهری، اخرجه ابن ابی حاتم عن زید بن اسلم.

باهم جنگ نکنند، از این دعا منع شدم. از این روایات ثابت می‌گردد که بر امت محمّدیﷺ آن نوع عذابی نخواهد آمد که بر امم گذشته از آسمان و یا زمین نازل شده و همه را تباه و برباد ساخته‌است ولی یک نوع عذاب در دنیا بر این امت خواهد آمد و آن جنگ و جدال باهم دیگر فرقه ها وگروههاست. لذا آن‌حضرتﷺ امت خویش را از تقسیم به فرقها و گروهها که سبب درگیری بین آنها باشد منع فرمود و در این باره نهایت تأکید داشته و بارها تذکر داده‌است که اگر در این جهان عذابی بر شما (امت من) نازل شود بصورت جنگ و جدال با هم‌دیگر خواهد بود. و در سورهٔ هود این مطلب با وضاحت بیشتری آمده‌است: «**وَ لَا یَزَالُوْنَ مُخْتَلِفِیْنَ اِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبّكَ**» یعنی مردم همیشه باهم اختلاف خواهند کرد مگر کسی که خداوند برای‌شان رحم فرموده است. از مطالب فوق چنین برمی‌آید، افرادی که بدون از وجه شرعی با یکدیگر دست به اختلاف می‌زنند از رحمت خداوندی محروم یا به دوراند.

در آیه ۱۰۳ از سوره آل‌عمران آمده: «**وَاعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللهِ جَمِیْعاً وَ لَا تَفَرَّقُوْا**» و در آیه ۱۰۵ آل‌عمران آمده: «**وَ لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِیْنَ تَفَرَّقُوْا وَاخْتَلَفُوْا**» حاصل این همه آیات و روایات این‌است که ایجاد اختلاف خیلی منحوس و مذموم است. اگر امروزه مسلمانان خوب بیندیشند متوجه خواهند شد که اکثر مصایب و مشکلات آنان در اثر اختلاف و تشتت با همدیگر است که در اثر اعمال بد انسانها بر جامعه مسلمانان مسلط گردیده‌است. ملتی که مرکز اتحادش کلمه «**لا اله الا الله محمد رسول‌الله**» است، دارای این‌کلمه در هر مکان یا زبان یا رنگ یا نسل و یا نسبی باشند با همدیگر برادرند و پدیده‌های جغرافیایی طبیعی مانند کوه، رود، دریا و غیره بین آنان مانع وحدتشان نباید باشد. بلکه وحدتشان تنها بر کلمه «لا اله الا الله محمد رسول‌الله» وابسته باشد. تقسیم بندیهایی چون عربی، مصری، شامی، ترکی، هندی و چینی تنها برای شناخت بین‌المللی بوده‌است نه چیزی دیگر. به قول اقبال‌رحمه‌الله:

درویش خداست نه شرقی هی نه غربی
گهر اسکا نه دلّی نه صفاهان نه‌سمرقند

یعنی درویش دیوانهٔ خدا نه شرقی است و نه غربی خانهٔ او نه دهلی نه اصفهان و نه در سمرقند است. امروزه توطئه‌ها و کوششهای مسلسل ملل دیگر، مسلمانان را در ملیتهای نژادی، زبانی و ملی منقسم کرده‌است. و باز هر ملّت یا گروهی در داخل خویش دچار تشتت و پراکندگی قرار گرفته و در گروههای مختلف دیگری تقسیم شده‌است. ملّتی که شعار او عفو و ایثار نسبت به دیگران بود و برای نجات از منازعه از بزرگترین حق خود چشم‌پوشی می‌کرد امروز بیشتر افراد آن در پست‌ترین خواهشات ذلیل و حقیر قرار گرفته و به فدا کردن بزرگترین تعلق و ارتباط دست زده‌اند. این است اختلاف اغراض و اهواء که برای قوم و ملّت، منحوس و عذاب نقدی است. آری در اینجا این را باید فهمید که منظور از اختلافی که آن را قرآن، عذاب الٰهی و محرومی از رحمت خدا بیان کرده آن اختلافی است که در اصول و عقاید بوده یا سبب اغراض و هواهای نفسانی باشد. اختلاف آراء بین مجتهدین در اصول کلی قرآن و سنت وجود ندارد، بلکه فقها در بارهٔ مسایل فروعی ممکن‌است باهم اختلاف داشته باشند و این‌امری است که از زمان صحابه و تابعین تا به حال جریان داشته است؛ زیرا حجت هر دو گروه قرآن و سنت و اجماع امت است و نیت هر یکی عمل بر احکام قرآن و سنت است؛ امّا در تعبیر الفاظ مبهم و مجمل قرآن و سنت و استخراج مسایل جزئی و فروعی در رای و اجتهاد اختلاف واقع شده‌است و اینگونه اختلاف در حدیث به رحمت تعبیر شده‌است. و در جامع‌الصغیر به حوالهٔ نصر مقدسی و بیهقی و امام‌الحرمین این روایت نقل شده‌است که: «**اختلاف امتی رحمة**» یعنی اختلاف امت من رحمت است. این از خصوصیات امت محمدیه از این جهت گردید که اختلافی که بین علمای حق و فقهای متقین واقع می‌شود همیشه مبنی بر اصول قرآن و سنت و صدق نیت و خالصاً لِلّه بوده و هیچ غرض نفسانی و مال و جاه محرّک این اختلاف نخواهد شد. لذا

آن باعث هیچ نوع جنگ و جدال نمی‌باشد بلکه طبق تحقیق علامه عبدالرئوف مناوی شارح (جامع‌صغیر) مقام مسالک مختلفهٔ فقهای امت همان است که شرایع گوناگون انبیای گذشته داشت که باوجود مختلف بودنش همه احکام خداوند بودند. هم چنین مسالک مختلفه مجتهدین امت به سبب اینکه در زیر لوای اصول قرآن و سنت هستند کلاً احکام خدا و رسول گفته می‌شوند. مثال این اختلاف اجتهادی در محسوسات مانند خیابان بزرگی در شهر می‌ماند که جهت تسهیل راه روان به قسمتهای مختلف تقسیم گردیده‌است که یک قسمت آن، به حرکت اتوبوس اختصاص دارد و قسمتی محل عبور و مرور گاری و دوچرخه‌سوار است و قسمتی هم مخصوص عابرین پیاده می‌باشد اگر چه این تقسیم بندی نوعی اختلاف است امّا منظور و هدف از آن رسیدن به سر منزل مقصود می‌باشد. بنابر این چنین تقسیم‌بندی نه تنها مضر نیست؛ بلکه مفید بوده و برای راه روان رحمتی است. از اینجاست که ائمه مجتهدین و فقهای امت بر این اتفاق نظر دارند که مسلک هیچ یکی از ایشان باطل نیست و هر کسی که پیرو یکی از ایشان باشد در نزد دیگری به او گناهکار گفتن جایز نیست. حاصل اختلاف مذاهب ائمه مجتهدین و فقهای امت بیش از این نیست که مسلکی که هر کدام از ایشان اختیار کرده به نزد او راجح است ولی در مقابل، مسلک مجتهد دیگر را هم باطل نمی‌گوید بلکه به یکدیگر کاملاً احترام قایل‌اند. واقعات بی‌شماری از فقهای صحابهٔ کرام و تابعین و ائمه مجتهدین بر این گواه است که باوجودیکه مسالک فقهی آنها در بسیاری از مسایل باهم مختلف و بحثهای علمی جریان داشته ولی کاملاً نسبت به یکدیگر معتقد و قابل احترام بودند و در آن جا نام از جنگ و جدال و خصومت و عداوت نبود و در پیروان و مقلدین مذاهب فقها هم تا وقتی که دیانت برقرار بود همین‌گونه رفتار داشتند.

اینگونه اختلاف است که رحمت و برای مردم وسیلهٔ وسعت و سهولت و شامل نتایج بسیار مفید است. و حق این است که اختلاف «روات»

در مسایل فروعی تا وقتی که در محدوده خویش بوده، چیز مضری نبوده‌است؛ بلکه در توضیح جهات مسئله و رسیدن به نتیجه‌ای صحیح معین ثابت شده‌است. و جایی که عقلای متدین باهم جمع باشند امکان ندارد که باهم اختلاف نداشته باشند. این چنین قانون از کسانی می‌باشد که یا اصلاً عقل نداشته باشند یا دیانت، که بر خلاف ضمیر در حمایت و رعایت از دسته و یا گروهی اظهار اتفاق کنند. اگر اختلاف رأی در احکام و مسایل قطعی و اعتقادی نباشد و تنها در مسایل فروعی و اجتهادی بوده که قرآن و سنت در آن باره ساکت و یا مبهم باشد به شرطی که تا مرز جنگ و جدال و لعن و طعن نرسد نه تنها مضر نیست بلکه مفید بوده و نوعی نعمت و رحمت است. همانطوریکه تمام اشیای کاینات عالم از نظر شکل و صورت، رنگ و بو، خاصیّت و منفعت مختلف هستند، مثلاً حیوانات، انواع گوناگونی دارند یا انسانها از جهات مختلف، مثل نشست و برخاست و صنعت و شغل و حرفه و غیره باهم متفاوتند این اختلاف‌ها سبب رونق و پیشرفت و منافع بیشماری است که بسیاری از افراد از این حقیقت آگاهی ندارند بسیاری از افراد اختلافی را که در فتاوای علمای حق یا مذاهب فقها می‌باشند به نظر حقارت می‌نگرند و از ایشان شنیده می‌شود که می‌گویند وقتی که میان علما اختلاف هست پس ما کجا برویم! در صورتی که جواب روشن است. مثلاً در معالجه مریض میان پزشکان و اطبا اختلاف رأی می‌باشد، افراد جهت مداوا سعی دارند به پزشکی که از نظر فن و تجربه‌کاری ماهرتر است مراجعه نمایند، بدون اینکه به پزشک دیگر بد بگویند. مثال دیگر، در هنگام انتخاب دلیل، جهت دفاع از حق، فرد به وکیلی مراجعه می‌کند که لایق‌تر و تجربه‌کاری بیشتری داشته‌باشد، بدون آنکه به بقیهٔ وکلا بد بگوید و همین اصول باید در مورد مسایل فقهی و علمی رعایت شود، پس هرگاه در مسئله‌ای فتاوای علما مختلف باشد بعد از تحقیق حتی‌المقدور از هر عالمی که در علم و تقوی از دیگران افضل و اعلیٰ باشد، اتباع کنند و به علمای دیگر بد نگویند.

حافظ ابن قیم، در «**اعلام الموقعین**» نقل فرموده که انتخاب مفتی ماهر و در صورت اختلاف، ترجیح دادن فتوای کسی که به نزد او اعلم و متقی‌تر باشد وظیفهٔ هر مسلمان و بر او لازم است. وظیفهٔ او این است که در فتاوای علما یک فتویٰ را ترجیح دهد. این وظیفه اوست که هر کدام از مفتیان و علما را در علم و دیانت افضل می‌داند بر فتوای او عمل نماید؛ ولی علمای دیگر را هرگز بد نگوید و پس از این گونه عمل، او به نزد خداوند کاملاً بری‌الذمه می‌باشد و اگر فی‌الواقع اشتباهی از مفتی شده‌است خود او مسئول آن است.

خلاصه کلام اینکه نه هر اختلاف مطلق مذموم است و نه هر اتفاق مطلق محمود و مطلوب اگر دزدان و راهزنان و باغیان باهم متفق شده گروهی تشکیل دهند هر کس می‌داند که این اتفاق آنها مذموم و برای ملت مهلک است و اختلافی که علیه ایشان در سعی و عمل عوام یا نیروهای نظامی می‌باشد، از نظر هر عاقلی محمود و مفید است. بنابر این روشن است که فساد نه در اختلاف رای است و نه در اتفاق بر آن؛ بلکه هر مفاسدی که از بدگمانی و بدزبانی متعلق به دیگران پیش می‌آید نتیجهٔ قلّت علم و دیانت و یا غرق در اغراض و اهواست، و هرگاه در قوم یا گروهی اینگونه اختلاف پدید آید؛ پس اینگونه اختلاف به جای اختلافِ رحمت، به صورت اختلاف عذاب منتقل می‌گردد و مسلمانان گروه گروه شده و به جنگ و جدال و قتل و قتال مبادرت می‌ورزند. ایذا رسانی و لعن و طعن بر یکدیگر را حمایت از مذهب می‌پندارند در صورتی‌که خدمت، به اینگونه غلو و تعدّی هیچ‌گونه ارتباطی ندارد، بلکه این همان جدالی است که آن‌حضرت ﷺ با شدت تمام از آن منع فرموده و در احادیث صحیحه، آن از اسباب ضلالت و گمراهی به شمار رفته است.[1]

در آیه دیگر مخالفت خویشاوندان آن‌حضرت ﷺ (قریش) را با حق

۱- ترمذی و ابن ماجه.

ذکر کرده، این چنین راهنمایی گردید که به آنانی که از شما تعیین وقت عذاب را سؤال می‌کنند بگویید که وظیفهٔ من این نیست بلکه وقت هر امر، در علم خداوند مقرر است که به وقت خودش انجام خواهد گرفت و نتیجهٔ آن در محضر شما خواهد آمد.

وَ اِذَا رَاَيْتَ الَّذِيْنَ يَخُوْضُوْنَ فِىْ اٰيٰتِنَا فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّٰى

وقتی که ببینی تو کسانی را که در آیات ما نزاع می‌کنند از ایشان رو بگردان تا اینکه

يَخُوْضُوْا فِىْ حَدِيْثٍ غَيْرِهٖ ؕ وَ اِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطٰنُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ

در سخن دیگری مشغول شوند و اگر شیطان تو را فراموش گردانید منشین بعد

الذِّكْرٰى مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ ﴿۶۸﴾ وَ مَا عَلَى الَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ مِنْ

از بیاد افتادن با قوم ظالمان. و نیست بر پرهیزگاران از

حِسَابِهِمْ مِّنْ شَىْءٍ وَّ لٰكِنْ ذِكْرٰى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ ﴿۶۹﴾ وَ ذَرِ الَّذِيْنَ

حساب مخاصمین چیزی ولی برعهدهٔ ایشان است نصیحت تا که بترسند. و بگذار کسانی را که

اتَّخَذُوْا دِيْنَهُمْ لَعِباً وَّ لَهْواً وَّ غَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَ

قرار داده‌اند دین خود را بازیچه و ملعبه و به فریب انداخته است ایشان را زندگی دنیا و

ذَكِّرْ بِهٖۤ اَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌۢ بِمَا كَسَبَتْ ۖۗ لَيْسَ لَهَا

نصیحت کن ایشان را به قرآن تا که گرفتار نگردد هیچ کسی به کردار خویش، نباشد برای او

مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلِىٌّ وَّ لَا شَفِيْعٌ ۚ وَ اِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَّا يُؤْخَذْ

به‌جز خدا هیچ حامی و سفارش‌کننده و اگر درعوض بدهد تمام عوضها را پذیرفته نمی‌شود

مِنْهَا ؕ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اُبْسِلُوْا بِمَا كَسَبُوْا ۚ لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيْمٍ وَّ

از او ایشانند که گرفتار شده‌اند به کردار خویش برای ایشان است نوشابه گرم و

عَذَابٌ اَلِيْمٌۢ بِمَا كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ ﴿۷۰﴾ قُلْ اَنَدْعُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا

عذاب دردناک در عوض کفر آنها. بگو آیا ندا کنیم به غیر ازالله کسانی را که نه

يَـــنْفَعُنَا وَ لَا يَـــضُرُّنَا وَ نُـــرَدُّ عَـلٰى اَعْـقَابِنَا بَـعْدَ اِذْ

نفع می‌رسانند و نه ضرر و آیا برگردانده شویم به پاشنهٔ پاهای خود بعد از اینکه

هَـــدٰنَا اللّٰهُ كَـــالَّذِىْ اسْـــتَهْوَتْهُ الشَّـيٰطِيْنُ فِــى الْاَرْضِ

هدایت‌داده‌است به‌ماخداوند مانند کسی که سرگردان کنند او را شیاطین در روی زمین

حَيْرَانَ لَهٗۤ اَصْحٰبٌ يَّدْعُوْنَهٗۤ اِلَى الْهُدَى ائْتِنَا ؕ قُلْ اِنَّ هُـدَى اللّٰهِ

که‌رفقایش می‌خوانند اورا به‌طرف هدایت که‌بیا پیش‌ما بگوتویقیناً راهی‌که‌خدا نشان دهد

هُوَ الْهُدٰى ؕ وَ اُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿۷۱﴾ وَ اَنْ اَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ

راست‌است و او به ما دستور داده که تابع پروردگار عالم باشیم. و اینکه برقرار کنید نماز را

وَاتَّـقُوْهُ ؕ وَ هُـوَ الَّـذِىْ اِلَـيْهِ تُـحْشَرُوْنَ ﴿۷۲﴾ هُـوَ الَّـذِىْ خَـلَقَ

و بترسید از خدا و اوست که در جلوی او تمام شما جمع می‌شوید. و اوست که آفریده

السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِـالْحَقِّ ؕ وَ يَـوْمَ يَـقُوْلُ كُـنْ فَـيَكُوْنُ ؕ قَـوْلُهُ

تمام آسمانها و زمین را به تدبیر محکم و روزی که می‌گوید باش پس می‌باشد. سخن او

الْحَقُّ ؕ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِى الصُّوْرِ ؕ عٰلِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ ؕ

راست است و مر او راست پادشاهی روزی که دمیده شود در صور، دانای پنهان و آشکار

وَهُوَ الْحَكِيْمُ الْخَبِيْرُ ﴿۷۳﴾

و اوست حکیم و دانا.

خلاصهٔ تفسیر

و (ای مخاطب) وقتی که ببینی کسانی را که در آیات (و احکام) ما عیب‌جویی می‌کنند پس از (نشستن به نزد) ایشان کناره بگیر تا اینکه به سخنی دیگر مشغول باشند و اگر تو را شیطان فراموش گرداند (یعنی به یاد این نباشی که از نشستن در چنین مجالس ممانعت آمده) پس (هرگاه به یاد آید) بعد از به یاد آمدن به نزد این چنین ظالمان منشین (فوراً بلند شو و اگر فی‌الواقع به ضرورت دین یا دنیا موقع رفتن در چنین

مجالسی اتفاق افتاد پس حکم آن این است) پس کسانی که (از ممنوعات شرعیه که رفتن در این چنین مجالس بدون از ضرورت هم داخل است) احتیاط می‌کنند برای شان از بازخواست (و گناه طعن) آنان (طاعنین و مکذبین) هیچ اثری واقع نخواهد شد (یعنی کسانیکه به ضرورت آنجا بروند گنهکار نخواهند شد) ولی (به شرط قدرت) بر عهدهٔ ایشان است که نصیحت کنند شاید آنان (طاعنین) هم (از این خرافات) احتیاط کنند (چه به قبول اسلام و چه به ملاحظهٔ آنان و این مختص به مجلس تکذیب نمی‌باشد بلکه) از ایشان که (این) دین خود را (که پذیرفتن آن بر ایشان فرض بود؛ یعنی اسلام را) بازیچه و ملعبه قرار داده‌اند (که به آن تمسخر می‌کنند) و زندگی دنیوی ایشان را در فریب قرار داده‌است (که در لذات آن مشغول هستند و از آخرت منکر؛ لذا انجام این تمسخر به نظرشان نمی‌رسد) کناره بگیر و (با کناره گیری و قطع روابط ایشان را) به وسیلهٔ این قرآن (که ایشان به آن تمسخر می‌کنند) نصیحت کن تا هیچ کسی به سبب کردار (بد) خویش (در عذاب) چنان مبتلا نگردد که هیچ کسی به جز خدا نه حامی او باشد و نه سفارش کننده، و کیفیت آن این باشد که اگر (بالفرض) به اندازه پُری جهان عوض بدهد (که آن را صرف کرده از عذاب نجات یابد) باز هم از او پذیرفته نخواهد شد (پس هدف از نصیحت اینکه بر انجام اعمال بد خویش متنبه می‌شود تسلیم و عدم تسلیم چیز دیگری است چنانکه) ایشان (تمسخر کنندگان) این چنین هستند که (پذیرفتن پند به جای خودش) به سبب کردار (بد) خویش (در عذاب) مبتلا شده‌اند (که ظهور آن در آخرت به این شکل خواهد شد که) برای ایشان نوشیدنی بی‌نهایت گرم (جوش داده) می‌باشد و (علاوه بر این اینگونه هم) سزای دردناک خواهند یافت به سبب کفر خویش (کردارشان بدیهی است که یک شعبهٔ آن تمسخر بود) شما (از طرف مسلمین به این مشرکین) بگویید که آیا ما بجز خدا (طبق رضای شما) به اینگونه اشیا عبادت کنیم که نه (در صورت پرستش) آن به ما (می‌تواند) نفعی برساند و نه (در صورت عدم پرستش آن می‌تواند) به ما ضرر برساند (مراد از آن الهۀ باطله می‌باشند که بعضی اصلاً توانایی ندارند و بعضی که مقداری توانایی دارند آن ذاتی نیست و معبود باید حد اقل قدرت داشته باشد که به موافق و مخالف نفع و ضرر برساند پس آیا ما به چنین چیزها پرستش کنیم) و آیا (معاذالله ما از اسلام) عقب گرد کنیم بعد از اینکه خداوند متعال به ما (راه حق را) راهنمایی فرموده (یعنی اولاً شرک خود قبیح است بویژه بعد از مشرف شدن به اسلام بیشتر

شنیع خواهد شد و گر نه مثال ما) مانند کسی (خواهد شد که) شیطان او را در بیابان (فریب داده از راه) منحرف کرده و او سرگردان باشد (و) او رفقایی هم داشت که او را به راه راست (نداکرده) می خوانند که (اینجا) به نزد ما بیا (ولی او از بس که بی‌نهایت حیران است نمی‌فهمد و نمی آید، حاصل اینکه همچنانکه این شخص به راه بود ولی از همراهان راه بلد جدا شده و به دست غولان بیابانی گرفتار شده بی‌راه شد و آن رفقا اکنون هم او را به راه می‌خوانند مگر او به راه نمی‌آید، هم چنین حالت ما خواهد شد که به راه اسلام شده از پیامبر ﷺ رهبر خویش جدا گردیم و به دست گمراه‌کنندگان گرفتار شده گمراه شویم و باز هم آن رهبران از روی خیرخواهی به اسلام دعوت کنند و ما از گمراهی باز نیاییم. یعنی آیا ما طبق رضای شما عمل کرده اینگونه مثالی برای خود قایم کنیم) شما (به ایشان) بگویید که (وقتی از این تمثیل معلوم شد که بی‌راه شدن از راه، بد است و این) امر یقینی است که راه راست راه (نشان دادهٔ) خداست (و آن اسلام است پس یقیناً ترک آن گمراهی است پس ماکی می توانیم آن را ترک کنیم) و (شما بگویید که ما چگونه شرک کنیم) به ما این چنین دستور رسیده که ما کاملاً فرمانبردار پروردگار عالم باشیم (که منحصر در اسلام است) و این (دستور رسیده) که به نماز پای‌بند باشید (که روشن ترین علامت ایمان به توحید است) و (دستور رسیده که) از او (یعنی از الله) بترسید (یعنی مخالفت نکنید که از همهٔ آنها بزرگترین شرک است) و اوست (الله) که به نزد او همه شما (روز قیامت از گورستان بلند شده جهت حساب) جمع کرده می‌شوید (و در آن جا مشرکان به سزای شرک خود خواهند رسید) و اوست (الله) که آسمانها و زمین را با فایده آفرید (که در آن بزرگترین فایده اینکه از آن بر وجود خالق و توحید او استدلال گردد پس این یکی از دلایل توحید است) و (در بالا در «تحشرون» که به حشر یعنی در قیامت از زندگی بار دوم اطلاع داده شده‌است آن را هم بعید نپندارید؛ زیرا آن در جلوی قدرت خداوندی به قدری آسان است که) هرگاه خدا این قدر بگوید (که حشر) تو باش پس آن (حشر خود) واقع می‌شود (این) گفتن او مؤثر است (خالی نمی‌رود) و (به روز حشر) وقتی که در صور (به دستور الٰهی بار دوم از طرف فرشته) دمیده شود همه حکومت (در حقیقت هم و به ظاهر هم) مختص به او (الله) خواهد شد (و او با حکم خویش میان موحدین و مشرکین قضاوت خواهد فرمود) او (الله است) دانای پنهان و آشکار (پس او نسبت به اعمال و احوال مشرکین آگاهی کامل دارد) و اوست بسیار حکیم (لذا به هر یکی جزای مناسب خواهد داد و اوست) مطلع کامل (لذا امکان ندارد

از او چیزی پنهان کرد.)

معارف و مسایل

امر به اجتناب از مجالس اهل باطل

در آیات فوق مسلمانان به یک امر مهم و اساسی راهنمایی شده‌اند و آن اینکه از شرکت در مجالسی که کارهایی در آن انجام می‌شود و آن کارها موجب گناه است باید دوری جست، تفصیل این مطلب به شرح ذیل است.
در نخستین آیه «**یخوضون**» از «**خوض**» مأخوذ است؛ به معنی در آب فرو رفتن و از آن گذشتن است و شامل شدن در کارهای لغو و بیهوده هم خوض گفته می‌شود و عموماً این لفظ در قرآن به این معنی استعمال گردیده مانند: «**کنا نخوض مع الخائضین**» و در آیه ۹۱ انعام «**و فی خوضهم یلعبون**» و غیره بر این شاهد می‌باشند؛ لذا خوض در این آیات به عیب‌جویی ترجمه شده است؛ یعنی هرگاه شما ایشان را ببینید که در آیات خداوندی فقط به خاطر لهو و لعب و استهزا و تمسخر مداخله کرده‌اند و عیب‌جویی می‌کنند، پس شما از ایشان روبگردانید. خطاب در این آیه عام و شامل هر مخاطب می‌باشد که در آن نبی‌کریمﷺ داخل می‌باشد و افراد امت هم و در حقیقت خطاب به آن‌حضرتﷺ برای اسماع عموم مسلمین است وگر نه خود ایشان از کودکی نیز در چنین مجالسی شرکت نداشته‌اند. لذا نیازی نداشت که ایشان را منع فرمایند.

اعراض از مجالس اهل باطل به چند صورت است: یکی اینکه از مجلس برخیزد. دوّم اینکه در آنجا مانده به کاری دیگر مشغول شود و به طرف آنان توجه نکند ولی در آخر آیه نشان داد که مراد از آن صورت اول است که در مجلس آنها ننشیند و از آنجا برخیزید.

در آخر آیه فرمود که اگر شیطان باعث فراموشی شد یعنی به فراموشی در مجلس آنها شرکت کردید به نحوی که جلوگیری از شرکت در

چنین مجالس به یاد شما نبود یا اینکه متوجه نشدید که اهل مجلس بر خلاف آیات خدا و رسول بحث و گفتگو می‌کنند در اینصورت به محض اینکه به یادتان آمد فوراً آن مجلس را ترک کنید زیرا که بعد از متوجه شدن نشستن در آن مجلس گناه است. در آیهٔ دیگر نیز همین مطلب یاد آوری شده‌است و در پایان آن فرموده‌است که اگر در آنجا نشستید شما هم در زمرهٔ آنان به شمار خواهید رفت. امام رازی در «**تفسیر کبیر**» فرموده که: منشأ اصلی این آیه کناره گیری و اعراض از مجلس گناه و اهل مجلس است. بهترین نوع برخورد با چنین مجالس برخاستن از آن است امّا اگر برخاستن از آنجا خطری نباشد نسبت به مال یا نفس یا آبروی آن شخص پس برای عموم جایز است که صورت دوم اعراض را اختیار کنند مثلاً به کار دیگری مشغول شده و به آنان اصلاً توجه نکنند. امّا برخاستن خواص که مقتدا در دین باشند در هر صورت بهتر است. سپش فرمود: «**وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطٰنُ**» یعنی اگر شیطان تو را در فراموشی بیندازد. اگر این خطاب به عموم مسلمانان است پس سخن روشن است که فراموشی و نسیان دامن‌گیر هر انسان است و اگر خطاب به آن‌حضرتﷺ می‌باشد پس در اینجا این سؤال پدید می‌آید که اگر فراموشی و نسیان به رسول‌خداﷺ اثر کند نمی‌توان بر تعالیم او اعتماد و اطمینان کرد! در جواب این سؤال باید گفت که انبیاءعلیهم‌السلام هم به حکمت و مصلحت خاص، امکان دارد مطلبی را فراموش کنند امّا فوراً از جانب خدا به وسیلهٔ وحی متنبه شده و حالت فراموشی آنها رفع می‌گردد. و سرانجام تعالیم آن از فراموشی و نسیان پاک خواهند شد. بهر حال از این جمله چنین برمی‌آید که اگر کسی در حالت سهو و نسیان مرتکب اشتباهی گردد، مورد عفو قرار می‌گیرد. در حدیثی از آن‌حضرتﷺ نقل شده‌است که: «**رفعَ عَنْ أُمَّتِي الخَطَاءَ وَ النِسْيَان وَ مَا اسْتكْرِهُوْا عَلَيْه**» یعنی از امت من هرگونه خطا و نسیان و اکراه و اجبار عفو شده‌است. امام جصاص در «**احکام القرآن**» فرموده که: از این آیه معلوم گردید که مسلمانان باید از شرکت در هرگونه مجالسی که در آن برخلاف خدا یا رسول یا شریعت اسلام صحبت می‌شود در

صورتی که قادر نباشند از چنین مجالسی جلوگیری کنند و یا به وسیلهٔ شخص دیگری مانع آن شوند و یا حداقل سخن حق را در آن مجلس بیان کنند، اجتناب و دوری کنند. امّا شرکت در چنین مجالسی به نیت اینکه حد اقل بتوان سخن حق و درست را جهت اصلاح بیان نماید مجاز است. امام جصاص با توجه به آخر آیه که می‌فرماید بعد از بیاد آمدن نباید با قوم ظالم نشست چنین استنباط می‌کند که شرکت در مجلس این چنین ظالم و بی‌دین و دریده دهان مطلقاً گناه‌است؛ چه ایشان در آن وقت به صحبتهای گناه‌آمیز مشغول باشند یا خیر، زیرا که برای آنان شروع کردن به گفتارهای گناه‌آمیز، چندان طولی نمی‌کشد، لذا به این دلیل از مجالست با افراد ظالم منع فرموده‌است. در آیه ۱۱۳ از سوره مبارکه هود نیز این مطلب روشن‌تر بیان شده‌است قرآن می‌فرماید: «**وَ لَا تَرْكَنُوْا اِلَى الَّـذِيْنَ ظَـلَمُوْا فَـتَمَسَّكُمُ النَّـارُ**» یعنی با ظالمان تمایل نشان ندهید و اگر نه سروکار شما با آتش جهنم خواهد شد. هنگامیکه این آیه نازل شد صحابهٔ کرام عرض کردند که یارسول‌الله! اگر رفتن در مجالس ایشان مطلقاً ممنوع است پس ما از نماز خواندن در مسجد حرام و طواف هم محروم خواهیم ماند؛ زیرا که آنان همواره در آنجا نشسته‌اند (این واقعه قبل از هجرت و فتح مکّه است) و شغل آنها عیب‌جویی و بدگویی است لذا آیه بعدی نازل شد «**وَ مَا عَلَى الَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ مِـنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ وَّ لٰكِنْ ذِكْرٰى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ**» یعنی کسانی که محتاط هستند اگر برای کار خویش در مسجدالحرام بروند پس، از عمل بد این اشرار، مسئولیتی بر آنان نیست. البته این مسئولیت را دارند که سخن حق را به آنان برسانند شاید نصیحت پذیرفته و به راه راست برگردند. در آیهٔ سوم تقریباً تأکید مزیدی بر این مطلب است می‌فرماید: «**وَ ذَرِالَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا دِيْنَهُمْ لَعِباً وَّ لَهْواً**» که در این لفظ «**ذر**» مشتق از «**وذر**» است به معنی گذاشتن چیزی به صورت ناراضی. معنی آیه اینکه شما به کسانیکه دین خود را لهو و لعب یعنی ملعبه و بازیچه قرار داده‌اند، توجه نکنید از این، مطلب را چنین می‌توان فهمید: یکی اینکه دین خود یعنی اسلام که برای آنها فرستاده شده آن را لهو و لعب قرار داده و به

آن تمسخر و استهزا می‌کنند. دوّم اینکه آنها اصل دین را گذاشته لهو و لعب را مذهب و دین خود قرار داده‌اند و مطلب هر دو معنی تقریباً یکی است. سپس فرمود: «**وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا**» یعنی زندگی چند روزهٔ دنیا آنها را در غرور و فریب مبتلا کرده‌است و با این عبارت سبب اصلی مرض آنها بیان گردیده‌است؛ یعنی اینکه دل بستگی به زندگی چند روزهٔ دنیا موجب سرکشی و نافرمانی گردیده‌است. و عدم اعتقاد به آخرت و روز قیامت منجر به ارتکاب جرم آنان شده‌است با توجه به این آیه به رسول کریمﷺ و عموم مسلمین دو دستور داده‌شد: ۱- دوری جستن از چنین افرادی که در جمله مذکور آمده‌است. ۲- دوم اینکه به وسیلهٔ قرآن آنان را نصیحت کنید و از عذاب آخرت بترسانید زیرا که تنها دوری جستن از وی کافی به نظر نمی‌رسد. در پایان آیه تفصیل این عذاب را چنین ذکر فرمود: که اگر حالتشان اینگونه برقرار ماند پس ایشان به دام کردار بد خودشان گرفتار خواهند شد. در اینجا در آیه لفظ (ان تبسل) استعمال گردید که معنی آن مقید و گرفتار شدن است. هرگاه انسان مرتکب اشتباه و یا ظلم بر کسی شود و در برابر عمل خویش به سزای آن گرفتار شود طبق عادت، برای نجات از آن گرفتاری به سه وسیله متوسل می‌شود: ۱- توسل به قوم و گروه و به اصطلاح، پارتی خود تا بدین طریق از مجازات ظلم خویش رهایی یابد ۲- در صورتیکه روش قبل مفید واقع نشود به شفاعت و پا در میانی افراد مهم متوسل می‌شود ۳- چنانکه دو روش فوق کارساز نباشد، به صرف مقداری از اموال خویش مبادرت می‌ورزد. خداوند متعال در این آیه هشدار می‌دهد که هیچ‌کدام از روشهای فوق بدون امر الهی اثر مثبتی نخواهد داشت. در آخر آیه فرمود: «**أُوْلَٰئِكَ الَّذِيْنَ أُبْسِلُوْا بِمَا كَسَبُوْا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيْمٍ وَّ عَذَابٌ اَلِيْمٌ بِمَا كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ**» یعنی ایشان کسانی هستند که به سزای اعمال بد خویش گرفتار شده‌اند و به ایشان در عوض آشامیدنی، آب‌جوش جهنم می‌رسد که متعلق به آن، در آیه ۱۵ سوره محمّد آمده که: روده‌های آنها را قطعه قطعه می‌کند و علاوه بر این، انواع عذاب دردناکِ دیگری هم در عوض کفر و شرک آنها

موجود می‌باشد. از این آخرین آیه این هم معلوم شد که کسانی که از آخرت غافل‌اند و تنها به زندگی دنیا وابسته هستند صحبت و مجالست آنها هم برای انسان مهلک است و انجام آن، این خواهد شد که هم‌مجلس آنها هم شکار آن عذاب خواهد شد که آنها به آن مبتلا هستند. خلاصهٔ این سه آیه اینکه مسلمانان باید از صحبت و محیط بد که سمّ کشنده انسان است اجتناب کنند. علاوه بر نصوص و حدیث بی‌شمار، مشاهده و تجربه بر این مطلب گواه است که چیزی که انسان را به تمام مفاسد و جرایم مبتلا می‌کند فقط محیط و ماحول بد اوست که بعد از ابتلای به آن، نخست انسان به مفاسد و خلاف ضمیر و طبع مبتلا می‌شود و هنگامیکه عادت کند، پس احساس بدی هم از او سلب می‌گردد، بلکه برعکس نیکی را بدی و بدی را نیکی تشخیص می‌دهد. چنانکه رسول‌اکرمﷺ در حدیثی فرموده‌است که: هرگاه انسان، اولین بار به گناه مبتلا شود بر قلب او یک لکّهٔ سیاهی واقع می‌شود و همانگونه که یک لکّهٔ سیاه بر پارچهٔ سفید موجب ناگواری مردم قرار می‌گیرد، در قلب او هم از این گناه ناگواری پدید می‌آید؛ ولی وقتی بعد از آن به گناه دوّم و سوم مبتلا شود و از گناه گذشته توبه نکند، پس لکه‌های سیاه یکی بعد از دیگری بر قلب او واقع می‌شوند تا اینکه لوح نورانی قلب کلاً سیاه می‌گردد و نتیجه، آن می‌باشد که از او احساس بد و خوب سلب می‌گردد. و در قرآن این موضوع به لفظ «**ران**» تعبیر شده‌است. همانطوری که در آیه ۱۴ سوره مطففین آمده است: «**كَلَّا بَلْ رَانَ عَلىٰ قُلُوْبِهِمْ مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْن**» یعنی بر دلهای‌شان به خاطر اعمال بد زنگ واقع می‌شود که صلاحیت آن مفقود خواهد شد و تا جایی که می‌اندیشیم آنچه انسان را در این وحله می‌رساند محیط و مجلس فاسد است. (نعوذ بالله منهما) لذا بر مربّیان کودکان فرض است که برای نجات کودکان از اینگونه محیط و ماحول کوشا باشند. در سه آیه آینده هم مطلبی جهت اثبات توحید و آخرت و ابطال شرک آمده است که از ترجمه آن هویداست.

وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ لِاَبِيْهِ اٰزَرَ اَتَتَّخِذُ اَصْنَاماً اٰلِهَةً اِنِّىْ اَرٰئكَ
و یادکن وقتی‌که گفت ابراهیم به پدرش‌آزر آیا قرار می‌دهی بتهارا خدا، من‌می‌بینم‌که تو
وَ قَوْمَكَ فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ﴿۷۴﴾ وَ كَذٰلِكَ نُرِیْ اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوْتَ
و قوم تو در گمراهی صریح هستید. و همچنان نشان دادیم ابراهیم را عجایب
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَ لِيَكُوْنَ مِنَ الْمُوْقِنِيْنَ ﴿۷۵﴾ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ
آسمانها و زمین و تا که او یقین داشته باشد. باز وقتی که تاریکی آورد بر او
الَّيْلُ رَاٰ كَوْكَباً قَالَ هٰذَا رَبِّىْ فَلَمَّا اَفَلَ قَالَ لَا اُحِبُّ
شب دید ستاره‌ای را گفت این است رب من پس وقتی که غایب شد گفت من نمی‌پسندم
الْاٰفِلِيْنَ ﴿۷۶﴾ فَلَمَّا رَاَ الْقَمَرَ بَازِغاً قَالَ هٰذَا رَبِّىْ فَلَمَّا
غایب شوندگان‌را. باز وقتی‌که دید ماه‌را درخشنده گفت‌این‌است پروردگارمن‌پس وقتی‌که
اَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَّمْ يَهْدِنِىْ رَبِّىْ لَاَكُوْنَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّآلِّيْنَ ﴿۷۷﴾
غایب شد گفت اگر راهنمایی نکند مرا پروردگارم هر آینه خواهم شد از مردمان گمراه.
فَلَمَّا رَاَ الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هٰذَا رَبِّىْ هٰذَا اَكْبَرُ فَلَمَّا
بازوقتی‌دیدخورشیدرادرخشنده گفت‌این‌است پروردگارمن‌این‌ازهمه‌بزرگتراست‌پس‌وقتی
اَفَلَتْ قَالَ يٰقَوْمِ اِنِّىْ بَرِیْٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ ﴿۷۸﴾ اِنِّىْ وَجَّهْتُ وَجْهِىَ
غایب شد گفت ای قوم، من بیزارم از آنچه شرک می‌کنید. من متوجه کردم رویم را
لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ حَنِيْفاً وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ﴿۷۹﴾
به طرف کسی‌که آسمانها و زمین را آفریده یک سو شده و از مشرکان نیستم.
وَ حَآجَّهٗ قَوْمُهٗ قَالَ اَتُحَآجُّوْٓنِّىْ فِى اللّٰهِ وَ قَدْ هَدٰنِ
ومجادله کردبااوقومش‌گفت آیا جدال می‌کنید بامن در وحدانیت‌خداوند و او مراهدایت‌کرد
وَ لَا اَخَافُ مَا تُشْرِكُوْنَ بِهٖٓ اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ رَبِّىْ
و نمی‌ترسم از کسانیکه شما آنها را شریک می‌کنید مگر اینکه خداوند بخواهد

شَيْئاً ۚ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً ۚ اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ ﴿۸۰﴾ وَكَيْفَ

که ضرری به من برساند احاطه کرده است علم او هر چیز را آیا شما نمی‌پذیرید. و چگونه

اَخَافُ مَا اَشْرَكْتُمْ وَ لَا تَخَافُوْنَ اَنَّكُمْ اَشْرَكْتُمْ بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهٖ

بترسم از شریکان شما و نمی‌ترسید شما که شرک می‌کنید به خدا چیزهایی را که نازل نکرده است به آن

عَلَيْكُمْ سُلْطٰناً ۚ فَاَيُّ الْفَرِيْقَيْنِ اَحَقُّ بِالْاَمْنِ ۚ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ﴿۸۱﴾

بر شما هیچ دلیلی پس کدام یک فریق مستحق امن است بگویید اگر شما فهم دارید.

خلاصۀ تفسیر

و آن وقت هم قابل تذکر است که ابراهیم علیه السلام به پدرش آزر نام فرمود که آیا تو بتها را معبود قرار می‌دهی یقیناً من تو را و تمام قوم تو را (که در این عقیده با تو شریک هستند) در اشتباه واضح می‌بینم (و در بارۀ ستارگان در آینده مصاحبه می‌آید و در وسط متصف بودن حضرت ابراهیم علیه السلام را به صحت نظر که به ماقبل و ما بعد متعلق است بیان می‌فرماید) و ما این‌گونه (کامل) با ابراهیم (علیه السلام) مخلوقات آسمانها و زمین را (به چشم معرفت) نشان دادیم تا که او (به ذات و صفات خالق) عارف گردد و تا که (به ازدیاد معرفت) از یقین‌کنندگان کامل باشد (در آینده بحث و گفتگو متعلق به ستارگان که تکملۀ مناظره است ذکر می‌گردد که در بالا بحث متعلق به بتها بود) باز (در آن روز یا روز دیگر) وقتیکه تاریکی شب او را (اینگونه و همه را) فرا گرفت او ستاره‌ای دید (که می‌درخشد) او (به قوم خود خطاب کرده) فرمود که (طبق خیال شما) این خدای من (و شما و متصرف در احوال) است (خیلی خوب الآن بعد از چند دقیقه حقیقت منکشف می‌گردد چنانکه بعد از چند دقایق آن در افق غایب شد) پس وقتی‌که آن غروب کرد او فرمود که من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم (و محبت از لوازم اعتقاد به ربوبیت است پس خلاصه اینکه من رب را نفهمیده‌ام) باز (در همان شب یا شبی دیگر) وقتی ماه را دید (که) درخشان (طلوع کرد) باز (مانند نخستین‌بار) فرمود که (موافق به فکر شما) این رب من (و شما و متصرف فی‌الاحوال) است (چه بهتر الآن بعد از چند دقیقه کیفیت این را هم ملاحظه کنیم چنانکه آن هم

غروب کرد) پس وقتی که آن غروب شد فرمود که اگر رب (حقیق) مرا راهنمایی نکند (هم‌چنانکه تا فی‌الحال هدایت کرده‌است) پس من هم (به مثل شما) در ردیف گمراهان بشمار می‌روم سپس (یعنی اگر واقعهٔ ماه در شب واقعه کوکب بوده پس صبح یک شبی و اگر واقعه ماه در شبی دیگر از شب کوکب بوده پس در صبح همان شب یا شبی دیگر) وقتی خورشید را دید (که با آب و تاب بزرگی) درخشان (طلوع کرد) پس (به مثل دوبار قبلی باز) فرمود که (طبق خیال شما) این رب من (و شما و متصرف فی‌الاحوال) است (و) این از همه (ستارگان مذکور) بزرگتر است (و پایان کلام بر این خواهد شد اگر ربوبیت این باطل گشت پس ربوبیت کوچکان به درجهٔ اولی باطل خواهد شد الغرض به وقت شام آن‌هم غروب کرد) پس وقتی که آن غروب کرد فرمود که یقیناً من از شرک شما بیزار (و متنفر) م (یعنی تبرئه خود را اظهار می‌کنم از روی عقیده همیشه بیزاری بوده) من (از تمام طرق) یک‌سو شده رخ خود را (ظاهراً و باطناً) به طرف آن (ذاتی برای شما اظهار) می‌کنم که آسمانها و زمین را آفریده و من نیستم (به مثل شما) از مشرکان (نه عقیدتاً و نه قولاً و نه هم عملاً) و قوم او با او به مجادله (بیهوده) پرداختند (و آن اینکه این رسم از قدیم‌الایام است کما فی آیه ۵۳ انبیا آمده «**وَجَدنَا اٰبَائَنَا لَهَا عَابِدُوْن**» و بر انکار معبودان باطل ترسانیدند که نشاید اینها شما را به مصیبتی گرفتار کنند کما یدل علیه‌الجواب بقوله و لا اخاف الخ) آن حضرت ﷺ (در پاسخ به امر اول چنین) فرمود که من از آنچه که شما با خدا (در استحقاق عبادت) شریک مقرر می‌کنید نمی‌ترسم (که آنها بتوانند به من صدمه‌ای برسانند زیرا صفت توانایی از خود آنها مسلوب است و اگر در چیزی مقداری باشد باز هم استقلال قدرت مفقود است.) آری اگر پروردگارم چیزی بخواهد (این امری است دیگر، آن انجام خواهد گرفت. امّا از این کجا قدرت یا ترس از آله و ارباب باطله لازم می‌آید و) پروردگارم (همانگونه که قادر مطلق است چنانکه از این چیزها معلوم گشت هم‌چنین او) هر چیز را در (احاطه) علم خویش (هم) فراگرفته است (الغرض قدرت و علم، هر دو مختص او می‌باشند و الهه شما نه قدرت دارند و نه هم علم) آیا شما (می‌شنوید و) باز (هم) فکر نمی‌کنید و (همانگونه که علّت عدم ترس من این است که معبودان شما از علم و قدرت خالی محض‌اند نیز این امر هم هست که من چنین کاری نکرده‌ام که موجب ترس باشد پس) من از این چیزهایی که شما (با خداوند در استحقاق عبادت و اعتقاد ربوبیت) شریک می‌گردانید چگونه بترسم در حالیکه (شما باید به دو وجه بترسید نخست اینکه شما کار ترس آوری انجام

داده‌اید یعنی شرک که مستوجب عذاب است. دوم عالم و قادر بودن خداوند معلوم شده‌است ولی) شما از (وبال) این امر نمی‌ترسید که شما با خدا چنین چیزهایی را شریک مقرر کرده‌اید که (بر معبود بودن آنها) الله تعالی برای شما هیچ دلیلی (لفظاً یا معنی) نازل نفرموده (مقصود اینکه شما باید بترسید امّا برعکس مرا می‌ترسانید) پس (بعد از این بحث، با انصاف اندیشه نشان دهید که) از این دو گروه (مذکور موحدین و مشرکین) کدام یک بیشتر مستحق امن (یعنی اینکه بر او خوف واقع نشود) هست (و خوف هم آنکه فی‌الواقع قابل اعتبار است یعنی خوف آخرت) اگر شما (قدری) اطلاعاتی دارید.

معارف و مسایل

در آیات بیان شده رسول اکرمﷺ مشرکین را به خداپرستی و ترک از بت‌پرستی دعوت کرده‌اند چون حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام بزرگترین و گرامی‌ترین جد اعراب است و در احترام او کلاً متفق القولند، دعوتش به سوی حق در یک رویه خاص بیان شده تا برای اهل عرب دلنشین گردد.

این عبارات یاد آور آن مناظرهٔ حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام است که با قوم خود که بت‌پرست و نجوم‌پرست بودند به مبارزه برخاست و به همهٔ آنها درس توحید آموخت. در آیه نخست، حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام به پدرش آزر گفت: من تو را بخاطر اینکه بتهای تراشیده دستکار خویش را معبود قرار داده‌ای، در گمراهی می‌بینم. مشهور این است که آزر نام والد حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام است و بیشتر مورخین نام او را «**تارخ**» و لقب او را آزر گفته‌اند و امام رازی و گروهی از علمای اسلاف چنین می‌گویند که اسم پدر حضرت ابراهیم تارخ و اسم عموی او آزر می‌باشد و عموی او آزر بعد از رسیدن به وزارت نمرود به شرک مبتلا گردیده‌بود و پدر گفتن عموی در محاورات عرب عام است. و طبق همین محاوره در آیه آذر پدر حضرت ابرهیم‌علیه‌السلام یاد شده‌است. علامه زرقانی در «**مـــــواهب**» بر این مدعا چنین شاهد نقل کرده‌است. دعوت به اصلاح عقاید و اعمال باید از خانه و قبیلهٔ خویش

آغاز شود، چه آزر پدر ابراهیم باشد چه عمویش در هر حال از جهت نسب برای او بزرگ و قابل احترام بود. از همه نخست ابراهیمؑ دعوت الی‌الحق را از خانه خویش آغاز کرد؛ هم‌چنانکه به آن‌حضرتﷺ در آیه ۲۱۴ شعراء دستور داده شده‌است و «**اَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الاَقْرَبِيْن**» یعنی خویشاوندان خویش را از عذاب الهی بترسان و آن‌جنابﷺ از همه نخست‌تر افراد خانوادهٔ خویش را بر کوه صفا جهت دعوت الی‌الحق جمع فرمود. در تفسیر «**بحرمحیط**» است که از این امر معلوم گردید اگر یک فرد واجب‌الاحترام از افراد خانواده بر جادهٔ مستقیم نباشد دعوت او به طرف جادهٔ مستقیم خلاف احترام او نیست؛ بلکه مقتضای خیرخواهی و همدردی است و لذا آغاز کار دعوت حق و اصلاح از افراد خانواده سنت انبیاءؑ است.

نظریهٔ دو ملّیت: ملّت مسلمان، ملّت کافر

حضرت ابراهیمؑ تبلیغ خداپرستی را از خانوادهٔ خویش شروع کرد و بجای اینکه آنها را به خودش نسبت دهد به پدرش گفت: شما و قومتان در گمراهی بسر می‌برید. بیان این مطلب روشن می‌سازد که وی خویشاوندان خود را به علّت شرک ورزیدن از خود نمی‌دانست و معتقد بود که مسلمانان از هر نسل و یا مکانی باشند یک گروه و ملّیت‌اند. اگر وابستگی نسبی یا مکانی به اسلام صدمه‌ای وارد سازد باید ترک گردد.

هزارخویش که‌بیگانه از خداباشد　　　فدای یک تن‌بیگانه کاشناباشد

هدف از ذکر این‌واقعه در قرآن‌کریم رهنمودی است‌برای آیندگان تا راه‌و روش آن‌حضرتﷺ را در پیش روی خویش داشته‌باشند، چنانکه در آیه ۴ سورهٔ ممتحنه می‌فرماید: «**قَدْكَانَ لَكُمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِيْ اِبْرَاهِيْم وَالَّذِيْنَ مَعَهُ اِذْ قَالُوْا لِقَوْمِهِمْ اِنَّا بـرءَٰؤُا مِـنْكُمْ وَ مِـمَّا تَـعْبُدُوْنَ مِـنْ دُوْنِ الله**» یعنی، برای امت محمدیه این عمل حضرت ابراهیمؑ و همراهان او اسوهٔ حسنه و قابل اقتداست. که او به برادران نسبی و وطنی خویش علناً گفت که ما از شما و معبودان غیر

واقعی‌تان بیزاریم و تا زمانیکه پرستش خدای واحد را نپذیرید، دیواری از بغض و عداوت بین ما و شما حایل است. حضرت ابراهیم علیه السلام نخستین شخصی است که این دو ملیت اسلام و کفر را اعلام داشت و نمونه بکارگیری این روشها در پاکستان سبب تأسیس و استقلال کشور گردید. امت محمدیه و امم دیگر بر حسب هدایت، همین روش را انتخاب کرده تا سرانجام درمیان مسلمانان ملیت اسلام متداول گشت. در حدیثی آمده‌است که در حجةالوداع قافله‌ای با آن‌حضرت ﷺ بر خورد کرد آن‌حضرت ﷺ از ایشان پرسید که شما از چه قومی هستید پاسخ دادند «**نَحْنُ قَوْمٌ مُسْلِمُوْن**» [1]

آنان به جای اینکه طبق دستور سابق عرب اسم قبیله یا خاندان را به میان آورند، مسلمون گفته ملیت حقیقی خویش را که تا قیام قیامت برقرار خواهد بود، نشان دادند. حضرت ابراهیم که در آیات ذکر شده خویشاوندی را به پدر نسبت داد، بدان جهت است که بیزاری خود را از آنان اعلام دارد، و در جایی که قطع تعلق خود را از قوم اعلام می‌فرماید در آن جا قوم را به طرف خود منسوب کرده خطاب می‌فرماید چنانکه در آیهٔ آینده است «**يَا قَوْمِ اِنِّيْ بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُوْن**» یعنی ای قوم من! من از شرک شما بیزارم. اشاره‌ای است به اینکه اگر چه از لحاظ نسب و وطن، شما قوم من هستید امّا افعال شرک آمیزتان مرا بر قطع تعلق خویشاوندی از شما مجبور کرده‌است. قوم و پدر حضرت ابراهیم علیه السلام به دو نوع شرک مبتلا بودند: ۱-پرستش بتها، ۲- پرستش ستارگان؛ آن‌حضرت ﷺ برای مقابله با این دو مسأله با پدر و قوم خویش به مناظره پرداخت.

نخست ضلالت و گمراهی بت‌پرستی را ذکر فرمود و بعد از آن پرستش ستارگان را نفی نمود. خداوند در بارهٔ علم و بصیرت او فرموده‌است: «**وَ كَذٰلِكَ نُرِيْ اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوْتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَ لِيَكُوْنَ مِنَ الْمُوْقِنِيْنَ**» یعنی ما مخلوقات آسمانها و زمین را چنان به ابراهیم علیه السلام نشان دادیم که حقیقت

۱- بخاری.

هر چیز منکشف گردد، تا او به یقین کامل برسد. در نتیجه همانطوری‌که در عبارات بعدی خواهد آمد به طور عجیبی آنگونه که سنت انبیاء علیهم‌السلام در تبلیغ و دعوت با حکمت و تدبیر صورت گرفته با قوم خویش به مناظره پرداخت، تا بتواند پوچ بودن عقاید آنها را با استدلال روشن سازد. «**فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَاٰ كَوْكَباً قَالَ هٰذَا رَبِّىْ**» یعنی هنگامی‌که شب فرا رسید ستاره‌ای در آسمان مشاهده کرد آنگاه به قوم خود گفت این ستاره پروردگار من است بعد از مدتی کوتاه که ستاره غروب کرد و از دیده‌ها پنهان گشت فرصت مناسبی یافت برای اقامهٔ حجّت علیه قوم خویش، فرمود: «**لَا أُحِبُّ الْاٰفِلِيْنَ**» آفلین از افول مشتق است به معنی غروب کردن. مقصود اینکه من غروب شوندگان را دوست ندارم و کسی که خدا و معبود قرار داده‌می‌شود، روشن است که از همه بیشتر باید مستحق محبت و عظمت قرار گیرد. مولانا رومی در شعری این واقعه را چنین بیان فرموده‌است:

خلیل آسا در ملک یقین زن نوای لا احب الاٰفلین زن

سپس در شبی دیگر ماه درخشان به نظرش رسید؛ باز به قوم خویش خطاب کرده و همان روّیهٔ قبلی را اختیار کرده و فرمود که (طبق عقیده شما) این پروردگار من است ولی حقیقت آن بعد از مدّتی کوتاه روشن خواهد شد چنانکه وقتیکه ماه غروب کرد فرمود که اگر پروردگار من مرا راهنمایی نمی‌کرد من هم مانند شما در جمع گمراهان داخل می‌شدم و ماه را پروردگار و معبود خود قرار می‌دادم امّا احوال متغیر غروب و طلوع او مرا متنبه کرد که این سیاره هم قابل پرستش نیست. در این آیه اشاره به این است که پروردگار من کسی دیگر است که از طرف او به من هدایت می‌رسد. روزی دیگر در هنگام طلوع خورشید رو به قوم خویش نموده خطاب کرد (طبق عقیده شما) این خورشید پروردگار من است که از بقیه ستارگان به ظاهر بزرگتر است؛ امّا عن قریب حقیقت آن بر شما روشن خواهد شد. وقتی که خورشید غروب کرد و در واقع آخرین حجت خود را برای قومش به اتمام رسانید بیان فرمود که: «**يٰقَوْمِ اِنِّىْ بَرِیْٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ**» ای قوم، من از تصورات

مشرکانه شما که مخلوقات خداوندی را با خدا شریک قرار داده‌اید بیزارم، و سپس این حقیقت را آشکار نمود که رب (پرورگار) من و شما هیچ یکی از این مخلوقات نیست که در وجود به دیگری محتاج هستند. بلکه پروردگار همه ما ذاتی است که آسمانها و زمین و تمام اشیای میان آنها را آفریده است؛ لذا من رخ خود را از بتهای تراشیده شما و از ستارگان که تحت تغییر و تأثیر قرار گرفته‌اند، برگردانده تنها به طرف یک خدا متوجه کرده‌ام و همانند شما از مشرکان نیستم. در میان حادثهٔ مناظره، حضرت ابراهیم علیه السلام از حکمت و موعظت پیامبر گونه استفاده کرده، یکدفعه نجوم پرستی را گمراهی یا اشتباه قلمداد ننمود؛ بلکه چنین مقایسه‌ای قایم کرد که هر انسان عاقل از آن متأثر شده حقیقت را بشناسد اول در بارهٔ بت‌پرستی مخالفت خویش را اعلام کرد و به پدر و قوم خویش اعلام کرد که در گمراهی آشکار قرار دارید علتش این بود که گمراهی و نامعقول بودن بت‌پرستی کاملاً واضح و روشن بود بخلاف نجوم‌پرستی که گمراهی آن آنقدر واضح و روشن نبود. در اینجا این امر هم قابل توجه است که حضرت ابراهیم علیه السلام بر خلاف نجوم‌پرستی در جلوی قوم خویش استدلالی که بیان کرد حاصلش اینکه چیزی که تغییرپذیر باشد و احوال آن مبدل گردد و در حرکات خود تحت تأثیر قدرت دیگری باشد هرگز صلاحیت این را ندارد که او را ربّ خود قرار دهند. در این استدلال از طلوع و غروب ستارگان و کل احوال در میان آنها می‌توان استدلال کرد که آنها در حرکات خویش، خود مختار نیستند بلکه تابع حکم کسی و به رویّه خاصی در حرکت هستند ولی حضرت خلیل‌الله علیه السلام از کل این احوال و کیفیات تنها غروب آنها را در استدلال پیش کرد؛ زیرا که غروب آنها در نظر عوام یک‌نوع زوال مفهوم می‌شود و رویهٔ عمومی استدلال انبیاء علیهم السلام آن است که بر اذهان عموم مؤثر واقع شود و ایشان بیشتر در پی حقایق فیلسوفانه نمی‌باشند بلکه موافق با اذهان عمومی خطاب می‌فرمایند لذا برای اثبات و بی‌اثر بودن این ستارگان غروب آنها را دلیل قرار داد و گر نه بر عدم قدرت آنها از طلوع هم می‌توان

استدلال کرد و سپس از طلوع از بقیه احوال متغیریهٔ آنها نیز می‌توان دلیل اقامه کرد.

چند راهنمایی برای مبلغین اسلام

از این روش مناظره حضرت ابراهیم علیه السلام، چند هدایت مهم جهت علما و مبلغین بدست می‌آید. نخست اینکه در تبلیغ و اصلاح ملل نه هر جا سختی مناسب است و نه هر جا نرمی؛ بلکه هر یکی یک موقع و یک حدّی دارد. چنانکه در بارهٔ بت‌پرستی حضرت خلیل علیه السلام رویهٔ شدیدی پیش گرفته الفاظ سختی استعمال فرمود؛ زیرا گمراهی آن آشکار بود؛ امّا در مورد نجوم‌پرستی الفاظ شدید بکار نبرد بلکه با تدبیر ویژه‌ای حقیقت قضیه را در اذهان اقوام جایگزین کرد. زیرا که عاجز و ناتوان بودن ستارگان به مثل بتهای خود تراشیده روشن و واضح نبود از این معلوم شد که اگر عوام در اینگونه اشتباهی مبتلا باشند که اشتباه و گمراهی آن در نظر عوام‌الناس روشن نباشد، بر علما و مبلغین لازم است که بجای تشدد به فکر ازالهٔ شبهات آنها باشند دومین هدایت این است که برای اظهار حق و حقیقت حضرت ابراهیم علیه السلام در اینجا به این، قوم خود را خطاب نکرد که شما چنین بکنید بلکه حال خود را نشان داد که من اینگونه اشیا را که در چرخش طلوع و غروب قرار گرفته‌اند نمی‌توانم معبود قرار دهم لذا من رخم را به طرف چنان هستی متوجه می‌کنم که خالق و مربّی همه اینهاست.

مقصد این بود که شما باید این چنین باشید امّا در رویهٔ حکیمانهٔ خویش از این خطاب صریح پرهیز نمود تا که آنها ضد و عناد نکنند از این معلوم شد که تنها کار مبلغ و مصلح این نیست که سخن حق را به هر نحوی که باشد بگوید بلکه بر او لازم است که در چنان پیرایه‌ای بگوید که مؤثر واقع شود.

الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ لَمْ يَلْبِسُوْا اِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ اُوْلٰئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَ
کسانی که یقین کردند و نیامیختند با یقین خود نقصانی برای ایشان است خاطر جمعی و
هُمْ مُّهْتَدُوْنَ ﴿۸۲﴾ وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا اٰتَيْنٰهَا اِبْرٰهِيْمَ عَلٰى قَوْمِهٖ نَرْفَعُ
ایشان اند بر راه راست. واین بود دلیل ما که مابه ابراهیم دادیم در مقابله باقومش بلند می کنیم
دَرَجٰتٍ مَّنْ نَّشَآءُ اِنَّ رَبَّكَ حَكِيْمٌ عَلِيْمٌ ﴿۸۳﴾ وَ وَهَبْنَا لَهٗٓ اِسْحٰقَ وَ
درجات کسی را که بخواهیم یقیناً پروردگار تو حکیم و داناست. و بخشیدیم به او اسحق و
يَعْقُوْبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهٖ دَاوٗدَ وَسُلَيْمٰنَ
یعقوب را وهر یکی را هدایت دادیم ونوح را پیش از این هدایت داده بودیم واز نسل او داوود وسلیمان
وَاَيُّوْبَ وَيُوْسُفَ وَمُوْسٰى وَهٰرُوْنَ وَكَذٰلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِيْنَ ﴿۸۴﴾
و ایوب و یوسف و موسی و هارون را و ما اینگونه به محسنین پاداش می دهیم.
وَزَكَرِيَّا وَيَحْيٰى وَعِيْسٰى وَاِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ ﴿۸۵﴾ وَاِسْمٰعِيْلَ
و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را همه از نیکان هستند. و اسماعیل
وَالْيَسَعَ وَ يُوْنُسَ وَ لُوْطًا وَ كُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعٰلَمِيْنَ ﴿۸۶﴾ وَ مِنْ
و یسع و یونس و لوط را و همه را فضیلت دادیم بر جهانیان . و هدایت کردیم بعض را از
اٰبَآئِهِمْ وَ ذُرِّيّٰتِهِمْ وَ اِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنٰهُمْ وَ هَدَيْنٰهُمْ اِلٰى صِرَاطٍ
پدرانشان و اولادشان و برادران آنها و برگزیدیم ایشان را و هدایت دادیم ایشان را بر راه
مُّسْتَقِيْمٍ ﴿۸۷﴾ ذٰلِكَ هُدَى اللّٰهِ يَهْدِيْ بِهٖ مَنْ يَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖ وَ لَوْ
راست. این است هدایت خدا که می برد برآن کسی را که بخواهد از بندگان خویش واگر ایشان
اَشْرَكُوْا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ﴿۸۸﴾ اُوْلٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ
شرک می کردند البته ضایع می شد از ایشان کردارشان. این گروه بودند که به ایشان دادیم
الْكِتٰبَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَاِنْ يَّكْفُرْ بِهَا هٰٓؤُلَآءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا
کتاب و شریعت و نبوت را پس اگر تسلیم نکنند اینها را اهل مکّه پس مقرر کرده ایم برای اینها
قَوْمًا لَّيْسُوْا بِهَا بِكٰفِرِيْنَ ﴿۸۹﴾
چنین کسانی را که منکر اینها نیستند.

خلاصهٔ تفسیر

کسانی که (به خدا) ایمان دارند (و این) ایمان خود را با شرک مخلوط نمی‌کنند برای ایشان است (در قیامت) امن و ایشان (در دنیا) بر راه (راست) راه می‌روند (و ایشان تنها موحدین هستند نه مشرکین گر چه آنها هم به معنی لغوی بر خدا ایمان دارند زیرا که قایل به خداوند هستند امّا شرک هم می‌کنند که از آن ایمان شرعی سلب می‌گردد، وقتی موحدین مأمون باشند پس در این صورت خود شما بترسید بجایکه مرا بترسانید در حالیکه الهه شما قابل ترس نیستند و نه من کار ترسناکی کرده‌ام و نه هم ترس دنیا اعتباری دارد بلکه حالت شما از هر سه لحاظ محل ترس است) و این (دلیلی که حضرت ابراهیم علیه السلام بر توحید پیش کرد) حجّت ما بود که ما به ابراهیم علیه السلام در مقابلهٔ قومش داده‌بودیم (وقتیکه این حجّت از طرف ما بود یقیناً در عالی‌ترین درجه بود و این ویژگی به حضرت ابراهیم علیه السلام نداشت) ما هر که را بخواهیم در درجات (علمی و عملی) بالا می‌بریم (چنانکه انبیاء علیهم السلام را رفع درجات عطا کردیم) یقیناً پروردگارت بسیار علیم و بسیار حکیم است (که حال و استعداد هر یکی را می‌داند و هر یکی را به مناسب خودش کمالی عطا می‌فرماید) و (ما همچنانکه به ابراهیم علیه السلام کمال ذاتی علم و عمل دادیم همچنین کمال اضافی دادیم که به اصول و فروع او بسیاری را کامل گردانیدیم چنانکه) ما به او (پسری به نام) اسحٰق و (نوه‌ای به نام) یعقوب دادیم (و از این، نفی اولاد دیگر نمی‌شود و از هر دو تا) هر یکی را (به طریق حق) هدایت کردیم و (پیش از ابراهیم) در زمان گذشته ما نوح (علیه السلام راکه از اجداد معروف حضرت ابراهیم علیه السلام است و فضیلت اصل در فرع مؤثر خواهد شد به طریق حق) هدایت و از نسل او (یعنی ابراهیم چه اولاد لغوی باشد چه عرفی و چه شرعی همه راکه تا آخر مذکوراند به طریق حق هدایت کردیم یعنی) داود(علیه السلام) را و (پسرش) سلیمان(علیه السلام) را و ایوب(علیه السلام) را و یوسف(علیه السلام) را و موسی(علیه السلام) را و هارون(علیه السلام) را (به طریق حق هدایت کردیم) و (هنگامی‌که ایشان بر هدایت قرار گرفتند ما به ایشان جزای خیر به مثل ثواب و زیادت تقرب هم دادیم و همچنانکه بر کار خیر به ایشان جزا دادیم) هم‌چنین (عادت ماست که) ما به مردمان نیکوکار جزای (مناسب) می‌دهیم و نیز (ما به طریق حق هدایت کردیم) زکریا(علیه السلام) را و (پسرش) یحیٰی(علیه السلام) را و عیسی(علیه السلام) را و الیاس(علیه السلام) را (و) همه (ایشان) مردمان شایسته‌ای بودند و نیز (به طریق حق

هدایت کردیم) اسماعیل(علیه السلام) را و یسع(علیه السلام) را و یونس(علیه السلام) را و لوط(علیه السلام) را و به هر یکی (از ایشان) بر تمام جهانیان (آن زمان از روی نبوت) فضیلت دادیم و نیز بعضی از آباء و اجداد و اولاد و برادران (ایشان را به طریق حق هدایت دادیم) و ما (همه) ایشان را به راه راست (یعنی دین حق) هدایت کردیم (و آن دین حق که همه‌شان به آن هدایت شده‌بودند) هدایتی از (جانب) خدا (باشد) آن همین (دین) است هر کسی را از بندگان خود بخواهد او را به آن هدایت (یعنی به صورت رسانیدن به منزل) می‌کند (چنانکه الآن مردمانی که موجود هستند به ایشان هم هدایت او به این معنی شده‌است که به ایشان راه درستی نشان داد باز رسیدن یا نرسیدن به منزل کار آنهاست ولی بعضی از ایشان آن را ترک داده شرک را برگزیدند) و (شرک به قدری چیز غیر پسندیده‌ای است که دیگران بجای خود) بالفرض اگر ایشان (یعنی انبیاءعلیهم السلام مذکورین) هم (نعوذ بالله) شرک می‌کردند پس آنچه اعمال (نیک) انجام داده‌اند همه آنها ضایع خواهد شد (در آینده اشاره به مسأله نبوت است) ایشان (که در اینجا ذکر شدند) این چنین بودند که ما به (مجموع) ایشان کتاب (آسمانی و علوم) حکمت و نبوت عطا کرده‌بودیم (پس نبوت امر تعجب‌آوری نیست که این کفار منکر شما شده‌اند زیرا نظایر موجود هستند) پس اگر (با وجود موجودگی نظیر هم) ایشان از نبوت (شما) انکار کنند پس (شما غصّه نخورید زیرا) ما برای (پذیرفتن) آن بسیاری اینگونه مردم مقرر کرده‌ایم (یعنی مهاجرین و انصار) که منکر آن نیستند.

معارف و مسایل

از آیات مذکور مناظرهٔ حضرت ابراهیم‌علیه السلام و پدرش (آزر) و قوم نمرود بوضوح روشن است که آن‌حضرت‌علیه السلام گروه مخاطب خویش را با توجه به اینکه بت‌پرست بودند چنین هشدار داد که اولاً مرا از بتهای خویش نترسانید زیرا آنها فاقد هر نوع قدرتی هستند که بتوانند مرا آسیبی برسانند. ثانیاً گناهی را مرتکب نشده‌ام که مکافاتی را انتظار داشته‌باشم. هم‌چنین اظهار داشت که شما مستحق ترس و عقوبت هستید به دلیل آنکه مصنوعات (مخلوقات) خدا را با پروردگار شریک قرار داده‌اید، در

صورتیکه علیم و قادر مطلق بودن او بر هیچ فرد عاقلی پوشیده نیست. با اندکی تفکر و اندیشه درخواهید یافت که در این مورد چه کسی در امن و امان بوده و چه کسی مستحق ترس و عقوبت است. با توجه به آیهٔ نخست کسانی که به خدا ایمان آورده‌اند و شرک نورزیده‌اند از عذاب الٰهی در امان می‌باشند.

در احادیث آمده که صحابهٔ کرام از رسول‌اللهﷺ در هنگام نزول این آیه سؤال کردند که یا رسول‌الله! کیست از ما که به وسیلهٔ گناه بر خود ظلم نکرده‌باشد در صورتیکه شرط در امان بودن از عذاب بر طبق این آیه ایمان بدون ظلم است هم‌چنین راه نجات ما کدام‌است؟ آن‌حضرتﷺ در جواب فرمودند که شما مفهوم درست آیه را درک نکرده‌اید؛ زیرا مراد از ظلم در آیه، شرک به خداست همانطوری که در آیه (۱۳) در سورهٔ لقمان آمده: «**إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**» پس هر کسی که به خدا ایمان آورده در ذات و صفات او کسی را شریک قرارنداده هدایت یافته و از عذاب آخرت در امان خواهدبود.

حضرت ابراهیم خلیل‌الله‌علیه‌السلام به آن دسته از افرادی که از روی جهالت پرستش بتها و سنگها و درختها و ستارگان و دریاها را رها نمی‌کردند از ترس آنکه مبادا به آنها آسیبی برسانند، هشدار داد که از خداوند قدوس که بر کلیه امور شما واقف است و بر نیک و بد آنها کاملاً آگاهی دارد باید ترسید نه از چیزهایی که فاقد علم و قدرت هستند. «**وَ لَمْ يَلْبِسُوْا إِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ**» منظور از ظلم طبق تصریح آن‌حضرتﷺ شرک است و عموم گناهها مراد نیستند امّا لفظ ظلم نکره به کار رفته و طبق قواعد عربی آن را تعمیم داد که شامل هر نوع شرک است و لفظ «لم یلبسوا» از لبس مشتق است که معنی آن پوشیدن یا آمیزش کردن است و مقصود آیه اینکه هر کسی هر نوع شرک را با ایمان خود بیامیزد یعنی باوجود اینکه الله‌تعالیٰ را با تمام صفات کمال قبول دارد غیرالله را هم حامل بعضی از آن صفت بپندارد او از این امن و اطمینان خارج است. از این آیه معلوم گردید که شرک تنها این نیست که علناً کسی مشرک و بت‌پرست باشد بلکه اگر شخصی مسلمان، فرشته، رسول یا

ولی را در صفات ویژه خداوندی شریک قرار دهد و لو اینکه بتی را نپرستد مشرک بحساب می‌آید. این مطلب هشدار شدیدی است برای آن دسته از افرادی که اولیاء الله و مزار آنها را برآورندهٔ حاجت خویش می‌دانند و تصورشان بر آن است که عمل نیکوی آنها سبب تفویض اختیاراتی از جانب خدا به آنان گردیده‌است (نعوذ بالله منه) با توجه به آیه دیگری دلایل پیروزی حضرت ابراهیم علیه‌السلام بر قومش بوضوح روشن است که خداوند آن را نعمتی از جانب خود می‌داند بنابر این نباید کسی بر عقل و فهم یا سخنرانی و خطابهٔ خویش بنازد زیرا بدون کمک و اعانت خداوندی هیچ کس به ساحل نجات نخواهد رسید و تنها عقل انسان برای درک حقایق کافی نیست؛ همانطوری که تاریخ، گواهی بر این ادعا است که در اعصار مختلف، فیلسوفان بزرگ و ماهر، راهِ گمراهی را پیشه کرده و چه بسا افراد بیسوادی که پای‌بند عقیده و نظریهٔ صحیح بوده‌اند. مولانا جلال‌الدین رومی می‌فرمایند:

بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیه هستش ورق

در پایان آیه فرموده: «**نَرْفَعُ دَرَجٰتٍ مَّنْ نَّشَآءُ**» یعنی هر که را بخواهیم درجاتش را بلند می‌کنیم. در این آیه اشاره به این است که عزت و مقامی که به حضرت ابراهیم علیه‌السلام در تمام جهانیان و در نسلهای آینده تا قیامت اعطا شده‌است که یهود، نصاریٰ، مسلمانان، بدهمت و غیره همه به تقدس او قایل و به او تعظیم بجای می‌آورند، همه از فضل و انعام خداوندی است و درکسب و اکتساب آن کسی دخیل نبوده‌است. سپس در شش آیه، فهرستی از هفده پیامبر آمده‌است که بعضی از آبا و اجداد حضرت ابراهیم و عده بیشتری از اولاد و برادرزادگان او می‌باشند. البته از این آیات، مطالب زیر نتیجه‌گیری می‌شود که: اولاً ایشان از صالحان بوده و هدایت یافتگانی هستند که بر راه مستقیم قرار دارند، و خداوند ایشان را برای خدمت به دین خود انتخاب کرده است.

ثانیاً روشن ساختن نتایج پاداش عمل حضرت ابراهیم علیه‌السلام که والدین،

مکان و قوم خویش را به خاطر خدا رها کرد که علاوه بر مقام و منزلتهای معنوی آخرت در این جهان نیز از نِعَمِ الٰهی برخوردار گشت. مثلاً بجای خویشاوندان‌شان و موطن اصیلش خویشاوند و وطن بهتری به وی عطا فرمود و این لطف الٰهی شامل حال او گردید که بقیه رسل و انبیاء علیهم‌السلام بعد از او، از نسل او باشند. به عنوان مثال انبیا بنی‌اسرائیل از نسل حضرت اسحق و گروهی دیگر که به حضرت اسماعیل که حضرت محمّد از نسل اوست نیز به حضرت ابراهیم علیه‌السلام می‌رسند، تماماً از نسل حضرت ابراهیم علیه‌السلام هستند. از این معلوم شد که اگر چه مدار اصلی عزت و ذلّت، نجات و عذاب، اعمال ذاتی خود انسان است امّا وجود نبی یا ولی در آباء و اجداد در عالم و صالح بودن اولاد هم یک نعمت بزرگ و از آن به انسان فایده می‌رسد. از این هفده پیامبر که فهرست آنها در آیات مذکور آمده، حضرت نوح علیه‌السلام جد امجد حضرت ابراهیم علیه‌السلام است و بقیه تمام دیگر را از ذریت او فرمود: «**وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمٰنَ**» در مورد حضرت عیسٰی علیه‌السلام این سؤال پیش می‌آید وقتی که او پدر ندارد چگونه می‌تواند از ذریت حضرت ابراهیم علیه‌السلام باشد؟! علما و فقها در جواب این سؤال، متفق‌القولند که چون مادر حضرت عیسی علیه‌السلام از نسل دختری ابراهیم علیه‌السلام است نواده‌های پسری یا دختری کلاً جزو ذریت او به شمار می‌آیند بنابر این این نتیجه می‌گیریم که حسنین رضی الله عنهما از ذریت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم بشمار می‌روند. سؤال دیگر در بارهٔ حضرت لوط علیه‌السلام است که ایشان برادرزادهٔ حضرت ابراهیم‌اند چگونه می‌توان او را از اولاد وی بشمار آورد؟ در جواب این سؤال باید گفت، به دلیل آنکه در عرف، عمو برادرزادهٔ خویش را پسر اطلاق می‌کند. در عبارتهای فوق ذکر نعمتهای الٰهی بر حضرت ابراهیم خلیل‌الله علیه‌السلام به میان آمد، نتایج دیگری که از آنها به دست می‌آید: اولاً بیان قانونی است که از قدرت الٰهی ظاهر می‌گردد و در بارهٔ کسانی که محبوب‌ترین شخص و یا شییء خود را در راه خدا فدا کنند که بر طبق آن بهتر از آن را خداوند به حضرت ابراهیم علیه‌السلام عطا فرمود. ثانیاً هشداری به مشرکین مکّه است که

صحبت رسول خدا را قبول نداشته و بجای خدای واحد بتها را مورد پرستش قرار می‌دادند که دلالت بر کفر و گمراهی آنان دارد. در آیهٔ هشتم همین مطلب را بیان فرمود و در پایان جهت تسلی آن‌حضرتﷺ فرمود: «**فَاِنْ يَّكْفُرْ بِهَا هٰٓؤُلَآءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْماً لَّيْسُوْا بِهَا بِكٰفِرِيْنَ**» یعنی اگر بعضی از مخاطبین شما سخن شما را نمی‌پذیرند و با وجود ارائه هدایات همه انبیای گذشته علیهم السلام بر انکار اصرار دارند، شما غصّه نخورید زیرا ما برای قبول کردن و عمل کردن بر دعوت شما ملّتی بزرگ مقرر کرده‌ایم که به کفر و گمراهی کشیده نخواهند شد. این آیه مهاجرین و انصار موجود در عهد مبارک آن‌حضرتﷺ و مسلمان آینده را تا قیامت شامل می‌شود که خود مایهٔ افتخاری است بر این مسلمانان، که خداوند متعال در مقام مدح آنان فرمود.

«**اللهّم اجعلنا منهم و احشرنا فی زمرتهم**»

اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ هَدَى اللّٰهُ فَبِهُدٰهُمُ اقْتَدِهْ

این گروه انبیا کسانی هستند که هدایت داد به ایشان خدا، پس بر روش ایشان اقتدا کن

قُلْ لَّآ اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً ط اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٰى لِلْعٰلَمِيْنَ ﴿۹۰﴾ وَمَا قَدَرُوا

بگونمی‌خواهم از شما بر این مزدی این فقط نصیحتی است برای جهانیان. ونشناختند ایشان

اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖٓ اِذْ قَالُوْا مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰى بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ ط

خدا را شناخت کامل، وقتی گفتند فرود نه آورده‌است خدا بر هیچ انسانی هیچ چیزی

قُلْ مَنْ اَنْزَلَ الْكِتٰبَ الَّذِيْ جَآءَ بِهٖ مُوْسٰى نُوْراً وَّ هُدًى لِّلنَّاسِ

بپرس تو که چه کسی فرود آورد کتابی را که موسیٰ آورده‌بود نور و هدایت بود برای مردم

تَجْعَلُوْنَهٗ قَرَاطِيْسَ تُبْدُوْنَهَا وَ تُخْفُوْنَ كَثِيْراً ج وَ عُلِّمْتُمْ

که شما آن را ورق ورق به مردم نشان دادید و بسیار سخن را پنهان کردید و آموخته شدید

مَّا لَمْ تَعْلَمُوْٓا اَنْتُمْ وَ لَآ اٰبَآؤُكُمْ ط قُلِ اللّٰهُ لا ثُمَّ ذَرْهُمْ فِيْ خَوْضِهِمْ

آنچه نمی‌دانستید شما و پدران شما بگو الله فرود آورد باز بگذار ایشان را که درخرافات خویش

يَــلْعَبُوْنَ ﴿۹۱﴾ وَ هٰــذَا كِــتٰبٌ اَنْـزَلْنٰهُ مُـبٰرَكٌ مُّـصَدِّقُ الَّـذِىْ

ملعبه می‌کنند. و این قرآن کتابی است ما فرود آورده‌ایم مبارک و تصدیق‌کننده به آنچه که

بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِـتُنْذِرَ اُمَّ الْـقُرٰى وَ مَـنْ حَـوْلَهَا ؕ وَالَّـذِيْنَ يُـؤْمِنُوْنَ

پیش‌از آنست تا که بترسانی تو اهل مکّه و کسانی‌راکه ماحول او هستند و کسانی که معتقد

بِالْاٰخِرَةِ يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ وَ هُمْ عَلٰى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُوْنَ ﴿۹۲﴾ وَ مَـنْ

به آخرت‌اند ایمان می‌آورند به آن و ایشان بر نماز خود مـحافظت مـی‌کنند. و کـیست

اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِباً اَوْ قَالَ اُوْحِـىَ اِلَـىَّ وَ لَـمْ يُـوْحَ

ظالم‌تر از کسی که بهتان ببندد بر خدا یا بگوید که به من وحی آمده در حالی‌که وحی‌نشده

اِلَيْهِ شَىْءٌ وَّ مَنْ قَـالَ سَـاُنْزِلُ مِـثْلَ مَـا اَنْـزَلَ اللّٰهُ ؕ وَ لَـوْ تَـرٰى

به‌او چیزی وکسی‌که‌بگوید من‌هم نازل می‌کنم مانندآنچه‌نازل‌کرده‌است‌خداواگر شماببینید

اِذِالظّٰلِمُوْنَ فِـىْ غَـمَرٰتِ الْـمَوْتِ وَالْـمَلٰئِكَةُ بَـاسِطُوْا اَيْـدِيْهِمْ ۚ

وقتی‌که ظالمان در سختیهای‌موت قرار می‌گیرند و فرشتگان‌دراز می‌کنند دستهای‌خود را

اَخْـرِجُوْا اَنْـفُسَكُمْ ؕ اَلْـيَوْمَ تُـجْزَوْنَ عَـذَابَ الْـهُوْنِ بِـمَا كُـنْتُمْ

که بیرون آرید ارواح‌تان را، امروز به شما سزا داده‌می‌شود عذاب ذلت به سبب ایـنکه

تَقُوْلُوْنَ عَلَى اللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ اٰيٰتِهٖ تَسْتَكْبِرُوْنَ ﴿۹۳﴾ وَلَقَدْ

مـی‌گفتید پشت سـر خـدا دروغ و از آیـات او تکـبر مـی‌کردید. هـر آیـنه شـما

جِئْتُمُوْنَا فُرَادٰى كَمَا خَلَقْنٰكُمْ اَوَّلَ مَـرَّةٍ وَّ تَـرَكْـتُمْ مَّـا خَـوَّلْنٰكُمْ

آمدیدبه‌نزدما تنها همانگونه که آفریدیم‌شماراولین‌بار وگذاشتید آنچه‌مابه‌شماداده‌بودیم

وَرَآءَ ظُهُوْرِكُمْ ۚ وَ مَا نَرٰى مَعَكُمْ شُفَعَآءَكُمُ الَّذِيْنَ زَعَـمْتُمْ اَنَّـهُمْ

پشت سر خود و نمی‌بینیم همراه شما سفارش کنندگانی را که ادعـا داشـتید کـه آنـان

فِيْكُمْ شُرَكٰٓؤُا ؕ لَقَدْ تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَّا كُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ ﴿۹۴﴾

در شما شریک اند هر آینه منقطع شد رابطهٔ شما و رفت آن ادعا کـه شـما مـی‌کردید.

خلاصۀ تفسیر

(و آنچه ما گفتیم که غصّه نخورید و صبر کنید به خاطر این بود که همه انبیا چنین می‌کردند چنانکه) ایشان (که ذکر شدند) چنان بودند که الله تعالیٰ آنان را (به این صبر) هدایت فرموده‌بود پس (در این باره) شما به طریقۀ ایشان (که صبر است) بروید (زیرا شما هم به این هدایت گردیده‌اید چراکه در این نفعی متوجه شما می‌شود نه ضرری تا که به سبب آن اندوه و ناشکیبائی پیش بیاید و جهت اظهار این مطلب وقت تبلیغ به ایشان) شما (این را هم) بگویید که من از شما (راجع به تبلیغ قرآن) چیزی به طور معاوضه نمی‌خواهم (که به رسیدن آن نفع و به عدم وصول آن ضرری متوجه باشد بلکه بدون غرض، نصیحتتان می‌کنم) این (قرآن) تنها برای همه جهانیان نصیحتی است (که پذیرش آن موجب نفع و عدم تسلیم آن زیان شما است) و ایشان (منکران) آنگونه که حق شناخت خدا بود قدردانی نکردند وقتیکه (با دریده دهانی) چنین گفتند که خداوند بر هیچ بشری هیچ چیزی (یعنی هیچ کتابی) نازل نفرموده (این گفتار از این جهت ناقدری است که از آن انکار مسأله نبوت لازم می‌آید و منکر نبوت تکذیب کنندۀ خداست در صورتی‌که تصدیق حق واجب است لذا در این صورت در قدرشناسی واجب، خلل وارد شد، این است جواب تحقیق و برای سکوت الزامی،) شما (به ایشان) بگویید (شما نشان دهید) چه کسی آن کتاب راکه حضرت‌موسیٰ آورده بود نازل کرد (یعنی تورات راکه شما هم آن را قبول دارید) که کیفیت آن اینکه آن (خود به مثل) نور (روشن) است (و برای کسانی‌که جهت هدایتشان آمده‌بود بوجه بیان شرایع) هدایتی است برای مردم که شما آن را (به خاطر اغراض نفسانی) در اوراق متفرق گذاشته‌اید که (از) آن (چقدر) را (که می‌خواهید) ظاهر می‌کنید (به شرطی که در آن بر خلاف شما چیزی نباشد) و بسیاری اوراق را (که بر خلاف مقصود باشند یعنی در آن اوراق نوشته‌باشند آنها را) پنهان می‌کنید و (به برکت این کتاب بسیاری چنین چیز) شما آموخته شده‌اید که آنها را (قبل از وصول کتاب) نه شما (یعنی قوم بنی‌اسرائیل که به وقت نزول آیه موجود بودند) می‌دانستید و نه بزرگان (سلسلۀ قریب) شما (می‌دانستند، مقصود اینکه تورات که این‌چنین باشد که اولاً شما آن را قبول دارید ثانیاً بوجه نور و هدایت قابل پذیرش است. ثالثاً هر وقت برای استفاده در اختیار شماست اگر چه آن استفاده، شرم آور است، امّا بوجه آن مجالی برای

انکار آن نیست. رابعاً آن در حق شما نعمت و منت بزرگی است که به برکت آن دانشمند قرار گرفته‌اید از این جهت هم مجالی برای انکار آن نیست، پس نشان دهید که آن را چه کسی نازل کرده‌است و چون پاسخ به این سؤال متعین بود که آنان هم بغیر از آن پاسخ دیگری نداشتند لذا جهت پاسخ به آن‌حضرتﷺ دستور داده‌شد که) شما بگویید که الله تعالیٰ (کتاب مذکور را) نازل کرده‌است (و از این، آن ادعای عمومی آنان باطل شد) باز (این پاسخ را گوشزد کرده) ایشان را بگذار تا در این مشغلهٔ بیهوده خود قرار گیرند (یعنی وظیفهٔ شما انجام گرفت اگر آنها نپذیرند شما به فکر آنها نباشید خود ما می‌فهمیم) و (همانگونه که تورات کتاب نازل کردهٔ ماست همچنین) این (قرآن) هم (که هدف از آن طبق قول مذکور یهود تکذیب آن است) اینگونه کتابی است که ما (بر شما) نازل کرده‌ایم که خیلی مبارک است (که ایمان و عمل بر آن موجب فلاح و نفع دارَین است و) به کتابهای (نازل شده) پیش از خود (در منزل من الله بودن آنها) تصدیق کننده است (پس ما این قرآن را برای نفع خلایق و تصدیق کتب الهی نازل کردیم) و (به این خاطر نازل کردیم) تا شما (به وسیلهٔ آن) اهل مکّه و کسانی را که در دور و بر آن قرار گرفته‌اند (با ویژگی خاص از عذاب خدا که بر مخالفت قایم می‌گردد) بترسانید (و نیز انذاز عام هم بکنید) «**لِيَكُوْنَ لِلْعٰلَمِيْنَ نَذِيْراً**» و (اگر چه بعد از انذار شما همه ایمان نیاورند امّا) کسانی که (کاملاً) بر آخرت یقین دارند (و از آن اندیشه عذاب پدید می‌آید و مردم به فکر نجات از آن قرار می‌گیرند و همیشه در تصور این می‌باشند که طریق نجات و تعیین حق چیست؛ چه بوسیلهٔ دلیل نقلی و چه به تجویز عقلی) اینگونه افراد بر این (قرآن) ایمان خواهند آورد و (با ایمان و اعتقاد پای‌بند اعمال آن خواهند شد زیرا نجات کامل از عذاب موعود بر مجموعهٔ آنهاست چنانکه) آنان بر نماز خویش مداومت خواهند کرد (و وقتی بر این عبادت که روزی پنج‌بار مکرر واقع شده و شاق است مداومت می‌کنند پس بر عبادات دیگر که گاه‌گاه اتفاق افتاده و سهل هم هستند به طریق اولیٰ پای‌بند خواهند شد حاصل اینکه شما به فکر پذیرفتن و عدم نپذیرفتن کسی نباشید کسانی‌که به فکر فلاح خویش باشند خواهند پذیرفت و کسانی‌که این را نمی‌خواهند، نخواهند پذیرفت شما وظیفهٔ خویش را انجام بدهید.) و کیست ظالم تر از آنکه بر خدا تهمت دروغ بزند (و منکر نبوت مطلق یا نبوت خاص باشد چنانکه در بالا قول بعضی گذشت که «**ما انزل الله علی بشر**» و بعضی گفته بودند که: «**ابعث الله بشراً رسولا**» یا چنین بگوید که بر من وحی می‌آید در حالیکه بر او هیچ‌گونه وحی نیامده‌است (مانند سلیمه و غیره) و (هم چنین کیست

ظـــالم‌تر از آن) شخصی که چنین بگوید که مانند کلامی که الله (حسب ادعـای رسول‌الله ﷺ) نازل کرده‌است من هم اینگونه می آورم (و نشان می‌دهم چنانکه نضر یا عبدالله مذکور می‌گفت، الغرض ایشان خیلی ظالم‌اند) و (حال ظالمان اینچنین است که) اگر شما (ایشان را) در آن وقت ببینید (پس منظر هولناکی خواهید دید) هنگامی‌که این ظالمان (که ذکر شدند) در شدايد (روحانی مبتلا) می باشند و فرشتگان (مرگ که اعوان ملک‌الموت اند جهت گرفت جان‌شان) دست خود را (به طرف آنها) دراز می‌کنند (و برای اظهار شدّت چنین خواهند گفت که) خبردار (زود) جانهای خود را بیرون آرید (کجا برای نجات تلاش می‌کردید ببینید) امروز (با مرگ) به شما سزای ذلّت آمیزی داده خواهد شد (یعنی در آن تکلیف جسمانی باشد با ذلّت روحانی) به سبب اینکه شما به پشت خداوند سخنان دروغ می‌گفتید (مانند **ما انزل الله**، و **اوحی الی، و سانزل** و غیرها) و شما از (پـذیرفتن) آیات خداوندی (که وسیله هدایت بودند) تکبر می‌کردید (این کیفیت به هنگام مـرگ می‌باشد) و (هنگامی‌که روز قیامت برقرار می‌شود خداوند متعال می‌فرماید که) شما (از حامی و مددگار) تنها (شده) به نزد ما آمدید (و در این حال آمدید که) همانگونه که ما نخستین بار (در دنیا) شما را آفریده‌بودیم (که نه بر تن لباس داشتید و نه در پا کفش) و آنچه ما به شما (ساز و سامان در جهان) داده بودیم (که شما آنها را فراموش کرده‌بودید) آنها را پشت سر گذاشتید (نتوانستید چیزی با خود بیاورید، مقصود اینکه نباید بر مال و ثروت اتکا کرد. همه اینها در اینجا می‌مانند و بعضی از شما که بر شفاعت معبودان باطل اعتماد داشتید پس) ما به همراه شما (این وقت) این شفاعت کنندگان را نمی‌بینیم (که از آن ثابت گشت که در اصل هم با شما همراه نیستند) که شما نسبت به آنان مدعی بودید که آنها در رابطه به معاملهٔ شما شریک (ما) هستند (که معاملهٔ عبادت شما با ما چگونه بود با آنان هم همانگونه می‌بود) واقعاً در میان شما (و آنان) رابطه منقطع شد (که شما امروز از آنان بیزار و آنان از شما بیزار شدند پس چگونه شفاعت می‌کنند) و ادعای شما (که قبلاً ذکر گردید) از بین رفت (که به درد شما نخورد پس الآن کاملاً در مصیبت مبتلا خواهید شد.)

معارف و مسایل

در این آیات بحث از بیان بعضی از نعمتهای خداوندی است که بر حضرت‌ابراهیم علیه السلام رسیده و مقام بلندی که آن‌حضرت دارا بودند، ذکر چنین مطلبی این موضوع را بر ما روشن می‌سازد که هر کسی از نسل آدم علیه السلام بطور اعم و نسل عرب بطور اخص اطاعت خدا را کاملاً بجای آورد پاداش آن در آخرت بهشت خواهد بود همانطوری که حضرت‌ابراهیم علیه السلام والدین، قوم، و جمله زندگی خویش را که در سرزمین شام (سوریه) بود. رها کرد و جهت ساختن خانه خدا به بیابان عربستان (مکه) آمد. زمانی که خداوند به او دستور داد زن و بچهٔ خود را در بیابان بدون آب بگذارد، او به آن عمل کرد. وقتیکه به او امر شد پسرش را در راه خدا قربانی کند او نیز از این دستور سر، باز نزد. خداوند به چنین افراد هم در این جهان و هم در دنیای آخرت مقام و منزلت عطا می‌فرماید.

حال ببینیم اگر حضرت‌ابراهیم علیه السلام از قبیله و خویشاوندان خویش به خاطر رضای خدا دوری جست و در گروه انبیاء علیهم السلام داخل گشت که بسیاری از ایشان از نسل خود او هستند، اگر سرزمین (میهن) خویش یعنی شام را ترک کرد همجواری خانهٔ خدا و «بلد امین» و «ام‌القریٰ» یعنی مکه نصیب او گشت. اگر قوم و قبیلهٔ خود ذلّت و خواری او را خواهان بودند خداوند رهبری همه جهانیان و نسلهای آینده را تا قیامت نصیب او گردانید. مذاهب مختلف اسلامی باوجود اختلافی که با یکدیگر دارند امّا در تعظیم و تکریم مقام حضرت‌ابراهیم علیه السلام متفق‌القولند. هفده نفر از انبیاء علیهم السلام از اولاد و ذریات حضرت‌ابراهیم علیه السلام هستند که این خود بیانگر شخصیت عالی وی است که خداوند ایشان را به صراط مستقیم هدایت نموده و جهت خدمت به دین خویش برگزیده‌است. در آن زمان مردم عرب تصور می‌کردند که باید از آباء و اجدادشان در رفتار و گفتار پیروی و تقلید کنند این آیه تذکری است به آن عده که دارای چنین تصوری بودند. خداوند با

صراحت، روشن ساخت که پیروی و تقلید از قول و فعل نسلهای گذشته صرفاً به خاطر اینکه آنان از آبا و اجدادشانند درست نمی‌باشد. در این رابطه باید از افرادی تبعیت کرد که به راه راست هدایت شده‌اند. لذا فهرست مختصری از انبیاءعلیهم‌السلام را برشمرد و فرمود: «**أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُ**» یعنی از این گروه هدایت یافته باید پیروی کرد. سپس فرمود: «**فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقْتَدِهْ**» یعنی شما هم هدایت و طریق کار ایشان را اختیار کنید. این مطلب راهنمایی بزرگی است برای اعراب و تمام امت که وهم‌پرستی و خرافات قبلی را کنار گذاشته و فقط از بزرگانی تبعیت کنند که از جانب خداوند هدایت شده‌اند. البته یک نکته قابل توجه، وجود اختلاف فرعی و جزئی در شرایع انبیاءعلیهم‌السلام است که قبلاً هم وجود داشته، کما اینکه دستورات و احکام زیادی در اسلام مخالف با شریعتهای قبلی نازل گردیده‌است. بنابر این این سؤال مطرح می‌شود که هدف از اتباع انبیای سابق‌علیهم‌السلام چیست؟ در جواب این سؤال باید گفت با توجه به آیات و احادیث مختلف نباید تصور کرد که هدف از پیروی از انبیای سابق در کلیه احکام فرعی و جزئی شریعتهای گذشته است، بلکه در اصول دین مانند: توحید، رسالت، آخرت، رویّه ایشان را اختیار کنید که در شریعت هیچ پیامبری از آدم‌علیه‌السلام گرفته تا خاتم‌الانبیاءصلی‌الله‌علیه‌وسلم تغییر نیافته است. طریقه و عقیده همه انبیاءعلیهم‌السلام چنین بوده؛ البته در احکام فروعی که تغییرپذیر نشده‌اند طریقه کار مشترک مانده و در جایی که به علّت تغییر احوال و مقتضای وقت و حکمت حکم دیگری نازل گشته آن هم معمول گردیده‌است. از اینجاست که روش آن‌حضرت‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم هم چنین بود که تا وقتی که به وسیلهٔ وحی دستور خاص به ایشان نمی‌رسید در معاملات فروعی طریقهٔ کار انبیای سابق‌علیهم‌السلام را اختیار می‌کردند[1].

سپس به آن‌حضرت‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم به طور ویژه دستوری رسیده که اعلان بکنند چنانکه انبیای گذشته هم اعلان کرده‌اند و آن اینکه: «**قُل لَّآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ۖ إِنْ**

---

۱ – مظهری و غیره.

هُـوَ اِلَّا ذِكْـرٰى لِـلْعٰلَمِيْنَ» یعنی در راهنمایی که من جهت بهبود زندگی به شما می‌کنم در این باره از شما مزد و پاداش نمی‌خواهم اگر آن را بپذیرید نفعی عاید من نمی‌گردد و اگر نپذیرید ضرری هم متوجه من نمی‌شود. این پیام نصیحت و خیرخواهی است برای همه جهانیان. عدم اخذ مزد بر تعلیم و تبلیغ میان تمام پیامبران مشترک بوده و آن در تبلیغ به طور مؤثر دخیل است. آیهٔ دوم پاسخ به کسانی است که گفته بودند الله تعالیٰ هیچ‌گاه بر بشری کتابی نازل نفرموده و قضیهٔ کتابهای آسمانی و رسالت پیامبران را اشتباه می‌دانستند. اگر بت‌پرستان اهل مکه به این موضوع قایل هستند هم‌چنانکه ابن کثیر رحمه‌الله فرموده، پس معامله روشن است که آنان به هیچ کتاب و نبی‌ای قایل نیستند و اگر آن یهودیها هم به این موضوع قایل هستند هم‌چنانکه مفسرین دیگر اختیار فرموده‌اند و سلسلهٔ کلام آیه هم در تأیید آن است، پس این گفتار تنها نتیجهٔ خشم و لجاجت ایشان است که مخالف به مذهب ایشان هم بود. امام بغوی رحمه‌الله در روایتی نقل فرموده که به این خاطر یهود از این قایل ناراض شده و او را از مقام پیشوایی مذهبی کنار زدند. با توجه به این آیه، خداوند به آن‌حضرت ﷺ فرمود: که کسانیکه مرا درست شناخته باشند هیچگاه چنین کلمات گستاخانه‌ای از آنها سر نمی‌زند و منکر رسالت و نزول کتابهای آسمانی نمی‌شوند. لذا به این گونه افراد بگویید اگر خدا بر هیچ کسی کتاب آسمانی نازل نفرموده پس توراتی که شما به آن معتقد هستید و به سبب آن خود را بزرگان قوم می‌دانید از جانب چه کسی نازل شده‌است؟ همچنین توراتی که شما آن را قبول دارید و بسیاری از آیات آن را که مطابق میل شما نبوده، تحریف کرده‌اید و در چاپ آن، چنین آیاتی را نادیده گرفته و از کتاب حذف نموده‌اید کما اینکه تمام آیاتی که در بارهٔ علایم و صفات آن‌حضرت ﷺ بوده در چاپ تورات وجود ندارد که جملهٔ «**تَـجْعَلُوْنَهٗ قَـرَاطِـيْسَ**» بیانگر این واقعیت است. سپس به ایشان خطاب کرده فرمود: «**وَ عُلِّمْتُمْ مَّا لَمْ تَعْلَمُوْا اَنْتُمْ وَ لَا اٰبَآؤُكُـمْ**» یعنی به وسیلهٔ قرآن به شما علمی عنایت شده که از تورات و انجیل هم فزونی دارد و شما و آباء و اجدادتان از

آن آگاهی و اطلاع نداشتید در پایان آیه فرمود: «**قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِيْ خَوْضِهِمْ يَلْعَبُوْنَ**» یعنی در پاسخ به این سؤال که وقتی خدا هیچ کتابی نازل نفرموده پس تورات را چه کسی نازل کرده؟ چه خواهند گفت در پاسخ به این سؤال، شما بگویید که الله تعالیٰ آن را نازل فرموده پس وقتی آنان ملزم به قبول این مطلب شدند وظیفهٔ شما پایان پذیرفته و آنها را بحال خویش بگذارید و لو اینکه در لهو و لعب بسر برند، بعد از اتمام حجّت برای‌شان در رابطه به کتب نازل شده من جانب‌الله در آیه سوم فرمود: «**وَ هٰذَا كِتٰبٌ اَنْزَلْنٰهُ مُبٰرَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِيْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِتُنْذِرَ اُمَّ الْقُرٰى وَ مَنْ حَوْلَهَا**» یعنی همانگونه که ایشان نازل شدن تورات را از جانب خداوند قبول دارند هم‌چنین قرآن را ما هم نازل کرده‌ایم و برای حقانیت و صدق آن، این شهادت کافی است که قرآن همهٔ آنچه را که در تورات و انجیل آمده تصدیق می‌کند، و بعد از تورات و انجیل نزول آن از این جهت لازم بود که این دو کتاب مختص به بنی‌اسرائیل نازل شده‌بودند و برای هدایت شعبهٔ دیگر بنی‌اسماعیل که عرب گفته می‌شد و دور و بر «ام‌القری» یعنی مکّه سکونت داشتند کتاب خاص و پیامبر ویژه‌ای تشریف نیاورده، الان این قرآن برای ایشان بالخصوص و برای عموم مردم به طور عموم نازل شده‌است. قرآن کریم مکّه معظّمه را «ام‌القریٰ» ذکر کرده یعنی اصل و بنیاد تمام شهرها و روستاها؛ غلت آن اینکه طبق روایات تاریخی در آغاز آفرینش خلقت زمین از اینجا آغاز شد و نیز اینکه قبلهٔ تمام جهان و مرکز توجه در عبادات است.[1]

و با لفظ «ام‌القریٰ» فرمود: «و ما حولها» یعنی همه جهات مکه که در آن تمام جهات مشرق و مغرب و شمال و جنوب داخل‌اند، و آیهٔ «**وَالَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ وَ هُمْ عَلٰى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُوْنَ**» یعنی کسانی که به آخرت و قرآن ایمان دارند و به نمازهای خود پای‌بند می‌باشند. هشداری است به بی‌توجهی مشرکین و یهود نسبت به اینکه هر آنچه را دوست دارند قبول و

۱- مظهری.

هر آنچه مورد پسندشان نیست رد کرده و در مقابل آن جبهه گیری می کنند. بنابر این افرادی که به آخرت و یوم‌الحساب ایمان داشته‌باشند، خوف خدا در دلهای‌شان ایجاد و از پذیرفتن سخن حق و لو اینکه با رسمهای جاهلیت آبا و اجدادشان مغایر باشد باکی ندارند. حال اگر توجه داشته باشیم بی‌اعتنایی از آخرت ام‌الامراض بوده و نتیجهٔ آن کفر و شرک و تمام گناهان و معاصی است و اگر گاهی از کسی که به آخرت یقین داشته باشد گناه و اشتباهی سرزند فوراً لرزه براندام شده و بالاخره توبه کرده و در آینده بر ترک گناه تصمیم می‌گیرد. در حقیقت خوف خدا و تصور آخرت همان چیزی است که انسان را انسان می‌سازد و از جرایم باز می‌دارد؛ لذا هیچ سوره‌ای بلکه رکوعی از قرآن شاید چنین نباشد که فکر را به سوی آخرت متوجه نگرداند. **(اللهم اجعل جملة هو منا هما و احداهم‌الاخرة)**

اِنَّ اللهَ فٰلِقُ الْحَبِّ وَ النَّوٰی ؕ یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ مُخْرِجُ

خداست شکافنده دانه و هسته بیرون می‌آورد زنده را از مرده و بیرون آورنده

الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ ؕ ذٰلِکُمُ اللهُ فَاَنّٰی تُؤْفَکُوْنَ ﴿۹۵﴾ فَالِقُ الْاِصْبَاحِ ۚ وَ

مرده‌است از زنده این‌است الله پس‌کجا سرگردان‌می‌گردید. شکافنده روشنی صبح است و

جَعَلَ الَّیْلَ سَکَناً وَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَاناً ؕ ذٰلِکَ تَقْدِیْرُ

شب را آرامگاه قرار داد و خورشید و ماه را وسیلهٔ حساب و این است اندازه‌گیری

الْعَزِیْزِ الْعَلِیْمِ ﴿۹۶﴾ وَ هُوَ الَّذِیْ جَعَلَ لَکُمُ النُّجُوْمَ لِتَهْتَدُوْا بِهَا فِیْ

خدای غالب و آگاه. و او ساخته است برای شما ستارگان را تا به وسیلهٔ آنها راه یابید در

ظُلُمٰتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ؕ قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰیٰتِ لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ ﴿۹۷﴾ وَهُوَ الَّذِیْ

تاریکیهای‌خشکی ودریا البته‌ما توضیح دادیم آیات‌را برای کسانی‌که می‌دانند. و اوست

اَنْشَاَکُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَّ مُسْتَوْدَعٌ ؕ قَدْ

که همه شما را از یک نفس آفرید باز جای است قرارگاه و جای است برای امانت باز ما

فَصَّلْنَا الْاٰیٰتِ لِقَوْمٍ یَّفْقَهُوْنَ ﴿۹۸﴾

توضیح دادیم آیات‌را برای قومی‌که می‌اندیشند.

خلاصۀ تفسیر

یقیناً خداست شکافنده دانه و هسته (یعنی بعد از پنهان شدن در زمین دانه یا هسته‌ای که می‌شکافد این کار خداست) او (چیزهای) زنده را از (چیزهای) مرده بیرون می آورد (چنانکه از نطفه، انسان پیدا می‌شود) و او (چیزهای) مرده را از (چیزهای) زنده بیرون می آورد (هم‌چنانکه از بدن انسان نطفه ظاهر می‌گردد) این است خدا (که دارای چنین قدرتی است) پس شما (عبادت او را گذاشته) کجا (به طرف عبادت غیرالله) عقب می روید او (الله تعالی) است بیرون آورنده صبح (صادق از شب یعنی شب به پایان می‌رسد و صبح صادق ظاهر می‌گردد) و او شب را جهت آرام، ساخته است (که همه خسته و کوفته بخواب رفته استراحت می‌یابند) و (رفتار) خورشید و ماه را با محاسبه مقرر کرده است (یعنی رفتار آنها منضبط است که انضباط اوقات از آن سهل می‌گردد) این (که رفتار آن بحساب باشد) امر مقرر شده‌ای است از چنین ذاتی که قادر مطلق است (که بر پیدا کردن اینگونه حرکات تواناست و) بسیار داناست (که مصالح و حِکَم این رفتار را می‌دانست لذا بر این طرح خاص مقرر کرد) و او (الله تعالیٰ) چنین است که برای (استفاده) شما ستارگان را آفرید (و آن استفاده این است) تا که شما به وسیلۀ آنها در تاریکیهای (شب) در خشکی و دریا هم بتوانید راه را دریابید یقیناً ما (این) دلایل (توحید و انعام) را کاملاً توضیح دادیم (و اگر چه به همه می‌رسند امّا نافع) برای کسانی (می‌باشند) که (از نیک و بد) آگاهی دارند (زیرا چنین کسان می‌اندیشند) و او (الله تعالیٰ) است که (همه) شما را (در اصل) از یک شخص (که آدم‌علیه‌السلام است) آفرید باز (در آینده سلسلۀ توالد و تناسل شما را چنان جاری ساخت که برای شما از هر شخص در مرتبه ماده) جای برای ماندن بیشتری است (یعنی رحم مادر) و یک جای برای ماندن چند روزی است (یعنی پشت پدر) لقوله تعالیٰ **من بین الصلب** یقیناً ما (این) دلایل (توحید و انعام) را (کاملاً توضیح دادیم عموماً امّا نفع آن هم به مثل سابق) برای کسانی (می‌باشد) که فهم و درک داشته باشند. (این تفصیل یخرج الحی من المیت الخ است)

معارف و مسایل

در آیات گذشته ضدّیت و عناد مشرکین و کفار و غفلت ایشان از نتایج و حقایق مذکور بود، که اساس همه این مفاسد نا آگاهی از علم و قدرت بی‌مثال خداوند متعال است. لذا حق تعالیٰ در این چهار آیه مذکور، مرض انسان غافل را چنین معالجه فرمود که چند نمونه از علم و عظمت قدرت خویش و هم‌چنین سلسله‌ای از انعامات و احسانات خویش را بر انسان ذکر فرمود، تا با اندکی تأمل در آن، هر انسان سلیم‌الفطرة مجبور شود به عظمت خالق کاینات و قدرت بی‌مثال او پی برد و بداند که این کارنامه عظیم‌الشّان در کاینات به غیر از خدای تعالیٰ در اختیار و قدرت کسی دیگر نیست. در نخستین آیه فرمود: «**إِنَّ اللهَ فٰلِقُ الْحَبِّ وَ النَّوٰى**» یعنی خداست شکافنده دانه و هستهٔ خرما. در این آیه کرشمه حیرت انگیزی از قدرت الهی نشان داده شد که دانه و هستهٔ خشک را شگافته و از آن درخت سرسبز بوجود آوردن تنها کار کسی است که خالق کاینات است و کار و کوشش انسان در آن دخیل نیست. حاصل تمام کوششهای کشاورز غیر از این نیست که چیزهای مضر و موانع را از راه شاخهٔ نازکی که از آن دانه و هسته بیرون می‌آید بردارد مانند: شخم زدن زمین و کود پاشی و غیره. بزرگترین اثر تمام این کارها برای رشد و نموّ جوانه‌ای است که در آن هسته و یا دانه بوجود می‌آید تا در مسیر با مانعی برخورد نکند. در این باره کار اساس، شکافتن آن دانه و هسته است که از آن برگهای رنگارنگ و سپس گل و میوه بوجود می‌آید که عقل آدمی از ایجاد آن عاجز است. در آیه ۶۳ سورهٔ واقعه فرمود: «**أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُوْنَ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُوْنَهٗ اَمْ نَحْنُ الزّارِعُوْن**» آیا به این بذرها نمی‌نگرید که خودتان آنها را در خاک می‌افشانید. آیا شما آنها را به صورت زرع در می‌آورید یا ما؟ در جملهٔ دیگری فرموده: «**يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ**» یعنی خدای تعالیٰ است که از مردگان، زنده می‌آفریند. مراد از مرده نطفه یا تخم‌مرغ است که از آن انسان و حیوانات به وجود می‌آیند. همچنین از زندگان، مرده پدید

می‌آورد. مراد از مرده در این جا هم همان نطفه یا تخم‌مرغ است که از زندگان بیرون می‌آیند. سپس فرمود: «**ذٰلِكُمُ اللهُ فَـاَنّٰى تُـؤْفَكُوْنَ**» یعنی همه این کارها تنها ساخته و آفریده خداست، پس دیده و دانسته کجا کج راه می‌روید که بتهای خود تراشیده را معبود و مشکل‌گشا و حاجت‌روای خود قرار می‌دهید. در آیهٔ دیگر فرمود: «**فَالِقُ الْاِصْبَاحِ**» فالق به معنی شکافنده، و اصباح در اینجا به معنی وقت صبح است، لذا معنی «فالق‌الاصباح» است شکافنده صبح، یعنی چادر تاریکی عمیق را چاک کرده بیرون آورنده صبح این هم از آن افعال و اعمالی است که در آن نیروی جن و بشر و همه کاینات هیچ‌اند و هر بیننده بر درک این مجبور است که آفرینندهٔ صبح روشن بعد از تاریکی شب نمی‌تواند انسان باشد ونه فرشته‌ای و نه هم مخلوقی دیگر بلکه این تنها کار آن هستی ما فوق‌الادراک است که خالق همهٔ جهان است.

تعیین جبری شب برای استراحت مخلوقات نعمتی بس عظیم است

سپس فرمود: «**وَ جَعَلَ الَّيْلَ سَكَناً**» لفظ «**سکن**» از سکون مشتق است به هر آن چیز «**سکن**» گفته می‌شود که هرگاه انسان به آن برسد سکون، اطمینان و راحت به او دست بدهد، از این جهت در قرآن خانهٔ مسکونی مردم را سکن فرمود: «**جَعَلَ لَكُم مِنْ بُيُوْتِكُمْ سَكَناً**» زیرا خانهٔ انسان اگر چه ساده و ناچیز باشد هرگاه انسان به آن جا برسد طبق عادت به سکون و راحت نایل می‌گردد، لذا معنی جمله این‌شد که الله شب را برای هر زنده چیزی سکون و راحتی قرار داده‌است. در جملهٔ فالق‌الاصباح ذکری از آن نعمت‌ها بود که انسان در روشنی روز بدست می‌آورد و در تاریکی شب بدست نمی‌آیند سپس «**وَ جَعَلَ الَّيْلَ سَكَناً**» فرموده به این طرف اشاره کرد که همانگونه که روشنی روز یک نعمت بزرگی است که به وسیلهٔ آن انسان تمام کار و زندگی خود را انجام می‌دهد هم‌چنین تاریکی شب را بد نپندارید، زیرا آن هم یک نعمت عظیمی است که در آن انسانی که تمام روز خسته و کوفته شده، استراحت کرده

آماده می‌شود که فردای آینده با نشاط کامل بتواند کار کند و اگر نه فطرت انسانی نمی‌تواند سختیهای مسلسل را تحمل نماید. تعیین تاریکی شب، برای استراحت، یک نعمتی است مستقل و مظهری است برای قدرت کاملهٔ خداوند متعال؛ ولی این نعمت روزانه بدون خواستن میسر می‌گردد لذا انسان گاهی هم تصور نمی‌کند که این چقدر انعام و احسان بزرگی است. تأمل بفرمایید که اگر هر انسان با نیرو و اختیار خویش وقت استراحت خود را متعین می‌کرد پس کسی تا ساعت هشت صبح می‌خواست بخوابد و کسی تا ساعت دوازده کسی تا ساعت چهار و کسی در ساعات مختلف شب، خلاصه اینکه در ۲۴ ساعت شبانه روز چنین ساعت نمی‌آمد که در آن کار و بار مردم، کارگری کارخانجات جاری نگردند که نتیجهٔ لازمی آن این قرار می‌گرفت که در استراحت خواب شوندگان هم خلل واقع شود و در کار کارگران هم که شور و غوغای کارگران در خواب استراحت کنندگان خلل می‌آورد، و نیز عدم حضور کارگران به علّت خواب مخل در کارشان قرار می‌گرفت. علاوه بر این بسیاری کار از استراحت کنندگان که در این وقت انجام می‌گرفت از ایشان فوت می‌گردید. قدرت قاهرهٔ خداوند متعال نه تنها بر انسان، بلکه بر هر ذی روح غلبه خواب شب را چنان مسلط گردانید که او کار راگذاشته برای خواب مجبور قرار می‌گیرد. به مجرد آمدن وقت شام هر پرنده و درنده و چهارپا به طرف مقّر و خانهٔ خود متوجه می‌شود و هر انسان به صورت جبر کار خود را گذاشته در فکر خواب قرار می‌گیرد. در شب تمام عالم را یک حیرت فرا می‌گیرد، تاریکی شب در استراحت معین و مددگار ثابت می‌گردد زیرا طبق عادت عموماً در روشنی خواب نمی‌آید، تأمل بفرمایید که اگر همهٔ دول جهان و عوام باهم ساخته به وسیلهٔ معاهده‌های بین‌المللی می‌خواستند وقتی جهت خواب متعین بکنند، اولاً در آن به چقدر مشکلات مواجه می‌شدند. ثانیاً اگر همهٔ مردم به این معاهده پای‌بند شده در وقت معین می‌خوابیدند پس چه کسی حیوانات را به این معاهده پای‌بند می‌کرد؟ در نتیجه آنها گشاده می‌گشتند پس حال انسانهای

به خواب رفته و اثاث‌شان چه می‌شد؟ این قدرت قاهرهٔ خداوندی است که به گونهٔ اجبار بر هر انسان و حیوان خواب را در یک وقت معین مسلط گردانیده ایشان را از معاهدات بین‌المللی بی‌نیاز ساخت. (فـتبارك الله احسـن الخالقين)

حساب شمسی و قمری

فرمود: «وَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَاناً» حسبانا به ضم الحاء مصدر است به معنی شمردن و حساب کردن می‌آید. مقصود اینکه الله تعالیٰ طلوع و غروب و رفتار آفتاب و ماه را با محاسبه‌ای دقیق گذاشته است که به وسیلهٔ آن انسان می‌تواند حساب سالها، ماهها، روزها و ساعات حتی دقایق و ثانیه‌ها را به آسانی انجام دهد. این نظام قدرت قاهره خداوندی است که این کره‌های منور و عظیم‌الشأن و رفتار آنها را چنان مستحکم و منظم کرده که با گذشت هزاران سال هم در آنها گاهی فرق یک دقیقه و ثانیه واقع نشده نه موتور آن نیاز به تعمیرگاه پیدا کرد و نه لوازم یدکی آن ساییده شدند و نه نیاز به تبدیلی آن افتاد. این هر دو کرات آسمانی در دایره خود با یک رفتار معین جریان دارند، چنانکه در آیه ۴۰ سوره یَسٓ آمده: «**لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِيْ لَهَا اَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا الَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ**» هزار سال هم در رفتار آنها فرق یک ثانیه واقع نمی‌شود متأسفانه انسان از این نظام مستحکم و غیر مبدل فریب خورده‌است که آنها را مستقل و با لذات معبود و مقصود قرار داده‌است. اگر این نظام آنها گاهی می‌شکست و برای تعمیر موتور آن چند روز یا چند ساعت توقف واقع می‌شد انسان می‌فهمید که این موتور خود بخود روشن نیست، بلکه کسی هست که آن را روشن می‌کند و به حرکت درمی‌آورد. مگر ای روشنی طبع تو بر من بلا شدی، تا اینکه او این را فراموش کرد. کوئی محبوب هی اس پرده زرنگاری مین

که زیر این پرده زرین‌نگار محبوبی هست. کتب آسمانی و انبیا و رسل

برای آگاه ساختن آن از این حقیقت نازل شده‌اند و این فرمان قرآنی به این طرف هم اشاره کرد که حساب سالها و ماهها هم می‌تواند شمسی باشد و هم قمری و هر دو از انعامات الهی هستند. این امر دیگری است که برای سهولت جهان بی‌سواد و نجات ایشان از بغرنج شدن حساب در احکام اسلام سال قمری مورد استفاده گردید. و چون مدار تاریخ اسلامی بر حساب قمری است لذا بر امت فرض است که ایشان این حساب را قایم و بر قرار کنند و بقیهٔ حساب شمسی و غیره اگر به موجب نیازی اختیار گردند در آن هم گناهی نیست امّا حساب قمری را کاملاً از نظر دور کردن، و نابود کردن گناهی بس عظیم است که انسان نداند که رمضان کی می‌آید و ذوالحجه و محرم چه زمانی هستند. در پایان آیه فرمود: «**ذٰلِكَ تَقْدِيْرُ الْعَزِيْزِ الْعَلِيْمِ**» یعنی این نظام مستحکم و حیرت انگیز حرکات که در آن گاهی فرق یک دقیقه و ثانیه نیامده می‌تواند کرشمه‌ای باشد از قدرت آن ذات پاک که عزیز، یعنی بر هر چیز غالب و قوی است و علیم، یعنی دانای هر چیز و هر کار است. در سوّمین آیه فرمود: «**وَ هُوَ الَّذِيْ جَعَلَ لَكُمُ النُّجُوْمَ لِتَهْتَدُوْا بِهَا فِيْ ظُلُمٰتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ**» یعنی علاوه بر آفتاب و ماه، ستارگان دیگر هم مظاهر خاص قدرت کاملهٔ خداوند هستند و از هزاران حکمت که در خلقت آنها مضمر است یکی این است که انسان در مسافرتهای برّی و بحری خویش وقتی‌که در تاریکی شب تعیین جهت برایش مشکل می‌شود می‌تواند به وسیلهٔ این ستارگان راه را دریابد. تجربه گواه است که امروز هم انسان در این قرن ماشینی از راهنمایی ستارگان بی‌نیاز نیست. در این آیه هم بر این غفلت و کوتاه نظری انسان تنبیه گردید که این ستارگان هم تحت فرمان یک خالق و محرک می‌چرخند نه در وجود خود مستقل‌اند و نه در بقا و عمل خویش کسانیکه تنها نگاه خود را بر این دوخته و نشسته و نظر به طرف خالق آنها نینداختند خیلی کوتاه نظر و فریب خورده‌اند.

آنان که بجز روی تو نگرانند   کوته نظرانند کوته نظرانند

سپس فرمود: «**قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ**» یعنی ما دلایل قدرت را کاملاً

توضیح دادیم برای کسانی‌که خبردارند.

در این آیه اشاره فرمود که: کسی که باوجود این علایم واضح و روشن خدا را نمی‌شناسد او ناآگاه و بی‌هوش است. در چهارمین آیه فرمود: «**وَهُوَ الَّذِیْ اَنْشَاَکُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَّ مُسْتَوْدَعٌ**» مستقر از قرار مشتق است به جایی مستقر می‌گویند که جای قرار چیزی باشد و مستودع از ودیعت مشتق است به معنی گذاشتن چیزی پیش کسی تا چند روزی به‌طور عارضی؛ پس مستودع به جایی گفته می‌شود که چیزی در آن عارضاً چند روزی گذاشته شود. یعنی الله تعالیٰ ذاتی است که انسان را از یک نفس یعنی حضرت‌آدم علیه‌السلام آفرید سپس برای او یک مستقری، یعنی جایی برای ماندن یک مدتی مقرر کرد و یک مستودع، یعنی جای ماندن چند روزی اینها الفاظی هستند که در تعبیر و تفسیر آنها چندین‌احتمال وجود دارد لذا اقوال علمای تفسیر در این‌باره مختلف است بعضی گفته‌اند: مستودع شکم مادر و مستقر این جهان است و دیگری فرموده مستودع قبر و مستقر دار آخرت است و چندین‌اقوال دیگر هم هست که الفاظ قرآن گنجایش همه را دارد.

حضرت قاضی ثناءالله پانی‌پتی رحمه‌الله در تفسیر «مظهری» این را ترجیح داده که مستقر مقام دارالاخرت جنّت یا دوزخ است و مراحل آن از آغاز آفرینش انسان شروع شده تا قیامت همه در مستودع داخل‌اند یعنی جای قیام چند روزه چه شکم مادر باشد و چه روی زمین و چه قبر و برزخ و از آیه ۱۹ سورهٔ انشقاق ترجیح این تأیید می‌گردد که در آن فرموده: «**لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ**» یعنی شما از یک پلّه‌ای به طرف پلّهٔ دیگر بالا می‌روید. خلاصهٔ آن اینکه قبل از دار آخرت انسان در تمام مراحل زندگی خود به حیث یک مسافر است که به وقت سکون و قرار هم در حقیقت منازل سفر عمر را دارد طی می‌کند.

مسافر هون کهان جاناهی ناواقف هون منزل سی
ازل سی پهرتی پهرتی گور تک پهنجا هون مشکل سی

مسافرم نمی‌دانم کجا می‌روم و منزلم کجاست از ازل تا این وقت سرگردان می‌گردم که به مشکل تا گور رسیده‌ام.

در آیه آخر چشمان کسی گشوده شدند که به نیرنگهای مخلوقات مشغول باشد از مستقر اصلی خویش و از خدا و آخرت غافل باشد تا او حقیقت را شناخته از فریب و مکاری جهان نجات یابد. مولانا جامی چه خوب فرموده:

همه‌اندرز من، تو رااین است — که تو طفلی و خانه رنگین‌است

وَ هُوَ الَّذِیْ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَاَخْرَجْنَا بِهٖ نَبَاتَ كُلِّ شَیْءٍ

و اوست که فرود آورد از آسمان آب باز بیرون آوردیم به وسیلهٔ آن هر نوع نباتات

فَاَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُّخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُّتَرَاكِبًا وَ مِنَ

پس بیرون آوردیم از آن کشت سبز که بیرون آوردیم از آن دانه‌ها یکی بالای دیگری و از

النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَّ جَنّٰتٍ مِّنْ اَعْنَابٍ وَّالزَّيْتُوْنَ

درخت خرما از پوشهٔ آن خوشه آویزان و باغهای انگور و زیتون

وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَّ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ اُنْظُرُوْا اِلٰى ثَمَرِهٖ اِذَا اَثْمَرَ وَ

و انار که با هم متشابه و غیر متشابه‌اند، بنگرید به میوه آن وقتی که میوه می‌دهد و

يَنْعِهٖ اِنَّ فِیْ ذٰلِكُمْ لَاٰيٰتٍ لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ﴿۹۹﴾ وَ جَعَلُوْا لِلّٰهِ شُرَكَآءَ

پختگی آن، در اینها علایمی است برای ایمان‌داران. و شریک خدا قرار ندهید

الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوْا لَهٗ بَنِيْنَ وَ بَنٰتٍۭ بِغَيْرِ عِلْمٍ

جنیان را در حالی‌که او آفریده ایشان را و تراشیدند برای او پسر و دختر نادانسته

سُبْحٰنَهٗ وَ تَعٰلٰى عَمَّا يَصِفُوْنَ ﴿۱۰۰﴾ بَدِيْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ

اومنزه و بالاتر است ازآنچه ایشان بیان‌می‌کنند. به طرز نو سازندهٔ آسمانها و زمین‌است،

اَنّٰى يَكُوْنُ لَهٗ وَلَدٌ وَّ لَمْ تَكُنْ لَّهٗ صَاحِبَةٌ وَ خَلَقَ كُلَّ شَیْءٍ وَ هُوَ

چگونه می‌شود برای او فرزند حال آنکه ندارد زنی و او آفرید هر چیز را و او

بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ﴿۱۰۱﴾ ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ

به هر چیز داناست. این است پروردگار شما نیست معبودی غیر از او آفریدگار هر

شَیْءٍ فَاعْبُدُوْهُ وَ هُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ وَّكِیْلٌ﴿۱۰۲﴾

چیز پس بپرستید او را و او بر هر چیز کار ساز است.

خلاصهٔ تفسیر

و او (الله) کسی است که از (طرف) آسمان آب بارانید باز ما به وسیلهٔ آن (یک نوع آب) هر نوع نباتات (رنگارنگ از زمین) بیرون آوردیم (بیرون آوردن این قدر انواع و اقسام نباتات که از رنگ و بو و ذائقه و فواید بیشماری با هم مختلف هستند چقدر کرشمهٔ عجیبی است از قدرت) باز ما از آن (جوانه که اولاً از زمین می‌روید که به آن در بعضی مقامات سوزن یا میخ مـی‌گویند و رنگش زرد مـی‌باشد) شاخهٔ سبزی در آوردیم که از آن (شـاخه) دانه‌های بالای یکدیگر در می آوریم (این کیفیت غلاّت است که ذکر اجمالی آنها در فالق الحب و النوی آمده‌است، و از درخت خرما) یعنی از پوشهٔ آن خوشه‌هایی (بـیرون و از سنگینی) آویزان می‌شوند و (از همان آب ما) باغهای انگور (درختهای) زیتون و انار (آفریدیم) که (میوه‌جات بعضی از زیتون و انارها از جهت صورت با هم) متشابه (و بعضی باهم) غیر متشابه هستند (قدری) به میوهٔ هر یکی نگاه کنید وقتی که میوه می‌دهد (که در آن هنگام کاملاً نارس، بد مزه و غیرقابل استفاده می‌باشند) و (باز) به پختگی او بنگرید (که در این وقت در همهٔ اوصاف خویش کامل می‌گردد و این مظهری از قدرت الٰهی است) که در این امور هم دلایل (برای توحید موجود) است (و اگر چه از نظر تبلیغ برای همه است ولی از روی استفاده) برای کسانی که (به فکر) ایمان‌دار (بودن) اند (این تذکرهٔ میوه‌جات است که اجمالاً در النویٰ آمده‌است.) و مردم (مشرکان در اعتقاد خود) شیاطین را (چنان در صفات و افـعال مذکور) به خدا شریک قرار داده‌اند (که به تحریک آنها شرک می‌کنند و در مقابل به خدا، به گفتهٔ آنها عمل می‌کنند) در حالیکه ایشان را (موافق به اقرار خود ایشان هم) خدا آفریده است (وقتی‌که خالق، کسی دیگر نیست پس معبود هم نباید کسی دیگر باشد.) و (بعضی از) ایشان

(مشرکان طبق اعتقاد خود) برای خدا پسر و دختر بدون دلیل می‌تراشند (چنانکه مسیحیان حضرت مسیح را و بعضی یهود حضرت عزیر را پسران خدا و مشرکین عرب فرشتگان را دختران خدا می‌گفتند) او پاک و منزه است از سخنانی که ایشان (در شأن خدای تعالی) بیان می‌کنند (یعنی اینکه او شریکی داشته باشد یا فرزندی) او تعالی است آفریننده آسمانها و زمین (یعنی هست کننده از عدم است و کسی دیگر موجد نیست پس معبود هم کسی دیگر نخواهد شد؛ این دلیل نفی شریک شد و دلیل نفی اولاد این است که حقیقت اولاد آنست که میان زن و شوهر عمل جنسی باشد و در اثر آن ذی‌روح سوم پدید آید) از کجا برای الله اولاد می‌تواند باشد در حالی که او زن ندارد و الله تعالی (هم چنان که ایشان را آفرید «**وَ خَلَقَهُمْ**» و زمین و آسمان را آفرید «**بَدِيْعُ السَّمٰوٰتِ** الخ» همچنین او) هر چیز را آفرید و (هم چنان‌که او در خالقیت یکتاست در این صفت هم‌یکتاست) او هر چیز را کاملاً می‌داند (از ازل و ابد، و در این وصف هم کسی شریک او نیست و تخلیق بدون علم امکان ندارد از این جهت ثابت می‌گردد که خالق دیگر وجود ندارد) این (ذاتی که صفات کمال او بیان شدند او) است الله پروردگار شما بجز از او کسی سزاوار پرستش نیست او آفریدگار هر چیز است (هم چنان که در بالا گذشت وقتی که این صفات مختص به خدا می‌باشند) پس شما او را پرستش کنید و (باز چون) اوست کار ساز (حقیقی) هر چیز (کار ساز دیگری نیست، پس اگر عبادت او را بجا بیاورید به شما نفع حقیقی خواهد رساند در حالی‌که شخص دیگری هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد خلاصه خالق هم اوست و علیم هم او و وکیل هم او، مقتضای همه اینهاست که معبود هم او باشد.)

معارف و مسایل

در این مضامین ترتیبی عجیب مراعات گردیده است و آن اینکه در اینجا سه نوع کاینات مذکور است: ۱- سفلیات ۲- کاینات جو، یعنی اشیای آفریده در فضای آسمان ۳- علویات.

آغاز سخن از سفلیات است که به ما نزدیکترند؛ یعنی اشیای آفریده شده در فضا آن هم به دو قسمت تقسیم می‌گردد: اوّل آنچه از زمین می‌روید

مانند درختان و نباتات، دوّم حیوانات، گروه اول چون نسبت به دومی ظاهرترست مقدم گشته اما دسته دوم که دارای روح می‌باشد دقیق‌ترست؛ زیرا مراحل مختلف نطفه مختص به درک اطباست ولی روییدن نباتات و گل و میوه آنها قابل مشاهده برای عموم می‌باشد.

پس از سفلیات، کاینات جو که مربوط به فضای آسمانی است ذکر گردیده مانند صبح و شام و سپس علویات را ذکر نموده مانند شمس و قمر (خورشید ماه) ولی چون سفلیات بیشتر قابل مشاهده‌اند مکرّر ذکر شده و مطلب نیز با آن به پایان رسانده شده‌است. البته این مطلب ابتدا بصورت مجمل و سپس به تفصیل ذکر گردیده اما در ترتیب تفصیل عکس ترتیب اجمال بکار رفته است؛ همانند بیان انفس که مقدم بر بیان نباتات است. شاید علّت این امر آنست که در بیان تفصیلی، عنوان اظهار نعمت اختیار شده از این جهت منعم علیه به سبب مقصود و متبوع بودنش قابل تقدیم باشد و در امر نباتات ترتیب سابق بر قرار شد که حبوب یعنی کیفیت غلات بر دانه و هسته مقدم است و آمدن ذکر باران در وسط، از تبعیت نباتات است و می‌تواند در اینجا لطیفه دیگری هم باشد و آن اینکه باران حالات مختلفی دارد. از حیث مبدأ علوی است و از حیث منتهی سفلی و باعتبار مسافت جوی.

لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيْفُ الْخَبِيْرُ ﴿١٠٣﴾

درک نمی‌کند او راچشمها و او درک می‌کند چشمها را و او بی‌نهایت باریک بین و آگاه است.

قَدْ جَآءَكُمْ بَصَآئِرُ مِنْ رَّبِّكُمْ فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهٖ وَ مَنْ

آمدند به نزد شمانشانیها از جانب پروردگارتان پس هر کس دید برای خودش است و هر که

عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَآ اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيْظٍ ﴿١٠٤﴾ وَ كَذٰلِكَ نُصَرِّفُ

کور ماند پس به‌ضرر خودش است ونیستم‌من بر شمانگهبان. واینگونه‌به‌روش‌گوناگون تفهیم‌می‌کنیم

الْاٰيٰتِ وَ لِيَقُوْلُوْا دَرَسْتَ وَ لِنُبَيِّنَه‘ لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ﴿۱۰۵﴾

آیات را وتا بگویندکه تو ازکسی درس‌خواندهٔ وتاروشن کنیم آن را برای فهمیدگان.

اِتَّبِعْ مَآ اُوْحِيَ اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ لَآاِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَ اَعْرِضْ

پیروی کن از آنچه وحی می‌شود بتو از پروردگارت نیست معبودی بجز او و روی بگردان

عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ﴿۱۰۶﴾ وَ لَوْ شَآءَ اللهُ مَآ اَشْرَكُوْا وَ مَا جَعَلْنٰكَ

از مشرکان. و اگر می‌خواست خدا، ایشان شرک نمی‌کردند و ما نگردانیدیم تو را

عَلَيْهِمْ حَفِيْظاً وَ مَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيْلٍ﴿۱۰۷﴾

برایشان نگهبان و نیستی تو برایشان متعهد.

خلاصهٔ تفسیر

(و کیفیت علیم بودن و منفرد بودنش در علم چنین است که) هیچ نگاهی نمی تواند او را احاطه کند (در دنیا باین شکل که کسی نمی‌تواند او را ببیند همانگونه که از دلایل شرعی ثابت است و در آخرت باین صورت که اگر چه اهل جنّت او را می‌بینند همانطور که این هم از دلایل شرعی ثابت است ولی احاطهٔ او محال خواهد بود و هر محسوس بالبصر که احاطهٔ ظاهرش به احساس بصری محال باشد پس احاطهٔ حقیقت باطنی او که به درجات نسبت بظاهر خفی تر است بوسیله عقل که بمراتب از احساس بیشتر محتمل خطا است بدرجه اولی محال خواهد شد) و او (یعنی الله تعالی) همه نگاهها را (که از احاطهٔ او تعالی عاجز بودند وجوباً) احاطه خواهد کرد (و هم چنین به اشیای دیگر هم از روی علم، محیط خواهد شد و هو بکل شیء علیم) و (از اینکه او به همه محیط است و هیچ چیزی به او محیط نیست لازم آمد که) او بسیار باریک بین، با خبر است (و کسی دیگر نیست و این آن کمال علمی است که الله تعالی در آن یکتاست شما به ایشان بگویید که) الان بدون شک به شما از طرف پروردگارتان وسایل حق بینی (یعنی دلایل عقلی و نقلی حقانیت توحید و رسالت) رسیده‌اند پس هر کسی که (بوسیله آنها حق را) بنگرد پس آن بنفع اوست و آنکس که کور می‌ماند او ضرر به خود می‌رساند و من نگهبان (اعمال) شما نیستم (یعنی هم چنانکه نگهبان کسی است که نگذارد او بحرکت نا شایسته‌ای مرتکب شود

این گونه مسئولیتی بعهدۀ من نیست کار من فقط تبلیغ است) و (بنگرید) ما بنحو (عمده) ی دلایل را از جهات مختلف بیان می‌کنیم تا که آنها را شما به همه برسانید و تا ایشان (منکرین از روی تعصب) چنین بگویند که شما از کسی (این مضامین را) درس گرفته‌اید (منظور اینکه تا برایشان الزام دیگری عاید گردد که ما اینگونه حق را واضح کرده ثابت می‌کردیم و شما باز بهانه‌های بیهوده می‌تراشیدید) و تا ما این (مضامین قرآن) را برای دانشمندان کاملاً روشن کنیم (یعنی در نازل کردن قرآن سه فایده وجود دارد. نخست اینکه مزد تبلیغ برای شما میسر گردد. دوّم اینکه بیشتر بر مجرمان جرم عاید گردد. سوم اینکه حق برای دانشمندان و طالبان‌حق ظاهر گردد. پس) شما (به فکر این نباشید که چه کسی می‌پذیرد و چه کسی نمی‌پذیرد) خود براه بروید که راجع به (رفتن بر) آن از جانب پروردگارتان به شما وحی آمده است (و در این طریق بزرگترین چیز این اعتقاد است که) بجز الله کسی لایق عبادت نیست و (در این طریق این نیز داخل است که بر این استوار مانده) بطرف مشرکان متوجه نباشید (که متاسفانه چرا ایشان نپذیرفتند) و (وجه متوجه نشدن این است که) اگر خدا می‌خواست ایشان به شرک مبتلا نمی‌شدند (ولی از بد رفتاریهای ایشان خدا خواست که به ایشان سزا بدهد لذا چنین انتظام فرمود. پس شما چگونه می‌توانید ایشان را مسلمان کنید) و (شما چرا در این فکر افتاده‌اید.) ما شما را نگهبان (اعمال) آنها قرار نداده‌ایم و نه شما (از طرف ما راجع به تعذیب آنها بر این اعمال) اختیاری دارید (پس وقتی که به شما تفتیش این جرایم مربوط نیست و نه دستور سزای‌شان را دارید پس چرا شما پریشان هستید)

معارف و مسایل

در نخستین آیه از این پنج آیه سوره انعام لفظ «ابصار» جمع بصر است بمعنی چشم و نیروی بینایی و «ادراک» بمعنی دریافتن و گرفتن و احاطه کردن است. حضرت ابن عباس ادراک را در اینجا به احاطه کردن تفسیر کرده‌است.[1]

۱- بحر محیط.

معنی آیه چنین است که اگر نگاههای همه مخلوقات از جن و انس و ملائکه و حیوانات باهم باشند باز هم نمی‌توانند خداوند جل شانه را چنان ببینند که نگاههای‌شان ذات او را احاطه کنند و خداوند متعال نگاههای همه مخلوقات را می‌بیند و دیدن او تعالیٰ بر همه آنها محیط است. در این آیه مختصر، دو صفت ویژهٔ خدای تعالی ذکر گردید نخست اینکه نگاه هیچ یکی از همه کاینات بلکه همه نگاهها با هم نمی‌توانند ذات او تعالی را احاطه کنند. حضرت ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌فرماید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده‌است که:

«اگر جن و انس و ملک و شیاطین کل کاینات از روزی که آفریده شده‌اند باهم شده و در یک صف قرار بگیرند باز هم نمی‌توانند ذات او تعالیٰ را در نگاههای خود احاطه کنند.[1]»

این صفت ویژه حق تعالی می‌تواند قرار گیرد ور نه خداوند متعال به نگاه چنان نیروی بخشیده که کوچکترین چشم کوچکترین حیوان، می‌تواند که بزرگترین کرات جهان را ببیند و بوسیله نگاه آن را احاطه کند. خورشید و قمر چقدر کرات بزرگی هستند که همه دنیا در مقابل با آنها هیچ حیثیتی ندارد اما انسان بلکه کوچکترین حیوانی این کُرات را چنان می‌بیند که در نگاه او احاطه می‌شوند.

و در حقیقت بینایی، یکی از حواس انسان است که می‌توان از آن علم چیزهای محسوس را دریافت. و ذات پاک حق تعالیٰ از احاطه عقل و وهم بالاتر است پس چگونه علم او بوسیله این حس بینایی حاصل می‌گردد.

تو دل مین آتا هـ سمجهـ مین نهین آتا   بس جان گیا مین تری پهچان یهی هـ

یعنی تو در دل می‌آیی و در فهم نمی‌آیی من دانستم که شناخت تو فقط همین است.

ذات و صفات حق تعالیٰ غیر محدوداند. و عقل، وهم و حواس

۱- مظهری بحواله ابن حبان.

انسانی همه محدوداند بدیهی است که یک چیز غیر محدود نمی‌تواند در محدودی جای گیرد. لذا دانشمندان و فیلسوفان جهان که در شناخت حق تعالی و ادراک ذات و صفات او بوسیله دلایل عقلی عمرهای خود را در تحقیق و بحث به پایان رسانیده‌اند و صوفیهٔ کرام که به راه کشف و شهود سیاحت کرده‌اند همه بر این متفق‌اند که حقیقت ذات و صفات او تعالیٰ را نه کسی دریافته و نه می‌تواند دریابد. مولانا رومی رحمه‌الله چه خوب فرموده:

دور بینان بارگاه الست　　غیر ازاین پی نبرده‌اند که هست

و حضرت شیخ سعدی رحمه‌الله فرموده:

چه شبها نشستم در ین سیر گم　　که حیرت گرفت آستینم که قم

مسئله رؤیت باری تعالیٰ

آیا انسان می‌تواند با خدا ملاقات کند؟ در این مسئله عقیده تمام علمای اهلسنت والجماعت بر این است که نمی‌توان ذات حق تعالیٰ را در این جهان مشاهده کرد. از اینجاست که وقتی حضرت موسیٰ علیه‌السلام تقاضا کرد که «**رب ارنی**» خدایا خود را بمن بنمایان تا تو را به بینم فرمود: «**لن ترانی**» که تو هرگز نمی‌توانی مرا ببینی. روشن است که وقتی به موسیٰ کلیم‌الله علیه‌السلام چنین جواب می‌رسد، پس کسی دیگر از جن و انس چنین قدرتی ندارند.

البته رؤیت حق‌تعالیٰ در آخرت برای مؤمنین از احادیث صحیح و قوی و متواتر ثابت است و در آیه ۲۳ قیامه خود قرآن هم موجود است که: «**وُجُوْهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ اِلیٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ**» که بسیاری چهره‌ها در قیامت تر و تازه و شاد بطرف پروردگار خود می‌نگرند.

البته کفار و منکرین در آن روز بصورت سزا به رؤیت حق تعالیٰ مشرف نخواهند شد. کما فی آیه ۱۵ مطففین: «**كَلَّآ اِنَّهُمْ عَنْ رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوْبُوْنَ**» یعنی کفار در آن روز از ملاقات پروردگار خویش محجوب و محروم خواهند شد.

ملاقات خداوندی در قیامت در مواقع متعددی صورت می‌گیرد. در میدان محشر هم و بعد از ورود به جنت هم و از همه نعمتها بزرگترین نعمت بر اهل جنت رؤیت حق‌تعالیٰ خواهد بود.

رسول کریمﷺ فرموده که: هنگامی که اهل جنت در جنت داخل می‌گردند حق تعالیٰ به ایشان می‌فرماید که: اگر اضافه بر نعمتهای جنت چیز دیگری می‌طلبید بگویید تا بشما بدهم. ایشان عرض می‌کنند که بار الها شما ما را از جهنم نجات داده به جنت داخل فرموده‌اید از این بیشتر ما چه بخواهیم! آنگاه حجاب از میان برداشته می‌شود و همه بشرف زیارت حق تعالی نایل می‌گردند و این از همه نعمتهای جنت بزرگترین نعمت قرار می‌گیرد. این حدیث در صحیح مسلم بروایت حضرت صهیب منقول است.

و در حدیث صحیح بخاری است که رسول خداﷺ در شب ماهتابی تشریف داشت و صحابه کرام جمع بودند آن‌حضرتﷺ بطرف ماه نظر انداخته فرمودند: «که در آخرت شما پروردگارتان را چنان عیان می‌بینید که این ماه را می‌بینید.» در «**ترمذی**» و «**مسنداحمد**» حدیثی به روایت ابن عمرؓ منقول است که کسانی که خداوند به آنها در جنت درجه‌ای خاص عنایت می‌فرماید روزانه هر صبح و شام به رؤیت حق تعالیٰ مشرف خواهند شد. خلاصه اینکه هیچکس نمی‌تواند در این جهان بشرف رؤیت حق تعالیٰ نایل گردد. و در آخرت همه اهل جنت به آن مشرف خواهند گشت و آنکه آن‌حضرتﷺ در شب معراج بشرف زیارت مشرف شده‌اند آن هم در حقیقت زیارت عالم آخرت است چنانکه شیخ محی‌الدین ابن‌عربی فرموده که دنیا تنها عبارت از آنست که زیر آسمانها محصور باشد و بالاتر از آسمانها مقام آخرت است و در آنجا رسیدن و بشرف زیارت مشرف شدن را نمی‌توان زیارت دنیا گفت.

حالا این سؤال باقی است که وقتی از آیه قرآن «**لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ**» چنین معلوم شد که انسان نمی‌تواند خدا را ببیند پس در قیامت چگونه رؤیت متحقق می‌شود؟

جواب روشن آن اینکه معنی قرآن این نیست که رؤیت حق‌تعالیٰ برای انسان ناممکن است؛ بلکه معنی آیه این است که نگاه انسانی نمی‌تواند ذات او تعالیٰ را احاطه کند. زیرا ذات او غیر محدود و نگاه انسان محدود است.

رؤیتی که در قیامت تحقق می‌پذیرد به گونه‌ای است که نگاه مخلوق نمی‌تواند او تعالیٰ را احاطه کند. انسان و نگاهش نمی‌تواند در دنیا چنین رؤیتی را تحمل کند. لذا در دنیا رؤیت خداوند مطلقاً مقدور نیست امّا چون در آخرت نیروی جدیدی پدید می‌آید رؤیت باری‌تعالیٰ متحقق می‌گردد آنهم به صورتی که ذات حق تعالیٰ در احاطه نظر نمی‌آید.

صفت دیگر حق‌تعالیٰ که در این آیه بیان شده این است که نگاه او بتمام کاینات محیط است کوچکترین ذرهٔ از نگاه او پنهان نیست. این علم مطلق و احاطهٔ علمی هم از خصوصیات حق‌تعالیٰ است و بجز او هیچ یکی از مخلوقات نتوانسته است و نمی‌تواند که علم تمام اشیا و ذرات کاینات را دارا باشد زیرا که آن صفت خاص رب‌العزت است.

سپس فرمود: «**وَ هُوَ اللَّطِيْفُ الْخَبِيْرُ**» لطیف به اعتبار لغت در دو معنی استعمال می‌شود: یکی مهربان و دیگری در مقابل «کلفت»، باریک است یعنی آنچه بوسیله حواس، محسوس و معلوم نگردد.

و «**خَبِيْر**» بمعنی آگاه است پس معنی جمله چنین می‌شود که الله تعالیٰ لطیف است لذا بوسیله حواس قابل درک نیست و خبیر است لذا کوچکترین ذره‌ای از کاینات از علم و آگهی او خارج نیست و اگر لطیف در اینجا بمعنی مهربان گرفته شود پس اشاره به این است که اگر چه الله تعالیٰ از هر قول و فعل بلکه اراده و تصور ما هم آگاه است و مقتضای آن این است که ما بر هر گناهی مؤاخذه بشویم امّا چون لطیف و مهربان است ما را بر هر گناهی مؤاخذه نخواهند فرمود.

در آیه بعدی لفظ «**بَصَآئِر**» جمع بصیرت است که بمعنی عقل و دانش می‌آید یعنی آن نیرویی که انسان بتواند بوسیله آن اشیای غیر محسوس را

بداند مراد از «**بصائر**» در این آیه، آن نوع دلایل و وسایلی است که انسان بتواند حق و حقیقت را دریابد. معنی آیه اینکه وسایل و عوامل حق‌بینی از طرف خدا بشما رسیده است یعنی قرآن، رسول‌کریمﷺ و معجزات، تعلیمات، معاملات و اخلاق ایشان همه وسایل حق‌بینی هستند. پس هر کسی‌که به این وسایل متمسک شده، صاحب بصیرت گشته و به نفع خویش عمل کرده‌است و آنکس که از تمسک به این وسایل اجتناب کرده، نسبت به حق کور مانده و خود را در خسران قرار داده‌است. در پایان آیه فرمود که من نگهبان شما نیستم یعنی رسول کریمﷺ مسئول این نیست که همانند یک نگهبان و محافظ مردم را به اجبار از کارهای ناشایسته باز بدارد بلکه وظیفهٔ او بحیث رسالت تنها دعوت و تبلیغ و تفهیم احکام است «باز هر یکی به اختیار خود از آنها اتباع کند یا خیر این وظیفه اوست»

در آیهٔ سوم به دلایل روشن توحید و رسالت که در آیه‌های گذشته آمده بودند اشاره کرده و فرمود: «**وَكَذٰلِكَ نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ**» یعنی ما اینگونه دلایل را از جهات مختلف توضیح می‌دهیم.

سپس فرمود: «**وَ لِيَقُوْلُوْا دَرَسْتَ وَ لِنُبَيِّنَهٗ لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ**» که حاصلش این چنین است که همه اسباب و وسایل هدایت، معجزات، دلایل کتابِ بی‌نظیر قرآن، ظهور چنان علوم و حقایق از زبان مبارک امّی محض، که همه فیلسوفها و حکما از آن عاجزاند و چنان کلام بلیغی که بتمام جن و انس آینده تا قیامت اعلام مبارزه شده که اگر بتوانند کلامی مانند کوچکترین سوره‌ای درست بکنند و تقدیم کنند و همه جهان از این عاجز مانده، همه این اسباب حق‌بینی چنان بودند که می‌بایستی هر منکر سر خود را بر قدمهای پیغمبر بیندازد امّا کسانی که در طبع شان زیغ و کجی بود چنین گفتند که «**دَرَسْتَ**» یعنی شما این علوم را از کسی فرا گرفته‌اید و در ضمن چنین هم گفتند که «**وَ لِنُبَيِّنَهٗ لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ**» حاصلش اینکه این برای دانشمندانی که درک و فهم سلیم دارند نافع و مفید خواهد بود. خلاصه اینکه وسایل هدایت به پیش همه گذاشته شده ولی کج فهمان از این استفاده نبردند و سلیم‌الطبعان

بوسیله این، رهبر جهان قرار گرفتند.

در آیه چهارم به آن‌حضرتﷺ هدایت گردیده که شما به این فکر نباشید که چه کسی می‌پذیرد و چه کسی نمی‌پذیرد؛ بلکه شما به راه خود پیش بروید که راجع به آن از جانب خدا بر شما وحی نازل شده‌است که در آن بزرگترین چیز این اعتقاد است که بجز خدا کسی لایق پرستش نیست و نیز در آن وحی حکم تبلیغ هم داخل است. بر آن استوار شده بطرف مشرکین اصلاً توجه نکنید که متاسفانه چرا نمی‌پذیرند.

در پنجمین آیه وجهش چنین‌نشان داده شد که اگر مقصد خدا تکویناً اینچنین می‌بود که همه انسانها مسلمان باشند پس ایشان نمی‌توانستند به شرک مبتلا گردند اما بوجه بد رفتاری‌شان مقصد خدا این بود که به ایشان سزا برسد چنانکه اینگونه وسایلی مهیا نمود پس شما چگونه می‌توانید ایشان را مسلمان کنید و شما چرا در این فکر هستید، شما را نگهبان اعمال آنها قرار نداده‌ایم و نه شما از جانب ما اختیار دارید که آنها را بر این اعمال سزا بدهید، لذا نباید شما بخاطر اعمال آنها پریشان شوید.

وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ فَيَسُبُّوا اللّٰهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ ط

و بد نگوییدبه کسانی‌که‌می‌پرستندآنهارابجزازخداپس‌بدخواهندگفت‌به‌خداازبی‌ادبی‌نادانسته

كَذٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ اُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ص ثُمَّ اِلٰى رَبِّهِمْ مَّرْجِعُهُمْ

اینگونه مزین گردانیدیم در نظر هر فرقه‌ای اعمال‌شان را باز بطرف خداست بازگشت‌شان

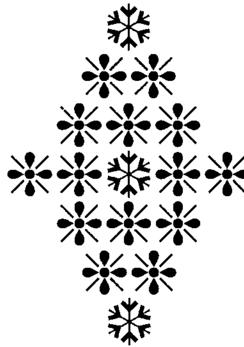
فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ﴿۱۰۸﴾ وَ اَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ

او به‌ایشان خبر می‌دهد به‌آنچه می‌کردند. و قسم قطعی می‌خورند بنام خدا که

لَئِنْ جَآءَتْهُمْ اٰيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا ط قُلْ اِنَّمَا الْاٰيٰتُ عِنْدَ اللّٰهِ

اگر بیاید به‌نزد ایشان‌نشانی حتماً برآن ایمان خواهندآورد؛ بگوکه نشانیهابه نزد خداست

وَ مَـا يُشْعِرُكُمْ اَنَّهَا اِذَا جَآءَتْ لَا يُؤْمِنُوْنَ﴿۱۰۹﴾ وَ
و شمامسلمانان چه اطلاع دارید که هرگاه آن نشانیها بیایند آنان ایمان می‌آورند. و
نُقَلِّبُ اَفْئِدَتَهُمْ وَ اَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوْا بِهٖٓ اَوَّلَ مَرَّةٍ
بر می‌گردانیم دلهایشان و چشمهای‌شان را همانگونه که ایمان نه‌آوردند به آن اولین بار،
وَّ نَذَرُهُمْ فِیْ طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُوْنَ﴿۱۱۰﴾
ومی‌گذاریم ایشان‌را در سرکشی‌شان سرگردان.



وَلَوْ اَنَّنَا نَزَّلْنَا اِلَيْهِمُ الْمَلٰئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتٰى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَىْءٍ

و اگر فرود آوریم بر ایشان فرشته و صحبت کنند با ایشان مردگان و زنده کنیم هر چیز را

قُبُلاً مَّا كَانُوْا لِيُؤْمِنُوْٓا اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُوْنَ ﴿۱۱۱﴾

درجلوی آنها باز هم هرگز ایمان نخواهند آورد مگر اینکه بخواهد خدا، ولی بیشترشان نادان‌اند.

وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيٰطِيْنَ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ يُوْحِىْ

و همین گونه مقرر کردیم برای هر پیامبری دشمن اشرار انس و جن را که می‌آموزند

بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوْرًا ط وَ لَوْ شَآءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوْهُ

به یکدیگر سخنان آراسته‌شده‌را بخاطر فریب، و اگر می‌خواست پروردگار تو چنین نمی‌کردند

فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُوْنَ ﴿۱۱۲﴾ وَ لِتَصْغٰٓى اِلَيْهِ

پس بگذار ایشان را تا ایشان بدانند و دروغشان. و تا که مایل گردند بطرف آن سخنان آراسته،

اَفْـِٕدَةُ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ وَ لِيَرْضَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوْا

قلوب کسانی که یقین ندارند به آخرت و آنها را بپسندند و انجام دهند

مَا هُمْ مُّقْتَرِفُوْنَ ﴿۱۱۳﴾

آنچه انجام می‌دهند.

خلاصهٔ تفسیر

و فحش نگویید به آنهایی که (معبودان باطل را) می‌پرستند ایشان (مشرکان) بجز از خدا؛ زیرا (از این رفتار شما) باز آنها از نادانی از حد متجاوز شده (یعنی در خشم در آمده) در شأن خدا گستاخی می‌کنند (و از این نباید تعجب کرد که چرا به اینگونه گستاخان فوراً عذاب نمی‌رسد، زیراکه) ما (در دنیا) اینگونه (که انجام می‌گردد) به هر گروهی عملشان را (چه خوب باشد چه فاسد) آراسته کرده‌ایم (یعنی آنگونه اسبابی فراهم می‌شوند که طریقه هر یکی به نزدشان پسندیده است. از این معلوم گشت که این جهان در اصل برای ابتلا و آزمایش است لذا آمدن سزا در آن لازم نیست) باز (البته سر موعد) بازگشت (همه) ایشان به

نزد پروردگار ایشان است پس او (در آن وقت) به ایشان نشان می دهد آنچه آنها (در دنیا) می کردند (و به مجرمین سزا خواهد داد) و ایشان (منکران) در قسمها تأکید کرده به نام‌خدا قسم خورده‌اند که اگر به نزد ایشان نشانی (از علایم خواسته آنها ظاهر شده) بیاید پس آنها حتماً بر آن (نشانی) ایمان می آوردند (یعنی نبوت ظاهر کنندهٔ علامت را می‌پذیرفتند) شما (در پاسخ به آنها) بگویید که علایم همه در قبضهٔ خداست (او در آنها به هر نحوی که بخواهد تصرف می‌فرماید مداخله کردن و اظهار نظر کردن دیگران بی‌جاست زیرا بغیر از خداکسی نمی‌داند که ظاهر شدن کدام مبنی بر حکمت است. البته به وقت بعثت رسل اظهار مطلق نشانی یقیناً حکمتی در بر خواهد داشت لذا خداوند بسیاری علایم، بر صدق ادعای رسالت محمّدی، ظاهر فرمود که جهت دلالت کافی خواهند شد؛ لذا این پاسخ خواستهٔ آنهاست) و (چون مسلمانان تصور می‌کردند که خوب است اگر نشانی ظاهر گردد شاید آنها ایمان بیاورند. خطاب به آنها فرمود که) شما چه اطلاع دارید (بلکه ما اطلاع داریم) که آن نشانی (خواسته شده) هر وقت (آشکارا) بیاید آنها (از نهایت ضدّیت) هم ایمان نخواهند آورد و (بسبب عدم ایمان آوردن آنان) ما هم دلهای‌شان را (از قصد حق طلبی) و نگاههای ایشان را (در نظر حق‌بینی) بر می گردانیم (و عدم ایمان آنها اکنون) مانند آنکه آنها بر این (قرآن که معجزه‌ایست بس عظیم) اولین بار (که آمد) ایمان نیاوردند (لذا عدم ایمان آنها را الان امری بعید ندانید) و (مراد از تقلیب ابصار یعنی بیکار کردن چشمها تقلیب ظاهری نیست، بلکه مراد اینست که) ما آنها را در سرکشی (و کفر) شان حیران (و سرگردان) می گذاریم (که موفق به ایمان آوردن نخواهند شد و این تقلیب معنوی است) و (کیفیت عنادشان چنین است که) اگر ما (بجای یک نشانی خواسته شده چندین معجزات بزرگ هم نشان دهیم مانند اینکه) به نزد آنها فرشته بفرستیم (همانگونه که آنها می‌گویند کما فی آیه ۲۱ فرقان «**لَوْلاَ أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَٰئِكَةُ**») و با ایشان مردگان (زنده شده) صحبت کنند (همانگونه که در آیه ۳۶ دخان آمده که: «**فَأْتُوْا بِاٰبَآئِنَا**») و (آنها فقط این قدر می‌گویند که در آیه ۹۲ اسراء آمده: «**اَوْ تَأْتِيَ بِاللهِ وَالْمَلَٰئِكَةِ قَبِيْلاً**») ما (بر این اکتفا نکرده بلکه اگر) تمام موجودات (غیبی) را (که در آن جنت و جهنم همه داخل شدند) به نزد آنها در جلو چشمهایشان آورده جمع می‌کردیم (که همه را عیناً می‌دیدند) باز هم آنها هرگز ایمان نمی آوردند آری اگر خدا بخواهد (و تقدیر آنها را تبدیل کند) این امری است دیگر (پس وقتی‌که کیفیت عناد و شرارت آنها تا این حد است و خود آنها

نیز آن را می‌دانند که اراده ما هم در این وقت ایمان آوردن نیست پس مقتضای آن این بود که معجزه نمی‌خواستند که بیکار محض است) اما بیشتر آنها از روی جهالت صحبت می‌کنند (چراکه منظور آنها ایمان آوردن نیست باز خواستهای بیجا می‌کنند که جهالت از آن هویداست) و (آنها که با شما دشمنی دارند این امر جدیدی در حق شما نیست بلکه همانگونه که آنها با شما عداوت دارند) همینگونه ما برای هر پیغمبری بسیاری دشمن شیطان آفریده بودیم برخی انسان (که اصل معامله با آنها بود) و برخی جنّیان (ابلیس و اولاد او) که بعضی از آنها (یعنی ابلیس و لشکر او) بطرف بعضی دیگر (یعنی مردمان کافر) سخنان آراسته بگونه وسوسه می‌اندازند تا که آنها را در فریب بیندازند (مراد از آن سخنان کفر و مخالفت‌اند که در ظاهر برای نفس خوب معلوم می‌شدند و در باطل مهلک بودند و این فریب است. وقتی که این امر جدیدی نیست شما هم به فکر آن نباشید که چرا آنها با شما چنین رفتار می‌کنند، اصل اینست که در این بعض حکمت وجود دارد و از این جهت آنها بر این توانایی یافتند) و اگر خدای تعالیٰ (چنین) می‌خواست (که آنها بر اینگونه امور قدرت نیابند) پس آنها نمی‌توانستند چنین کاری انجام دهند (اما با در نظر گرفتن بعض حکمتها به آنها اینگونه توانایی داده شد) لذا (وقتی که در آن حکمتهای وجود دارد پس) آنها را با آنچه (در باره دین) افترا پردازی می‌کنند (مانند انکار نبوت که مبنای عداوت است) بگذار (و بغم و هم آنها نباش خود ما سر موعد مقرر سزای مناسبی به آنها می‌دهیم که این یکی از جمله آن حکمتهاست) و (آن شیاطین، کفار را از این جهت در وسوسه می‌انداختند) تا که دلهای کسانی که بر آخرت (آنگونه که مناسب است) یقین ندارند بطرف این (گونه سخنان فریب آمیز) مایل بگردند (مراد از آنها کفاراند و لو اینکه اهل کتاب هم باشند زیراکه آنها هم آنگونه که مناسب است یقین ندارند ور نه بر انکار نبوت که مستوجب سزای قیامت است گاهی جرأت نمی‌کردند) و تا که (پس از تمایل نفسانی) آن را (از روی اعتقاد قلب هم) پسند کنند و تا که (بعد از اعتقاد هم) مرتکب چنین اموری باشند که (قبلاً) بآنها مرتکب بودند.

معارف و مسایل

اولین آیه از آیات فوق در مورد واقعه‌ای خاص نازل شده و در آن

هشدار داده شده و به سوی یک امر مهم و اساسی هدایت گردیده که عملی که خودش جایز نیست وسیله و سبب آن هم جایز نمی‌باشد. شأن نزول این آیه را ابن جریر چنین روایت کرده‌است: هنگامیکه عموی محترم رسول کریمﷺ ابوطالب در حالت مرگ بود سرداران مشرکین قریش که در پی ایذا و اذیت و دشمنی رسول‌اللهﷺ بودند و قتل وی را در نظر داشتند، به این فکر افتادند که اگر بعد از وفات ابوطالب نسبت به قتل محمّدﷺ اقدام شود این عمل خلاف عرف و سنت آنان است و به عزت و شرف ایشان لطمه‌ای وارد می‌گردد؛ زیرا مردم خواهند گفت که در حیات ابوطالب به محمّدﷺ نتوانستند ضرری برسانند و بعد از مرگ وی محمّد را تنها یافته و او را قتل کردند لذا فرصت را غنیمت دانسته و گروهی از سرداران مشرکین به ملاقات ابوطالب رفتند تا این موضوع را روشن کنند. البته این امر بر هر مسلمان آگاه، کاملاً روشن است که گرچه ابوطالب مسلمان نبود ولی محبت آن‌حضرتﷺ و عظمت و جلال وی در دلش بوده و همیشه در مقابل دشمنان آن‌جنابﷺ، مدافع وی بود. گروهی از سرداران قریش برای تحقق بخشیدن به امر فوق گرد هم آمده که شامل ابوسفیان، ابوجهل، عمرو بن‌عاص و چند نفر دیگر بودند و وقت ملاقات گرفتن با ابوطالب را فردی به نام «مطلب» بر عهده گرفت و پس از دریافت اجازه گروه مذکور را به حضور ابوطالب رساند. هنگامیکه سرداران قریش به نزد ابوطالب رسیدند به وی گفتند که شما سرور و سردار ما هستید و می‌دانید که برادرزاده شما محمّدﷺ به ما و معبودان ما اذیت و آزار می‌رساند لذا وی را به نزد خویش بخوان و او را تفهیم کن تا ما و معبودان ما را بد نگوید. ما نیز با او صلح و آشتی می‌کنیم و محمّدﷺ هر که را معبود خود قرار دهد ما نیز به او بد و نا سزا نگوییم.

ابوطالب آن‌حضرتﷺ را به پیش خودش خواند و با وی گفت که سرداران طایفه شما آمده‌اند. آن‌حضرتﷺ این گروه را مخاطب قرار داده فرمود: که شما چه می‌خواهید؟ آنها گفتند که خواهش ما این است که شما

از ما و معبودان ما دست بکشید و به معبودان ما بد نگویید و ما نیز تعهد می‌کنیم که شما و معبودتان را مورد اهانت قرار ندهیم و به این وسیله مخالفت پایان می‌پذیرد.

رسول خدا ﷺ خطاب به آنان فرمود که: اگر من این سخن شما را بپذیرم آیا شما حاضرید که برای گفتن یک کلمه آماده شوید تا با گفتن آن مالک کل عرب بوده و سرداران عجم تابع و خراج دهنده شما قرار گیرند.

ابوجهل گفت بجای گفتن یک کلمه ما حاضریم ده کلمه را بر زبان آوریم. آنگاه خواستند تا محمّد ﷺ آن کلمه مورد نظر را بیان کند. رسول‌الله ﷺ فرمود: بگویید **لا اله الا الله**، آنان به محض شنیدن این عبارت سخت ناراحت گشتند. ابوطالب نیز از آن‌حضرت ﷺ خواست تا کلمهٔ دیگری به طایفه خویش گوید زیرا آنان از این کلمه هراس داشتند. رسول‌الله ﷺ به ابوطالب فرمود: عموجان! من به جز این کلمه نمی‌توانم عبارت دیگری بگویم. اگر آنها خورشید را از آسمان بر زمین بیاورند و بر دستم بگذارند من به جز این‌کلمه عبارت دیگری نخواهم گفت. منظورش از این‌گفتار مأیوس گرداندن آنان بود. اما آنان در حالیکه ناراحت گشته بودند به محمّد ﷺ گفتند از بد گفتن به معبودهای (بتان) ما اجتناب کن. در غیر اینصورت ما نیز به معبود شما و به آن کسی که خود را رسول او می‌گویی بد می‌گوییم؛ لذا این آیه نازل گردید «**وَلَا تَسُبُّوا الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللهِ فَیَسُبُّوا اللهَ عَدْواً بِغَیْرِ عِلْمٍ**» یعنی شما به بتهایی که آنان معبود خود قرار داده‌اند بد نگویید تا آنان از روی گمراهی و نفهمی به خدا بد نگویند.

در اینجا «**لَا تَسُبُّوا**» از لفظ «سب» مشتق است بمعنی فحش گفتن، رسول کریم ﷺ بر حسب عادت به صفات حسنه متصف بود و حتی در دوران کودکی وی هم فحشی نسبت به انسان یا حیوانی از زبان او سر نزده‌است. البته شاید صحابه در صحبت‌های خویش کلمات تندی بر زبان آورده و مشرکین آن را به فحش تعبیر کرده باشند و سرداران قریش آن را دستاویزی قرار داده و به رسول خدا اعلان کردند که اگر شما از سب و شتم بتهای ما

دست بر ندارید، ما به خدای شما هم فحش و ناسزا خواهیم گفت.

خداوند با نازل کردن این آیه، مسلمانان را از بد گفتن و تند برخورد کردن با معبودان مشرکین باز داشت. آنچه در این آیه بیشتر قابل توجه است این است که خداوند در آیه قبل، آن‌حضرتﷺ را بصورت خاص مورد خطاب قرار داده و فرمود: «اِتَّبِعْ مَآ اُوْحِيَ اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ» «وَ مَا جَعَلْنٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِيْظًا وَ مَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيْلٍ». در تمام عبارات فوق رسول‌اللهﷺ مورد خطاب و از جانب خدا امر و نهی گشته است در حالیکه در این آیه همهٔ مسلمانان مورد خطاب قرار گرفته‌اند، زیرا فرمود: «لَا تَسُبُّوا» و اشاره به این کرد که چون آن‌حضرتﷺ هیچگاه کسی را دشنام نداده بود؛ خداوند صیغه جمع را بکار برد تا رسولش آزرده خاطر نگردد و همهٔ اصحاب نیز در این امر احتیاط را رعایت کنند. (کذا فی المحیط)

البته سؤال دیگری که باقی است، این است که چرا در قرآن نسبت به بتها الفاظ تندی بکار رفته و آن آیات منسوخ نبوده و تلاوت می‌گردند. در جواب این سؤال باید گفت که اینگونه آیات قرآن برای مباحثه و جهت توضیح حقیقی نازل گشته و در آن هیچ نوع دل شکنی قید نظر نبوده‌است و هیچ انسان عاقلی چنین برداشت و استنباطی ندارد که هدف از اینگونه آیات بد گفتن به بت‌ها یا آزردن مشرکین بوده‌است. این را اصل محاوره هر زبان به آسانی می‌تواند درک کند که اگر گاهی عیب و بدی شخص جهت تنقیح مسئله‌ای ذکر گردد، همانگونه که روزمره در دادگاهها مشاهده می‌شود هیچ انسانی نسبت به این توضیحات نمی‌گوید که فلان شخص به فلان انسان فحش داد. هم چنین در جلوی پزشکان و طبیبان معایب زیادی از مردم بازگو می‌شود که اگر اینها را کسی در جای دیگر و به رویه دیگری بیان کند فحش محسوب می‌شوند اما بیان آنها را به غرض معالجه هیچ کسی نمی‌تواند فحش بگوید.

هم‌چنین قرآن کریم در مواضع متعددی بی‌حس و بی‌شعور بودن و ضعف و ناتوانی بتها را در پیرایه‌ای خاص بیان فرموده که شخص فهمیده

می‌تواند حقیقت را درک کند و اشتباه و کوتاه اندیشی نادان ظاهر گردد. چنانکه در این رابطه در آیه ۷۳ حج فرموده: «**ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ**» یعنی این بتها با پیروان‌شان ناتوان‌اند. یا در آیه ۹۸ انبیا فرموده شده که: «**إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ**» یعنی شما با بتهایی که آنها را عبادت می‌کنید آتش افروز جهنم هستید. در اینجا هم هدف بد گفتن کسی نیست بلکه هدف از آن توضیح گمراهی و اشتباه و انجام بد آن است. فقهاءرحمهم‌الله تصریح فرموده‌اند که اگر کسی این آیه را بخاطر آزردن مشرکین بخواند آن هم در سبّ ممنوع قرار گرفته، تلاوتش ناجایز خواهد شد. هم چنانکه عدم جواز تلاوت قرآن در مواضع مکروه را همه می‌دانند.[1]

خلاصه مطلب اینکه هیچگاه نه در قرآن و نه از زبان رسولﷺ کلامی بیان شده که مردم آن را فحش بفهمند و نه در آینده هم خطر امکان چنین واقعه‌ای وجود داشت. البته امکان داشت از مسلمانان دیگر چنین مطلبی سر زند، لذا خداوند در این آیه آن را منع فرمود. این واقعه و راهنمایی قرآن، بابی از ابواب دانش را بر ما گشود و سبب گردید تا از آن چند مسأله اساسی استنباط گردد.

آنچه سبب گناه قرار بگیرد آن هم گناه است

یک اصلی که از مطلب فوق نتیجه گیری می‌شود این است که: اگر امری در حد خود جایز و تا حدی پسندیده است ولی انجام دادن آن فساد خواهد آورد و یا در اثر آن مردم به گناه مبتلا خواهند گشت پس انجام دادن آن ممنوع است. مثلاً بد گفتن بت‌ها حداقل جایز است و اگر در اثر مقتضای غیرت ایمانی گفته شود شاید در حد ذات خودش موجب ثواب باشد ولی اگر این خطر وجود داشت که در اثر بد گفتن بت‌ها مردم به بد گفتن خدا

۱- روح المعانی.

خواهند پرداخت و سبب آن هم بد گفتن بت‌ها شده‌است چنین امری ناجایز و ممنوع می‌باشد. مثالی دیگر در این زمینه در حدیث آمده‌است که آن‌حضرتﷺ به اصحاب کرام خطاب فرمودند که هیچ کس نباید به پدر و مادر خویش فحش دهد. صحابه کرام عرض کردند که یا رسول‌الله! این امکان وجود ندارد که کسی به پدر و مادر خویش فحش دهد. آن‌حضرتﷺ فرمود آری خود شخص به پدر و مادر خویش فحش نمی‌گوید ولی وقتی که به پدر و مادر کسی فحش دهد او نیز در عوض به پدر و مادر وی فحش خواهد داد و سبب این بدگویی همان فرزند خواهد بود و این موضوع آن‌چنان است که گویا خود شخص به پدر و مادر خویش فحش گفته است.

نمونه‌ای دیگر در این زمینه در زمان رسالت آن‌حضرتﷺ چنین اتفاق افتاد که رسول‌کریمﷺ به عایشه صدیقه‌رضی‌الله‌عنها فرمود که بیت‌الله شریف در زمان جاهلیت در اثر حادثه‌ای منهدم شده بود، قریش مکه قبل از بعثت و نبوت آن را از نو بنا کردند و در این تعمیر چند تغییر نسبت به بنای ابراهیمی در آن ایجاد گردید. یکی اینکه حطیم که جزء بیت‌الله است به علت کمی سرمایه از بیت خارج ماند.

دوم اینکه بیت‌الله دارای دو درب شرقی و غربی بود که یک درب برای دخول و درب دیگر برای خروج استفاده می‌شد. اهل جاهلیت درب غربی آنرا مسدود کردند و تنها درب شرقی را باز گذاشتند آن هم از سطح زمین‌نسبتاً بالا، که دخول در خانه خدا با اجازه و رضای آنان صورت گیرد و هر کس خودسرانه نتواند وارد خانهٔ خدا شود. آن‌حضرتﷺ فرمود: دلم می‌خواهد بنای فعلی را در هم ریخته و کلاً بر اساس زمان حضرت ابراهیم آن را بسازم امّا چون قوم عرب تازه مسلمان شده‌اند و برای اینکه از انهدام بیت‌الله شک و شبهه‌ای در دلهای‌شان وارد نشود از اجرای تصمیم و اراده خویش خودداری می‌کنم.

واضح است که تعمیر بیت‌الله مطابق با بنای ابراهیم طاعت و کار ثوابی

بود ولی آن‌حضرت ﷺ به علت عدم آگهی مردم و احتمال وقوع خطر، از این تصمیم و ارادهٔ خویش باز ماندند. اصل دیگری که از این واقعه استنباط می‌گردد آن است که اگر انجام کار جایز و حتی ثواب، فساد به دنبال داشته باشد، ممنوع است. اما بر این موضوع یک ایراد مهمی وارد است که در روح‌المعانی از ابومنصور نقل شده است و آن اینکه الله تعالیٰ جهاد و قتال را بر مسلمانان لازم گردانیده‌است. در صورتیکه در جهاد، مسلمان قتل غیر مسلمان را اراده می‌کند و آنها قتل مسلمانان را اراده می‌کنند پس طبق این اصل جهاد هم باید ممنوع قرار گیرد. علاوه بر این، بر تبلیغ اسلام و تلاوت قرآن و اذان و نماز مسلمان بسیاری از کفار مسخره می‌کنند آیا ما هم باید دست از این‌کارها بر داریم تا مورد مسخره قرار نگیریم؟

در پاسخ به این سؤال خود ابومنصور چنین گفته است که این ایراد در اثر عدم مراعات یک شرط لازم وارد است و آن اینکه کار جایزی که به سبب آن فساد ایجاد خواهد شد، از مقاصد و امور ضروری اسلام نباشد. مانند بد گفتن معبودان باطل که هیچ مقصد اسلامی را محقق نمی‌سازد، هم‌چنین تعمیر بیت‌الله شریف مطابق بنای ابراهیمی که بر آن هم هیچ مقصد اسلامی موقوف نبود و چون در انجام این اعمال خطر فساد دینی وجود داشت از انجام آنها صرف نظر شد. امّا کارهایی که خود در اسلام هدف و مقصوداند و به علت اشتباه مردم احتمال فساد بعد از انجام آنها می‌رود هرگز ترک نخواهند شد، بلکه کاملاً تلاش خواهد شد تا رواج اعمالی که از نظر اسلامی مقصودند و یا هدف اسلامی بر آنها وقوف دارد بیشتر شود و حتی‌الامکان جلوی فساد گرفته شود.

از این جهت است که یک وقتی حضرت حسن بصری و محمّد بن سیرین برای تشییع جنازه‌ای رفتند و چون مشاهده کردند که جماعتی از زنان به همراه مردان اجتماع کرده‌اند ابن سیرین برگشت ولی حسن بصری فرمود که به علت راه و رسم غلط مردم چگونه می‌توان نماز جنازه را که فرض است ترک کرد و اینگونه اعمال بخاطر چنان فسادی ترک نخواهند

شد، علاوه بر این باید تلاش کرد تا اینگونه فساد از بین برود. این واقعه هم در روح‌المعانی منقول است.

لذا از مطلب فوق بطور خلاصه چنین نتیجه گرفته می‌شود که هر کاری که فی نفسه جایز و حتی ثواب داشته باشد ولی از مقاصد شرعیه نباشد و انجام آن مفاسدی را به دنبال داشته باشد ترک آن واجب است. هم‌چنین مقاصد شرعیه به علت لزوم مفاسد ترک نخواهد شد.

فقهای امت از این اصل هزارها مسئله استنباط نموده‌اند. فقها فرموده‌اند که: اگر پدری می‌داند که پسرش نافرمان است و اگر به انجام کاری امر شود او انکار کرده و خلاف آن را انجام خواهد داد و از ارتکاب آن عمل، گناه بزرگ‌تری سر خواهد زد پس نباید او را به انجام و یا عدم انجام آن کار حکم کند، بلکه بصورت نصیحت به او بگوید که انجام فلان کار چه قدر خوب است که در اینصورت اگر انکار کند و یا خلاف آن عمل نماید گناه نافرمانی جدیدی را مرتکب نشود. هم‌چنین اگر کسی در موقع موعظه و پند بوسیله شواهد و قراین احساس کرد که مخاطب بجای قبول کردن پند، رویهٔ بدتری را اختیار می‌کند و در نتیجه به گناه دیگری مبتلا می‌شود پس در اینصورت ترک پند و اندرز بهتر است. امام بخاری در صحیح بخاری باب مستقلی در این باره عنوان کرده‌است. **باب من ترک بعض الاختیار مخافة ان یقصر فهم‌الناس فیقعوا فی اشد منه** یعنی اینکه در بعضی اوقات امر جایز و حتی مستحسن به این خاطر کنار گذاشته می‌شود تا مردم عوام و کم فهم در اشتباه نیفتند. البته به شرطی که آن کار از اهداف اسلامیه نباشد. اما کاری که از اهداف اسلامی باشد مانند فرض، واجب، سنت مؤکده و یا قسمی دیگر از شعائر اسلامی و بر اثر انجام آن کار بعضی از افراد نادان در اشتباه قرار گیرند نباید آن را ترک کرد بلکه باید کوشید تا به نحوی از انحا سوء تفاهم و عمل نادرست افراد نادان برطرف گردد.

از وقایع صدر اسلام شواهد بسیاری در کتب به چشم می‌خورد که به مشرکین مکه هنگامی که با مشاهدهٔ نماز و تلاوت قرآن و تبلیغ اسلام حالت

اشتعال انگیزی دست می‌داد این امور ترک نگردیدند. واقعه ابوجهل و سرداران دیگر قریش که در شأن نزول این آیه آمده گواه بر این ادعاست. نتیجهٔ این واقعه چنین است که سرداران قریش از رسول‌الله ﷺ خواستند که اگر دست از تبلیغ توحید بردارد با او صلح کنند امّا آن‌حضرت ﷺ به این درخواست آنان جواب رد داده و فرمود: اگر خورشید و ماه را به زمین آورده بر دستم بگذارند من چنین کاری نخواهم کرد.

لذا از این مسأله چنین استنباط می‌شود که کارهایی که مقصد و هدف اسلامی هستند اگر انجام آنها سبب سوء تفاهم و برداشت غلط عده‌ای قرار گیرد نباید ترک شود ولی از انجام کارهایی که مقصد و هدف اسلام نیستند و از ترک آنها به مقاصد دینی لطمه‌ای وارد نمی‌گردد و در صورت ایجاد، سوء تفاهم و ارتکاب بعضی به گناه پیش می‌آید ترک آن لازم است.

در آیات سابق گذشت که افراد کینه جو و بد صفت نه تنها از معجزات روشن رسول‌کریم ﷺ و علایم و نشانه‌های الهی استفاده نکرده، بلکه بر تضاد و انکار خویش اصرار ورزیدند. در آیه بعدی خواهد آمد که ایشان ضدّیت و عناد خویش را در لباس جدیدی در آورده و از آن‌حضرت ﷺ تقاضای معجزات مخصوصی نمودند. ابن جریر در این باره نقل کرده‌است که سرداران قریش از رسول خدا ﷺ تقاضا کردند که اگر با معجزه، کوه صفا را طلا کرده و بما نشان دهید ما نبوّت و رسالت شما را قبول کرده و مسلمان خواهیم شد. رسول‌الله ﷺ به مشرکین فرمود شما تعهد بسپارید که اگر این معجزه ظاهر گردد همه مسلمان شوید مشرکین در اینمورد قسم یاد کردند. آنگاه حضرت ﷺ به ارادهٔ دعا کردن که خداوند کوه صفا را طلا گرداند از زمین برخاست. ناگاه جبرئیل علیه‌السلام از جانب خدا وحی آورد که اگر شما این دعا را بکنید همهٔ کوه را طلا می‌گردانیم ولی طبق قانون الهی اگر ایشان باز هم ایمان نیاورند بر همه عذاب الهی نازل خواهد شد و هلاک خواهند گشت؛ همانطوری که بعضی از ملل گذشته به این سرنوشت دچار شدند. زیرا بعضی از ملل گذشته از پیامبران وقت، معجزهٔ مخصوصی را تقاضا

می‌کردند و آن معجزه هم از جانب خدا ارائه داده می‌شد ولی باز هم منکر می‌شدند، لذا قهر و غضب الهی بصورت عذاب بر آنها نازل می‌شد، و چون رحمة للعالمین از ضدّیت و عناد ایشان آگهی داشت بمقتضای شفقت فرمود که من الان برای اینگونه معجزه دعا نخواهم کرد. بر این واقعه این آیه نازل گردید «**وَ اَقْسَمُوْا بِاللهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ**» که در آن قول کفار نقل گردیده‌است که آنها بر اظهار معجزۀ تقاضا شده قسم خوردند که مسلمان می‌شویم و در آیه بعدی «**اِنَّمَا الْاٰیٰتُ عِنْدَاللهِ**» پاسخ بقول آنهاست که همه معجزات و نشانیها در اختیار خدا می‌باشند و آنچه تاکنون ظاهر شده آنهم از جانب او بوده‌است و بر آنچه تقاضا می‌شود نیز تواناست؛ ولی بالحق والانصاف نباید آنها اینگونه معجزه بخواهند زیرا رسول کریمﷺ مدعی است که از طرف خدا فرستاده شده‌است و بر این ادعای خویش بسیار دلایل و شواهد، در صورت معجزه تقدیم داشته است، لذا گروه مخالف‌شان حق داشت که بر این دلایل و شواهد جرح کرده و آنها را اشتباه تلقی نمایند. اما علاوه بر اینکه برای شواهد و گواهیهای تقدیم شده جرح نکردند، بلکه متقاضی ارائه شواهد و دلایل دیگری از سوی نبی کریمﷺ هستند.

این ادعای شان درست مثل این است که مدعا علیه در دادگاه گواهان مدعی را جرح کند و بگوید که من گواهی این گواهان را نمی‌پذیرم بلکه بر گواهی فلان شخص معین این ادعا را می‌پذیرم که هیچ دادگاهی به این سخن گوش فرا نمی‌دهد.

هم‌چنین بعد از اینکه بر رسالت و نبوت، آیات بینات و معجزات بی‌شماری ظاهر شده‌است، تا وقتی که ثابت نکنند که این معجزات اشتباه‌اند حق ندارند بگویند که تا فلان معجزه را نبینیم، ایمان نخواهیم آورد. سپس تا پایان آیات تفهیم و خطاب به مسلمانان است که وظیفه شما این است که خود بر دین حق استوار مانده آنرا به دیگران به طریق صحیح برسانید. باز هم اگر آنان به ضدّیت و عناد متوسل شدند نباید تحت تأثیر افکار آنها قرار بگیرید، زیرا در مسلمان کردن کسی اجباری نیست و اگر

اجباری در کار می‌بود، خداوند چون از همه ما قادرتر است همه را مسلمان می‌گردانید. و در این آیات جهت مطمئن کردن مسلمانان این هم نشان داده شد که اگر ما معجزات واضح خواستهٔ آنها را هم ارائه بدهیم باز هم ایشان ایمان نخواهند آورد؛ زیرا انکارشان مبنی بر سوء تفاهم یا عدم آگهی نیست بلکه مبنی بر ضدّیت و عناد و لجاجت است که نمی‌توان آن را با معجزه معالجه کرد. در آخرین آیه «**وَلَوْ اَنَّنَا نَزَّلْنَا اِلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةَ**» توضیحی برای این مطلب است که اگر ما طبق تقاضای آنها هر نوع معجزه‌ای به ایشان نشان بدهیم بلکه بالاتر از این فرشتگان با ایشان صحبت بکنند و با مردگان ملاقات داشته باشند باز هم حاضر نخواهند شد که ایمان بیاورند. و در دو آیه بعدی به آن‌حضرت ﷺ دلداری داده شد که اگر ایشان با شما عداوت دارند این موجب تعجب و شگفت نیست، همه انبیای گذشته دشمن داشته‌اند لذا شما پریشان خاطر نباشید.

اَفَغَيْرَ اللّٰهِ اَبْتَغِىْ حَكَماً وَّ هُوَ الَّذِىْٓ اَنْزَلَ اِلَيْكُمُ الْكِتٰبَ مُفَصَّلاً ط

آیا بجز خدا کسی دیگر را حکم قرار دهم در حالیکه او فرود آورده بر شما کتاب روشن را

وَالَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ يَعْلَمُوْنَ اَنَّهٗ مُنَزَّلٌ مِّنْ رَّبِّكَ بِالْحَقِّ

و کسانی‌که ما به ایشان کتاب دادیم می‌دانند که آن نازل شده‌است از طرف رب‌تو بحق،

فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ ﴿۱۱۴﴾ وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقاً وَّ

پس مباش تو از جمله شک کنندگان. و کامل است سخن پروردگار تو، از روی صدق و

عَدْلاً ط لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمٰتِهٖ ج وَ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ ﴿۱۱۵﴾ وَ اِنْ تُطِعْ

انصاف، نیست تغییر دهنده‌ای برای سخن او، و اوست شنوا و دانا. و اگر اطاعت کنی

اَكْثَرَ مَنْ فِى الْاَرْضِ يُضِلُّوْكَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ط اِنْ يَّتَّبِعُوْنَ اِلَّا الظَّنَّ

از بیشتر ساکنان روی زمین گمراه می‌کنند تو را از راه خدا؛ و آنها بگمان خود راه می‌روند

وَ اِنْ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُوْنَ ﴿۱۱۶﴾ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ مَنْ يَّضِلُّ عَنْ

و تخمین خود را می‌دوانند. یقیناً پروردگار تو بهتر می‌داند که چه کسی منحرف می‌شود از

سَبِيْلِهٖ ج وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِيْنَ ﴿۱۱۷﴾

راه او و او بهتر می‌داند راه یابندگان را.

خلاصهٔ تفسیر

(شما بگویید که آنچه در میان من و شما نسبت به معامله رسالت اختلافی هست که من به حکم دولتی مدعی آن هستم و شما منکر و این پرونده در دادگاه احکم الحاکمین بنفع من اینچنین داوری شده‌است که بر این ادعای من دلیل کافی یعنی معجز بودن قرآن را قایم فرموده‌است ولی شما باز هم تسلیم نمی‌شوید) پس آیا (شما می‌خواهید که من این قضاوت و داوری خدا را کافی قرار ندهم و) بجز الله در تلاش داور دیگری قرار بگیرم در حالی‌که او به گونه‌ای (کاملاً قضاوت فرموده) است که او کتابی (که در اعجاز خود) کامل (است) به نزد شما فرستاده است (که بخاطر اعجاز خود در دلالت کردن بر نبوّت کافی است پس دو کمال آن از این قرارانـد. اعجاز، و تنزیل من الله و علاوه بر این به اعتبار وجوه دیگر هم کامل و به اعتبار اهداف و مقاصد که متعلق به تعلیم و هدایت است کافی است چنانکه یکی) از حالت (کمال آن یعنی سومین) این است که مطالب او (که در باره دین خیلی مهم هستند) کاملاً روشن بیان شده‌اند و (چهارمین وصف کمال آن اینکه در کتب گذشته از آن خبر داده شده که دلیل بر اهمیت مقام آنست چنانکه) کسانی که به ایشان کتاب (یعنی تورات و انجیل) داده‌ایم آن را یقیناً می دانند که این (قرآن) از طرف پروردگار شما با واقعیت فرستاده شده است (این را که همه می‌دانستند باز کسانی که در آنها وصف حق گویی بود آن را ظاهر هم کردند ولی کسانی که معاندانه آن را ظاهر نمی‌کردند) پس شما از شک کنندگان قرار نگیرید و (پنجمین وصف کمال آن اینکه این) کلام پروردگار تو از روی حقیقت و اعتدال (هم) کافی است (یعنی در علوم و عقاید بر حق و در اعمال ظاهر و باطنی معتدل است و ششمین وصف کمالش اینکه) هیچ تغییر دهنده‌ای برای (این) کلام او نیست (یعنی الله تعالیٰ محافظ آنست از اینکه کسی در آن تحریف

و تغییری بیاورد «**وَ اِنَّا لَهُ لَحَافِظُوْنَ**» و (کسانی که بر چنین دلیل کامل هم به تکذیب قلبی و زبانی پیش بیایند) او (یعنی الله تعالیٰ اقـوال ایشـان را) کاملاً می‌شنود (و عـقاید آنهـا را) کاملاً می‌داند (که در وقت، به آنها سزا کافی خواهد داد) و (باوجود روشن شدن دلایل) بیشتر مردم جهان چنان (منکر و گمراه) اند که اگر (بالفرض) شما گفتهٔ آنها را تسلیم کنید پس آنها شما را از راه (راست) خدا بی‌راه می‌کنند (زیرا خود آنها گمراه‌اند چنانکه) آنها (در عقاید) بر تصورات محض راه می‌روند و (در اقوال) از تخمین سخن می‌گویند (و در مقابل به آنها بعض بندگان خدا بر راه قرار گرفته‌اند و) یقیناً پروردگار شما آنهایی را (هم) کاملاً می‌داند که از راه (راست نشان دادهٔ) او گمراه می‌باشند و او آنها را هم کاملاً می‌داند که بر راه (نشان دادهٔ) او راه می‌روند (پس به گمراهان سزا خواهد رسید و بـه راه یابان انعام و اکرام خواهد شد.)

معارف و مسایل

در آیات گذشته آمده بود که مشرکین مکه باوجود دانستن و مشاهده دلایل و معجزات واضح و روشن که بر حقانیت و صدق قرآن و رسول کریم ﷺ دلالت داشتند از روی لجاجت چنین مطالبه می‌کردند که اگر فلان نوع معجزه بخصوص را به ما نشان دهند ما برای پذیرفتن اسلام آماده هستیم. قرآن کریم به این کج اندیشی آنها چنین پاسخ داد که معجزاتی که اینها مشاهده آنها را خواهانند، اظهار کردن آنها مشکل نیست اما این لجوج‌ها بعد از مشاهده آنها هم از سرکشی دست برنخواهند داشت و طبق قانون قدرت نتیجه این کار، آن خواهد بود که بر همه اینها عذاب نازل شود.

لذا رحمة للعالمین از روی شفقت از اظهار معجزه تقاضا شدهٔ آنها انکار فرموده و آنها را به این دعوت داد که به معجزات و دلایلی که تاکنون ارائه شده بیندیشید. در آیات مذکور، آن دلایل بیان می‌گردند که بالبداهة حقانیت و کلام الهی بودن قرآن از آنها ثابت است.

آنچه در نخستین آیه فرمود حاصلش اینکه راجع به قضیهٔ رسالت و

نبوت که من و شما با هم اختلاف داریم و من در آن مدعی و شما منکر هستید، این قضیه در عدالت احکم‌الحاکمین بنفع من اینگونه داوری شده‌است که دلیل و گواه کافی بر این ادعای من اعجاز خود قرآن است که بتمام ملل جهان اعلام مبارزه طلبی کرد که اگر کسی در کلام الهی بودن آن شک و شبه‌ای دارد با کوچکترین سوره یا آیه آن مبارزه کرده نشان دهد که در پاسخ به آن تمام عرب عاجز ماندند. و آنانی که بخاطر سرکوب کردن اسلام و پیامبرﷺ جان و مال و اولاد و آبرو را فدا می‌کردند یکی هم از آنان پیدا نشد که در مقابله با قرآن بتواند یکی دو آیه بسازد و تقدیم کند. آیا این معجزهٔ روشن برای قبول حق کافی نبود که یک شخص اُمّی که به پیش کسی علم کسب نکرده و از مبارزه با کلام عرضه شده در جمع، همه عرب و نیز کل جهان عاجز گردد این در حقیقت از عدالت احکم‌الحاکمین قضاوت واضحی است بر اینکه رسول‌کریمﷺ رسول بر حق خدا، و قرآن کلامِ خداوند جل شأنه است.

در نخستین آیه متعلق به این موضوع فرمود: «**اَفَغَيْرَ اللهِ اَبْتَغِيْ حَكَماً**» یعنی آیا شما می‌خواهید که بعد از قضاوت خدا داور دیگری پیدا کنم، این امکان ندارد. سپس چندی اینگونه خصوصیات از قرآن کریم ذکر گردید که بر حقانیت و کلام الهی بودن آن دلیل کافی می‌باشند مثلاً فرمود: «**هُوَ الَّذِيْ اَنْزَلَ اِلَيْكُمُ الْكِتٰبَ مُفَصَّلاً**» که در آن چهار ویژگی از قرآن بیان شده‌است: **نخست** اینکه قرآن از جانب خدا نازل شده است. **دوّم** اینکه او کامل و معجز است یعنی همه جهانیان از مبارزه با آن عاجزند. **سوم** اینکه تمام مطالب اساسی و مهم در آن با تفصیل خیلی روشن بیان شده‌اند. **چهارم** اینکه پیش از قرآن، اهل کتاب یعنی یهود و نصاری هم با یقین می‌دانستند که قرآن از طرف خدا نازل شده و کلام حقانی است، باز کسانی که متصف به صفت حق گویی و صداقت بودند این را اظهار هم کردند و معاندین باوجود یقین آن را اظهار نمی‌کردند.

و پس از بیان این چهار صفات قرآنی آن‌حضرتﷺ چنین مورد

خطاب قرار گرفت که: «**فَلَا تَکُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِیْنَ**» یعنی بعد از این همه دلایل روشن از گروه وارد کنندگان شک و شبهه نباشید، و این ظاهر است که رسول کریمﷺ هم هیچگاه از شک کنندگان نبوده و نخواهد بود. چنانکه خود آن حضرتﷺ فرمود کما فی تفسیر ابن کثیر که من هیچگاه نه شک کرده‌ام و نه سؤال. از این مطلب چنین بر می آید که گرچه آن حضرتﷺ ظاهراً مورد خطاب قرار گرفته‌اند ولی در حقیقت گوشزد کردن دیگران مد نظر بوده‌است و هدف از خطاب قرار دادن رسول‌الله، جهت تأکید و مبالغه است تا دیگران دریابند زمانی‌که رسول خداﷺ چنین مورد خطاب قرار گرفته سایرین چگونه اجازه شک کردن خواهند داشت.

در دومین آیه از قرآن حکیم دو صفات ممتاز دیگر بیان شده که دلیل کافی است که قرآن، کلام الهی است. در این آیه فرموده‌است «**وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقاً وَّعَدْلاً لَا مُبَدِّلَ لِکَلِمٰتِهٖ**» یعنی کلام رب تو کامل است با صدق و انصاف و اعتدال و نیست هیچ تغییر دهنده‌ای برای کلام او.

از کلمه «**تمت**» کامل بودن و از «**کلمت ربک**» قرآن مراد است.[1]

همه مطالب قرآن بر دو قسم است. قسم اوّل آن آیاتی است که بیانگر واقعه‌ها و احوال عبرت آموز تاریخ عالم می‌باشد، که بر اعمال نیک وعده و بر اعمال بد وعید داده‌است.

قسم دوم آیاتی است که برای صلاح و فلاح بشر احکامی را بیان کرده است. در اینجا با توجه به دو مورد فوق دو صفت ذکر شده‌است، یعنی «**صدقاً**» و «**عدلاً**» که صدق متعلق به قسم اول است، یعنی همه آنچه در قرآن مجید واقعات و احوال و وعده و وعید بیان گردیده راست و صحیح می‌باشند. در آنها امکان هیچ نوع اشتباهی وجود ندارد. و عدل متعلق به نوع دوم یعنی احکام است که مراد از آن اینکه همه احکام الهی مبنی بر عدل‌اند. و مفهوم کلمهٔ عدل شامل دو معنی است: یکی انصاف، یعنی اینکه بر کسی

۱- بحر محیط.

ظلم و اجحاف نشود. دوم اعتدال که نه کاملاً تابع خواهشات نفسانی انسان باشد و نه چنان که ملکات فطری و جذبات انسانی متحمل آنها نتوانند باشند. و مقصود آن اینکه همه احکام الهی مبنی بر انصاف و اعتدال هستند که در آنها نه بر کسی ظلم شده و نه در آن چنان شدت و مشقتی است که انسان نتواند آنها را تحمل کند. چنانکه در آیه ۲۸۶ بقره فرموده: «**لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا**» یعنی خداوند متعال هیچ کسی را بالاتر از طاقت و وسعتش مکلف نمی‌گرداند و باوجود این در این آیه کلمه «**تمت**» را آورده تا نشان دهد که قرآن تنها حاوی صفات صدق و عدل نیست بلکه در این صفات از هر جهت کامل است.

همچنین مسایل و احکام قرآنی برای همه ملل جهان و تا قیامت برای همه نسلهاست و در صورت تبدیل احوال بر انصاف و اعتدال مبتنی است. اگر اندکی اندیشه و تفکر شود معلوم خواهد گشت که این امر تنها در احکام خداوندی وجود دارد و هیچ مجلس شورا و یا قوه مقننه‌ای نمی‌تواند اوضاع و احوال حال و آینده را کاملاً مشخص کند و یا با در نظر گرفتن همهٔ این اوضاع و احوال قانون بسازد. هر ملک و ملت تنها با در نظر گرفتن احوال فعلی ملت و کشور خویش می‌توانند قانونی را به تصویب برسانند. البته به تجربه ثابت گشته است که چنین قوانینی نواقص و خلاف‌های بسیاری داشته است. و بتصویب رسانیدن اینگونه قوانین که در هر کشور و هر ملت و هر حالت مبنی بر عدل و اعتدال باشد از فکر و نظر انسان بالاتر است، تنها می‌توان آن را در کلام الهی دریافت. لذا این پنجمین صفت قرآن است که در آن بیان شده‌است که تمام وقایع گذشته و آینده و وعده و وعید راست و درست‌اند و در آن برخلاف واقعه بودن آنها کوچکترین شبهه‌ای وجود ندارد و تمام احکام آن، برای همه جهان و نسلهای آینده تا قیامت بر عدل و اعتدال مبتنی می‌باشند که در آن نه بر کسی ظلم است و نه از حد اعتدال و میانه‌روی سر موی تجاوز.

این بجای خود بر کلام الهی بودن قرآن دلیل کافی است. ششمین

صفت این بیان گردید که: «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمٰتِهٖ» یعنی هیچ کسی نیست که کلمات الهی را تبدیل کند. یکی از صورتهای تبدیلی این می‌تواند باشد که کسی در آن اشتباهی ثابت کند تا که تبدیل گردد، یا اینکه دشمن به زور آن را تغییر دهد. کلام الهی از همه اینها فایق و منزه است و خود آن در آیه ۹ سوره فجر وعده فرموده: «اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الـذِّكْرَ وَ اِنَّـا لَـهٗ لَـحَافِظُوْنَ» یعنی ما قرآن را نازل کرده‌ایم و ما نگهبان آنیم. پس چه کسی می‌تواند که حفاظت خداوندی را بشکنند و در آن تغییر و تبدیلی بیاورد؟! چنانکه چهارده قرن بر این گذشته و در هر قرن و هر زمان مخالفان قرآن نسبت به پیروان آن از نظر آمار و نیرو در اکثریت بوده‌اند اما کسی نتوانسته که در یک فتحه و کسره قرآن فرقی بیاورد. آری صورت سوم از تبدیلی این می‌تواند باشد که از طرف خودِ حق تعالیٰ حکمی منسوخ گشته تبدیل یابد؛ لذا حضرت عبدالله بن عباس فرموده که در این آیه اشارهٔ به این است که آن حضرت ﷺ آخرین پیامبر و قرآن آخرین کتاب است که بعد از آن برای نسخ احتمالی وجود ندارد، چنانکه در آیات دیگر قرآن این مطلب با توضیح بیشتری وارد شده‌است.

در پایان آیه فرمود: «وَ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ» یعنی الله تعالیٰ همه این گفتگوها را که مردم با هم می‌کنند می‌شنود و از اسرار و احوال همهٔ آنها آگاه است و سزای عمل هر یک را مطابق با آن خواهد داد.

در سومین آیه، حق تعالیٰ به رسول اکرم ﷺ اطلاع داد که بیشتر ساکنان روی زمین در گمراهی قرار گرفته‌اند و شما از این مرعوب نباشید و متوجه سخنان ایشان نباشید. این مطلب در مواضع متعددی از قرآن بیان شده چنانکه در آیه ۷۱ سوره صافات فرمود: «وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ اَكْثَرُ الْاَوَّلِيْنَ» در آیه ۱۰۳ سوره یوسف آمده «وَمَا اَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِيْنَ» منظور اینکه عموماً رعب اکثریت آمار بر مردم مسلط می‌گردد و مردم از آن اطاعت می‌کنند، لذا به آن حضرت ﷺ خطاب شد که:

بیشتر مردم جهان بگونه‌ای هستند که اگر شما به گفتهٔ آنان عمل کنید شما را از راه خدا گمراه خواهند کرد، چرا که آنها در عقاید و نظریات تنها

در پی تخیلات و اوهام قرار گرفته‌اند و در احکام با ظن و تخمین کار می‌کنند، که آن اساسی ندارد.

خلاصه اینکه شما از کثرت تعداد آنها مرعوب نشوید، و موافقت آنها را در خیال خود نیاورید؛ زیرا که همه آنها برخلاف اصول و راه، دارند راه می‌روند. در پایان آیه فرمود: براستی پروردگارت خوب می‌داند که چه کسانی از جاده منحرف می‌شوند و کاملاً می‌داند که چه کسانی بر جاده مستقیم قرار گرفته‌اند. پس همانگونه که به گمراه سزا می‌رسد برای راه یابندگان انعام و اکرام میسر خواهد شد.

فَكُلُوْا مِمَّا ذُكِرَاسْمُ اللهِ عَلَيْهِ اِنْ كُنْتُمْ بِاٰيٰتِهٖ مُؤْمِنِيْنَ﴿۱۱۸﴾ وَ

پس بخورید از حیوانیکه برده شده نام خدا بر آن اگر بر احکام او ایمان دارید و

مَالَكُمْ اَلَّا تَاْكُلُوْا مِمَّا ذُكِرَاسْمُ اللهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ

به چه سبب نمی‌خورید ازحیوانی‌که برآن نام‌خدا برده‌شده‌است و او روشن‌کرده برای شما

مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ اِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ اِلَيْهِ ؕ وَ اِنَّ كَثِيْراً لَّيُضِلُّوْنَ

آنچه‌راکه‌حرام‌کرده‌برشمامگروقتی‌که‌مجبورباشیدبرخوردن‌آن؛وبسیاری‌مردم‌منحرف‌می‌کنند

بِاَهْوَآئِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ ؕ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِيْنَ﴿۱۱۹﴾

به‌تخیلات خویش‌بدون تحقیق براستی‌که پروردگارت داناتراست به تجاوزکنندگان‌از حق.

وَ ذَرُوْا ظَاهِرَ الْاِثْمِ وَ بَاطِنَهٗ ؕ اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْسِبُوْنَ الْاِثْمَ سَيُجْزَوْنَ

و بگذارید گناه علنی و پنهان را، کسانی که به گناه مرتکب می‌شوند زود به

بِمَا كَانُوْا يَقْتَرِفُوْنَ﴿۱۲۰﴾ وَ لَا تَاْكُلُوْا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ وَ

کیفر کردار خود خواهند رسید. و نخورید از آنچه نام خدا بر آن برده نشده‌است و

اِنَّهٗ لَفِسْقٌ ؕ وَ اِنَّ الشَّيٰطِيْنَ لَيُوْحُوْنَ اِلٰى اَوْلِيٰٓئِهِمْ لِيُجَادِلُوْكُمْ ۚ

این خوردن، گناه است و شیطانها می‌اندازند در دل دوستان خود تاکه با شما مجادله کنند

وَ اِنْ اَطَعْتُمُوْهُمْ اِنَّكُمْ لَمُشْرِكُوْنَ﴿۱۲۱﴾

واگر شما به گفته آنها عمل کردید شما هم مشرک هستید.

ربط آیات

در لفظ «وَاِنْ تُطِعْ» از پیروی اهل اضلال مطلقاً منع فرموده بود. در آینده به مقتضای یک واقعه خاص از پیروی در یک امر خاص، منع می‌فرماید و آن حلت مذبوح و غیر مذبوح است. واقعه از این قرار است که کفار خواستند مسلمانان را در اشتباه قرار دهند که کشتهٔ خدا را نمی‌خورید و کشته یعنی ذبیحهٔ خود را می‌خورید (اخرجه ابوداؤد والحاکم عن ابن عباس) بعضی از مسلمانان این شک و تردید را به پیش آن‌حضرت ﷺ نقل کردند که بر آن این آیات تا «لَمُشْرِكُوْنَ» نازل گردید. (رواه ابوداؤد والترمذی عن ابن عباس، کذا فی اللباب)

حاصل جواب اینکه شما مسلمانان، متعهد و ملتزم به احکام خدا باشید و خداوند احکام حلال و حرام را نشان داده‌است از آن اتباع کنید. بر حلال شبهه حرمت و بر حرام شبهه حلت را نیاورید و متوجه وساوس مشرکین نباشید. و تحقیق این جواب اینکه برای اثبات اصول، دلایل عقلیه در کار است و پس از اثبات اصول، در اعمال و فروع تنها دلایل نقلیه کافی است نیازی به عقلیات نیست. بلکه در بعضی اوقات مضراند که از آنها درهای شبهات گشوده می‌شوند، زیرا که در فروع، راهی برای دلیل عقلی نیست. البته اگر طالب حق، جویای شفای قلب باشد، اشکالی ندارد که تبرعاً اقناعیات و خطابیات به روی او بیان گردند. امّا هرگاه این نباشد بلکه نوبت به مجادله برسد، باید هر کس به وظیفهٔ خودش مشغول باشد و بطرف معترض توجه نکند. آری اگر معترض خواست که ثابت کند این فرع مخالف بدلیل قطعی عقلی است، پس پاسخ آن بر ذمه مدعی حق، لازم است، ولی در شبهات مشرکین چنین احتمالی وجود نداشت؛ لذا در پاسخ به این، تنها مسلمانان طبق قاعده فوق مخاطب قرار گرفتند که شما به

اینگونه خرافات التفات نکنید معتقد بحق و برآن عامل باشید. لذا عدم ذکر جواب صریح مشرکین در اینجا نمی‌تواند محل شبهه قرار گیرد، ولی باز هم به آن اشاره شده‌است در جایی که در «**كُلُوْا**» «**ذُكِرَاسْمُ اللهِ**» و در «**لَا تَأْكُلُوْا**» «**لَمْ يُذْكَرِاسْمُ اللهِ**» آمده‌است. از این رویّه و دلایل دیگر معلوم می‌شود که **ذکر اسم الله** به وقت ذبح می‌شود و تحقق «**لَمْ يُذْكَرِاسْمُ اللهِ**» به دو صورت می‌باشد: ۱- عدم ذبح. ۲- عدم ذکر عندالذبح.

پس حاصل جواب شبهه این شد که مدار حلت بر مجموعه دو امر است: یکی ذبح که خون نجس را بیرون کرده از نجاست پاک می‌کند و نجاست سبب ممانعت بود. و دوّم ذکر نام خدا که مفید برکت و در حیوانات دمویه شرط حلت است. و برای تحقق و وجود چیزی، رفع موانع و تحقق شرطِ هر دو امر، ضروری می‌باشند؛ لذا از این مجموعه حلت ثابت می‌گردد.

خلاصهٔ تفسیر

(وقتی که در بالا مذمت پیروی از کفار معلوم شد) پس از هر حیوان (حلال) که (به وقت ذبح) بر آن نام خدا (بدون شرکت) برده شود (بدون تکلف) بخورید (و آن را مباح و حلال بدانید) اگر بر احکام او ایمان دارید (زیرا حرام قرار دادن حلال خلاف ایمان است) و چه امری (از قبیل عقیده) می‌تواند باعث شود که شما از اینگونه حیوان نخورید که بر آن (به وقت ذبح) نام خدا (بدون از شرک) برده شده باشد در حالیکه الله تعالیٰ (در آیه‌ای دیگر) تفصیلی از همه آن حیوانات بیان کرد که بر شما حرام شده‌اند ولی آنها هم در وقتی که شما مضطر (مجبور) باشید حلال‌اند (و در این تفصیل این مذبوح علی اسم‌الله داخل نیست لذا از خوردن چرا عقیدهٔ انقباض پیش بیاید و اصلاً بطرف شبهات آنها توجه نفرمایید؛ زیرا) این امر یقینی است که بسیاری مردم (که اینها هم از جمله‌شان هستند با خود دیگران را هم بـوجه) خیالات اشتباه خویش بدون از مدرک گمراه می‌کنند (ولی تاکی به مردم پاسخ سبز نشان می‌دهند) در این شکی نیست که الله تعالیٰ متجاوزین

از حد (ایمان) را (که ایشان هم از جمله آنها هستند) کاملاً می داند (پس به یک بار ایشان را سزا خواهد داد) و شما گناههای ظاهر و باطن را بگذارید (مثلاً اعتقاد به حرمت حلال گناه باطنی است مانند عکس آن) یقیناً کسانی که مرتکب به گناه می‌شوند عن قریب (در قیامت) به سزای اعمال خود خواهند رسید و نخورید از حیوانی که بر آن (بطریق مذکور) نام خدا برده نشده‌است (همانگونه که مشرکان آنها را می‌خورند) و این امر (یعنی خوردن «**ما لَمْ یُذْکَرِاسْمُ اللهِ**») نافرمانی است (الغرض نه در شرک از ایشان اتباع کنید و نه در انجام کاری) و (شبهات ایشان از این جهت هم قابل توجه نیستند که) یقیناً شیاطین (جنّیان) به (این) دوستان (و پیروان) خود (این شبهات را) تعلیم می دهند تا که اینها به شما (بیهوده) جدال کنند (یعنی اوّلاً این شبهات بر خلاف نص‌اند ثانیاً غرض از آنها جدال محض است لذا قابل التفات نیستند) و اگر شما (خدا ناخواسته) از ایشان (در عقاید و افعال) اطاعت کنید پس یقیناً شما مشرک خواهید شد (که تعلیم دیگران را بر تعلیم خدا ترجیح دهید در حالیکه مساوی قرار دادن هم شرک است، یعنی اطاعت آنها اینگونه چیز بدی است لذا از مقدمات یعنی التفات هم اجتناب لازم است.)

معارف و مسایل

در «**مَا ذُکِرَاسْمُ اللهِ**» ذبح اختیاری و ذبح اضطراری یعنی شکار با تیر و عقاب و سگ بشرطیکه وقت ارسال، نام خدا برده شود و هم‌چنین ذکر حقیقی و ذکر حکمی همه داخل‌اند. پس در نزد امام ابوحنیفه (رح) آنکه نام خدا سهواً از او ترک گردد در حکم «**مَا ذُکِرَاسْمُ اللهِ**» داخل است آری به ترک عمداً در نزد ایشان حرام خواهد شد.

اَوَ مَــنْ کَــانَ مَــیْتاً فَـاَحْیَیْنٰهُ وَ جَـعَلْنَا لَـهٗ نُـوْراً یَّـمْشِیْ بِـهٖ

آیا کسی‌که مرده‌بود پس مااورا زنده کردیم‌ودادیم به‌او روشنایی‌که راه می‌رود به وسیله آن

فِي النَّاسِ كَمَنْ مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمٰتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا

در میان مردم مانند کسی است که واقع شده در تاریکیها که نمی‌تواند بیرون بیاید از آنها

كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكٰفِرِيْنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ﴿۱۲۲﴾

اینگونه مزیّن شده در نظر کفار کردارشان.

خلاصۀ تفسیر

اینگونه شخصی که قبلاً مرده (یعنی گمراه) بود باز ما او را زنده (یعنی مسلمان) کردیم و ما به او یک چنین نوری (یعنی ایمان) دادیم که او آن را برداشته میان مردم می‌گردد (یعنی همیشه ایمان به همراهش می‌ماند که بوسیله آن از هر نوع مضرتها امثال گمراهی و غیره مصون و مامون و بی‌فکر می‌گردد) آیا چنین کس (در بد حالی) می‌تواند مانند کسی باشد که اینگونه حالتی داشته که در تاریکیهای (گمراهی واقع شده) است (و) نمی‌تواند از آن بیرون آید (مراد اینکه او مسلمان نشده‌است و بر این نباید تعجب کرد که آنها بر کفر باوجودی که ظلمت است چرا قایم هستند. علتش اینکه همانگونه که ایمان بنظر مؤمنان خوب معلوم می‌گردد) هم‌چنین برای کفار اعمال (کفر و غیره) ایشان مستحسن به نظر خواهد رسید (چنانکه از این جهت رؤسای مکه که از شما درخواست بی جایی و شبهات و مجادلات می‌کنند کفر خود را مستحسن پنداشته برآن مصرّاند.)

معارف و مسایل

قبلاً در آیات گذشته ذکر شده بود که مخالفین اسلام باوجود مشاهده نمودن معجزات صریح رسول خدا ﷺ و قرآن، از روی ضدّیت و عناد خویش ظهور معجزات جدید را مطالبه می‌کردند، سپس قرآن نشان داد که اگر ایشان واقعاً طالب حق بودند، معجزات در جلوی چشمهای‌شان آمده‌اند و برای نشان دادن راه حق به ایشان از حد کفایت بیشتر بودند سپس

بیان آن معجزات آمد.

در آیهٔ مذکور، قدری از احوال و تصورات مؤمنین بالقرآن و الرسول و منکرین و کفار و انجام نیک و بد هر دو، و حقیقت مؤمن و کافر و ایمان و کفر بصورت تمثیل بیان گردیده‌است. مؤمن و کافر به زنده و مرده و ایمان و کفر به نور و ظلمت تشبیه داده شد. این است تمثیلات قرآنی که در آن شائبه‌ای از شاعری نیست بلکه اظهار حقیقت است.

مؤمن زنده است و کافر مرده

در این تمثیل مؤمن زنده و کافر مرده قرار داده شد و علتش این است که اگر چه انواع و اشکال حیات و زندگی در انسان و حیوانات و نباتات باهم متفاوت است؛ اما از این امر هیچ انسان فهمیده‌ای نمی‌تواند انکار نماید که زندگی هر یکی برای هدف ویژه‌ای است و قدرت الهی جهت تحصیل آن مقصد در او اهلیت و صلاحیت کامل بودیعت گذاشته است. قرآن در آیه ۵۰ سوره طه می‌فرماید «**اَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ**» که الله جل شأنه هر چیز کاینات عالم را آفرید و آن را برای چه مقصدی آفریده بود؟ برای رسیدن به آن، به او کاملاً هدایت فرمود که طبق آن هر مخلوقی حق وظیفهٔ زندگی خود را ادا می‌کند. در این عالم، زمین آب و باد و آتش هم‌چنین مخلوقات آسمانی مانند: ماه، خورشید و ستارگان بوظیفه خویش آشنا و فریضهٔ خود را دارند ادا می‌کنند و همین ادای فریضه دلیل زندگی هر یکی از آنهاست و هر گاه در هر حال، یکی از ادای وظیفه خویش سر باز زند آن زنده نیست؛ بلکه مرده‌است. اگر آب، وظیفه خود خاموش کردن تشنگی و ازاله چرک و پلیدی را انجام ندهد به آن آب گفته نمی‌شود و اگر آتش، سوختن و سوزانیدن را بگذارد نمی‌توان به آن آتش نامید و درخت و نباتات اگر روییدن و گل و میوه دادن را بگذارند درخت و نباتات گفته نمی‌شوند زیرا که هدف زندگی خود را گذاشته‌اند، پس آنها مانند یک مرده، بی روح قرار

می‌گیرند. بعد از بررسی کامل کل کاینات، انسانی که عقل و شعور داشته باشد، در می‌یابد که مقصد از زندگی انسان و وظیفه او چیست و بر اینکه اگر او به سوی مقصد حیات خود می‌رود، حق دارد به او زنده بگویند و اگر غیر از این باشد، او بیش از یک نعش مرده نیست.

الآن قابل تأمل اینست که مقصد زندگی انسان چیست و وظایف او از چه قراراند و طبق قانون فوق‌الذکر این متعین است که اگر او مقصد زندگی و وظیفهٔ خویش را ادا می‌کند زنده است و اگر نه مستحق است که به او مرده بگویند. مردمان بی‌بصیرت که انسان را یک علف خود روییده یا یک نوع حیوان با هوش قرار داده و به نزد او میان یک انسان و خر و سگ امتیازی نیست و او مقصد حیات همه را تنها این قرار داده‌است که خواهشات نفسانی خود را تکمیل کنند و بخورند و بخوابند، بیدار باشند و بمیرند، پس او به نزد اهل عقل و شعور قابل خطاب نیست. عقلای جهان اگر چه به هر نوع مذهب، ملت، مکتب و خیال، متعلق باشند از بدو آفرینش کاینات تا امروز متفق‌اند که انسان مخدوم کاینات و افضل المخلوقات است و این هم روشن است که افضل و اعلی به آن چیزی گفته می‌شود که مقصد زندگی او از هر لحاظ افضل و اعلی و ممتاز باشد. و هر انسان فهمیده این را هم می‌داند که انسان در خورد و نوش و خوابیدن و بیدار شدن و سکونت و لباس نسبت به بقیه حیوانات از امتیاز خاص بر خوردار نیست، بلکه حیوانات زیادی از او بیشتر می‌خورند و می‌نوشند و به لباس طبیعی بهتر ملبوس‌اند و در هوا و فضای بهتر سکونت دارند و تا جایی که متعلق به نفع و ضرر باشد در آن هم، هر حیوان بلکه هر درخت تا حدی شعوری دارد و صلاحیت این را دارد که اشیای مفید را جلب و از مضار اجتناب کند. هم‌چنین در ارتباط بنفع رسانی دیگران هم بظاهر همه حیوانات و نباتات از انسان پیش قدم بنظر می‌رسند. که گوشت و پوست و استخوان و رگها و از بیخ و ریشهٔ درخت گرفته تا شاخ و برگش همه برای خلق خدا مفید و در ایجاد لوازم زندگی آن حامل فواید بیشماری هستند. بخلاف انسان که نه

گوشت او بدرد کسی می‌خورد و نه پوست و استخوان و رگ و مویش.

الان باید دید که حضرت انسان در این احوال مبنی بر چه چیزی مخدوم کاینات و افضل‌المخلوقات قرار گرفته است. الان منزل حقیقت شناسی نزدیک رسیده است. با کمترین توجه معلوم خواهد شد که رسائی عقل و شعور همه اینها متعلق بنفع و ضرر موقت زندگی فعلی است و در این زندگی آنها نسبت به دیگران مفید بنظر می‌رسند. بیش از این زندگی چه بود و بعداً چه می‌شود. در این میدان عقل و شعور بزرگترین حیوان هوشیار هم قاصر می‌ماند و نه در آن میدان چیزی از آنها کار آمد و مفید می‌تواند ثابت گردد. تنها همین میدان است که انسان مخدوم‌الکاینات و افضل‌المخلوقات باید کار بکند و از اینجا وجه امتیاز او بر دیگران روشن می‌گردد.

معلوم شد که مقصد حیات انسان این است که ابتدا و انتهای کل جهان را در نظر گرفته به نتایج و عواقب هر یکی بنگرد و تعیین کند که به اعتبار مجموع کدام یک نافع و مفید و کدام یک مضر و مشقت آور است و باز با این بصیرت اشیای مفید را برای خود انتخاب کرده و از اشیاء مضر بر کنار باشد و به فکر این باشد که دیگران را هم دعوت دهد تا که بطرف اشیای نافع بیایند و از چیزهای ضررآور اجتناب نمایند تا که راحت و سکون دایمی و زندگی مطمئن حاصل گردد. و هرگاه مقصد حیات انسان و کمال انسانی او در این باشد که خود از این استفاده معیاری برخوردار شده و دیگران را به آن نایل بگرداند. پس این تمثیل قرآنی حقیقتی قرار گرفته به جلوی می‌آید که زنده تنها کسی است که به خدا و رسول اوﷺ ایمان بیاورد و آغاز و نهایت جهان و به اعتبار مجموع نفع و ضرر آنها را در پرتو وحی الهی بشناسد. زیرا هیچوقت عقل انسانی به تنهایی این مسافت را طی نکرده و نمی‌تواند طی کند. بزرگترین عقلا و حکما و فیلسوفان جهان در آخر کار به این اقرار کرده‌اند. مولانا رومی چه خوب فرموده‌است:

زیرکان موشگا فان دهی　　　کرده هر خرطوم خط ابلهی

وقتی که با در نظر گرفتن مقصد حیات، زنده تنها کسی است که تابع

وحی‌الهی و مؤمن باشد، این هم متعین شد که کسی که اینگونه نباشد او مستحق است که به او مرده بگویند. مولانا رومی چه خوب فرموده‌است:

زندگی‌از بهر طاعت، بندگی‌است بی‌عبادت زندگی شرمندگی است
آدمیت لحم و شحم پوست نیست آدمیت جز رضای دوست نیست

این بود تمثیل قرآنی مؤمن و کافر که مؤمن زنده و کافر مرده است؛ و همینطور ایمان و کفر به ظلمت و نور تشبیه شد.

ایمان نور است و کفر ظلمت

ایمان، نور و کفر، ظلمت و تاریکی قرار داده‌شد. اگر قدری بیندیشیم این تمثیل، تمثیل تخیلی نیست؛ بلکه توضیح یک حقیقتی است. در اینجا هم اگر بر اصل مقصد نور و ظلمت تأمل گردد، حقیقت واضح می‌گردد که هدف از نور این است که بوسیله آن اشیای دور و نزدیک مشاهده گردند که در نتیجه از اشیای مضر اجتناب کرده، مفید را اختیار کند.

حال به ایمان بنگرید که آن نوری است که پرتو آن حاوی آسمانها و زمین و همه اشیای خارج از آنهاست. تنها همین روشنی است که می‌تواند انجام کل جهان و نتایج صحیح همه امور را نشان دهد و کسی که این نور را همراه داشته باشد، می‌تواند شخصاً از همه اشیای مضر و نقصان‌آور اجتناب نموده و دیگران را هم نجات دهد و کسی‌که به این نور نایل نشده باشد، او شخصاً در تاریکی است و نمی‌تواند ضرر و منفعت خود را تشخیص دهد که به اعتبار مجموع عالم و کل زندگی، کدام چیز مفید و کدام مضر است. تنها می‌تواند که اشیای حول و حوش خود را بررسی کرده، برخی را بشناسد ولی از زندگی دایمی آینده اطلاع ندارد و نه نفع و ضرر آن را درک می‌کند.

قرآن کریم متعلق به این مضمون در آیه ۷ سوره روم می‌فرماید: «**يَعْلَمُوْنَ ظَاهِراً مِّنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْاٰخِرَةِ هُمْ غَافِلُوْنَ**» یعنی ایشان زندگی

ظاهری جهان و خوب و بد آن را تا حدی می‌شناسند ولی از عالم آخرت قطعاً غافل‌اند.

در آیۀ ۳۸ عنکبوت بعد از ذکر کفار و منکرین امم گذشته، قرآن اعلام فرمود «**وَكَانُوْا مُسْتَبْصِرِيْنَ**» یعنی آنهایی که در رابطه با موضوع آخرت، در غفلت و جهل بسر می‌برند، در امور دنیا احمق و نادان نبودند؛ بلکه مستبصرین یعنی روشن‌فکر بودند؛ ولی این روشن فکری ظاهری و سطحی، تنها در درست کردن زندگی چند روزه دنیا می‌تواند به درد بخورد و در زندگی دایمی آخرت اصلاً بی‌فایده است.

بعد از استماع این تفاصیل، آیۀ مذکور قرآن مجید را مجدداً بخوانید «**اَوَ مَنْ كَانَ مَيْتاً فَاَحْيَيْنٰهُ وَ جَعَلْنَا لَه نُوْراً يَّمْشِيْ بِهٖ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَّثَلُه فِي الظُّلُمٰتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا**» مقصود اینکه آنکس که قبلاً مرده یعنی کافر بود باز ما او را زنده گردانیدیم، یعنی مسلمان کردیم و ما به او آنچنان نور، یعنی ایمانی دادیم که آن را برداشته درمیان مردم می‌گردد، می‌تواند با کسی برابر باشد که در تاریکیها واقع شده و نمی‌تواند از آنها بیرون بیاید. یعنی در تاریکیهای کفر قرار گرفته‌است او خود نفع و ضرر خود را نمی‌شناسد و نمی‌تواند از هلاکت نجات یابد، پس او چگونه می‌تواند به دیگران نفع برساند!؟

نفع نور ایمان به دیگران هم می‌رسد

در این آیه «**نُوْراً يَّمْشِيْ بِهٖ فِي النَّاسِ**» فرموده به اینطرف راهنمایی گردید که نور ایمان تنها به مسجد یا خانقاه یا گوشۀ اطاق، مختص نیست. کسی‌که خداوند او را به این نور مزین‌گردانیده آن را برداشته هر جا در هر محفل و مجلس می‌رود و هر جا خود شخص، از آن استفاده کرده به دیگران هم فایده می‌دهد و این نور توسط هیچ تاریکی ناپدید نمی‌شود. همانگونه که بمشاهده رسیده که یک چراغ ضعیف در تاریکی مغلوب نمی‌گردد، آری پرتوش تا دور نمی‌رسد؛ اگر نورش اضافه شود تا دور می‌رسد و اگر کم

باشد جای کوچکی را روشن می‌کند. ولی بر تاریکی در هر صورت غالب است؛ تاریکی بر آن غالب نمی‌آید و آن روشنی‌ای که از تاریکی مغلوب گردد، روشنی نیست. هم‌چنین آن ایمان نیست که در مقابل کفر مغلوب یا مرعوب گردد و این نور ایمان در هر شعبه و هر دوره از زندگی انسان با او همراه است.

هم‌چنین در این مثال یک اشاره دیگر این هم هست که همانگونه که نفع روشنی بهر انسان و حیوان در هر حال چه اراده داشته باشد و چه نداشته باشد، می‌رسد -مثلاً فرض کنید که صاحب روشنی نمی‌خواهد به کسی از روشنی او فایده‌ای برسد و نه به این قصد از خانه بیرون آمده که از روشنی او شخص دیگری نفعی بردارد، ولی هرگاه با کسی روشنی باشد جبراً و طبعاً همه از آن مستفید می‌شوند؛ چه او احساس بکند و چه نکند- همینگونه از ایمان مؤمن هم به دیگران فایده می‌رسد چه احساس داشته باشد و چه نداشته باشد. در آخر آیه فرمود: «**كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكٰفِرِيْنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ**» یعنی باوجود این دلایل واضح و روشن که منکرین و کفار تسلیم نمی‌شوند علتش این است که: هر کس به خیال خویش خطی دارد. شیطان و وساوس نفسانی، اعمال بد آنها را در نگاه‌شان مزین و آراسته کرده‌است که مغالطه شدیدی است. (نعوذ بالله)

وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَا فِيْ كُلِّ قَرْيَةٍ اَكٰبِرَ مُجْرِمِيْهَا لِيَمْكُرُوْا فِيْهَا ؕ وَ مَا

و همچنین قرار دادیم در هر دهی برای گناهکاران سردارانی که مکر کنند در آن و آنچه

يَمْكُرُوْنَ اِلَّا بِاَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُوْنَ ﴿۱۲۳﴾ وَ اِذَا جَآءَتْهُمْ اٰيَةٌ

مکر می‌کنند به‌ضرر خودشان است و نمی‌فهمند؛ و وقتی که بیاید به نزدشان آیه‌ای

قَالُوْا لَنْ نُّؤْمِنَ حَتّٰى نُؤْتٰى مِثْلَ مَآ اُوْتِيَ رُسُلُ اللهِ ؕ

می‌گویند هرگز قبول نخواهیم کرد تا وقتی که داده نشود به ما مانند آنچه داده شد رسولان خدا را

اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهٗ سَيُصِيْبُ الَّذِيْنَ اَجْرَمُوْا صَغَارٌ

خدا بهتر می‌داند جایی‌را که بفرستد پیام خودرا، عنقریب می‌رسد به گناهکاران ذلت

عِنْدَاللّٰهِ وَ عَذَابٌ شَدِيْدٌ بِمَا كَانُوْا يَمْكُرُوْنَ ﴿۱۲۴﴾ فَمَنْ يُّرِدِ اللّٰهُ

به نزد خدا و عذاب سخت بسبب آنچه مکر می‌کردند پس هر کسی را که خدا بخواهد

اَنْ يَّهْدِيَهٗ يَشْرَحْ صَدْرَهٗ لِلْاِسْلَامِ وَ مَنْ يُّرِدْ اَنْ يُّضِلَّهٗ

هدایتش کند می‌گشاید سینه او را برای قبول اسلام و هر کسی را که بخواهد گمراهش کند

يَجْعَلْ صَدْرَهٗ ضَيِّقاً حَرَجاً كَاَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِى السَّمَآءِ كَذٰلِكَ يَجْعَلُ

سینه‌او را تنگ بی‌نهایت تنگ می‌کند، گویا به زور بالا می‌رود بر آسمان اینگونه می‌اندازد

اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِيْنَ لَايُؤْمِنُوْنَ ﴿۱۲۵﴾

خدا عذاب را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند.

خلاصهٔ تفسیر

و (این امر جدیدی نیست همچنانکه رؤسای مکه این جرایم را مرتکب می‌شوند و اثر آنان به دیگران نفوذ می‌کند) همانگونه ما (در امم گذشته هم) در هر دهی (اوّل) رؤسای آن را به جرایم مرتکب گردانیدیم (سپس از رسوخ ایشان عوام دیگر هم به ایشان ملحق شدند) تا که آنها در آنجا (جهت آزار رسانی به انبیا) شرارت کنند (که از آن مستحق سزا بودن آنها کاملاً ثابت گردد) و آنان (اگر چه به فکر خود به دیگران ضرر می‌رسانند امّا در حقیقت) علیه خود دارند شرارت می‌کنند (زیرا که آنها به سزای آن خواهند رسید) و (از فرط جهل) ایشان (از آن) کوچکترین اطلاعی ندارند و (جرم این کفار مکه تا به حدی افزون گشته که) هرگاه آیه‌ای به ایشان برسد پس (باوجود اینکه بوجه اعجاز خود در دلالت علی‌النبوة کافی است اما ایشان باز هم) چنین می‌گویند که ما (بر این نبی) هرگز ایمان نخواهیم آورد مگر وقتی که به ما چیزهایی داده شود که به رسولان خدا داده می‌شود (یعنی وحی و خطاب یا صحیفه و کتاب که در آن به ما حکم شود که بر او ایمان بیاورید و جرم بزرگ

بودن این گفتار روشن است که جامع تکذیب و عناد و استکبار و گستاخی است، در آینده خداوند این قول را رد می‌نماید که) خدا بهتر می‌داند جایی را که در آن پیغام خود را (بوسیله وحی) می‌فرستد (آیا هر کس و ناکس لایق این شرف است، تا نبخشد خدای بخشنده. در آینده سزای این جرم بیان شده‌است کـه) به زودی کسانی که به این جرم مرتکب شده به پیشگاه خدا (در آخرت) حاضرشده ذلیل خواهند شد (همانگونه که آنها خود را در مقابله با پیغمبر مستحق عزّت و نبوّت پنداشته بودند) و سزای سخت (خواهد رسید که) در مقابل با شرارتهایشان می‌باشد (در بالا که حال مؤمن و کافر مذکور است از آن معلوم شد که)کسی که الله تعالیٰ می‌خواهد او را بر راه (نجات) قرار دهد سینه (یعنی قلب) او را برای (قبول) اسلام کشاده می‌کند (که در قبول کردن، عقب و جلو نمی‌رود و آن نور مذکور همین است) و کسی را که (تکویناً و تقدیراً) بخواهد بی‌راه قرار دهد سینه (یعنی قلب) او را (از قبول اسلام) تنگ (و) بسیار تنگ می‌کند (و مشرف شدن به اسلام در نظر او مصیبتی قرار می‌گیرد) مانند کسی که (فرض کنید) می‌خواهد بر آسمان بالا برود (و نمی‌تواند بالا برود آنگاه آزرده خاطر شده مصیبتی در جلویش قرار می‌گیرد به گونه‌ای که نمی‌تواند بالا برود) هم چنین الله تعالیٰ بر غیر مؤمنین (به سبب کفر و شرارت‌شـان) لعنت می‌کند (لذا نمی‌توانند ایمان بیاورند)

معارف و مسایل

در پایان آیهٔ گذشته بیان شد که این جهان سرای آزمایش است در اینجا همانگونه که با اعمال نیک و خوب مقداری مشقت و زحمت و موانعی در راه آن قرار می‌گیرد، هم چنین با اعمال بد، یکنوع فریب لذات و خواهشات چند روزه نفسانی همراه می‌باشد که برای انسانی که از حقیقت و انجام غافل باشد در نظر، اعمال بدش را آراسته و مزین می‌کند و هوشمندان بزرگ جهان در این مبتلا می‌گردند.

در آیات مذکور، نخست این نکته بیان شده که یک بُعد این امتحان و آزمایش این هم هست که از آغاز آفرینش چنین جریان دارد که رؤسا و

ثروتمندان و مهتران هر دِه، و آبادی از حقیقت و انجام، غافل و در لذات زودگذر چند روزه مست شده، مرتکب جرایم می‌شوند و مردم عادی عادت دارند که پیروزی و سعادت خود را در پیروی و تقلید از مهتران می‌پندارند و انبیاءعلیهم‌السلام و نایبان ایشان علما و مشایخ که می‌خواهند ایشانرا از اعمال زشت باز داشته از عواقب بد آگاهشان کنند این مهتران قوم، علیه آنها دست به توطئه و شرارت می‌زنند و جهت آزار ایشان وسایل فراهم می‌نمایند ولی در عاقبت، انجام وبال همه اینها بخودشان برمی‌گردد و بیشتر در این جهان اینگونه اتفاق خواهد افتاد.

در این فرمان به مسلمانان هشدار داده شد که به رؤسا و ثروتمندان و بزرگان جهان رشک نبرند و عادت پیروی‌شان را ترک کنند و عاقبت اندیشی را شعار خود قرار داده نیک و بد را، خودشان بشناسند.

و نیز مقصود، تسلیت گفتن به رسول الله‌ﷺ است که رؤسای قریش که بر مخالفت آن‌حضرتﷺ برخاسته‌اند، نباید ایشان از آنها رنجیده خاطر باشند زیرا این امر تازه‌ای نیست، انبیای گذشته هم با اینگونه مردم سر و کار داشته‌اند و سر انجام کار، مردم رسوا و ذلیل شده، کلمةالله بلند شده است.

در دوّمین آیه، مصاحبه‌ای از همان سرداران قریش مذکور است که در مقابله با حق، در پیرایه تمسخر و استهزا و عناد بود، سپس به آن پاسخ داده شد.

امام بغوی به روایت قتاده نقل کرده که روزی ابوجهل، سردار قریش گفت: ما در هرجبهه با بنوعبدمناف (یعنی خاندان‌نبی اکرمﷺ) مبارزه کردیم که در آنها هیچگاه از آنان عقب نماندیم ولی الآن آنان می‌گویند که شما در شرافت و بزرگواری، از این جهت نمی‌توانید با ما مقابله کنید که در خاندان ما پیامبری مبعوث شده‌است که از جانب خدا بر او وحی می‌آید. سپس اظهار داشت که: من به خدا قسم یاد می‌کنم که ما هرگز از او پیروی نخواهیم کرد مگر اینکه به نزد ما هم آنچنان وحی بیاید که به نزد او می‌آید مقصود این آیه «**وَإِذَا جَآءَتْهُمْ اٰيَةٌ قَالُوْا لَنْ نُّؤْمِنَ حَتّٰى نُؤْتٰى مِثْلَ مَآ أُوْتِيَ رُسُلُ اللهِ**» همین است.

نبوّت و رسالت کسبی واختیاری نیست؛ بلکه مقامی‌است که اختیار اعطایش بدست خداست

قرآن کریم بعد از نقل این قول پاسخ داد «**اَللهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَه**» یعنی خدا بهتر می‌داند که نبوت و رسالت خود را به چه کسی عطا کند. مقصود اینکه این نادانان به سبب نادانی خود اینگونه پنداشته‌اند که نبوت و پیامبری بوسیله شرافت یا سرداری و ثروتمندی طبقاتی بدست می‌آید، در صورتیکه نبوت مقام خلافت الهی است که دریافتن آن به اختیار کسی نیست. هر چند کسی کمالاتی داشته باشد امّا باز هم نمی‌تواند به اختیار و نیروی کمال خویش نبوت و رسالت را دریابد؛ بلکه آن عطیه خاص خداست که به هر کسی می‌خواهد عنایت می‌فرماید. از این ثابت شد که نبوت و رسالت، کسبی و اختیاری نیست که بتوان آن را بوسیله کمالات علمی یا مجاهده و ریاضت دریافت. اگر کسی در هر مقداری به درجه مقامات ولایت پرواز کند باز هم نمی‌تواند مقام نبوت را دریابد بلکه آن، فضل خالص خداوندی است که طبق علم و حکمت خویش به بندگان خاص عنایت می‌کند. آری این الزامی است که هرگاه خداوند اراده داشته باشد کسی را به مقام نبوت برساند در ابتدای آفرینش به او شایستگی عنایت می‌کند و اخلاق و اعمال او را به نوعی خاص پرورش می‌دهد.

در پایان آیه فرمود: «**سَیُصِیْبُ الَّذِیْنَ اَجْرَمُوْا صَغَارٌ عِنْدَاللهِ وَ عَذَابٌ شَدِیْدٌ بِمَا کَانُوْا یَمْکُرُوْنَ**» در اینجا کلمه «صغار» حاصل مصدر است؛ بمعنی ذلت و رسوایی.

معنی جمله اینست که این مخالفین حق، که امروز در میان قبیله خویش رئیس و مهتر گفته می‌شوند، بزودی عزّت و بزرگواری آنها برای همیشه از بین خواهد رفت، و به پیشگاه خدا به ذلت و رسوایی سختی مواجه خواهند شد و عذاب شدیدی به ایشان می‌رسد. مقصود از دربار خدا، این هم می‌تواند باشد که روز قیامت وقتی در محضر خدا حاضر

گردند ذلیل و خوار شده حاضر می‌شوند و باز به ایشان عذاب شدیدی داده می‌شود. این در این جهان هم می‌تواند باشد و در آخرت نیز؛ همانگونه که متعلق به مخالفین انبیاء علیهم السلام، در تاریخ جهان مشاهده گردیده است که سرانجام، مخالفین ایشان در دنیا هم ذلیل شده‌اند، بزرگترین مخالفین پیامبر ﷺ که از خود لاف عزت می‌زدند با شکست مواجه شده یا در دایره اسلام درآمدند و آنانکه به آغوش اسلام در نیامدند ذلیل و خوار شده، هلاک گردیدند. حالات هر یک از ابوجهل و ابولهب و دیگر سرداران قریش دلایلی واضح بر این مدعایند بطوری که فتح مکه کمر همه آنها را شکست و آنها را برای همیشه خوار و ذلیل ساخت.

انشراح صدر در دین و علامات آن

در سوّمین آیه، برخی از احوال و علامات هدایت یافتگان و اصرارکنندگان بر گمراهی نشان داده شد؛ می‌فرماید: «**فَمَنْ یُرِدِ اللهُ اَنْ یَهْدِیَه یَشْرَحْ صَدْرَه لِلْاِسْلَامِ**» یعنی آنکسی که خدا بخواهد به او هدایت بدهد سینهٔ او را برای اسلام گشاده می‌کند.

حاکم در «**مستدرک**» و بیهقی در «**شعب الایمان**»، به روایت حضرت عبدالله بن مسعود نقل کرده‌اند که هنگامیکه این آیه نازل گردید، صحابه کرام تفسیر شرح صدر، یعنی گشاده شدن سینه را برای اسلام از آن‌حضرت ﷺ پرسیدند؛ آن‌حضرت ﷺ فرمود: الله تعالیٰ در دل مؤمن نوری می‌اندازد که به سبب آن، دل او برای پذیرفتن و فهمیدن و دیدن حق، گشاده می‌گردد (به آسانی شروع می‌کند به قبول کردن حق و از خلاف حق متنفر و بی‌زار می‌گردد) صحابهٔ کرام عرض کردند که آیا این علامتی دارد که به سبب آن، آن شخص که به نعمت شرح صدر نایل آمده، شناخته شود؟ فرمود: آری؛ علامتش این است که تمام همّ و غمّ آن شخص، بطرف آخرت و نعمتهای آن مبذول می‌گردد و از لذات زودگذر دنیا و خواهش‌های بیجای آن،

می‌هراسد و قبل از آمدن موت برای آن آماده‌گیری می‌کند.

سپس فرمود: «**وَ مَنْ يُرِدْ اَنْ يُضِلَّه يَجْعَلْ صَدْرَه ضَيِّقاً حَرَجاً كَاَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَآءِ**» یعنی هر کسی که خدا بخواهد او را در گمراهی نگهدارد، دل او را خیلی تنگ می‌کند؛ پذیرفتن حق و عمل به آن برای او چنان دشوار می‌شود که بالا رفتن بر آسمان.

امام تفسیر، کلبی فرموده که مراد از تنگی دل او این است که در آن، برای حق و نیکی جایی باقی نمی‌ماند. این مطلب از حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه نیز منقول است و حضرت عبدالله بن عبّاس رضی الله عنهما فرموده که وقتی او ذکرالله را می‌شنود از آن متنفر می‌شود، وقتی که سخنان کفر و شرک را می‌شنود به آنها مأنوس می‌گردد.

از آنجا که صحابه کرام به نعمت شرح صدر نایل آمده بودند خیلی کم به شک و شبهات مواجه می‌شدند.

از اینجاست که صحابه کرام رضوان‌الله علیهم اجمعین که خداوند آنان را برای صحبت و شاگردی مستقیم رسول ﷺ خودش انتخاب فرموده بود، در احکام اسلامی بسیار به ندرت با شبهات و وساوس مواجه می‌شدند و سؤالاتی که در تمام طول عمر صحابه به محضر آن‌حضرت ﷺ تقدیم داشتند، تعدادی معدود بیش نبود.

علتش این بود که از فیض صحبت رسول کریم ﷺ نقش عمیق عظمت و محبّت خداوند متعال در دلهایشان جایگزین شده بود که بوسیله آن بنعمت شرح صدر نایل آمده بودند. قلوب‌شان خود بخود برای حق و باطل معیاری قرار گرفته بود. حق را به آسانی و فوری می‌پذیرفتند و باطل به دل ایشان راه نمی‌یافت. بعداً به هر مقداری که از عهد رسالت دورتر واقع شد شکوک و شبهات راه یافته، در عقاید، اختلاف پدید آمد.

راه‌اصلی ازاله شبهات و شکوک بحث و مباحثه نیست؛ بلکه تحصیل شرح صدر است

امروز کل جهان در دام شکوک و شبهات گرفتار است و می‌خواهد آن را از راه بحث و مباحثه حل کند که این راه، درست آن نیست.

فلسفی کو بحث کی اندر خدا ملتا نهین
دوّر کو سلجها رها هی پر سرا ملتا نهین

یعنی فیلسوف نمی‌تواند در بحث به خدا برسد هر چند بخواهد که سر نخ را بدست بیاورد، موفق نمی‌گردد.

راه صحیح آن فقط همان است که صحابه کرام و اسلاف امت، برگزیده بودند که با استحضار، قدرت کامله و انعام خداوندی عظمت و محبت او در دلهایشان جای گرفت؛ شکوک و شبهات، خود بخود نابود گشتند.

از اینجاست که خود قرآن به رسول کریمﷺ این دعا را در آیه ۲۵ طه تلقین فرمود: «**رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِیْ**» یعنی «پروردگارا! سینه‌ام را بگشا» در پایان آیه فرمود: «**کَذٰلِكَ یَجْعَلُ اللهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِیْنَ لَایُؤْمِنُوْنَ**» یعنی اینگونه خداوند بر غیر مؤمنین لعنت می‌فرستد و سخن حق در دل ایشان فرود نمی‌آید و بطرف هر فساد و بیهودگی تمایل خواهند داشت.

وَ هٰذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِیْماً ؕ قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰیٰتِ لِقَوْمٍ یَّذَّکَّرُوْنَ ﴿۱۲۶﴾

و این راه راست پروردگار تو است، ما روشن ساختیم نشانی‌ها را بـرای انـدیشمندان.

لَهُمْ دَارُ السَّلٰمِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ﴿۱۲۷﴾ وَ

برای آنهاست خانه سلامتی بنزد پروردگارشان و اوست یاورشان به سبب کردارشان. و

یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیْعاً ۚ یٰمَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَکْثَرْتُمْ مِّنَ الْاِنْسِ ۚ وَ

روزی که جمع می‌کند همه را می‌گوید ای گروه جنّیان بسیار گرفتید برای خود از مردم و

قَالَ اَوْلِيٰٓئُهُمْ مِّنَ الْاِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَّ بَلَغْنَا

می‌گویند دوستان انسانی‌شان، پروردگارا! استفاده برده بعضی از ما از بعضی و رسیدیم

اَجَلَنَا الَّذِيْٓ اَجَّلْتَ لَنَا ؕ قَالَ النَّارُ مَثْوٰىكُمْ خٰلِدِيْنَ

به‌وعده‌ای که شما برای مامقررکرده‌بودید، می‌فرماید آتش است خانه شما که اسکان می‌یابید

فِيْهَآ اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ ؕ اِنَّ رَبَّكَ حَكِيْمٌ عَلِيْمٌ ﴿۱۲۸﴾

درآن مگر وقتی که خدا بخواهد هرآینه پروردگارت حکیم و آگاه است.

خلاصهٔ تفسیر

و (آنچه در بالا ذکر اسلام آمده است پس) همین (اسلام) راه راست (نشان دادهٔ) پروردگار تواست (که از رفتن بر آن نجات حاصل می‌شود و تذکرهٔ آن در «**فَمَنْ يُّرِدِ اللّٰهُ اَنْ يَّهْدِيَه**» آمده و جهت توضیح همین صراط مستقیم) ما برای کسانی که نصیحت می پذیرند این آیات را توضیح دادیم (که ایشان بخاطر اعجاز آن، آن را تصدیق کنند و سپس بر مطالب آن عمل کرده، نجات یابند و همین تصدیق و عمل، صراط مستقیم است. بر خلاف کسانی که به فکر دریافت نصیحت نیستند که برای آنها نه این کافی است و نه دلایل دیگر.

در آینده ذکر پاداش تسلیم شوندگان می‌آید هم‌چنانکه ذکر سزای منکرین در چند جمله فوق ذکر گردیده است، می‌فرماید که) برای ایشان است (به وقت رسیدن) به نزد پروردگارشان خانه سلامتی (یعنی امن و بقا یعنی جنت) و خدا ایشان را دوست می‌دارد بسبب اعمال (نیک) ایشان و (قابل یاد آوری است) روزی که الله تعالیٰ تمام خلایق را (در آن) جمع می‌کند (و بویژه از ایشان کفار را نیز احضار کرده به شیاطین‌الجن به ایشان به طور توبیخ گفته می‌شود که) ای گروه جنّیان شما عده زیادی از مردم را (گمراه کرده) پیرو خود کرده‌اید (و آنها را کلاً منحرف ساخته‌اید، هم‌چنین از مردم سؤال می‌شود چنانکه در آیه ۶۰ سوره یٰسٓ آمده که: «**اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يٰبَنِيْٓ اٰدَمَ اَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطٰنَ**» الغرض شیاطین الجن هم اقرار می‌کنند) و مردمی که با آنها (شیاطین‌الجن) تعلق داشته‌اند آنان (هم از روی اقرار) می‌گویند که پروردگارا! (شما درست می‌فرمایید حقیقتاً) بعضی از ما از بعضی (در این میدان ضلال و

اضلال) استفاده (نفسانی) برده بودیم (چنانکه مردم گمراه از عقاید کفرآمیز و شرک آلود خویش لذت می‌برند و شیاطین گمراه کننده، خوشحال می‌شوند که گفتهٔ ما در آنها نفوذ کرده‌است) و (در حقیقت ما بعلت گمراه کردن ایشان منکر قیامت بودیم ولی آن انکار اشتباه ثابت شد، چنانکه) آن وعده‌ای که برای ما مقرر فرموده بودید، فرا رسید و ما به معیادگاه خود رسیدیم (یعنی قیامت آمد) الله تعالیٰ (به همه کفّار جن و انس) می‌فرماید که جای همه شما دوزخ است که در آن برای همیشه خواهید ماند (هیچ راه و تدبیری برای خروج از آن نیست) آری! اگر خدا بخواهد (که آنها را از دوزخ بیرون کند) این امر دیگری است (امّا این یقینی است که خدا هم نخواهد خواست لذا همیشه می‌مانند) یقیناً پروردگار شما بسیار حکیم و داناست (که به علم خویش جرایم همه را می‌داند و به حکمت خویش سزای مناسب خواهد داد.)

معارف و مسایل

در نخستین آیه از آیات فوق خطاب به رسول کریمﷺ فرمود: «**وَ هٰذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيْماً**» یعنی اینست راه راست پروردگارت. در اینجا بلفظ «هذا» طبق قول ابن مسعود، اشاره به قرآن و طبق قول ابن عباس اشاره به اسلام است[1].

مقصود اینکه، این قرآن یا شریعت اسلام که به شما اعطا گردیده، این راه پروردگار تو است. یعنی چنان راهی است که پروردگارت آن را با حکمت بالغه خویش مقرر فرموده و پسندیده است. در اینجا راه را به طرف خدا نسبت داده، اشاره به این است که، دستورالعمل قرآن یا اسلام که به شما عنایت گردیده، عمل بر آن به نفع خدا نیست بلکه نفع آن مستقیماً به عاملان آن می‌رسد که این خود از ویژگیهای ربوبیت رب‌العالمین است. هدف از این نوع تربیت، این است که انسان راه فلاح و رستگاری دایمی را

۱- روح المعالی.

بپیماید و به مدارج سعادت ابدی ارتقا یابد.

باز در این لفظ «**رب**» را نیز بطرف رسول کریمﷺ نسبت داده هدف اظهار لطف و عنایتی خاص است که به ایشان شده که این راه را پروردگارت به تو تجویز کرده‌است. لطف و مزه این نسبت را اهل ذوق می‌توانند احساس کنند که کوچکترین نسبتی که بنده با رب و معبود خود داشته باشد افتخاری بس عظیم است خوشا به حال کسی که رب‌الارباب و معبود کاینات، خود را به طرف او منسوب کند که من برای تو هستم پس نسبت به شانس او چه می‌توان گفت؟! حضرت حسن نظامی در چنین موارد می‌فرماید:

بنده حسن به صد زبان گفت که بندهٔ تو ام

تو به زبان خود بگو، بنده نواز کیستی

پس حال این راه قرآنی از لفظ مستقیماً چنین توضیح داده شد که این راه راست است. در اینجا هم بجای اینکه لفظ مستقیم بصورت صفت ذکر گردد، بصورت حال ذکر شده اشاره به این است که راهی که پروردگار عالم تعیین کند، بجز راه مستقیم راه دیگری امکان ندارد[1].

سپس فرمود: «**قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَّذَّكَّرُوْنَ**» یعنی: ما برای نصیحت قبول کنندگان، آیه‌ها را روشن بیان کردیم.

لفظ «**فَصَّلْنَا**» از تفصیل گرفته شده‌است معنی اصلی تفصیل این است که مضمون تجزیه و تحلیل شده هر فصل جداگانه ذکر گردد و به این طریق کل مضمون دل‌نشین می‌شود. لذا حاصل تفصیل بیان روشن و واضح است. مقصود اینکه ما مسایل اصولی و اساسی را روشن و با تفصیل بیان کردیم که در آن هیچ اجمال و ابهامی باقی نمانده‌است در این آیه «**لِقَوْمٍ يَّذَّكَّرُوْنَ**» فرموده این را نشان داد که اگر چه دستورات قرآنی کاملاً واضح و روشن هستند، ولی کسانی از آن استفاده می‌برند که به قصد پند آموزی در قرآن بیندیشند،

۱- روح‌المعانی، البحرالمحیط.

ضدّیت و عناد و تقلید از رسوم جامد آبا و اجدادی، چون پرده‌ای در میان آنان با خالق، حایل نشود.

در دوّمین آیه فرمود: «**لَهُمْ دَارُ السَّلٰمِ عِنْدَ رَبِّهِمْ**» یعنی کسانی که در بالا ذکر شان آمد که خالی‌الذهن شده، به قصد تحصیل نصیحت، هدایات قرآن را می‌بینند و می‌شنوند و به شکل نتیجه‌ای الزامی آنها را قبول می‌کنند؛ پس برای شان به نزد پروردگارشان انعام دارالسلام موجود و محفوظ است. لفظ «دار» به معنی خانه است و لفظ «سلام» سالم ماندن از هر نوع آفت و مصیبت و رنج است. لذا دارالسلام به خانه‌ای گفته می‌شود که در آن هیچ نوع مشقت و تکلیف و رنج و اندوه و آفت و مصیبت راه نیابد و روشن است که آن خانه جنت است.

حضرت عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنهما فرموده که «سلام» نام باری تعالی است و «دارالسلام» خانه خدا، و ظاهر است که خانه خدا جای امن و سلامتی خواهد بود. لذا باز هم حاصل معنی اینکه آن خانه که در آن هر نوع امن و سکون و سلامتی و اطمینان باشد. به جنت، «دارالسلام» گفته، اشاره به این است که جنت تنها جایی است که انسان در آن از هر نوع مشقت و پریشانی و اذیت و خلاف طبع کاملاً دور و به سلامتی همیشگی نایل خواهد شد که در این جهان نه بزرگترین پادشاهی به آن نایل آمده و نه بزرگترین رسول و نبی؛ چرا که این جهان فانی، جای راحتی دایم و کامل نیست.

در این آیه چنین نشان داده شد که برای نیک بختان، در نزد پروردگار «دارالسلام» است. مقصود از نزد پروردگار می‌تواند این باشد که این دارالسلام در اینجا نقداً نمی‌رسد بلکه وقتی که در روز قیامت پیش پروردگار خویش می‌روند آنگاه به ایشان می‌رسد و این معنی هم می‌تواند باشد که وعده «دارالسلام» هرگز اشتباه نخواهد شد چراکه رب کریم ضامن آنست و آن به نزد او محفوظ است و در اینجا اشاره به این هم هست که امروز کسی نمی‌تواند نعمت و راحتی های «دارالسلام» را تصور کند تنها رب‌العالمین آنها را می‌داند

که این خزانه نزد او محفوظ است.

و به اعتبار معنی دوم نایل شدن به این «دارالسلام» موقوف بر قیامت و آخرت نیست، بلکه رب کریم برای هر کس بخواهد می‌تواند او را در این عالم هم به این «دارالسلام» نایل گرداند. به این صورت که از همه انواع آفات و مصایب او را در امان نگه دارد. چه به این صورت که در دنیا هیچ نوع آفت و مصیبتی به او نرسد، چنانه در انبیای سابقین و اولیاءالله نظایر آن موجود است و یا به این شکل که نعمت‌های آخرت را در جلوی چشم او مستحضر گردانیده، نگاه او را به آنگونه حقیقتی آشنا کند که به سبب آن تکالیف و مشقت‌های چند روزه جهان در نگاهش حقیر و بی‌ارزش جلوه گر می‌شوند و کوههای مصیبت در نظر او از برگ گیاهی کمتر می‌آید.

رنج، راحت‌شد، چومطلب‌شدبزرگ گرد گله، توتایی چشم گرگ

ونعمتهایی که‌درمقابل مشقتهای‌دنیامی رسد،درجلوی‌شان‌لذیذوگوارا معلوم می‌گردند. این مطلب، بعید و تعجب آور نیست چنانکه باوجودی که نعمت‌های آخرت بسیار عالی و با ارزش‌اند، ولی نعمت های حقیر و لذایذ فانی دنیوی و راحتی‌های چند روزه زندگی را که آن هم با سختی و مشقت بدست می‌آیند؛ بر نعمت‌های جاودان و غیر قابل تصوّر آخرت ترجیح می‌دهند و چه بسا برای بدست آوردن این نعمت‌های حقیر، به سفارش و رشوه متوسل می‌شوند و حتّی از راحتی و آزادی خود چشم می‌پوشند. مانند نوکر و کارگر حقوق بگیری که تکالیف، سختی و مشقت‌های سی روز را بر خود هموار می‌سازد به امید آنکه به حقوق آخر ماه دست یابد. از اینجاست که همه سختی‌ها و تکالیف در نظر آنها دشوار و مشکل نمی‌آیند و اگر مشکل هم بیایند، رؤیای دریافت حقوق، همه تلخی‌ها و سختی‌ها را در نظرشان، گوارا و قابل تحمّل می‌نماید. یکی از وجوه تفسیر آیهٔ ۴۶ سوره رحمٰن: «**وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ**» این هم هست که برای خداترسان دو جنّت میسر می‌گردد: یکی در آخرت و دیگری در دنیا. و بهشت دنیا این است که اولاً کمک خداوندی در هر کار شامل حال او خواهد شد و هر کار برایش

آسان بنظر می‌رسد و گاهی تکلیف و مشقت چند روزه و عدم موفقیّت هم پیش می‌آید ولی اینها هم با در نظر گرفتن نعمتهای اخروی برای او لذیذ معلوم می‌گردند و بدین ترتیب همه تکالیف دنیوی در نظر او سهل و آسان جلوه‌گر می‌شوند.

خلاصه اینکه در این آیه، آنچه ذکر شد که برای نیکان در نزد پروردگارشان دارالسلام است وجود آن یقینی و قطعی است و این هم می‌تواند باشد که در این جهان هم به او لطف دارالسلام داده می‌شود.

در پایان آیه فرمود: «**وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِـمَا كَـانُوا يَـعْمَلُونَ**» یعنی خداوند متعال بخاطر اعمال صالحه‌شان متولی و متکفل و ناصر و حامی‌شان خواهد شد و همه مشکلات‌شان را آسان می‌گرداند.

در سومین آیه سؤال و جوابِ جِنّیان و انسانها، بعد از جمع شدن‌شان در حشر، ذکر گردید که الله تعالیٰ به شیاطین جن خطاب کرده جرم‌شان را چنان اظهار می‌فرماید که شما در گمراه کردن مردم فعالیت داشته‌اید، در پاسخ به این سؤال جِنّیان چه می‌گویند، آن را قرآن ذکر نفرموده است. ظاهر اینست که در محضر علیم و خبیر بجز از اقرار چاره‌ای نیست ولی در عدم ذکر اقرار شان اشاره به این است که بر این سؤال چنان مبهوت خواهند شد که زبان‌شان برای جواب حرکت نمی‌کند[1].

سپس شیاطین‌الانس یعنی کسانی که در دنیا از شیاطین پیروی کرده، خود گمراه شده و سبب گمراهی دیگران هم قرار گرفته‌اند، از طرف ایشان جوابی به بارگاه احکم‌الحاکمین نقل گردیده است. اگر چه از شیاطین‌الانس سؤال نشده؛ ولی گویا ضمناً آنان هم مخاطب قرار گرفتند؛ زیرا آنان هم در انتشار دادن گمراهی همان کاری را انجام داده‌اند که کار شیاطین‌الجن بوده؛ به سبب این خطاب ضمنی آنان پاسخ دادند.

ولی ظاهر اینست که از خود شیاطین انسان نما هم سؤال خواهد شد

۱- روح.

اگر چه ذکر آن در اینجا صراحتاً نیامده ولی در آیه ۴۶ سوره یٰسٓ چنین آمده است: «**اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يٰبَنِيْٓ اٰدَمَ اَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطٰنَ**» یعنی ای فرزندان آدم ما به شما در حق انبیا نگفته بودیم که از شیاطین پیروی نکنید.

از این آیه معلوم می‌گردد که در این موقع از شیاطین‌الانس هم سؤال کرده می‌شود و آنان در پاسخ اقرار خواهند کرد که بدون شک مرتکب چنین جرمی شده‌اند و به گفته‌های شیاطین عمل کرده‌اند و می‌گویند که ما با شیاطین‌الجن و آنان نیز با ما رابطه دوستی برقرار کرده از یکدیگر استفاده کرده‌ایم.

شیاطین‌الانس از آنها این استفاده را کرده بودند که طرق دریافت لذایذ جهان را از آنها آموختند و در بعضی موارد شیاطین‌الجن‌را صدا می‌کردند یا به طریق دیگر از ایشان هم کمک گرفته‌اند؛ چنانکه در میان بت‌پرستان هند یا بعضی مسلمانان نادان هم اینگونه طرق معروف است که از شیاطین و جنّیان در بعض امور کمک گرفته می‌شود. و شیاطین‌الجن از مردم این استفاده را کردند که سخنان‌شان پذیرفته شد و در تابع کردن مردم از خود پیروز شدند. تا حدی که آنان از موت و آخرت فراموش شدند و در آنوقت اقرار کردند که موت و آخرت را که ما به سبب فریب خوردن از شیطان فراموش کرده‌بودیم الآن بنظر آمدند؛ حق تعالیٰ به این‌گروه می‌فرماید: «**اَلنَّارُ مَثْوٰكُمْ خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ ؕ اِنَّ رَبَّكَ حَكِيْمٌ عَلِيْمٌ**» یعنی اکنون سزای جرم شما دو گروه اینست که جایگاه شما دوزخ است که در آن برای همیشه خواهید ماند، مگر اینکه خدا بخواهد کسی را از آن نجات بدهد. ولی نصوص دیگر قرآن شاهداند که خداوند متعال این را نمی‌خواهد؛ لذا همیشه خواهند ماند.

وَكَذٰلِكَ نُوَلِّيْ بَعْضَ الظّٰلِمِيْنَ بَعْضاً بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ﴿۱۲۹﴾

و همین گونه آمیخته می‌کنیم گناهکاران را با همدیگر به سبب اعمال شان.

يٰمَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اَلَمْ يَاْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّوْنَ عَلَيْكُمْ

ای گروه جن و انس آیا نیامدند در نزد شما پیامبران ما از خود شما که بیان می‌کردند بر شما

اٰيٰتِىْ وَ يُنْذِرُوْنَكُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا ؕ قَالُوْا شَهِدْنَا عَلٰٓى اَنْفُسِنَا

حکم مرا و می ترسانیدند شما را از پیش آمدن این روز می‌گویند که ما اقرار کردیم به گناه خود

وَغَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوْا عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ اَنَّهُمْ كَانُوْا كٰفِرِيْنَ ﴿۱۳۰﴾

و فریب داد ایشان را زندگی دنیا و گواهی دادند علیه خود بر این امر که ایشان کافر بودند.

ذٰلِكَ اَنْ لَّمْ يَكُنْ رَّبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرٰى بِظُلْمٍ وَّ اَهْلُهَا غٰفِلُوْنَ ﴿۱۳۱﴾

این برای آنست که نیست پروردگار تو هلاک کننده دهات به ظلم‌شان و اهل آنجا غافل باشند.

وَلِكُلٍّ دَرَجٰتٌ مِّمَّا عَمِلُوْا ؕ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُوْنَ ﴿۱۳۲﴾

وبرای هر یکی پایه‌ای هست از عمل‌شان ونیست پروردگار تو ناآگاه از کردارشان.

خلاصهٔ تفسیر

و (همچنانکه در دنیا به اعتبار گمراهی همه با هم تعلق و نزدیکی داشتند) هم چنین (در دوزخ) بعض کفار را با بعضی به سبب اعمال کفریه‌شان نزدیک (و یکجا) می‌گذاریم (این خطاب مذکور شامل جنّ و انس بود از نظر احوال مربوطه با هم در آینده هر یکی به اعتبار احوال شخصی خویش مستقلاً مخاطب است که) ای گروه جنّ و مردم (آری بگویید آنچه شما کفر و انکار می‌کردید پس) آیا نزد شما پیغمبر از خود شما نیامد که به شما احکام مرا (متعلق به عقاید و اعمال) بیان می‌کردند و شما را از (وقوع) این روز با خبر می‌کردند (پس سبب چه بود که شما از کفر و انکار باز نیامدید؟) همه عرض می‌کنند که همه ما علیه خود (به جرم) اقرار می‌کنیم (که در نزد ما هیچ جای عذر و برائتی نیست باز خداوند ایشان را از سبب وقوع این مصیبت آگاه می‌کند) و آنها را زندگی دنیا در اینجا، در نسیان قرار داده است (که لذایذ دنیا را هدف اصلی پنداشته و به فکر آخرت نیستند) و (نتیجهٔ آن این شد که در آنجا) ایشان اقرار خواهند کرد که آنها کافر بودند (ولی از اقرار آنجا بر

اشتباه، چه سود، اگر در دنیا قدری غفلت را کنار می‌گذاشتند چرا با این روز بد مواجه می‌گشتند، باز در فرستادن انبیاء علیهم السلام که قبلاً گذشت رحمت خود را اظهار می‌فرماید که) این (اعزام انبیاء علیهم السلام) به این خاطر است که پروردگار شما اهل هیچ آبادی را به سبب کفر (شان در دنیا هم) به چنین حالتی هلاک نخواهد کرد که اهل آن آبادی از احکام الهی به علت نیامدن انبیا نا آگاه باشند (پس عذاب آخرت که شدیدتر است به درجه اولی نخواهد شد؛ لذا انبیاء علیهم السلام را می‌فرستند تا آنها از جرایم آگاه باشند، پس به هر کسی که عذابی می‌رسد او مستحق آن می‌باشد چنانکه در آینده می‌فرماید) و (وقتی که انبیاء علیهم السلام آمدند و آگاهی حاصل شد پس به هر نحوی که کسی کاری بکند) برای هر یکی (از جنّ و انس نیک و بد همانگونه) درجه (جزا و سزا) خواهد رسید در مقابل با اعمالشان، و پروردگارت از کردارشان بی اطّلاع نیست.

معارف و مسایل

در نخستین آیه از آیات فوق لفظ «نُوَلِّیْ» از نظر لغت عرب می تواند دو ترجمه داشته باشد: یکی آمیختن و نزدیک کردن و دیگری مسلط کردن. از ائمه تفسیر صحابه و تابعین تفسیر آن به هر دو معنی روایت شده است.

در محشر گروه‌های مردم بر اساس اخلاق واعمال‌شان پدید می‌آیند نه بر اساس روابط دنیوی

حضرت سعید بن جبیر و قتاده و دیگران نخستین ترجمه را اختیار کرده، مقصود آیه را چنین قرار داده‌اند که روز قیامت نزد خداوند متعال وحدتهای اجتماعی یعنی گروهها و پارتی‌های مردم که بر اساس نژاد و وطن و رنگ و زبان باشد، وجود نخواهد داشت؛ بلکه به اعتبار اعمال و اخلاق خواهد بود. مسلمان فرمانبردار خدا هر کجا که باشد با مسلمانان

همراه خواهد شد و کافر نافرمان هر کجا باشد رفیق کفار قرار خواهد گرفت؛ اگر چه در نژاد، نسب، وطن، زبان، رنگ و معاشرت باهم خیلی فاصله داشته باشند.

باز در مسلمانان هم، شخص نیک و متدین با دینداران جمع می شود و گنهکار و بدکار با بدکاران. در آیه ۷ سوره کوّرت فرمود: «**وَإِذَا النُّفُوْسُ زُوِّجَتْ**» که مردم گروه گروه قرار داده می‌شوند. مقصود آن هم همین است که اهل محشر از نظر اعمال و اخلاق به گروههای مختلف منقسم خواهند شد.

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در تفسیر این آیه فرموده: مرتکبین یک نوع عمل چه نیک و چه بد با هم یک جا جمع کرده می‌شوند و به خاطر تأیید این مطلب، حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه از آیه ۲۲ صافات «**أُحْشُرُوْا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا وَ اَزْوَاجَهُمْ**» استدلال فرمود و مضمون آیه اینست که روز قیامت ظالمان و کسانی را که مناسب ایشان عملی انجام داده‌اند، در جهنم ببرید.

خلاصهٔ مطلب آیه فوق، این است که الله تعالیٰ گروهی از ظالمان را با گروهی دیگر همراه کرده و یک گروه از ایشان تشکیل می دهد اگر چه آنها از نظر نژاد و وطن با هم دور باشند.

در آیهٔ ۱۴ سوره روم هم این امر را روشن‌تر بیان فرموده که در میدان محشر این وحدت ظاهر و عرفی دنیا که در میان مردم بر اساس نژاد، وطن، رنگ و زبان برقرار شده‌است، به طور کلی در هم می‌شکنند. «**يَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُوْنَ**» یعنی وقتی که قیامت برپا می‌گردد کسانی که با هم متحد و متفق بودند، متفرق و پراکنده می‌شوند.

در این جهان هم اعمال و اخلاق بر معاملات اجتماعی تأثیر دارند

شکستن و نابود شدن این خویشاوندی و روابط و سازمانها در روز قیامت برای همه کس روشن و آشکار می‌گردد؛ امّا در این جهان هم نمونه‌های کوچکی از آن در هر جا دیده می‌شود که انسان نیک با نیکان

مناسبت پیدا می‌کند و به گروه و جامعهٔ ایشان مرتبط می‌شود و همینگونه در کارهای نیک برای او راه‌گشا محسوب می‌شود و تصمیمش مستحکم می‌گردد و همینگونه بدکار با امثال خودش رابطه و تعلق برقرار می‌کند و با آنها نشست و برخاست دارد و از صحبت آنها روزانه در بد عملی و بد اخلاقی او افزونی پیش می‌آید و راههای نیک به روی او بسته می‌گردند و این سزای نقد بد عملی اوست که به او در این جهان می‌رسد.

خلاصه اینکه پاداش و کیفر اصلی اعمال، در آخرت میسر می‌گردد ولی یک نوع جزا و سزای نقد در این دنیا هم اینگونه می‌رسد که نیکوکار به رفاقت نیکوکاران و دینداران موفق می‌گردد که در کار او رونق می‌آورند و مردم بدکار با رفقای بد مواجه می‌شوند و او را در مسیر گمراهی و ضلالت کمک می‌کنند.

رسول کریمﷺ فرموده که: هر گاه خدا از حاکم و امیری راضی باشد برای او وزرا و کارگردان‌های خوبی مُهیّا می‌کند که به وسیله آنها همه کارهای حکومتی او سروسامان می‌یابد و ترقی خواهند کرد و هرگاه خدا از کسی ناراض گردد، رفقا و کارگزاران بدی، امور مملکتی او را به عهده می‌گیرند و با افسرانِ بدی نیز مواجه می‌شود و او اگر بخواهد که کار نیک انجام دهد، بر آن موفق نمی‌گردد.

هر ظالم بوسیله ظالم دیگر سزا می‌بیند

مفهوم آیه با در نظر گرفتن ترجمه آن همین بود.

و از حضرت عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، ابن زید، مالک بن دینار و مفسرین دیگر، تفسیر آیه به اعتبار ترجمه دوم، اینگونه منقول است که الله تعالیٰ بعضی از ظالمان را بر ظالمان دیگر مسلط می‌کند و به این شکل ظالمی را بدست ظالمی دیگر سزا می‌دهد.

این مطلب هم بجای خود صحیح و درست و مطابق با ارشادات دیگر



قرآن و حدیث است در حدیثی رسول‌کریمﷺ فرمود: «**کَمَا تَکُوْنُوْنَ کَذٰلِكَ یُؤمر عَلَیْکُمْ**» یعنی هر طور که شما باشید همانگونه حکام بر شما مسلط می‌گردند. اگر شما ظالم و بدکار باشید حکّامتان هم ظالم و بدکار خواهند شد و اگر شما نیک عمل و نیک کردار باشید خداوند متعال حکام نیک و رحیم دل و منصف مزاج بر شما می‌گمارد.

حضرت عبدالله بن عباس می‌فرماید: که هرگاه خدا بهبودی قومی را بخواهد بهترین حکام و امرا را بر آنان مسلط می‌کند و هر گاه نسبت به قومی بدی بخواهد بدترین حکام و سلاطین را بر آنان مسلط می‌گرداند[1].

در تفسیر روح المعانی است که فقها از این آیه بر این استدلال فرموده‌اند که هرگاه رعیت و عوام از راه خدا منحرف شده به جور و ظلم مبتلا گردند خداوند حکام ظالم بر آنها مسلط گردانیده و بوسیله آن حکام به ایشان سزا می‌دهد.

و ابن کثیر به روایت عبدالله بن مسعود از آن‌حضرتﷺ نقل فرموده است که: «**مَنْ اَعَانَ ظَالِماً سَلّطه اللهُ عَلَیْه**» یعنی هر کسی که در ظلم به ظالمی کمک کند خدا آن ظالم را برای سزای او بر او می‌گمارد و بدست او، او را سزا می‌دهد. در دوّمین آیه یک سؤال و جواب مذکور است که در محشر از جنّ‌ها و انسان‌ها پرسیده می‌شود شما که به کفر و نافرمانی خدا مبتلا شدید سببش چیست؟ آیا پیامبران ما که از خود شما بودند در نزد شما نیامدند که آیات ما را بر شما بخوانند و از حضور و حساب و کتاب امروز، شما را بترسانند؟ در پاسخ به این سؤال از طرف همه جواب می‌رسد که پیامبران راست گفتند، آنها پیام حق را به ما رسانیدند لکن ما خود، راه کفر و عصیان را برگزیدیم. اینجاست که حق تعالی خود علت آن را چنین بیان فرموده که: «**وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا**» یعنی ایشان را لذات و زندگی دنیا در فریب انداخته است که آنها لذات و خوشی‌های زودگذر دنیوی را مقصد نهایی خود قرار داده

۱- تفسیر محیط.

بودند در حالی که این مقصدشان نبود و از انجام و عاقبت غافل شدند به قول مرحوم اکبر:

تهی فقط غفلت هی غفلت، عیش کا دن کچهی نه تها

هم اُسی سب کچهی سمجهتی تهی وه لیکن کچهی نه تها

یعنی زندگی دنیا سراسر غفلت بود و از روز عیش خبری نبود ما آن را همه چیز پنداشته بودیم امّا در واقع چیزی نبود.

در این آیه این نکته قابل توجه است که در آیات دیگر آمده که وقتی در محشر از مشرکین راجع به کفر و شرک‌شان سؤال می‌شود جرم خود را انکار کرده و به بارگاه رب‌الارباب سوگند می‌خورند و دروغ می‌گویند کما فی آیه ۲۳ سوره انعام: «**وَاللهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِيْنَ**» یعنی قسم به خدا، که پروردگار ماست، ما هرگز مشرک نبوده‌ایم. و از این آیه معلوم می‌شود که آنها به کفر و شرک خود از روی ندامت اقرار می‌کنند، در این دو امر بظاهر تعارض و اختلاف معلوم می‌شود ولی در آیات دیگر توضیح و تشریح آن چنین آمده است که در آغاز، وقتی از آنها سؤال می‌شود انکار می‌کنند ولی خداوند با قدرت کامل خویش دهان‌شان را می‌بندد و از دست و پا و اعضای دیگر، استشهاد می‌نماید که به قدرت خدا با آنها قوه گویایی میسر می‌گردد و صاف و روشن همه اعمال را از کوچک و بزرگ توضیح می‌دهند آنگاه جنّیان و انسانها متوجه می‌شوند که دست و پا و گوش و زبان همه، مأموران مخفی کارخانه قدرت رب‌العالمین بوده‌اند که نسبت به همه معاملات و احوال ما شهادت درست و صحیح دادند لذا اکنون برای آنها جای انکاری باقی نمی‌ماند در آن وقت همه ایشان راست و درست به جرم خود اعتراف خواهند کرد.

آیا در جنّیات هم انبیا مبعوث شده‌است؟

نکته‌ای دیگر که در اینجا قابل توجّه است آنست که در این آیه حق

تعالیٰ به هر دو گروه جنّ و انس خطاب کرده فرموده که آیا پیامبران ما که از خود شما باشند پیش شما نیامده‌اند، از این آیه معلوم می‌شود که همانگونه که برای انسانها رسول انسان و بشر مبعوث شده همینگونه برای جنّیان رسول جن فرستاده شده‌است.

در این مسئله علمای تفسیر و حدیث با هم اختلاف نظر دارند بعضی گفته‌اند که رسول و نبی فقط از انسانها مبعوث شده‌است و هیچ کسی از جنّیان بدون واسطه مستقیماً رسول مبعوث نگردیده‌است. البته بعضی کلام رسول بشری را به قوم خود رسانیده‌اند و ایشان در حقیقت قاصد و پیغام رسان انبیاءعلیهم‌السلام بوده‌اند، ولی بطور مجاز می‌توان آنها را هم رسول گفت و این گروه از این آیات قرآن استدلال کرده‌اند مثلاً در آیه ۲۹ سوره احقاف آمده است. «**وَلَّوْا اِلیٰ قَوْمِهِمْ مُّنْذِرِيْن**» و در آیه ۱ سوره جن آمده: «**قَالُوْا اِنَّا سَمِعْنَا قُرْاٰناً عَجَباً يَّهْدِيْ اِلَى الرُّشْدِ فَاٰمَنَّا بِه**» و غیره.

ولی گروه دیگر از علما طبق معنی ظاهر آیه به این قایل‌اند که پیش از خاتم‌الانبیاﷺ رسول هر گروه از خود همان گروه بوده‌است در گروههای مختلف مردم از خود ایشان رسول مبعوث شده و در طبقات مختلف جنّیان از خود آنها پیامبر آمده است، و این از خصوصیات خاتم‌الانبیاﷺ است که او برای همه جهانیان از جن و انس یگانه رسول مبعوث شده‌است و آن هم مختص به یک قرن نیست؛ بلکه تا قیامت هر جن و انس که پیدا شود امت ایشان است و آن‌حضرتﷺ رسول همه است.

او تارهای قوم هنود هم عموماً از جنّیان و احتمال دارد که از آنها کسی رسول و نبی باشد. از ائمه تفسیر کلبی و مجاهد و عدۀ دیگر همین قول را اختیار کرده‌اند؛ و قاضی ثناءالله پانی‌پتی در «تفسیر مظهری» بعد از اختیار این قول فرموده که از این آیه ثابت می‌گردد که پیش از حضرت آدم‌علیه‌السلام رسول جنّیان از خود آنها بوده‌است و وقتی که این ثابت است که هزاران سال قبل از بشر جنّیان بر روی زمین سکونت داشته و زمین را آباد کرده‌اند و آنها هم مانند بشر مکلف به احکام شرع بوده‌اند پس از روی عقل و شرع هر دو لازم است

که از خود آنها رسول و پیامبر آمده باشد تا که احکام خدا را به آنها برساند.

قاضی ثناءالله پانی‌پتی فرموده: قوم هنود هندوستان که تاریخ کتاب «وید» خود را هزاران سال پیش می‌گویند و مقتدای بزرگان خود را که به آنها «اوتار» گفته می‌شود از آن زمان قرار می‌دهند بعید نیست که آنها همین رسول و پیغمبر جنّیان باشند و هدایات دست آورد آنها بصورت کتاب جمع گردد، و تصاویر و تمثالهای اوتار هنود که در عبادتگاههای آنان گذاشته می‌شوند آنها هم تقریباً به همین کیفیت می‌باشند که بعضی چندین صورت دارند و متشکل شدن جنّیان در این اشکال بعید نیست؛ لذا بعید نیست که «اوتار» آنها رسولان قوم جنّ یا نایبان‌شان باشند و کتاب آنها مجموعه‌ای از هدایات ایشان باشد که با گذشت زمان، مانند کتب دیگر، دست خوش تحریف قرار بگیرد و در آن تحریف بکار برده و آنها را با شرک و بت‌پرستی بیامیزند.

به هر حال اگر اصل کتاب و هدایات صحیح رسل هم باقی می‌ماندند با بعثت رسول‌کریمﷺ و رسالت عامّه او منسوخ و غیر قابل عمل قرار می‌گرفتند الآن غیر قابل عمل بودن آنها بوجه مسخ و تحریف خودبخود واضح و روشن است.

در آیه سوم بیان گردید که ارسال رسل میان جنّیان و انسان مقتضای رحمت و عدل و انصاف خداوندی است که حق تعالی بر هیچ قومی عذاب نازل نمی‌کند تا وقتی که آنها را قبلاً بوسیله انبیاءعلیهم‌السلام متوجه و بیدار نسازد و نور هدایت را برای آنها نفرستد.

مفهوم آیه چهارم واضح است که در نزد خداوند متعال درجات هر گروه و طبقه‌ای از جنات و انسان مقرراند و آنها مطابق به اعمال‌شان می‌باشند و جزا و سزای هر یکی طبق اعمال‌شان خواهد بود.

وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُوالرَّحْمَةِ ۚ إِنْ يَّشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ

و پروردگارت بی‌نیاز و مهربان است اگر بخواهد می‌برد شما را و قرار می‌دهد بجای شما

مَا يَشَآءُ كَمَا اَنْشَاَكُمْ مِّنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ اٰخَرِيْنَ ﴿۱۳۳﴾ اِنَّ مَا تُوْعَدُوْنَ

هرکه رابخواهد، همانگونه که آفرید شمارا ازاولادانسانهای دیگر. آنچه‌به‌شماوعده‌داده‌می‌شود

لَاٰتٍ ۙ وَّ مَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِيْنَ ﴿۱۳۴﴾ قُلْ يٰقَوْمِ اعْمَلُوْا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ

لازماً خواهد رسید و شما نمی‌توانید عاجز کنید. بگو ای مردم کار کنید بجای خود

اِنِّىْ عَامِلٌ ۚ فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۙ مَنْ تَكُوْنُ لَهٗ عَاقِبَةُ الدَّارِ ؕ اِنَّهٗ

من هم کار می‌کنم عن قریب خواهید دانست که به که می‌رسد خانه واپسین، یقیناً

لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ ﴿۱۳۵﴾ وَ جَعَلُوْا لِلّٰهِ مِمَّا ذَرَاَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْاَنْعَامِ

پیروز نخواهند شد ظالمان. و مقرر می‌کنند برای خدا از آنچه آفریده از مزرعه و حیوانات

نَصِيْبًا فَقَالُوْا هٰذَا لِلّٰهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هٰذَا لِشُرَكَآئِنَا ۚ فَمَا

بهره‌ای پس می‌گویند این‌ازآن خداست به‌فکر خود و این برای شریکان ماست، پس‌آنچه

كَانَ لِشُرَكَآئِهِمْ فَلَا يَصِلُ اِلَى اللّٰهِ ۚ وَ مَا كَانَ لِلّٰهِ فَهُوَ يَصِلُ اِلٰى

بهرهٔ شریکان ایشان است نمی‌رسد به خدا و آنچه از خداست می‌رسد به

شُرَكَآئِهِمْ ؕ سَآءَ مَا يَحْكُمُوْنَ ﴿۱۳۶﴾

شریکان آنها چه قضاوت بدی می‌کنند.

خلاصهٔ تفسیر

و پروردگار شما (به این خاطر انبیا را نمی‌فرستد که نعوذ بالله محتاج عبادت هست او) کاملاً بی‌نیاز است (بلکه به این خاطر می‌فرستد که او) مهربان (هم) هست (بنابر مهربانی خود، پیامبران را می‌فرستد تا بوسیله ایشان مردم منافع و مضار را دریابند و از منافع مستفید و از مضار محفوظ گردند پس در این جا نفع از آن بندگان است و اگر نه استغنای او چنان است که) اگر او بخواهد همه شما را (به یکبار از جهان) بر می‌دارد و پشت سر شما هر کسی را (از مخلوق) که بخواهد بجای شما (در جهان) آباد می‌کند هم چنانکه (نظیر آن قبلاً بوده که) شما را (که الآن موجود هستید) از نسل قوم دیگری آفرید (که اکنون از آنها خبری نیست

و شما بجای آنها موجود هستید و به این شکل این سلسله جریان دارد؛ و بتدریج برقرار است اگـر بخواهد دفعتاً هم اینطور خواهد کرد؛ زیرا که از بود و نبود کسی کار او معطل نیست لذا ارسال رسل بخاطر نیازمندی او نیست بلکه بخاطر نیاز خود شماست لذا شما باید از او تصدیق و اتباع کرده سعادت حاصل کنید و از ضرر کفر و انکار اجتناب نمایید، زیرا) آنچه که (بوسیله انبیاءعلیهم‌السلام) به شما وعده داده شده است (یعنی قیامت و عذاب) آن یقیناً خواهد آمد و (اگر چنین فکر کنید که احتمالاً قیامت هم بیاید ما بجای دیگر، می‌گریزیم و دستگیر نخواهیم شد چنانکه مجرمان حکام دنیا گاهی چنین می‌توانند بکنند پس کاملاً متوجه باشید کـه) شما (خـدای تـعالیٰ را) نمی‌توانید عاجز کنید (که خود را تحویل او ندهید، و اگر باوجود اقامه دلایل تعیین حق، کسی در این بحثی دارد که طریقه کفر، خوب و طریقه اسلام، بد است لذا با آمدن قیامت چه پروا، پس در پاسخ به اینگونه افراد) شما (آخرین پاسخ را) اینگونه بفرمایید که ای قوم من (شما متوجه باشید بهتر است) شما بر حالت خود عمل کنید من هم (بطور خودم) عمل می‌کنم پس عن قریب معلوم خواهد شد که انجام (اعمال) این عالم به نفع چه کسی تمام می‌شود (آیا به نفع ما خواهد بود یا به نفع شما و) این امر یقینی است که حق تلف‌کنندگان هرگز (در انجام‌کار) پیروز نخواهند شد (و از همه بالاتر ضایع‌کردن حق خداست و این نکته باکوچکترین توجه به دلایل صحیح می‌تواند واضح گردد که طریقه اسلام ضایع کردن حق است یا طریقه کفر؟ و به کسانی که به دلایل توجه نمی‌کنند فقط این قدر بگویید «فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ» یعنی عن قریب شما انجام این عمل بد را خواهید دانست) و از آنچه خداوند متعال زرع (و غیره) و حیوانات آفریده است، ایشان (مشرکان) از آنها هم حصّه‌ای را برای (نام) خدا مقرر کرده‌اند (و مقداری به نام بتها در حالی که در آفرینش کسی شریک نبود) و به زعم خود می‌گویند که این از آن خداست (که در مصارف مهمانان و مساکین و مسافران و غیره صرف شود) و این مال معبودان ماست (که مـصارف آن خـاص است) پس آنچه برای (اسم) معبودان بود بطرف (آن حصه‌ای که به نام) خدا (بود) نمی‌رسید (بلکه حسب اتفاق اگر آمیخته مـی‌شد بیرون کرده می‌شد) و آنچه برای (اسم) خدا بود آن به طرف (آن حصّه‌ای کـه بـه نـام) معبودان (بود) می‌رسید آنها چه تجویز بدی مقرر کرده‌بودند (اوّلاً چرا آفریدهٔ خدا به نام دیگران مقرر گردد ثانیاً آنچه به نام خدا مقرر گردیده چرا کاسته شود و اگر آن مبنی بر غنا و احتیاج است پس بعد از این که آن را محتاج تسلیم دارند معبود قرار دادنش بیشتر حماقت است.)

معارف و مسایل

در آیه قبل از این آمد که دستور العمل و سنت همیشگی خداوند این بوده که در هر قبیلۀ جنّ و بشر، پیامبران و هدایات خود را بفرستد و تا وقتی بوسیله انبیا کاملاً آگاه نگردند به سبب کفر و شرک و عصیان و نافرمانی به آنها سزا داده نشود.

در نخستین آیه از آیات مذکور این نکته نشان داده شد که سلسله کلی رسل و کتابها به این خاطر نبود که رب‌العالمین به عبادت و اطاعت ما نیازی داشته یا کار او بر اطاعت موقوف بود، هرگز چنین نیست او کاملاً بی‌نیاز و غنی است ولی باوجود اینکه او کاملاً مستغنی و بی‌نیاز است دارای صفت رحمت است و سبب اینکه کل جهان را آفریده و برقرار داشته و تمام نیازهای ظاهر و باطن و حال و آینده بشر را بدون آنکه او سؤال کند تکمیل فرموده، همین صفت رحمت است و اگر نه انسان بیچاره نه صلاحیت این را داشت که ضروریات زندگی خود را ایجاد کند و نه سلیقه آن را داشت که آنها را از خدا بخواهد، بویژه نعمت وجود که به او اعطا شده، اعطای آن بدون سؤال کاملاً روشن‌است که هیچ فرد بشری برای خلقت خود هیچ نوع دعایی نکرده و نه قبل از خلقت دعا خواستن متصوّر می‌شود هم‌چنین اعضایی که تخلیق انسان از آنها انجام گرفته مانند چشم دست و پا، مغز و روان آیا انسانی آنها را خواسته بود یا برای خواستن آنها شعور و سلیقه‌ای داشت؟ هرگز!!

مانبودیم‌و تقاضای‌مانبود**لطف تو ناگفته مامی‌شنود

الله تعالیٰ از همه بی‌نیاز است و آفرینش عالم فقط نتیجۀ رحمت اوست

در هر صورت در این آیه با لفظ «**رَبُّكَ الْغَنِيُّ**» بر بیان بی‌نیازی رب‌الارباب

لفظ «**ذُوالرَّحْمَةِ**» را اضافه کرده نشان داد که اگر چه او از همه شما بلکه از همه کاینات کاملاً مستغنی و بی‌نیاز است امّا با این بی‌نیازی «**ذُوالرَّحْـمَةِ**» یعنی، مهربان هم هست.

الله تعالیٰ هیچ وقت انسان را بی‌نیاز نکرده، حکمتش اینکه اگر بی‌نیاز باشد ظلم می‌کند و استغنا کمال همان ذات پاک است و عادت انسان اینست که اگر او از دیگران مستغنی و بی‌نیاز باشد پروایی به نفع و ضرر و رنج و راحتی آنها ندارد بلکه در این حالت آماده می‌شود، بر آنها ظلم و ستم بکند در آیه ۶-۷ سوره علق «**اِنَّ الْاِنْسَانَ لَيَطْغٰى، اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنٰى**» (هرگاه انسان خود را بی‌نیاز و مستغنی بیابد، آماده سرکشی و طغیان می‌شود.) بنابر این خداوند انسان را به اینگونه ضروریات مستغرق کرده که بدون همکاری دیگران امکان ندارد، انجام گیرند.

بزرگترین پادشاه و حاکم هم به نوکر و چاکر و مستخدم نیازمند است، بزرگترین ثروتمند و مدیر کارخانه هم به کارگر احتیاج دارد، همانگونه که علی الصباح یک نفر کارگر و راننده تاکسی در تلاش اینست که مبلغی پول دریافت کرده، نیاز خود را برطرف کند، درست هم چنین بزرگترین ثروتمند که به آنها اغنیا گفته می‌شود، برای سراغ گرفتن کارگر و تاکسی ران بیرون می‌رود. قدرت الهی همه را در یک زنجیر نیازمندی مسدود کرده هر یکی محتاج دیگری است، هیچ یکی بر دیگری احسانی ندارد و اگر نیازمندی نمی‌بود، نه ثروتمندی به کسی یک ریالی می‌داد و نه کارگری بار کسی را حمل می‌کرد. این تنها صفت کمال حق تعالی جل جلاله است که با وجود کمال استغنا و بی‌نیازی **ذوالرحمة** یعنی مهربان هم هست. در اینجا اگر بجای «**ذُوالرَّحمة**» لفظ **رحمٰن** یا **رحیم** آورده می‌شد باز هم مقصود کلام ادا می‌گشت اما برای اظهار اهمیت و مناسبت میان غنی و صفت رحمت عنوان «**ذُوالرَّحمة**» اختیار گردید که او باوجودیکه غنی و کاملاً بی‌نیاز است دارای کمال صفت رحمت هم هست و همین صفت سبب ارسال رسل و انزال کتب قرار گرفته است.

سپس این را هم نشان داد که همانگونه که رحمت او کامل و عام است هم چنین قدرت او نیز حاوی هر کار و هر چیز است اگر او بخواهد همه را در یک آن می‌تواند فنا کند و از فنا کردن همه خلایق هم کوچکترین فرقی در کارخانه قدرت او واقع نخواهد شد. باز اگر او بخواهد می‌تواند کل کاینات فعلی را برباد کرده بجای آن همانگونه مخلوقی دیگر آفریده، بر قرار کند که نظیر آن در هر قرن انسان جلوی چشم او هست که امروز میلیاردها انسان بر هر گوشهٔ جهان آباد و در تمام شعب زندگی کارهای مختلفی انجام می‌دهند. اگر به یکی از عصر و قرنهای قبل برگردیم و بیندیشیم معلوم می‌گردد در آن زمان هم این جهان همین گونه آباد بوده و همه کارها رواج داشته‌اند ولی از ساکنان و کارپردازان امروز کسی نبوده، بلکه قوم دیگری بوده که امروز زیر زمین قرار گرفته‌اند. که از آنها نام و نشانی هم باقی نیست و جهان امروز از نژاد همان قوم گذشته آفریده شده‌است.

«**اِنْ يَّشَاْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفْ مِنْ ۢبَعْدِكُمْ مَّا يَشَآءُ كَمَآ اَنْشَاَكُمْ مِّنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ اٰخَرِيْنَ**» یعنی اگر الله تعالیٰ بخواهد همه شما را می‌برد مراد از «بردن» آنست که آنان را به گونه‌ای از صفحه روزگار محو و نابود کند که نام و نشانی از آنها باقی نماند، بنابر این در اینجا هلاک کردن و کشتن را ذکر نفرمود؛ بلکه بردن را ذکر کرد که اشاره به فنای محض و بی‌نام و نشان قرار دادن است.

در این آیه بعد از ذکر غنا و بی‌نیازی خدا و مهربان و قادر بودن او در آیه ۱۳۴ سوره انعام به نافرمانان و منکرین حکم، تنبیه شده‌است که «**اِنَّ مَا تُوْعَدُوْنَ لَاٰتٍ ۙ وَّ مَآ اَنْتُمْ بِمُعْجِزِيْنَ**» یعنی عذابی که خداوند شما را از آن ترسانیده، حتماً خواهد آمد و همه شما با هم شده نمی‌توانید آن را دور کنید.

سپس در آیه سوم، برای بیدار ساختن‌شان از خواب غفلت رویه دیگری اختیار کرده فرمود: «**قُلْ يٰقَوْمِ اعْمَلُوْا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ عَامِلٌ ۚ فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۙ مَنْ تَكُوْنُ لَهٗ عَاقِبَةُ الدَّارِ ؕ اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ**» که در آن خطاب به رسول خداست که شما به اهل مکه بگویید ای قوم من اگر شما سخن مرا قبول نمی‌کنید اختیار

خود را دارید؛ بر حال خود طبق عقیده و عناد خود عمل کنید، من هم طبق عقیده خویش عمل خواهم کرد؛ در این ضرری بر من متوجه نمی‌شود ولی عن قریب شما خواهید دانست که فلاح و نجات دار آخرت نصیب چه کسانی خواهد شد و کاملاً متوجه باشید که ظالمان یعنی آنانکه حق را تلف می‌کنند، هرگز پیروز نخواهند شد.

امام تفسیر ابن‌کثیر در تفسیر این آیه به این هم اشاره کرده که در اینجا در این آیه فرمود: «**مَنْ تَكُوْنَ لَهٗ عَاقِبَةُ الدَّارِ**» و نفرمود **عَاقِبَةُ الاٰخِـرَة**، از این معلوم می‌شود که قبل از دار آخرت در این جهان هم سرانجام فلاح و پیروزی از آن بندگان نیک خدا خواهد شد، هم چنانکه احوال رسول خداﷺ و صحابه کرام بر آن گواه است که در مدت کوتاهی همه ابرقدرت‌های مخالف جهان در جلوی ایشان ذلیل شدند و کشور آنها بدست ایشان فتح شد و در خود عهد رسالت تمام جزیرةالعرب زیر نگین آن‌جنابﷺ در آمد از یمن و بحرین گرفته تا سرزمین شام حکومت او برقرار شد. سپس بدست خلفا و اصحاب او تقریباً همه جهان زیر لوای اسلام درآمد و این وعده خداوندی که در آیه ۲۱ سوره مجادله آمده‌است به پایهٔ تکمیل رسید؛ «**كَتَبَ اللّٰهُ لَاَغْلِبَنَّ اَنَا وَ رُسُلِيْ**» یعنی خداوند نوشته که من و رسولانم غالب خواهیم آمد و در آیه ۵۱ سوره غافر فرموده: «**اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَـقُوْمُ الْاَشْـهَادُ**» یعنی ما به رسولان خود کمک می‌کنیم و نیز به کسانی که ایمان آورده‌اند در این جهان هم و در آن روز هم که گواهان جهت گواهی بر محاسبهٔ اعمال می‌ایستند یعنی روز قیامت.

در چهارمین آیه بر یک اشتباه و گمراهی خاص مشرکین عرب، اشاره شده‌است. عادت عرب این بود که آنچه از محصولات کشاورزی و تجاری بدست می‌آوردند مقداری را برای خدا و مقداری را برای بتها جدا می‌کردند سهم خدا را بر غربا، فقرا و مساکین صرف می‌کردند و سهم بتها را بر همسایگان و نگهبانان بتها صرف می‌کردند.

اوّلاً این ظلم کم نبود که همه چیزها را خدا آفریده و محصول هر چیز

را او عطا فرموده باز در اشیای اعطایی او بتها را شریک کردند علاوه بر آن، ستم بالای ستم این بود که اگر گاهی در محصولات کمی و نقصان می آمد آن را بر سهم خدا حواله کرده، می‌گفتند که خدا بی‌نیاز است. او نیازی به این چیزها ندارد و سهم بتها و سهم خود را هم تکمیل می‌کردند و گاهی چنین اتفاق می‌افتاد که از سهم بتها یا از سهم خود آنها، چیزی در سهم خدا واقع می‌شد. پس برای تکمیل، آن مقدار را بیرون می‌کردند و اگر معامله برعکس واقع می‌شد که چیزی از سهم خدا در سهم بتها یا سهم خودشان می‌افتاد آن را همانجا گذاشته، می‌گفتند که الله تعالیٰ غنی است. اگر چیزی از سهم او کاسته شود، اشکالی ندارد. قرآن این گمراهی و اشتباه‌کاری آنها را ذکر کرده، فرمود: «**سَآءَ مَا يَحْكُمُوْنَ**» یعنی این قضاوت و داوری شان چقدر قبیح و بد است؛ کسی که آنها را با تمام اشیای آنها آفریده، اولاً دیگران را با او شریک کردند؛ ثانیاً سهم او را به عناوین مختلف به طرف دیگران انتقال دادند.

تنبیه گردانیدن کفار عبرتی است برای مسلمانان

این آگهی است که برگمراهی و روش اشتباه مشرکین عرب داده شده‌است و ضمناً در این درس عبرتی است برای مسلمانان که زندگی خدادادی و نیروی اعضا و جوارح وهبی او را به سهام مختلف توزیع می‌کنند و یک حصّه‌ای از وقت به عبادت او اختصاص می‌دهند. در حالی که حق این بود که همه اوقات و لمحات عمر را در اطاعت و عبادت او وقف می‌کردند و برای لوازم و ضروریات زندگی از آن وقتی اختصاص می‌دادند. باز هم حق اینست که حق شکر او ادا نخواهد شد، امّا حال ما اینست که در بیست و چهار ساعت شبانه روز چون وقتی برای یاد خدا مقرر می‌کنیم همینکه ضرورتی پیش بیاید، نباید در معاملات ما و نه در استراحت ما، خللی ایجاد شود؛ بلکه خلل در آنوقت باید واقع بشود که برای نماز،

تلاوت و یا عبادت مقرر شده بود، اگر کاری اتفاق بیفتد یا مرض و ضرورت دیگری پیش بیاید پیش از همه، اول اثرش بر آنوقت واقع می‌شود که برای ذکرالله یا عبادت مختص شده بود، این چه نوع قضاوت اشتباه و چه ناشکری و بی‌انصافی است!! خداوند ما و جمیع مسلمانان را از این حفظ بفرماید.

وَ كَذٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيْرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ قَتْلَ اَوْلَادِهِمْ شُرَكَآؤُهُمْ

و هم چنین مزیّن کردند برای بسیاری از مشرکین کشتن فرزندان‌شان را شریکان‌شان

لِيُرْدُوْهُمْ وَ لِيَلْبِسُوْا عَلَيْهِمْ دِيْنَهُمْ ؕ وَ لَوْشَآءَ اللهُ مَا فَعَلُوْهُ

تا که هلاک کنند و ملتبس کنند بر ایشان دین‌شان را و اگر خدا می‌خواست این کار را نمی‌کردند

فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُوْنَ ﴿۱۳۷﴾ وَ قَالُوْا هٰذِهٖ اَنْعَامٌ حَرْثٌ حِجْرٌ ۖ

پس بگذار، ایشان بدانند و دروغ‌شان. و می‌گویند که این مواشی و کشت ممنوع است

لَّا يَطْعَمُهَا اِلَّا مَنْ نَّشَآءُ بِزَعْمِهِمْ وَ اَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُوْرُهَا

نخوردآن‌را مگر کسی‌که‌ما بخواهیم بفکرخودشان وسواری بعض‌مواشی‌را که حرام‌کردند

وَ اَنْعَامٌ لَّا يَذْكُرُوْنَ اسْمَ اللهِ عَلَيْهَا افْتِرَآءً عَلَيْهِ ؕ

و بعض مواشی است که نام خدا بوقت ذبح بر آنها نمی‌گیرند بر خدا افترا کرده

سَيَجْزِيْهِمْ بِمَا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ ﴿۱۳۸﴾ وَقَالُوْا مَا فِيْ بُطُوْنِ هٰذِهِ الْاَنْعَامِ

عن‌قریب سزا خواهند داد ایشان‌را به‌آن دروغ. ومی‌گویند آنچه در شکم این مواشی است

خَالِصَةٌ لِّذُكُوْرِنَا وَ مُحَرَّمٌ عَلٰٓى اَزْوَاجِنَا ۚ وَ اِنْ يَّكُنْ مَّيْتَةً فَهُمْ

مختص است برای مردان ما و حرام است برای زنان ما و اگر باشد بچه مرده پس همه آنها

فِيْهِ شُرَكَآءُ ؕ سَيَجْزِيْهِمْ وَصْفَهُمْ ؕ اِنَّهٗ حَكِيْمٌ عَلِيْمٌ ﴿۱۳۹﴾

در آن شریک‌اند به زودی سزا خواهند داد ایشان را بر این بیان، یقیناً اوست حکیم و دانا.

قَدْ خَسِرَ الَّذِيْنَ قَتَلُوْا اَوْلَادَهُمْ سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ وَّ حَرَّمُوْا

یقیناً زیان دیدند کسانی که کشتند فرزندان خود را از روی حماقت و نادانی و حرام قرار دادند

مَارَزَقَهُمُ اللّٰهُ افْتِرَآءً عَلَى اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوْا وَمَا كَانُوْا مُهْتَدِيْنَ ﴿١٤٠﴾

رزقی را که خدا به ایشان داده بود به جهت افترا بخدا یقیناً گمراه شدند و نیستند راه یاب.

ربط آیات

در آیات گذشته، بیان عقاید باطل، شرک آلود و کفر آمیز آمده‌بود و در این آیات اشتباه‌کاری و رسوم جاهلانه آنها ذکر می‌گردد و رسوم جاهلیت که ذکر آنها در این آیات آمده‌است، از این قرار است:

اولاً اینکه: از محصولات و میوه‌جات سهمی به نام خدا و سهمی به نام بتها و جنّیان بیرون می‌کردند؛ باز اگر اتفاقاً از سهم خدا چیزی در سهم بتها آمیخته می‌شد آن را همانطور گذاشته و اگر معامله برعکس می‌شد آن را بیرون آورده سهم بتها را تکمیل می‌کردند و در این باره این بهانه را به میان می‌آوردند که خدا غنی است، اگر از سهم او چیزی کاسته بشود هیچ ضرری نیست و شرکا محتاج‌اند نباید از سهم آنها چیزی کاسته شود ذکر این رسم قبیح، در نخستین آیه از آیات فوق آمد.

رسم دوم این بود: حیوانهایی را بعنوان «بحیره، سائبه» به نام بتها می‌گذاشتند و می‌گفتند این جهت تحصیل رضای خداست؛ لذا چون بتها را مورد عبادت و پرستش قرار می‌دادند، بهمین منظور سهم ویژه‌ای برای آنان قایل بودند و اختصاص دادن سهمی برای خدا به این منظور بود که این کار موجبات خشنودی او را فراهم می‌کند.

رسم سوم اینکه: دختران خود را می‌کشتند.

چهارمین رسم اینکه: مقداری از کِشت به نام بتها وقف می‌کردند و می‌گفتند که مصرف‌کنندگان اصلی آن فقط مردان هستند و دادن و ندادن به

زنها وابسته به رضای ماهاست؛ خود آنها حق مطالبه ندارند.

پنجمین رسم اینکه: در مواشی هم این عمل را انجام می‌دادند که بعضی را به مردان اختصاص می‌دادند.

ششمین رسم اینکه: حیواناتی که به نام بتها می‌گذاشتند سواری و بارگذاری را بر آنها حرام می‌پنداشتند.

هفتمین رسم اینکه: بعض حیوانات را به گونه‌ای مخصوص کرده بودند که گاهی بر آنها نام خدا برده نشود نه به هنگام دوشیدن و نه به وقت سوار شدن و نه در حین ذبح.

هشتمین رسم اینکه: حیواناتی که بعنوان بحیره و سائبه به نام بتها می‌گذاشتند اگر به وقت ذبح جنین از شکم آنها زنده بیرون می‌آمد آن را هم ذبح می‌کردند، ولی آن را تنها برای مردان حلال می‌پنداشتند و برای زنها حرام و اگر جنین مرده بیرون می‌آمد برای همه مرد و زن حلال بود.

نهمین رسم اینکه: شیر بعض حیوانات را هم برای مردان حلال و برای زنان حرام می‌پنداشتند.

دهمین رسم اینکه: تعظیم چهار نوع حیوان: «**بَحِیْره، سَائِبه**» و «**صیله**» و «**حَامْ**» را عبادت می‌پنداشتند.

(همه این روایات در دّر منثور و روح المعانی از حضرت ابن عباس، مجاهد، ابن زید و سدّی به تخریج ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابن ابی شیبه و ابن حمید منقول‌اند.)[1]

خلاصهٔ تفسیر

هم چنین به فکر بسیاری از مشرکین، معبودان آنها (شـــیاطین) کشتن فرزندان‌شان را مستحسن قرار داده‌بودند (چنانکه در جاهلیت کشتن یا زنده در گـور

---

۱ - از بیان‌القرآن.

کردن دختران مرسوم بود) تا که (بوجه ارتکاب این فعل قبیح) آنها (شیاطین) ایشان (مشرکین) را (بوجه استحقاق عذاب) برباد کنند و تا که این رویه ایشان را ضبط کنند (که برای همیشه در اشتباه گرفتار باشند و شما از این حرکات زننده و ناشایست ایشان اندوهگین نباشید زیرا که) اگر خدا (بهبودی آنها را) می‌خواست آنها این کارها را انجام نمی‌دادند شما ایشان را با آنچه سخنان اشتباه می‌گویند (که این کردار ما خیلی خوب است) همانطور بگذارید (به فکر آنها قرار نگیرید ما خود بدانیم) و آنان به فکر (باطل) خود چنین هم می‌گویند که اینها حیوانات (بخصوص) و مزرعه‌ای (بخصوصی) است که استعمال آنها برای هر شخص جایز نیست و کسی نمی‌تواند آنها را بخورد مگر اینکه ما بخواهیم (همچنانکه در رسم چهارم و پنجم گذشت) و (چنین می‌گویند که) این حیوانات (بخصوصی) هستند که سواری و حمل بر آنها حرام گردیده است (چنانکه در رسم ششم ذکر شد) و (این چنین هم می‌گویند که) این حیوانات (بخصوصی) هستند که (نباید بر آنها نام خدا برده شود چنانکه بسبب این عقیده) ایشان (بر آنها) نام خدا را نمی‌بردند (هم چنانکه در رسم هفتم ذکر گردید، و همه این امور را) فقط بصورت افترا بر خدا (می‌گویند چرا که آنان اینها را موجب خشنودی خدا می‌پنداشتند) الآن خداوند متعال به آنها سزای افترای آنها را می‌دهند (الآن از این جهت گفت که قیامت که دارد می‌آید دور نیست و بعض سزا به محض مردن آغاز می‌شود) و آنها (چنین هم) می‌گویند که آنچه در شکم این حیوانات است (و از آنجا بیرون می‌آید مانند شیر و بچه) آن تنها مختص به مردان ما (حلال) است و بر زنان ما حرام است و اگر آن (بچه از شکم بیرون می‌آید) مرده است پس در (جواز انتفاع از) آن همه (مرد و زن) برابراند (هم چنانکه در رسم هشتم و نهم ذکر گردید) الآن خداوند سزای اشتباه بیانی به آنها می‌دهد (و تقریر اشتباه بیانی همان است که در افترا گذشت و تاکنون که سزا نداده بعلت این بوده است که) یقیناً او حکیم است (بنابر بعض حکمت مهلت داده است و از عدم سزای فعلی نپندارد که او آگاه نیست؛ زیرا که) او بسیار داناست (و از همه آگاه است در آینده بطور چکیده و انجام آخر می‌فرماید که) یقیناً در خساره و زیان قرار گرفته‌اند کسانی که (این افعال قبیحه را طریقه‌ای قرار داده‌اند که) فرزندان خود را فقط از روی حماقت بدون از مدرک (معقول و مقبول) کشتند و چیزهای (حلال) که خداوند به خورد و نوش به ایشان داده بود آنها را (اعتقاداً یا

عملاً) حرام قرار دادند (هم چنانکه در رسوم بالا و رسم دهم که منشأ همه یکی است ذکر گردید و همه این) فقط بگونه افترا پردازی بر خدا (است هم چنانکه در بالا در قتل اولاد «**يَفْتَرُوْنَ**» و در تحریم انعام افترای جداگانه هم آمده‌است) یقیناً ایشان در گمراهی قرار گرفته‌اند و (این گمراهی جدیدی نیست بلکه قدیمی است چراکه اول هم) هیچگاه راه یاب نشده‌اند (پس در «**قَدْ ضَلُّوْا**» خلاصه طریق و در «**مَاكَانُوْا**» تأکید آن و در «**خَسِرُوا**» خلاصه انجام بد که عذاب است ذکر گردیدند.)

وَ هُوَالَّذِیْۤ اَنْشَاَ جَنّٰتٍ مَّعْرُوْشٰتٍ وَّ غَيْرَ مَعْرُوْشٰتٍ

واوآفریده‌است باغاتی‌که‌بر داربستهاانداخته‌می‌شوندوآنکه‌بر داربستهاانداخته‌نمی‌شوند

وَّالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفاً اُكُلُه‘وَالزَّيْتُوْنَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهاً

و درخت خرما و مزرعه که مختلف‌اند میوه آن و آفریده‌است زیتون و انار را مشابه یکدیگر

وَّ غَيْرَ مُتَشَابِهٍؕ كُلُوْا مِنْ ثَمَرِهٖۤ اِذَاۤ اَثْمَرَ وَ اٰتُوْا حَقَّه‘يَوْمَ حَصَادِهٖ

و جدا جدا هم: بخوریداز میوه‌های آن هرگاه‌میوه بدهدواداکنید حق آن‌را روز دروکردنش

وَ لَا تُسْرِفُوْاؕ اِنَّه‘لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ﴿۱۴۱﴾ وَ مِنَ الْاَنْعَامِ

و بیجا خرج نکنید: او دوست ندارد بیجا خرج کنندگان را؛ و آفرید از حیوانات

حَمُوْلَةً وَّ فَرْشاًؕ كُلُوْا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ وَ لَا تَتَّبِعُوْا خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِؕ

بار بردار و گسترده بر زمین، بخورید از رزق خدا، و نروید به نقش قدمهای شیطان

اِنَّه‘ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ﴿۱۴۲﴾

و او دشمن صریحی است برای شما.

خلاصۀ تفسیر

و همان (خدای پاک) است که آفرید باغات که بر پایه‌ها انداخته می‌شوند (مانند انگور) و آنکه بر پایه‌ها انداخته نمی‌شوند (یا به این خاطر که پر پهن ندارد مانند

درخت تنه‌دار یا که دارد امّا معتاد نیست مانند هندوانه و خـربزه و غـیره) و درخت خرما و مزرعه (را هم او آفریده است) که از آنها چیزهای خوردنی به گونه‌های مختلف (بدست) می آید و زیتون و انار (را هم او آفرید) که (انارها هم) با هم (و زیتونها هم باهم در بعض صفات رنگ و طعام و شکل و مقدار هم) مشابه با یکدیگر می‌باشند و گاهی مشابه به یکدیگر نمی‌باشند (و خداوند اینها را آفریده و اجازه داده که) محصولات همه اینها را بخورید (خواه هنگامی) که اینها میوه بدهند (و پخته نگردند) و (البته این قدر با این لازمی است که) از آنها حقی که (شرعاً) واجب است (یعنی صدقات) آن را بروز درو (و چیدن) آن (به مساکین) بدهید و (در این دادن هم) از حدود (اذن شرعی) تجاوز نکنید یقیناً او (تعالی) متجاوزین (از حد شرعی) را دوست نمی‌دارد و (همانگونه که باغات و مزرعه را خداوند متعال آفریده است هم چنین حیوانات را هم چنانکه) از بعض مواشی بلند قد (هم) و بعض کوتاه قد (هم او آفریده و در باره آنها هم مانند باغات و مزرعه اجازه داده که) آنچه خداوند به شما داده (و شرعاً حلال کرده‌است آن را) بخورید و (از طرف خود، احکـام تحـریم نـتراشـیده) بنقش قدم شیطان راه نروید یقیناً او دشمن صریح شماست (که باوجود روشن شدن دلایل حق، شما را گمراه می‌کند.)

معارف و مسایل

در آیات گذشته، ذکری از آن گمراهی مشرکین مکه به میان آمده بود که آنها در حیوانات آفریده شدهٔ خدا و نعمتهای عطا شده او بتهای خود تراشیده و بی‌روح و بی‌شعور را شریک خدا قرار داده از آنچه بطریق عبادت یا صدقه بیرون می‌آورند سهمی برای خدا و سهمی دیگر برای بتها مقرر می‌کنند. سپس سهم خدا را به بهانه‌های گوناگون در سهم بتها می‌اندازند و به اینگونه بسیاری رسوم جاهلی دیگر را به حیث قانون شرعی انجام می‌دهند.

در نخستین آیه از آیات یاد شده، خداوند متعال کمالات حیرت انگیز قدرت کاملهٔ خویش را در آفریدن درختها و نباتات گوناگون و فواید و

ثمرات آنها بیان فرموده بر گمراهی آنها هشدار داد که چگونه این بی‌بصیرتان چیزهای ناآگاه، بی‌شعور و ناتوان بی‌روح را شریک و سهیم قادر مطلق و علیم و خبیر قرار داده‌اند، سپس آنها را بطرف صراط مستقیم و راه راست رهنمایی فرمود که وقتی در آفریدن این اشیا و اعطای آنها به شما کسی سهیم و شریک نبود پس شریک گردانیدن آنها در عبادت، بی‌نهایت کفران نعمت و در حقیقت ظلمی است. آن ذاتی که اینها را آفریده و به شما عطا فرموده و چنان در تسخیر شما گذاشته که به هر نحوی که بخواهید بتوانید آنها را استعمال کنید و باز همه آنها را برای شما حلال گردانید، پس برای شما لازم است که به وقت استفاده از این نعمتها حق سپاس‌گزاری را ادا کرده، شکر آنها را بجا آورید و رسوم جاهلی و توهمات شیطانی را دین خود قرار ندهید.

در اوّلین آیه «**اَنْشَاَ**» بمعنی آفرید، و «**مَّعْرُوْشٰت**» از عرش مأخوذ است؛ به معنی بالا بردن و بلند کردن، مراد از **معروشات**، آن شاخهای درخت‌هایی است که بر داربستها انداخته می‌شوند مانند انگور و کدو و غیره و در مقابل آنها **غیرمعروشات**، شامل همه آن درخت‌هایی است که شاخه‌های آنها بالای چیزی انداخته نمی‌شوند. برابر است که درختان ساقه‌دار باشند که اینگونه شاخ ندارند یا دارند امّا بر روی زمین پهن می‌شوند، بر داربست انداخته نمی‌شوند مانند هندوانه، خربزه و غیره.

و نخل بمعنی درخت خرما و زرع هر نوع کشت و زیتون؛ بر درخت زیتون هم اطلاق می‌شود و بر میوه آن هم؛ و رمّان به انار گفته می‌شود.

در این آیات اولاً خداوند درختان باغها را به دو قسم بیان فرمود: یکی آنکه شاخه‌های آن بر داربستها انداخته می‌شوند. دوم: آنکه شاخه‌های آن بر چیزی انداخته نمی‌شوند. در این امر اشاره بطرف حکمت بالغه و رموز قدرت خویش فرمود که از یک خاک و یک آب و یک فضا و هوا چطور بوته‌های مختلف پیدا کرد باز برای پختگی و سرسبزی و شادابی میوها و مراعات هزار خواص و آثار آنها طبیعت بعضی درخت‌ها را چنان ساخت

که تا وقتی شاخه‌های آن بر پایه‌ها بالا نروند اولاً میوه نمی‌دهند و اگر بدهند بزرگ نمی‌شوند و باقی نمی‌مانند، مانند انگور و غیره. و طبیعت بعض را چنان ساخت که اگر بخواهید شاخه‌های آن را بالا بیندازید بالا نمی‌روند و اگر بالا بروند میوه‌شان ضعیف می‌گردند، مانند خربزه، هندوانه و غیره. و بعض درخت‌ها را بر تنه‌ای مستحکم استوار کرده چنان بالا برده که این قدر بالا بردن با صنعت و اختیار انسان امکان نداشت؛ و این گوناگونی درختها حسب اتفاق و تصادف نیست؛ بلکه با حکمت بالغه از نظر مراعات طبیعت میوه‌جات آنهاست. بعضی میوه‌ها از زمین و خاک رشد می‌کنند و می‌پزند و بعضی از اثر خاک فاسد می‌گردند و بعضی بر شاخه‌های بلند آویزان شده از هوای تازه تغذیه می‌کنند و از نور خورشید و ماه و ستارگان، آمدن رنگ در آنها ضروری است، لذا خداوند برای هر یکی طبق طبیعت آن، انتظام فرموده‌است: **فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِيْنَ.**

سپس بطور ویژه «**نَخْلَ**» و «**زَرْعَ**» درخت خرما و کشت را ذکر فرمود خرما عموماً بصورت تفکه خورده می‌شود و به وقت نیاز، کار غذا را هم می‌کند و از اجناس مختلف که از کشت بدست می‌آیند، غذای مردم و حیوانات تأمین می‌گردد. بعد از ذکر این دو فرمود: «**مُخْتَلِفاً أُكُلُه**» در این ضمیر «اکله» می‌تواند بطرف «زرع» راجع بگردد و هم می‌تواند بطرف نخل برگردد، به هر حال هر دو مراداند. مقصود اینکه در نخلها انواع مختلف و طعم‌های مختلف موجود است و هر کدام دارای فایده‌ای خاص می‌باشد.

وقتی از یک نوع آب و هوا و زمین این همه میوه‌جات گوناگون حاصل می‌آید که هر کدام دارای خاصیت و فایده‌ای بخصوص‌اند که هر انسان صاحب بصیرتی را به تفکر و تعمق وا می‌دارد، چه جای آن خالق آنها، که همه جهان هستی را مطابق علم و حکمت خود پدید آورده، هیچ کس از مخلوق نخواهد توانست علم و حکمت او را محاسبه کرده، مورد اندازه‌گیری قرار دهد.

سپس دو چیز دیگر ذکر فرمود: «**زَّيْـتُوْنَ**» و «**رُّمَّـانَ**» بمعنی انار؛ میوه

زیتون هم میوه‌ای است و سبزی نیز به شمار می‌آید و روغن آن از همه روغنها بیشتر گواراتر و شفاف‌تر است و شامل فواید و خواص بی‌شماری نیز هست و بهترین معالجه‌ای است برای هزاران مرض. هم چنین انار، هم دارای خواص و فوای، بی‌شماری است که آنها را همه عوام و خواص می‌دانند. این دو نوع میوه را ذکر کرده، فرمود: «**مُتَشَابِهاً وَّ غَيْرَ مُتَشَابِه**» یعنی میوهٔ هر یک از اینها از نظر رنگ و طعم با هم آمیخته و مانند یکدیگراند و بعضی نیز چنین‌اند که رنگ و مزه آنها با هم فرق دارد و این یکنواخت بودن بعضی دانه‌ها در رنگ و مزه و مقدار و نیز مختلف بودنِ بعضی هم در انار هم یافت می‌شود و هم در زیتون.

همه این انواع و اقسام درختها و میوها را ذکر فرموده، در این آیه به انسان دو حکم داده شد: نخستین حکم جهت تکمیل خواهشات و خواسته نفس خود انسان است می‌فرماید: «**كُلُوْا مِنْ ثَمَرِهٖ اِذَا اَثْمَرَ**» یعنی میوه این درخت و کشت را بخورید هرگاه میوه دادند. در این اشاره به این است که هدف از آفریدن همه این انواع و اقسام درختها این نیست که مالک، و آفریدگار نیازی به چیزی دارد؛ بلکه آنها را برای استفاده شما آفریده؛ پس شما اختیار دارید که آنها را بخورید و از آنها استفاده نمایید «**اِذَا اَثْـمَرَ**» فرموده اشاره به این کرد که بر آوردن میوه از شاخه‌ها و چوبها در حد توان شما نیست هرگاه این درخت‌ها به اذن خدا میوه دهند، پس اختیار خوردن آن به شما می‌رسد چه پخته باشد و چه خام.

عُشر زمین

دومین دستور این رسید که: «**وَ اٰتُوْا حَقَّهٗ يَوْمَ حَصَادِهٖ**» «اٰتوا» بمعنی بیاورید یا ادا کنید. «حصاده» بمعنی وقت درو یا چیدن میوه است و ضمیر «حقه» راجع به هر خوردنی است که در بالا ذکر شده، مقصود اینکه همه اینها را بخورید و استعمال بکنید امّا یک چیز در نظر داشته باشید که به وقت درو و

چیدن میوه، حق آن را ادا کنید. مراد از حق، تصدق بر غربا و مساکین است؛ چنانکه در آیه ۱۹ سوره ذاریات با الفاظ عمومی فرموده‌است: «**وَفِيْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُوْمِ**» یعنی در اموال مردمان نیک، حق متعین است برای سائلان و غیر سائلان.

مراد از این صدقه، عموم صدقات است یا آن صدقه که زکات یا عشر زمین گفته می‌شود. در این رابطه از ائمه تفسیر صحابه و تابعین دو قول منقول است؛ بعضی قول اول را اختیار کرده، علتش را چنین بیان می‌کنند که این آیه مکی است و فریضه زکات پس از دو سال از هجرت عاید گشته است؛ لذا مراد از حق در اینجا حق زکوٰةالارض نمی‌تواند باشد و بعضی آیه را مدنی شمرده از حق، زکات و عشر زمین را مراد گرفته است.

امام التفسیر ابن‌کثیر در تفسیر خویش و ابن‌عربی اندلسی در «**احکام القرآن**» در این باره چنین قضاوت فرموده‌اند که آیه چه مکی باشد و چه مدنی، در هر دو صورت، مراد از آن زکوٰةالارض یعنی عشر می‌تواند باشد؛ زیرا از دیدگاه او اصل حکم وجوب زکات در مکه نازل شده بود و آیه سوره مزمل که باتفاق، مکی است شامل حکم زکات است. البته مقادیر زکات و تعیین نصاب و غیره بعد از هجرت مقرر شدند؛ و از این آیه، فقط این قدر معلوم شده که بر محصولات زمین از طرف خداوند حقی عاید شده است که تعیین مقدار آن در این جا مذکور نیست، لذا در اینجا خلاصه شده است و در مکه معظمه نیازی به تعیین مقدار از این جهت هم نبود که مسلمانان اطمینان نداشتند که بتوانند محصولات باغات و زمینها را بدست بیاورند؛ لذا در آن زمان فقط همان مقدار رایج بوده‌است که در گذشته میان مردمان نیک رواج داشته که به وقت درو کشت یا برداشت میوه‌جات، به فقرا و مساکین حاضر در آنجا چیزی داده شود. مقدار خاص متعین نبود؛ پیش از اسلام در امم گذشته هم در کشت و میوه‌جات رواج اینگونه صدقه در آیه ۱۷ سوره قلم مذکور است: «**اِنَّا بَلَوْنٰهُمْ كَمَا بَلَوْنَا اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ**» و پس از دو سال هجرت همانگونه که مقادیر زکات و تفاصیل نصاب اموال دیگر را رسول

خداﷺ بوسیله وحی الهی، بیان فرمود، هم چنین زکات را بیان کرد که به روایت حضرت معاذ بن جبل و ابن عمر و جابر بن عبدالله در همه کتب حدیث منقول است: «**مَا سَقَتِ السَّمَآءُ فَفِيْهِ الْعُشْرُ وَ مَا سُقِىَ بِالسَّانِيَةِ فَنِصْفُ الْعُشْر**» یعنی در زمینهای دیمی که جهت آبیاری آنها انتظام نشده، تنها مدار آبیاری آنها بر آب باران است از محصول آنها بیرون کردن عشر بگونه زکات واجب است و از محصول زمین‌هایی که بوسیله آب چاهها آبیاری کرده می‌شوند نصف عشر واجب است.

در قانون زکات، شریعت اسلام، در هر نوع زکات این امر را بطور اصولی مراعات کرده که هر محصولی که در آن مشقت و هزینه کمتر باشد، مقدار زکات آن بیشتر است و هر چند مشقت و هزینه آن بیشتر باشد، به همان اندازه مقدار زکات آن کم خواهد شد.

بطور مثال اگر کسی خزانه قدیمی کهنه یا معدن طلا و نقره‌ای بیابد، خمس آن بطور زکات بر او واجب است زیرا زحمت کم و محصول، بسیار است و بعد از آن نوبه زمین دیمی است که در آن مشقت و هزینه حد اقل است و زکات آن نصف خمس است؛ یعنی عشر و سپس آن زمینی است که بوسیله چاه آبیاری می‌شود یا از آب خریداری شده، آبیاری می‌شود که در آن مشقت و هزینه بالا می‌رود؛ پس زکات آن نصف می‌شود؛ یعنی نصف العشر و پس از آن نوبه طلا و نقره و اموال التجارة است که در بدست آوردن آنها مشقت خیلی می‌باشد پس زکات آن، رُبع عُشر است.

در آیه قرآن کریم و حدیث مذکور، راجع به محصول زمین، نصابی مقرر نشده است؛ لذا امام اعظم ابوحنیفه و امام احمد بن حنبل فرموده‌اند که: از محصول زمین چه بسیار باشد و چه کم باید زکات بیرون کرد، در آیه ۲۶۷ سوره بقره که زکات زمین در آن مذکور است در آنجا هم نصابی برای آن ذکر نشده است؛ چنانکه می‌فرماید:

«**اَنْفِقُوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا اَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ**» یعنی انفاق کنید از کسب حلال خود و از آنچه ما از زمین برای شما در آوردیم.

برای اموال تجارت و دام، آن‌حضرت ﷺ نصاب بیان فرموده‌است که درکمتر از پنجاه و دوُنیم توله[1] نقره، زکات نیست و درکمتر از بیست مثقال طلا و کمتر از ۴۰ (چهل) گوسفند و ۵ (پنج) شتر و ۳۰ (سی) گاو زکات نیست، امّا در محصول زمین‌که در حدیث بالا ذکر گردید، نصاب ذکر نشده است؛ لذا در هر قلیل و کثیر محصول زمین عشر یا نصف عشر واجب است.

در پایان آیه فرمود: «**وَلَا تُسْرِفُوْا ۚ اِنَّهٗ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ**» بیش از حد مصرف نکنید که الله تعالی خرج کنندگان بیجا را دوست نخواهد داشت.

در اینجا سؤال پدید می‌آید که اگر کسی همه اموال خویش را در راه خدا صرف کند، حتی اگر جان خود را قربان نماید به این امر اسراف گفته نمی‌شود؛ بلکه تعبیر آن به ادای حق هم مشکل است پس منظور از نهیِ اسراف در اینجا چیست؟ پاسخ آن اینکه اثر اسراف در شعبه خاصی، کوتاهی در شعب دیگر است پس هر کسی که در خواهش‌های خویش، بی‌دریغ از حد بیشتر انفاق کند، عموماً در ادای حقوق دیگران کوتاهی خواهد کرد و در اینجا از این کوتاهی جلوگیری شده‌است؛ یعنی از یک طرف بعضی مردم همه مال خود را در راه خدا انفاق کرده، با دست خالی می‌نشینند پس حقوق اهل و عیال و خویشاوندان بلکه نفس خود را چگونه می‌توانند ادا کنند لذا ارشاد گردید که در انفاق فی‌سبیل‌الله نیز اعتدال، مراعات شود تا که همه حقوق ادا گردند.

ثَمٰنِيَةَ اَزْوَاجٍ ۚ مِنَ الضَّاْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ ۗ قُلْ ءٰۤالذَّكَرَيْنِ

آفریده است هشت نروماده، از گوسفند دو و از بز دو؛ بپرسید شما که آیا هر دو نر را

حَرَّمَ اَمِ الْاُنْثَيَيْنِ اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ اَرْحَامُ الْاُنْثَيَيْنِ ۗ

خدا حرام کرده یا هر دو ماده را یا آن بچهٔ که مشتمل است بر او بچه‌دانها هر دو ماده

۱- یک توله عبارت است از ۱۱/۶۶۶ گرم.

نَبِّئُوْنِیْ بِعِلْمٍ اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ﴿۱۴۳﴾ وَ مِنَ الْاِبِلِ اثْـنَیْنِ وَ مِـنَ
نشـان دهـید بـه مـن مـدرکی اگـر راستگو هستید. و آفرید از شتر دو از
الْبَقَرِ اثْنَیْنِ ؕ قُلْ ءٰٓالذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ اَمِ الْاُنْثَیَیْنِ اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَـلَیْهِ
گاو دو، بپرسید که آیا هر دو نر را حرام‌کرده یا هر دو ماده را یا آن بچهٔ که مشتمل است بر او
اَرْحَامُ الْاُنْثَیَیْنِ ؕ اَمْ کُـنْتُمْ شُـهَدَآءَ اِذْ وَصّٰکُـمُ اللّٰهُ بِـهٰذَا ۚ فَـمَنْ
بچه‌دانهای دو ماده؛ آیاحاضربودید هنگامی‌که حکم داده‌بود به شماخدا به‌این، پس‌کیست
اَظْلَمُ مِمَّنْ افْـتَرٰی عَـلَی اللّٰهِ کَـذِباً لِـیُضِلَّ النَّـاسَ بِـغَیْرِ عِـلْمٍ ؕ
ظالم‌تر از کسی که بهتان دروغ بزند بر خدا تا که گـمراه کـند مـردم را بـدون تـحقیق،
اِنَّ اللّٰهَ لَایَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ ﴿۱۴۴﴾
هر آینه خدا هدایت نمی‌دهد قوم ظالمان را.

خلاصهٔ تفسیر

(و این حیوانات راکه حسب دلخواه خود در آن، تحلیل و تحریم بکار می‌برید) هشت نر و ماده (آفرید) یعنی ازگوسفند دو قسم (یک نر و یک ماده) و از بز دو قسم (یک نر و یک ماده) شما (به ایشان) بگویید که (نشان دهید) آیا خدا از این (دو حیوان) هر دو نر را حرام کرده است یا هر دو ماده را (حرام کرده) یا آن (بچه) را که هر دو ماده در شکم (خود) گرفته‌اند (آن بچه چه نر باشد و چه ماده یعنی شما که از صور مختلف، مدعی تحریم هستید آیا خدا تحریم کرده است) شما به من از روی دلیل نشان دهید اگر (در دعوی خود) راستگو هستید (این بیان در باره کوتاه قامتان بود در آینده راجع به بلند قامتان بیان خواهد شد که در بز و میش هم نر و ماده آفرید هم چنان که بیان گردید) و (هم چنین) در شتر دو قسم (نر و ماده) و در گاو (و گاومیش) دو قسم (نر و ماده پیدا کرد) شما (به ایشان در این باره هم) بگویید که (نشان دهید) آیا خداوند متعال این دو (نوع حیوان) نر را حرام گفته یا هر دو ماده را (حرام‌گفته است) یا آن (بچه) را که هر دو ماده در شکم (خود) گرفته‌اند

(و آن بچه چه نر باشد و چه ماده مقصود همان است که شما از صور مختلف، مدعی تحریم می‌باشید آیا این تحریم را خدا فرموده است؛ بر این باید دلیل آورد که آن، دو راه دارد: یکی آنکه آن دلیل توسط رسول و فرشته‌ای باشد حال آنکه شما منکر مسئله وحی و نبوت می‌باشید و نمی‌توانید این شق را اختیار کنید پس طریق دیگر برای ادعا متعین است که خود خداوند متعال مستقیماً بدون از واسطه به شما چنین حکم داده باشد پس) آیا شما (در آنوقت) حاضر بودید که الله تعالی به شما به این (تحریم و تحلیل) دستور صادر فرمود (و روشن است که نمی‌توانند این ادعا را هم داشته باشند؛ لذا ثابت گشت که در نزدشان هیچگونه دلیلی وجود ندارد) پس (بعد ثبوت اینکه بر این ادعا دلیلی نیست یقینی است که) چه کسی از او ظالم (وکاذب) تر می‌باشد که بر خدا بدون دلیل (درباره تحریم و تحلیل) تهمت بزند تا که مردم را گمراه کند (یعنی این شخص خیلی ظالم می‌باشد و) یقیناً الله تعالی ظالمان را (در آخرت) راه (جنت) نشان نمی‌دهد (بلکه آنها را به دوزخ می‌فرستد، پس ایشان هم به سزای این جرم خود به دوزخ خواهند رفت.)

قُلْ لَا اَجِدُ فِيْ مَا اُوْحِيَ اِلَيَّ مُحَرَّماً عَلٰى طَاعِمٍ يَّطْعَمُه‘ اِلَّا اَنْ

بگو نمی‌یابم در وحی که به من رسید چیزی را حرام بر خورنده که او را بخورد مگر آن که

يَّكُوْنَ مَيْتَةً اَوْ دَماً مَّسْفُوْحاً اَوْ لَحْمَ خِنْزِيْرٍ فَاِنَّه‘ رِجْسٌ اَوْ فِسْقاً

مردار باشد یا خون روان یا گوشت خوک که نجس است یا ذبیحهٔ ناجایز که

اُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهٖ ج فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ

نام غیرالله برآن برده شود پس هر کسی که بوجه گرسنگی مضطرباشد بدون اینکه نافرمان

وَّ لَا عَادٍ فَاِنَّ رَبَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۱۴۵﴾ وَ عَلَى الَّذِيْنَ هَادُوْا حَرَّمْنَا

ویامتجاوزباشدپس پروردگار توبسیاربخشینده ومهربان‌است. و ما بر یهود حرام کردیم

كُلَّ ذِيْ ظُفُرٍ ج وَ مِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُوْمَهُمَا اِلَّا مَا

هر حیوان ناخن دار را و از گاو و گوسفند حرام کردیم برایشان پیه آنها را مگر آنچه

حَمَلَتْ ظُهُوْرُهُمَا اَوِالْحَوَايَا اَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ط ذٰلِكَ جَزَيْنٰهُمْ

چسپیده‌بر پشت آنهایارودهایاآنکه آمیخته‌باشد بااستخوان. این جزاست‌که‌دادیم‌به‌ایشان

بِبَغْيِهِمْ وَ اِنَّا لَصٰدِقُوْنَ ﴿۱۴۶﴾ فَاِنْ كَذَّبُوْكَ فَقُلْ رَّبُّكُمْ ذُوْ رَحْـمَةٍ
بربغاوت ایشان وماراستگوهستیم. پس اگر تورا تکذیب کنند پس بگوکه در رحمت پروردگار تان
وَّاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَاْسُه عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِيْنَ ﴿۱۴۷﴾
وسعت بسیاری است و تغییر نخواهد خورد عذاب او از گناهکاران.

خلاصۀ تفسیر

شما بگویید احکامی که (در باره حیوانات یاد شده) بوسیله وحی بر من نازل شده من در آنها هیچ غذایی را بر خورنده که آن را بخورد (چه مرد باشد چه زن) حرام نمی‌یابم مگر (اینها را البته حرام می‌یابم) که (حیوان) مردار باشد (یعنی باوجود واجب الذبح بودنش بدون ذبح شرعی بمیرد) یا اینکه خون روان باشد یا گوشت خوک چرا که آن (خوک) کلاً ناپاک است (لذا همه اجزای آن نجس و حرام‌اند، به این گونه نجس، نجس‌العین گفته می‌شود) یا آن (حیوان و غیره) وسیله شرک باشد (اینگونه) که (به قصد تقرب) به نام غیرالله نامزد شود (پس همه اینها حرام‌اند) باز (هم در آنها آنقدر سهولت در نظر گرفته شده که) هر کسی که (از گرسنگی خیلی) مضطر باشد بشرطی که نه (در خوردن) طالب لذّت باشد و نه (از قدر نیاز) متجاوز باشد پس (در این حالت در خوردن از اینها هم بر او هیچ گناهی عاید نخواهد شد) یقیناً پروردگار تو (برای آن شخص) غفور و رحیم است (که در این وقت رحمت فرموده گناه را از چیزهای گناه آور برداشت) و ما بر یهود تمام حیوانات ناخن‌دار را حرام کرده بودیم و از (اجزای) گاو و گوسفند، پیه آنها را بر آنها (یهود) حرام کرده بودیم ولی آن (پیه مستثنی بود) که بر پشت آن (دو تا) یا در رودها قرار گیرد یا که آن (پیه) بر استخوان قرار گرفته باشد (بقیه همه انواع پیه حرام بود پس تحریم اینها فی‌نفسه مقصود نبود بلکه) ما بوجه شرارت ایشان سزا داده بودیم و ما یقیناً راستگو هستیم و پس (از این تحقیق مذکور هم) اگر ایشان (مشرکان) شما را (نعوذ بالله در این مطلب تنها به این خاطر) کاذب بگویند (که عذاب بر ایشان نمی‌آید) پس شما (در پاسخ) بگویید که پروردگار شما دارای رحمت بسیار وسیعی است (که بنابر

بعض حکمت مؤاخذه نمی‌کند) و (از این موضوع، چنین نپندارید که همیشه اینگونه نجات خواهید یافت وقتیکه آن وقت معین بیاید پس آنوقت) عذاب او از این مجرمان (به هیچ وجه) برطرف نخواهد شد.

سَيَقُوْلُ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا لَوْ شَآءَ اللّٰهُ مَا اَشْرَكْنَا وَ لَا اٰبَآؤُنَا
الان مشرکان خواهند گفت که اگر خدا می‌خواست نه ما شرک می‌کردیم و نه آبا و اجداد ما
وَ لَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ ؕ كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتّٰى ذَاقُوْا
و نه حرام می‌کردیم چیزی را، این چنین تکذیب کردند پیشینان تا اینکه چشیدند
بَأْسَنَا ؕ قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوْهُ لَنَا ؕ اِنْ تَتَّبِعُوْنَ اِلَّا الظَّنَّ
عذاب ما را، بگو آیا هست در نزد شما علمی که آن را بر ما ظاهر کنید، شما که تنها بر پندار راه می‌روید
وَ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَخْرُصُوْنَ ﴿۱۴۸﴾ قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ ۚ فَلَوْ شَآءَ
و فقط تخمین می‌زنید. بگو که الزام خدا کامل است اگر او می‌خواست
لَهَدٰىكُمْ اَجْمَعِيْنَ ﴿۱۴۹﴾ قُلْ هَلُمَّ شُهَدَآءَكُمُ الَّذِيْنَ يَشْهَدُوْنَ اَنَّ اللّٰهَ
همه شما را هدایت می‌کرد. بگو بیاورید گواهان خود را که گواهی دهند بر اینکه خدا
حَرَّمَ هٰذَا ۚ فَاِنْ شَهِدُوْا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ ۚ وَ لَا تَتَّبِعْ
حرام کرده است اینها را، پس اگر اینها چنین گواهی دادند باز هم آن را اعتبار ندهید و پیروی مکن
اَهْوَآءَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ
خواهشات کسانی را که تکذیب کردند احکام ما را و کسانی که یقین نمی‌کنند بر آخرت
وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُوْنَ ﴿۱۵۰﴾
و دیگران را با خدای خود مساوی قرار می‌دهند.

خلاصۀ تفسیر

مشرکان آمده‌اند که بگویند، اگر الله تعالیٰ (به رضامندی این را)

می خواست (که ما شرک و تحریم نکنیم یعنی الله تعالیٰ عدم شرک و عدم تحریم را می‌پسندید و شرک و تحریم را پسند نمی‌کرد) پس نه ما شرک می‌کردیم و نه آبا و اجداد ما (شرک می‌کردند) و نه ما (و نه بزرگان ما) چیزی را (از آنچه در بالا ذکر آنها آمده) می توانستیم حرام کنیم (از این معلوم شد که الله تعالیٰ از این شرک و تحریم ناراض نیست. الله تعالیٰ در پاسخ می‌گوید که این استدلال از این جهت باطل است که مستلزم تکذیب رسل است؛ پس ایشان پیامبران را تکذیب می‌کنند و همانگونه که ایشان می‌کنند) هم چنین کسانی که (کفار که) پیش از ایشان بوده‌اند آنها هم (رسل را) تکذیب کرده بودند تا اینکه آنها مزه عذاب ما را چشیدند (چه در دنیا همانگونه که بر اکثر کفار گذشته، عذاب نازل شده‌است یا بعد از مرگ که این روشن است. و این اشاره‌ایست به اینکه در مبارزه به کفریات ایشان تنها به پاسخ شفاهی و مناظره اکتفا کرده نخواهد شد؛ بلکه مانند کفار گذشته سزای عملی هم به ایشان داده خواهد شد چه در دنیا هم یا تنها در آخرت. باز برای پاسخ دوم می‌فرماید که) شما (به ایشان) بگویید که آیا در نزد شما (بر این پرونده که مسلط گردانیدن بر ارتکاب گناه مستلزم رضاست) دلیلی هم هست (اگر هست) پس آن را در جلوی ما اظهار کنید (حقیقت اینست که هیچ گونه دلیلی هم نیست) شما تنها بر پندار راه می‌روید و شما کلاً از تخمین صحبت می‌کنید (هر دو نوع پاسخ داده) شما (به ایشان) بگویید که پس (از هر دو جواب معلوم شد که) حجّت کامل، از آن خداست (و حجّت شما باطل شد) پس (مقتضای آن این بود که همه شما بر راه می‌آمدید ولی موفقیت این از جانب خداست) اگر او می خواست همه شما را بر راه (راست) می آورد (ولی الله تعالیٰ حکمتهای زیادی دارد کسی را موفق کرده و کسی را موفق نکرده‌است البته اظهار حق و اعطای اختیار و اراده برای همه عام است، باز برای مطالبه دلیل نقلی می‌فرماید که) شما (به ایشان) بگویید که (شما از دلیل عقلی تان اطلاع یافتید خیلی خوب الآن دلیل نقلی درست ارائه دهید مثلاً) گواهان خود را بیاورید که بر این امر (طبق قانون) گواهی بدهند که الله تعالیٰ این چیزها (ی مذکور) را حرام کرده‌است (گواهی قانونی آنست که بر مشاهده یا بر دلیل قطعی که در افاده یقین با مشاهده برابر باشد مبتنی گردد چنانکه آیه ۱۴۴ انعام «**اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ اِذْ وَصّٰكُمْ**» به آن اشاره دارد) پس اگر (اتفاقاً کسی را به دروغ گواه کرده آوردند و) آنها (گواهان بر این) گواهی (هم) دادند پس (چون آن گواهی یقیناً خلاف قانون و فقط جعلی است زیراکه در آن مشاهده مماثل آن مفقود است لذا) شما به این شهادت گوش فرا ندهید و (چون دروغ بودن آن همانگونه

که آیه ۱۴۸ انعام «**وَلا حَرَّمْنَا**» و «**كَذٰلِكَ كَذَّبَ**الخ» دلالت دارد و منکر آخرت بودن هم چنانکه آیاتی بسیار دلالت می‌کنند و مشرک بودن همانگونه که «**اَشْرَكْنَا**» دلالت دارد ثابت گشت پس ای مخاطب) به تخیلات باطل اینگونه افراد (که بطلان آنها الآن ثابت شد) پیروی نکن که آیات ما را تکذیب می‌کنند و بر آخرت ایمان ندارند (و از این جهت بدون هراس به در پی تلاش حق نمی‌پردازند) و آنها (در استحقاق معبودیت) با پروردگار خود دیگران را شریک قرار می‌دهند (یعنی شرک می‌کنند.)

قُلْ تَعَالَوْا اَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ اَلَّا تُشْرِكُوْا بِهٖ شَيْئاً وَّ

بگو بیایید بخوانم آنچه حرام کرده بر شما پروردگارتان که شرک نکنید به او چیزی و

بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَاناًۚ وَ لَا تَقْتُلُوْا اَوْلَادَكُمْ مِنْ اِمْلَاقٍؕ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ

با مادر و پدر نیکی کنید و نکشید فرزندان‌تان را از تنگدستی، ما رزق می‌دهیم به‌شما و

اِيَّاهُمْۚ وَ لَا تَقْرَبُوْا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَۚ

به آنان، و نزدیک نشوید به کارهای بی‌حیایی آنچه ظاهر باشد از آنها و آنچه پنهان باشد

وَ لَاتَقْتُلُوْاالنَّفْسَ الَّتِيْ حَرَّمَ اللّٰهُ اِلَّا بِالْحَقِّؕ ذٰلِكُمْ وَصّٰكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ

و نکشید نفس را که حرام کرده‌است خدا مگر بحق، به شما این دستور را داد تا که

تَعْقِلُوْنَ ﴿۱۵۱﴾ وَلَاتَقْرَبُوْامَالَ الْيَتِيْمِ اِلَّابِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ

بفهمید: و نزدیک نشوید به مال یتیم مگر بگونه‌ای که آن بهتر باشد تا که برسد

اَشُدَّهٗۚ وَ اَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيْزَانَ بِالْقِسْطِۚ لَا نُكَلِّفُ نَفْساً

به جوانی‌خویش، و تکمیل‌کنید پیمانه و ترازو را به انصاف و ما لازم‌می‌کنیم بر ذمه هرکسی

اِلَّا وُسْعَهَاۚ وَ اِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوْا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰىۚ وَ

آنچه توانایی آن‌را داشته باشد وهرگاه صحبت‌کردید‌حق بگویید اگرچه اوخویشاوندباشدو

بِعَهْدِاللّٰهِ اَوْفُوْاؕ ذٰلِكُمْ وَصّٰكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ ﴿۱۵۲﴾ وَاَنَّ هٰذَا

به عهد خدا وفا کنید بشما این دستور را داد تا که نصیحت بپذیرید؛ و یقیناً اینست

صِرَاطِيْ مُسْتَقِيْماً فَاتَّبِعُوْهُ ۚ وَ لَا تَتَّبِعُوْا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ

راه من راست بر او راه بروید و نروید به راهها که شما را جدا می‌کنند از

سَبِيْلِهِ ۭ ذٰلِكُمْ وَصّٰكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ ﴿۱۵۳﴾

راه خدا، به شما این حکم را داد تا که شما بپرهیزید.

خلاصهٔ تفسیر

شما (به ایشان) بگویید که بیایید من بر شما بخوانم آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده‌است و آن (چیزها اینها هستند یکی) اینکه با خدا هیچ چیزی را شریک مقرر نکنید (پس شریک گردانیدن حرام شد) و (دوم اینکه) با مادر و پدر احسان کنید (پس بد رفتاری با آنها حرام شد) و (سوم اینکه) فرزندان خود را بسبب تنگدستی (هم چنانکه بیشتر در زمان جاهلیت رواج داشت) قتل نکنید (چراکه) ما شما و آنها را (هر دو را) رزق (مقدر) می دهیم (آنها در رزق مقدر شما شریک نیستند، پس چرا آنها را می‌کشید؛ لذا قتل کردن حرام شد) و (چهارم اینکه) به هیچ یکی از طرق بی حیایی (یعنی بی‌عفتی) نزدیک نشوید (پس زنا حرام گشت) خواه آن علانیه باشد یا نهانی (اینها هستند آن طریقها) و (پنجم اینکه) هر کسی را که ریختن خون او را خدا حرام کرده‌است نکشید آری مگر بحق (شرع که قتل او جایز است مانند قصاص یا رجم لذا قتل ناحق حرام شد به همه اینها خداوند) به شما اکیداً حکم داده‌است تا که شما (آنها را) درک کنید (و درک کرده بر آن عمل کنید) و (ششم اینکه) به نزدیک مال یتیم نروید (یعنی در آن تصرف نکنید) مگر به راهی (تصرف مجاز است) که (شرعاً) مستحسن باشد (مانند اینکه تصرف بخاطر او باشد و از آن مال حفاظت بعمل آید و بعض اولیا و اوصیا اجازه دارند که بنفع یتیم در آن تجارت کنند) تا اینکه او به سن بلوغ خود برسد (تا آن زمان تصرفات مذکور مجاز می‌باشند و سپس مال او به او محول گردد بشرطی که سفیه نباشد؛ لذا تصرف غیر مشروع در مال یتیم حرام شد) و (هفتم اینکه) پیمانه و ترازو را برابر کنید با انصاف (تا که حق کسی به نزد شما نماند و نباید پس فریب‌کاری در این حرام قرار گرفت و این احکام چندان دشوار نیستند زیرا که)

ما هیچکس را بالاتر از امکانش مکلف (به احکام هم) نمی‌کنیم (لذا چرا در این احکام کوتاهی باشد) و (هشتم اینکه) هرگاه شما (متعلق به قضاوت و شهادتی) گفتگو کنید پس (در آن ملاحظهٔ) انصاف را در نظر داشته باشید اگر چه آن شخص (که در مقابله به آن گفتگو می‌کنید) خویشاوند (شما) باشد (لذا خلاف عدل حرام است) و (نهم اینکه) عهدی که با خدا می‌بندید (مانند قسم یا نذر بشرطی که مشروع باشد) به آن وفا کنید (لذا عدم ایفا به آن حرام است همه) اینها را خداوند به شما اکیداً دستور می‌دهد تا که شما متذکر باشید (و عمل کنید) و آن را (هم بگویید) که (مختص به این احکام نیست بلکه) این دین (اسلام و تمام احکام آن) راه من است (که من به دستور خدا شما را به آن دعوت می‌دهم) که (کاملاً) مستقیم (و راست) است پس بر این راه بروید و به راههای دیگر نروید که آنها شما را از راه خدا (که به آن من دعوت می‌دهم) جدا (و دور) می‌کنند این را خدا به شما اکیداً دستور داده‌است تا که شما (از مخالفت کردن به این راه) اجتناب کنید.

معارف و مسایل

قبل از این آیات تقریباً در دو الی سه رکوع این مطلب پشت سر هم بیان شده که انسان جاهل و غافل، قانون نازل کرده احکم الحاکمین را گذاشته رسوم آبا و اجدادی خود ساخته را، دین خود قرار داده‌است. چیزهایی را که خدا حرام کرده‌است، جایز پنداشته استعمال نموده‌است و بسیاری چیزها را که خدا حلال کرده‌بود، آنها را بر خود حرام نموده‌است و بسیاری چیز را برای مردان جایز و برای زنان حرام گفته و بسیاری را برعکس برای زنان جایز و برای مردان حرام قرار داده‌است.

در این سه آیات چیزهایی بیان می‌گردند که خدا آنها را حرام قرار داده‌است در بیان مفصل نه چیز ذکر گردید سپس دهمین حکم چنین بیان شده که «**هٰذَا صِرَاطِيْ مُسْتَقِيْماً فَاتَّبِعُوْهُ**» این دین راه راست من است بر او راه بروید که در آن بطرف دین و شریعت آورده و نشان دادهٔ رسول خدا ﷺ اشاره فرموده، تفاصیل همه حلال و حرام و جایز و ناجایز و مکروه و مستحب را

به او حواله کرد که چیزی که شریعت محمّدی آن را حلال گفته آن را حلال و چیزی را که آن حرام گفته آن را حرام بدانید؛ از طرف خود به حلال و حرام قضاوت نکنید.

سپس هدف از تفصیل ده چیز که در این آیات آمده بیان چیزهای حرام است و مقتضای آن این بود که همه اینها به صیغه نهی به عنوان ممنوعیت بیان می‌شدند ولی قرآن کریم با اسلوب خاص حکیمانه خویش چند چیز را به شکل ایجاب، بصیغه امر، بیان فرمود و مقصود اینست که مخالفت با اینها حرام است (کشاف) و حکمت و فلسفه آن در آینده خواهد آمد و آن ده چیز که بیان حرمت آنها در این آیات آمده از این قراراند:

۱- شریک مقرر کردن به خدا در عبادت و اطاعت او. ۲- با خوش اسلوبی با والدین پیش آمدن. ۳- کشتن اولاد از ترس فقر و افلاس. ۴- ارتکاب به بی‌عفتی. ۵- قتل ناحق. ۶- خوردن مال یتیم به ناحق. ۷- کاستن در پیمانه و ترازو. ۸- بی‌عدالتی در شهادت یا قضاوت یا گفتگوی دیگر. ۹- عدم ایفا به عهد خداوندی. ۱۰- راه خدا را گذاشته راههای دیگر برگزیدن.

خصوصیات مهم آیات مذکور

کعب احبار که بسیار عالم ماهر به تورات و قبلاً یهود بوده بعداً مسلمان شد، می‌فرماید که این آیات قرآن‌مجید که در آنها ده چیز حرام بیان شده‌است کتاب خدا تورات بعد از بسم‌الله به همین آیات آغاز شده‌است (انتهیٰ) و گفته شده که همین‌ها آن ده کلمات‌اند که بر حضرت موسی علیه السلام نازل شده‌بودند.

مفسرالقرآن حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌فرماید که همین آیات، آن آیات محکماتی هستند که ذکر آنها در سوره آل‌عمران آمده و از حضرت آدم گرفته تا خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه وسلم همه شریعتهای انبیاء علیهم السلام بر آن

متفق‌اند و هیچ یک از آنها در هیچ دین و امت و شریعتی منسوخ نشده‌است.[1]

این آیات وصیت‌نامه رسول‌خدا ﷺ می‌باشند

در تفسیر ابن کثیر از حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه منقول است که فرمود: هر کسی می‌خواهد اینگونه وصیت‌نامه رسول‌خدا ﷺ را ببیند که ممهور باشد این آیات را بخواند که در آنها آن وصیت موجود است که رسول‌خدا ﷺ احکام الهی را به امت خویش وصیت نموده‌است و حاکم به روایت حضرت عبادة رضی الله عنه بن صامت نقل کرده که رسول‌الله ﷺ به صحابه کرام خطاب فرمود: چه کسی حاضر است بر سه آیه با من بیعت کند سپس این سه آیه را تلاوت فرموده گفت: هر کسی که بر این بیعت وفا کند، اجر او بر عهدهٔ خدا خواهد بود.

الآن به تفصیل آن ده چیز و تفسیر این سه آیه ملاحظه بفرمایید؛ این آیات چنین آغاز گردیدند «**قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ**» «تعالوا» یعنی بیایید و در اصل، این کلمه جایی گفته می‌شود که داعی بر مقام بلند قرار گیرد و کسانی راکه در جای پایینی قرار گرفته باشند بطرف خود بخواند. در این جا اشاره به این است که در پذیرفتن این دعوت، بر آنها شرافت و بلندی است مقصود اینکه بر رسول‌کریم ﷺ خطاب کرده فرموده شد که شما به ایشان بگویید که بیایید تا من بر شما آن چیزها را بخوانم که الله‌تعالیٰ حرام کرده‌است این پیامی است که بدون واسطه از جانب خدا آمده‌است، در آن ظن و تخمین و قیاس کسی دخالت ندارد تا که شما به فکر اجتناب از آنها باشید و بدون جهت از طرف خود چیزهای حلال خداوندی را حرام قرار ندهید.

۱- بحر محیط.

در این آیه، اگر چه مخاطب بلاواسطه مشرکین مکه هستند؛ ولی مضمون خطاب، عام و شامل همه بنی نوع انسانی است چه مؤمن باشند و چه کافر؛ چه عرب باشند و چه عجم و چه حاضرین فعلی باشند چه نسلهای آینده[1].

از همه نخستین گناه‌بزرگ، شرک است که حرام گردیده‌است

با این اهتمام خطاب فرموده از جمله فهرست ممنوعات و محرمات، اول این را فرمود که: «**أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً**» یعنی نخستین سخن اینست که با خدا کسی را شریک و انباز قرار ندهید و نه مانند مشرکین عرب بتها را خدا قرار دهید و نه مانند یهود و نصاری انبیا را خدا یا فرزند خدا بگویید و نه به مثل دیگران فرشتگان را دختران خدا بنامید و نه مانند جهال عوام، انبیا و اولیا را در صفت علم و قدرت با خدا برابر کنید.

تعریف شرک و اقسام آن

در «**تفسیر مظهری**» است که معنی لفظ «**شَیاً**» در اینجا این هم می‌تواند باشد که در هیچ گونه شرک چه جلی و چه خفی مبتلا نباشید. شرک جلی را همه می‌دانند و آن عبارت است از: شریک و برابر قرار دادن غیرالله در عبادت و اطاعت یا صفات ویژهٔ خداوند و شرک خفی اینست که اگر چه معتقد به این باشد که در کاروبار و مقاصد دنیوی و نفع و ضرر کارساز خداست ولی عملاً دیگران را هم کارساز تصور کند و همه کوششها را به دیگران مرتبط کند یا در عبادت ریاکاری کند که بخاطر نشان دادن دیگران نماز و غیره را درست بخواند یا برای شهرت و آوازه خیرات بکند یا عملاً

۱- بحرمحیط.

دیگران را مالک نفع و ضرر قرار دهد. شیخ سعدی این مطلب را چنین بیان فرموده‌است:

در این نوعی از شرک پوشیده است

که زیدم ببخشید و عَمرم بخست

یعنی، در این هم یکنوع شرک پنهان است که مردم چنین بپندارد که زید به من چیزی بخشید و عَمْر به من ضرری رسانید؛ بلکه حقیقت بجز این نیست که آنچه بخشش و ضرر باشد از طرف حق تعالی است که قادر مطلق است؛ و زید و عمرو به مانند حجاب‌اند که از زیر آن حجاب بخشش و ضرر ظاهر می‌گردد، و اگر نه همانگونه که در حدیث صحیح آمده‌است اگر تمام جن و انس جهان جمع شوند، تا به تو نفعی برسانند که خدا برایت مقرر نکرده‌است، امکان ندارد که بتوانند به تو نفعی برسانند. هم چنین اگر همه جن و انس جهان جمع شوند تا به تو ضرری برسانند که خدا نخواسته، این هم امکان ندارد.

خلاصه اینکه از هر دو شرک جلی و خفی باید کاملاً اجتناب ورزید و همانگونه که پرستش بتها در شرک داخل است؛ هم چنین انبیا و اولیا را در علم و قدرت با خدا برابر قرار دادن هم در شرک داخل است. پس اگر خدا ناخواسته کسی چنین عقیده‌ای داشته باشد، این شرک جلی است و الّا اگر تنها عملاً باشد، به آن شرک خفی گفته می‌شود. در این مقام از همه جلوتر به اجتناب از شرک هدایت گردید، و علتش اینکه شرک آنچنان جرمی است که قرآن آن را اصلاً قابل آمرزش قرار نداده است؛ علاوه بر آن برای آمرزش گناهان دیگر، اسباب متعددی می‌تواند باشد؛ لذا در حدیث بروایت حضرت عبادة رضی الله عنه بن صامت و حضرت ابوالدرداء رضی الله عنه منقول است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده‌است که با خدا کسی را شریک نکنید اگر چه قطعه قطعه شوید یا بدار آویزان شوید، یا زنده سوخته گردید.

دوّمین گناه، بدرفتاری با والدین است

بعد از آن فرمود: «**وَّ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَاناً**» یعنی با والدین با احسان و رویّه بهتر پیش بیایید. منظور اینست که از ایشان نافرمانی نکرده به ایشان اذیت و آزار نرسانید، ولی با روش حکمت آمیزی فرمود که با والدین با احسان پیش بیایید در این اشاره به این است که تنها در حق والدین این کافی نیست که از ایشان نافرمانی نکرده به ایشان اذیت نرسانید بلکه با حسن سلوک و روش نیازمندانه ایشان را خشنود نگاهداشتن و خوشحال گردانیدن‌شان فرض است که توضیح آن در آیه ۲۴ سوره اسراء چنین آمده است: «**وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ**» یعنی در جلوی ایشان پرهای نیازمندانه خویش را بگستران.

در این آیه آزار رسانیدن و مشقت به والدین بعد از شرک در ردیف دوم قرار داده‌شد؛ چنانکه در آیه ۲۳ سوره اسراء اطاعت و راحت‌رسانی ایشان را خداوند با عبادت خود با هم ذکر کرده‌است می‌فرماید: «**وَ قَضَىٰ رَبُّكَ اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اِيَّاهُ وَّ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَاناً**» یعنی پروردگار تو چنین قضاوت فرموده که بجز او کسی را نپرستید و با والدین با احسان پیش بیایید.

و در آیه ۱۴ سوره لقمان فرموده: «**اَنِ اشْكُرْلِيْ وَلِوَالِدَيْكَ وَ اِلَيَّ الْمَصِيْرِ**» یعنی سپاس مرا و والدین خود را بجا بیاورید و به سوی من است بازگشت. یعنی اگر بر خلاف آن بروید به سزای خود خواهید رسید.

در «**صحیحین**» از حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده‌است که او از رسول‌خدا ﷺ پرسید که از همه افضل و بهترین اعمال کدام است؟ آن‌حضرت ﷺ در جواب فرمود: خواندن نماز در وقت (مستحب) او گفت من باز سؤال کردم که پس از آن کدام عمل افضل است؟ فرمود: حسن‌سلوک با والدین؛ باز پرسیدم که بعد از آن کدام عمل افضل است؛ فرمود: جهاد در راه خدا در «**صحیح مسلم**» بروایت حضرت ابوهریره رضی الله عنه مذکور است که روزی رسول‌خدا ﷺ تا سه بار فرمود: «**رغم انفه رغم انفه رغم انفه**» یعنی ذلیل شد؛ ذلیل شد؛ ذلیل شد؛ صحابه عرض کردند که چه کسی ذلیل شد یا رسول‌الله!

فرمود: کسی که مادر و پدر خود را یا یکی را در حال سالخوردگی دریابد و باز در جنّت داخل نگردد.

مقصود اینست که در عوض خدمت به والدین سالخورده، رسیدن به جنت یقینی است؛ ذلیل و محروم واقعی کسی است که این جنّت آسان را از دست بدهد. آسان از این جهت که والدین بعلت شفقت ذاتی بر اولاد به کوچکترین خدمت بسیار خوشحال خواهند شد؛ راضی نگاهداشتن آنها زحمت زیادی در بر ندارد. و قید سالخوردگی به این خاطر است که هرگاه والدین تندرست و قوی باشند خود ایشان ضروریات خود را مهیّا می‌کنند بلکه نسبت به اولاد کمک مالی و بدنی می‌کنند لذا در آنوقت نه آنان محتاج خدمت هستند و نه در آنوقت خدمت ارزش چندانی دارد زمانی با ارزش است که آنان به علت ضعف و پیری، نیاز داشته باشند.

سومین عمل حرام، قتل اولاد است

سومین چیزی که حرمت آن در این آیات بیان شده‌است قتل اولاد است؛ به این مناسبت که اوّلاً حق والدین که بر عهدهٔ اولاد است، ذکر گردید و الآن حق اولاد که بر ذمه والدین است بیان می‌شود. بدترین نوع بدرفتاری با اولاد آن بود که در جاهلیت زنده درگور یا قتل کرده می‌شدند در این آیه از آن ممانعت آمده‌است، می‌فرماید: «**وَلَا تَقْتُلُوٓا أَوْلَادَكُم مِّنْ إِمْلَاقٍ ۖ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ**» یعنی بخاطر افلاس، اولاد خود را قتل نکنید ما هستیم که به شما هم رزق می‌دهیم و به آنان هم. در عصر جاهلیت این بدترین رسم بی‌رحمی و سنگدلی رواج داشت که در منزل هر کسی اگر دختری متولد می‌شد او را بخاطر این شرم که فردا کسی را باید داماد کرد، زنده در گور دفن می‌کردند و بسا اوقات از ترس اینکه برای مهیا کردن ضروریات زندگی و خورد و نوشِ اولاد، مشکلات ایجاد می‌گردد، این مردم سنگدل، فرزندان خود را بدست خود قتل می‌کردند.

قرآن کریم این رسم را از میان برداشت و در فرمان فوق‌الذکر، آن مرض ذهنی ایشان را هم معالجه کرد که بسبب آن به این بدترین جرم مرتکب می‌شدند؛ یعنی فرزندان را از کجا طعام بدهیم؛ الله تعالی در این آیه فرمود: که مسئول رزق رسانی و طعام دهی، شما نیستید این وظیفه مستقیم خداوند است، خود شما در رزق و طعام خویش به خداوند متعال نیازمندید او به شما می‌دهد که شما به فرزندان می‌دهید و اگر او به شما روزی ندهد، شما چه قدرتی دارید که یک دانه گندم یا برنج پیدا کنید. شکافتن زمین و در آوردن شاخه از بذر و در آوردن آن میوه و گل بر آن، کار چه کسی است؟ آیا مادر و پدر می‌توانند این کار را انجام دهند؟ بلکه همه اینها از آثار قدرت و حکمت قادر مطلق می‌باشند. عمل انسان در آن چه دخالتی دارد؟ او فقط این قدر می‌تواند بکند که زمین را شخم زند، دانه بپاشد یا درخت بکارد و بالاخره در وقت مقرر آنها را آبیاری کند و از آنها مراقبت نماید؛ امّا در، درآوردن میوه و گل، او کوچکترین دخالتی ندارد. لذا معلوم شد که این تصورِ مادر و پدر، که ما به فرزندان رزق می‌دهیم، اشتباه است؛ بلکه از خزانه غیب، خداوند متعال به مادر و پدر هم رزق می‌رسد و به اولاد هم؛ لذا در اینجا مادر و پدر را جلوتر ذکر کرده، فرمود که ما به شما هم رزق می‌دهیم و به آنان هم. در این تقدیم می‌تواند اشاره به این باشد که به شما از این جهت رزق داده می‌شود تا شما به فرزندان برسانید چنانکه در حدیثی رسول‌کریم ﷺ فرمود: «**اِنَّمَا تُنْصَرُوْنَ وَ تُـرْزَقُوْنَ بِـضُعَفَاءِکُمْ**» یعنی به برکت ضعفا، خداوند هم به شما کمک می‌کند و رزق می‌رساند.

در آیه ۳۱ سوره اسراء هم این موضوع بیان شده‌است؛ ولی در آنجا در رابطه به رزق، فرزندان را مقدم کرده‌است که: «**نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ اِيَّاكُمْ**» یعنی ما به آنان هم رزق می‌دهیم و به شما هم؛ در آن اشاره به این است که در نزد ما، در رزق‌رسانی اول آنها مستحق‌اند که ضعیف‌اند و خود نمی‌توانند کاری بکنند و بخاطر آنها به شما هم اعطا می‌گردد.

عدم تربیت اخلاقی و عدم آموزش و بی‌دین و آزادگذاشتن آنها هم یک نوع قتل است

جرم قتل اولاد و گناه شدید بودن آن که در این آیه بیان گردیده، برای قتل و کشتن ظاهری روشن است و اگر از اندیشه کار گرفته شود، عدم تربیت و تعلیم اطفال که در نتیجهٔ آن از فکر خدا و رسول خداﷺ و آخرت غافل می‌شوند و به بداخلاقی و بی حیایی گرفتار می‌گردند، آن از قتل اولاد کمتر نیست.

قرآن کریم خدا ناشناس و نافرمان را مرده قرار داده‌است چنانکه در آیه ۱۲۲ انعام «**اَوَ مَنْ كَانَ مَيْتاً فَاَحْيَيْنٰهُ**» این مطلب بیان شده‌است؛ کسانی که بر اصلاح و اعمال و اخلاق فرزندان خود توجه نمی‌کنند و آنها را آزاد می‌گذارند تا به آنان آموزش اشتباه داده‌شود و در نتیجه، اخلاق اسلامی از بین برود آن هم از یک جهت مجرم قتل اولاد هستند و اثر قتل ظاهری، فقط زندگی چند روزه دنیا را از بین می‌برد؛ ولی این قتل عدم تربیت و آموزش اسلامی زندگی اخروی و دایمی انسان را تباه و برباد می‌کند.

چهارمین کار حرام، بی‌عفتی است

چهارمین چیزی که حرمت آن در این آیات بیان شده‌است کار فحشا و بی‌عفتی است که در بارهٔ آن فرمود: «**وَ لَا تَقْرَبُوْا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ**» یعنی بسوی هر نوع بی‌عفتی نزدیک نشوید چه آنها آشکار باشند و چه مخفی.

«**فـــواحش**» جمع فاحشه است و لفظ فحش، فحشا و فاحشه همه مصدراند که در اردو به بی‌حیایی (و در فارسی به بی‌عفتی) ترجمه می‌شوند. و در اصطلاح قرآن و حدیث، این الفاظ بر هر کار بدی اطلاق می‌گردند که آثار آن به دو متعدی باشند. امام راغب اصفهانی در «**مفردات**

القرآن» و ابن اثیر در «**نهایه**» همین معنی را بیان کرده‌اند؛ در مواضع متعددی در قرآن از فحش و فحشا ممانعت وارد شده‌است. در آیه ۹۰ نحل فرمود: «**يَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ**» و در آیه ۱۳۳ اعراف فرموده: «**حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ**» و غیره.

در این مفهوم عام، فحش و فحشا همه در گناههای بزرگ داخل اند چه متعلق به اقوال باشند و چه متعلق به افعال و چه به ظاهر متعلق باشند و چه به باطن و قلب، همه کارهای بی‌عفتی و بدکاری هم در این داخل اند؛ لذا در عموم زبانها این بر بی‌عفتی اطلاق می‌گردد در این آیه قرآن، از نزدیک شدن به فواحش نهی شده‌است و اگر معنی آن طبق مفهوم عام، گرفته شود پس شامل همه خصایل بدو گناهها، چه متعلق به زبان باشند و چه به دست و پا و غیره و چه به قلب می‌باشد و اگر معنی، آن بی‌عفتی که بین عوام مشهور است قرار داده‌شود پس مراد از آن بی‌عفتی و همه اسباب و مقدمات آن خواهند شد.

سپس در تفسیر «**فواحش**» در همین آیه فرمود: «**مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ**» طبق تفسیر اول، مراد از «**ما ظهر**» همه گناههای زبان، دست و پا هستند و مراد از «**ما بطن**» همه گناههایی که به دل متعلق‌اند قرار می‌گیرند. مانند حسد، کینه، حرص، ناشکری، بی‌صبری و غیره. و طبق تفسیر دوم مراد از «**فواحش**» ظاهری آن کارهایی هستند که آشکارا انجام می‌گیرند و باطنی آنهایی هستند که بطور نهانی انجام داده می‌شوند. در بی‌عفتی ظاهری همه مقدمات و لوازم آن داخل‌اند مانند بدنظری به نامحرم، دست زدن و صحبت کردن با وی و در بی‌عفتی باطنی تصورات و اراده‌ها و تدابیر مخفی تکمیل آن داخل‌اند.

و بعضی از مفسرین فرموده‌اند که مراد از فواحش ظاهری آن کارهای بی‌عفتی است که بد بودن آنها نزد عامه مردم مشهور و معلوم باشد و همه، آنها را بد بدانند و مراد از فواحش باطنی آن افعالی است که در نزد خدا کار بی‌عفتی می‌باشند گر چه عموم مردم آنها را بد نپندارند یا حرمت آن نزد

عموم مردم روشن نباشد. مثلاً زن را سه طلاق داده بعداً او را به زنی در منزل نگاه دارد یا به چنین زنی ازدواج کند که شرعاً برای او حلال نباشد. خلاصه اینکه این آیه به اعتبار اصل مفهوم فواحش، شامل همه گناههای ظاهری و باطنی است و به اعتبار معنی مشهور، شامل همه طرق بی‌عفتی است چه علانیه و چه نهانی. و دستور در این باره چنین رسیده که نزدیک آنها هم نروید؛ مراد از نرفتن نزدیک آن‌ها این است که در چنین مجالس و محافل که خطر ابتلا به گناه پیش بیاید نروید و از چنین کارها هم اجتناب کنید که راهی بطرف گناه باز می‌کنند. در حدیثی آن‌حضرت ﷺ فرموده‌است: «**مَن حام حول الحمیٰ اوشک ان یقع فیه**» هر کسی که گرد جای ممنوع بگردد، بعید نیست که در آن داخل شود؛ لذا مقتضای احتیاط آنست که جایی که رفتن به آنجا ممنوع است، به پیرامون آن رفتن هم پسندیده نیست.

پنجمین حرام، قتل ناحق است

پنجمین چیز از محرمات قتل ناحق است؛ راجع به آن می‌فرماید: «**وَلَا تَقْتُلُوْا النَّفْسَ الَّتِیْ حَرَّمَ اللهُ اِلَّا بِالْحَقِ**» یعنی کسی را که ریختن خون او را خدا حرام کرده، نکشید مگر به حق. و تفصیل این حق را رسول‌کریم ﷺ در حدیثی که بروایت ابن مسعود رضی الله عنه در صحیحین منقول شده چنین بیان فرموده‌است که ریختن خون هیچ مسلمان حلال نیست مگر در سه صورت: ۱- باوجود تأهل زنا بکنند. ۲- اینکه یکی را به ناحق بکشد تا در قصاص، او کشته گردد. ۳- اینکه دین اسلام را ترک گفته، مرتد گردد.

هنگامی که حضرت عثمان رضی الله عنه در محاصره اشرار و باغیان قرار گرفته بود و می‌خواستند او را قتل کنند این حدیث را در جلوی آنها بیان کرده گفت که بحمدالله من از این سه چیز بری می‌باشم؛ من در زمان جاهلیت هم زنا نکرده‌ام چه برسد بعصر اسلام و من کسی را نکشته‌ام و هرگز در دل من وسوسه ترک دین نیامده‌است؛ پس شما به چه جرمی مرا می‌کشید و

همانگونه که قتل مسلمان به ناحق حرام است هم چنین قتل ذمی غیر مسلمان که پابند قانون کشور باشد و یا آنکه با مسلمانی هم عهد و پیمان باشد نیز حرام است.

در «**ترمذی**» و «**سنن ابن ماجه**» از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده‌است که هر کسی ذمی غیر مسلمان را بکشد، او عهد خدا را شکسته است و هر کسی که عهد خدا را بشکند بوی جنّت به مشامش نمی‌رسد، در صورتی که بوی جنت از مسافت هفتاد سال به مشام می‌رسد.

بعد از بیان پنح محرم از محرمات ده گانه در این آیه، فرمود: «**ذٰلِكُمْ وَصّٰكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ**» یعنی الله تعالیٰ نسبت به این چیزها به شما اکیداً دستور داده‌است تا که شما بفهمید.

ششمین حرام، خوردن مال یتیم است

در دومین آیه، به ششمین حکم که خوردن مال یتیم بصورت ناجایز است، فرمود: «**وَ لَا تَقْرَبُوْا مَالَ الْيَتِيْمِ اِلَّا بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ اَشُدَّه**» یعنی نزدیک مال یتیم نروید؛ مگر بطریقهٔ مستحسن تا اینکه به سن بلوغ خود برسد. در اینجا خطاب به اولیا و مربّیان اطفال یتیم است که آنها باید اموال آنها را آتش تصور کرده و بطریقه ناجایز نباید نزدیک آنها جهت خوردن و گرفتن بروند؛ هم چنانکه در آیه ۱۰ سوره نساء به همین الفاظ آمده‌است؛ هر کسی که مال یتیم را به ظلم بخورد او شکم خود را پر از آتش می‌کند.

البته حفظ مال یتیم و قرار دادن آن در تجارت و معامله‌ای که اصولاً در آن احتمال ضرر نباشد، راهی است پسندیده و ضروری که باید اولیای یتیمان آن را بکار گیرند.

سپس حد مسئولیت حفظ مال یتیم را نشان داد که: «**حَتّٰى يَبْلُغَ اَشُدَّه**» یعنی تا اینکه او به سن بلوغ خود برسد که آنگاه مسئولیت ولی و سرپرست پایان می‌یابد و مال یتیم به او واگذار می‌شود. معنی اصلی لفظ «**اشده**» قوت



است و آن به نزد عموم مفسرین از بلوغ آغاز می‌شود هنگامی که در طفل آثار بلوغ پدید آیند یا اینکه او به سن پانزده سالگی برسد آنگاه او شرعاً بالغ شمرده می‌شود.

البته بعد از بلوغ باید ملاحظه شود که او صلاحیت حفظ و صرف صحیح مال خود را دارد یا خیر؟ اگر صلاحیت تأیید شود، پس بمجرد شروع بلوغ باید مال به او سپرده شود و اگر تا آن زمان صلاحیت در او ملاحظه نگردد، حفظ مال او تا سن بیست و پنج سالگی بر عهده ولی است؛ در این اثنا هرگاه در او صلاحیت حفظ و معامله پدید آید مال به او سپرده می‌شود و اگر باوجود رسیدن به بیست پنج سالگی، او این صلاحیت را نداشته باشد، نزد امام ابوحنیفه باز هم به او سپرده می‌شود بشرطی که این عدم صلاحیت منجر به جنون و دیوانگی نگردد. و نزد بعضی ائمه دیگر، مال به او سپرده نمی‌شود؛ بلکه حاکم شرع حفظ آن را بر مسئولیت کسی دیگر می‌گذارد.

و این مطلب از آیه ۶ سوره نساء مأخوذ است که در آن فرموده: «**فَاِنْ اٰنَسْتُمْ مِّنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوْا اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ**» یعنی بعد از بالغ شدن یتیمان اگر شما در آنان این صلاحیت را مشاهده فرمودید که می‌توانند مال خود را حفظ کنند و در تجارتی بیندازند پس مال آنها را به ایشان بسپارید، این آیه نشان داد که تنها بالغ شدن برای سپردن مال کافی نیست بلکه صلاحیت حفظ مال و به تجارت انداختن آن شرط است.

هفتمین حرام، کم و کاست در پیمانه و کم‌فروشی است

هفتمین حکم در این آیه دستور به برابر کردن کیل و وزن منصفانه است. منظور از انصاف اینکه بدهکار حق بستانکار را کم و کسر نکنند و

بستانکار نیز بیش از حق خود نگیرد.[۱]

کوتاهی کارمندان و کارگران در وظیفهٔ خویش هم در حکم کم و کاست پیمانه و وزن است

لازم به توضیح است که کم و کاست پیمانه و وزن که قرآن به آن «**تطفیف**» گفته تنها مختص به کم کردن در ترازو و کاستن پیمانه نیست؛ بلکه کم کردن حق کسی که به عهده باشد را هم شامل است. چنانکه در «**مؤطا امام مالک**» از حضرت فاروق‌اعظم رضی الله عنه منقول است که کسی را دید که در ارکان نماز کوتاهی می‌کند فرمود: تو تطفیف بجا آوردی؛ یعنی حق واجب را ادا نکردی. بعد از نقل آن امام مالک می‌فرماید: «**لِكُل شِيء وَفَاءُ وَ تَطْفِيْف**» یعنی ادای کامل حق و کاستن آن در هر چیز هست تنها در وزن و پیمانه کردن نیست.

از اینجا معلوم شد که کارمندی که درست وظیفهٔ خود را انجام نمی‌دهد، وقت را می‌دزدد یا در کار کوتاهی می‌کند، چه دارای سمت وزارت و ریاست باشد، چه شغل پایینی کارمندی، چه دفترداری باشد و چه خدمتگزار اداره دینی و مرکز علمی، اگر در حقی که به عهده او گذاشته شده کوتاهی کند، او در مطففین شامل است؛ هم چنین کارگری که در کار محوله خویش کوتاهی می‌کند، آن هم در این شامل است.

سپس فرمود: «**لَا نُكَلِّفُ نَفْساً اِلَّا وُسْعَهَا**» یعنی ما به کسی بالاتر از توانایی او حکم نمی‌دهیم. در بعض روایات حدیث مقصود آن چنین بیان شده‌است: هر کسی که در حد توان خود حق پیمانه و وزن را ادا کند، پس اگر باوجود این اشتباهاً بدون اختیار کم و کسری پیش بیاید او مؤاخذه نخواهد شد زیرا که آن از قدرت و اختیار او خارج است.

۱- تفسیر ابن‌کثیر.

و در «**تفسیر مظهری**» آمده است که افزودن این جمله اشاره به این است که به وقت ادای حق احتیاط در این است که یک مقداری اضافه داده شود تا شک کمی و کاستی پیش نیاید هم چنانکه رسول‌خداﷺ در یک موقع به وزن کننده دستور داد که: «**زِنْ وَ اَرْجِح**» یعنی وزن کن و اضافه بده.[۱]

عادت عمومی آن‌حضرتﷺ این بود که هر کسی که بر آن‌حضرتﷺ حقی داشت قبل از ادای حق، ادای بیشتر از آن را می‌پسندید و در بخاری به روایت حضرت جابرؓ حدیثی مذکور است که رسول‌کریمﷺ فرمود که:

الله تعالی رحم می‌کند بر کسی که به وقت فروش جنس، نرمش نشان داده از حق، بیشتر بدهد و نیز به وقت خرید نرمش نشان داده که بیش از حق برندارد بلکه اگر کمترین کم و کسری پیش بیاید بر آن راضی باشد.

ولی این دستور اخلاقی است که به وقت دادن بیشتر بدهد و به وقت گرفتن اگر کم باشد به نزاع برنخیزد. این چیز قانونی نیست که مردم بر انجام آن مجبور باشند، برای اشاره به آن در قرآن آمده‌است که ما به کسی بالاتر از توانایيش حکم نمی‌دهیم یعنی به دیگری بیشتر از حقش دادن و در وصول حق خویش، بر کمتر راضی شدن حکم اجباری نیست زیرا که برای عموم مردم انجام آن آسان نیست.

هشتمین حکم عدل و انصاف است که تخلف از آن حرام است

فرموده: «**وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوْا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبىٰ**» یعنی هرگاه شما با هم صحبت می‌کنید، حق را بگویید اگر چه او خویشاوند شما باشد. در اینجا تنها به موضوعی خاص اشاره نشده‌است؛ لذا این در نزد عموم مفسرین شامل هر نوع امری است خواه آن راجع به گواهی واقعه‌ای باشد یا داوری از طرف حاکم یا گفتگو با یکدیگر. دستور قرآن این است که در هر جا و هر حال که با

---

۱ – احمد ابوداوود ترمذی به روایت سوید بن قیس.

هم صحبت می‌کنید حق و انصاف را در نظر داشته باشید. برقراری حق و انصاف در گواهی پرونده یا قضاوت آن روشن است که آنچه را گواه بطور قطع بداند بدون کم و زیاد از طرف خود صراحتاً آن را بگوید گمان و تخمین را در آن دخالت ندهد و به فکر این نباشد که به نفع چه کسی است و به ضرر چه کسی.

هم چنین اگر در اختلافی می‌خواهد قضاوت کند، بعد از تحقیق و بررسی گواهان طبق اصول شرع آنچه از شهادت ایشان یا از قراین دیگر ثابت گردد، مطابق به آن قضاوت کند در گواهی و قضاوت محبّت کسی و یا عداوت آن، نباید مانع از گفتن حق باشد. در اینجا این جمله افزوده شده‌است که: «**وَلَوْكَانَ ذَا قُرْبىٰ**» یعنی اگر چه آن شخص که راجع به پرونده او گواهی داده می‌شود یا قضاوت انجام می‌گیرد خویشاوند شما هم باشد باز هم حق و انصاف را نه در گواهی از دست بدهید و نه در قضاوت.

هدف از این آیه جلوگیری از شهادت دروغ و قضاوت بیجاست؛ راجع به گواهی دروغ قول آن‌حضرت ﷺ در «**سنن ابی‌داود**» و «**ابن ماجه**» منقول است که فرمود:

«گواهی دروغ مساوی با شرک است» این را تا سه بار تکرار فرموده باز این آیه ۳۰-۳۱ سوره حج را تلاوت کرد «**فَاجْتَنِبُوْا الرِّجْسَ مِنَ الْاَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوْا قَوْلَ الزُّوْرِ؛ حُنَفَآءَ لِلّٰهِ غَيْرَ مُشْرِكِيْنَ بِهٖ**» یعنی از عقیده پلید بت‌پرستی اجتناب نمایید و از گفتار دروغ، در حالی که کسی را با خدا شریک نکنید.

ابوداوٗد در باره قضاوت به ناحق به روایت بریده رضی الله عنه از آن‌حضرت ﷺ نقل فرموده است که:

قاضی (یعنی داور پرونده‌ها) بر سه قسم است یکی به جنّت می‌رود و دو دیگر به جهنم. کسی که حادثه را بررسی کرده طبق شرع حق را بشناسد و باز مطابق به آن قضاوت کند جنتی است؛ کسی که حق را تحقیق کرده آن را شناخت ولی دیده و دانسته برخلاف آن قضاوت کرد او دوزخی است و هم چنین آن قاضی که نمی‌داند و در فکر و تحقیق و تامل کوتاهی نمود و به

نادانی قضاوت کرد، او هم به جهنم می‌رود. این موضوع در آیات دیگر قرآن با توضیح و تأکید بیشتری بیان شده‌است که نباید در شهادت و قضاوت رابطهٔ دوستی و خویشاوندی و یا دشمنی و مخالفت کسی اثر کند. چنانکه در آیه ۱۳۵ سوره نساء آمده‌است: «**وَ لَوْ عَلىٰ اَنْفُسِكُمْ اَوِالْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِيْنَ**» یعنی سخن حق اگر چه بر خلاف خود شما یا والدین یا خویشاوندان دیگر باشد، نباید از گفتن آن باز بیایید. همینگونه در آیه ۸ سوره مائده دستور رسیده که: «**وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلىٰ اَلَّا تَعْدِلُوْا**» یعنی، دشمنی با قومی، شما را به گواهی و قضاوت بر خلاف انصاف وا ندارد.

مقصود از برقراری عدل و انصاف در گفتگو با یکدیگر علاوه بر گواهی و قضاوت این است که در آن دروغ نگوید؛ غیبت کسی را نکنند و چنین سخن نگوید که باعث آزار دیگران باشد یا به کسی ضرر مالی و جانی وارد گردد.

نهمین حکم وفا به‌عهد خداست؛ یعنی عهدشکنی، حرام است

نهمین حکم در این آیه، به ایفای عهد خداوند متعال و اجتناب از عهدشکنی است می‌فرماید: «**وَ بِعَهْدِاللهِ اَوْفُوْا**» یعنی عهد خداوندی را ایفا کنید. مراد از عهد خدا می‌تواند عهدی باشد که در ازل از هر انسان گرفته شده که در آن به همه مردم گفته شده بود. چنانکه در آیه ۱۷۲ اعراف آمده است: «**اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ**» آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه پاسخ دادند «**بَلىٰ**» یعنی یقیناً شما رب و پروردگار ما هستید. مقتضای این عهد اینست که از هیچ حکم پروردگار سرپیچی نکنند، کارهایی که به انجام آنها حکم شده آنها را از همه کارها مقدم و مهم بدانند و کارهایی که از آنها منع شده‌است نزدیک آنها نروند و از متشابهات آنها هم بپرهیزند؛ خلاصه اینکه کاملاً از الله جل جلاله اطاعت نمایند. و این هم می‌تواند باشد که مراد از آن عهدهای ویژه‌ای است که در مواضع متعدد از قرآن ذکر شده‌اند و از آن جمله این سه

آیه هم هستند که شما تفسیر آنها را ملاحظه می‌فرمایید (که در آنها ده حکم با تأکید بیان شده‌است) علما فرموده‌اند که وفا به نذر و قول هم در این عهد داخل است که اگر انسانی از طرف خود با خدا وعده می‌کند که فلان کار را انجام می‌دهم یا نمی‌دهم. در آیه ۷ سوره انسان به صراحت ذکر شده: «**يُوْفُوْنَ بِالنَّذْر**» یعنی بندگان نیک خدا به نذرهای خود وفا می‌کنند.

(خلاصه اینکه این نهمین حکم از نظر شمارش در ردیف نهم قرار دارد؛ امّا به اعتبار حقیقت، تمام احکام شرعی، اعم از واجبات و ممنوعات را در برمی‌گیرد.)

در پایان دومین آیه فرمود: «**ذٰلِكُمْ وَصّٰكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ**» یعنی نسبت به این کارها خداوند به شما دستور أکید داده‌است تا شما متذکر شوید.

از سومین آیه دهمین حکم ذکر شده که: «**وَاَنَّ هٰذَا صِرَاطِيْ مُسْتَقِيْماً فَاتَّبِعُوْهُ ج وَ لَا تَتَّبِعُوْا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيْلِهٖ**» یعنی این دین محمّدی، راه راست من است پس بر آن راه بروید به راههای دیگر نروید که شما را از راه خدا دور می‌کنند.

در اینجا لفظ «**هذا**» اشاره به دین اسلام یا قرآن است و این هم می‌تواند باشد که اشاره به سوره انعام باشد؛ زیرا در آن هم کاملاً اصول اسلام، توحید، رسالت و اصول احکام شرعی مذکورند. و «**مستقیم**» صفت راه دین است که در ترکیب نحوی، به صورت حال ذکر گردیده، اشاره به این است که مستقیم بودن برای دین اسلام وصف لازمی است. سپس فرمود: «**فَاتَّبِعُوْهُ**» یعنی وقتی که معلوم شد که دین اسلام راه من است و آن هم مستقیم و راه راست است پس الآن راه راست سر منزل مقصود معلوم شد، لذا تنها به همان راه بروید.

بعداً فرمود: «**وَ لَا تَتَّبِعُوْا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيْلِهٖ**» «**سبل**» جمع سبیل است بمعنی راه، مراد اینست که راه اصلی رسیدن به خدا و کسب رضای او یکی است؛ ولی مردم در جهان طبق تخیلات خویش راههای مختلف درست کرده‌اند؛ شما بر هیچ کدام از آن راهها نروید چرا که آنها در حقیقت راه رسیدن به خدا نیستند؛ لذا هر کسی که بر این راهها برود از راه خدا بسیار

دور می‌شود.

در «**تفسیر مظهری**» فرموده که هدف از نازل کردن قرآن و فرستادن رسول کریمﷺ این است که مردم تصورات و ارادات و تجاویز خویش را تابع قرآن و سنت بکنند و زندگی خود را در کالبد آن بیندازند ولی الآن این چنین انجام می‌گیرد که مردم اصرار دارند تا که قرآن و سنت را در کالبد تخیلات و تجویزات خویش در بیاورند. هر آیه و حدیثی که برخلاف خواسته‌شان دیده شود آن را تأویل کرده، مطابق خواهش خویش در می‌آورند. از اینجا راههای گمراه کنندهٔ دیگری پدید می‌آیند که در حقیقت راههای بدعات و شبهات می‌باشند برای اجتناب از آنها در این آیه هدایت گردیده‌است.

در «**مسند دارمی**» به روایت حضرت عبدالله بن مسعود منقول است که باری رسول خداﷺ یک خط مستقیم کشید و فرمود: این راه خداست سپس به هر طرف آن، خطوط انشعابی زیادی کشید و فرمود اینها «**سُبُل**» اند (یعنی آن راههایی که در این آیه از راه رفتن بر آنها منع شده‌است) و فرمود که بر سر هر یکی از این راهها شیطانی مسلط هست که مردم را از راه راست منحرف کرده به سوی آنها می‌خواند سپس آن‌حضرتﷺ بطور استدلال این آیه را تلاوت فرمود.

سپس در پایان آیه فرمود: «**ذٰلِكُمْ وَصّٰكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ**» یعنی خدا به شما اکیداً دستور داده تا که شما با احتیاط راه بروید.

تفسیر هر سه آیه و اصول محرمات دهگانه کاملاً بیان شدند، در پایان بر این روش بیان قرآن هم نظری بیفکنید که در اینجا احکام دهگانه رب‌العالمین بیان شده‌اند. ولی آنها را به مثل کتب قانون امروزه در، ده ماده ننوشت؛ بلکه اولاً بعد از بیان پنج حکم فرمود: «**ذٰلِكُمْ وَصّٰكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ**» سپس بعد از بیان چهار حکم، همین جمله را اعاده فرمود؛ با فرق اینکه بجای «**تعقلون**» فرمود: «**تذکرون**» و بعداً آخرین حکم را در آیه‌ای مستقل بیان فرموده باز همان جمله را اعاده فرمود ولی با فرق اینکه بجای «**تذکرون**»، «**تتقون**» فرمود.

در این روش حکیمانه قرآن کریم حکمتهای زیادی وجود دارد:
نخست اینکه قرآن کریم، تنها مانند قوانین عمومی جهان، قانون حکومت و فرمانروایی نیست؛ بلکه قانون تربیتی است؛ لذا با بیان هر ماده جهت آسان گردانیدن آن تدابیری هم نشان داده شده‌است. و معرفت خدا و فکر آخرت چیزی است که انسان را در نهان و آشکار بر پایبندی قانون اجبار می‌کند، لذا در دنباله هر سه آیه چنین کلماتی آورده‌شد که بسبب آنها توجه انسان از دنیای مادی منصرف شده بطرف خدا و آخرت متوجه گردد.
در نخستین آیه که حاوی پنج احکام بود: ۱- اجتناب از شرک. ۲- اجتناب از نافرمانی والدین. ۳- پرهیز از قتل اولاد. ۴- اجتناب از کارهای بی‌عفتی. ۵- پرهیز از خون ناحق. به دنبال آن لفظ «تعقلون» آورد زیرا که در عصر جاهلیت اینها را زشت و عیبی نمی‌پنداشتند، لذا اشاره شد که رسوم و تصورات آبا و اجدادی را گذاشته از عقل کار بگیرید.
در دوّمین آیه چهار حکم دیگر بیان گردید: ۱- نخوردن مال یتیم. ۲- کم نکردن در کیل و وزن. ۳- مراعات حق و صدق در گفتگو. ۴- وفا به عهد خدا. اینها به گونه‌ای هستند که اهل جاهلیت همه آنها را ضروری می‌پنداشت و بسیاری بر آنها عمل می‌کردند ولی بیشتر آنها غفلت می‌ورزیدند و معالجه غفلت، یاد خدا و آخرت است لذا در پایان این آیه لفظ **تذکرون** آورد.
در سومین آیه ارشاد فرمود که: راه مستقیم را اختیار کرده از بقیهٔ راهها اجتناب کنید و تنها خوف خدا آن‌چنان معالجه‌ای است که می‌تواند وسیله اجتناب از تخیلات و خواهشها خود انسان قرار گیرد؛ لذا در آخر آیه فرمود: «**لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ**» و در هر سه جا لفظ «**وصیت**» آورده شد که معمولاً برای تأکید حکم آورده می‌شود؛ لذا بعضی از اصحاب کرام فرموده‌اند که هر کس می‌خواهد وصیت‌نامه عمومی رسول خداﷺ را ببیند این سه آیه را بخواند.

ثُمَّ اٰتَيْنَا مُوْسَى الْكِتٰبَ تَمَاماً عَلَى الَّذِيْ اَحْسَنَ وَتَفْصِيْلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ

سپس دادیم به موسی کتاب را برای اتمام نعمت بر نیکوکاران و جهت تفصیل هر چیز

وَّ هُدًى وَّ رَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُوْنَ ﴿۱۵۴﴾ وَ هٰذَا كِتٰبٌ

و برای هدایت و رحمت تا که آنها ملاقات پروردگار خود را یقین کنند. و یکی این کتاب است

اَنْزَلْنٰهُ مُبٰرَكٌ فَاتَّبِعُوْهُ وَاتَّقُوْا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ ﴿۱۵۵﴾

که ما نازل کردیم برکت‌دار پس از آن اتباع کنید و بترسید تا که بر شما رحمت باشد.

اَنْ تَقُوْلُوا اِنَّمَا اُنْزِلَ الْكِتٰبُ عَلٰى طَآئِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا ص وَ اِنْ كُنَّا عَنْ

برای اینکه نشاید شما بگویید که کتاب بر دو فرقه نازل شده پیش از ما و ما از

دِرَاسَتِهِمْ لَغٰفِلِيْنَ ﴿۱۵۶﴾ اَوْ تَقُوْلُوْا لَوْ اَنَّا اُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتٰبُ لَكُنَّا

تعلیم و تعلم آنها آگهی نداشتیم. یا بگویید که اگر بر ما نازل می‌شد کتاب، ما

اَهْدٰى مِنْهُمْ ج فَقَدْ جَآءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَ هُدًى وَّ رَحْمَةٌ ج فَمَنْ

بهتر از آنان راه می‌رفتیم پس آمد نزد شما حجّت از طرف پروردگارتان و هدایت و رحمت، پس

اَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِاٰيٰتِ اللهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا ط سَنَجْزِي الَّذِيْنَ

ظالم‌تر از آن چه کسی است که تکذیب کند آیات خدا را و باز دارد از آنها، ما سزا می‌دهیم به آنان

يَصْدِفُوْنَ عَنْ اٰيٰتِنَا سُوْٓءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوْا يَصْدِفُوْنَ ﴿۱۵۷﴾

که باز می‌دارند از آیات ما بدترین عذاب در عوض باز داشتن.

خلاصۀ تفسیر

پس (از مضمون ابطال شرک در مسئله نبوت بحث می‌کنیم که ما تنها تو را نبی قرار ندادیم که این مردم بر آن این قدر غوغا و سر صدا دارند بلکه پیش از شما) ما موسی علیه السلام را (نیز پیغمبر گردانیدیم و به او) کتاب (تورات) داده‌بودیم که بر بهترین عمل کنندگان نعمت (ما) تکمیل گردد و (برای تسلیم شوندگان) رحمتی باشد (ما اینگونه کتاب به این خاطر دادیم) تا آنان (یعنی بنی اسرائیل) به دیدار خدای خود یقین کنند (و به اعتقاد لقا همه احکام را

بجا بیاورند) و (هنگامی که دور و زمان او و تتمه‌اش انجیل بپایان رسید پس از آن) این (قرآن) کتابی است که ما (در نزد شما) فرستادیم بسیار برکت‌دار پس (الآن) از او اتباع کنید و (از مخالفت به آن از خدا) بترسید تا که بر شما رحمت (خدا) باشد (و ما این قرآن را به این جهت نازل کردیم که) گاهی شما (در قیامت در صورت عدم نزولش به وقت معذب بودن به کفر و شرک) چنین بگویید که کتاب (آسمانی) تنها بر دو فرقه (یهود و نصاری) پیش از ما نازل شده‌بود و ما از تعلیم و تعلم آنها ناآشنا بودیم (لذا ما نتوانستیم توحید را تحقیق کنیم) یا (هنگام رسیدن کتاب به مؤمنین سابق الآن) چنین می‌گفتید که اگر بر ما کتابی نازل می‌شد ما از ایشان (مؤمنین سابقین) بیشتر بر راه قرار می‌گرفتیم (و در عقاید و اعمال از آنها کمال بیشتری حاصل کرده مستحق ثواب قرار می‌گرفتیم) پس (یاد داشته باشید که) الآن (شما هیچ عذری ندارید) به نزد شما (هم) کتابی (که احکامش) روشن (است) و وسیله هدایت و رحمت (خدا) است، از طرف پروردگار شما آمده‌است پس (بعد از آمدن اینگونه کتاب کافی و شافی) کیست ظالم تر از کسی که این آیات ما را دروغ پندارد (و دیگران را هم) از آن باز دارد ما الآن (در آخرت) آنها را که (مردم را) از آیات ما باز می‌دارند بسبب این باز داشتن سزای شدید خواهیم داد (این شدت بخاطر بازداشتن افزوده شده ورنه تنها تکذیب هم موجب سزاست.)

معارف و مسایل

علت غفلت این نیست که تورات و انجیل به زبان عرب نبودند زیرا بوسیله ترجمه از مطالب آن تا حد ممکن آگاهی داشتند بلکه علتش این است که اهل کتاب به تعلیم و توحید اهل‌عرب هرگز توجه نکردند. اگر اتفاقاً مطلبی بگوش کسی برسد این در متنبه ساختن عادتاً چندان مؤثر نیست؛ اگر چه بر این قدر تنبه هم طلب و تأمل واجب می‌باشد؛ لذا بر ترک توحید عذاب ممکن بود و از این اشکال بعثت عمومی موسوی و عیسوی لازم نمی‌آید، زیرا که اختصاص این عموم برای پیغمبر ماﷺ به اعتبار مجموع اصول و فروع است ور نه در اصول، اتباع همه انبیاءﷺ بر همه

خلایق واجب است. پس بنابر این عذاب درست می‌باشد ولی این عذر از نظر سطحی می‌تواند آورده شود، ولی الآن برای این هم، گنجایش باقی نماند حجت‌الله کامل گشت.

و راجع به قول دوم «**لَوْ اَنَّا اُنْزِلَ عَلَیْنَا الْکِتٰبُ لَکُنَّا اَهْدٰی مِنْهُمْ**» سؤال و جوابی به اعتبار ناجیان اهل فترة، در آخر رکوع سوم سورهٔ مائده گذشت.

هَلْ یَنْظُرُوْنَ اِلَّا اَنْ تَاْتِیَهُمُ الْمَلٰٓئِکَةُ اَوْ یَاتِیَ رَبُّكَ اَوْ یَاتِیَ بَعْضُ اٰیٰتِ

چه راهی می‌بینند مگر اینکه بیایند بر آنان فرشتگان یا بیاید پروردگار تو یا بیاید علامتی

رَبِّكَ ؕ یَوْمَ یَاْتِیْ بَعْضُ اٰیٰتِ رَبِّكَ لَا یَنْفَعُ نَفْساً اِیْمَانُهَا

از پروردگارت، روزی که بیاید بعض نشانی پروردگارت نفع نمی‌دهد برای هیچ کس ایمانش

لَمْ تَکُنْ اٰمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ کَسَبَتْ فِیْٓ اِیْمَانِهَا خَیْراً ؕ

که قبلاً ایمان نیاورده بود یا در ایمان خود نیکی کسب نکرده بود،

قُلِ انْتَظِرُوْٓا اِنَّا مُنْتَظِرُوْنَ ﴿۱۵۸﴾

بگوشما هم راه‌ببینید ما هم راه می‌بینیم.

خلاصهٔ تفسیر

ایشان (که بعد از نزول کتاب و بینات و وضوح حق هم ایمان نمی‌آورند و برای ایمان آوردن خویش) تنها به این امر منتظرند (یعنی چنان توقف می‌کنند که گویی منتظر کسی هستند) که به نزدشان فرشتگان بیایند یا در نزدشان رب تو بیاید (آنچنانکه در قیامت به وقت حساب واقع خواهد شد) یا علامت بزرگ پروردگارت (از جمله نشانیهای قیامت) بیاید (مراد از آن نشانی بزرگ، طلوع آفتاب از مغرب است مقصود اینکه آیا در ایمان آوردن بوقوع قیامت یا قرب آن انتظار دارند پس راجع به آن بشنوند که) روزی که این نشانی بزرگ پروردگارت (که ذکر شد) بیاید (در آن روز) ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده بود (بلکه در آن روز ایمان آورده) به درد نمی‌خورد یا (قبلاً ایمان داشته بود امّا) در ایمان خود عمل نیک

انجام نداده بود (بلکه در اعمال بدو گناهان مبتلا بوده و در آن روز از آنها توبه کرده به اعمال نیک بپردازد پس این توبه او پذیرفته نخواهد شد و اگر پیش از این معاصی توبه می‌کرد پس به برکت مؤمن بودنش توبه‌اش پذیرفته می‌شد و قبول توبه از جمله منافع ایمان است البته به وقت آمدن قیامت ایمان آوردن سودی نخواهد داشت چراکه نشانه‌های قیامت خود مانع قبولیت توبه می‌شود پس انتظار برای چیست و اگر باز هم ایمان نیاوردند پس) **شما** (برای ترساندن بیشتر) **بگویید که** (بسیار خوب) **شما** (برای آن چیزهایی که درخواست کردید) **منتظر باشید** (و اگر مسلمان نمی‌شوید، نشوید) **ما هم** (مانند شما برای آن امور) **منتظر هستیم** (آن‌وقت مصیبت‌ها بر شما واقع خواهند شد و ما مؤمنین ان‌شاءالله نجات خواهیم یافت.)

معارف و مسایل

بیشتر سوره انعام برای اصلاح عقاید و اعمال اهل مکه و مشرکین عرب و در پاسخ به سؤالات و شبهات آنها نازل گردیده‌است.

در تمام این سوره، بویژه در آیات فوق بر ساکنان مکه و عرب روشن گردید که شما معجزات و بینات رسول‌کریمﷺ را ملاحظه کردید، پیشگویی‌هایی که کتابهای آسمانی و انبیای گذشته در باره آن‌حضرتﷺ کرده‌اند شنیدید، باز از زبان یک امی خالص آیات بینات قرآن را که معجزه‌ای مستقل است استماع کردید، لذا اکنون راههای حق و صدق بر شما واضح گشتند و حجّت الهی بر شما تمام شد، لذا اکنون در ایمان آوردن دیگر منتظر چه چیزی هستید؟

این مطلب را در آیه مذکور با روش بسیار بلیغی چنین بیان فرموده که: «**هَلْ يَنْظُرُوْنَ اِلَّا اَنْ تَاْتِيَهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ اَوْ يَاْتِيَ رَبُّكَ اَوْ يَاْتِيَ بَعْضُ اٰيٰتِ رَبِّكَ**» یعنی آیا ایشان در ایمان آوردن منتظر این‌اند که فرشته مرگ در نزدشان برسد یا در انتظار میدان حشراند که در آن قضاوت اعمال شود یا در انتظار این هستند که بعضی از آخرین نشانه‌های قیامت را ببینند؟ تشریف فرما بودن ربّ‌العالمین در میدان قیامت، برای قضاوت، در چند آیه از قرآن بیان شده‌است، در

سوره بقره آیه ۲۱۰ در این باره چنین آمده‌است.

«هَلْ يَنْظُرُوْنَ اِلَّا اَنْ يَأْتِيَهُمُ اللهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلٰئِكَةُ وَ قُضِيَ الْاَمْرُ» یعنی آیا ایشان در انتظارند که الله‌تعالیٰ در سایه ابرها به نزد آنها بیاید و فرشتگان بیایند و قضاوتی که متعلق به جنتی و جهنمی بودن مردم است، انجام گیرد؟ تشریف فرمایی خداوند متعال در میدان قیامت به چه شأن و با چه کیفیت انجام می‌گیرد، عقل انسانی نمی‌تواند آن را احاطه کند. لذا نظر صحابه کرام و اسلاف امت متعلق به اینگونه آیات اینست که آنچه که در قرآن ذکر گردیده، باید بر آن ایمان آورد و یقین‌کرد و کیفیات آن را به علم الهی باید واگذاشت. مثلاً در این آیه این چنین باید یقین کرد که الله‌تعالیٰ در میدان قیامت جهت قضاوت جزا و سزا تشریف فرما خواهند شد و در این نباید فکر و بحث کرد که چگونه و به چه کیفیت خواهد بود. در دنباله این آیه فرمود: **«يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ اٰيٰتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْساً اِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ اٰمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فِيْ اِيْمَانِهَا خَيْراً»** در این آیه آگاه کرد که بعد از نشانه‌های قیامت که از جانب خداوند متعال به ظهور پیوندند، در توبه بسته خواهد شد کسی که قبل از این ایمان نیاورده، اگر اکنون ایمان بیاورد، پذیرفته نخواهد شد و کسی که ایمان آورده ولی عمل نیک انجام نداده الآن توبه کرده می‌خواهد که در آتیه اعمال نیک انجام دهد، پس توبه این شخص هم قبول نخواهد شد. خلاصه اینکه اگر کافر در این وقت از کفر خود یا فاسق از فسق خود توبه کند نیز پذیرفته نمی‌شود.

علتش این است که توبه و ایمان هنگامی پذیرفته می‌شوند که در اختیار انسان باشند وقتی که عذاب الهی و حقایق آخرت به مشاهده می‌رسند هر انسان خودبخود در ایمان آوردن و ترک گناه مجبور می‌شود و ایمان و توبه اجباری قابل قبول نیست.

در آیات بی‌شماری از قرآن مذکور است که اهل دوزخ چون به دوزخ می‌رسند، فریاد می‌کشند و با زور و شور وعده می‌کنند که اگر ما الآن بار دیگر به دنیا برگردانیده شویم بجز از ایمان و عمل صالح کار دیگری

نخواهیم کرد؛ ولی جواب همه همین خواهد شد که وقت ایمان و عمل پایان یافته و آنچه الآن می‌گویید اعتباری ندارد.

در تفسیر این آیه این قول رسول‌کریمﷺ منقول است که در آخرین نشانیها، این نشانی ظاهر می‌گردد که خورشید بجای اینکه از مشرق طلوع کند از مغرب طلوع می‌کند و با مشاهده آن همه کفار جهان بخواندن کلمه ایمان می‌پردازند و همه نافرمانان فرمانبردار می‌شوند؛ امّا ایمان و توبه آنوقت قبول نخواهد شد.[1]

در این آیه این قدر به تصریح قرآن معلوم شد که بعض آنچنان نشانی واقع خواهد شد که بعد از آن در توبه مسدود می‌شود توبه هیچ کافر یا فاسقی پذیرفته نمی‌شود ولی قرآن آن را توضیح نداد که چه نشانی خواهد بود.

و در «**صحیح بخاری**» تحت تفسیر این آیه، حدیثی به روایت ابوهریرهؓ منقول است که رسول‌کریمﷺ فرمود:

تا زمانی که خورشید از مغرب طلوع نکند قیامت واقع نخواهد شد هرگاه مردم این علامت را مشاهده کردند، همه ایمان می‌آورند و این آن وقتی است که درباره آن قرآن فرموده که آنگاه برای هیچ کسی ایمان، نفعی دربر نخواهد داشت. تفصیل آن در «**صحیح مسلم**» به روایت حذیفهؓ اینگونه نقل شده که باری اصحاب کرام در باره علامات قیامت باهم بحث می‌کردند که ناگهان آن‌حضرتﷺ تشریف آورد و فرمود که: قیامت تاوقتی که ده نشانی را ملاحظه نکنید برپا نخواهد شد: **۱- طلوع خورشید از مغرب. ۲- ظهور دود مخصوصی. ۳- خروج دابة‌الارض. ۴- ظهور یاجوج و ماجوج. ۵- نزول عیسیٰ. ٦- خروج دجال. ۷- فرو رفتن زمین در سه جا، یکی در مغرب. ۸- و یکی در مشرق. ۹- یکی در جزیرة‌العرب. ۱۰- آتشی که از مرکز عدن خارج شود و مردم را به جلوی خویش گرفته سوق دهد.**

۱- بغوی بسنده عن ابی هریرة.

و در «**مسند احمد**» به روایت ابن عمرؓ منقول است که آن‌حضرت ﷺ فرمود که: از این آیات نخست طلوع خورشید از مغرب و خروج دابةالارض واقع خواهند شد.

امام قرطبی در «**تذکره**» و حافظ ابن حجر در «**شرح صحیح بخاری**» به روایت حضرت عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنهما این را هم نقل کرده‌اند که رسول‌الله ﷺ فرموده‌است که: بعد از این واقعهٔ طلوع خورشید از مغرب، جهان تا یکصد و بیست سال دیگر برقرار خواهد ماند.[1]

بعد از این تفصیل، در اینجا یک سؤال دیگر باقی است که وقتی حضرت عیسیٰ علیه‌السلام نازل می‌شود او مطابق به روایت صحیح مردم را به ایمان دعوت می‌دهد و مردم ایمان را قبول می‌کنند و در همه جهان نظام اسلام رایج می‌گردد و بدیهی است که اگر ایمان آن زمان پذیرفته نشود، پس این دعوت و دخول مردم در اسلام همه اشتباه خواهند شد. پاسخ آن در «**روح المعانی**» چنین نقل شده که واقعه طلوع خورشید از طرف مغرب خیلی بعد از نزول مسیح علیه‌السلام خواهد شد و مسدود بودن در توبه، بعد از طلوع خورشید از مغرب است.

و علامه بلقینی و غیره فرموده‌اند که این امر هم بعید از عقل نیست که پذیرفته نشدن ایمان و توبه به طلوع خورشید از مغرب، عین همان وقت باشد و تا زمان مابعد باقی نماند؛ بلکه بعد از مدتی این حکم عوض شده و ایمان و توبه قبول بگردند.[2]

خلاصه اینکه اگر چه در آیه مذکور توضیح داده نشده که آن نشانی که بعد از آن ایمان و توبه پذیرفته نمی‌شود کدام یکی است ولی از بیان رسول‌کریم ﷺ روشن‌گردید که مراد از آن طلوع آفتاب از مغرب است.

و خود قرآن چرا آن را توضیح نداد در «**تفسیر بحر محیط**» است که در اینجا ابهام قرآن برای پیدا کردن انسان غافل بیشتر مفید است که او بر اتفاق

۱- روح المعانی.

۲- روح المعانی و الله‌اعلم.

وقوع هر واقعه متنبه باشد و برای توبه شتاب کند.

علاوه بر این در این ابهام و اجمال یک نکته مهم دیگر این هم هست که او متنبه گردد که همانگونه که درِ توبه، به طلوع خورشید از مغرب برای همه جهان بسته می‌شود، هم چنین نمونه‌ای از آن برای هر شخص، انقطاع توبه او به وقت موت اوست. قرآن کریم این را در آیه ۱۸ سوره نساء بطور صریح بیان فرموده‌است.

«وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ السَّيِّئَاتِ حَتّٰى اِذَا حَضَرَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ اِنِّيْ تُبْتُ الْئٰنَ» یعنی توبه کسانی پذیرفته نمی‌شود که گناه را ادامه می‌دهند تا اینکه بیاید بر یکی از آنها مرگ که آنگاه می‌گوید من الآن توبه می‌کنم.

و در تشریح این آیه آن‌حضرت ﷺ می‌فرماید که:

«اِنَّ تَوْبَةَ الْعَبْدِ تُقْبَلُ مَالَمْ يُغَرْغِرْ» یعنی توبه بنده تا زمانی پذیرفته می‌شود که روح او به حلقوم نرسیده بصورت غرغرهٔ موت پیش نیاید.

از این معلوم شد که به وقت نزع روح که آخرین دم باشد و چون در آن دم فرشته بنظر می‌رسند آنگاه هم توبه پذیرفته نمی‌شود. و این هم روشن است که این صورت حال هم از طرف خداوند متعال یک نشان مهم است بنابر این در آیه مذکور **«بَعْضُ اٰيٰتِ رَبِّكَ»** شامل وقت موت هم هست چنانکه در **«تفسیر بحر محیط»** این قول از بعض علما نقل شده‌است. و بعض از بزرگان فرموده‌اند که **«مَنْ مَاتَ قَامَتْ قِيَامَتُه»** یعنی هر کسی که مرد، قیامت او آنوقت برپا شد، زیرا دارالعمل پایان یافت. و نمونه برای جزای اعمال از قبر آغاز می‌گردد. صائب این مطلب را به نظم در آورده‌است.

توبه‌ها را نفس باز پسین دست ردست

بی‌خبر دیر رسیدی در محمل بستند

در اینجا از نظر محاوره عرب این امر هم قابل توجه است که در این آیه نخست فرمود:

«اَوْ يَاْتِيَ بَعْضُ اٰيٰتِ رَبِّكَ» و باز همین جمله را اعاده کرده فرمود: **«يَوْمَ يَاْتِيْ بَعْضُ اٰيٰتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْساً اِيْمَانُهَا»** در اینجا از ضمیر کار گرفته کلام را مختصر

نکرد، از این معلوم می‌شود که در نخستین کلمه که «**بعض اٰیت**» مذکور است آن دیگری است و در کلمه دوم «**بـــــعض اٰیت**» از آن مختلف است. از این می‌تواند اشاره به آن تفصیل باشد که الآن شما به روایت حذیفه‌ رضی الله عنه بن اُسید شنیدید که ده نشان قیامت، بسیار مهم می‌باشند که از آن جمله آخرین علامت طلوع خورشید از مغرب است.

در دنبال آیه فرمود: «**قُـــلِ انْـــتَظِرُوْا اِنَّـــا مُـــنْتَظِرُوْنَ**» در این خطاب، به آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم می‌باشد که شما به ایشان بگویید که بعد از اتمام حجج الهی هم اگر شما در انتظار موت یا قیامت باشید پس انتظار بکشید ما در انتظار آن هستیم که پروردگارتان به شما چه برخوردی خواهد کرد.

اِنَّ الَّذِیْن فَرَّقُوْا دِیْنَهُمْ وَکَانُوْا شِیَعاً لَسْتَ مِـنْهُمْ فِـیْ شَـیْءٍ ؕ

کسانی‌که راههایی پدید آوردند در دین خود و گروه گروه شدند شما با آنها هیچ سر و کاری ندارید

اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَی اللهِ ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِمَا کَانُوْا یَفْعَلُوْنَ ﴿۱۵۹﴾ مَنْ جَـآءَ

کار آنها حواله با خداست باز او نشان می‌دهد به آنها آنچه می‌کردند. هر کسی که بیاورد

بِـــالْحَسَنَةِ فَــلَه‘عَشْــرُ اَمْــثَالِهَا ۚ وَ مَــنْ جَــآءَ بِــالسَّیِّئَةِ

یک نـــیکی بــرای اوست ده بــرابــر آن و هــر کســی کــه بــیاورد یک بــدی

فَلَا یُجْزٰی اِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ ﴿۱۶۰﴾

پس سزا حاصل می‌کند برابر آن و بر آنها ظلم نخواهد شد.

خلاصهٔ تفسیر

بدون شک کسانی که دین خود را (که مکلف آن هستند) تکه تکه کردند (یعنی دین حق را کلاً نپذیرفتند برابر است که همه آن را بگذارند یا بعض آن را و طریقه شرک و کفر و بدعت اختیار کردند) و به گروههای (مختلف) منقسم شدند شما با آنها هیچ ارتباطی ندارید (یعنی شما از آنها بیزارید بر شما هیچ الزامی نیست) فقط (خود آنها مسئول نیک و بد خود

هستند و) معامله‌شان محول به خداست (اوست نظارت کننده آنها) سپس (در قیامت) نشان می دهد به ایشان کردارشان را (و اتمام حجّت نموده اظهار می‌دارد که ایشان مستحق عذاب‌اند) هر کسی که کار نیک انجام دهد به او (حداقل) ده برابر آن سهم می رسد (یعنی چنان مفهوم می‌گردد که گویا او ده نیکی در ده مرتبه انجام داده‌است و بر یک نیکی چقدر ثواب می‌رسد، الآن ده برابر به او اینگونه ثواب می‌رسد) و هر کس که کار بدی انجام دهد پس به او برابر به آن سزا می رسد (نه بیشتر) و برای‌شان (در ظاهر هم) ظلم نمی شود (که نیکی از آنها ثبت نگردد یا در حق آنها بدی بیشتری نوشته شود.)

معارف و مسایل

بیشتر سورهٔ انعام خطاب به مشرکین مکه و متعلق به سؤال و جواب‌شان آمده‌است که در این سوره چنین مورد ارشاد قرار گرفتند که هم اکنون راه راست خداوند متعال تنها در قرآن و اتباع رسول‌کریمﷺ منحصر است. همان‌گونه که در زمان انبیای گذشته اساس نجات، اتباع کتاب و شریعت آنان بود، امروز نیز تنها اساس نجات در پیروی رسول‌کریمﷺ و شریعت ایشان است. از عقل کار گرفته این راه راست را رها نکنید و راههای اشتباه راست و چپ را اختیار نکنید که از خدا دور خواهید شد.

در نخستین آیه از آیات فوق، یک خطاب عمومی است که در آن مشرکین عرب، یهود، نصاری و مسلمانان شامل‌اند، به همه ایشان خطاب شده و عاقبت به منحرفین از راه راست، بیان گردیده‌است و به رسول خدا هدایت گردیده که شما نباید به کسانی که بر این راههای اشتباه می‌روند ارتباط داشته باشید. باز در آنها راه اشتباه، آن هم هست که کاملاً مخالف به صراط مستقیم باشد، مانند راه مشرکین و اهل کتاب و نیز آن راه هم هست که کلاً مخالف نیست؛ ولی از راه راست منحرف شده به راست و چپ می‌برد و آن راه شبهات و بدعات است که آن هم مردم را در گمراهی می‌اندازد، می‌فرماید:

«اِنَّ الَّذِيْن فَرَّقُوْا دِيْنَهُمْ وَكَانُوْا شِيَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِيْ شَيْءٍ اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَى اللهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ» یعنی کسانی که راههایی در دین خود پیدا کردند و فرقه فرقه شدند شما با آنها سروکار ندارید کار ایشان محول به خداست او نشان می‌دهد به ایشان آنچه می‌کردند.

در این آیه نسبت به کسانی که بر راههای انحرافی قرار گرفته‌اند اوّلاً این نشان داد که رسول‌شان از آنها بری و بی‌زار است و رسول‌کریمﷺ با آنها هیچ تعلق خاطری ندارد. سپس به گوش ایشان وعید شدیدی رسانیده شد که عاقبت کارشان به خدا محول است و خداوند متعال در روز قیامت سزا خواهد داد.

مراد از تفریق در دین و فرقه قرار گرفتن که در این آیه ذکر شده‌است، این است که اتباع اصول دین را گذاشته، طبق خیالات و خواهشات خود یا در مکر و تلبیس شیطان مبتلا شده در دین چیزهایی را بیفزاید یا از آن چیزی بکاهد.

وعید شدید بر ایجاد بدعت در دین

در «**تفسیر مظهری**» آمده‌است که امتهای گذشته هم در این شامل‌اند که اصول دین خود را گذاشته از سوی خود چیزهایی آمیخته بودند و «**بدعت**» هم همین است که در دین از طرف خود چیزهایی بی‌اساس را شامل کنند. رسول‌کریمﷺ در حدیثی این مطلب را این‌گونه توضیح داده‌است که:

بر امت من هم آن احوال پیش می‌آید، که بر بنی اسرائیل پیش آمد. همانگونه که آنها در بداعمالی مبتلا شدند امت من‌هم مبتلا خواهد شد. بنی اسرائیل بر هفتاد دو فرقه تقسیم شد؛ امت من‌هم بر هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد که بجز از یک گروه، همه به دوزخ می‌روند. صحابه کرام عرض کردند که آن فرقه نجات یافته کدام است؟ فرمود: «**مَا اَنَا عَلَيْهِ وَاَصْحَابِی**» یعنی آن گروه که بر راه من و اصحاب من راه برود نجات خواهد یافت. (این روایت را

ترمذی و ابوداوود به روایت ابن عمرﷺ نقل کرده‌اند)

و طبرانی بسند معتبر از حضرت فاروق اعظمﷺ نقل کرده‌است که ایشان به حضرت عایشه‌رضی‌الله‌عـــنها فرمودند که گروههایی که در این آیه مذکوراند اهل بدعت و کسانی هستند که در پیروی از خیالات و خواهشات خود طریقه‌های جدیدی ایجاد کردند. این مطلب از حضرت ابوهریرةﷺ با سند صحیح منقول است؛ لذا رسول‌کریمﷺ ایجاد طریقه‌های نوین از طرف خود در دین‌را، اکیداً منع فرموده‌است. امام احمد، ابوداوٗد، ترمذی و غیره به روایت عرباضﷺ بن ساریه نقل کرده‌اند که آن‌حضرتﷺ فرمود:

«کسانی که از شما بعد از من زنده می‌مانند اختلافات زیادی می‌بینند؛ لذا (من به شما وصیت می‌کنم که) شما سنت مرا و سنت خلفای راشدین را محکم گرفته و مطابق به آن در هر کار عـمل کـنید از طریقه‌های نوین اجتناب نمایید؛ زیرا که هر چیز پدید آورده تازه در دین بدعت است و هر بـدعت گمراهی است.»

و در حدیثی آمده که: هر کسی که به اندازه یک شبر[1] از جماعت جدا گردد، او قلاده اسلام را از گردن خود بیرون آورده‌است.[2]

در «**تـفسیر مـظهری**» است که مراد از جماعت در این حدیث، جماعت صحابه است. و علتش این‌است که الله تعالیٰ سرور ما، محمّد مصطفیﷺ را رسول کرده و فرستاد و به آن‌حضرتﷺ قرآن را اعطا فرمود و علاوه بر قرآن وحی دیگری نیز عطا فرمود که به آن حدیث یا سنت گفته می‌شود. باز در قرآن آیاتی بسیار مشکل یا مجمل یا مبهم می‌باشند که تفسیر و بیان آنها را خداوند متعال بوسیله رسول خود وعده فرموده که مصداق «**ثُمَ إِنَّ عَـلَيْنَا بَيَانَه**» همین است.

رسول خداﷺ تفسیر مشکلات و مبهمات قرآن و تفصیلات سنت خود را بوسیله قول و عمل خویش به شاگردان بلا واسطه خود صحابه کرام مستقیماً نشان داد؛ لذا عمل عموم صحابه بیان و تفسیر کامل شریعت الهی

۱- شبر: وجب.

۲- رواه ابوداوود و احمد.

است.

لذا سعادت مسلمانان در این است که در هر کار از کتاب‌الله و سنت رسول‌الله اتباع کنند؛ اگر در مفهوم هر آیه و حدیث دچار شک و تردید شدند، آن چیزی را اختیار کنند که صحابه اختیار کرده‌اند؛ لذا با توجه به موارد فوق در اصول مقدس اسلام، فرقه‌هایی ظهور کرد که عمل صحابه و تفسیرات آنها را کنار گذاشته و از طرف خود آنچه دلشان خواست مفهوم قرآن و سنت قرار دادند؛ این است آن گمراهی که قرآن مکرراً از آن منع فرمود و رسول‌کریمﷺ در تمام عمر از آن شدیداً منع فرمود و بر متخلفان لعنت فرمود!

حضرت عایشه‌رضی‌الله‌عنها می‌فرماید که رسول خداﷺ فرموده که: من بر شش کس لعنت می‌کنم، خدای تعالیٰ هم بر آنها لعنت می‌کند؛ یکی آنکه در کتاب‌الله از طرف خود چیزی بیفزاید (یعنی برابر است که در آن چند الفاظ اضافه کند یا در معنی آن چنان زیادتی بیاورد که برخلاف تفسیر صحابه است) دوّم، آنکه منکر تقدیر الهی باشد. سوم، آنکه بر امت به زور مسلط باشد تا که عزت دهد کسانی را که خدا ذلیل کرده و ذلیل کند کسانی را که خدا به آنها عزت داده‌است. چهارم، آنکه حَرَم خدا را حلال تصور کند، یعنی در حرم مکه قتل و قتال کند یا شکار کند. پنجم، آنکه بی‌حرمتی عزت و اولاد مرا بجا بیاورد. ششم آنکه سنت مرا بگذارد.

در اولین آیه فرمود: «**مَنْ جَآءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهٗ عَشْرُ اَمْثَالِهَا وَمَنْ جَآءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزٰى اِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ**»

در آیه گذشته آمده بود که خداوند متعال منحرفین از صراط مستقیم را به سزای اعمالشان خواهد رساند؛ در این آیه ضابطه کریمانه سزا و جزا را در روز قیامت اینگونه بیان فرموده که هر کسی که یک کار نیک انجام دهد به او ده برابر پاداش داده می‌شود و کسی که به یک گناه مرتکب شود، عوض آن به او فقط به اندازه یک گناه داده می‌شود.

در «**صحیح بخاری**»، «**مسلم**»، «**نسائی**» و «**مسند احمد**» آمده که رسول خداﷺ

فرموده که: رب شما رحیم است، هر کسی که بکار نیک اراده کند برای او یک نیکی نوشته می‌شود اگر چه نوبت به عمل نرسد و هرگاه آن کار نیک را انجام دهد، ده نیکی در نامه اعمال او منظور می‌گردد؛ و هر کس که او به گناه اراده کند، ولی باز بر آن عمل نکند، برای او هم یک نیکی نوشته می‌شود و اگر به گناه عمل کند بر او یک گناه نوشته می‌گردد یا آن هم محو می‌گردد، باوجود این عفو و کرم، کسی در بارگاه خدا هلاک می‌شود که بر هلاک بودن خود اصرار ورزد.[1]

در حدیث قدسی به روایت حضرت ابوذر رضی الله عنه آمده‌است که هر کسی یک نیکی انجام دهد، به او ثواب ده نیکی می‌رسد یا از آن هم بیشتر؛ و هر کسی که یک بدی بکند به او تنها سزای یک گناه می‌رسد یا آن را هم می‌بخشم؛ و هر کسی که این قدر گناه کرده نزد من بیاید که تمام روی زمین پر باشد و طالب آمرزش باشد من هم با همانقدر مغفرت با او برخورد خواهم کرد. و هر کسی که با من یک وجب نزدیک شود من یک زراع به طرف او می‌روم و هر کسی که یک زراع به من نزدیک شود من به اندازه یک باع[2] و هر کسی که گام‌زنان به سوی من بیاید من دوان، دوان به سوی او خواهم شتافت.

از این روایات حدیث معلوم شد که در پاداش نیکی، افزونی تا ده که در آیه ذکر شده، حد اقلِ آنست؛ زیرا خداوند متعال بنابر رحم و کرم بی‌نهایت خود، بیشتر از این هم خواهد داد چنانکه در روایات دیگر تا هفتاد، یا هفتصد برابر وارد شده‌است.

در الفاظ این آیه این امر هم قابل توجه است که در اینجا لفظ «**جَـآءَ بِالْحَسَنَة**» فرمود؛ عمل بالحسنة نفرمود.

در تفسیر «**بحر محیط**» آمده‌است که از این اشاره به نکته‌ای است که تنها بر انجام یک کار نیک و بد این کیفر و پاداش مرتب نمی‌گردد، بلکه برای کیفر و پاداش برقرار ماندن عمل نیک و بد تا دم مرگ شرط است که نتیجهٔ آن این

۱- ابن کثیر.

۲- باع، به پهنایی دو دست گفته می‌شود.

است که اگر کسی عمل نیک انجام داد اما باز به شامت گناه آن عمل، خبط و ضایع شد پس او بر این عمل مستحق جزا نماند. مانند کفر و شرک؛ معاذالله که همه اعمال صالحه را ضایع می‌گرداند. علاوه بر اینها بسیار گناه دیگر هم هست که بعضی اعمال صالحه را باطل و بی‌اثر می‌کنند چنانکه در آیه ۲۲۴ سوره بقره آمده: «**لَا تُبْطِلُوْا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْاَذٰى**» یعنی شما صدقات خویش را با منت گذاشتن و آزار رسانیدن باطل و ضایع نکنید.

از این معلوم شد که عمل صالح به منت گذاشتن و آزار رساندن باطل و ضایع می‌شود. هم چنین در حدیث آمده‌است که در مسجد نشستن و صحبت کردن نیکی‌ها را طوری از بین می‌برد که آتش هیزم را. از این معلوم شد که اعمال صالح مانند نوافل، تسبیح و غیره که در مسجد انجام داده می‌شوند، با صحبت کردن دنیوی در مسجد ضایع می‌گردند.

هم چنین اگر از اعمال بد، توبه نمود آنها هم از نامه اعمال محو می‌گردند و تا دم برگ باقی نمی‌مانند؛ لذا در این آیه نفرمود که عمل انجام دهید چه نیک و چه بد به او جزا و سزا می‌رسد؛ بلکه فرمود: هر کسی که نزد ما بیاورد اعمال نیک، به او ده برابر ثواب می‌رسد و اگر بیاورد پیش ما عملی بد به او سزای یک عمل می‌رسد و آوردن در نزد خدا هنگامی می‌شود که این عمل تا قیامت قایم و باقی بماند با چنان چیزی که عمل نیک را ضایع می‌کند یا توبه و استغفار که عمل بد را بشوید، پیش نیاید.

در آخر آیه فرمود: «**وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ**» یعنی در این عدالت عالیه امکان ندارد که بر کسی ظلم بشود، نه در عوض عمل نیک امکان کاهش هست و نه در سزای عمل بد احتمال زاید هست.

قُلْ اِنَّنِىْ هَدٰىنِىْ رَبِّىْٓ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ج دِيْنًا قِيَمًا مِّلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفًا ج

بگو فهماند مرا پروردگارم راه راست دین صحیح آیین ابراهیم که یک طرف بود

وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ﴿۱۶۱﴾ قُلْ اِنَّ صَلَاتِىْ وَنُسُكِىْ وَمَحْيَاىَ

و نـــبود از مشـــرکان؛ بگـــو نـــماز مـــن، قـــربانی مـــن، زنـــدگی مـــن،
وَ مَـــمَاتِیْ لِلّٰهِ رَبِّ الْــعٰلَمِیْنَ ﴿۱۶۲﴾ لَا شَــرِیْكَ لَـهٗ ۚ وَ بِـذٰلِكَ
و مردن من از خداست که پرورش دهنده جهانیان است. نیست برای او شریکی و به این
اُمِرْتُ وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِیْنَ ﴿۱۶۳﴾ قُلْ اَغَـیْرَ اللّٰهِ اَبْـغِیْ رَبًّا وَّ هُـوَ
دستورداده‌شدم و من‌از همه‌جلوتر فرمانبردارم. بگوآیابه‌غیراز خدا تلاش‌کنم‌ربی‌واوست
رَبُّ کُلِّ شَیْءٍ ۭ وَلَا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ اِلَّا عَلَیْهَا ۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِّزْرَ اُخْرٰی
رب هرچیز و هرکسی‌که‌گناهی‌بکند آن‌علیه‌اوست و برنمی‌دارد هیچ‌شخصی بار دیگری را
ثُمَّ اِلٰی رَبِّکُمْ مَّرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ فِیْهِ تَـخْتَلِفُوْنَ ﴿۱۶۴﴾
به‌سوی پروردگار شماست‌بازگشت اونشان‌می‌دهد به‌شماآنچه‌راکه‌در آن‌اختلاف داشتید.
وَ هُوَ الَّذِیْ جَعَلَکُمْ خَلٰٓئِفَ الْاَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰتٍ
و او نـــایب مـــقرر کـــرد شـــما را در زمـــین و بـــلند کـــرد درجـهٔ بـعضی را بـــر بـــعضی،
لِیَبْلُوَکُمْ فِیْ مَآ اٰتٰکُمْ ۭ اِنَّ رَبَّكَ سَرِیْعُ الْعِقَابِ وَاِنَّهٗ لَغَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ﴿۱۶۵﴾
تاکه‌بیازمایدشمارادراحکام‌که‌به‌شماداده، پروردگارتوزودعذاب‌می‌دهدواوبخشنده‌ومهربان‌است.

خلاصهٔ تفسیر

شما بگویید که به من پروردگارم یک راه راستی (بـوسیله وحـی) نشان داده‌است که آن یک دین‌است (که بوجه ثبوت بالدلایل) مستحکم (است) که طریقه ابراهیم (علیه السلام) است که در آن کوچکترین کجی نیست و او (ابراهیم) نبود از مشرکان (و) شما (برای مزید تفصیل این مذکور) بگویید که (حاصل این دین اینکه) بالیقین نماز من و همه عبادات من و زندگی من و مردن من خاص از آن خداست که مالک همه جهانیان است که کسی (در استحقاق عبادت یا تصرفات ربوبیت) شریک او نیست و نسبت به این (دین که بر آن بمانم) به من حکم رسیده است و من (طبق همان حکم) از همه (دینداران) تسلیم شوندگان جلوتر (تسلیم شونده) هستم شما (به این

دعوت دهندگان باطل) بگویید که آیا (بعد از وضوح حقیقت توحید و اسلام) من (بگفتهٔ شما) بجز از خدا در تلاش پروردگاری دیگر باشم (یعنی العیاذ باالله شرک را اختیار کنم) در صورتی که اوست مالک هر چیز (و همه چیزها مملوک او می‌باشند و مملوک نمی‌تواند شریک مالک باشد) و (شما که می‌گویید گناه شما به عهده ماست این سخن بیهوده ایست که مرتکب، پاک و منزه بماند و تنها دیگری گنهکار باشد بلکه حقیقت اینست که) هر کسی که کاری بکند او بر آن کار می‌ماند و بار (گناه) دیگری را بر نمی‌دارد (بلکه هر کسی به کردار خود گرفتار می‌باشد) باز (پس از عمل کردن هر یکی) بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان می‌باشد پس او به شما نشان می‌دهد که در چه چیزی اختلاف می‌کردید (که کسی یک دینی را حق می‌گفت و کسی دیگری را در آنجا از روی اطلاع عملی داوری می‌شود که به اهل حق نجات و به اهل باطل سزا می‌رسد) و او (الله) است که شما را در زمین اختیاردار کرد (در این نعمت همه برابرید) و درجه یکی را (در چیزهای مختلف) بر دیگری بالا برد (در این نعمت تفاضل است) تا که (بوسیله این نعمتها) شما را (ظاهراً) بیازماید در آنچه که (از نعمتهای مذکور) به شما داده‌است (آزمایش اینکه چه کسی قدر این نعمتها را می‌شناسد و از منعم اطاعت می‌کند و چه کسی ناشکری کرده اطاعت نمی‌کند پس بعض مطیع می‌شود و بعض نافرمان و با هر دو گروه مناسب حال‌شان رفتار خواهد شد؛ زیرا که) یقیناً پروردگار تو زود سزا دهنده (هم) هست یقیناً او بخشنده و مهربان (هم) هست (پس برای نافرمانان عذاب و برای فرمانبرداران رحمت است و برای کسانی که از نافرمانی به سوی فرمانبرداری بیایند مغفرت است پس بر مکلفین لازم شد که موافق به دین حق اطاعت اختیار کنند و از باطل و مخالفتِ حق، باز بیایند.)

معارف و مسایل

اینها آخرین شش آیه سوره انعام‌اند. کسانی که در دین حق از افراط و تفریط و کمی و بیشی کار گرفته دینهای مختلف درست کرده‌اند و خود در گروهها و فرقه‌های مختلف منقسم شده‌اند در مقابل به آنها در سه آیه نخست نقشهٔ درست دین حق با اصول اساسی و بعضی فروع و جزئیات مهم

بیان شده‌است. در دو آیه اول بیان اصول است و در آیه سوم فروعات مهم آن ذکر شده‌اند و در هر دو به رسول‌خداﷺ خطاب شده که شما به ایشان این امر را برسانید.

در نخستین آیه فرمود: «**قُلْ اِنَّنِیْ هَدٰنِیْ رَبِّیْٓ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ**» یعنی شما بگویید که پروردگارم به من یک راه راست نشان داده‌است؛ در این اشاره فرمود که من مثل شما طبق خیالات خویش یا رسوم آبایی این راه را اختیار نکرده‌ام؛ بلکه رب من این راه را به من نشان داده‌است. و از لفظ «**ربّ**» اشاره به این هم هست که مقتضای شأن ربوبیت اوست که راه درست نشان دهد و شما هم اگر بخواهید در نزد او اسباب هدایت برای شما هم وجود دارد.

در دومین آیه فرمود: «**دِیْناً قِیَماً مِّلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ حَنِیْفاً وَ مَا کَانَ مِنَ الْـمُشْرِکِیْنَ**» در اینجا لفظ «**قِیَم**» مصدر است؛ به معنی قیام و مراد از آن استوار و مستحکم است؛ یعنی این دین مستحکم است که بر اساس مستحکم از جانب الله استوار است. تصورات شخصی کسی نیست و دین و مذهب تازه‌ای هم نیست که کسی در آن ایجاد شک و تردید کند بلکه دین تمام انبیای گذشته هم همین است.

اسم حضرت ابراهیمؑ را بویژه به این خاطر ذکر کرد که هر صاحب دین در دنیا به عظمت و امامت او قایل است. از فرقه‌های فعلی یهود و نصاریٰ و مشرکین عرب که باهم چقدر اختلاف دارند امّا همه بر بزرگی و امامت حضرت ابراهیمؑ متفق‌اند. اینست آن مقام و امامت که خداوند متعال بگونه انعام خصوصی به ایشان عنایت کرده‌بود؛ چنانکه در آیه ۱۲۴ سوره بقره آمده‌است: «**اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَاماً**» باز هر یکی از فرقه‌ها در تلاش این بود که ثابت کند او بر دین ابراهیمی استوار است.

و دین ما آیین ابراهیمؑ است و برای ازاله مغالطه آنها فرمود که حضرت ابراهیمؑ از عبادت غیرالله گریزان و از شرک متنفر بود و این از جمله امتیازات او بود، در صورتی که شما به شرک مبتلا هستید. یهود حضرت عزیرؑ را و نصاریٰ حضرت عیسیٰؑ را و مشرکین عرب

هزاران سنگ را شریک خدا قرار داده‌بودند؛ پس کسی حق ندارد که بگوید او پایبند آیین ابراهیم علیه السلام است. آری تنها مسلمانان حق دارند؛ که از کفر و شرک بیزارند.

در سومین آیه فرمود: «**قُلْ اِنَّ صَلَاتِیْ وَ نُسُکِیْ وَ مَحْیَایَ وَ مَمَاتِیْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ**» در اینجا لفظ «**نُسُك**» به معنی قربانی هم آمده‌است و به هر فعل حج هم «**نُسُک**» می‌گویند و به اعمال حج «**مناسك**» گفته می‌شود و این لفظ به معنی مطلق عبادت هم استعمال می‌شود، لذا ناسک به معنی عابد هم آمده‌است. در اینجا هر یکی از معانی سه‌گانه می‌تواند مراد باشد همه این معانی از مفسرین صحابه و تابعین منقول‌اند؛ ولی معنی مطلق عبادت در اینجا بیشتر مناسبت دارد. معنی آیه اینکه: نماز من و تمام عبادات من و زندگی من و همچنین موت من همه برای خدا که رب‌العالمین است می‌باشد.

در اینجا از فروع اعمال از همه اول، نماز را ذکر کرد؛ زیرا که نماز روح همه اعمال صالح و ستون دین است. سپس همه اعمال و عبادات را به گونه اجمال ذکر نمود. سپس اعمال و احوال زندگی کامل را ذکر کرد و در آخر از موت اسم برد و در پایان فرمود که: همه این چیزهای ما فقط برای خدا که رب‌العالمین است، می‌باشد زیرا که در آنها کسی شریک نیست و همین‌است نتیجهٔ ایمان کامل و اخلاص کامل؛ که انسان در هر حالت زندگی خود و در هر کار، الله جل‌جلاله را در نظر بیگرد که رب من و تمام جهان یکی است. من بندهٔ اویم و در هر وقت در نظر او هستم؛ دل و روان، چشم و گوش و زبان، دست و پا، قدم و قلم من نباید بر خلاف رضای او حرکت کنند. اینست آن مراقبه که اگر انسان آن را در دل و مغز خود مستحضر بدارد. پس به معنی صحیح انسان، بلکه انسان کامل می‌باشد و بطوری که گناه و معاصی هرگز به گرد او نمی‌آیند.

در تفسیر «**در منثور**» زیر آیه مذکور نقل شده که حضرت ابوموسی رضی الله عنه اشعری می‌فرمود که: دلم می‌خواهد که هر مسلمان این آیه را بار بار بخواند و آن را ورد زندگی خود قرار دهد.

در این آیه، مراد از بودن نماز و تمام عبادات برای خدا روشن است که در آن شرک و ریا و مفاد دنیوی دخالت نداشته باشد و مقصود از بودن زندگی و مرگ برای رضای خدا، این می‌تواند باشد که مرگ و زند من در قبضهٔ قدرت اوست؛ لذا اعمال و عبادات زندگی برای او باید باشند. و این معنی هم می‌تواند باشد که هر اعمالی که وابسته به زندگی است آن هم تنها برای حصول رضای خداست مانند: نماز و روزه و فرایض و حقوق معاملات با مردم و غیره؛ و اعمالی که وابسته به موت‌اند، مانند وصیت و هر نظام که انسان برای مابعد خود در نظر دارد و می‌خواهد، همه برای خدا و تابع احکام او هستند.

سپس فرمود: «**وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِيْنَ**» یعنی به من از طرف خداوند به این قول و قرار و اخلاص کامل، دستور رسیده است و من از همه جلوتر فرمانبردار و مسلمان هستم. غرض اینکه در این امت از همه اوّلین مسلمان، من هستم؛ زیرا که اولین مسلمانِ هر امت، خود آن رسول یا نبی می‌باشد که بر او وحی نازل می‌گردد.

و از اوّلین مسلمان بودن می‌تواند اشاره به این باشد که جلوتر از همه مخلوقات اول نور مبارک آن‌حضرتﷺ آفریده باشد و سپس تمام آسمان و زمین و مخلوقات بوجود آمده‌اند، هم چنانکه در حدیثی آمده‌است که: «**اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ تَعَالىٰ نُوْرِیْ**»[1]

بار گناه کسی را کسی دیگر نمی‌تواند بردارد

در چهارمین آیه، پاسخ به آن سخن مشرکین مکه، ولید بن مغیره و غیره هست که به رسول خداﷺ و عموم مسلمانان می‌گفتند که شما بطرف دین ما برگردید بار همه گناهان شما را ما به عهده می‌گیریم بر این سخن چنین

۱– روح المعانی.

فرمود: «قُلْ اَغَيْرَاللهِ اَبْغِىْ رَبّاً وَّ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَىْءٍ» در این جا به رسول خداﷺ دستور رسیده که شما به آنها بگویید که آیا شما از من می‌خواهید که من هم بمثل شما بجز خدا رب دیگری را جستجو کنم؟! در حالی که او رب تمام جهان و کل کاینات است. با این گمراهی از من چنین توقعی نداشته باشید امّا این گفتار شما که ما بار گناهان شما را به عهده می‌گیریم، این خود یک نوع حماقت است. گناه در نامهٔ اعمال کسی نوشته می‌شود که آن را انجام داده‌است و او مستحق سزای آن خواهد شد، بنابر این چگونه می‌شود که بار گناهان دیگران به دوش شما گذاشته شود!؟

و اگر چنین تصور شود که گناه در حساب و نامه اعمال ایشان می‌ماند امّا در میدان محشر سزایی راکه بر آنها وارد گردد، ما به دوش می‌کشیم. پس این تصور را هم نخستین جمله آیه رد کرد و فرمود: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِّزْرَ اُخْرىٰ» یعنی در روز قیامت هیچ کسی بار گناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد. این آیه، پاسخی به گفتهٔ بیهودهٔ مشرکین داد و به عموم مسلمانان هم این ضابطه را نشان داد که حساب و کتاب قیامت را با دنیا مقایسه نکنید که در اینجا کسی به جرمی مرتکب شده می‌تواند آن را به اسم دیگران تمام کند؛ بویژه وقتی که آن دیگر هم راضی باشد ولی در دادگاه عدل الهی چنین چیزی نیست. در آنجا برای گناه کسی، دیگری گرفتار نمی‌شود. به استناد این آیه، رسول‌کریمﷺ فرموده‌است که: جرم والدین بر ولدالزنا هیچ اثری ندارد. این حدیث را حاکم بسند صحیح از عایشهؓ روایت کرده‌است.

حضرت عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنهما کسی را دید که بر میّتی می‌گریست فرمود که: از گریه زندگان، مرده در عذاب می‌شود. ابن ملیکه می‌گوید که من قول او را به پیش عایشه رضی‌الله‌عنها نقل کردم او فرمود: که تو قول چنین شخصی را نقل می‌کنی که هرگز دروغ نگفته است و نه در اعتماد به او می‌توان شک کرد، ولی گاهی در شنیدن اشتباه واقع می‌شود.

در این باره داوری، ناطق قرآن برای شما کافی است که: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِّزْرَ اُخْرىٰ» یعنی گناه یکی بر دیگری واقع نمی‌شود پس به گریه شخص زنده

چگونه بدون تقصیر مرده در عذاب قرار می‌گیرد.[۱]

در پایان آیه فرمود: که بازگشت همه شما به سوی خدا خواهد شد که در آنجا قضاوت همه اختلافات شما به شما عرضه می‌گردد. غرض اینکه از زبان آوری و کج گفتاری باز بیایید و به فکر عاقبت خود باشید.

بر یک نصیحت جامع در آیه پنجم و ششم سوره انعام خاتمه داده‌شد و آن اینکه تاریخ روزگاران گذشته و سرگذشت اقوام پیشین را مستحضر داشته، متوجه آینده کرده، فرمود: «**وَ هُوَالَّذِيْ جَعَلَكُمْ خَلٰٓئِفَ الْاَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰتٍ**» در اینجا لفظ «**خَلٰٓئِف**» جمع خلیفه است به معنی قائم‌مقام و سجّاده نشین. یعنی خداوند متعال است که شما را جانشینِ گذشتگان‌تان کرد، همانگونه که امروز شما خود را مالک خانه و زمین و غیره می دانید قبل از شما گذشتگان شما، خود را مالک می‌دانستند. آنها رفتند و شما اکنون جانشین آنان شده‌اید. یعنی خداوند متعال است که آنها را از میان برداشت و شما را بجای آنها نشاند. و این امر همیشه قابل توجه هست که در میان شما هم همه مردم یکسان نیستند، بعضی فقیرند و بعضی توانگر؛ برخی ذلیل‌اند و برخی عزیز. و این هم روشن است که اگر توانگری و عزت به اختیار مردم می‌بود، هیچ کس فقر و ذلت را اختیار نمی‌کرد. پس این تفاوت درجات هم شما را آگاه می‌سازد که اختیار به دست ذات دیگری است. او هر کسی را بخواهد فقیر و گدا می‌کند و هر کسی را که بخواهد توانگر می‌سازد. هر کسی را که بخواهد عزّت می‌دهد و هر کسی را که بخواهد ذلیل می‌کند.

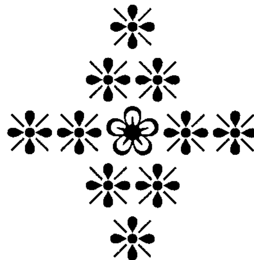
در آخر آیه فرمود: «**لِيَبْلُوَكُمْ فِيْ مَا اٰتٰكُمْ**» یعنی هدف از اینکه شما را بجای دیگران نشاند و شما را مالک اموال و سرمایه آنها قرار داد و به اعتبار عزت و ثروت شما را در درجات متفاوت نگهداشت، اینست که شما چشم عبرت باز کنید و این نعمتهایی که از گذشتگان بدست شما رسیده، معلوم شود که در این آزمایش، عملکرد شما چگونه است؟!

۱- در منثور.

آیا شکر گذاری و فرمانبرداری می‌کنید یا ناسپاسی و نافرمانی؟
و بالاخره در آیه ششم، عاقبت این هر دو حالت را چنین نشان داد: «اِنَّ رَبَّكَ سَرِيْعُ الْعِقَابِ وَ اِنَّهٗ لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ» یعنی رب تو بر نافرمانان زود عذاب می‌فرستد و برای فرمانبرداران غفور و رحیم است.
سوره انعام از حمد و ستایش رب‌العالمین آغاز شده و با مغفرت پایان یافته است. الله تعالیٰ به همه توفیق حمد عنایت فرموده به مغفرت سرافراز فرماید.
در حدیثی آمده‌است که رسول‌الله ﷺ فرمود: سوره انعام کاملاً یک دفعه نازل شده و با این شأن نازل شده که هفتاد هزار فرشته در جلوی آن تسبیح می‌خواندند؛ لذا حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه فرموده که سوره انعام یکی از سوره‌های بسیار افضل و اعلای قرآن مجید است. در بعضی روایات از حضرت علی رضی الله عنه منقول است که این سوره بر هر مریض خوانده شود، خدا او را شفا می‌دهد.

و اخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین

۲۹ رمضان ۱۴۰۳ هـ ق



سورة الاعراف

سورة الاعراف مكيه و هى مائتان و سته آية و اربعة و عشرون ركوعاً

سوره اعراف در مکه نازل شد و دارای دویست و شش آیه و بیست و چهار رکوع است

بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

شروع به‌نام خدای بی‌حدمهربان وبی‌نهایت‌رحیم

الٓمّٓصٓ ﴿١﴾ كِتٰبٌ اُنْزِلَ اِلَيْكَ فَلَايَكُنْ فِىْ صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنْذِرَ بِهٖ

این کتاب نازل شده‌است بر تو پس نباید دل تو تنگ باشد از ابلاغ آن تاکه بترسانی به این

وَ ذِكْرٰى لِلْمُؤْمِنِيْنَ ﴿٢﴾ اِتَّبِعُوْا مَا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِّنْ رَبِّكُمْ

ونصیحتی‌باشدبرای‌ایمانداران. اتباع‌کنیدازآنچه‌برشمانازل‌شده‌است‌ازجانب‌پروردگارتان

وَ لَا تَتَّبِعُوْا مِنْ دُوْنِهٖ اَوْلِيَآءَ قَلِيْلًا مَّا تَذَكَّرُوْنَ ﴿٣﴾ وَكَمْ مِّنْ قَرْيَةٍ

و نروید بجز از او در عقب رفقا، شما خیلی کم متوجه می‌شوید. و چه قدر آبادی را

اَهْلَكْنٰهَا فَجَآءَهَا بَاْسُنَا بَيَاتًا اَوْ هُمْ قَآئِلُوْنَ ﴿٤﴾ فَمَا كَانَ

از بین بردیم که رسید بر آنها عذاب ما به شب یا بوقتی که خواب بودند نیمروز. پس این بود

دَعْوٰهُمْ اِذْ جَآءَهُمْ بَاْسُنَآ اِلَّآ اَنْ قَالُوْٓا اِنَّا كُنَّا ظٰلِمِيْنَ ﴿٥﴾

ندای‌شان وقتی که رسید به آنها عذاب ما که گفتند یقیناً ما گناهگار بودیم.

فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِيْنَ اُرْسِلَ اِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِيْنَ ﴿٦﴾

پس‌ماحتماًسؤال‌می‌کنیم‌ازکسانی‌که‌به‌ایشان‌رسول‌فرستاده‌شده‌وحتماًسؤال‌می‌کنیم‌ازرسولان

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَّ مَا كُنَّا غَآئِبِيْنَ ﴿٧﴾

پس‌بیان‌می‌کنیم‌برای‌شان به‌علم‌خویش ونبودیم‌ماغایب.

خلاصه‌ای از مضامین سوره

از بررسی تمام سوره، معلوم می‌شود که بیشتر مضامین آن متعلق به معاد (آخرت) و رسالت هستند و در نخستین آیه: «كِتٰبٌ أُنْزِلَ» مضمون نبوت و در آیه ۶: «فَلَنَسْئَلَنَّ» مضمون تحقیق معاد و آخرت است و از نصف رکوع چهارم تا ختم رکوع ششم کاملاً بحث از آخرت است. سپس از رکوع هشتم تا بیست و یکمین رکوع آن، معاملات ذکر شده‌اند که از انبیاء علیهم السلام و امتهای ایشان واقع شده‌اند و همه این مسایل، متعلق به رسالت‌اند و در ضمن آن قصص، سزای منکرین رسالت هم آمده‌است تا که منکرین فعلی عبرت بگیرند و از نصف رکوع بیست دو تا پایان رکوع بیست و سه هم بحث از معاد است. فقط در آغاز هفتمین و بیست دومین رکوع و بیشتر آخرین رکوع، یعنی بیست و چهارمین بحث خصوصی بر توحید است بقیه بسیارند که قسمتی از سوره اینگونه هست که در آن احکام فرعی و جزئی بمناسبت مقام ذکر گردیده‌است[1].

خلاصهٔ تفسیر

«الٓمٓصٓ» (معنی آن در علم خداست و این رازی است در میان خدا و رسول او که امت، بر آن اطلاع داده نشده، بلکه از جستجوی آن هم منع شده‌است. كِتٰبٌ أُنْزِلَ اِلَيْكَ الخ) این (قرآن) کتابی است که (از جانب الله) در نزد شما به این خاطر نازل گردید تا شما بوسیله آن (مردم را از سزای نافرمانی) بترسانید پس شما نباید در دل خود (از عدم پذیرفتن) دل تنگ باشید (زیرا که از تسلیم نشدن کسی در اصل هدف بعثت شما که ابلاغ حق است هیچ خللی نخواهد آمد پس شما چرا دل تنگ باشید) و این (قرآن بویژه) نصیحتی است برای ایمانداران (در آینده خطاب به عموم امت است که وقتی قرآن منزّل من الله ثابت شده پس) شما

۱- بیان القرآن.

از این (کتاب) اتباع کنید که از طرف خدا بنزد شما آمده است (اتباع کتاب اینست که آن را از ته دل تصدیق کرده بر آن عمل بکنید) و خدا را گذاشته (که جهت هدایت شما قرآن را نازل کرد) از رفقای دیگر اتباع نکنید (که شما را گمراه می‌کنند مانند شیاطین‌الجن و الانس اما با وجود این تفهیم مشفقانه) شما خیلی کم نصیحت می‌پذیرید و چقدر آبادی‌اند که ما آنها را (یعنی ساکنان آنها را بنابرکفر و تکذیب) تباه و هلاک کردیم و عذاب ما بر آنها (یا) به شب وقتی رسید (که وقت خواب و استراحت شان بود) یا در چنین حالی (رسید) که به وقت نیمروز استراحت می‌کردند (یعنی بعضی را در یک وقت و بعضی را در وقت دیگر) پس وقتی که عذاب ما بر آنها آمد از دهن ایشان بجز این در نیامد که یقیناً ما ظالم (و خلافکار) بودیم (یعنی وقتی اقرار کردند که زمان آن گذشته بود یا این عذاب دنیوی بود) سپس (بعد از این، انتظام عذاب آخرت می‌باشد که در روز قیامت) ما از ایشان (هم) حتماً سؤال خواهیم کرد که پیغمبر به نزد ایشان مبعوث شده‌بودند (که آیا شما گفته پیامبران را پذیرفتید یا خیر؟) و ما از خود پیامبران هم سؤال خواهیم کرد (که امتان شما گفته‌های شما را پذیرفتند یا خیر؟ چنانکه در آیه ۱۰۹ سوره مائده آمده‌است: «**يَوْمَ يَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ فَيَقُوْلُ مَا ذَا أُجِبْتُمْ**» و هدف از هر دو سؤال زجر و توبیخ کفار خواهد بود) باز چون ما اطلاع کامل داریم خود (در جلوی همه ایشان اعمال‌شان را) بیان خواهیم کرد و ما (بوقت عمل در جای دیگر) غایب نبودیم.

معارف و مسایل

از نگاه کردن در تمام سوره معلوم می‌شود که بیشتر مضامین این سوره متعلق به معاد یعنی آخرت و نبوت و رسالت هستند. چنانکه از ابتدای سوره تا رکوع ششم تقریباً مطالبی در باره معاد و آخرت بیان شده‌است. همچنین از رکوع هشتم تا بیست و یکم، احوال انبیا و سابقین و وقایع امم آنان و شرح حال مفصلی از سزا و جزا و عذابهای‌شان آمده است.

«**فَلَايَكُنْ فِيْ صَدْرِكَ حَرَجٌ**» در نخستین آیه، به رسول کریم ﷺ خطاب فرمود: که این قرآن کتاب خداست که بر تو نازل شده‌است شما نباید به

سبب آن دل تنگ باشید؛ مراد از دل تنگی اینکه خوف کسی نباید مانع از تبلیغ قرآن و احکام آن قرار گیرد. که آنها تکذیب می‌کنند و به شما آزار می‌رسانند[1].

اشاره به این است که ذاتی که این کتاب را بر شما نازل کرده او هم برای کمک و حفظ شما انتظام فرموده‌است. لذا شما چرا دل تنگ باشید!؟ و بعضی فرموده‌اند که مراد از دل تنگی در اینجا این است که بعضی از مردم باوجود شنیدن قرآن و احکام آن مسلمان نمی‌شدند و این بر آن‌حضرت ﷺ بخاطر مشفق و مهربان بودنش سخت می‌گذشت این به دل تنگی تعبیر شده‌است؛ و این نشان داده شد که وظیفهٔ مقام شما تنها تبلیغ و دعوت است وقتی که شما آن را انجام دادید پس این مسئولیت شما نیست که چه کسی مسلمان می‌شود و چه کسی مسلمان نمی‌شود پس شما چرا بدون سبب دل تنگ باشید.

«**فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِيْنَ اُرْسِلَ اِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِيْنَ**» یعنی به روز قیامت از عوام‌الناس سؤال می‌شود که ما نزد شما رسولان و کتابهای خود را فرستادیم شما با آنها چه برخورد کردید و از رسولان سؤال می‌شود که پیغام رسالت و احکام الهی را که ما به شما دادیم و فرستادیم شما آنها را به امتان خود رسانیدید یا خیر؟[2]

و در «**صحیح مسلم**» بروایت حضرت جابر رضی الله عنه آمده است که رسول کریم ﷺ در خطبهٔ حجة‌الوداع از مردم سؤال کرد که روز قیامت شما در باره من سؤال می‌شوید که من پیغام خدا را به شما رسانیده‌ام یا خیر؟ «**فَمَا اَنْتُمْ قَائِلُوْنَ**» یعنی در آنوقت شما در پاسخ چه خواهید گفت؟ همه اصحاب کرام عرض کردند که ما می‌گوییم آن‌جناب همه پیغام خدا را به ما رسانیدند و حق امانت خداوندی را ادا کردند و با امت با خیرخواهی پیش آمدند این را شنیده آن‌حضرت ﷺ فرمود: «**اللهم اشهد**» یعنی ای الله! گواه باش.

۱- کذا روی عن ابی‌العالیه، مظهری.

۲- اخرجه البیهقی عن ابن عباس، مظهری.

در روایت «**مسند احمد**» است که نبی کریمﷺ فرمود: که روز قیامت خدا از من سؤال می‌کند که آیا تو پیغام مرا به بندگان من رسانیدی؟ من در جواب عرض می‌کنم که من رسانیده‌ام، لذا الآن همه شما کاملاً در فکر باشید که هر که در اینجا حاضر است به غایبان پیغام برساند[۱].

مراد از غایبان کسانی هستند که در آن زمان موجود بودند امّا در آن مجلس حضور نداشتند و آن نسلها نیز غایب می‌باشند که بعد بوجود می‌آیند. غرض از ابلاغ پیغام رسول به آنها این است که مردم هر زمان سلسله ابلاغ این پیغام را برای نسلهای آینده برقرار بدارند تا که برای نسلهای آینده تا قیامت این پیغام برسد.

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذِ ِالْحَقُّ ۚ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِيْنُه فَاُولٰٓئِكَ هُمُ

وزن در آن روز بر حق است پس هر کسی که گران باشد موازین او پس ایشانند

الْمُفْلِحُوْنَ ﴿۸﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِيْنُه فَاُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ خَسِرُوْا اَنْفُسَهُمْ

رستگاران. و هرکسی‌که سبک باشد موازین او پس ایشانند که در خسارت انداختند خود را

بِمَا كَانُوْا بِاٰيٰتِنَا يَظْلِمُوْنَ ﴿۹﴾ وَ لَقَدْ مَكَّنّٰكُمْ فِي الْاَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ

بسبب اینکه آیات ما را انکار می‌کردند. و ما جای دادیم شما را در زمین و مقرر کردیم

فِيْهَا مَعَايِشَ ؕ قَلِيْلاً مَّا تَشْكُرُوْنَ ﴿۱۰﴾

در آن برای شما رزق، شما خیلی کم شکر می‌کنید.

خلاصهٔ تفسیر

و در آن روز (یعنی روز قیامت) وزن (اعمال و عقاید) واقع شدنی است (تاکه بطور عموم حالت هر یکی ظاهر بگردد) سپس (بعد از وزن) ترازوی (ایمان) هر یکی سنگین

۱- مظهری.

باشد (یعنی آن مؤمن خواهد بود) پس این گروه پیروز خواهد شد (یعنی نجات خواهد یافت) و هر کسی که وزن (ایمانش) سبک باشد (یعنی آن کافر می‌باشد) پس این گروه کسانی هستند که خود را در خسارت انداختند بسبب اینکه نسبت به آیات ما بی‌اعتنایی می‌کردند، و یقیناً ما شما را در زمین جای دادیم و ما برای شما در این (زمین) اسباب زندگی فراهم نمودیم (که مقتضای آن این بود که شما در سپاس گزاری آن مطیع و فرمانبردار می‌بودید امّا) شما مردم خیلی کم شکر ادا می‌کنید (مراد از آن اطاعت است و لفظ «قلیل» را به این سبب بکار برد که بیشتر مردم کارهای نیک را کم و بیش انجام می‌دهند ولی بخاطر ایمان نیاوردن، اعمالشان قابل اعتبار نیست.)

معارف و مسایل

در نخستین آیه فرمود: «**وَالوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقّ**» یعنی وزن شدن اعمال نیک و بد در آن روز حق و صحیح است در این باره مجال هیچ شک و تردیدی نیست. در این، اشاره به این است که مردم فریب این را نخورند که چیزهایی وزن می‌شوند که ثقل و سنگینی داشته باشند، و اعمال انسانی چه بد باشند چه نیک، چون دارای جسم و جثه نیستند، پس وزن نمی‌شوند. پس وزن اعمال به چه کیفیت انجام می‌شود، این را اولاً بدانیم مالک الملک و قادر مطلق بر هر چیز قادر است و لازم نیست که هر چیزیکه ما نمی‌توانیم آن را وزن کنیم خدا هم نمی‌تواند آن را وزن کند، علاوه بر این امروز هم در این جهان برای وزن، اسباب و آلات جدیدی ایجاد شده است که در آن نه نیاز به ترازو است و نه به کفهٔ آن و نه به عمود و زبانه آن، امروز به وسیلهٔ این آلات چیزهایی وزن می‌شوند که قبلاً کسی تصور نمی‌کرد که آنها وزن کرده شوند. باد، مورد سنجش قرار می‌گیرد و اکسیژن و گاز و غیره وزن می‌شوند. مقدار مصرفی برق سنجیده می‌شود، حرارت و برودت تعیین می‌شوند که ترمومتر ترازوی آنها قرار می‌گیرد، پس اگر حق تعالیٰ با قدرت کامل خویش اعمال انسانی را وزن کند چه جای شک باقی می‌ماند؟! علاوه بر این

خالق کاینات بر این هم قادر است که گاهی اعمال ما را بوجود جوهری، مجسم کرده، به یک شکل و صورت در بیاورد.

روایات بسیاری از حدیث بر این گواه‌اند که در برزخ و محشر اعمال انسانی در اشکال و صور مخصوصی در می‌آیند، اعمال نیک مردم در قبر به صورتی بسیار حَسِین، مونس او می‌شوند و اعمال بد او نیز بصورت مار و کژدم قرار می‌گیرند.

در حدیثی آمده است که هر کسی که زکات مال خود را ادا نکند آن مال بصورت یک مار زهرآگین در آمده در قبر، او را نیش می‌زند و می‌گوید که من مال تو هستم و خزانهٔ تو هستم، هم چنین در احادیث معتبر آمده است که در میدان محشر، اعمال صالح، سواری قرار می‌گیرند و اعمال بد بار قرار گرفته بر سر او حمل می‌شوند.

در حدیثی صحیح آمده است که سورهٔ بقره و سوره آل‌عمران در میدان محشر بصورت دو ابر انبوه در آمده بر مردمانی سایه افکن می‌شوند که آنها را تلاوت کرده‌اند.

هم چنین روایات بی شماری با طرق معتبر و مستند نقل شده است و از آنها معلوم می‌گردد که بعد از رفتن از این جهان همه این اعمال نیک و بد ما، صورتهای ویژه‌ای بخود می‌گیرند و با یک وجود جوهری در میدان محشر ظاهر می‌شوند و از بسیاری آیه‌های قرآنی هم تأیید آن می‌شود. چنانکه در آیه ۴۹ کهف می‌فرماید: «**وَ وَجَدُوْا مَا عَمِلُوْا حَاضِراً**» یعنی آنچه مردم در دنیا انجام داده‌اند آنها را در آنجا موجود می‌یابند و در آیهٔ ۸-۷ زلزال فرموده: «**فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَه وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَه**» یعنی هر کسی که به اندازه یک ذره نیکی بکند در قیامت پاداش آن را می‌بیند و اگر بقدر ذره‌ای بدی کند، جزای آن را نیز در قیامت خواهد دید. ظاهر این احوال اینست که عمل انسان، باوجود جوهری، در جلو می‌آید و در این هم نیاز به تاؤیل نیست که جزای اعمال را موجود می‌یابد و می‌بیند.

در این احوال روشن است که وزن اعمال چیزی بعید یا مشکل به نظر

نمی‌رسد، امّا چون انسان کم فهم و عقل، عادت به این دارد که همه امور را بر حالت فعلی و کیفیت ظاهری خود قیاس می‌کند و همه اشیا را بر آن مقیاس، می‌سنجد و قرآن کریم این حال آن را در آیه ۷ سوره روم چنین بیان می‌کند: «**يَعْلَمُوْنَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْاٰخِرَةِ هُمْ غٰفِلُوْنَ**» یعنی ایشان تنها بُعد ظاهری زندگی دنیا را می‌دانند و آن هم غیر کامل و از آخرت کلاً غافل‌اند، در ظاهر حیات دنیا، لبهای آسمان و زمین را با هم وصل می‌کنند ولی انشکاف صحیح حقایق اشیا در آخرت خواهد شد که ایشان از آن کلاً ناآگاه‌اند.

در آیه مذکور از این جهت با اهتمام کامل گفت «**وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذِ ِالْحَقّ**» تا که این انسان ظاهربین از وزن اعمال که در قرآن ثابت و عقیده کل امّت مسلمه است، انکار نکند.

تحقق وزن اعمال در قیامت از آیات متعددی به عناوین مختلف، در قرآن و هم‌چنین در روایات حدیث با تفاصیل زیادی وجود دارد.

یک سؤال، متعلق به وزن اعمال و پاسخ آن

بیان مفصلی که متعلق بوزن اعمال در احادیث رسول‌کریم ﷺ آمده است، از آن جمله یک امر قابل توجه، این است که در روایات بی شمار احادیث آمده است که در ترازوی عدل محشر، سنگین‌ترین وزن کلمه **لا اله الا الله محمّد رسول‌الله** خواهد شد؛ در کفه‌ای که این کلمه قرار گیرد از همه سنگین‌تر خواهد شد.

ترمذی، ابن ماجه، ابن حبان، بیهقی، و حاکم از حضرت **عبدالله بن عمر** این روایت را نقل کرده‌اند که رسول ﷺ فرمود: یکی از امتهای من در میدان حشر در جلوی کل مخلوقات آورده می‌شود و نیز برای او ۹۹ نامه اعمال آورده می‌شود که طول هر یکی از نامه‌های اعمالش آنقدر می‌باشد که چشمش کار کند، و همهٔ آنها از بدی و گناه مملو می‌باشند؛ از او سؤال می‌شود که آیا

آنچه در این نامه‌های اعمال نوشته شده درست است یا اینکه فرشتگان، کاتبانِ نامه اعمال بر تو ظلم کرده‌اند و بر خلاف حقیقت چیزهایی نوشته‌اند؟ او اقرار می‌نماید که پروردگارا! آنچه نوشته شده‌است همه درست است، و در دل احساس خطر می‌کند که آیا می‌تواند راهی برای نجات گیر آید؟ آنگاه خداوند می‌فرماید: که امروز بر کسی ظلم نخواهد شد، در برابر همه این گناهها ورقهٔ نیکی تو نیز پیش ما داری، که در آن از تو کلمه **اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله** نوشته است. او عرض می‌کند که پروردگارا! در برابر تمام این نامه‌های اعمال سیاه، این ورقهٔ کوچک چه اهمیتی دارد؟ آنگاه فرمان می‌رسد که بر تو ظلم نخواهد شد؛ در کفه‌ای، همه نامه‌های مملو از گناه نهاده می‌شوند و در کفه‌ای دیگر ورقهٔ کلمه ایمان گذاشته می‌شود؛ پس کفهٔ دارای کلمه سنگین قرار می‌گیرد و کفهٔ همه گناهها؛ سبک می‌شود.

با بیان این واقعه آن‌حضرت ﷺ فرمود که: در برابر نام خدا هیچ چیزی نمی‌تواند سنگین قرار گیرد.[1]

در «**مسند بزار**» و «**مستدرک حاکم**» از حضرت ابن عمر روایت شده که رسول‌الله ﷺ فرمود: هنگامی که حضرت نوح علیه السلام قریب به وفات رسید، همه پسران خود را جمع فرمود که من شما را به کلمه **لا اله الا الله** وصیت می‌کنم، زیرا اگر هفت آسمان و زمین در یک کفه قرار گیرند، و کلمه **لااله‌الاالله** در کفهٔ دیگر پس کفهٔ **لا اله الا الله** سنگین می‌باشد.

و نسبت به این مضمون روایاتی چند در کتب حدیث با سندهای معتبر از حضرت ابوسعیدخدری رضی الله عنه و حضرت ابن عباس رضی الله عنه و حضرت ابوالدرداء رضی الله عنه منقول است.[2]

مقتضای این روایات اینکه کفّهٔ مؤمن سنگین است اگر چه هر چند گناهکار هم باشد؛ ولی از آیه‌ای دیگر قرآن و روایاتی بسیار از حدیث ثابت

۱- مظهری.
۲- مظهری.

می‌گردد که بدی و نیکی مسلمان وزن می‌شوند، حسنات بعضی سنگین می‌شوند و سیئات بعضی، پس هر کسی که حسنات او سنگین شدند نجات می‌یابد و کسی که سیئات و گناهان او سنگین شدند معذب خواهد شد. مثلاً در آیهٔ ۴۷ سوره انبیا آمده است:

«وَنَضَعُ المَوَازِيْنَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ القِيمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَاِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ اَتَيْنَا بِهَا وَكَفىٰ بِنَا حَاسِبِيْنَ»

یعنی ما در قیامت ترازوی انصاف را برقرار می‌کنیم لذا بر کسی کوچکترین ظلمی نخواهد شد؛ هر کسی که نیکی یا بدی بقدر یک دانه اسپند کرده باشد، همه آنها در میزان عمل او گذاشته می‌شود و ما برای محاسبه کافی هستیم.

و در آیه‌های ۶-۷-۸-۹ سوره قارعه هست:

«فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِيْنُه فَهُوَ فِيْ عِيْشَةٍ رَّاضِيَه وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِيْنُه فَاُمُّه هَاوِيَة»

یعنی هر کسی که کفهٔ نیکی‌های او سنگین باشد، او در زندگی پسندیده‌ای قرار می‌گیرد و هر کسی که کفهٔ نیکی‌هایش سبک گردد؛ جای او دوزخ خواهد شد.

حضرت عبدالله بن عبّاس رضی الله عنه در تفسیر این آیات فرموده است که هر مؤمن که کفّه حسنات او سنگین باشد، او با اعمالش در جنت، و هر کسی که کفه گناهانش سنگین باشد او با اعمالش در دوزخ فرستاده می‌شود[1].

و در سنن ابی‌داود به روایت حضرت ابوهریره رضی الله عنه مرویست که اگر در فرایض بنده کسری باشد خداوند می‌فرماید بنگرید آیا این بنده نوافل دارد یا خیر، اگر نوافل داشته باشد پس کسر فرایض از نوافل تکمیل کرده می‌شود.[2]

حاصل همه این آیات و رایات این است که کفه مؤمن و مسلمان هم گاهی سنگین و گاهی سبک می‌شود لذا بعض علمای تفسیر فرموده‌اند که از

۱- رواه البیهقی فی شعب الایمان مظهری. ۲- مظهری.

این، چنین معلوم می‌گردد که وزن در محشر دو بار متحقق می‌گردد، اولاً کفر و ایمان وزن می‌شوند که بوسیله آن کافر و مؤمن از هم ممتاز و جدا می‌گردند؛ در این وزن هر کسی که در نامه اعمال او تنها کلمه ایمان هم باشد کفه او سنگین خواهد شد و از گروه کفّار جدا کرده می‌شود. سپس وزن ثانی برای اعمال نیک و بد انجام خواهد گرفت، در این بار نیکیهای بعضی مسلمان و بدیهای بعضی دیگر سنگین می‌شوند و طبق آنها به او جزا و سزا خواهد رسید و مطابق به این توجیه مطالب همه آیات و احادیث بجای خودش درست و صحیح و مربوط خواهد شد.[1]

چگونگی وزن اعمال

در بخاری و مسلم بروایت ابوهریره رضی الله عنه این حدیث منقول است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: در روز قیامت بعضی مردمان چاق و فربه می‌آیند که وزنشان نزد خدا با پر مگسی، برابر نخواهد شد و برای تصدیق آن، آن‌جناب صلی الله علیه وسلم این آیه ۱۰۵ کهف را تلاوت فرمود:

«**فَلَا نُقِيْمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَزْناً**» یعنی ما در روز قیامت برای ایشان وزنی قرار نمی‌دهیم.[2]

و در مناقب حضرت عبدالله رضی الله عنه بن مسعود حدیثی آمده است که آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: که ساقهای ایشان در ظاهر چقدر باریک‌اند امّا قسم بذاتی که روح من در قبضه اوست در میزان عدل قیامت وزن آنها از کوه احد بیشتر خواهد شد.

در حدیثی از ابوهریره که امام بخاری کتاب خود را به آن پایان بخشیده است آمده که دو کلمه چنین است که بر زبان بسیار سبک اند امّا در میزان عمل خیلی سنگین و در نزد خدا محبوب‌اند و آنها عبارت‌اند از:

۱- بیان القرآن.
۲- مظهری.

«**سبحان الله و بحمده سبحان الله العظيم**» و از حضرت عبدالله بن عمر روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود که از گفتن «**سبحان‌الله**» یک کفه میزان عمل پر می‌شود و از «**الحمد لله**» کفهٔ دیگر پر می‌گردد. و **ابوداود، ترمذی** و **ابن‌حبان** با سند صحیح از ابوالدردا نقل کرده‌اند که رسول‌الله ﷺ فرمود: در میزان، عمل با حُسن خلق، هیچ عملی برابر نخواهد شد و آن‌حضرت ﷺ به حضرت ابوذرغفاری رضی الله عنه فرمود که: به تو دو چنان کار نشان می‌دهم که عمل به آنها بر مردم سنگین نیست و در میزان عمل آنها از همه سنگین‌تر خواهند شد، یکی است «حسن خلق» و دیگری است «سکوت بسیار» یعنی عدم تکلم بدون نیاز. امام احمد در کتاب الزهد به روایت حضرت حازم رضی الله عنه نقل فرموده که حضرت جبرئیل علیه السلام یکبار نزد آن‌حضرت ﷺ زمانی تشریف آورد که کسی در آنجا از خوف خدا گریه می‌کرد، پس جبرئیل فرمود که همه اعمال انسان وزن می‌شوند ولی خوف خدا و آخرت آنچنان عملی است که وزن نمی‌شوند بلکه یک قطره اشک هم بزرگترین آتش جهنم را خاموش می‌کند.[1]

در حدیثی آمده است که شخصی در میدان محشر حاضر می‌شود وقتی که نامه اعمال او در جلوی رویش قرار می‌گیرد اعمال نیک خود را خیلی کم می‌یابد که ناگهان چیزی مانند ابر به پرواز در آمده می‌آید و در کفهٔ اعمال نیک او قرار می‌گیرد و به او گفته می‌شود که این ثمره آن عمل تو است که به مردم مسایل و احکام دین آموزش می‌دادی و این سلسلهٔ اعمال تو جریان یافته و هر کسی که بر آنها عمل کرده از عمل هر یکی از آنان سهمی برای تو مقرر گردیده‌است.[2]

طبرانی به روایت جابر رضی الله عنه نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: که آنچه از همه اول در میزان عمل گذاشته می‌شود عمل نیک انفاق بر اهل و عیال و تکمیل نیازمندی‌های‌شان است. و امام ذهبی از حضرت عمران رضی الله عنه

---

۱ - مظهری.

۲- مظهری عن ابن المبارک.

بن حُصَین نقل کرده که رسول‌الله ﷺ فرموده: که در قیامت جوهری که علما به آن علم دین و احکام دین نوشته‌اند با خون شهدا وزن کرده می‌شود پس وزن جوهر علما از خون شهدا سنگین‌تر خواهد شد. هم چنین روایات حدیث در رابطه با وزن اعمال در قیامت بسیار است در اینجا چندی به این خاطر ذکر گردید که از آنها فضیلت و قدر و ارزش بعض اعمال اندازه گیری شود و از تمام این روایات حدیث کیفیت وزن اعمال مختلف معلوم می‌شود. از بعضی معلوم می‌گردد که خود انسان عامل وزن می‌گردد و آنها طبق اعمال خود سبک و سنگین می‌شوند و از بعض احادیث معلوم می‌شود که نامه‌های اعمال وزن کرده می‌شوند و از بعض نیز ثابت می‌گردد که خود اعمال، مجسم شده، وزن می‌گردند.

امام تفسیر ابن کثیر بعد از نقل همه این روایات فرموده که امکان دارد که وزن با صورتهای مختلف چندین بار اتفاق افتد، و روشن است که حقیقت کامل یعنی معاملات را فقط خدا می‌داند و برای عمل، دانستن این حقیقت لازم هم نیست فقط اینقدر کافی است که اعمال ما وزن می‌شوند اگر کفهٔ اعمال نیک سبک شد مستحق عذاب خواهیم شد این امری است که حق تعالیٰ کسی را بفضل و کرم خویش یا به سفارش پیامبر و اولیاءالله ببخشد و از عذاب نجات یابد.

آنچه در بعض روایات آمده که بعضی تنها به برکت کلمه ایمان نجات می‌یابند و همه گناهها در مقابل آن عفو می‌شوند متعلق به آن صورت استثنایی است که از ضابطه عمومی جداگانه مظهر فضل و کرم خاص خداست.

در این دو آیه که تفسیر آنها الآن بیان گردید تهدیدی است برای گناهگاران از آن عذاب الهی و افتضاحی که در میدان محشر برای‌شان پیش می‌آید؛ در آیه سوم بعد از ذکر نعمتهای الهی ترغیبی است برای قبول حق و عمل بر آن به این شکل که ما به شما در روی زمین قدرت کامل و تصرف مالکانه عطا کردیم و سپس در آن برای شما جهت تحصیل وسایل زندگی

هزاران راه باز کردیم، گویا رب‌العالمین جهان را برای وسایل زندگی و اسباب تفریح انسان بزرگترین انباری قرار داده‌است و تمام لوازم انسانی را در آن آفریده است؛ الآن کار انسان فقط این قدر هست که برای بیرون آوردن لوازم خویش از آن انبار و استعمال آنها راههایی را بیاموزد. حاصل هر علم و فن و ابتکارات جدید علوم انسانی بجز از این چیزی دیگر نیست که اشیای آفریده خالق کاینات را که در این انبار گذاشته‌اند با سلیقه در آورده و با طریقهٔ صحیحی آنها را استعمال کند. انسان احمق و بد سلیقه‌ای که راه درآوردن آنها را از این زمین نمی‌داند یا بعد از استخراج طریقه استعمال آنها را نمی‌فهمد از منافع آنها محروم می‌ماند مردم فهمیده هر دو را درک کرده از آنها مستفید می‌شوند.

خلاصه اینکه همه لوازم انسانی را خداوند در زمین بودیعت گذاشته است و مقتضای آن اینکه او در هر وقت و هر حال سپاس گزار خدا باشد ولی او در غفلت قرار گرفته از احسانهای خالق و مالک خویش فراموش می‌گردد؛ لذا در پایان آیه به گونه شکوه آمیز فرمود: «**قَلِيْلاً مَّا تَشْكُرُوْنَ**» یعنی، شما خیلی کم شکر و سپاس بجا می‌آورید.

وَ لَقَدْ خَلَقْنٰكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنٰكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا

و ماشما را آفریدیم‌باز صورت‌بندی کردیم شما را سپس گفتیم به فرشتگان که سجده کنید

لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْٓا اِلَّآ اِبْلِيْسَ ط لَمْ يَكُنْ مِّنَ السّٰجِدِيْنَ ﴿۱۱﴾ قَالَ مَا

به آدم پس سجده کردند همه بجز ابلیس که نبود از سجده کنندگان. گفت چه چیزی

مَنَعَكَ اَلَّا تَسْجُدَ اِذْ اَمَرْتُكَ ط قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ ج

مانع شد برای تو که سجده نکردی وقتی که من به تو دستور دادم گفت من بهترم از او

خَلَقْتَنِيْ مِنْ نَّارٍ وَّخَلَقْتَهٗ مِنْ طِيْنٍ ﴿۱۲﴾ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُوْنُ

آفریده‌ای مرا از آتش و آفریده‌ای او را از گل. گفت فرود آ از اینجا تو شایسته نیستی

لَكَ اَنْ تَتَكَبَّرَ فِيْهَا فَاخْرُجْ اِنَّكَ مِنَ الصّٰغِرِيْنَ ﴿۱۳﴾ قَالَ اَنْظِرْنِیْ اِلٰی

که تکبر کنی اینجا بیرون روکه تو ذلیلی. گفت مرا مهلت ده تا

يَوْمِ يُبْعَثُوْنَ ﴿۱۴﴾ قَالَ اِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِيْنَ ﴿۱۵﴾ قَالَ فَبِمَا

روزی که مردم از قبور برانگیخته می‌شوند، گفت به تو سهلت داده شده، گفت همانگونه که

اَغْوَيْتَنِیْ لَاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيْمَ ﴿۱۶﴾ ثُمَّ لَاٰتِيَنَّهُمْ مِّنْ

تو مرا گمراه کرده‌ای من هم لازماً می‌نشینم بر جاده راست تو. سپس می‌آیم برایشان از

بَيْنِ اَيْدِيْهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ اَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَآئِلِهِمْ ؕ وَ لَاتَجِدُ

جلو و از عقب‌شان و از سمت راست و از چپشان و نمی‌یابی

اَكْثَرَهُمْ شٰكِرِيْنَ ﴿۱۷﴾ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُوْمًا مَّدْحُوْرًا ؕ لَمَنْ تَبِعَكَ

بیشتر شان را شکر گذار. گفت برو بیرون از آن نکوهیده و مردود هر کسی که به راه تو برود

مِنْهُمْ لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ اَجْمَعِيْنَ ﴿۱۸﴾

از ایشان لازماً پر می‌کنم دوزخ را از همه شماها.

خلاصۀ تفسیر

و ما (برای پیدا کردن) شما (وسایل) را آفریدیم (یعنی ماده آدم علیه السلام را ساختیم که از آن ماده، همه شما هستید) باز (ماده را آفریده) ما صورت بندی شما را کردیم (یعنی در آن ماده صورت آدم علیه السلام را ساختیم باز همان صورت در اولاد او جریان دارد، این نعمت ایجاد شد) پس (وقتیکه آدم علیه السلام ساخته شد و به دانستن اسما مشرف گشت پس) ما به فرشتگان دستور دادیم که (الآن) آدم را سجده کنید (این نعمت اکرام، شد) پس همه فرشتگان سجده کردند بجز ابلیس که او در جمع سجده کنندگان شامل نشد، حق تعالیٰ فرمود: تو که سجده نمی‌کنی چه چیزی مانع شد در صورتیکه من تو را به سجده حکم دادم گفت (آنچه مانع است اینست که) شما مرا از آتش آفریده‌ای و او (آدم) را از خاک آفریده‌ای (این اولین مقدمه استدلال شیطانی است و مقدمه دیگری که ذکر

نشده این است که آتش بسبب نورانیتش از خاک افضل است و مقدمه سوم اینکه فرع و اولاد افضل هم از فرع مفضول افضل می‌باشند چهارمین مقدمه اینکه سجده افضل برای غیر افضل مناسب نیست با ترتیب دادن این چهار مقدمه شیطان برای عدم سجده خود چنین استدلال کرد که من افضل هستم لذا بر غیر افضل سجده نکردم، ولی علاوه بر نخستین مقدمه بقیه همه مقدمات اشتباه‌اند و نخستین مقدمه به اعتبار عموم مردم از این لحاظ درست و صحیح است که در تخلیق انسان جزو غالب خاک است و اشتباه شدن بقیه مقدمات استدلال روشن‌اند زیراکه افضل بودن آتش نسبت به خاک می‌تواند فضیلت جزئی قرار بگیرد امّا کلاً ادعای افضل بودن آن بدون دلیل است و هم چنین افضلیت اولاد و فرع افضل هم مشکوک است هزاران واقعات بر خلاف آن موجود هستند که اولاد نیک، بد و اولاد بد، نیک می‌شوند هم چنین این هم اشتباه است که سجده افضل برای مفضول مناسب نیست بسا اوقات مقتضای مصالح بر خلاف آن مشاهده شده‌است)

حق تعالی فرمود (وقتیکه تو اینگونه نافرمان هستی) پس از آسمان فرود بیا تو حق نداری که تکبر کنی (بویژه) در آسمان (که مقام همه فرمانبرداران است) تو (از اینجا) بیرون رو (دور باش) یقیناً تو (به سبب تکبر) در ردیف ذلیلان قرار گرفتی او گفت به من مهلت بده تا روز قیامت؛ الله تعالیٰ فرمود به تو مهلت داده شد او گفت بسبب اینکه شما مرا (به حکم تکوین) گمراه کرده‌ای من قسم می‌خورم که من برای (کمین) ایشان (یعنی برای راهزنی آدم و اولاد او) بر راه راست تو (که دین حق باشد) می‌نشینم باز بر آنها (از هر چهار طرف) حمله می‌کنم از جلو هم و از عقب هم و از جانب راست هم و از جانب چپ هم (یعنی در کوشش منحرف کردن شان دریغ نخواهم کرد تا که آنها تو را عبادت نکنند) و (من در مساعی خود پیروز خواهم شد چنانکه) شما بیشتر ایشان را (نسبت به نعمتهای خود) شکر گزار نخواهید یافت الله تعالی فرمود که از اینجا (آسمان) ذلیل و خوار شده بیرون رو (و آنچه تو راجع به منحرف کردن اولاد آدم می‌گویی پس آنچه دلت می‌خواهد بکن من از همه بی‌نیازم نه از به راه آمدن کسی فایده می‌برم و نه از گمراهی کسی، ضرری به من می‌رسد) هر کسی که از ایشان به گفتار تو باشد من حتماً از شما (یعنی ابلیس و پیروان او) دوزخ را پر خواهم کرد.

معارف و مسایل

در اینجا سرگذشت حضرت آدم علیه السلام و ابلیس علیه‌اللعنة آمده‌است. پیش از این، در رکوع چهارم سوره بقره، مطالبی در این باره نیز بیان شده‌است، راجع به آن بسیاری امور که تحقیق‌طلب بود در آنجا اشاره شده‌است. علاوه بر این پاسخ چند سؤال که قابل تحقیق‌اند در اینجا نوشته می‌شود. آیا دعای ابلیس راجع به زندگی او تا قیامت پذیرفته شد یا خیر و در صورت قبول، تطبیق دو آیه متعارض، به چه صورت خواهد بود؟

ابلیس در عین حال که مورد عقاب و عتاب قرار گرفت به بارگاه خدا دعا کرد و آن هم دعای عجیب و غریب که تا حشر مهلت زندگی به وی داده شود. در پاسخ به آن، الفاظی که خداوند فرمود در اینجا اینقدر ذکر شده که «**اِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِيْنَ**» یعنی به تو مهلت داده شده، در این الفاظ به قرینه خواهش و جواب چنین مفهوم می‌شود که این مهلت تا حشر به او داده شده همانگونه که او خواهش کرده‌بود، ولی در این آیه تصریح نشده که آیا مهلتی که به او داده شده مطابق به خواهش ابلیس تا حشر است یا تا میعادی دیگر است. اما در آیه ۳۸ سوره حجر در این باره «**اِلٰى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ**» آمده است که از ظاهر آن معلوم می‌شود که مهلت خواسته ابلیس تا قیامت به او داده نشد بلکه تا مدتی محدود به او مهلت رسید که در علم خدا محفوظ است. حاصل اینکه این دعای ابلیس پذیرفته شد اما ناتمام؛ که بجای تا روز قیامت، تا مدت خاصی به وی مهلت رسید. در تفسیر ابن جریر از سُدّی روایتی منقول است که از آن، این مضمون تأیید می‌گردد که الفاظ آن قابل ملاحظه است:

«**فلم ینظره الی یوم البعث و لکن انظره اِلٰى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ و هو یوم ینفخ فی الصور النفخة الاولی فصعق من فی السمٰوٰت و من فی الارض فمات**»[1]

الله تعالی ابلیس را تا یوم البعث مهلت نداد؛ بلکه تا یک روز معین

۱- تفسیر طبری، آیه ۸۷، سوره نحل.

مهلت داد و آن روزی است که در آن صور اول دمیده می‌شود که از آن، اهل آسمان و زمین بیهوش می‌گردند و می‌میرند.

خلاصه آن اینکه شیطان، تا زمانی مهلت خواسته بود که صور دوم دمیده شود و همه مردگان برانگیخته شوند که آن زمان «یوم البعث» نام دارد. اگر این دعای او به عینه پذیرفته می‌شد، پس هنگامی که بجز یک ذات حی و قیوم کسی زنده نمی‌ماند و در آیه ۲۶ سوره رحمٰن «**وَكُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَّ يَبْقىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ**» ظاهر می‌گردد بنابر این دعا، ابلیس هم تا آن وقت زنده می‌ماند، لذا دعای او بجای اینکه تا یوم البعث مهلت داده شود به مهلت یوم ینفخ فی الصور تبدیل گردید که در اثر آن وقتی که موت بر همه کاینات حکم فرما می‌گردد او هم می‌میرد؛ باز وقتی که همه بار دوم زنده می‌شوند او هم زنده می‌گردد.

با توجه به این تحقیق، آن شک هم مرتفع شد که از آیه «**كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ**» متعلق به این دعا پدید می‌آید که به ظاهر درمیان این دو تا تعارض وجود دارد.

امّا حاصل این تحقیق این است که یوم البعث و یوم الوقت المعلوم هر کدام دو روز جداگانه‌اند ابلیس تا یوم البعث مهلت خواسته بود که کاملاً پذیرفته نشد و تا یوم الوقت المعلوم به او مهلت رسید.

سیدی حضرت حکیم الامة تهانوی در «**بیان القرآن**» این را ترجیح داده است که در حقیقت این دو، دو روز جداگانه نیستند؛ بلکه از نفخ اول گرفته تا دخول جنت و جهنم یک روز طولانی است که در قسمتهای مختلف آن، وقایع گوناگونی اتفاق می‌افتد و با در نظر گرفتن آن وقایع، آن را می‌توان به طرف هر واقعه‌ای نسبت داد. مثلاً می‌توان آن را یوم نفخ صور و یوم فنا هم گفت و یوم بعث و یومِ جزا هم نامید. و از این دلایل، همهٔ اشکالات مرتفع شدند. **فللّٰه الحمد.**

آیا دعای کافر هم پذیرفته می‌شود

این سؤال از این جهت پدید می آید که از آیه ۱۴ سوره رعد «**وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِيْنَ اِلَّا فِيْ ضَلَالٍ**» به ظاهر چنین مفهوم می‌شود که دعـای کـافر پـذیرفته نمی‌شود؛ ولی از واقعه ابلیس و آیه مذکور امکان قبولیت دعا ظاهر است. جوابش اینکه در دنیا می‌تواند دعای کافر هم پذیرفته شود؛ چنانکه دعای شخص کافرتری مانند: ابلیس هم پذیرفته شد؛ ولی در آخرت دعای کافر قبول نمی‌گردد. و آیه مذکور «**وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِيْنَ**» مـتعلق بـه آخـرت است و مربوط به این دنیا نمی‌باشد.

الفاظ گوناگون واقعه آدمعليه‌السلام و ابلیس

این حکایت در جاهای متعددی از قرآن آمده‌است و الفاظ این سؤال و جواب در هر جا با هم متفاوت‌اند؛ در صورتیکه واقعه یکی است. علتش این است که مضمون اصل واقعه در هر جا یکی است و نقل الفاظ در هر جا به عینه لازم نیست. می تواند روایت بالمعنی باشد؛ لذا بعد از اتحاد مضمون و مفهوم، اختلاف الفاظ مورد توجه نیست.

ابلیس از کجا این جرأت را پیدا کرد که بی‌باکانه بیارگاه عزت و جلال گفتگو کند

در بارگاه قدس رب‌العزت فـرشتگان و انـبیاءعليهم‌السلام مـجال دم زدن را نداشتند؛ ابـلیس چگـونه جـرأت کـرد؟ عـلما فـرموده‌انـد کـه ایـن مـظهر شدیدترین قهر بی‌نهایت الهی است که بعلت مردود بودن ابلیس، آنـچنان حجابی بین او و رب‌العـالمین حـایل گشت کـه بـه واسـطه آن، عـظمت و

جلالیت خدا بر او پوشیده شد و بی‌شرمی بر او مسلط گشت.[۱]

حمله شیطان بر انسان از چهار طرف محدود نیست بلکه عام است

در آیه مذکور قرآن آمده‌است که ابلیس برای منحرف کردن اولاد آدم چهار طرف را ذکر کرده: جلو، عقب، راست و چپ؛ ولی در حقیقت در اینجا حدود مقصود نیست؛ بلکه مقصود، هر طرف و هر جانب است. لذا این منافی به احتمال حمله فوق و تحت نیست هم چنین حمله همه جانبه شیطان با این حدیث که: شیطان بوسیله رگهای خون در بدن انسان داخل شده در آن تصرف می‌کند، منافات ندارد.

حکم خروج شیطان از آسمانها در آیات مذکور دو بار ذکر شده‌است: نخست در آیه ۱۳ اعراف «**فَاخْرُجْ اِنَّكَ مِنَ الصّٰغِرِيْنَ**» دوم در آیه ۱۸ اعراف «**قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُوْماً**» غالباً در کلام اول این حکم به تصویب رسیده و در دومین اجرا گردیده است.[۲]

وَ يٰاٰدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا

وای آدم ساکن‌شوید تو و همسرت در جنت پس بخورید از هرکجا که خواستید و نزدیک نشوید

هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُوْنَا مِنَ الظّٰلِمِيْنَ﴿۱۹﴾ فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطٰنُ

به این درخت پس خواهید شد گناهکار. پس لغزانید آنها را شیطان تا که

لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَاوٗرِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْاٰتِهِمَا وَ قَالَ مَا نَهٰكُمَا

ظاهر کند برای شان آنچه را که از ایشان پوشیده بود از شرمگاه ایشان و گفت منع نکرده است شما را

۱- بیان القرآن با تلخیص و توضیح.

۲- بیان القرآن با تلخیص.

رَبُّكُمَا عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ اِلَّا اَنْ تَكُوْنَا مَلَكَيْنِ اَوْ تَكُوْنَا

پروردگارتان از این درخت مگر برای اینکه گاهی باشید فرشته یا گاهی باشید

مِنَ الْخٰلِدِيْنَ ﴿۲۰﴾ وَ قَاسَمَهُمَا اِنِّيْ لَكُمَا لَمِنَ النّٰصِحِيْنَ ﴿۲۱﴾

ساکنین جاویدان. و قسم خورد با ایشان که یقیناً من دوست شما هستم.

فَدَلّٰهُمَا بِغُرُوْرٍ ۚ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا

پس مایل گردانید ایشان را به فریب پس وقتی که چشیدند آن دو از درخت ظاهر شد برای شان

سَوْاٰتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفٰنِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ ؕ وَ نَادٰهُمَا

شرمگاه ایشان و شروع کردند که می‌چسپانیدند برخود از برگهای جنت، و صدا زد به ایشان

رَبُّهُمَا اَلَمْ اَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَ اَقُلْ لَّكُمَا اِنَّ الشَّيْطٰنَ

پروردگارشان گفت آیا منع نکرده بودم شمارا از این درخت و نگفته بودم به شما که شیطان

لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ ﴿۲۲﴾ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَآ اَنْفُسَنَا ۜ وَ اِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا

برای شما دشمنی است آشکارا. گفتند آن دو تا پروردگارا! ظلم کردیم برخود واگر نیامرزی ما را

وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ﴿۲۳﴾ قَالَ اهْبِطُوْا بَعْضُكُمْ

و رحم نکنی بر ما ما حتماً خواهیم شد از زیانکاران. فرمود فرود آیید

لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۚ وَ لَكُمْ فِي الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَّ مَتَاعٌ اِلٰى حِيْنٍ ﴿۲۴﴾ قَالَ

دشمن یکدیگر می‌شوید و برای شما در زمین سکونت‌گاه و استفاده‌هست تا مدتی، گفت

فِيْهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيْهَا تَمُوْتُوْنَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُوْنَ ﴿۲۵﴾

در آن زنده می‌مانید و در آن می‌میرید و از آن بیرون آورده می‌شوید.

خلاصۀ تفسیر

و ما (به آدم علیه‌السلام) دستور دادیم که ای آدم تو و همسرت (حوا) در جنت سُکنی گزینید باز از هر جا که خواستید (و هر چیزی که خواستید) هر دوی‌تان

بخورید و (به فکر این باشید که) نزد این درخت (بخصوص هم) نروید (یعنی میوه آن را نخورید) که در ردیف آنها قرار می‌گیرید که کارهای نامناسب انجام می‌دهند پس شیطان در دل آن دو وسوسه انداخت تا که (درخت ممنوع را به خوردِ ایشان داد تا) بدن مستور ایشان را که بـر یکـدیگر پـوشیده بـود در جـلوی یکـدیگر بی‌حجاب کند (زیرا که تأثیر خوردن آن درخت همین بود، چه بالذّات یا بوجه ممانعت) و (آن وسوسه این بود که به آن دو) گفت پروردگارتان شما دو نفر را از (خوردن) این درخت به جهت دیگر منع نکرده‌است مگر فقط به این جهت کـه شـما دو تـا (آن را خورده) شاید گاهی فرشته قرار نگیرید یا از زندگان جـاوید نـباشید (حـاصل وسوسه این بود که از خوردن این درخت نیروی ملکوتیت و زندگی دایمی پدید می‌آید، ولی در ابتدا وجود شما متحمل، این غذای قوی نبود لذا منع شدید الآن در حالت و نیروی شما ترقی شده و نیروی شما متحمل آن شده‌است لذا اکنون حکم آن ممنوعیت باقی نمانده‌است) و در جلوی آن دو (بر این امر) قسم یاد کرد که یقین کنید که من (از ته دل) خیر خواه شما دو نفر هستم پس (با این گونه توطئه) آن هر دو را پایین آورد (و پایین آوردن به اعتبار حالت و رای هم بود که رای عالی خود را گذاشته مایل به رای دشمن شدند و به اعتبار مقام هم از جنّت پایین آورده شدند) پس به محض اینکه این دو نفر درخت را چشیدند (فوراً) بدن مستورشان در جلوی یکدیگر ظاهر شد (یعنی لباس جنّت خلع گردید و هر دو شرمنده شدند) و (برای پنهان کردن بدن) هر دو بر (بدن) خود برگ (درختهای) جنت را پیوند زدند و چسپانیدند و (آنگاه) پروردگارشان به ایشان صدا زد که آیا من شما دو نفر را از (خوردن) این درخت منع نکرده‌بودم و این را هم نگفته بودم کـه شـیطان دشـمن آشکـار شماست (مبادا که فریب او را بخورید) هر دو نفر گفتند پروردگارا! ما بر خود ظلم کردیم (که از احتیاط کامل و اندیشه، کار نگرفتیم) و اگر شما ما را نیامرزید و بر ما رحم نکنید حقیقتاً از زیانکاران خواهیم شد حق تعالیٰ (به آدم و حوا) فرمود که (از جنت) پایین (بر زمین) در حالی بروید که شما (یعنی اولاد شما) دشمن یکدیگر قرار می‌گیرید و برای شما در زمین محل سکونت (مقرر گردیده) است و استفاده (از اسباب معیشت به تصویب رسیده است) تا وقتی معین (یعنی تا دم موت، و این را هم) فرمود که شما در آنجا باید زندگی کنید و در آنجا بمیرید و از آنجا (در روز قیامت)

زنده شده بیرون آیید.

معارف و مسایل

این واقعهٔ حضرت آدمعليه‌السلام و ابلیس که در آیات مذکور آمده‌است همه این وقایع عیناً در رکوع چهارم سوره بقره به تفصیل آمده‌است و در این باره، هر قدر سؤال و شک و شبهه وارد شده، جواب آنها را با تشریح کامل و توضیحات بیشتر در تفسیر سوره بقره جلد اوّل معارف از ص ۲۴۰ تا ۲۵۸ به رشته تحریر درآمده‌است؛ در صورت نیاز مطالعه شوند.

يٰبَنِىْٓ اٰدَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاساً يُّوَارِىْ سَوْاٰتِكُمْ وَ رِيْشاً ط

ای اولاد آدم ما نازل کردیم بر شما لباس که می‌پوشد شرمگاه شما را و نازل کردیم لباس آرایش

وَ لِبَاسُ التَّقْوٰى لا ذٰلِكَ خَيْرٌ ط ذٰلِكَ مِنْ اٰيٰتِ اللّٰهِ لَعَلَّهُمْ

و لباس پرهیزگاری که آن از همه بهتر است اینها نشانه‌های قدرت خدا هستند تا که آنها

يَذَّكَّرُوْنَ ﴿۲۶﴾ يٰبَنِىْٓ اٰدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطٰنُ كَمَآ اَخْرَجَ اَبَوَيْكُمْ

درست فکر کنند. ای اولاد آدم فریب ندهد شما را شیطان همانگونه که بیرون کرد پدر و مادر شما را

مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْاٰتِهِمَا ط اِنَّهٗ يَرٰكُمْ

از بهشت، کشید از آنها لباس‌شان را تا که نشان دهد به ایشان شرمگاه‌شان را او می‌بیند شما را

هُوَ وَ قَبِيْلُهٗ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ ط اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيٰطِيْنَ اَوْلِيَآءَ لِلَّذِيْنَ

و قوم او هم، از جایی که نمی‌بینید شما آنها را، ما گردانیدیم شیاطین را دوستان کسانی که

لَا يُؤْمِنُوْنَ ﴿۲۷﴾

ایمان نمی‌آورند.

خلاصهٔ تفسیر

ای فرزندان آدم (یکی از انعامات ما اینست که) ما برای شما لباس پدید آوردیم که عورت (یعنی شرمگاه) شما را می‌پوشد و (برای بدن شما) موجب زینت هم هست و (علاوه بر لباس ظاهری یک لباس معنوی هم برای شما مقرر کردیم که آن) لباس تقوی (و دیانت) است که این از آن (لباس ظاهری) بهتر است (زیرا لباس ظاهری که منظور شرعی است بخاطر تقوی و دینداری است لذا مقصود اصلی در هر حال لباس تقویٰ است) این (پدید آوردن لباس) از نشانه‌های (فضل و کرم) الله تعالیٰ می‌باشد تا که ایشان (این نعمت را) به یاد آورند (و بیاد آورده حق اطاعت مُنعِم و محسن خویش را ادا کنند و آن حق اطاعت همان است که لباس تقوی فرموده است) ای فرزندان آدم هوشیار باشید که شیطان شما را در هلاکت نیندازد (که بر خلاف دین و تقویٰ از شما کار بگیرد) همانگونه که او مادر و پدر شما (یعنی آدم و حواعلیهماالسلام) را از جنت بیرون آورد (یعنی آنها را به کارهایی وا داشت که در نتیجه آنها از جنت بیرون شدند و بیرون هم) در چنین حالتی قرار داد که لباس‌شان را هم (از بدن) شان کشید تا که شرمگاههای آنها را به مشاهده درآورد (که برای مردم شرافتمند موجب خجالتی و افتضاح است، الغرض شیطان دشمن قدیمی شماست از او خیلی هوشیار باشید، و بیشتر احتیاط از این جهت هم لازم است که) او و لشکر او شما را از جاهایی می‌بینند که شما آنها را (عادتاً) نمی‌بینید (و ظاهر است که اینگونه دشمن خیلی خطرناک خواهد شد و برای نجات از او احتیاط کامل لازم است و این احتیاط از ایمان کامل و تقوی به دست می‌آید، و اگر آن را اختیار کنید وسایل نجات فراهم خواهد آمد، زیرا که) ما شیاطین را دوستان کسانی می‌گردانیم که ایمان نمی‌آورند. (که اگر ایمان کامل نباشد شیطان کاملاً مسلط می‌شود؛ خلاصه اینکه هر کسی که ایمانش هر قدر ضعیف باشد شیطان همان قدر بر او مسلط می‌شود به خلاف مؤمن کامل که شیطان نمی‌تواند بر آن کاملاً مسلط شود، همانگونه که در آیه ۹۹ سوره نحل آمده: «**اِنَّه' لَیْسَ لَه' سُلْطٰنٌ عَلَی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ عَلٰی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُوْنَ**»

معارف و مسایل

قبل از آیات مذکور، در یک رکوع کامل، واقعهٔ حضرت آدم علیه‌السلام و شیطان رجیم بیان شده‌بود که در آن نخستین اثر اغوای شیطان این بود که لباس جنتی آدم و حوا علیهما‌السلام را از تن شان بیرون کشید و آنان برهنه ماندند و خواستند که از برگهای درختان، عورت خود را بپوشانند.

در نخستین آیه از آیات مذکور حق تعالیٰ به اولاد آدم خطاب کرده فرمود: که لباس شما نعمت عظیم قدرت الهی است از آن قدردانی کنید. در اینجا خطاب تنها به مسلمین نیست بلکه به تمام فرزندان آدم است. و در این اشاره به این است که پوشاندن عورت و لباس یک شیء طبیعی و ضروری برای انسان است که بدون امتیاز دین و آیین همه پایبند آن هستند سپس در تفصیل آن سه نوع لباس را ذکر فرمود:

اولاً «**لِبَاساً يُّوَارِىْ سَوْاٰتِكُمْ**» که این «**يوارى**» از «موارات» مشتق است به معنی پوشیدن و «**سوآة**» جمع «سوءَة» است که به آن اعضای انسان اطلاق می‌شود که ظاهر کردن آنها طبعاً قبیح و موجب شرمندگی است. مقصود این است که ما برای صلاح و فلاح شما اینگونه لباس پدید آوردیم که بوسیله آن بتوانید شرمگاه خود را بپوشانید.

سپس فرمود: «**وَ رِيْشاً**» ریش به آن لباس گفته می‌شود که مردم برای آرایش و زیبایی می‌پوشند. یعنی اینکه برای پوشاندن ستر شما لباس مختصری کافی است، ولی ما لباسهای بیشتر و بهتری را تدارک دیده‌ایم که سبب زینت و زیبایی شما نیز باشند و بر جمال و بر زندگی شما بیفزایند.

در اینجا قرآن لفظ «**اَنْزَلْنَا**» یعنی فرود آوردیم را استعمال فرمود که مراد از آن «عطا کردن» است لازم نیست که از آسمان لباس ساخته فرود آید همانگونه که در آیه ۲۵ سوره حدید لفظ «**اَنْزَلْنَا الحَدِيْد**» آمده است یعنی ما آهن را فرود آوردیم، در صورتیکه همه می‌دانند که آهن از زمین استخراج می‌شود، البته در هر دو جا لفظ «**اَنْزَلْنَا**» فرموده اشاره به این کرد که همانگونه

که در اشیای فرود آمده از آسمان صنعت و تدبیر کسی از مردم دخالتی ندارد هم چنین در ماده اصل لباس که پنبه یا پشم و غیره باشد تدبیر انسان در آن به قدر یک ذره‌ای دخالتی ندارد بلکه همه اینها بخششهای قدرت الهی به شمار می‌روند.

البته آدمی برای راحتی و آسایش خویش جهت دفاع از سرما و گرما موافق به طبیعت خویش و بر حسب صنعت گری لباس می‌سازد و آن صنعت هم نشان داده و آموزش الهی است لذا در نگاه حقیقت شناس اینجا همه از عطایای حق تعالی‌اند که گویا از آسمان فرود آورده شده‌اند.

دو نوع استفاده از لباس

در اینجا دو نوع استفاده از لباس نشان داده شد یکی ستر پوشی، دیگری دفاع از سردی و گرمی و آرایش بدن. و در تقدیم بیان فایده اول اشاره به این‌است که هدف اصلی از لباس انسانی ستر پوشی است و این‌است برتری و امتیاز او از بقیه حیوانات که لباس حیوانات طبعاً جزو بدن‌شان قرار گرفته است و فقط بخاطر دفاع از سرما و گرما و تحصیل زینت است، در آن اهتمام‌برای ستر پوشی‌نیست. آری‌وضع عضو مخصوص آنها در بدن بگونه‌ای است که کاملاً منکشف نشود بوسیله دم پوشیده شده یا به گونه‌ای دیگر.

و بعد از بیان واقعهٔ حضرت آدم و حوا و اغوای شیطانی در ذکر کردن لباس اشاره به این‌است که برهنگی برای انسان و منکشف شدن شرمگاهش بی‌نهایت ذلت آور و رسوایی و علامت بی‌عفتی و مقدمه‌ای است برای انواع و اقسام شر و فساد.

نخستین حمله شیطان بر انسان بصورت برهنه‌کردن او شد و امروزه نیز شیطان بگونه‌ای با عنوان ترقی و تمدن در برهنه یا نیم برهنه‌کردن انسان مشغول است

از اینجاست که شیطان اولین تدبیری را که به منظور گمراه کردن انسان بکار برد، این بود که او را به عنوان ترقی و تمدن، برهنه یا نیم برهنه کرده و بر سر خیابانها، کوچه و میادین عمومی، به معرض نمایش قرار داده‌است و بدین ترتیب شیطان می‌کوشد، به عنوان ترقی و تکامل، شرف، عزت و ارزش طلایی انسانی را از او بگیرد.

بعد از ایمان نخستین فریضه ستر عورت است

شیطان با این بُعدِ ضعف انسان، پی برده بطوری که نخستین حمله خود را متوجه عورت او کرده‌است، و شریعت اسلام که ضامن هر گونه صلاح و فلاح انسان است آن‌چنان به ستر عورت انسان اهتمام ورزید که آن را بعد از ایمان، نخستین فریضه قرار داد، نماز و روزه و غیره همه بعد از آن می‌باشند.

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه می‌فرماید که رسول کریم ﷺ فرموده‌اند که: هرگاه کسی لباس جدیدی بپوشد، باید به وقت لباس پوشیدن این دعا را بخواند:

«الحمد لله الذی کسانی ما اواری عورتی و اتجمل به فی حیاتی»

سپاس ذاتی را که به من لباس داد تا که بوسیله آن ستر عورت کنم و آرایش حاصل نمایم!

به وقت دوختن لباس جدید تصدق لباس کهنه موجب اجر عظیم است

فرمود که: هر کس که بعد از پوشیدن لباس جدید لباس کهنه را به مساکین و فقرا تصدق کند او در هر حال موت و حیات خویش، تحت کفالت خدا قرار می‌گیرد.[۱]

در این حدیث هم به انسان به هنگام لباس پوشیدن به همان دو مصلحت تذکر داده شد که بخاطر آنها الله تعالی لباس را آفریده بود.

ستر عورت از بدو آفرینش عمل طبیعی انسان است فلسفهٔ ارتقای جدید باطل است.

از سرگذشت آدم علیه السلام و این فرمان قرآن، این امر روشن گردید که ستر عورت و لباس و پوشش بدن برای انسان یک خواهش طبیعی و نیاز آفرینش اوست که از نخستین روز خلقت همراه او بوده‌است و این گفتار بعضی از دانشمندان امروز که انسان نخستین روز برهنه بوده، سپس مراحل تکامل را طی کرده و بعداً لباس ایجاد کرده‌است کاملاً اشتباه و بی‌اساس است.

نوعِ سومِ لباس

خداوند متعال در قرآن مجید دو نوع را که همان ستر عورت و لباس زینت‌اند ذکر فرموده و علاوه بر آنها به پوشش سومی نیز اشاره فرموده است که همانا لباس تقواست. بدین مضمون که «**وَلِبَاسُ التَّقْوىٰ ذٰلِكَ خَيْرٌ**» و در بعضی قرأئت‌ها به فتح یعنی «**لِبَاسَ التَّقْوىٰ**» خوانده شده‌است. پس در این صورت تحت «**اَنْزَلْنَا**» قرار گرفته معنایش چنین می‌شود که ما لباس سوم «**التَّقْوىٰ**» را فرود آوردیم، و به اعتبار قرائت مشهور، معنی آن اینکه این دو

۱- ابن کثیر عن مسند احمد.

نوع لباس را همه می‌دانند اما نوع سوم لباس تقوی است که آن لباس از همه انواع لباسها و پوشاکها بهتر است. مراد از لباس تقوی طبق تفسیر حضرت ابن عباس و عروة بن الزبیر رضی‌الله‌عنهما، عمل صالح و خوف خداست.[1]

مقصود اینکه همانگونه که لباس ظاهری وسیله‌ای برای ستر عورت و شرمگاه انسان و دفاع از سردی و گرمی اوست هم‌چنین یک نوع لباس معنوی عمل صالح و خوف خدا نیز هست که بر عیوب و نکته‌های ضعف انسانی پرده و موجب نجات ابدی او از مشقتها و مصایب است و برای همین است که بهترین لباس نامیده شده‌است.

در این آیه اشاره به این‌است که یک انسان بدکردار که خوف خدا به دل نداشته و پایبند اعمال صالح نیست او نیز تا حدودی شرایط حجاب را رعایت می‌کند. ولی سرانجام ذلیل و رسوا خواهد شد، هم‌چنانکه ابن جریر به روایت حضرت عثمان‌غنی رضی‌الله‌عنه نقل فرموده که رسول‌خدا ﷺ فرموده: قسم بذاتی که روح محمّد در قبضهٔ اوست هر کسی که هر گونه عمل از چشم و نظر مردم در خفا انجام می‌دهد خداوند بر او چادر آن عمل را پوشانده اعلان می‌فرماید اگر عملش نیک است اعلام نیکی و اگر بد است اعلام بدی می‌کند. مقصود از چادر پوشاندن اینکه همانگونه که چادرِ پوشیده در جلوی همه قرار می‌گیرد؛ عمل انسان هر اندازه که پنهان باشد ثمره و آثار آن را خداوند بر صورت و بدن او ظاهر می‌فرماید و آن‌حضرت ﷺ در استناد این گفتار خود این آیه را خواند: «**وَ رِيْشاً ۖ وَ لِبَاسُ التَّقْوٰى ۙ ذٰلِكَ خَيْرٌ ۚ ذٰلِكَ مِنْ اٰيٰتِ اللهِ**»

هدف اصلی از لباس ظاهری هم حصول تقویٰ است

«**لِبَاسُ التَّقْوٰى**» اشاره به این‌است که هدف اصلی از ستر عورت و زینت و

۱- روح.



تجمل که بوسیله لباس ظاهر بدست می‌آید خوف خدا و تقویٰ است که ظهور آن در لباس او هم باید به اینگونه باشد که ستر عورت باید کامل باشد و شرمگاه کلاً پوشیده باشد. نه برهنه باشد و نه چنان لباس نازکی به تن کند که اندامهای بدن او از زیر لباس به نظر برسند و هم‌چنین چنان لباسی نپوشد که مایه فخر و غرور باشد بلکه از آن آثار تواضع نمودار شوند، اسراف بیجا نباشد و لباس موافق به نیاز استعمال گردد. زنان لباس مردانه و مردان لباس زنانه نپوشند که این‌کار در نزد خدا مبغوض و مکروه است و در لباس از ملل دیگر تقلید نشود که این خود نوعی بی‌اعتنایی به فرهنگ و ملیت آن قوم است.

و در ضمن، درستی و اصلاح اخلاق و اعمال که هدف اصلی لباس است هم مد نظر باشد در دنباله آیه فرمود: «**ذٰلِكَ مِنْ اٰيٰتِ اللهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُوْنَ**» یعنی اعطا نمودن این سه نوع لباس برای انسان از آیات قدرت خداوندی است تا که مردم از آن درس عبرت بیاموزند. در دومین آیه به تمام فرزندان آدم خطاب فرموده، هشدار داد که در هر حال و هر کار خود از مکر شیطان غافل نشوید و مبادا که شما را در فتنه و فساد مبتلا کند همانگونه که پدر و مادر شما آدم و حوا علیهما السلام را از جنت بیرون راند و لباس آنها را از تن‌شان کشیده، سبب برهنگی‌شان شد. او دشمن قدیمی شماست همیشه و هر وقت به فکر عداوت او باشید.

در آخر آیه فرمود: «**اِنَّهٗ يَرٰكُمْ هُوَ وَ قَبِيْلُهٗ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ ؕ اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيٰطِيْنَ اَوْلِيَآءَ لِلَّذِيْنَ لَايُؤْمِنُوْنَ**» در اینجا لفظ «**قبیل**» به معنی گروه و دسته است گروهی که در یک خاندان مشترک باشد به آن قبیله می‌گویند و عموم گروهها را «**قبیل**» می‌نامند. مقصود اینکه شیطان آنچنان دشمن شماست که او با همراهانش شما را می‌بینند و شما آنها را نمی‌بینید لذا بیشتر احتمال دارد که مکر و فریب او بر شما کارگر باشد. هم‌چنین در آیه ۷۶ نساء نیز این نکته را خاطر نشان کرد که آنهایی که بسوی خدا رجوع کرده و از مکر شیطان واقف هستند، دام و مکر شیطان در مقابل آنها بسیار ضعیف است.

و در آخر این آیه فرمود که: ما شیطان را بر کسانی مسلط کردیم که ایمان ندارند. اشاره به این است که اجتناب و پرهیز ایمانداران از دام شیطان چندان مشکل نیست. بعضی از اسلاف فرموده‌اند: دشمنی که ما را می‌بیند و ما او را نمی‌بینیم راه علاجش فقط این است که ما تنها به خدا پناه ببریم، زیرا که خداوند تمام نقل و حرکت و مکر و حیله شیطان را می‌بیند و شیطان او را نمی‌تواند ببیند.

و دیگر اینکه انسان شیاطین را نمی‌بیند و این بدان معنی نیست که شیطان هیچوقت دیده نمی‌شود اگر کسی به خلاف عادت، شیطان را دید، بعید نیست؛ همانگونه که آمدن جن‌ها و سؤال و جواب کردن ایشان از آن‌حضرت ﷺ و مشرف شدن‌شان به اسلام در روایات صحیح حدیث مذکور است.[1]

وَ اِذَا فَعَلُوْا فَاحِشَةً قَالُوْا وَجَدْنَا عَلَيْهَا اٰبَاۤءَنَا وَاللّٰهُ

و هرگاه کار بدی انجام دهند می‌گویند که ما آبا و اجداد خود را بر این یافته‌ایم و خدا به ما

اَمَرَنَا بِهَا ؕ قُلْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَاْمُرُ بِالْفَحْشَاۤءِ ؕ اَتَقُوْلُوْنَ عَلَى اللّٰهِ

دستور داده‌است، بگو که خدا به کار بد دستور نمی‌دهد چرا نسبت می‌دهید به طرف خدا

مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿۲۸﴾ قُلْ اَمَرَ رَبِّیْ بِالْقِسْطِ ۟ وَ اَقِیْمُوْا وُجُوْهَكُمْ عِنْدَ

آنچه‌را که‌نمی‌دانید، بگوامرکرده‌است رب‌من به‌انصاف و راست‌کنید صورتهای تان‌را به‌وقت

كُلِّ مَسْجِدٍ وَّادْعُوْهُ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ ؕ كَمَا بَدَاَكُمْ

هر نماز و ندا کنید او را بصورت فرمانبردار خالص همانگونه که نخستین بار شما را آفرید

تَعُوْدُوْنَ ﴿۲۹﴾ فَرِیْقًا هَدٰی وَ فَرِیْقًا حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلٰلَةُ ؕ

بار دوم هم آفریده می‌شوید. یک گروه را هدایت کرد و بر گروهی دیگر ثابت شد گمراهی

۱- روح.

اِنَّهُمُ اتَّخَذُوْا الشَّيٰطِيْنَ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَ يَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ

آنان قرار دادند شیاطین را رفیق، خدا را گذاشته و می‌پندارند که آنان

مُّهْتَدُوْنَ ﴿۳۰﴾ يٰبَنِيْٓ اٰدَمَ خُذُوْا زِيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَّكُلُوْا وَاشْرَبُوْا

هدایت یافته‌اند. ای فرزندان آدم بگیرید آرایش خود را به وقت هر نماز وبخورید وبنوشید

وَ لَا تُسْرِفُوْا اِنَّهٗ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ ﴿۳۱﴾

و اسراف نکنید او نمی‌پسندد اسراف کنندگان را.

خلاصۀ تفسیر

و آنان هرگاه کار زشتی انجام دهند (یعنی آنچنان کاری که بد بودن آن روشن باشد و فطرت انسانی آن را بد بداند مانند طواف بحالت برهنگی) می‌گویند که ما آبا و اجداد خود را بر این رویه یافته‌ایم و الله تعالیٰ هم بما چنین دستوری داده‌است (ای رسول شما در پاسخ به استدلال جاهلانه آنها) بگویید که الله تعالیٰ هرگز به کار زشت تعلیم نمی‌دهد آیا (شما چنین ادعا کرده) به طرف خدا چنین سخنانی را نسبت می‌دهید که راجع به آنها سند و مدرکی ندارید شما (نیز این را) بگویید که (آنچه شما دستور کارهای زشت و ناخوشایند که به خدا نسبت می‌دهید کلاً اشتباه است اکنون بشنوید آنچه را که خدا قطعاً به آن دستور داده است و آن از این قرار است که) پروردگار حکم داده به انصاف و اینکه شما به وقت هر سجده (یعنی عبادت) رخ خود را (به سوی خدا) راست کنید (یعنی کسی را از مخلوق در عبادت او شریک نکنید) و عبادت خدا را به گونه‌ای انجام دهید که خالص برای خدا باشد (در این جمله کوتاه تمام دستورات خدا مجملاً آمدند در «**قِسْط**» حقوق العباد و در «**اَقِيْمُوْا**» اعمال و طاعت و در «**مُخْلِصِيْنَ**» عقاید) همانگونه که الله تعالیٰ شما را در ابتدا آفریده بود هم چنین شما (در وقت دیگر) بار دوم آفریده می‌شوید، بعضی را خداوند (در دنیا) هدایت کرده (که در اینجا به آنان پاداش می‌رسد) و بر بعض گمراهی ثابت شده (که به آنان سزا می‌رسد) آنان شیطان را دوست خود قرار داده و خدا را گذاشتند و (باوجود این باز، نسبت بخود) فکر می‌کنند که آنان بر

راه راست قرار گرفته‌اند ای فرزندان آدم شما به وقت حضور در مسجد (چه برای نماز باشد و چه برای طواف) لباس خود را بپوشید و (همانگونه که ترک لباس گناه بود هم‌چنین ناجایز قرار دادن خوردن اشیای حلال هم گناهی است لذا چیزهای حلال را) بخورید و بنوشید و از حدود شرعی تجاوز نکنید یقیناً الله تعالیٰ متجاوزین را دوست ندارد.

معارف و مسایل

از آن رسمهای بیهوده و خجالت آوری که شیطان در عهد عصر جاهلیت مردم را به آن مبتلا کرده بود یکی این بود که بجز از قریش کسی دیگری نمی‌توانست بیت‌الله را با لباس خود طواف کند، بلکه او مجبور بود که یا از قریش بطور عاریه لباس بگیرد یا بحالت برهنگی طواف کند، و روشن است که قریش چگونه می‌توانستند تمام عرب را لباس بدهند. لذا واقعه چنین بود که بیشتر مردم از زن و مرد بحالت برهنگی طواف می‌کردند البته زنان عموماً در تاریکی شب طواف می‌کردند، و برای این فعل حکمت شیطانی را چنین توضیح می‌دادند که لباسی که ما در آن مرتکب گناه شده‌ایم طواف بیت‌الله با آن، بی‌ادبی است ولی این کوته فکران نمی‌فهمیدند که طواف بحالت برهنگی بیشتر خلاف ادب و خلاف انسانیت است؛ تنها قبیله قریش بعلت خادم بودن از قانون برهنگی مستثنیٰ بودند.

نخستین آیه از آیات مذکور بر محو و نابود کردن این رسم بیهوده و روشن ساختن فساد آن نازل شده‌است. در این آیه فرمود: وقتی که این مردم کار زشتی انجام می‌دادند پس کسانی که ایشان را از این کار زشت منع می‌کردند پاسخ‌شان این بود که آبا و اجداد و بزرگان ما این چنین کرده‌اند و گذاشتن کار آنها برای ما موجب ننگ و عار است، و نیز می‌گفتند که خدا به ما اینچنین دستوری داده است.[1]

---

۱ – ابن کثیر.

مراد از کار زشت در این آیه نزد اکثر مفسرین همین طواف به حالت برهنگی است و در اصل کلمات «فحش و فحشا و فاحشه» به هر کار بدی گفته می‌شود که بدی آن به اوج برابر و به نزد عقل و فهم و فطرت سلیم کاملاً واضح و روشن باشد.[۱] و در این حد از نظر عقل، خوبی و زشتی آن، نزد همه مسلم است.[۲]

بنابر این آنها در مجاز بودن این رسم بیهوده دو دلیل ارائه دادند؛ یکی تقلید از آبا و اجداد که برقرار گذاشتن طریقه آنها بهتر است، جواب آن کاملاً واضح و روشن بود که پیروی و تقلید از آبا و اجداد، کار عاقلانه‌ای نیست. لذا هر انسانی که دارای عقل و درک کمی هم باشد، این را می‌داند که آبا و اجدادی بودن رسمی، دلیل بر تقلید و پیروی از آن رسم نمی‌شود. چرا که اگر پیروی آداب و رسوم آبا و اجدادی، کافی و مجاز می‌شد. پس آبا و اجداد مردمان مختلف به روشهای گوناگونی عمل کرده‌اند لذا طبق این دلیل لازم می‌آید که تمام طرق گمراه کننده جهان صحیح و جایز باشند. خلاصه، این دلیل جاهلان چون قابل توجه نبود قرآن پاسخ آن را ضروری ندانست و در آیه ۱۰۴ مائده به این سؤال که آیا اگر آبا و اجداد شما کارهای جاهلانه‌ای انجام دهند باز هم آنان می‌توانند قابل اتباع و تقلید قرار گیرند، پاسخ داد.

دلیل دیگری که برای جواز طواف خود در حال برهنگی ارائه دادند این بود که می‌گفتند خدا به ما دستور داده است. علاوه بر اینکه این ادعا کاملاً بهتان و برخلاف حکم الله تعالی بود، اشتباهی بود که آن را به خدا نسبت داده بودند. در پاسخ به این سؤال، به آن‌حضرتﷺ خطاب شده که «**قُلْ إِنَّ اللهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ**» یعنی ای پیامبر به مردم بگویید که الله تعالی هرگز به کار زشت امر نمی‌فرماید؛ زیرا که دستور به چنین حکمی، خلاف حکمت و شأن قدوسی اوست. باز برای ردّ کامل این بهتان و افترا علی الله و خیال

۱- مظهری. ۲- روح.

باطل، آنها را چنین آگاه کرد که: «**اَتَقُوْلُوْنَ عَلَى اللهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ**» یعنی آیا شما به طرف خدا چیزهایی را نسبت می‌دهید که نسبت به آنها علم ندارید؟ یعنی آنچه را که نسبت به یقینی بودن آنها در نزد شما هیچگونه حجّتی نیست و روشن است که منسوب کردن چیزی بطرف کسی بدون تحقیق، نهایت جسارت و ظلم است پس نسبت دادن چنین مسأله‌ای به خدا ظلم بزرگی محسوب می‌گردد و احکامی که مجتهدین بوسیله اجتهاد از آیات قرآنی استنباط کرده، بیان می‌کنند در این داخل نیستند؛ زیرا که استخراج آنها از الفاظ قرآن در محدودهٔ یک حجّت قرار می‌گیرند.

در دوّمین آیه فرمود: «**قُلْ اَمَرَ رَبِّیْ بِالْقِسْطِ**» یعنی به جاهلان که جواز طواف برهنه را به خدا نسبت می‌دهند، بگو که خداوند متعال همیشه منصفانه دستور می‌دهد. و معنی اصلی «قسط» انصاف و اعتدال است و مراد از «قسط» در اینجا آن عملی است که از افراط و تفریط خالی باشد؛ یعنی نه در آن کوتاهی باشد و نه تجاوز از حدود مقرر آن؛ و شرایط احکام دیگر اسلامی نیز چنین است. لذا در مفهوم لفظ «قسط» همه عبادات و طاعات و عموم احکام شرعی شامل‌اند.[1]

بعد از حکم به قسط، یعنی انصاف و اعتدال، در این آیه مناسب به گمراهی و بیراهی آنان، دو حکم ویژه از احکام شرعی بیان فرمود: یکی: «**اَقِیْمُوْا وُجُوْهَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ**» و دیگری «**وَّادْعُوْهُ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ**» نخستین حکم متعلق به افعال ظاهری انسان است. و دومین متعلق به قلب و باطن اوست در اولین حکم لفظ مسجد در نزد اکثر مفسرین بمعنی سجده و عبادت آمده‌است و مقصود اینکه به وقت هر عبادت و نماز رخ خود را راست کنید. منظور از آن می‌تواند این باشد که به وقت نماز، رخ خود را درست بطرف قبله کنید و مقصود از راست کردن رخ این هم می‌تواند باشد که که در هر قول و فعل و عمل خویش، رخ خود را تابع حکم خدا بگردانید. بطوری که

۱- روح المعانی.

رخ طاعت، نباید به هر سو میلان کند. طبق این معنی این حکم تنها مختص به نماز نیست؛ بلکه حاوی همه عبادات و معاملات است و ترجمه حکم دوم اینکه خدا را طوری صدا کنید که عبادت تنها از آن او باشد و بصورت شریک گردانیدن دیگری در آن نباشد؛ حتی که از شرک خفی یعنی ریا و تظاهر هم پاک باشد. از ذکر این دو حکم باهم می‌تواند اشاره‌ای به این باشد که بر انسان لازم است که ظاهر و باطن خود را طبق احکام شرع اصلاح کند. نه طاعت ظاهری تنها بدون اخلاص کافی است و نه تنها اخلاص باطن بدون اتباع شرع می‌تواند کافی باشد. بلکه بر هر شخص لازم است که ظاهر خود را هم مطابق با شریعت در آورد و باطن خود را تنها برای خدا خالص بگرداند. از این موضوع، اشتباه آن دسته از مردم روشن می‌گردد که شریعت و طریقت را جدا از هم می‌پندارند و فکر می‌کنند که اصلاح باطن طبق طریقت تنها کافی است اگر چه بر خلاف شریعت عمل کنند. این گمراهی آشکار است.

در آخر آیه فرمود: «**كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُوْدُوْنَ**» یعنی همانگونه که خداوند متعال روز اوّل شما را آفریده بود، هم چنین در روز قیامت زنده گرانیده بلندتان می‌کند و در برابر قدرت کامل او، هیچ چیزی مشکل نیست و شاید برای اشاره به این سهولت به جای «یعیدکم، تعودون» فرمود که برای آفریدن بار دوم نیاز به هیچ عمل و سعی نیست.[1]

یکی از فواید آوردن این جمله، در اینجا این هم هست که استقامت کامل انسان بر احکام شرعی آسان گردد، زیرا که تصور عالم آخرت و قیامت و سزا و جزای نیک و بد در آن چنان چیزی است که هر مشکل را برای انسان آسان و هر رنج را به آسایش تبدیل می‌کند و تجربه گواه است که تا وقتی این خوف بر او مسلط نگردد نه پند و نصیحت او را می‌تواند اصلاح کند و نه پایبندی قانون می‌تواند او را از جرایم باز دارد.

۱- روح.

در آیه سوم فرمود: که بعضی را خداوند هدایت کرده و بر بعضی گمراهی ثابت شده‌است زیرا که آنها خدا را گذاشته، و شیاطین را رفیق و دوست خود قرار داده‌اند و می‌پندارند که آنها بر راه راست قرار گرفته‌اند.

از این آیه معلوم شد که عدم آگهی و جهل از احکام شرع، عذری نیست؛ لذا اگر کسی راه اشتباهی را صحیح تصور کرده با اخلاص آن را اختیار کند، در نزد خدا معذور نخواهد بود؛ زیرا که الله تعالیٰ به هر کس هوش و حواس و عقل و دانش به این خاطر داده است که از آن استفاده کند خوب و خراب و درست و نادرست را از هم بشناسد. باز او را تنها به این رها نگذاشت که بر عقل خود متکی باشد؛ بلکه انبیای علیهم‌السلام خود را مبعوث گردانید و کتابهایی را نازل فرمود که بوسیله آنها درست و نادرست و حق و باطل را کاملاً روشن کرد.

اگر کسی در این اشتباه باشد که اگر یکی فی‌الواقع خود را بر حق می‌پندارد اگر چه در اشتباه باشد بر او نباید ایرادی وارد شود؛ بلکه باید معذور قرار گیرد زیرا او به اشتباه خود پی نبرده و اطلاع ندارد، جوابش این است که الله تعالیٰ به هر انسان، علاوه بر عقل و هوش، همچنین تعالیم انبیاء علیهم‌السلام را عنایت فرموده‌است که بوسیله آنها حداقل در باره خلاف طریقه‌ای که آن را اختیار کرده‌است شک و تردید داشته باشد. الآن کوتاهی او در این است که بطرف اینگونه چیزها توجه نکرده است و روش اشتباهی را که برگزیده‌است اصرار دارد. البته کسی که در تلاش حق کاملاً کوشیده‌است و باز هم نگاه او بر راه راست و سخن حق واقع نشده، امکان دارد او بنزد خدا معذور قرار گیرد؛ همچنانکه امام غزالی رحمه‌الله در کتاب خویش به نام «**التفرقة بین الاسلام و الزندقة**» فرموده‌است. والله سبحانه و تعالیٰ اعلم.

در چهارمین آیه فرمود: ای اولاد آدم شما به وقت هر حضور در مسجد لباس خود را بپوشید و بخورید و بنوشید و از حد تجاوز نکنید؛ یقیناً خداوند متجاوزین را دوست نمی‌دارد، همانگونه که اعراب عصر

جاهلیت طواف به حالت برهنگی را عبادتِ درست و احترام برای بیت‌الله تصور می‌کردند. هم‌چنین در میان‌شان این امر هم مرسوم بود که در ایام حج خورد و نوش را ترک می‌کردند فقط اینقدر می‌خوردند که رمق باقی بماند؛ بویژه از روغن و شیر و اشیای پاکیزه کاملاً پرهیز می‌کردند.[1]

این آیه بر خلاف این طریقه بیهوده نازل شد و نشان داد که طواف در حال برهنگی، نوعی بی‌حیایی و شدیداً بی‌ادبی است لذا از آن اجتناب کنید. هم‌چنین اجتناب از غذاهای پاکیزه بدون علت، امر دینی نیست؛ بلکه تحریم اشیای حلال او، نوعی گستاخی است و در عبادت، تجاوز از حدود شرعی به شمار می‌آید که خداوند این کار را نمی‌پسندد. لذا در ایّام حج بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید. اجتناب کلی از غذاهای حلال هم در اسراف داخل است و غفلت از مقاصد اصلی حج و ذکرالله و مشغول شدن به خورد و نوش هم در اسراف داخل است.

این آیه اگر چه برای نابودی یک رسم زمان جاهلیت عرب نازل شد که به وقت طواف، جهت تعظیم بیت‌الله آن را بجا می‌آوردند، امّا ائمه تفسیر و فقهای امت بر این متفق‌اند که نازل شدن حکمی در واقعهٔ خاصی به این معنی نیست که آن حکم با آن واقعه مختص است؛ بلکه اعتبار للعموم‌الالفاظ هست و هر چیزی که در عموم این الفاظ شامل باشد این حکم بر همه آنها عاید خواهد شد.

ستر عورت در نماز فرض است که بدون آن نماز صحیح نمی‌شود

لذا از این آیه عموم صحابه و تابعین و ائمه مجتهدین چندین احکام استنباط کرده‌اند: نخست اینکه همانگونه که طواف کعبه به طور برهنه

---

۱ - ابن جریر.

ممنوع است نماز برهنه هم حرام و باطل است زیرا که در حدیث آمده‌است که آن‌حضرتﷺ فرمود: **الطواف بالبیت صلوة**. علاوه بر این، وقتیکه در خود همین آیه مراد از لفظ مسجد نزد عموم مفسرین سجده است پس ممنوعیت برهنگی در حالت سجده از خود آیه صراحتاً آمده‌است؛ وقتی برهنگی در سجده ممنوع شد پس در رکوع و قیام و قعود و بقیه تمام افعال لزوم ممنوعیت آن روشن است. باز فرمان رسول‌کریمﷺ آن را بیشتر روشن ساخت بطوری که در حدیثی آمده‌است که: نماز زن بالغه بدون چادر جایز نیست.[1]

علاوه بر نماز، فرض بودن ستر عورت در احوال دیگر از آیات و روایات دیگر نیز ثابت است که از آنها یک آیه‌ای در خود همین سوره گذشت «**یٰبَنِیْ اٰدَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَیْکُمْ لِبَاساً یُّوَارِیْ سَوْاٰتِکُمْ**» خلاصه اینکه ستر عورت برای انسان نخستین فریضهٔ اسلامی و انسانی است که در هر حال بر او لازم است و در نماز و طواف به طریقِ اولیٰ فرض است.

پوشیدن لباس کامل در نماز

دوّمین مسئله در این آیه این است که لباس را به لفظ زینت تعبیر فرموده، به این طرف اشاره کرد که افضل و اعلی در نماز این است که تنها بر ستر عورت اکتفا نشود؛ بلکه موافق به توانایی خویش لباس زینت اختیار گردد. حضرت امام حسن‌رضی الله عنه عادت داشتند که به وقت نماز بهترین لباس خود را می‌پوشید و می‌فرمود: که الله تعالی جمال را پسند می‌فرماید لذا من برای رضای خداوند، جمال و زینت را اختیار می‌کنم و خدا فرموده است: «**خُذُوْا زِیْنَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ**»

معلوم شد که از این آیه همانگونه که فرض بودن ستر عورت در نماز

۱- ترمذی.

ثابت می‌گردد هم چنین فضیلت و استحباب لباس پاکیزه و به طور کامل پوشیدن لباس خوب در حد توان نیز ثابت است.

مسایلی چند، در باره چگونگی لباس پوشیدن در نماز

سومین مسئله در اینجا اینست که حد عورت که پوشیدن آن بر انسان در هر حال بویژه در نماز و طواف فرض است چیست؛ قرآن کریم بطور اجمال به ستر عورت دستور داده، تفاصیل آن را به رسول‌کریمﷺ محول فرموده‌است. آن‌حضرتﷺ با تفصیل بیان فرموده‌است که عورت مرد از ناف تا زانو است و عورت زن تمام بدن اوست به استثنای صورت و دو کف دست و قدمها.

همه این تفاصیل در روایات حدیث مذکوراند؛ پوشیدن اینگونه لباس برای مرد که پایین از ناف یا بالاتر زانویش برهنه باشد گناه است و نمازش هم در آن لباس باطل است. همچنین لباسی که سر و گردن یا بازو و ساق زن در آن برهنه باشند نیز ناجایز و باطل است. در حدیثی وارد شده که هر خانه‌ای که در آن زن سرلخت باشد ملایکه رحمت در آن خانه داخل نمی‌شوند.

صورت و کف دست و قدم زن که از عورت مستثنیٰ شده‌اند، به این معنی است که اگر این اعضا در نماز پنهان نباشند خللی در آن وارد نمی‌گردد و هرگز منظور آن، این نیست که آنها را در جلوی غیر محارم ظاهر کرده، سیر و سیاحت کند.

این حکم متعلق به فریضهٔ ستر عورت است که بدون آن نماز ادا نمی‌شود و در نماز تنها ستر عورت مورد نظر نیست؛ بلکه دستور به اختیار کردن لباس زینت آمده‌است؛ لذا نماز خواندن مرد در حال سربرهنگی یا بازو و آرنج برهنه نیز مکروه است، چه پیراهن نیم آستین باشد یا آستین بالا زده شود در هر صورت نماز مکروه است. هم چنین خواندن نماز در چنین

لباسی که مردم با رفتن با آن در جلوی عوام و احباب خـجالت مـی‌کشند مکروه است. مانند پوشیدن زیر پیراهن تنها اگر آستین داشته باشد یا بر سر بجای کلاه دستمال کوچک ببندد که هیچ انسان فهمیده‌ای با این وضع رفتن در جلو دوستان و دیگران را پسند نمی‌کند، پس رفتن به بارگاه رب‌العالمین با این وضع چگونه پسندیده خواهد شد؟! کـراهـیت نـماز در حـالت سـر برهنگی و بازو و آرنج برهنه شدن، از لفظ «زینت» آیه قرآنی هم مسـتفاد می‌شود و از تصریحات رسول‌کریمﷺ هم.

هر چند که نخستین جمله آیه قرآن برای از میان برداشتن رسم عریانی جاهلیت عرب نازل شده‌است ولی از عموم الفاظ بسیاری مسایل و احکام دیگر استنباط شده‌است.

هم‌چنین دومین جمله «**كُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَ لَا تُسْرِفُوْا**» که برای نابودی این رسم جاهلیت عرب که در ایام حج تناول آب و طعام لذیذ را گناه می‌پنداشتند، نازل شده؛ ولی از عموم الفاظ آن هم بسیاری مسایل و احکام ثابت می‌شود.

خورد و نوش به قدر نیاز فرض است

نخست اینکه خورد و نوش از نظر شرع هم فرض و لازم است که اگر شخصی باوجود قدرت، خورد و نوش را ترک کند تا بمیرد یا ضعیف شده نتواند واجبات را ادا کند، این شخص به پیشگاه خداوند مـتعال، مـجرم و گناهگار خواهد بود.

اصل در چیزهای عالم اباحت است مگر اینکه حرمت آنها با دلایل شرعی ثابت باشد

مسئله‌ای طبق تصریح «**احکام القرآن جصاص**» از این آیه استنباط شده که هر چه اشیای خورد و نوش دنیوی است، اصل، در آنها حلّت و جواز است،

تا وقتی که حرمت و ممنوعیت آنها از دلیل شرعی ثابت نگردد حلال و جایز فهمیده می‌شوند و اشاره به این نکته هم هست که برای جمله: «**كُلُوْا وَاشْرَبُوْا**» مفعولی ذکر نفرمود که چه چیزی را بخورید و چه چیزی را بنوشید. علمای عربی زبان تصریح کرده‌اند که عدم ذکر مفعول در چنین مواردی اشاره به عموم است که هر چیز را می‌توانید بخورید بجز آنهایی را که صریحاً حرام شده‌اند.[1]

اسراف در خورد و نوش جایز نیست

از آخرین جمله «**وَلَا تُسْرِفُوْا**» ثابت گشت که به خورد و نوش اجازه بلکه دستور رسیده است؛ امّا از اسراف منع شده و معنی اسراف تجاوز از حد است. باز تجاوز از حد به چند صورت می‌شود یکی اینکه از حلال تجاوز به حرام برسد و مرتکب به خورد و نوش اشیای حرام قرار گیرد که حرام بودن آن ظاهر است.

دوم اینکه اشیای حلال شده خداوندی را بدون دلیل شرعی، حرام پنداشته ترک کند. همانگونه که استعمال حرام، جرم و گناه است، تحریم حلال هم، مخالف با قانون الهی و گناه شدیدی است.[2]

هم چنین این نیز اسراف است که بیش از حد ضرورت و گرسنگی بخورد؛ لذا فقها بیشتر از سیری شکم را ناجایز نوشته‌اند.[3]

هم چنین این هم در حکم اسراف است که باوجود قدرت و اختیار، کمتر از مقدار نیاز بخورد که به سبب آن ضعیف شده قادر به ادای واجبات نباشد. برای جلوگیری از این هر دو نوع اسراف، قرآن کریم در آیه ۲۷ سوره اسرا فرموده است:

۱- احکام القرآن جصاص.

۲- ابن کثیر، مظهری، روح‌المعانی.

۳- احکام القرآن و غیره.

«**اِنَّ الْـمُبَذِّرِيْنَ كَـانُوْا اِخْـوَانَ الشَّـيَاطِيْنِ**» کـه بـیجا خـرج کـنندگان بـرادران شیطان‌اند.

و در آیه ۶۷ فرقان نیز فرموده‌است:

«**وَالَّذِيْنَ اِذَا اَنْفَقُوْا لَمْ يُسْرِفُوْا وَ لَمْ يَقْتُرُوْا وَكَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوَاماً**» یعنی کسانی مورد پسند خدا هستند که در خرج کردن، اقتصاد و میانه روی داشته باشند نه از حد نیاز بیش صرف کنند و نه از آن کمتر.

اعتدال در خورد و نوش به نفع دین و دنیاست

حضرت فاروق اعظم رضی‌الله‌عنه فرموده که: از کثرت خورد و نوش پرهیز کنید زیرا که جسم را فاسد نموده و امراض تولید می‌کند و در عمل سستی می‌آورد بلکه در خورد و نوش میانه روی را اختیار کنید که هم برای صحت جسم مفید است و هم از اسراف دور است؛ و فرمود: که خداوند عالم فربه را دوست نمی‌دارد (مراد اینکه از کثرت خوردن با اختیار خودش، فربه شود) و فرمود که انسان تا آن زمان هلاک نمی‌شود که خواهشات نفسانی خود را بر دین ترجیح ندهد.[۱]

سلف صالحین این را در اسراف شمرده‌اند که انسان هر وقت به خورد و نوش سرگرم باشد یا آن را بر کارهای مهم دیگر مقدم کند و از آن مفهوم گردد که مقصد حیات او تنها همین خـورد و نـوش است و ایشـان مـقوله مشهوری دارند که «خوردن برای زیستن است نـه زیسـتن بـرای خـوردن» یعنی خوردن برای این است که زندگی برقرار باشد نه اینکه زنـدگی بـرای خوردن و نوشیدن است.

در حدیثی آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم این را نیز جزو اسراف شمرده است که هر چه دل مردم بخواهد آن را بر آورده کند «**اِنّ مِنَ الاَسْرافِ اَنْ تأكُلَ كُلَّمَا اِشْتَهيت**»[۲]

۱- روح عن ابی نعیم.

۲- ابن ماجه عن انس.

در سنن بیهقی منقول است که آن حضرتﷺ حضرت عایشه صدیقه رضی‌الله‌عنها را دید که روزی دو بار غذا می‌خورد فرمود: ای عایشه! آیا تو می‌پسندی که تنها شغل تو خوردن باشد؟

و این حکم میانه روی که متعلق به خورد و نوش در این آیه مذکور است تنها مختص به خورد و نوش نیست؛ بلکه در لباس و نشست و برخاست میانه روی محبوب و پسندیده است. حضرت عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنه فرموده است که هر چه می‌خواهید بخورید و بنوشید و هر چه می‌خواهید بپوشید فقط دو امر را در نظر داشته باشید: یکی اینکه در آن اسراف یعنی بیش از حد نیاز نباشد دوم غرور و فخر نباشد.

استخراج هشت مسأله شرعی از یک آیه

خلاصه اینکه از کلمات «**كُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَ لَا تُسْرِفُوْا**» هشت مسئله استنباط شده‌است:

نخست اینکه خوردن و نوشیدن بقدر ضرورت فرض است. دوم اینکه تا وقتی حرمت چیزی از دلیل شرعی ثابت نباشد، حلال است. سوم اینکه استعمال چیزهایی که خدا و رسول منع فرموده‌اند، اسراف و ناجایز است. چهارم اینکه حرام پنداشتن چیزهایی که خدا حلال کرده، اسراف و گناه شدیدی است. پنجم اینکه خوردن بعد از سیری شکم ناجایز است. ششم اینکه آن قدر کم خوردن که مردم ضعیف شده، نتواند واجبات را ادا کند، ناجایز است. هفتم اینکه هر وقت به فکر خورد و نوش بودن هم اسراف است. هشتم اینکه هرگاه دل کسی چیزی بخواهد و آن را بطور حتمی حاصل کند، این هم اسراف است.

اینها فواید دینی این آیه می‌باشند و اگر از دیدگاه تندرستی و بهداشت بر آن تأمل شود پس از آن بهتر نسخه‌ای نیست. اعتدال در خوردن و نوشیدن، نجات از هر گونه بیماری است در تفسیر «**روح المعانی**» و «**مظهری**»

و غیره منقول است که یک طبیب مسیحی به دربار امیرالمؤمنین هارون‌الرشید برای معالجه بیماران آمده بود؛ او به علی بن حسین واقدی گفت: در کتاب شما یعنی قرآن از علم طب هیچ حصّه‌ای نیست، در صورتیکه در دنیا دو تا علم هست؛ علم ادیان و علم ابدان که به آن علم طب می‌گویند. علی بن حسین در پاسخ گفت: که خداوند تمام علم طب و حکمت را در نصف آیه‌ای جمع فرموده: «**كُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَ لَا تُسْرِفُوْا**» (و در تفسیر ابن کثیر این قول از بعض سلف هم منقول است) باز او گفت که خیلی خوب آیا در کلام رسول شما متعلق به علم طب چیزی هست؟ علی گفت که رسول خداﷺ کل فن طب را در چند کلمات جمع فرموده‌است که: معده خانهٔ امراض است و پرهیز از اشیای مضر اصل هر دواست و به هر بدن چیزی بدهید که به آن عادت دارد.[1] آن طبیب مسیحی با شنیدن آن گفت که کتاب شما و رسول شما برای جالینوس طبابتی نگذاشت.

بیهقی در «**شعب الایمان**» به روایت ابوهریره‌رضی الله عنه نقل فرموده‌است که رسول‌اللهﷺ فرموده: معده، حوض بدن است و همه رگهای بدن از آن سیراب می‌گردند اگر معده سالم باشد همه رگها از آن، غذای سالم را گرفته به قسمتهای مختلف بدن می‌رسانند و اگر معده، فاسد و ناسالم باشد، رگهای بدن، غذای فاسد را به قسمتهای مختلف بدن انتقال می‌دهند.

محدثین در الفاظ این روایات حدیث بحث کرده‌اند اما بر تأکیداتی که متعلق به کم خوردن و احتیاط آمده‌است، همه اتفاق نظر دارند.[2]

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِيْنَةَ اللهِ الَّتِيْ اَخْرَجَ لِعِبَادِهٖ وَالطَّيِّبٰتِ

بگو چه کسی حرام‌گردانیده‌زینت خدارا که‌آفریده‌است‌برای بندگان خود و چیزهای پاکیزه

۱- کشاف، روح.

۲- روح.

مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا خَالِصَةً یَّوْمَ الْقِیٰمَةِ

ازرزق رابگواین نعمتهادراصل برای مؤمنان اند در زندگی دنیاوخالص اندبرای شان در قیامت

كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ ﴿۳۲﴾ قُلْ اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّیَ

این چنین مفصل بیان می‌کنیم آیات را برای کسانی که بفهمند، بگو که رب من حرام کرده است

الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَالْاِثْمَ وَالْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ

تنها سخنان بی‌حیایی را، آنچه از آنها ظاهر باشد وآنچه باطن باشد و گناه را و تجاوز ناحق را

وَ اَنْ تُشْرِكُوْا بِاللّٰهِ مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهٖ سُلْطٰنًا وَّ اَنْ تَقُوْلُوْا

و این را که شریک کنید باخدا چیزی را که برای آن سندی نازل نفرموده و اینکه نسبت بدهید

عَلَی اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿۳۳﴾ وَ لِكُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ فَاِذَا جَآءَ اَجَلُهُمْ

به خدا آنچه را که نمی‌دانید، و برای هر گروهی وعده‌ای هست که هرگاه بیاید آن وعده

لَا یَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً وَّ لَا یَسْتَقْدِمُوْنَ ﴿۳۴﴾

نه مؤخر می‌شوند از آن ساعتی و نه مقدم می‌گردند.

خلاصهٔ تفسیر

(به کسانی که اشیای حلال خداوندی از قبیل ملبوسات و خوردنی و نوشیدنی را بدون دلیل، بلکه برخلاف دلیل حرام می‌پندارند) بگو که (نشان دهید) آیا چه کسی حرام کرده‌است لباسهای آفریدهٔ خدا را که برای (استعمال) بندگان خود ساخته است و چیزهای حلال خورد و نوش را (که خدا آنها را حلال قرار داده‌است یعنی تحریم و تحلیل کار خالق و مالک کاینات است شما نمی‌توانید از طرف خود حرام یا حلال قرار دهید. در آیات مذکور لباس و چیزهای خورد و نوش را از انعام الهی قرار داده و از این کفار می‌توانستند تردید را وارد کنند که این انعام نیز بطور کامل به ما می‌رسند، اگر الله تعالیٰ از ما ناراض می‌شد و اعمال و عقاید ما بر خلاف او می‌بود، چگونه به ما این نعمتها را عنایت می‌کرد و برای پاسخ به این سؤال فرمود که ای محمد!) شما به ایشان بگویید که (اجازه به استعمال انعام الهی دلیل مقبولیت نیست البته استعمالی که

پشت سر آن وبال نیاید آن دلیل مقبولیت است و اینگونه استعمال مختص اهل ایمان است، زیرا کفار هر چند بیشتر این نعمتها را استعمال کنند همان قدر وبال و عذاب آخرت بر آنها افزوده خواهد شد لذا فرمود که) این چیزها (لباس و چیزهای خورد و نوش) به اینگونه که روز قیامت (هم از کدورات و عذاب) خالص باشند در زندگی دنیا مختص اهل ایمان‌اند (بر خلاف کفار که اگر چه در دنیا نعمتهای خدا را استعمال نموده به عیش و عشرت بسر برده‌اند ولی چون شکر آن نعمتها را با ایمان و اطاعت ادا نکرده‌اند لذا این نعمتها در آنجا وبال و عذاب قرار می‌گیرند) ما این چنین تمام آیات را برای فهمیدگان روشن بیان می‌کنیم شما (به آنها نیز) بگویید که (چیزهایی راکه شما بدون جهت حرام پنداشته‌اید آنها را خدا حرام نکرده‌است) البته پروردگار من فقط (آن چیزهایی راکه بیشتر شما در آنها مبتلا هستید) حرام کرده‌است (مانند) همه امور زشت راکه بعضی از آنها آشکار هستند (مانند طواف بحال برهنگی) و بعضی از آنها پنهان‌اند (مانند بی‌عفتی) و هر امر گناه را (حرام کرده‌است) و ظلم کردن به ناحق بر کسی را (حرام کرده‌است) و این امر را (حرام کرده) که شما با خدا چنین چیزی را شریک (عبادت) کنید که خدا به او سند (و دلیل) نازل نکرده‌است (نه کلی و نه جزئی) و این را (حرام کرده‌است) که شما به طرف خدا چیزهایی نسبت دهید که نزد شما نسبت به آن سندی نباشد (چنانکه در آیه: «**قُلْ اَمَرَ رَبِّیْ بِالْقِسْطِ**» همه آن امور که عمل بر آنها مشروع است داخل شدند هم چنین در «**اِنَّمَا حَرَّمَ**» تمام منهیات ممنوعه شامل‌اند)

معارف و مسایل

در نخستین آیه به کسانی هشدار داده شد که در عبادات غلو و تنگی‌های خود ساخته پدید می‌آوردند و اجتناب از حلال و تحریم آنها را بر خود عبادت و طاعت می‌پنداشتند، چنانکه مشرکین مکه پوشیدن لباس را به وقت طواف در ایام حج ناجایز می‌پنداشتند و اجتناب از اشیای حلال و غذاهای لذیذ را عبادت می‌دانستند.

در پیرایه توبیخ و سر زنش، به چنین اشخاص هشدار داده شد که

زینت یعنی لباس کامل را که خداوند برای بندگانش آفریده و غذاهای عمده‌ای را که عطا فرموده چه کسی حرام کرده‌است؟!

اجتناب از لباس عمده و غذای لذیذ از تعالیم اسلام نیست

مقصود اینست که تحریم و تحلیل، حق آن ذات پاکی است که آن چیزها را آفریده‌است، دخالت دیگری در آن جایز نیست. لذا کسانی قابل عتاب و عذاب هستند که لباس و غذای لذیذ و پاکیزه را حرام پندارند، و باوجود وسعت و توانایی شکسته حال و ژولیده ماندن، آنچنانکه بعض مردم جاهل می‌پندارند نه از تعالیم اسلام است و نه در اسلام مورد پسند است.

بسیاری اکابر از سلف صالحین و ائمه مجتهدین که خداوند به آنان وسعت مالی عنایت فرموده‌بود بیشتر لباس خوب و گران قیمت می‌پوشیدند، وقتی برای سرور دو عالم آن‌حضرتﷺ هم چنین موقعیتی پیش می‌آمد لباس نیکو به تن‌مبارک خود می‌کردند. در روایتی آمده که یک بار آن‌حضرتﷺ از خانه بیرون تشریف آورد در حالی که چادری که یکهزار درهم ارزش داشت پوشیده بود. از امام اعظم ابوحنیفه منقول است که ایشان هم از چادری که حدوداً چهارصد درهم قیمت داشت استفاده می‌نمود. هم چنین حضرت امام مالک اکثر اوقات از لباس با ارزش و نفیس استفاده می‌کرد بطوری که یک شخص خیر خواه تعهد کرده‌بود که سالیانه برای ایشان ۳۶۰ دست لباس تهیه کند و هر دست لباس را که یک بار می‌پوشید سپس به طالب علم یا دیگر مستحقی اهدا می‌نمود.

علتش این بود که آن‌حضرتﷺ فرموده هرگاه خداوند متعال به بنده وسعت و نعمت عنایت می‌فرماید دوست می‌دارد که اثر آن نعمت را در لباس و غیره ببیند، زیرا اظهار نعمت هم یک نوع سپاس گزاری است، و بر عکس استعمال لباس کهنه و پاره شده باوجود توانایی و قدرت نوعی

ناشکری به شمار می آید.

البته این هم لازم است که از دو چیز اجتناب ورزد یکی از ریا و تظاهر و دیگری از فخر و غرور. یعنی فقط برای نشان دادن مردم و اظهار کبر و خودنمایی لباس فاخرانه استعمال نکند و ظاهر است که سلف صالحین از این دو چیز بیزار بودند.

و آنچه از آن‌حضرت ﷺ و حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه و بعضی از صحابه منقول است که در عموم احوال لباس کم ارزش یا پیوند زده می‌پوشیدند علتش دو چیز بود: یکی اینکه اغلب آنچه به نزد ایشان مال می‌آمد آن را در میان فقرا و مساکین و برای کارهای دیگر دینی صرف می‌کردند و برای خود چیزی باقی نمی‌گذاشتند که بتوانند برای خود لباس خوبی تهیه کنند، دوم اینکه آن‌حضرت ﷺ مقتدای خلایق بود و هدف از پوشیدن لباس ساده و کم ارزش تلقین بقیه امرا بود تا که سبب رعب و وحشت فقرا و مساکین نشوند.

هم چنین منشأ صوفیانی که مبتدیان را از پوشیدن لباس با ارزش و خوردن غذای لذیذ منع می‌کنند این نیست که ترک دایمی آنها دارای اجر و ثواب است، بلکه برای کنترل خواهشات نفسانی در آغاز سلوک اینگونه مجاهدات را جهت معالجه و مداوا بکار می‌برند و هرگاه آنها بر این پایه برسند که خواهشات نفس را بتوانند کنترل کنند و نفس‌شان به طرف حرام و نامشروع متمایل نشود آنگاه ایشان هم مانند عموم سلف صالحین لباس فاخر و غذای لذیذ استعمال می‌کنند و این وقت غذای لذیذ بجای اینکه سد راه معرفت خداوندی و قرب درجات قرار بگیرد وسیله ازدیاد قرب قرار می‌گیرد.

سنت رسول‌خدا ﷺ در لباس و غذا

خلاصه اینکه سنت رسول‌خدا ﷺ و صحابه و تابعین در باره لباس و

غذا این است که در آنها تکلف بکار برده نشود. هر نوع لباس و غذایی که به آسانی میسر گردد، از آن همراه با شکر و سپاس استفاده نماید؛ یعنی اگر برای او لباس ضخیم و کم ارزش و غذای بسیار سادهای فراهم آمد، نیز راضی باشد نه اینکه برای بدست آوردن غذا و پوشاک خوب قرض کند یا خود را به زحمت اندازد.

هم چنین اگر لباس فاخر و گرانبهایی بدست آمد در پوشیدن آن بدون جهت نباید تعلل و اجتناب نماید، یا غذای لذیذی فراهم شد نیز بدون دلیل از استفاده آن خودداری نکند که فاسد شود؛ همانگونه که بدست آوردن غذا و لباس ضروری است، ترک و عدم استفاده غیر مجاز از آنها خلاف و ناپسند است.

در نخستین جمله آیه، فلسفه ویژه آن چنین نشان داده شد که استفاده از همه نعمتهای جهان بخصوص لباسهای نفیس و گرانبها و غذاهای لذیذ و پاکیزه، در حقیقت برای مؤمنان فرمانبردار آفریده شدهاند، بقیه مردم به طفیل آنها می‌خورند و می‌نوشند و استفاده می‌کنند. زیرا که این جهان دارالعمل است، دارالجزا نیست. در اینجا میان نیک و بد و خوب و خراب بوسیله نعمتها امتیازی برقرار نمی‌شود، بلکه این یک سفره عمومی خداوند متعال در دنیاست که بر همه انسانها، بطور یکسان گسترده شدهاست. البته، سنت الله جل جلاله در این‌است که اگر مسلمانان در طاعات و عبادات خود کوتاهی و قصور نمایند، دیگر مردم بر آنها چیره شده، بر خزاین و منابع دنیوی آنان تسلط می‌یابند و آنها را در فقر و فاقه گرفتار می‌سازند.

ولی این قانون فقط در این جهان دارالعمل است و در آخرت همه نعمتها و راحتی‌ها تنها به بندگان مطیع و فرمانبردار مختص می‌شوند و همین است مقصود این جمله آیه که: «**قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ**» یعنی؛ شما بگویید: ای پیامبر گرامی! در حقیقت همه نعمتهای جهان در زندگانی دنیا متعلق به مؤمنان است و در قیامت نیز به آنها اختصاص خواهد داشت.

و حضرت عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنه مقصود این جمله را چنین بیان فرموده‌اند که همه نعمتها و راحتی‌های دنیوی با این کیفیت ویژه که در آخرت وبال جان قرار نگیرند تنها مختص به مؤمنان فرمانبردار می‌باشند، بخلاف کفار و فجّار که اگر چه در دنیا این نعمتها هم به آنان می‌رسند بلکه بیشتر میسر می‌گردند ولی اینها در آخرت وبال جان و سبب عذاب ابدی آنها خواهند شد، لذا به اعتبار نتیجه، اینها موجب عزت و راحتی آنان قرار نخواهند گرفت.

و بعضی از مفسرین معنی آن را چنین بیان فرموده که با همه نعمتها و راحتی‌ها، محنت و مشقت و سپس خطر زوال و انواع رنج و غم آمدنی است و در اینجا از نعمت و راحتی خالص خبری نیست. البته کسی که در قیامت این نعمتها شامل حال او می‌شوند پاک و مطهر شده و از هر گونه رنج و مشقت در امان خواهد بود و همچنین نه خطر زوال و نقص در آن وجود دارد و نه پس از آن رنج و غمی خواهد آمد. و هر سه مفهوم می‌تواند برای این جمله آیه درست در بیاید و از اینجاست که مفسرین صحابه و تابعین همین مفاهیم را اختیار فرموده‌اند.

در پایان آیه فرمود: «**كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ**» یعنی نشانه‌های قدرت کامل خویش را برای مردم فهمیده، اینگونه مفصل و واضح بیان می‌کنیم که هر عالم و جاهل بتواند درک کند. در این آیه تخیلات مبالغه آمیز جاهلانه کسانی را رد نمود که فکر می‌کردند خداوند متعال با ترک لباس خوب و غذای لذیذ راضی خواهد شد. سپس در آیه دوم چیزهایی بیان می‌کردند که خدا آنها را حرام قرار داده‌است. و می‌پنداشتند که خدا از ترک اینها راضی خواهد شد و این اشاره به این است که ایشان در جهالت بسیار شدیدی مبتلا هستند که از یک جهت چیزهای خوب و لذیذی را بر خود بدون دلیل حرام قرار داده از آن نعمتها محروم شده‌اند، و از طرف دیگر چیزهایی که در واقع حرام بودند و در نتیجه بر استعمال آنها دارد غضب الهی و عذاب آخرت وارد می‌گردد با استعمال آنها وبال آخرت را کسب

نمودند، و بدین ترتیب در هر دو جا، دنیا و آخرت از نعمتها محروم شده مورد خساره دنیا و آخرت قرار گرفتند. می‌فرماید: «**اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْاِثْمَ وَالْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَاَنْ تُشْرِكُوْا بِاللهِ مَالَمْ یُنَزِّلْ بِهٖ سُلْطٰناً وَّاَنْ تَقُوْلُوْا عَلَی اللهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ**» یعنی آنچه را شما بدون دلیل و مدرک حرام قرار داده‌اید حرام نیستند؛ آری خداوند تمام کارهای بی‌حیایی را چه آشکارا باشند و چه پنهان و هر نوع گناه را و تجاوز به کسی به ناحق را، و شریک مقرر کردن با خداوند بدون دلیل و این را که شما سخنانی را به خدا نسبت بدهید که روی آنها مدرکی نداشته باشید، همه را حرام کرده‌است.

در این تفصیل، لفظ «**اِثْم**» شامل تمام گناهایی است که به خود انسان مربوط است و لفظ «**بغی**» شامل گناهایی است که با معاملات و حقوق دیگران ارتباط داشته باشند. گناهِ عظیم عقیدۀ شرک و افترا بر الله، بدیهی است.

این تفصیل ویژه، بدین خاطر ذکر گردید که تقریباً شامل هر نوع محرمات و گناه می‌باشد؛ اعم از اینکه با عقیده ارتباط داشته باشند و یا به عمل، و نیز در ارتباط به اعمال خود انسان باشند و یا متعلق به حقوق دیگران، و نیز از این جهت این تفصیل ذکر گردید که اهل جاهلیت، به همۀ این گناهها مبتلا بودند، و بدین شکل از جهالت دیگر آنها نیز پرده برداشته شد، که از چیزهای حلال پرهیز می‌کردند و از استعمال حرام خودداری نمی‌کردند.

نتیجۀ لازمی غلو در دین و ایجاد بدعات این است. کسی که به این چیزها مبتلا گردد، عادتاً از اصل دین و امور مهم آن غافل می‌ماند، بنابر این زیان غلو و افراط در دین و بدعت دو برابر می‌باشد، یکی اینکه خود ابتلا به بدعت و غلو در دین، گناه است، دوم اینکه از دین صحیح و طرق سنت محروم خواهد شد.

در آیه‌های اول و دوم، به کارهای اشتباه مشرکین و مجرمین اشاره شد؛ یکی آنکه حلال را حرام قرار دادند، دوم اینکه حرام را حلال دانستند.

در آیه سوم، فرجام بد آنها و کیفر و عذاب آخرت بیان گردید؛ چنانکه می‌فرماید: «**وَ لِكُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ فَاِذَا جَآءَ اَجَلُهُمْ لَا يَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً وَّ لَا يَسْتَقْدِمُوْنَ**» یعنی این مجرمان که باوجود هر نوع سرکشی، دارند در نعمتهای الهی پرورش می‌یابند، و در دنیا بظاهر بر آنها عذابی واقع نمی‌شود، از این سنت الهی نباید غافل باشند که خداوند مجرمان را بر اثر رحمت خویش فرصت می‌دهد تا به یک شکلی از حرکات خویش باز آیند؛ ولی در علم الهی برای فرصت و مهلت، وقتی متعین هست که هرگاه آن وقت فرا برسد لحظه‌ای عقب و جلو نمی‌شود، و آنها در عذاب گرفتار خواهند شد. گاهی در این جهان عذابی می‌آید و اگر در دنیا عذابی نیاید پس به محض مردن وارد عذاب خواهند شد. در این آیه، عدم تأخیر و تقدیم، از میعاد معین ذکر شده‌است، این محاوره‌ای است همچنانکه در عرف ما مشتری به مغازه‌دار می‌گوید قیمت این جنس، زیاد و کم نمی‌شود؛ بدیهی است که او نمی‌خواهد در قیمت افزونی بیاید فقط خواستار تخفیف است، ولی تبعاً کلمهٔ زیادی را ذکر می‌نماید، همچنین در اینجا هدف این است که در میعاد معین تاخیری نخواهد شد و ذکر تقدیم همراه با تاخیر، بطور محاوره و عرف آمده‌است.

يٰبَنِيْٓ اٰدَمَ اِمَّا يَاْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّوْنَ عَلَيْكُمْ اٰيٰتِيْ

ای فرزندان آدم اگر بیاید پیش شما رسولی از خود شما که آیه‌های مرا به گوش شما برساند

فَمَنِ اتَّقٰى وَ اَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ﴿۳۵﴾

پس هرکسی که بترسد ونیکی بجابیاورد پس نخواهدبود ترسی برآنها ونه آنهاغمگین می‌شوند.

وَالَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا وَاسْتَكْبَرُوْا عَنْهَآ اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ

و کسانی که تکذیب کردند آیات ما را و تکبر نمودند از آنها، آنها هستند باشندگان دوزخ

هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ﴿۳۶﴾ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا

که آنهادرآن برای همیشه می‌مانند، پس کیست ظالم تر از کسی که نسبت بدهد به خدا دروغی را

اَوْ كَذَّبَ بِاٰيٰتِهٖ ؕ اُولٰٓئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيْبُهُمْ مِّنَ الْكِتٰبِ ؕ

یا تکذیب کند احکام او را، آنها هستند که می‌رسد به آنان بهرهٔ آنها که نوشته شده در کتاب،

حَتّٰٓى اِذَا جَآءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ ۙ قَالُوْٓا اَيْنَ

تا اینکه وقتی برسند پیش آنها فرستادگان ما تا روح آنها را قبض کنند، می‌گویند کجا شدند

مَا كُنْتُمْ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ ؕ قَالُوْا ضَلُّوْا عَنَّا وَشَهِدُوْا عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ

آنها که شما می‌خواندید بجز از خدا، می‌گویند آنها گم شدند از ما و اعتراف می‌کنند علیه خود

اَنَّهُمْ كَانُوْا كٰفِرِيْنَ ﴿۳۷﴾ قَالَ ادْخُلُوْا فِيْٓ اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ

که یقیناً آنها کافر بودند، می‌فرماید داخل شوید همراه باامتهای که پیش از شما بوده‌اند

مِّنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ فِى النَّارِ ؕ كُلَّمَا دَخَلَتْ اُمَّةٌ لَّعَنَتْ اُخْتَهَا ؕ حَتّٰٓى اِذَا

از جن و انسانها در دوزخ، هرگاه داخل شود امتی لعنت می‌کند امتی دیگر را، تا اینکه وقتی

ادَّارَكُوْا فِيْهَا جَمِيْعًا ۙ قَالَتْ اُخْرٰىهُمْ لِاُوْلٰىهُمْ رَبَّنَا هٰٓؤُلَآءِ اَضَلُّوْنَا فَاٰتِهِمْ

بیفتند در آن همه می‌گویند عقبی‌ها به اولی‌ها پروردگارا اینها ما را گمراه کردند، پس بده به اینها

عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ ؕ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَّلٰكِنْ لَّا تَعْلَمُوْنَ ﴿۳۸﴾ وَقَالَتْ

عذاب دوبرابر از آتش، می‌فرماید برای هر یکی دو برابر است، ولی شما نمی‌دانید. و می‌گویند

اُوْلٰىهُمْ لِاُخْرٰىهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوْقُوا الْعَذَابَ

اوّلی‌ها به عقبی‌ها پس هیچ برتری نشد برای شما بر ما، اکنون بچشید عذاب را

بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُوْنَ ﴿۳۹﴾

به سبب کسب خویش.

خلاصهٔ تفسیر

(ما در عالم ارواح، گفته بودیم) ای فرزندان آدم، اگر پیامبرانی پیش شما بیایند که از خود شما باشند، و احکام مرا با شما در میان بگذارند، پس (نسبت به آنها)

هر کسی (از شما، از تکذیب این آیات) پرهیز کند و (اعمال را) شایسته کند (مطلب اینکه اتباع کامل بجا بیاورد) پس بر آنها (در آخرت) هیچ (سخنی) اندیشه (آوری) نمی‌باشد و نه آنها غمگین خواهند شد، و کسانی که (از شما) این احکام ما را دروغ قرار دهند و از (پذیرفتن) آنها سرباز زنند، یا سرپیچی کنند به عذاب دوزخ گرفتار خواهند شد و همیشه در آن خواهند ماند، (وقتی اجمالاً معلوم گردید که تکذیب کنندگان، مستحق وعید شدند، پس اکنون به تفصیل آن گوش فرا بدهید که) کیست ظالم تر از کسی که بر خدا دروغ بگوید (یعنی کلامی که گفتهٔ خدا نباشد آن را به خدا نسبت دهد) و یا آیات او را دروغ نشان دهد (یعنی گفتهٔ خدا را ناگفتهٔ او قرار دهد) نصیب آنها آنچه باشد (از رزق و عمر) به آنها (در دنیا) می‌رسد (امّا در آخرت بجز مصیبت چیز دیگری نیست) تا اینکه (در برزخ به هنگام مردن وضع آنها چنین خواهد بود که) وقتی در نزد آنان فرشتگان فرستادهٔ ما جهت قبض روح آنها می‌آیند (از آنها) می‌پرسند کجایند کسانی که شما آنها را به جای خدا پرستش می‌کردید؟ (اکنون چرا در این مصیبت به درد شما نمی‌خورند) آنها (کفار) می‌گویند همه از ما غایب شدند (یعنی واقعاً کسی به درد ما نخورد) و (آنگاه) به کفر خود اقرار خواهند کرد (ولی آنگاه اقرار بی‌سود می‌باشد، در بعض آیات آمده‌است که این سؤال و جواب در قیامت به وقوع خواهد پیوست، امکان دارد در هر دو جا چنین باشد، و در قیامت وضع آنها چنین خواهد شد که) الله تعالیٰ می‌فرماید شما در جمع گروههای گذشتهٔ جنّیان و انسانها (که کافر بودند) به دوزخ بروید (با این گفتار همه کفار عقب و جلو داخل آن خواهند شد، و چنین وضعیتی پیش خواهد آمد که) هرگاه گروهی (از کفّار) داخل (دوزخ) می‌شود گروه دیگری که مثل او (کافر باشد و جلوتر از او به دوزخ رفته) باشد لعنت می‌کند (یعنی با همدیگر همدردی نخواهند داشت، بلکه در اثر انکشاف حقایق همه یکدیگر را بنظر بد خواهند دید و او را بد خواهد گفت) تا اینکه وقتی همه در آن (دوزخ) جمع خواهند شد پس (در آن وقت) عقبی ها (که بعداً داخل می‌شوند، و اینها کسانی می‌باشند که در کفر دنباله رو دیگران بودند) بسبب نخستین (داخل شونده) ها (یعنی در حق کسانی که بنابه ریاست و پیشوایی در کفر نخست در دوزخ داخل خواهند شد چنین) می‌گویند که پروردگارا! اینها ما را گمراه کرده بودند، پس به آنها دو برابر ما عذاب دوزخ را برسان (خداوند) می‌فرماید (با دو

برابر عذاب دادن آنها چه تسلی خاطری به شما دست می‌دهد، بلکه چون عذاب شما نیز آناً فاناً افزون می‌گردد پس عذاب شما هم به مثل عذاب آنها دو برابر خواهد شد، پس با این حساب عذاب) همه دو برابر می‌باشد، ولی (اکنون) شما اطلاع (کامل) ندارید (زیرا الآن آغاز عذاب است هنوز افزایش آن را ملاحظه ننموده‌اید، بنابر این در دل خود چنین سخن می‌پرورانید که از آنها معلوم می‌گردد افزایش عذاب دیگران را موجب شفای غیظ و تسلی خاطر می‌پندارید) و نخستین (داخل شوند) ها نسبت به عقبی ها (که بعداً داخل می‌شوند با مطلع شدن از جواب خداوند) می‌گویند که وقتی وضعیت عذاب (همه چنین است) پس شما بر ما (نسبت به تخفیف عذاب) هیچگونه برتری ندارید (زیرا نه برای ما تخفیف وجود دارد و نه برای شما) پس شما هم در برابر کردار (بد) خویش مزهٔ عذاب (متزاید) را بچشید.

اِنَّ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا وَاسْتَكْبَرُوْا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ

بی‌شک کسانی که تکذیب کردند آیات ما را و در برابر به آنها تکبر کردند کشاده نمی‌شود برای آنها

اَبْوَابُ السَّمَآءِ وَ لَا يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ حَتّٰى يَلِجَ الْجَمَلُ فِىْ سَمِّ الْخِيَاطِ ؕ

درهای آسمان و داخل نمی‌شوند در جنت تا اینکه داخل شود شتر در سوراخ سوزن،

كَذٰلِكَ نَجْزِى الْمُجْرِمِيْنَ ﴿۴۰﴾ لَهُمْ مِّنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَّ مِنْ فَوْقِهِمْ

و ما چنین سزای می‌دهیم گنهکاران را. برای آنهاست فرش جهنمی و از بالای آنها

غَوَاشٍ ؕ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِى الظّٰلِمِيْنَ ﴿۴۱﴾ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا

سرپوش، و چنین سزای می‌دهیم ظالمان را، و کسانی که ایمان آورده‌اند و انجام داده‌اند

الصّٰلِحٰتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْساً اِلَّا وُسْعَهَآ اُولٰٓئِكَ

کارهای نیک، و ما بار روی دوش کسی نمی‌گذاریم مگر در حد توانش، ایشان هستند

اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ﴿۴۲﴾ وَ نَزَعْنَا مَا فِىْ صُدُوْرِهِمْ

باشندگان جنت، که آنها درآن برای همیشه می‌مانند، و بیرون می‌کشیم آنچه در دلها دارند

مِّنْ غِلٍّ تَجْرِىْ مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهٰرُ ۚ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِىْ هَدٰنَا لِهٰذَا ۟

ازکینه، جاری می‌باشند در زیرآنها نهرها، و می‌گویند خدا را شکر آنکه مارا تا اینجا رسانید

وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدٰنَا اللّٰهُ ۚ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا

و نبودیم ما راه یاب اگر خدا ما را هدایت نمی‌کرد، بی‌شک آوردند رسولان پروردگار ما

بِالْحَقِّ ۖ وَنُوْدُوْٓا اَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ اُوْرِثْتُمُوْهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ﴿۴۳﴾

سخن راست، و ندا می‌رسد که این جنت است وارث آن شدید شما در عوض کردار خویش.

خلاصهٔ تفسیر

(این بود چگونگی دخول کفار در آتش، اکنون وضع محرومیت از جنت را بشنوید) کسانی که آیات ما را دروغ معرفی می‌کنند، و از روی تکبر از پذیرش آنها سرپیچی می‌نمایند، برای (صعود ارواح) آنها درهای آسمان باز نمی‌شوند، (این وضع پس از مرگ در عالم برزخ است) و (در روز قیامت) آنها هرگز وارد جنت نمی‌شوند تا وقتی که داخل نشود شتر در سوراخ سوزن، (و این محال است پس وارد شدن آنها به جنت نیز محال است) و ما به چنین مجرمان اینگونه سزای خواهیم داد (یعنی ما با آنها سر دشمنی نداشتیم، بلکه آنچه کردند یافتند، و آنچه در مورد ورود به دوزخ یادآوری شد آتش از هر چهار طرف آنها را احاطه نموده‌است که از هیچ ناحیه‌ای هیچگونه راحتی نخواهند داشت، چنانکه وضع از این قرار خواهد شد که) برای آنها فرش جهنمی خواهد بود و از بالا سرپوش نیز از آن می‌باشد، و ما به چنین ظالمان چنین سزای خواهیم داد (که از آن در «**فَمَنْ اَظْلَمُ**» آمده است) و کسانی که (بر آیات الهی) ایمان آوردند و آنها کارهای نیک انجام دادند (و این کارهای نیک چندان مشکل نیستند، زیرا سنت ما این است که) ما به کسی بیش از حد توانش کاری نشان نمی‌دهیم (این جمله معترضه است، الغرض) ایشان جنتی هستند که برای همیشه در آن خواهند ماند (وضع آنها مانند دوزخیان نیست که یکدیگر را لعنت و ملامت کرده‌باشند بلکه کیفیت آنان چنین خواهد بود که) آنچه آنها (نسبت به موضوعی در دنیا بنابر مقتضای طبع رنج و) غباری بود ما آن را (نیز) دور خواهیم کرد (که با همدیگر با الفت و محبّت خواهند ماند و) به زیر (منازل) آنها نهرها جاری خواهند شد، و آنها (با نهایت فرح و سرور) می‌گویند خدا را (هزاران) شکر که ما را به این مقام

رسانید و ما هرگز (تا اینجا) دسترس نداشتیم اگر خداوند ما را نمی‌رساند (این نیز شامل آن است که راه رسیدن تا اینجا را که ایمان و عمل صالح باشد به ما نشان داد و سپس ما را برای رفتن بر آن موفق گردانید) یقیناً پیامبران پروردگار ما سخنان راستی آورده بودند (زیرا همچنانکه آن اعمالی که بر آنها وعده جنت داده بودند آن درست در آمد) و به آنها ندا داده شده گفته می‌شود که این جنت به شما در عوض اعمال (نیک) شما داده شده است.

معارف و مسایل

قبلاً در چند آیه از عهد و میثاقی که از هر انسان قبل از آفرینش او در این جهان در عالم ارواح از او گرفته شده است یادآوری شد و آن اینکه: هرگاه رسولان ما هدایات و احکام ما را پیش شما آوردند، آنها را با دل و جان بپذیرید و مطابق با آنها عمل کنید. و این نیز نشان داده شد که هر کسی بعد از آمدن در این جهان بر آن عهد و پیمان استوار مانده و به مقتضای آن عمل کند، او از هر رنج و غم نجات خواهد یافت و مستحق آرامش و راحتی همیشگی خواهد بود. و کسی که انبیاء علیهم السلام را تکذیب نموده و یا از احکام آنها سر باز زند عذاب دایم جهنم برایش مقرر خواهد شد. در آیات فوق‌الذکر صورت آن واقعه ارائه شده‌است که گروههای مختلف انسانها پس از آمدن در این جهان اختیار نموده‌اند. بعضی از آنها آن عهد و پیمان را به باد فراموشی سپردند و خلاف آن عمل کرده‌اند، و بعضی بر آن استوار مانده و بر مقتضای آن عمل کرده‌اند، سرانجام این دو گروه، ثواب و عذاب آنها در این چهار آیه بیان می‌گردد:

در نخستین و دومین آیه از مجرمان و منکران عهدشکن یادآوری شده است، و در آیه بعدی از مؤمنین و متقیان پایبندِ عهد و پیمان یاد آوری می‌گردد.

در نخستین آیه فرمود: کسانی که انبیاء علیهم السلام را تکذیب نموده و در برابر هدایات و آیات ما تکبر کرده‌اند، برای آنها درهای آسمان باز

نمی‌گردند.

در تفسیر «**بحر محیط**» به‌روایت حضرت عبدالله‌بن‌عباس رضی‌الله‌عنهما یک تفسیری چنین منقول است که نه برای پذیرش اعمال آنها درهای آسمان باز می‌شوند و نه برای پذیرش دعاهای آنها.

مقصود اینکه دعاهای آنان پذیرفته نخواهند شد و از صعود نمودن اعمال آنها به جایی که اعمال بندگان نیک حفظ و نگهداری می‌شوند جلوگیری بعمل می‌آید؛ و نام آن جای را قرآن کریم در سوره مطففین «**علیین**» نامیده است. و در آیه ۱۰ سوره فاطر به سوی این مطلب چنین اشاره گردیده‌است «**اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُه**» یعنی کلمات طیبات انسان به بارگاه خداوند بالا برده می‌شوند و اعمال نیک آنها را برمی‌دارند، یعنی اعمال صالح سبب قرار می‌گیرند تا که کلمات طیبات او به بارگاه خاص خداوندی برسند.

و روایت دیگری از حضرت عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنه و بعضی صحابه در تفسیر آن چنین وارد شده‌است که درهای آسمان جهت ارواح کفار و منکرین گشاده نمی‌شوند بلکه این ارواح به زمین انداخته خواهند شد و در تأیید این مطلب حدیثی مفصل به روایت براء بن عازب رضی‌الله‌عنه در «**سنن ابی‌داوٗد**»، «**نسایی**»، «**ابن ماجه**» و «**مسند امام احمد**» منقول است که خلاصهٔ آن از این قرار است:

رسول خدا ﷺ در جنازه یک صحابی از انصار شرکت نمود، هنوز در آماده شدن قبر تأخیری وجود داشت؛ آن‌حضرت ﷺ در گوشه‌ای تشریف فرما شد، و اصحاب کرام گرداگرد او خاموش نشستند. آن‌حضرت ﷺ سر مبارک را بلند فرمود و گفت که هرگاه مرگ به سراغ بندهٔ مؤمن می‌آید فرشتگان سفید صورت و درخشان حاضر می‌شوند، و از جنت کفن و خوشبویی همراه دارند و در جلوی آن شخص محتضر قرار می‌گیرند، سپس فرشته مرگ حضرت عزرائیل علیه‌السلام می‌آید و به روح او خطاب می‌نماید که ای نفس مطمئنه به سوی خشنودی و فطرت پروردگار بیرون

بیا، آنگاه روح او مانند آنکه آب از دهان مشک به باز کردنش بیرون آید به آسانی از بدن او بیرون می‌آید. فرشته موت، روح او را با دست مبارک خویش گرفته به آن فرشتگان می‌سپارد، آنها آن را برداشته می‌روند؛ به هر کجا که با گروهی از فرشتگان برخورد می‌کنند و از آنها می‌پرسند که این روح پاک، مال چه کسی است؟ آنان همان نام و لقب او را بیان می‌کنند که در دنیا جهت عزت و احترام او بکار برده می‌شدند و می‌گویند این فلان بن فلان است تا اینکه این دسته از فرشتگان روح او را برداشته به آسمان اول می‌رسند و برای گشودنِ در تقاضا می‌نمایند، در برای آنها گشاده می‌شود و از اینجا به بالا دسته‌ای دیگر از فرشتگان با آنان همراه می‌شوند تا اینکه به آسمان هفتم می‌رسند؛ آنگاه خداوند متعال می‌فرماید که: اعمال نامه این بنده مرا در «**اعلی علیین**» بنویسید و او را بر گردانید. سپس روح برگشته به قبر می‌رسد، و در قبر فرشتهٔ محاسب جهت محاسبه حاضر می‌شود و او را نشانده سؤال می‌کند که پروردگارت کیست، و دینت چیست؟ او می‌گوید پروردگارم الله هست و دینم اسلام است سپس سؤال می‌شود که آن بزرگواری که برای شما فرستاده شده بود چه کسی بود؟ او می‌گوید که او رسول‌الله بود، سپس از آسمان ندا می‌رسد که بندهٔ من راستگو است برای او فرش جنتی پهن‌کنید و لباس جنتی بپوشانید و از طرف جنت دری بگشایید از آن در، برای او نسیم خوشبوی جنت می‌رسد و اعمال نیک او بصورت یک زن زیبا روی، جهت مانوس گردانیدن به کنار او می‌آید. یا برعکس، وقتی زمان مرگ کافر و منکر فرا می‌رسد، فرشتگان بد شکل و سیاه رنگ از آسمان با لباسهای ضخیم و چرکین می‌آیند و رو بروی او می‌نشینند؛ سپس فرشته مرگ می‌آید، و روح او را چنان بیرون می‌کشد که کسی شاخ خارداری را داخل پشم‌تر قرار داده بکشد، زمانی که این روح بیرون می‌آید، بدبویی او از مردار شدیدتر می‌باشد. فرشتگان، آن را برداشته می‌روند و در راه که با فرشتگان دیگر برخورد می‌کنند از اینها می‌پرسند که این روح خبیث از چه کسی است؟ آنان در آن وقت او را با بدترین نام و لقبی که در

دنیا یاد می‌شود، معرفی می‌کنند که این فلان بن فلان است؛ تا اینکه بر آسمان اول می‌رسند و تقاضای باز شدن در را می‌نمایند، در برای آنها باز کرده نمی‌شود، بلکه دستور می‌رسد که اعمالنامه این بنده را در «**سجّین**» بنویسید که محل نگهداری اعمالنامه بندگان نافرمان است. سپس آن روح به پایین انداخته می‌شود مجدداً وارد بدن می‌شود، فرشتگان او را نشانده از او بازخواست می‌کنند و سؤالاتی را در جلوی او مطرح می‌نمایند که از بنده مؤمن کرده بودند او در پاسخ می‌گوید: «**هَاه هاه لَا اَدْرِیْ**» یعنی من چیزی نمی‌دانم به او فرش و لباس جهنمی داده می‌شود و از طرف جهنم دری گشاده می‌گردد که تپش و گرمای جهنم از آنجا به او می‌رسد و قبر بر او تنگ گردانیده می‌شود. **نعوذ بالله منه**

خلاصه اینکه ارواح کفار و منکرین تا آسمان برده می‌شوند امّا درهای آسمان برای آنها گشوده نمی‌شود و از آنجا به پایین انداخته می‌شوند؛ همچنین امکان دارد که مفهوم آیه «**لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ اَبْوَابُ السَّمَآءِ**» این باشد که به هنگام مرگ درهای آسمان برای آنها گشاده نشوند.

در پایان آیه نسبت به آنها فرمود: «**وَ لَا يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ حَتّٰى يَلِجَ الْجَمَلُ فِيْ سَمِّ الْخِيَاطِ**» در اینجا لفظ «**يَلِج**» از «**ولوج**» ساخته شده‌است که به معنی داخل شدن در جای تنگ است و جمل به شتر نر گفته می‌شود و «**سَمّ**» سوراخ سوزن است. معنی آیه اینکه تا زمانی شتر نر در سوراخ سوزن داخل نشود، اینها نمی‌توانند وارد جنت گردند. منظور اینکه همچنانکه داخل شدن شتر نر در سوراخ سوزن، از روی عادت محال است همچنین وارد شدن آنها در جنت نیز محال خواهد بود. هدف از این بیان، دوام عذاب آنها در جهنم است. سپس مزید شدت عذاب جهنم را برای آنها چنین بیان می‌فرماید: «**لَهُمْ مِّنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَّ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ**» «**مهاد**» به معنی فرش است و «**غواش**» جمع **غاشية** است بمعنی چیز پوشاننده. مقصود اینکه لحاف و پتوی آنها همه از جهنم می‌باشند. در نخستین آیه بحث از محرومیت از جنت بوده، و در پایان فرمود: «**كَذٰلِكَ نَجْزِى الْمُجْرِمِيْنَ**» و در پایان آیه دوم که بحث از جهنم داشت

فرمود: «كَذٰلِكَ نَجْزِي الظّٰلِمِينَ» زیرا این از آن اولی، شدیدتر بود.

در آیه سوم ذکری از متبعین و پایبندان احکام خداوندی آمده است، که ایشان اهل جنت و برای همیشه در آن خواهند ماند.

مراعات آسانی در احکام شرع

اما چیزی که برای آنها شرط شده‌است این است که ایمان بیاورند و اعمال نیک انجام دهند. ضمناً از کرم و رحمت خویش فرمود: «لّا نُكَلِّفُ نَفْساً اِلَّا وُسْعَهَا» یعنی خداوند بر دوش هیچ بنده‌ای چنان کار سنگینی نمی‌گذارد که از حد توانش بالاتر باشد. هدف اینکه کارهای نیک که شرط دخول جنت قرار داده شده‌اند، چنان مشکل و سنگین نیستند که انسان نتواند از عهدهٔ انجام آنها بر نیاید؛ بلکه خداوند احکام شرعی را در هر شعبه‌ای نرم و آسان گذاشته است. در هر حکمی بیماری، ضعیفی، سفر و ضروریات دیگر را در نظر داشته به سهولت قایل شده‌است.

در تفسیر «بحر محیط» آمده‌است که وقتی به انسان دستور به انجام اعمال صالح داده شد، احتمال داشت که این حکم بدان جهت سنگین محسوس گردد که انجام تمام اعمال صالحه در هر جا و هر حال از توان انسان خارج است؛ بنابر این این شبهه را بدین الفاظ برطرف نمود که ما تمام احوال و ادوار زندگی بشر را بررسی نموده مناسب به هر حال و هر مکان و زمان او احکام صادر می‌نماییم تا انجام آنها برای او دشوار نگردد.

رنجشهای اهل جنت با همدیگر، از قلوب آنها اخراج می‌گردد

در چهارمین آیه، دو حالت ویژه از اهل جنت بیان گردید؛ یکی اینکه: «نَزَعْنَا مَا فِيْ صُدُوْرِهِمْ مِّنْ غِلٍّ تَجْرِيْ من تَحْتِهِمُ الْاَنْهٰرُ» یعنی آنچه در قلوب اهل جنت نسبت به یکدیگر رنجش و کدورتی وجود داشته‌است، آنها را از دلهای‌شان

بیرون می‌آوریم، و آنان از همدیگر کاملاً راضـی و بـرادر وار وارد جـنت می‌شوند و در آنجا سکونت می‌کنند. در «**صحیح بخاری**» آمده‌است که وقتی اهل ایمان بر پلی بین بهشت و دوزخ می‌رسند نگهداشته می‌شوند، و اگر با همدیگر رنجشی و ناراحتی داشته باشند و یا کسی بر دیگری حقی داشته باشد با رسیدن در آنجا انتقام گرفته می‌شود سپس از حسد و کینه و بغض صاف شده وارد جنت می‌شوند.

در «**تفسیر مظهری**» است که این پل به ظاهر آخرین قسمت پـل صـراط می‌باشد که با جنت وصل است. علامه سیوطی و غیره نیز هـمین قـول را اختیار نموده‌اند.

و در این مقام آنچه از حقوق، مطالباتی وجود داشته بدیهی است که ادای آنها با پول نخواهد شد؛ زیرا در آنجا پیش کسی پولی نـیست؛ بـلکه مطابق به حدیث بخاری و مسلم در عوض حقوق، از اعمال او به صاحب حق داده می‌شود. و اگر بدین طریق اعمال او تمام شدند و هـنوز حـقوق حقداران وصول نگردند پس گناهان آنها بر گردن این انداخته می‌شوند. در حدیثی آن‌حضرتﷺ اینگونه افراد را «**مفلس**» معرفی کرده‌است که در دنیا، بسیاری اعمال انجام داده‌اند امّا او به تلف نمودن حقوق دیگران آنها را باقی نگذاشته در نتیجه تمام اعمال او را آنها می‌برند این شخصی، مفلس و گدا می‌ماند.

در این روایت حـدیث، ضـابطه عـمومی ادای حـقوق و انـتقام بـیان گردید، ولی لازم نیست که برای همه چنین‌وضعی پیش بیاید؛ بلکه مطابق به روایت «**ابن کثیر**» و «**تفسیر مظهری**» در آنجا این نیز امکان دارد که بدون انـتقام کینه و بغض از قلوب آنها زدوده بشود.

چنانکه در بعضی روایات آمده است که وقـتی ایـنها از پـل صـراط می‌گذرند بر چشمه‌ای از آبی می‌رسند و آب می‌نوشند و خاصیت آن آب این است که بغض و کینه از قلوب همهٔ آنها شسته مـی‌شود، امـام قـرطبی تفسیر آیه ۲۱ سوره دهر را چنین نقل نموده است که از نـوشیدن ایـن آب

جنت همهٔ رنجشها و کدورتها زدوده خواهند شد.

یک بار حضرت علی مرتضی کرم‌الله‌وجهه این آیه را تلاوت نموده فرمود: که من و عثمان و طلحه و زبیر از کسانی می‌باشیم که پیش از ورود به جنت سینه‌های‌شان از رنجش و کدورت صاف گردانیده می‌شوند.[۱]

حالت ویژه دیگر اهل جنت که در این آیه بیان گردیده‌است این است که آنها با رسیدن به جنت شکر خدا را بجا می‌آورند که او آنها را به سوی جنت رهنمایی فرمود و رفتن بر راه آن را سهل و آسان قرار داد و می‌گویند که اگر فضل خداوند شامل حال نمی‌شد ما نمی‌توانستیم تا اینجا برسیم.

از این معلوم می‌شود که هیچ انسانی تنها به کوشش خویش نمی‌تواند به جنت برسد؛ مگر اینکه فضل خداوند شامل حال او باشد؛ زیرا خودِ سعی و کوشش نیز، در اختیار او نیست؛ آن هم با فضل و کرم خداوندی بدست می‌آید.

هدایت، درجات مختلفی دارد که درجهٔ نهایی آن دخول جنت است

امام راغب اصفهانی در تشریح لفظ «**هدایت**» نکته بسیار جالب و مفیدی بیان فرموده است، که لفظ **هدایت** بسیار عام است و درجات مختلفی دارد، و حقیقت این است که هدایت عبارت است از یافتن راه و رفتن به سوی خدا. لذا همانگونه که درجات تقرب الی الله چقدر مختلف و غیر متناهی است درجات هدایت نیز بی‌نهایت متفاوت می‌باشند که درجهٔ ادنای آن نجات از کفر و شرک و رسیدن به ایمان است که در اثر آن رخ انسان از راه اشتباه، برگشته به سوی خدا قرار گیرد. سپس طی نمودن فاصله‌هایی که بین بنده و خدا وجود دارند، هدایت نام دارد. لذا هیچ انسانی حتی انبیا و رسل علیهم‌السلام هیچ وقت از طلب هدایت مستغنی نبوده‌اند؛ بنابر این رسول

۱ـ ابن کثیر.

خدا ﷺ همچنانکه تا آخرین لحظات حیات به امت «**اهدناالصراط المستقیم**» را تعلیم داد خود او نیز به خواندن این دعا اهتمام می‌ورزید؛ زیرا درجات تقرب الی الله نهایتی ندارند تا اینکه رسیدن به جنت نیز در این آیه به لفظ هدایت تعبیر گردیده است که این آخرین مقام هدایت است.

وَ نَادٰیٓ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ اَصْحٰبَ النَّارِ اَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا
و صدا می‌زنند جنتیان به دوزخیان که ما یافتیم آنچه به ما وعده داده‌بود پروردگار ما
حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُّمْ مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا ؕ قَالُوْا نَعَمْ ۚ
درست پس آیا شما هم یافتید وعده پروردگار خود را درست، آنها می‌گویند آری،
فَاَذَّنَ مُؤَذِّنٌۢ بَيْنَهُمْ اَنْ لَّعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظّٰلِمِيْنَ ﴿۴۴﴾ الَّذِيْنَ يَصُدُّوْنَ
پس اعلام می‌دارد اعلام‌کننده بین آنها که لعنت خداست بر ظالمانی، که جلوگیری می‌کنند
عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ يَبْغُوْنَهَا عِوَجًا ۚ وَ هُمْ بِالْاٰخِرَةِ كٰفِرُوْنَ ﴿۴۵﴾ وَبَيْنَهُمَا
از راه خدا و تلاش می‌کنند در آن کجی، و آنها به آخرت منکر بودند، و بین هر دو می‌باشد
حِجَابٌ ۚ وَ عَلَى الْاَعْرَافِ رِجَالٌ يَّعْرِفُوْنَ كُلًّا ۢ بِسِيْمٰهُمْ ۚ وَ نَادَوْا
دیواری، وبراعراف می‌باشند مردانی که می‌شناسند هریکی رابه‌نشانیهای شان، وصدامی‌کنند
اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ اَنْ سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ ۣ لَمْ يَدْخُلُوْهَا وَ هُمْ يَطْمَعُوْنَ ﴿۴۶﴾
جنتیان را که سلامتی باد بر شما و هنوز آنها به جنت وارد نشده‌اند و آنها امیدوارند.
وَ اِذَا صُرِفَتْ اَبْصَارُهُمْ تِلْقَآءَ اَصْحٰبِ النَّارِ ۙ قَالُوْا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ
و هرگاه برگردند نگاههایشان به سوی دوزخیان می‌گویند پروردگارا! قرار مده ما را با
الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ ﴿۴۷﴾ وَ نَادٰیٓ اَصْحٰبُ الْاَعْرَافِ رِجَالًا يَّعْرِفُوْنَهُمْ
مردمان گنهکار، و صدا می‌زنند اعرافیان مردانی را که می‌شناسند آنها را
بِسِيْمٰهُمْ قَالُوْا مَا اَغْنٰى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُوْنَ ﴿۴۸﴾
به نشانی‌هایشان، می‌گویند بدرد شما نخورد جمعیت شما و آنچه شما تکبر می‌کردید.

اَهٰــؤُلَآءِ الَّــذِيْنَ اَقْسَــمْتُمْ لَا يَــنَالُهُمُ اللّٰهُ بِـرَحْمَةٍ ؕ اُدْخُـلُوا

اکنون اینها کسانی هستند که شما قسم می‌خوردید که نمی‌رسد به آنها رحمت خداوندی، بروید

الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَآ اَنْتُمْ تَحْزَنُوْنَ ﴿۴۹﴾

به بهشت نه ترسی هست بر شما، و نه شما غمگین خواهید شد.

خلاصهٔ تفسیر

و (آنگاه که بهشتیان به بهشت می‌رسند) اهل جنت اهل دوزخ را (به خاطر اظهار مسرت بر وضعیت خویش و افزودن حسرت آنها) صدا می‌زنند آنچه پروردگار ما به ما وعده فرموده بود (که با پذیرفتن ایمان و عمل صالح به شما جنت خواهیم داد) ما آن را درست دریافتیم پس (شما بگویید که) آنچه پروردگارتان به شما وعده نموده بود (که در اثر پذیرفتن کفر به دوزخ می‌افتید) شما هم آن را درست در یافتید (یعنی اکنون حقیقت صدق خدا و رسول و گمراهی خویش واضح گردید) آنها (یعنی دوزخیان در پاسخ) می‌گویند آری، (سخنان خدا و رسول درست بود) پس (جهت افزایش حسرت دوزخیان و مسرت جنتیان) اعلام کننده‌ای (یعنی فرشته‌ای) در میان هر دو (گروه قرار گرفته) صدا می‌زند که لعنت خدا باد بر ظالمانی که از راه خدا (یعنی دین برحق) اعراض می‌نمودند و در آن (دین بر حق همیشه به زعم خود سخنان) کجی را تلاش می‌کردند (که در آنها عیب و ایرادی بگیرند) و آنها (علاوه بر این) منکر آخرت نیز بودند (که امروز به نتیجهٔ آن رسیده‌اند، این مصاحبهٔ اهل جنت بود که در تأیید آن منادی دوستی ذکر گردید، در آینده یادی از اهل اعراف می‌شود) و در میان آن دو (گروه اهل جنت و اهل جهنم) پرده‌ای (یعنی دیواری) می‌باشد (که در آیه ۱۳ از سوره حدید از آن چنین یاد آوری شده‌است «**فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُوْرٍ** الخ» خاصیت آن این می‌باشد که نمی‌گذارد آثار دوزخ به جنت و برعکس آثار جنت به دوزخ برسند، پس این سؤال که چگونه با هم گفتگو می‌کنند، امکان دارد از آن درهایی که این دیوار دارد همچنانکه در آیه ۱۳ سوره حدید است «**بِسُوْرٍ لَّهٗ بَابٌ**» این گفتگو انجام گیرد، و یا بگونه‌ای دیگر صدا برسد) و (نام آن دیوار و یا نام قسمت بالایی آن، اعراف است، و از آنجا اهل جنت و اهل جهنم همه مشاهده می‌گردند پس) در

قسمت بالایی اعراف بسیاری از مردم می‌باشد (که نیکی‌های و بدی‌های آنها در میزان برابر قرار گرفته‌اند) آنها هر یکی را (از اهل جنت و اهل جهنم) بنابه قیافهٔ آنها (علاوه بر علامت اهل جنت و اهل جهنم بودن) می‌شناسد (قیافه اینکه بر صورتهای اهل جنت نورانیت و بر صورتهای اهل جهنم ظلمت و کدورت خواهد شد، چنانکه در آیه ۳۸ از سوره عبس آمده است که: «**وُجُوْهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ**الخ») اهل اعراف اهل جنت را صدا می‌زنند و می‌گویند، «**السلام علیکم**» تا هنوز این اهل اعراف وارد جنت نشده‌اند، ولی به آن امیدوارند (چنانکه در احادیث آمده‌است که امیدهای آنان برآورده خواهند شد و به ورود به جنت دستور می‌رسد) و هرگاه چشم‌هایشان به سوی اهل جهنم می‌افتند (آنگاه خوف زده) می‌گویند پروردگارا! ما را در جمع این ظالمان (در عذاب) قرار مده و (همچنانکه اهل اعراف به بالا با اهل جنت سلام و کلام کردند، هم چنین) اهل اعراف بسیاری مردم (از اهل دوزخ) را که (کافر بوده‌اند و) آنها را (بر اثر ظلمت و کدورت صورتهای‌شان) می‌شناسند (که اینها کافرند) صدا می‌زنند (و) می‌گویند که جمعیت شما و اینکه خود را بزرگ می‌پنداشتید (و از انبیاءعلیهم‌السلام پیروی نمی‌کردید) بدرد شما نخورد (و شما در اثر همین تکبر، مسلمانان را حقیر پنداشته می‌گفتید که این بیچارگان از کجا سزاوار فضل و کرم می‌باشند، چنانکه از آیه ۵۳ سوره انعام «**اَهٰٓؤُلَآءِ مَنَّ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا**» نیز همین مطلب مفهوم می‌گردد، پس اکنون به آن مسلمانان بنگرید) آیا آنان (که در جنت دارند به عیش و عشرت بسر می‌برند) همان کسانی (یعنی مسلمانان) هستند که شما نسبت به آنها قسم می‌خوردید و می‌گفتید که خداوند بر اینها رحمت نخواهد کرد (پس بر آنها چنان رحمت بزرگی مبذول گردید که) به آنها دستور رسید که بروید به بهشت (که در آنجا) نه بر شما احساس خطری هست و نه شما غمگین خواهید شد، (علت تخصیص «**رجالاً**» در اینجا شاید بیشتر این باشد که مؤمنان گنهگار تا هنوز در جهنم افتاده باشند، قرینه آن اینکه وقتی اهل اعراف امیدوار به جنت هستند ولی تا هنوز به جنت نرفته‌اند، پس مردمان گنهگار که بدی‌هایشان بیش از بدی‌های اهل اعراف است، بدیهی است که آنها به درجهٔ اولی تا هنوز از جهنم بیرون نیامده‌اند، لذا این قبیل مردم مخاطب این کلام قرار نمی‌گیرند والله اعلم)

معارف و مسایل

وقتی اهل جنت به مستقر خویش در بهشت، هم چنین اهل جهنم به قرارگاه خویش در دوزخ، می‌رسند، بدیهی است که بین این مقام از هر نظر بُعد بعید حایل خواهد شد، امّا باوجود این، آیات متعددی از قرآن مجید بر این گواه است که در میان این دو مقام راههایی وجود دارد که می توانند از آنها یکدیگر را ببینند، و با همدیگر صحبت و سؤال و جواب داشته باشند. در آیه ۵۵ تا ۵۹ از سوره صافات تذکرهٔ آن دو نفر که در دنیا با هم رفاقت داشتند آمده‌است که یکی مؤمن و دیگری کافر بود، در آخرت که مؤمن به جنت و کافر به دوزخ می‌رود یکدیگر را می‌بینند و با هم صحبت می‌کنند، «**فَاطَّلَعَ فَرَاٰهُ فِیْ سَوَآءِ الْجَحِیْمِ○قَالَ تَاللهِ اِنْ کِدْتَّ لَتُرْدِیْنِ○وَ لَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّیْ لَکُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِیْنَ○ اَفَمَا نَحْنُ بِمَیِّتِیْنَ○اِلَّا مَوْتَتَنَا الْاُوْلیٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِیْنَ○**»

خلاصهٔ مطلب اینکه رفیق جنتی سر کشیده رفیق جهنمی خود را می‌بیند که در وسط جهنم افتاده است؛ به او می‌گوید که ای بدبخت تو می‌خواستی که من نیز مانند تو هلاک شوم؟! و اگر فضل خداوندی نمی‌بود امروز من هم همراه تو در جهنم قرار می‌گرفتم، و تو با من می‌گفتی که بعد از مرگ این جهان زندگی دیگر، حساب و کتابی و ثواب و عذابی نخواهد بود، اکنون دیدی که چه دارد می‌شود.

در آیات مذکور و سپس تا حدود یک رکوع از این قبیل مکالمات و سؤال و جواب، یادآوری شد که اهل جنت و اهل جهنم با همدیگر خواهند داشت، و این برقراری ارتباط بین جنت و جهنم که بتوانند یکدیگر را ببینند و با هم صحبت کنند یک گونه عذاب دیگری است که از هر چهار طرف مورد ملامت قرار می‌گیرد، و با مشاهده نعمتها و راحتهای اهل جنت و گرفتاری خود در جهنم، بیشتر در آتش حسرت و تأسف بسوزد. و هم چنین در نعمت و راحتی اهل جنت افزونی خواهد شد که با مشاهده رنج و مصایب گروه دیگر، قدر و ارزش راحتی و نعمتها افزون می‌گردد. کسانی که

اهل دین را به باد مسخره می‌گرفتند و به آنها استهزا مـی‌کردند و آنـها از ایشان انتقام نمی‌گرفتند، وقتی آنها را در عذاب ذلت و رسوایی می‌بینند به آنها می‌خندند که به سزای اعمال خود رسیده‌اند.

این مطلب در آیه ۳۴ از سوره مطففین بدینگونه یادآوری شده‌است: «**فَالْيَوْمَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُوْنَ○عَلَى الْاَرَائِكِ يَنْظُرُوْنَ○ هَلْ ثُـوِّبَ الْكُـفَّارُ مَـا كَـانُوْا يَفْعَلُوْنَ**»

از طرف ملایکه نیز بر اهل جهنم بر گمراهی‌شان تنبیه و بـر کـلمات احمقانه آنها ملامت خواهد شد و به آنها خطاب کرده می‌گویند: «**هٰذِهِ النَّارُ الَّتِيْ كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُوْنَ، اَفَسِحْرٌ هٰذَا اَمْ اَنْتُمْ لَا تُبْصِرُوْنَ**»[1] یعنی این همان آتشی است که شما تکذیبش می‌کردید، اکنون ببینید که آیا این سحری است یا اینکه شما نمی‌بینید.

هم چنین در نخستین آیه از آیات فوق‌الذکر آمده‌است که اهل جنت از اهل جهنم سؤال می‌کنند که نعمتها و راحتی‌هایی را که پروردگار ما به ما وعده نموده ما کاملاً آنها را درست دریافتیم، شما بگویید که عذابی که شما به آن تهدید گشتید آیا به شما رسید یا خیر؟ آنها اقرار می‌نمایند که بدون شک ما نیز آن را مشاهده کردیم.

فرشته‌ای جهت تأیید این سؤال و جواب چنین ندا می‌دهد که لعنت خدا باد بر ظالمانی که مردم را از راه خدا دور می‌دارند، و می‌خواهند که راه او راست و مستقیم نماند، و آنها آخرت را انکار می‌کردند.

اهل اعراف چه کسانی هستند؟

در ضمن مصاحبه و مکالمه اهل جنت و اهل جهنم امر دیگـری در سومین آیه چنین نشان داد که گروهی چنین هم هست که از جهنم نـجات

۱- آیات ۱۴ و ۱۵ سوره طور

یافته‌اند امّا تا هنوز به بهشت راه نیافته‌اند ولی امیدوارند که آنان نیز به بهشت راه یابند که به آنها اهل اعراف گفته می‌شود.

اعراف چه چیزی است؟ تشریح آن از آیات سوره حدید چنین معلوم می‌شود که مردم در محشر به سه گروه منقسم می‌شوند:

اول: کفّار و مشرکین که برای رفتن آنان به پل صراط نوبتی نخواهد رسید؛ بلکه پیش از آن به درهای جهنم سوق داده می‌شوند.

دوم: گروه مؤمنین که نور ایمان به آنها همراه می‌باشد.

سوم: منافقین، چون اینها در دنیا با مسلمانان آمیخته بودند.

در آنجا نیز در مراحل ابتدایی با مسلمانان آمیخته می‌باشند، و روی پل صراط شروع به رفتن می‌کنند، سپس تاریکی شدیدی همه را فرا می‌گیرد، مؤمنان با نور ایمان خویش به جلو راه می‌روند، منافقان صدا می‌زنند و به مؤمنان می‌گویند که قدری توقف کنید تا که از نور شما استفاده ببریم، منادی از طرف خداوند متعال می‌گوید به گذشته و پشت سرتان برگردید و در آنجا روشنی کسب نمایید.

مقصود اینکه این نور ایمان و عمل صالح است که جای بدست آوردن آن قبلاً گذشت، کسانی که در آنجا بوسیله ایمان و عمل این روشنی را بدست نیاوردند امروز نفعی از روشنی به آنها نمی‌رسد. و بدین شکل بین مؤمنان و منافقان حصار دیواری حایل می‌گردد که در آن یک دری وجود دارد که بیرون از آن در، عذاب است و طرف اندرونی در، که مؤمنان قرار دارند، در آنجا رحمتهای الهی و فضای جنت مشاهده می‌گردد. و همین مضمون در آیه ۱۳ سوره حدید چنین بیان شده‌است: «**يَوْمَ يَقُوْلُ الْمُنٰفِقُوْنَ وَالْمُنٰفِقٰتُ لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا انْظُرُوْنَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُّوْرِكُمْ قِيْلَ ارْجِعُوْا وَرَآءَكُمْ فَالْتَمِسُوْا نُوْراً فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُوْرٍ لَّه بَابٌ بَاطِنُهٗ فِيْهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهٗ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ**»

حصاری که در این آیه بصورت حایل در میان اهل جنت و اهل جهنم قرار می‌گیرد، به لفظ «**سور**» تعبیر شده است و این لفظ در اصل بر دیوار ضخیم و مستحکمی اطلاق می‌گردد که دور و اطراف شهرهای بزرگ

جهت حفاظت و جلوگیری از حمله غارتگران ساخته می‌شود، و در اینگونه دیوارها محلی برای دیده‌بانی و نگهبانی اختصاص داده می‌شود که دیده‌بان از تهاجم دشمن آگاه می‌گردد.

و منظور از حجاب در آیه مذکور سوره اعراف «**وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ ۚ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ**»

طبق «**تفسیر ابن جریر**» و ائمه دیگر تفسیر، همان حصاری است که در آیه ۱۳ سوره حدید به لفظ سور تعبیر شده‌است، و قسمت بالایی آن اعراف نام دارد؛ زیرا اعراف جمع عرف است و عرف به قسمت بالایی هر چیزی گفته می‌شود. زیرا آن از دور معروف و ممتاز می‌گردد. از این تشریح معلوم می‌گردد که قسمت بالایی حایلی که بین جنت و جهنم قرار دارد اعراف نام دارد. در آیه اعراف این بیان گردید که عده‌ای از مردم در این مقام قرار می‌گیرند که احوال دوطرف یعنی جنت و جهنم را مشاهده می‌نمایند، و با ساکنان هر دوطرف مصاحبه و مکالماتی انجام می‌گیرد.

امّا این امر که آنها چه کسانی هستند و چرا در این مکان وسطی اسکان می‌یابند، اقوال مفسرین در این باره مختلف و روایات حدیث متعدد است؛ امّا نزد جمهور مفسرین، صحیح و راجح این است که آنها کسانی خواهند بود که دو کفهٔ ترازوی نیکی‌ها و زشتی‌هایشان با هم مساوی باشد، که بر اثر نیکیهای خویش از جهنم نجات می‌یابند، امّا به سبب سیئات و گناههای خویش هنوز اجازه ورود به جنت را نیافته‌اند، و سرانجام آنان نیز به فضل و رحمت خداوندی در بهشت وارد می‌شوند و همین قول را از میان صحابه، حذیفه، ابن مسعود، ابن عباس و عدهٔ دیگری از صحابه و تابعین اختیار نموده‌اند، و تمام روایات نیز در این جمع خواهد شد که به عناوین مختلف منقول هستند.

امام ابن جریر به روایت حذیفه رضی الله عنه نقل کرده‌است که از رسول خدا ﷺ در باره اهل اعراف سؤال شد؛ آن‌حضرت ﷺ فرمود: آنها کسانی هستند که نیکی‌ها و بدی‌های آنان باهم برابر باشند، لذا از جهنم نجات یافته‌اند ولی تا

هنوز در بهشت داخل نشده‌اند و در این مقام اعراف نگهداشته شده‌اند. تا اینکه حساب کلی اهل جنت و اهل جهنم پایان یابد، سپس به حساب آنان رسیدگی می‌شود، و سرانجام آمرزیده می‌شوند و در بهشت راه می‌یابند.[۱]

ابن مردویه به روایت حضرت جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل کرده‌است که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم دریافت گردید که اهل اعراف چه کسانی هستند؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: آنها کسانی هستند که بدون رضایت و اجازه والدین در جهاد شرکت کرده‌اند و در راه خداوند شهید گشته‌اند و نافرمانی مادر و پدر آنها را از ورود به جنت باز داشته است و شهادت در راه خدا جلوی ورود به جهنم را نیز گرفته است.

در این حدیث و حدیث قبلی هیچگونه تعارضی نیست؛ بلکه این حدیث مثال کسانی است که نیکی‌ها و بدی‌های آنها برابر باشند که از یک طرف شهادت فی سبیل الله هست و از طرف دیگر نافرمانی والدین که هر دو کفه باهم برابر می‌باشند.[۲]

لفظ مسنون سلام

پس از شناخت اهل اعراف به اصل مضمون آیه توجه فرمایید که در آن آمده‌است که، اهل اعراف، اهل جنت را صدا می‌کنند و می‌گویند «**سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**» این لفظ در ملاقات همدیگر در این جهان نیز بصورت تحفه و احترام بکار می‌رود، و مسنون است، و پس از مرگ به هنگام زیارت قبرستان نیز مسنون است، و در آخر در محشر و جنت نیز مسنون می‌باشد، ولی از آیات و احادیث معلوم می‌گردد که در دنیا «**السَّلَامُ عَلَيْكُمْ**» گفتن مسنون است و پس از گذشت از این جهان «**سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**» بدون الف و لام مسنون است، و کلمه‌ای که در قرآن مجید برای زیارت قبور ذکر شده‌است آن نیز «**سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ**

۱- ابن کثیر.

۲- ابن کثیر.

عُقْبَى الدَّار» آمده است. و هنگامی که فرشتگان از اهل جنت استقبال می‌کنند نیز این لفظ بدین عنوان آمده‌است: «**سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوْهَا خٰلِدِيْن**» و در اینجا اهل اعراف اهل جنت را نیز با این لفظ سلام می‌گویند.

سپس این آیه وضع اهل اعراف را بیان نمود که آنها هنوز به جنت وارد نشده‌اند، امّا به آن امیدی دارند، و پس از آن فرمود: «**وَ اِذَا صُرِفَتْ اَبْصَارُهُمْ تِلْقَآءَ اَصْحٰبِ النَّارِ قَالُوْا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ**» یعنی وقتی چشم اهل اعراف بر جهنمیان می‌افتد و عذاب و مصایب آنها را مشاهده می‌کنند، به خدا پناه می‌جویند که، ما را در جمع این ظالمان قرار مده.

در پنجمین آیه آمده‌است که اهل اعراف اهل جهنم را خطاب نموده مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهند، که مال و ثروت، قوم و پارتی شما که بر آنها اعتماد داشتید و بر اثر آن به تکبر و غرور مبتلا بودید امروز از شما هیچ دردی را دوا نکردند.

در ششمین آیه فرمود: «**اَهٰٓؤُلَآءِ الَّذِيْنَ اَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللّٰهُ بِرَحْمَةٍ اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا اَنْتُمْ تَحْزَنُوْنَ**» حضرت عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنهما در باره تفسیر این آیه فرموده است که هنگامی که سؤال و جواب اهل اعراف با اهل جنت و اهل جهنم به پایان می‌رسد؛ آنگاه خداوند به اهل جهنم خطاب می‌فرماید، و دربارهٔ اهل اعراف این کلمات را می‌گوید که: شما قسم می‌خوردید که اینها آمرزیده نمی‌شوند و بر آنها رحمت نمی‌بارد، اکنون بنگرید رحمت ما را؛ و به اهل اعراف خطاب می‌رسد که به جنت وارد شوید؛ نه نسبت به اعمال گذشته، خطری متوجه شما می‌شود و نه نسبت به آینده فکر و اندیشه‌ای خواهید داشت.[1]

وَ نَادٰىٓ اَصْحٰبُ النَّارِ اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ اَنْ اَفِيْضُوْا عَلَيْنَا مِنَ الْمَآءِ اَوْ

و صدا می‌زنند دوزخیان جنتیان را که بریزید بر ما قدری آب یا مقداری

۱- ابن کثیر.

مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ ؕ قَالُوْا اِنَّ اللهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكٰفِرِيْنَ ﴿۵۰﴾ الَّذِيْنَ

از آنچه رزق داده شما را خدا، می‌گویند خدا این دو تا را جلوگیری کرده‌است از کفار. آنانکه

اتَّخَذُوْا دِيْنَهُمْ لَهْواً وَّ لَعِباً وَّ غَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا ۚ فَالْيَوْمَ

قرار داده‌اند دین خود را تماشا و بازیچه و فریب داده آنها را زندگی دنیا، پس امروز ما

نَنْسٰهُمْ كَمَا نَسُوْا لِقَآءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا وَ مَا

آنها را فراموش می‌کنیم همانطوری که آنها فراموش کردند ملاقات این روز را، و همچنانکه

كَانُوْا بِاٰيٰتِنَا يَجْحَدُوْنَ ﴿۵۱﴾ وَ لَقَدْ جِئْنٰهُمْ بِكِتٰبٍ فَصَّلْنٰهُ عَلٰى عِلْمٍ

آنان منکر آیات ما بودند، و ما رسانیدیم برای آنها کتابی که مفصل بیانش کردیم با آگهی

هُدًى وَّ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ﴿۵۲﴾ هَلْ يَنْظُرُوْنَ اِلَّا تَاْوِيْلَه ؕ

رهنماو رحمتی‌است برای‌اهل‌ایمان. آیااکنون منتظر این‌هستند که مضمون آن ظاهر شود

يَوْمَ يَاْتِيْ تَاْوِيْلُه يَقُوْلُ الَّذِيْنَ نَسُوْهُ مِنْ قَبْلُ

روزی که ظاهر شود مضمون آن، می‌گویند کسانی که فراموش کرده‌اند آن را پیش از این،

قَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ ۚ فَهَلْ لَّنَا مِنْ شُفَعَآءَ

یقیناً آورده بودند رسولان پروردگار ما سخن راست، پس هست برای ما سفارش کنندگانی

فَيَشْفَعُوْا لَنَا اَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِيْ كُنَّا نَعْمَلُ ؕ

که سفارش ما را بکنند، یا ما برگردانیده می‌شویم پس عمل کنیم غیر از آنچه کرده‌بودیم،

قَدْ خَسِرُوْا اَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ ﴿۵۳﴾

یقیناً برباد کردند خود را و گم می‌شود از آنها آنچه افترا می‌کردند.

خلاصۀ تفسیر

و (همچنانکه در بالا جنتیان با جهنمیان گفتگو کردند همچنین) دوزخیان جنتیان را صدا می‌کنند که (ما داریم از گرسنگی و تشنگی و گرمی جان می‌دهیم، به خاطر خدا) بر ما

مقداری آب بریزید (شاید قدری تسکین بدست آید) یا مقداری از آنچه خداوند به شما رزق داده است بدهید (از این لازم نمی‌آید که آنها بنابه توقعی که دارند سؤال می‌نمایند، زیرا بوقت نهایت اضطراب سخنان دور از توقع نیز از زبان بر می‌آیند) جنتیان (در جواب) می‌گویند که الله تعالیٰ این دو چیز (یعنی خوردنی و نوشیدنی جنت) را برای کفار ممنوع قرار داده است، آنانی که در این جهان دین خود را (که بر ذمه آنها پذیرش آن لازم بود) لهو و لعب قرار داده بودند، و آنانکه زندگی دنیوی، آنها را در فریب (و غفلت) قرار داده‌بود (بنابر این پروایی برای دین نداشتند، و این دارالجزاست، وقتی که دینی نیست پاداش آن از کجا، سپس حق تعالیٰ در تصدیق و تأیید این پاسخ اهل جنت می‌فرماید) پس (وقتی که وضع دنیا از این قرار است پس) ما نیز امروز (قیامت) اسمی از آنها نمی‌بریم (و از خوردنی و نوشیدنی خاک به آنها نمی‌دهیم) همچنانکه آنها از این روز (عظیم الشان) یادی نکردند و همچنانکه آنها آیات ما را انکار می‌کردند، و ما نزد آنان چنان کتابی (یعنی قرآن) فرستادیم که آن را با علم کامل خویش بسیار واضح و روشن بیان نمودیم (و این بیان به خاطر شنوانیدن همه بود، امّا) برای هدایت و رحمت کسانی است که (با شنیدن آن) ایمان می آورند (وکسانی که با اتمام حجت ایمان نمی‌آورند، از وضع آنها چنان مترشح می‌شود که) آنها امر دیگری را انتظار ندارند فقط به آخرین نتیجهٔ نشان دادهٔ این (قرآن یعنی وعده سزای) انتظار دارند (یعنی قبل از وقوع تنها به وعید نمی‌ترسند بلکه خود وقوع عذاب را می‌خواهند پس) روزی که آخرین نتیجهٔ (نشان داده) آن پیش می آید (که تفصیل آن به دوزخ و غیره در بالا ذکر گردید) در آن روز کسانی که آن را از قبل فراموش کرده‌بودند (در وضع پریشانی و اضطرار چنین خواهند گفت) بی‌شک پیامبران پروردگار ما (در دنیا) سخنان حق را آورده بودند (امّا حماقت و نادانی از ما بود) پس اکنون آیا هست سفارش کننده‌ای که سفارش ما را بکند، و یا آیا ما باز (به دنیا) برگردانیده می‌شویم تا که ما (به دنیا رفته) بر خلاف اعمال بدی که انجام می‌دادیم اعمال (دیگر) نیک انجام بدهیم (الله تعالیٰ می‌فرماید که: اکنون هیچ صورتی برای نجات نیست) بی‌شک آنها خود را در خساره (کفر) انداختند و هر آنچه سخنانی می‌تراشیدند همه (این وقت) گم شدند (اکنون بجز سزا چیز دیگری نخواهد بود)

اِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ فِیْ سِتَّةِ اَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰی

بی‌شک رب شما الله است آنکه آفرید آسمانها و زمین را در شش روز، سپس قرار گرفت

عَلَی الْعَرْشِ قف یُغْشِی الَّیْلَ النَّهَارَ یَطْلُبُهٗ حَثِیْثًا لا وَّالشَّمْسَ

بر عرش، می‌پوشاند شب را بر روز که آن پشت سرش می‌آید به دویدن، و آفرید خورشید

وَالْقَمَرَ وَالنُّجُوْمَ مُسَخَّرٰتٍ بِاَمْرِهٖ ط اَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ ط

و ماه و ستارها را فرمانبردار حکم خویش، بشنوید کار او است آفریدن و دستور دادن،

تَبٰرَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ ﴿۵۴﴾

بسیار بابرکت است الله که رب کل جهان است.

خلاصهٔ تفسیر

بی‌شک رب شما فقط خداست که همه آسمانها و زمین را در (حدود) شش روز آفرید، سپس بر عرش (که شبیه تخت پادشاهی است چنان) قایم (و جلوه افروز) شد (که شایسته شان اوست، تاریکی) شب را بر (روشنی) روز می‌پوشاند (یعنی با تاریکی شب روشنی روز پنهان شده و از بین می‌رود) بگونه‌ای که آن شب روز را بزودی فرا می‌گیرد (یعنی روز آناً فاناً می‌گذرد تا اینکه ناگهان شب فرا می‌رسد) و خورشید و ماهتاب و ستاره‌ها را آفرید بگونه‌ای که همه تابع دستور (تکوینی) او هستند، بدانید که آفرینش و حکومت مختص خداست و او دارای کمالات بزرگ و پروردگار تمام عالم است.

معارف و مسایل

در نخستین آیه از آیات فوق الذکر آفرینش آسمان، و زمین، سیارات و نجوم و اینکه هر یکی تابع نظام مستحکم و خاصی در انجام وظیفه مشغول است، یادآوری شده است، و در ضمن آن، قدرت مطلقه حق تعالیٰ

را بیان نموده، هر انسان عاقل را به تفکر و تدبر فرا خوانده است که آن ذات پاکی که بر آفرینش این عالم عظیم‌الشان قادر است که آن را از عدم بوجود آورده و با این نظام حکیمانه به چرخش درآورده است چه سنگینی دارد که آنها را معدوم نموده سپس مجدداً در روز قیامت بیافرینند. لذا از انکار قیامت دست برداشته فقط او را رب خود قرار دهید، و از او نیازمندیهای خود را بخواهید. او را بپرستید و از دام مخلوق پرستی بیرون آیید و با حقیقت آشنا شوید، لذا در اینجا فرمود که رب شما آن الله است که آسمان و زمین را در مدت شش روز آفریده است.

چرا مدت شش روز در آفرینش آسمان و زمین مقرر گردید

در اینجا این سؤال مطرح است که خداوند بر این قادر بود که تمام این کاینات را در یک آن بیافریند، این امر در ضوء قرآن با عناوین مختلف بار بار ذکر شده‌است چنانکه در آیه ۸۲ سوره یٰسٓ می‌فرماید: «**إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُوْلَ لَهُ كُنْ فَيَكُوْن**» یعنی هرگاه خداوند آفریدن چیزی را بخواهد می‌فرماید: «باش» آن بوجود می‌آید، پس صرف شش روز در آفرینش عالم به چه معنی است؟

مفسرالقرآن حضرت سعید بن جبیر به آن چنین پاسخ داده‌است: بدون تردید قدرت حق تعالیٰ حاوی این‌است که همه اینها را در یک آن بیافریند، امّا به مقتضای حکمت در آفرینش این جهان به این خاطر شش روز صرف نمود تا که به انسان بیاموزد که در چرخش نظام عالم و پخته کاری از تدریج کار بگیرد؛ همچنانکه رسول‌اکرمﷺ در حدیثی فرمود: که با فکر و اندیشه و سنگینی، و وقار کار کردن از طرف خداست و شتاب ورزی از طرف شیطان است.[1]

۱- مظهری بحواله شعب‌الایمان بیهقی.

مقصود اینکه در صورت شتاب ورزی انسان نمی‌تواند تمام ابعاد مسئله را زیر نظر بگیرد، بنابراین، بیشتر کارها خراب می‌شوند، و پشیمانی ببار می‌آورند، و کاری که با فکر و اندیشه و بتدریج انجام داده شود در آن برکت می‌آید.

شب و روز قبل از آفرینش آسمان و زمین و ستارگان چطور شناخته می‌شدند

سؤال دوم این مطرح است که وجود شب و روز از حرکت خورشید معلوم می‌گردد و پیش از آفرینش آسمان و زمین خورشید و ماهی وجود نداشت؛ پس حساب شش روز مبنی بر چه محاسبه‌ای می‌باشد؟ بنابر این بعضی از مفسرین فرموده‌اند که مراد از شش روز آن مقدار، وقت و زمان است که شش روز دنیا در آن می‌باشد. امّا پاسخ صحیح این است که اصطلاح شب و روز که روز از طلوع آفتاب تا غروب و شب از غروب تا طلوع می‌باشد اصطلاح این جهان است، امکان دارد پیش از آفرینش آسمان و زمین خداوند جهت شناخت شب و روز علایم دیگری مقرر بفرماید، همچنانکه در جنت می‌باشد که شب و روز آنجا تابع حرکت خورشید نمی‌باشند.

از این نیز، این معلوم گردید که لازم نیست آن شش روزی که آسمان و زمین در آنها آفریده شده‌اند مساوی با شش روز دنیا باشند؛ بلکه امکان دارد از اینها بزرگتر باشند چنانکه قرآن در باره روزهای آخرت می‌فرماید: که روزی برابر به هزار سال است، ابوعبدالله رازی فرموده‌است که حرکت فلک اعظم آن قدر سریع است که هنوز انسان قدم را برداشته بر زمین نه نهاده‌است که فلک اعظم مسافت شش هزار کیلو متر را طی می‌کند.[1]

۱- بحر محیط.

امام احمد و مجاهد فرموده‌اند که مراد از شش روز اینجا روزهای آخرت هستند، و از حضرت عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنهما به روایت ضحاک نیز همین منقول است.

و این شش روزی که آفرینش عالم در آنها صورت گرفته است، مطابق به روایات صحیح از یک‌شنبه شروع شده و جمعه پایان یافته‌است، و در یوم السبت یعنی روز شنبه کار آفرینش عالم انجام نگرفته است. بعضی از علما فرموده‌اند که «**سبت**» به معنی قطع کردن است و بدین جهت به این روز «**یوم‌السبت**» گفته شده است که در آن کار به پایان رسید.[1]

در آیه مذکور آمده که کار آفرینش آسمان و زمین در شش روز به پایان رسید؛ تفصیل آن در آیه‌های نهم و دهم سوره حٰمٓ‌سجده چنین آمده‌است. که در دو روز زمین آفریده شد، و در دو روز دیگر روی زمین کوهها، دریاها، معادن، درخت و نباتات، و اشیای خوردنی انسان و حیوان آفریده شدند که مجموع اینها شدند چهار روز چنانکه می‌فرماید: «**خَلَقَ الْاَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ**» و سپس فرمود: «**قَدَّرَ فِیْهَا اَقْوَاتَهَا فِیْ اَرْبَعَةِ اَیَّامٍ**»

دو روز قبلی که در آنها زمین ساخته شد یکشنبه و دوشنبه اند و دو روز بعدی که در آنها کاینات، زمین، کوه و دریا ساخته شدند سه‌شنبه و چهارشنبه بودند. سپس فرمود: «**فَقَضٰهُنَّ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ فِیْ یَوْمَیْنِ**» یعنی باز هفت آسمان را در دو روز آفریده، بدیهی است که این دو روز پنج‌شنبه و جمعه می‌باشند، و بدین ترتیب شش روز تا جمعه پایان می‌یابد.

پس از بیان نمودن آفرینش آسمان و زمین فرمود: «**ثُمَّ اسْتَوٰی عَلَی الْعَرْشِ**» یعنی سپس بر عرش قایم شد؛ معنی لفظی «**استوی**» قایم شدن و عرش به تخت شاهی گفته می‌شود، اکنون بحث در این است که عرش رحمٰن چگونه و چه چیزی است و مراد از قایم شدن بر آن چیست.

عقیده صحیح و درست در این باره آن است که از سلف صالحین، و

۱- ابن کثیر.

صحابه و تابعین و سپس از اکثر عارفان کرام منقول است که عقل انسانی از احاطه نمودن، ذات و صفات الله جل شانه عاجز است و در پی تحقیق آن قرار گرفتن بی سود بلکه زیان آور است و باید بر آن اجمالاً چنین ایمان آورد که هر آنچه مراد خداوند از این الفاظ باشد، صحیح و برحق است و خود در فکر متعین کردن معنی نباشد.

یکی در محضر امام مالک همین سؤال را مطرح نمود که مراد از «**استویٰ علی العرش**» چیست؟ ایشان پس از قدری تأمل و اندیشه فرمود: معنی لفظ استویٰ معلوم است و عقل انسانی نمی‌تواند حقیقت و کیفیت آن را درک نماید، و ایمان آوردن بر آن واجب است و سؤال نمودن از حقیقت و کیفیت آن بدعت است؛ زیرا اصحاب کرام چنین سؤالاتی در محضر آن حضرت ﷺ مطرح ننمودند. حضرات سفیان ثوری، امام اوزاعی، لیث بن سعد، سفیان ابن عیینه و عبدالله بن مبارک رحمهم الله فرموده‌اند: آیاتی که در باره ذات و صفات وارد شده‌اند آنها را به همان گونه که نازل شده‌اند بدون تشریح و تأویل باید بجا گذاشت و بر آنها باید ایمان آورد.[1]

سپس در آیه مذکور فرمود: «**يُغْشِي الَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً**» یعنی خداوند می‌پوشاند شب را بر روز بگونه‌ای که شب به زودی فرا می‌گیرد روز را، مرادش اینکه این انقلاب عظیم شب و روز کل جهان را از نور به تاریکی و یا برعکس از تاریکی به نور می‌آورد، و چنان به زودی تابع قدرت قاهره خداوند قرار می‌گیرد که ذره‌ای تاخیر نمی‌شود.

پس از آن فرمود: «**وَّالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُوْمَ مُسَخَّرٰتٍ بِاَمْرِهٖ**» یعنی خداوند خورشید و ماه و تمام ستاره‌ها را چنان آفرید که همه تابع امر و حکم خداوند می‌چرخند.

در این آیات، برای انسان عاقل دعوت فکر و اندیشه‌ای است که او مصنوعات ساخته شده مخلوق را هر وقت مشاهده می‌نماید که در

۱- مظهری.

موتورهای ساخته شدهٔ بسیار ماهرین بزرگ، اولاً کمبودهایی وجود دارد، و اگر نقایص هم وجود نداشته باشد، باز هم هر چند موتور فولادی و پرقدرت باشد با چرخش خویش ساییده می‌شود؛ ضعیف می‌گردد؛ نیاز به تعمیر پیدا می‌کند؛ گریس کاری می‌خواهد و به خاطر آنها چندین روز بلکه هفته‌ها و ماهها از کار می‌افتد. امّا این موتورهای خدایی را مشاهده نمایید به چه ترتیب و وضعی که از روز اول آنها را به چرخش در آورده‌است به همان وضع می‌چرخند، نه گاهی در رفتار آنها به اندازهٔ ثانیه‌ای فرق آمده‌است، و نه گاهی پیچ و مهره‌ای از آنها ساییده شده و یا شکسته است، و نه گاهی نیاز به تعمیرگاهی پدید آمده‌است؛ علتش آن است که آنها «**مُسَخَّرٰتٍ بِاَمْرِهٖ**» در حرکت‌اند، که برای چرخش آنها نه نیاز به برق هست و نه نیازی برای موتور بلکه آنها بنابه دستور خداوند در حرکت می‌باشند، و تابع فرمان او هستند، لذا امکان ندارد در حرکت آنها کوچکترین تفاوتی پیش بیاید. آری هرگاه قادر مطلق بخواهد که آنها را در وقت متعین فنا کند تمام این نظام از هم می‌پاشد که به آن قیامت می‌گویند.

پس از ذکر این چند مثال، قدرت قاهره و مطلقه خداوند به صورت یک قاعده کلیه‌ای بیان می‌گردد که: «**اَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ**» خلق خدا به معنی آفریدن، امر به معنی دستور دادن است، یعنی خالق و حاکم بودن ویژهٔ ذات پاک اوست، و بجز از او کسی دیگر نمی‌تواند ادنیٰ چیزی را بیافریند و نه کسی حق دارد کسی را دستوری بدهد (مگر اینکه در شعبه خاصی از طرف خداوند به کسی حکمی سپرده گردد که آن هم از روی حقیقت حکم خداست) لذا مطلب آیه این است که آفریدن همه این چیزها تنها کار او بود و پس از آفریدن نیز او تنها می‌تواند از آنها کار بگیرد که این نیز کرشمه‌ای از قدرت کامل اوست.

صوفیان کرام فرموده‌اند که: «خلق و امر» دو عالَم‌اند که ارتباط خلق با ماده و مادیت است و ارتباط امر با مجردات لطیفه می‌باشد. در آیه ۸۵ سوره اسرا «**قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ**» اشاره‌ای به این یافته می‌شود که روح را از امر

فرمود، پس منظور از مختص بودن خلق و امر به خداوند در این صورت این است که، آسمان و زمین و آنچه میان آنها وجود دارند همه از قبیل مادیات هستند که آفرینش آنها به خلق تعبیر شده‌است، و آفرینش ما فوق السمٰوٰت که مبرّا از ماده و مادیات هستند به لفظ «امر» تعبیر گردیده‌است.[۱]

در آخر آیه فرمود: «**تَبٰرَكَ اللهُ رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ**» در اینجا لفظ تبارک از برکت مأخوذ است و لفظ برکت به چندین معنی می آید از قبیل بزرگ شدن، اضافه شدن، ثابت ماندن و غیره و در اینجا لفظ «تبارك» به معنی بلند و بالا بودن است که می توان آن را از معنی بزرگ شدن گرفت، و نیز از معنی ثابت ماندن، زیرا خداوند قایم و ثابت هم هست و بلند و بالا نیز، و به طرف معنی بلند از یک جمله حدیثی نیز اشاره شده‌است: «**تَبٰرَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ يَاذَاالْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ**» که در اینجا تبارکت را به تعالیت تفسیر کرده‌است.

اُدْعُوْا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَّ خُفْيَةً اِنَّهٗ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِيْنَ ﴿۵۵﴾ وَ

بخوانید رب خود را باگریه و زاری و پنهان. او نمی‌پسندد از حد تجاوز کنندگان را، و

لَاتُفْسِدُوْا فِي الْاَرْضِ بَعْدَ اِصْلَاحِهَا وَادْعُوْهُ خَوْفاً وَّ طَمَعاً اِنَّ

فساد راه نیندازید در زمین بعد از اصلاح آن و بخوانید او را با بیم و امید، بی‌شک

رَحْمَتَ اللهِ قَرِيْبٌ مِنَ الْمُحْسِنِيْنَ ﴿۵۶﴾

رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران.

خلاصهٔ تفسیر

شما مردم (در هر حال و هر نیازمندی) پروردگار خویش را بخوانید با اظهار نمودن تذلّل و به پنهانی (البته این امر که) خداوند پسند نمی‌کند کسانی را (که در

۱- مظهری.

دعا) از حد (ادب) تجاوز کنند (مانند اینکه خواستگار محالات عقلیه و محرمات شرعیه باشند) و در دنیا بعد از (اینکه بوسیله توحید و بعثت انبیاءعلیهم‌السلام) اصلاح آن (انجام گرفت) فساد انتشار ندهید.

معارف و مسایل

در نخستین آیه‌ها از آیات فوق الذکر، مظاهر ویژه‌ای از قدرت کامل حق تعالیٰ و انعامات مهم او بیان گردیدند، و در این آیات این بیان گردید که وقتی که مالک قدرت کامل و متصرف کل انعامات و احسانها فقط رب‌العالمین است پس به وقت مصیبت و حاجت او را بخوانید و به بارگاه او باید دعا کنید. او را کنار گذاشتن و بسوی دیگری متوجه شدن جهالت و محرومیت است. و ضمناً در این آیات برخی از آداب دعا نیز ذکر گردید، که با ملاحظه نمودن آنها می‌توان به قبولیت توقع داشت. لفظ «دعا» در زبان عرب به معنی خواندن کسی در حاجت‌روایی نیز می‌آید، و نیز بمعنی مطلق یاد کردن هم می‌آید و در اینجا می‌تواند هر دو معنی مراد باشند. در آیه آمده‌است: «**اُدْعُوْا رَبَّكُمْ**» یعنی بخوانید پروردگار خود را برای برطرف نمودن حاجات خویش؛ یا یاد کنید و بپرستید رب خود را.

در صورت اول، معنی این می‌باشد که نیازمندیهای خویش را فقط از خدا بخواهید، و در صورت دوم اینکه فقط ذکر و عبادت او را بجا بیاورید؛ این هر دو تفسیر از سلف صالح و ائمه تفسیر منقول می‌باشند.

سپس فرمود: «**تَضَرُّعاً وَّ خُفْيَةً**» **تضرع** به معنی اظهار تذلل و عجز و انکساری است؛ و **خفیه** به معنی پوشیده و پنهان، همچنانکه در زبان اردو (و نیز در فارسی) این لفظ به همین معنی اطلاق می‌گردد.

در این دو لفظ برای ذکر و دعا دو ادب بسیار مهم ذکر گردید؛ اولّ اینکه: برای پذیرش دعا لازم است که انسان عجز و انکسار و تذلل خویش را به بارگاه الهی اظهار نموده، دعا کند و الفاظی را که برای دعا بکار می‌برد

نیز با عجز و انکسار مناسبتی داشته باشند. لب و صدا و شکل دعا خواستن نیز تواضعانه و با عاجزی باشند؛ لذا معلوم گردید آنچه امروز عوام چه قدر و با چه روش دعا می‌کنند، اولاً نمی‌توان آن را دعا خواستن گفت؛ بلکه دعا خواندن است. زیرا بیشتر معلوم نیست که کلماتی را که از زبان می‌رانند آیا مقصود آنها را می‌دانند؟ همچنانکه امروز در عموم مساجد، عمل ائمه مساجد چنین است که چندتا کلمات دعاییه به زبان عربی از بردارند که بعد از فراغت نماز آنها را می‌خوانند بیشتر خود ائمه از معانی این کلمات آگهی ندارند، و اگر آنان بدانند حد اقل مقتدیان جاهل از آنها کاملاً بی‌خبر می‌باشند و بدون درک مطلب با خواندن امام، روی کلمات او آمین می‌گویند حاصل کلی این منظره خواندن چند کلمات است که فاقد حقیقت و روح دعاست. این امر دیگری است که خداوند با فضل و رحمت خویش این کلمات بدون روح را پذیرفته آثار اجابت دعا را بر آنها مرتب گرداند، امّا ما باید از طرف خود بدانیم که دعا خوانده نمی‌شود بلکه دعا خواسته می‌شود، لذا لازم است که با روش خواستن، خواسته شود.

امر دیگر اینکه اگر کسی معانی کلمات خویش را می‌داند و با درک آنها را می‌خواند پس با این هم اگر عنوان، لب و صدا و هیئات ظاهری او با عاجزی و تواضع و انکساری نباشد پس این دعا تنها نوعی مطالبه می‌باشد که هیچ بنده‌ای حق آن را ندارد.

خلاصه اینکه در نخستین لفظ، روح دعا، نشان داده‌شد که او با اظهار عاجزی و انکسار و ذلت و خواری خویش، حاجات خود را از خدا بخواهد، و در لفظ دوم، چنین راهنمایی شد که در صورت خواستن دعا بطور خفیه و آهسته افضل و امید به اجابت بیشتر است؛ زیرا در خواستن دعا با صدای بلند اولاً باقی ماندن تواضع و انکسار مشکل است؛ ثانیاً در آن خطر ریا و شهرت هست، ثالثاً صورت عملی آن بگونه‌ای است که گویا این شخص نمی‌داند که خداوند سمیع و علیم است، ظاهر و باطن ما را یکسان می‌داند، هر سخن ما را چه آهسته باشد و یا به صدای بلند، می‌شنود. از

اینجا بود که وقتی در غزوه خیبر صداهای صحابه به هنگام دعا خواستن بلند شدند. آن‌حضرت ﷺ فرمود: شما کر و یا غایبی را صدا نمی‌کنید که این قدر صدا را بلند می‌کنید، بلکه مخاطب شما سمیع و قریب، یعنی خداوند است، (لذا با صدای بلند دعا نمودن بی‌فایده است) خود خدا دعای مرد صالحی را در آیه ۳ سوره مریم با این الفاظ ذکر نموده است: «**إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا**» یعنی وقتی که او پروردگارش را با صدای آهسته ندا کرد. از این معلوم می‌شود که کیفیت مورد پسند خدا این است که با صدای آهسته و پایین دعا کرده شود.

حضرت حسن بصری رحمه الله می‌فرماید: که بین دعای علنی و آشکار و دعای آهسته و خفیه، هفتاد درجه تفاوت وجود دارد. روش سلف صالح چنین بود که در ذکر و دعا خیلی مجاهده می‌کردند و بیشتر اوقات به آن مشغول می‌شدند ولی کسی صدای آنها را نمی‌شنید؛ بلکه دعاهای آنها فقط بین آنها و پروردگارشان می‌بود. بسیاری از آنها بگونه‌ای کل قرآن را از برمی‌کرد و آن را تلاوت می‌نمود که کسی دیگر نمی‌توانست اطلاع و آگهی بیابد، و بسیاری دیگر علم زیادی از دین حاصل می‌کردند ولی بر مردم اظهار نمی‌کردند و بسیاری در شبها در خانه‌ها با نماز طولانی شب‌بیداری می‌کردند ولی واردین مطلع نمی‌شدند. و نیز فرمود که ما کسانی را دیده‌ایم که تمام آن عباداتی را که در خفا انجام می‌دادند گاهی آنها را بطور آشکار انجام نمی‌دادند صداهای آنها در دعاها بسیار پایین بود.[1]

ابن جریج فرموده‌است که بلند کردن صدا در دعا و جیغ کشیدن مکروه است. امام ابوبکر جصاص حنفی در «**احکام‌القرآن**» فرموده‌است که از این آیه معلوم گردید که خواستن دعا به آهستگی نسبت به اظهار آن افضل است، و از حضرت حسن بصری رحمه الله و ابن عباس رضی الله عنه نیز چنین منقول است. و نیز از این آیه چنین معلوم می‌شود که آنچه بعد از ختم سوره فاتحه در

۱- ابن کثیر و مظهری.

نماز آمین گفته می‌شود آهسته گفتن آن نیز افضل است زیرا آمین نیز دعایی است.

ائمه مساجد زمان ما را خداوند هدایت فرماید که این تلقین قرآن و سنت و رهنمایی بزرگان سلف را کاملاً کنار گذاشته‌اند، و پس از هر نماز، یک روش مصنوعی از دعا بکار گرفته می‌شود و کلماتی چند با صدای بلند خوانده می‌شوند. علاوه بر اینکه از آداب دعا خالی هستند در نمازِ نمازخوانان مسبوق نیز خلل وارد می‌نمایند. غلبهٔ رسوم، خرابی و مفاسد آن را از نگاه آنها ساقط نموده است. آری اگر در موقع خاص خواستن دعای ویژه‌ای در جمع مقصود باشد، پس در چنین مواردی، اگر کسی قدری صدایش را بلند کند، اشکالی ندارد به شرطی که در نماز و عبادت دیگران خللی وارد نشود و آن را بطور عادت همیشه چنین انجام ندهد که مردم تصور کنند شاید روش دعا خواستن همین است و بس؛ همچنانکه امروزه عموماً چنین می‌شود.

این بحث متعلق به این بود که دعا به معنی خواستن حاجات خویش باشد، و اگر دعا به معنی ذکر و عبادت باشد در این راستا نیز تحقیق علمای سلف از این قرار است که ذکر سرّ نسبت به ذکر جهر افضل است، و آنچه صوفیان اهل «چشت» مبتدیان را به ذکر جهر تلقین می‌نمایند؛ مناسب به حال آنها جهت معالجه می‌باشد تا بوسیله جهر کسالت و غفلت برطرف گردد، و در قلب ارتباطی با ذکرالله پدید آید، و اگر نه ذکر جهری نزد آنان هم فی نفسه مطلوب نیست. اگر چه جایز هست که جوازش به حدیث ثابت است مشروط بر اینکه مشتمل بر ریا و نمود نباشد.

امام احمد بن حنبل، ابن حبان، بیهقی و غیره به روایت حضرت سعد بن ابی وقاص نقل کرده‌اند که رسول خداﷺ فرموده‌است: «**خَيْرُالذِّكْرِ الْخَفِيُّ وَ خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِيْ**» یعنی بهترین ذکر، ذکر خفی است و بهترین رزق آن است که برای انسان کافی باشد؛ آری در بعضی احوال و اوقات ذکر جهر مطلوب و افضل می‌باشد.

تفاصیل این احوال و اوقات را رسول‌خداﷺ با قول و عمل خویش توضیح نموده‌است، مانند گفتن اذان و اقامه به صدای بلند، قرائت قرآن به جهر در نمازهای جهری، گفتن تکبیرات نماز به جهر، گفتن تکبیرات تشریق، لبیک گفتن حج و عمره به صدای بلند و غیره. بنابر این فقهای کرامرحمهم الله در این باره چنین قضاوت نموده‌اند که در موارد و احوال خاصی که رسول‌خداﷺ با قول یا عمل به جهر تلقین فرموده‌است، در آنجا باید جهر کرد، و بجز از آنها در موارد و احوال دیگر ذکر خفی بهتر و مفیدتر است.

در آخر آیه فرمود: «**إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ**» معتدین از اعتدا مشتق است، و معنی اعتدا تجاوز از حد است؛ لذا معنی آیه اینکه خداوند تجاوز کنندگان از حد را نمی‌پسندد. تجاوز از حد چه در دعا باشد و چه در اعمال دیگر، مورد پسند خدا نیست. بلکه اگر با تأمل دیده شود اسلام عبارت از پایبندی قیود و حدود و فرمانبرداری است. تجاوز از حدود شرعی در نماز، روزه، حج، زکات و تمام معاملات شرعی بجای عبادت، گناه قرار می‌گیرد.

تجاوز از حد در دعا به چندین صورت می‌تواند باشد: یکی این است که در دعا خواستن در پی تکلفات لفظی قافیه و غیره قرار گیرد که در اثر آن در خضوع و خشوع فرق می‌آید. دوم اینکه در دعا قیود و شرایط غیر ضروری داخل گردند، چنانکه در حدیثی آمده‌است که حضرت عبدالله بن مغفلرضی الله عنه پسرش را دید که چنین دعا می‌کند، که خدایا من از تو کاخ سفید جانب راست را می‌خواهم، پس نامبرده او را منع نمود و فرمود که آوردن این‌گونه قید و شرط در دعا، تجاوز از حد است، که در قرآن و حدیث از آن منع شده‌است.[1]

صورت سوم تجاوز از حد این است که برای عموم مسلمانان دعای بد بکند و یا چنان چیزی بخواهد که برای عموم زیان‌آور باشد. همچنین یکی از صورتهای تجاوز از حد این است که در اینجا آمده‌است که در دعا

۱- مظهری به روایت ابن ماجه و غیره.

بدون از ضرورت صدا را بلند کند.[۱]

در آیه بعدی فرمود: «**وَلَا تُفْسِدُوْا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا**» در اینجا دو لفظ متضاد و متقابل آمده‌است «**صلاح و فساد**» صلاح به معنی درستی و فساد به معنی خرابی می‌باشند. امام راغب در «**مفردات القرآن**» فرموده‌است که فساد عبارت است از: خارج شدن از حد اعتدال، چه کم باشد یا زیاد؛ و در هر فساد مدار، کمی و زیادی، بر خروج از حد اعتدال است در هر اندازه‌ای که خروج اضافه باشد، فساد اضافه می‌شود. (فساد به معنی پدید آوردن خرابی، و اصلاح به معنی پدید آوردن درستی است) لذا معنی «**لَا تُفْسِدُوْا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا**» این است که بعد از اینکه خداوند زمین را درست آفرید در آن فساد پدید نیاورید.

امام راغب فرموده‌است که اصلاح نمودن خداوند چیزی را به چند صورت می‌باشد: نخست اینکه آن را درست و صحیح آفرید؛ چنانکه خداوند در آیه ۲ سوره محمّد فرموده‌است: «**وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ**»

دوم اینکه فسادی را که در آن پدید آمده‌بود، برطرفش نمود. چنانکه در آیه ۷۱ سوره احزاب می‌فرماید: «**يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ**»

سوم اینکه نسبت به آن دستور صلاح داده شود، آنچه در این آیه خداوند فرمود: که وقتی خداوند زمین را درست و اصلاح فرمود بعد از آن در آن فساد و خرابی پدید نیاورید. در اینجا درستی زمین می‌تواند دو مفهوم داشته باشد: یکی درستی ظاهری که زمین را طوری ساخت که قابلیت رویانیدن مزرعه و درخت را دارد، ابرها را روی آن ببارانید و سبزه و گل از آن رویانید، ضروریات زندگی و وسایل آسایش انسان را در آن فراهم نمود.

مفهوم دیگر اینکه اصلاح باطنی و معنوی در زمین پدید آورد که رسولان و کتابها و هدایات خود را در زمین فرستاد تا آن را از کفر و شرک و

۱- مظهری، احکام القرآن.

گمراهی پاک نمایند، امکان دارد هر دو مفهوم ظاهری و باطنی و هر دو نوع اصلاح در آن مراد باشد؛ لذا معنی آیه اینکه خداوند متعال زمین را بصورت ظاهر و باطن درست و اصلاح نمود پس شما اکنون در آن با گناهها و نافرمانی‌های خویش فساد ایجاد ننمایید و خرابی پدید نیاورید.

صلاح و فساد زمین به چه معنی است و گناه مردم در آن چه تأثیری دارد

همانگونه که صلاح دارای دو قسم ظاهری و باطنی است همچنین فساد نیز بر دو قسم است. اصلاح ظاهری زمین این است که خداوند آن را چنان جسمی ساخته است که نه مانند آب نرم است که نتوان بر آن قرار گرفت و نه مانند سنگ و آهن سفت است که نتوان آن را کند؛ بلکه در یک وضع متوسط آن را قرار داد تا انسان بتواند آن را نرم کرده در آن به کشت و زرع بپردازد و درختکاری کند و به حفر قنات و خندق بپردازد و نهر جاری نماید، اساس ساختمانها را مستحکم کند سپس در زمین و بیرون از آن چنان ساز و سامان پدید آورد که از آنها زمین آباد گردد، و در آن سبزه، درخت، گل و غیره بروید. اشعه های سرد و گرم ستاره‌ها و سیاره‌ها را بر وی انداخت تا بوسیله آنها در گلها و میوه‌ها رنگ و شیره پدید آید، به انسان عقل و فهم اعطا گردید، که بوسیله آن او از زمین مواد خام از قبیل چوب، آهن، مس، برنج، المینیوم و غیره استخراج نموده با ترکیب خاص در آن، جهانی از مصنوعات را ایجاد نموده‌است. همهٔ اینها متعلق به اصلاح ظاهری زمین‌اند که خداوند با قدرت کامل خویش آن را انجام داده‌است. و امّا، مدار اصلاح باطنی و روحانی، مبتنی بر ذکرالله، ارتباط با خدا و اطاعت اوست.

خداوند بدین منظور در قلب هر انسانی ماده و جذبهٔ اطاعت و یاد خدا را به ودیعت گذاشته‌است؛ چنانکه در آیه ۸ سوره شمس می‌فرماید: «**فَأَلْهَمَهَا**

فُجُوْرَهَا وَ تَقْوٰهَا» و در هر ذره ذره حول و حوش انسان چنان مظاهری از قدرت کامل و صنعت عجیب خویش جای داده‌است که با دیدن آن، کسی که کم‌ترین فهم و درکی داشته باشد، لب می‌گشاید و می‌گوید: «**فَتَبَارَكَ اللهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِيْن**»[1] علاوه بر این، با فرستادن رسول و نازل کردن کتاب، ارتباط خلق را با خالق برگزار کرد، و بدین شکل اصلاح ظاهری و باطنی زمین مکمل گشت. اکنون حکم، این است که ما زمین را اصلاح کردیم شما آن را خراب نکنید. همانگونه که دو نوع اصلاح ظاهری و باطنی بیان گردید همچنین در مقابل به آن فساد نیز بر دو قسم است ظاهری و باطنی، و با این دستور خداوندی از هر دو قسم ممانعت شده‌است.

اگر چه وظیفه اصلی قرآن و رسول، اصلاح باطنی است و در مقابل، جلوگیری از فساد نیز باطنی است، امّا در این جهان صلاح و فساد ظاهر و باطن باهم چنان مرتبط می‌باشند که فسادِ یکی، منجر به فساد دیگری قرار می‌گیرد؛ لذا شریعت قرآن همچنانکه درهای فساد باطنی را مسدود کرده‌است، هم چنین از فساد ظاهری نیز منع نموده است. تمام طرقِ دزدی، راهزنی، کشتار و بی‌عفتی در دنیا، هر نوع فساد ایجاد می‌نمایند؛ بنابر این از این چیزها بطور ویژه ممانعت به عمل آمده و برای آنها سزای شدیدی مقرر گردیده است؛ و عموم گناهها و جرایم نیز ممنوع قرار گرفتند، زیرا هر جرم و گناه در جایی موجب فساد ظاهری و در جایی دیگر، موجب فساد باطنی قرار می‌گیرد، و اگر با دقت و فکر، دیده شود هر فسادِ ظاهر، موجب فساد باطنی می‌باشد.

بدیهی است که فساد ظاهری مستلزم فساد باطنی است؛ زیرا آن عبارت از سرکشی و عدم اطاعت از احکام الهی است؛ و فساد باطنی، دومین نام نافرمانی خداست. البته اینکه فساد باطنی چگونه منجر به فساد ظاهری می‌شود، شناخت آن تا حدی نیاز به فکر و اندیشه دارد؛ زیرا تمام

۱- آیه ۱۴، سوره مؤمنون.

این جهان و کاینات کوچک و بزرگ آن، ساخت مالک‌الملک و الملکوت و تابع فرمان اوست؛ و تا زمانی که انسان تابع فرمان الهی باشد، همه این چیزها درست خادم او می‌باشند، و هرگاه انسان نافرمانِ او باشد، همه چیزهای دنیا پشت پرده، نافرمان او قرار می‌گیرند که انسان در ظاهر آن را با چشم خویش مشاهده نمی‌کند؛ امّا با تأمل و فکر در آثار و خواص، نتایج و فواید آنها بالبداهه به ثبوت آن می‌توان پی برد.

در ظاهر، همه این چیزهای دنیا در استعمال انسان قرار می‌گیرند، فرو رفتن آب در حلق تشنگی را برطرف می‌نماید؛ غذا گرسنگی را دفع می‌کند؛ لباس و مسکن از پدید آوردن سردی و گرمی انکاری ندارند، ولی چون به نتایج و عواقب، می‌نگریم معلوم می‌شود که هیچ چیزی انجام وظیفه نمی‌نماید، زیرا هدف اصلی از تمام این چیزها و استعمال آنها این است که برای انسان آرامش و راحتی میسر گردد؛ پریشانی و مشقت از او برطرف شوند؛ امراض شفا گردند.

اکنون در احوال و اوضاع جهان بنگرید معلوم می‌گردد که امروز اسباب و وسایل راحتی و آرامش پیشرفت علم پزشکی بیش از حد، فراوان است؛ اما اکثریت انسانها با وجود آن در نهایت پریشانی بسر می‌برند و از بیماریها و امراض گوناگون رنج می‌برند. بیماریهای جدید و گوناگون و مصایب تازه می‌بارد؛ بزرگترین فرد بشر در جای خود مطمئن و آسوده نیست؛ بلکه هر اندازه که این وسایل اضافه شوند، به همان مقدار مصایب و آفات، امراض و پریشانی اضافه می‌شود.

«مرض برﮪتا گیا جون جون دوا کی»

یعنی هر اندازه که بیشتر به مداوا پرداخته شد بیماری اضافه گردید.

انسان امروز برق و بخار و الوان مادی دیگر، او را مسحور کرده‌است. اگر قدری نگاه را بلندتر انداخته و بیندیشد برای او روشن خواهد شد که همه مساعی و کوششهای ما و همه مصنوعات و تولیدات در بدست آوردن هدف اصلی ما که راحتی و اطمینان باشد، بیکار و بی‌فایده‌اند. علتش بجز

این امر، معنوی و باطنی نیست که ما نافرمانی رب و مالک خود را برگزیدیم در نتیجه مخلوقات او هم، بطور معنوی نافرمانی ما را آغاز کردند.

«چون از او گشتی همه چیز از تو گشت»

که برای ما، آرامش و راحتی حقیقی را فراهم نساختند. مولانا رومی چه خوش فرموده است:

خاک و باد و آب و آتش بنده‌اند

با من و تو مرده، با حق زنده‌اند

یعنی همه این چیزهای دنیا اگر چه در ظاهر بی‌روح و بی‌شعور به نظر می‌رسند، امّا در حقیقت اینقدر ادراک دارند که تحت فرمان مالک انجام وظیفه نمایند.

خلاصه کلام این‌که هرگاه با تأمل دیده شود هرگناه و غفلت از خداوند و هر نافرمانی او در دنیا نه اینکه تنها فساد باطنی ببار می‌آورد، بلکه پدید آمدن فساد ظاهری نیز نتیجهٔ لازمی آن است. مولانا رومی این مطلب را چنین بیان می‌فرماید:

ابر ناید از پی منع زکات وز زنا افتد وبا اندر جهات

این تخیّل شاعرانه نیست؛ بلکه آن حقیقتی است که قرآن و حدیث به آن ناطق هستند. ولی نمونه حقیقی از سزا در این جهان بصورت امراض، وبا، طوفان و سیلاب نموددار می‌شود. لذا مفهوم «**لَا تُفْسِدُوْا فِي الْاَرْضِ بَعْدَ اِصْلَاحِهَا**» همچنانکه شامل آن جرایم و گناهان است که به ظاهر از آن، در دنیا فساد پدید می‌آید. همچنین هر نافرمانی و غفلت از خداوند و معصیت نیز در آن شامل می‌شود. بنابر این در آیه مذکور پس از آن فرمود: «**وَادْعُوْهُ خَوْفاً وَّ طَمَعاً**» یعنی خدا را با بیم و امید بخوانید یعنی بگونه‌ای که از یک طرف خطر عدم پذیرش دعا ملاحظه شود، و از طرف دیگر امید کامل به رحمت داشته باشد، و همین امید و بیم دو بال برای روح انسان جهت پیمودن راه استقامت می‌باشند که بوسیله آنها پرواز نموده و به درجات عالی می‌رسد.

از ظاهر این عبارت چنین بر می‌آید که امید و بیم هر دو باید در یک

درجهٔ مساوی باشند؛ ولی بعضی از علما فرموده‌اند: مناسب است که در زمان حیات و تندرستی، بیم را غالب قرار داد تا در انجام طاعت کوتاهی پیش نیاید، و هرگاه وقت مرگ نزدیک گردد، باید امید را غالب گردانید؛ زیرا در این لحظه زمان عمل از دست رفته و فقط امید رحمت باقی مانده‌است.[۱]

و بعضی از محققین فرموده‌اند که هدف اصلی، استوار ماندن بر راه صحیح دین و تداوم بر اطاعت خداوندی است، و مزاج و طبایع انسانها باهم متفاوت است. یکی را این مقام استقامت و تداوم طاعت به سبب بیم و خوف حاصل می‌شود، و دیگری را در اثر محبت و امید، این مقام بدست می‌آید. پس به هر کسی در چه وضعی برای دریافت این هدف کمکی می‌رسد، باید به فکر آن باشد.

خلاصه اینکه دو روش از آداب دعا، در آیه ماقبل از این بیان گردید: یکی آنکه دعا باید با عاجزی و تضرع انجام شود، دوم اینکه خفیه و آهسته باشد. این هر دو صفت متعلق به ظاهر جسد انسان می‌باشند؛ زیرا مراد از تضرع این است که ظاهر خود را به هنگام دعا خواستن، عاجزانه و فقیرانه قرار بدهد؛ متکبرانه و به صورت بی‌نیازی نباشد، و خفیه نیز متعلق به زبان و دهان است.

در این آیه، دو ادب باطنی دیگر برای دعا نشان داده‌شد که تعلق آنها به قلب انسان است، و آن اینکه در دل دعاخوان این خطر، محسوس گردد که شاید دعای من پذیرفته نشود، و امید هم داشته باشد که شاید دعایم پذیرفته بشود؛ زیرا بی‌فکر بودن از خطاها و گناهها نیز خلاف ایمان است، و مأیوسی از رحمت واسعه خداوندی هم کفر است؛ هرگاه دعا بین این دو امر باشد، امید به اجابت می‌رود.

سپس در آخر آیه فرمود: «**إِنَّ رَحْمَتَ اللهِ قَرِيْبٌ مِنَ الْمُحْسِنِيْنَ**» یعنی رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است؛ در این آیه اشاره به این است که اگر چه باید

۱- بحر محیط.

به وقت دعا هر دو حالت امید و بیم باشد، ولی از این دو حالت جانب امید راجح است؛ زیرا در جود و احسان رب‌العالمین و ارحم الراحمین نه کم و کاستی وجود دارد و نه او بخیل است؛ بلکه او می‌تواند دعای بدترین انسان حتی دعای شیطان را بپذیرد. البته خطر، عدم پذیرش آن مبتنی بر کردار بدو نحوست گناههای خود مردم است؛ زیرا برای نزدیک شدن به رحمت الهی، محسن یعنی نیکوکار بودن در کار است.

از این جاست که رسول خداﷺ فرموده‌است که: بعضی مردم سفرهای طولانی انجام می‌دهند، و خود را به ظاهر و شکل فقرا در می‌آورند، و به بارگاه خدا جهت دعا دستها را بلند می‌کنند؛ ولی غذای آنها حرام است؛ نوشیدنیهای‌شان حرام است؛ لباس‌شان از حرام است؛ پس دعای چنین مردمی از کجا پذیرفته می‌شود.[1]

و در حدیثی دیگر آمده‌است که آن‌حضرتﷺ فرمود: دعای بنده تا زمانی قبول می‌شود که او به گناه و قطع رحمی دعا نکند، و عجله نباشد؛ اصحاب کرام پرسیدند که مراد از عجله بودن چیست؟ فرمود: مطلب از آن اینکه او تصوّر کند دیر وقت است که من دعا می‌کنم امّا تاکنون دعاهایم پذیرفته نمی‌شوند؛ لذا مایوس شده از دعا خواستن دست برمی‌دارد.[2]

و در حدیثی دیگر فرموده‌است: که وقتی به بارگاه خدا دعا می‌کنید، در حالی دعا کنید و از او بخواهید که در پذیرش آن کوچکترین شک و تردیدی نداشته باشید. منظور این است که با در نظر گرفتن وسعت رحمت الهی، خاطر جمع باشید که دعای ما پذیرفته می‌شود؛ و این با آن منافاتی ندارد که با در نظر آوردن کثرت گناهان نیز احساس خطر داشته باشد که شاید گناهان من در پذیرش دعا، سد راه قرار گیرند: **و صلی الله علی نبینا و سلم.**

۱- مسلم، ترمذی، عن ابی هریره.
۲- مسلم، ترمذی.

وَ هُوَالَّذِیْ یُرْسِلُ الرِّیٰحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهٖ حَتّیٰ اِذَا اَقَلَّتْ
و اوست که می‌وزاند بادهارا بشارت دهنده پیش از باران تا اینکه وقتی آن بادها برداشته
سَحَاباً ثِقَالاً سُقْنٰهُ لِبَلَدٍ مَّیِّتٍ فَاَنْزَلْنَا بِهِ الْمَآءَ
می‌آوردندابرهای‌سنگین‌را سوق‌می‌دهیم آن‌رابه‌سوی‌شهرمرده پس‌فرومی‌ریزیم‌ازآن آب
فَاَخْرَجْنَا بِهٖ مِنْ کُلِّ الثَّمَرٰتِ کَذٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتیٰ لَعَلَّکُمْ
پس بیرون می‌آوریم از آن هر نوع میوه، همچنین بیرون می‌آوریم مردگان را تا شما
تَذَکَّرُوْنَ ﴿۵۷﴾ وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُه بِاِذْنِ رَبِّهٖ وَالَّذِیْ خَبُثَ
فکرکنید، وشهری‌که‌پاکیزه‌باشد بیرون‌می‌آید سبزهٔ‌آن به‌دستوررب‌آن، وآنچه‌خراب‌است
لَا یَخْرُجُ اِلَّا نَکِداً کَذٰلِكَ نُصَرِّفُ الْاٰیٰتِ لِقَوْمٍ یَّشْکُرُوْنَ ﴿۵۸﴾
بیرون‌نمی‌آید ازآن مگرناقص، این‌چنین زیرورو بیان‌می‌کنیم آیات را برای مردم حق‌پذیر.

خلاصهٔ تفسیر

و او (الله) چنان است که پیش از بارانِ رحمت خویش بادها را می‌فرستد که آنها (با دادن امید باران دلها را) شاد می‌کنند تا اینکه وقتی آن بادها ابرهای سنگین را برمی‌دارند پس ما آن ابرها را به سوی زمین خشک سوق می‌دهیم، سپس از آن ابر، می‌بارانیم، باز از آن آب هر نوع میوه بیرون می‌آوریم (که از آن، توحید خداوند و قدرت مطلق او برای زنده کردن مردگان ثابت می‌گردد، لذا فرمود) همچنین ما مردگان را (در روز قیامت از زمین) بیرون می‌آوریم (همهٔ اینها را به این خاطر گوشزد نمود) تا شما بفهمید (و هدایت قرآن و رسول‌خدا ﷺ اگر چه برای همه عام است اما استفاده کنندگان از آن خیلی کم می‌باشند، آن را مانند آن بارانی در نظر بگیرید که باران بر هر زمینی می‌بارد؛ امّا مزرعه و درخت در هر زمین نمی‌روید، فقط در زمینهایی می‌روید که صلاحیت داشته باشند. لذا فرمود که) زمینی که پاکیزه باشد، محصول آن بنابه دستور خدا خوب پدید می‌آید، و آنچه خراب است محصول آن (اگر پدید هم بیاید) خیلی کم پدید می‌آید، ما

(همیشه) این چنین دلایل را گوناگونی بیان می‌کنیم (اما همه آنها) برای کسانی (مفید می‌باشند) که (از آنها) قدردانی کنند.

معارف و مسایل

خداوند در آیات گذشته نعمتهای ویژه و بزرگ خویش را بیان فرموده که در آنها از آفرینش آسمان، زمین، شب و روز خورشید و ماه و عموم ستاره‌ها، و اینکه آنها جهت تهیه نمودن ضروریات زندگی انسان، مشغول بکاراند، یادآوری فرمود و بر این چیز هشدار داد که وقتی تمام ضروریات و وسایل و اسباب نیاز و راحتی ما را فقط یک ذات پاک مهیا می‌سازد، لذا ما باید برای برآوردن هر نیاز و ضرورت خویش به دربار او دعا کنیم و مراجعه به سوی او را، کلید پیروزی خود بدانیم.

در نخستین آیه از آیات مذکور نیز از این قبیل نعمتهای مهم و بزرگ یادآوری می‌شود که مدار حیات و بقای انسان و کل مخلوقات زمین بر آن است، مانند باران و آنچه از آن پدید می‌آید مثل کشت و زرع، درخت، سبزه و غیره. فقط فرق در این است که در آیات گذشته، از نعمتهایی یاد آوری شد که به عالم علوی ارتباط داشتند، و در اینجا از نعمتهایی یادآوری می‌شود که به عالم سفلی مربوطاند.[1]

در آیهٔ بعدی از این امر ویژه یادآوری نمود که این نعمتهای عظیم‌الشان ما اگر چه بر هر حصّه‌ای از زمین عام می‌باشند، و هرگاه باران می‌بارد بر دریا هم می‌بارد بر کوهها هم می‌بارد، بر زمین شوره و خراب هم می‌بارد و بر زمین عمده هم می‌بارد، اما کشت و زرع، درخت و سبزی فقط از آن زمین پدید می‌آید که صلاحیت رویانیدن را داشته باشد، زمین سنگلاخ و ریگستان از این باران مستفید نمی‌شود.

۱- بحر محیط.

از نخستین آیه این نتیجه استنباط شده و نشان داده شد که آن ذات پاکی که در زمین نشو و نما و زندگی عطا می‌فرماید، برای او چه مشکلی دارد که انسانی که قبلاً زنده بود و فوت کرد در او زندگی مجددی بیافریند. همین نتیجه را در این آیه بطور واضح بیان فرمود، و از آیه دوم این نتیجه برآمد که هدایت رسیده از طرف خداوند، کتابهای آسمانی و تعلیم و تربیت انبیاء علیهم‌السلام و پشت سر آنها تعلیم علما و مشایخ که نایبان انبیاء علیهم‌السلام می‌باشند نیز مانند باران برای همه مردم عام هستند؛ امّا همچنانکه از باران رحمت هر قطعهٔ زمین نمی‌تواند استفاده ببرد، همچنین از این باران روحانی فقط کسانی می‌توانند استفاده ببرند که دارای چنین صلاحیتی باشند، و کسانی که قلوب‌شان مانند زمین سنگلاخ و ریگستان صلاحیت نشو و نما را نداشته باشد آنها باوجود تمام هدایات واضح و آیات بینات بر گمراهی خویش مصرّ می‌مانند.

از جملهٔ آخر آیه دوم، به سوی این نتیجه چنین اشاره فرمود: «**كَذٰلِكَ نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَّشْكُرُوْنَ**» یعنی ما دلایل خود را اینچنین گوناگون برای کسانی بیان می‌کنیم که از آنها قدر دانی می‌کنند. مقصود اینکه اگر چه بیان این دلایل برای همه بود امّا بطور نتیجه، مفید بودن آنها برای کسانی ثابت گردید که صلاحیت آنها را دارا بودند، و قدر و منزلت آنها را شناختند؛ بدین طریق این دو آیه شامل مسایل مهم مبدا و معاد هستند. اکنون به تفصیل این دو آیه جهت فهم توجه فرمایید.

در نخستین آیه فرمود: «**هُوَالَّذِيْ يُرْسِلُ الرِّيٰحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهٖ**» در اینجا «**رياح**» جمع **ريح** است که به معنی باد می‌آید، و معنی «**بُشرىٰ**» بشارت و مژده است، و مراد از رحمت، باران رحمت است. یعنی خداوند است که پیش از بارانِ رحمت بادها را جهت مژده می‌فرستد. منظور اینکه عموماً عادت خداوند چنین است که قبل از باران چنان بادهای سردی سر می‌دهد که در اثر آن خود انسان به راحتی و بشاشت دست می‌یابد، و گویا آنها از باران آینده، مژده هم می‌دهند؛ لهذا این بادها شامل دو نعمت‌اند: شخصاً برای

انسان و سایر مخلوقات نفع و مفید می‌باشند، و قبل از باریدن باران به باریدن مژده می‌دهند. زیرا انسان مخلوقی لطیف و نازک می‌باشد که بسیاری از ضروریات او در اثر باران، قطع می‌شوند. وقتی که به باریدن باران قدری جلوتر اطلاع می‌یابد برای خود انتظاماتی در نظر می‌گیرد. علاوه بر این خود وجود او و اسباب و وسایل نمی‌توانند باران را تحمل نمایند؛ پس با مشاهده آثار باران جهت حفظ و نگهداری خویش و وسایل خویش برنامه ریزی می‌کند.

سپس فرمود: «**حَتّیٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً**» **سحاب** به معنی ابر و ثقال جمع ثقیل است که به معنی سنگین است، یعنی وقتی که بادها ابرهای سنگینی برمی‌دارند، مراد از ابرهای سنگین ابرهای پر آب است که به دوش بادها سوار شده بالا می‌روند، و بدین شکل این آبهای سنگین، که هزاران تن وزن دارند، بر بادها سوار شده بالا می‌روند. امر تعجب آور این است که در آن نه موتوری کار می‌کند، و نه انسانی در آن زحمت می‌کشد؛ همینکه حکم خدا می‌رسد خودبخود بخارها از دریا برمی‌خیزند و بالا رفته بصورت ابر درمی‌آیند. و این چندین هزار بلکه ملیونها لیتر آب بر دوش بادها سوار شده به سوی آسمان بالا می‌رود.

سپس فرمود: «**سُقْنٰهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ**» **سوق** یعنی راندن حیوان از پشت سر است، و «**بلد**» به معنی شهر و آبادی است؛ «**میت**» به معنی مرده، معنی اینکه «وقتی بادها ابرهای سنگین را برداشته ما آنها را به سوی شهری مرده سوق دادیم» مراد از شهر مرده آن آبادیی است که در اثر نرسیدن آب دارد از بین می‌رود، و در اینجا بجای عموم زمین بطور ویژه ذکر نمودن شهر و آبادی از این جهت مناسبت داشت که هدف اصلی برق و باران و سیرابی زمین از آن، تهیه نمودن ضروریات انسانی است، که مسکن او شهر است و الا سرسبزی جنگل به ذات خود هدف اصلی نیست تا اینجا از مضمون آیه مذکور چند چیز مهم ثابت گردید:

نخست اینکه: باران از ابرها می‌بارد همچنانکه مشاهده می‌گردد، از

این معلوم می‌شود که منظور از آسمان در آن آیاتی که باریدن باران از آن ذکر شده، ابر است؛ و این نیز بعید نیست که گاه وقتی بجای بخارهای دریا، مستقیماً از خود آسمانها ابر پدید آید و از آنها باران ببارد.

دوم اینکه: رفتن ابرها به سوی یک جهت خاص و زمین خاصی وابسته به حکم خداوند است، هرگاه او بخواهد چه مقداری بخواهد و کجا بخواهد به باریدن باران دستور می‌دهد و ابرها دستور او را اجرا می‌نمایند. این هر کجا چنان مشاهده می‌شود که بسا اوقات ابر شهر و یا روستایی را فرا می‌گیرد که در آنجا نیاز به باران هست، ولی آن ابر در آنجا یک قطره هم نمی‌بارد، بلکه در آن شهر و آبادیی که نوبه‌اش مقرر شده‌است رفته و می‌بارد، کسی نمی‌تواند بجز از آن شهر مقرر در جای دیگری آب ابر را بدست بیاورد.

فلاسفه قدیم و جدید برای حرکت بخارها و بادها ضوابط و اصولی استخراج نموده‌اند که بوسیله آنها نشان می‌دهند که فلان ابر از فلان دریا بلند شده‌است به کدام جهت می‌رود، و کدام جا رفته می‌بارد، و چقدر آب می‌باراند. در عموم ممالک اداره‌های هواشناسی برای دریافت چنین معلوماتی دایر گردیده‌اند، ولی تجربه گواه است که اخبار و پیش بینی‌های اداره‌های هواشناسی اغلب اشتباه از آب درمی‌آیند، زیرا هرگاه دستور خداوندی برخلاف آنها باشد تمام ضوابط و قواعد مقرر شدۀ آنها بیکار می‌شود. بادها و ابرها رخ خود را برخلاف پیش‌گویی‌های آنها به طرف دیگری برمی‌گردانند، و اداره‌های هواشناسی این حالت را دیده وا می‌مانند.

علاوه بر این، ضوابط و قواعدی را که فلاسفه برای حرکت بادها مقرر کرده‌اند با این منافاتی ندارند که حمل و نقل ابرها تحت فرمان الهی قرار گیرد؛ زیرا عادت الهی در تمام امور این جهان چنین است که حکم الهی در زیر پردۀ اسباب طبیعی ظاهر می‌شود، و طبق آن اسباب طبیعی، انسان ضوابط و قواعدی مقرر می‌کند؛ و اگر نه حقیقت همان است که حافظ شیرازی بیان فرموده‌است:

کار زلف تست مشک افشانی اما عاشقان
مصلحت را تهمتی بر آهوی چین بسته‌اند

سپس فرمود: «**فَاَنْزَلْنَا بِهِ الْمَآءَ فَاَخْرَجْنَا بِهٖ مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ**» یعنی ما در آن شهر مرده و خشک، باران بارانیدیم سپس بوسیله آن آب، هر نوع میوه و گل بیرون آوردیم.

در پایان آیه فرمود: «**كَذٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ**» یعنی ما چنین بیرون می‌آوریم مردگان را در روز قیامت، تا شاید شما بفهمید. مقصود اینکه همچنانکه ما زمین مرده را زنده کردیم و در آن انواع و اقسام درخت و گل آفریدیم همچنین در روز قیامت مردگان را دوباره زنده کرده از قبرها بیرون می‌آوریم؛ و این مثالها را ما به این خاطر بیان می‌کنیم که شما فرصتی جهت فکر و تأمل بیابید.

به روایت حضرت ابوهریره رضی الله عنه منقول است که رسول خدا ﷺ فرمود: که در روز قیامت دو بار در صور دمیده می‌شود؛ در نخستین دمیدن صور، تمام عالم فنا می‌گردد و هیچ چیزی زنده باقی نخواهد ماند، و در دمیدن بار دوم مجدداً جهان از سر نو آفریده می‌شود، و همه مردگان زنده می‌گردند.

در حدیث مذکور آمده‌است که فاصله این دو دمیدن صور، چهل سال می‌باشد، و در مدت چهل سال مسلسل باران می‌بارد، در این زمان اجزای بدن هر انسان و حیوان مرده یک جا جمع شده، کالبد هر یکی کامل می‌گردد، و به هنگام دمیدن بار دوم صور در آن کالبدها، روح می‌آید و زنده شده، برمی‌خیزند. بیشترین قسمتهای این روایت در بخاری و مسلم موجوداند، و بعضی اجزای آن از کتاب «البعث» ابن ابی داود مأخوذند.

در آیه دوم فرمود: «**وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُه، بِاِذْنِ رَبِّهٖ وَالَّذِیْ خَبُثَ لَا يَخْرُجُ اِلَّا نَكِداً**» نکد به آن چیزی اطلاق می‌شود که بی‌سود و از نظر مقدار کم باشد. مقصود اینکه اگر چه فیضِ باران رحمت، بر هر شهر و هر سر زمین یکسان می‌بارد، ولی به اعتبار نتیجه و ثمره، زمین بر دو قسم است: یکی زمین خوب و مرغوب که در آن صلاحیت رویانیدن و نشو و نما وجود دارد، در آن هر

نوع گل و میوه پدید می‌آید، و از آن استفاده می‌شود. دوم زمین سفت و شوره‌زاری که در آن صلاحیت رویانیدن وجود نداشته باشد. اولاً در آن چیزی نمی‌روید، و اگر هم چیزی بروید مقدارش خیلی کم می‌باشد و آنچه پدید بیاید آن هم بی فایده و خراب می‌باشد.

در آخر آیه فرمود: «**كَذٰلِكَ نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَّشْكُرُوْنَ**» یعنی ما دلایل قدرت خویش را گوناگون بیان می‌کنیم، برای کسانی که از آنها قدردانی بکنند.

در این آیه اشاره به آن است که اگر چه مانند فیضانِ عام بارانِ رحمت، فیض هدایت ربانی و آیات بینات، برای همهٔ مردم، عَام است ولی همچنانکه هر زمین از باران مستفید نمی‌گردد، به همان صورت هر انسان از هدایت ربانی استفاده نمی‌برد، بلکه تنها کسانی نفع می‌برند که شکرگزار و قدر شناس باشند.

لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوْحاً اِلٰى قَوْمِهٖ فَقَالَ يٰقَوْمِ اعْبُدُوْا اللّٰهَ

بی‌شک فرستادیم ما نوح را به سوی قومش پس او گفت ای قوم من عبادت کنید خدا را،

مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ ؕ اِنِّيْ اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ ﴿۵۹﴾

نیست برای شما معبودی بجز او، من می‌ترسم بر شما از عذاب روز بزرگی،

قَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِهٖ اِنَّا لَنَرٰىكَ فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ﴿۶۰﴾ قَالَ يٰقَوْمِ

گفتند سرداران قوم او ما می‌بینیم تو را به صراحت گمراه. گفت ای قوم من،

لَيْسَ بِيْ ضَلٰلَةٌ وَّ لٰكِنِّيْ رَسُوْلٌ مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿۶۱﴾ اُبَلِّغُكُمْ رِسٰلٰتِ

من هرگز گمراه نیستم، ولی من فرستادهٔ پروردگار جهانیانم، می‌رسانم به شما پیامهای

رَبِّيْ وَ اَنْصَحُ لَكُمْ وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿۶۲﴾ اَوَ عَجِبْتُمْ

رب خودرا ونصیحت می‌کنم شماراومی‌دانم‌ازسوی‌خدا آنچه‌شمانمی‌دانید، آیا تعجب کردید

اَنْ جَآءَكُمْ ذِكْرٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ عَلٰى رَجُلٍ مِّنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ

که آمد پیش شما نصیحتی از سوی رب شما توسط مردی از خود شما تا شما را بترساند و

لِتَتَّقُوْا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ ﴿۶۳﴾ فَكَذَّبُوْهُ فَاَنْجَيْنٰهُ

و تاپرهیزید و تا بر شما رحم بشود، پس آنهااو را دروغگو قرار دادند پس نجات‌دادیم او را

وَالَّذِيْنَ مَعَهٗ فِى الْفُلْكِ وَ اَغْرَقْنَا الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا ؕ

وکسانی راکه با او بودند در کشتی و غرق کردیم کسانی راکه تکذیب می‌کردند آیات مارا،

اِنَّهُمْ كَانُوْا قَوْماً عَمِيْنَ ﴿۶۴﴾

بی‌شک آنها بودند مردمانی کور.

خلاصهٔ تفسیر

ما نوح (علیه السلام) را (پیامبر قرار داده) به سوی قوم او فرستادیم، پس او (به آن قوم) فرمود که ای قوم من (فقط) خدا را عبادت کنید، بجز او کسی (شایسته) معبود (بودن) نیست (و پرستش بتها را رها کنید که اسامی آنها در سوره نوح از این قراراند: ودّ، سواع، یغوث و نسر) من نسبت به شما (در صورت نپذیرفتن سخن من) از عذاب روز (بسیار) بزرگی احساس خطر می‌کنم (که آن روز قیامت است یا روز طوفان) مردمان آبرومند قوم او گفتند که ما تو را در اشتباهی صریح (مبتلا) می‌بینیم (که داری توحید را تعلیم می‌دهی و ترس از عذاب نشان می‌دهی) او (در جواب) فرمود که ای قوم من، من کوچکترین اشتباهی ندارم، ولی (چون) من رسول (فرستادهٔ) پروردگار عالم می‌باشم (که او مرا به ابلاغ توحید دستور داده‌است، لذا وظیفه‌ام را دارم انجام می‌دهم که) پیام پروردگارم را به شما (و نیز احکام او را) می‌رسانم و (در این ابلاغ من هیچگونه غرض دنیوی ندارم، بلکه فقط) دلسوز شما هستم (زیرا توحید، کلاً به نفع شماست) و (آنچه از عذاب روز بزرگ تعجب دارید، اشتباه خود شماست، زیراکه) من از سوی خدا نسبت به چیزهایی اطلاع دارم که شما ندارید (خداوند به من اطلاع داده است که بر عدم ایمان، عذاب یوم عظیم واقع خواهد شد) و (آنچه شما نسبت به رسالت من، بنابر بشر بودنم، انکار دارید، چنانکه در آیه ۲۴ سوره مؤمنین به صراحت آمده‌است: «**مَا هٰذَا اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيْدُ اَنْ يَّتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِكَةً**» الخ پس) آیا شما از این امر تعجب می‌کنید که از سوی پروردگار شما به

پیش شما توسط چنان شخصیتی که از جنس خود شما (بشر) است نصیحتی آمده است (و آن نصیحت آن است که ذکر گردید: «**یٰقَوْمِ اعْبُدُوْا اللهَ**الی قوله **اِنِّیْ اَخَافُ**») تا که او شما را (بنابه دستور خدا از عذاب) بترساند و تا شما (به ترساندن او) بترسید و تا (شما در اثر ترس از مخالفت دست بردارید، و از آن) بر شما رحم شود، پس (باوجود تمام این تفهیمات) آنها او را تکذیب می‌کردند، پس ما نوح (علیه‌السلام) را و کسانی را که با او در کشتی بودند (از عذاب طوفان) نجات دادیم، و کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده‌بودند (در طوفان) غرق کردیم، بی‌شک آنها داشتند کور می‌شدند. (و به فکر حق و باطل، نفع و ضرر نبودند)

معارف و مسایل

از آغاز سوره اعراف تا اینجا بحث از اثبات اصول اسلام توحید، نبوت و معاد با عناوین و دلایل مختلف و نیز ترغیب مردم بر اتباع و وعید و ترهیب بر مخالفت از آنها و در ضمن از مکر و فریب گمراه کننده شیطان یاد آوری بود، اکنون از رکوع هشتم تقریباً تا پایان سوره از چند پیامبر و امتهای آنان یادآوری می‌شود که در آن دعوت تمام انبیاء علیهم‌السلام به صورت اجماع از امتهای خویش به سوی این اصول مذکور، توحید، نبوت و معاد و بیان اجر و ثواب قبول کنندگان و انواع و اقسام عذاب برای منکرین و سرانجام بد آنها، تقریباً در چهارده رکوع مفصلاً آمده‌است، و در ضمن نیز از صدها مسایل اصولی و فروعی یادآوری شده‌است و برای ملتهای حاضر فرصتی داده‌شده تا از سرانجام بد ملل گذشته عبرت بگیرند، و نیز برای رسول خدا ﷺ تسلیتی است که با تمام انبیاء علیهم‌السلام گذشته، نیز چنین برخوردهایی انجام گرفته است. هشتمین رکوع از آیات مذکور سوره اعراف به پایان رسید و در آن احوال و مقالات او و امتش بیان گردیدند.

اگر چه در سلسلهٔ انبیاء علیهم‌السلام نخستین پیامبر، حضرت آدم علیه‌السلام است، ولی در زمان او با کفر و ضلالت مبارزه نبود. بیشترین احکام شریعت او در

رابطه با آبادانی زمین و ضروریات انسانی بودند، کفر و کافر در هیچ جا وجود نداشت. مبارزه باکفر و شرک از زمان حضرت نوح علیه السلام آغاز گردید، و از نظر رسالت و شریعت او نخستین رسولی است که در دنیا مبعوث شده‌است.

علاوه بر این بعد از غرق شدن جهان در طوفان، کسانی که باقی ماندند حضرت نوح و یاران او بودند که در کشتی قرار داشتند، و از نسل آنها دنیای جدیدی آباد گردید. بنابر این به او آدم ثانی گفته می‌شود. از اینجاست که قصص انبیاء علیهم السلام نیز ازاو آغازمی‌گردد، که در آن جدوجهد پیامبرانه نهصد و پنجاه سالهٔ او و سپس کجروی بیشترین امت او و در نتیجه آن، بجز تعداد قلیلی از مؤمنین دیگران تمام غرق شدند که تفصیل آن از این قرار است:

در نخستین آیه فرمود: «**لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوْحاً اِلیٰ قَوْمِهِ**» حضرت نوح علیه السلام در هشتمین جدّ به حضرت آدم می‌رسد. در «**مستدرک حاکم**» به روایت حضرت ابن عباس منقول است که بین حضرت نوح علیه السلام و حضرت آدم علیه السلام ده قرن گذشته است، و همین مضمون را طبرانی به روایت حضرت ابوذر از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نقل کرده‌است.[1]

قرن عموماً به صد سال گفته می‌شود، لذا طبق این روایات فاصله بین آن دو پیامبر، هزار سال می‌باشد. ابن جریر فرموده‌است که تولد حضرت نوح علیه السلام پس از هشتصد و بیست شش سال از وفات حضرت آدم علیه السلام به وقوع پیوست و بر حسب تصریح قرآن نهصد و پنجاه سال عمر یافت و نسبت به عمر حضرت آدم علیه السلام در حدیثی نهصد و شصت سال آمده‌است، بنابر این از زمان آفرینش آدم علیه السلام تا وفات حضرت نوح علیه السلام دو هزار و هشتصد و پنجاه سال گذشته است.[2]

نام اصلی نوح «**شاکر**» است؛ و در بعض روایات «**سکن**» و در بعضی «**عبدالغفار**» آمده‌است. و در این باره که آیا او پیش از حضرت ادریس

۱- مظهری. ۲- مظهری.

بوده‌است یا بعد از او، اختلاف است. بیشتر صحابه گفته‌اند که حضرت نوح قبل از حضرت ادریس آمده‌است.[۱]

در **مستدرک حاکم** به روایت حضرت ابن عباس رضی الله عنه منقول است که رسول خدا ﷺ فرموده‌است: حضرت نوح علیه السلام در سن چهل سالگی مبعوث شد و پس از طوفان تا شصت سال زنده‌ماند.

از آیه قرآن «**لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوْحاً اِلیٰ قَوْمِهٖ**» ثابت است که بعثت حضرت نوح علیه السلام مختص به قوم خودش بوده‌است، و برای همه جهان عام نبوده‌است. او پیامبر بسیار مهذب بود؛ قومش در عراق سکونت داشتند و به شرک مبتلا بودند. دعوتی که حضرت نوح علیه السلام قوم خود را داده‌بود از این قرار بود که: «**یٰقَوْمِ اعْبُدُوْا اللهَ مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُه ط اِنِّیْ اَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ**» یعنی ای قوم من، شما خدا را بپرستید بجز او برای شما معبودی نیست، من نسبت به شما در عذاب روز بزرگی احساس خطر دارم. در نخستین جمله، دعوت به طرف عبادت خداست که اصل اصول است، و در جمله دوم نسبت به پرهیز از شرک و کفر تلقین است که مانند وبا در میان آنها شیوع یافته بود. در جمله سوم نسبت به عذاب یوم عظیم هشدار است که در صورت خلاف ورزی پیش خواهد آمد. مراد از عذاب یوم عظیم می‌تواند عذاب آخرت باشد و نیز می‌تواند مراد از آن عذاب طوفان باشد.[۲]

قوم در جواب او چنین گفت، «**قَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِهٖ اِنَّا لَنَرٰکَ فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ**» لفظ «ملا» بر سران قوم و کدخدایان او اطلاق می‌شود. منظور اینکه سران قوم در پاسخ به دعوت حضرت نوح علیه السلام گفتند که ما چنین فهمیده‌ایم که شما در گمراهی صریحی قرار دارید که می‌خواهید ما را از دین آبا و اجدادمان بیرون آورید. زندگی بار دوم در قیامت و رسیدن به جزا و سزا، همهٔ اینها چیزهای وهمی و خالی از حقیقت می‌باشند.

در پاسخ به این صحبت دلخراش و دل‌آزار، جوابی که

۱- بحر محیط.

۲- تفسیر کبیر.

حضرت نوح علیه‌السلام با زبان و صدای پیامبرانه‌ای که داد سرمشق و هدایتی است برای مبلّغین و مصلحین که در برابر سخنان اعتراض آمیز و خشم‌آلود، در پی رفع تردیدها و شبهات آنها قرار گرفت و فرمود: «**قَالَ يٰقَوْمِ لَيْسَ بِيْ ضَـلٰلَةٌ وَّ لٰكِنِّيْ رَسُوْلٌ مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ ○ اُبَلِّغُكُمْ رِسٰلٰتِ رَبِّيْ وَ اَنْصَحُ لَكُمْ وَ اَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ**» یعنی ای قوم من، من هیچگونه گمراهی ندارم، بلکه حقیقت واقعه این است که من مانند شما پایبند رسوم جهالت آبایی نیستم، بلکه از طرف رب‌العالمین رسولی هستم، و آنچه می‌گویم از هدایت رب می‌گویم و دارم پیام خدا را به شما می‌رسانم که کاملاً به نفع شماست. در آنها نه خداوند استفاده‌ای دارد و نه من هدفی دارم. در اینجا لفظ «**رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ**» ضربهٔ محکمی است بر عقیده شرک که پس از تأمل در آن نه دیو و جن می‌تواند قد علم کند و نه یزدان و اهریمنی. سپس فرمود: آنچه شما نسبت به قیامت شک و شبهاتی دارید آن در اثر ناآگاهی و بی‌خبری شماست، در این باره به من از طرف حق تعالیٰ علم یقینی عنایت گردیده است.

سپس پاسخی به شبههٔ دیگر آنهاست که در آیه ۲۴ از سوره مؤمنین به صراحت مذکور است که: «**مَا هٰذَا اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيْدُ اَنْ يَّتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ شَآءَ اللهُ لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِكَةً**»

یعنی قوم بر دعوت حضرت نوح علیه‌السلام چنین ایراد شک نمود که این مانند ما بشر و انسانی است. مانند ما می‌خورد و می‌نوشد، می‌خوابد و برمی‌خیزد. پس ما چگونه او را برای خود مقتدا قبول کنیم، و اگر خدا می‌خواست برای ما پیغامی بفرستد به توسط فرشتگان می‌فرستاد که امتیاز و برتری آنها بر ما روشن می‌شد، لذا بجز این چیز دیگری نیست که انسانی از نسل و نژاد خود ما می‌خواهد بر ما تفوق و برتری خود را برقرار کند، در پاسخ به آن فرمود: «**اَوَ عَجِبْتُمْ اَنْ جَآءَكُمْ ذِكْرٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ عَلٰى رَجُلٍ مِّنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوْا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ**» یعنی آیا شما بر این تعجب می‌کنید که پیام پروردگارتان توسط چنان شخصی به شما رسید که از نژاد خود شماست تا که شما را بترساند، و تا شما بترسید و تا بر شما رحم شود، یعنی با ترساندن او شما متنبه شده

دست از مخالفت بکشید که در نتیجه بر شما رحمت نازل بگردد.

مقصود اینکه این امر شگفت آوری نیست، که بشری رسول مقرر شود، اوّلاً حق تعالیٰ مختار مطلق است به هر کسی بخواهد نبوت و رسالت خویش را عطا می‌فرماید، کسی حق چون و چرا ندارد. علاوه بر این اگر بر اصل قضیه بیندیشید واضح می‌گردد که هدف رسالت و نبوت به سوی انسانها، توسط انسانی می‌تواند بر آورده شود، و آن از فرشتگان امکان پذیر نیست؛ زیرا هدف اصلی از رسالت این است که مردم بر اطاعت و عبادت کامل خداوند قایم گردند، و از مخالفت احکام او اجتناب نمایند، و این زمانی می‌تواند باشد که از جنس خود آنها که انسان باشد، الگوی عملی قرار گرفته، ارائه گردد که باوجود مقتضیات و خواهشات انسانی بتواند اطاعت از احکام الهی و عبادت او را انجام دهد. و اگر فرشته‌ای، این دعوت را تقدیم می‌داشت و خود را بطور نمونه در جلوی مردم عرضه می‌کرد، همه می‌توانستند این عذر را بیان نمایند که فرشته از خواهشات بشری پاک و مبرّاست. نه برای او گرسنگی و تشنگی عارض می‌گردد، و نه خواب بر او غالب می‌آید و نه خسته و کوفته می‌شود. ما چگونه می‌توانیم مانند او باشیم؟! ولی هرگاه انسانی از جنس بشر، باوجود داشتن همه خواهشات و خصوصیات بشری، کاملاً از احکام الهی اطاعت نموده نشان دهد، پس برای آنها جای عذری باقی نخواهد ماند.

جهت اشاره به این امر فرمود: «**لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا**» مقصود این است آنکس که از ترسانیدن او، مردم تحت تأثیر قرار گرفته، بترسند، کسی می‌تواند باشد که از جنس آنها و حامل خصوصیات آنها باشد. اکثرِ کفارِ امتهای گذشته نیز به ایراد این شک و شبهه پرداخته‌اند که نباید بشر، رسول و نبی قرار بگیرد، و قرآن به همه آنها همین پاسخ را داده است. متاسفانه باوجود این تصریح قرآنی، امروز هم بسیاری مردم از بشر بودن آن‌حضرت ﷺ انکار می‌نمایند ولی مردم نادان، این حقیقت را نمی‌توانند درک نمایند و آمادگی ندارند تا برتری هم جنس خود را بپذیرند. از اینجاست که همیشه بر خورد

مردم با اولیا و علمای هم عصر خویش، در اثر هم عصر بودن به نفرت و تحقیر انجامیده است.

جواب شفقت آمیز و دل سوزی حضرت نوح علیه السلام در برابر با کلام دلخراش قومش مؤثر قرار نگرفت، بلکه کور کورانه به تکذیب آن پرداختند. لذا خداوند عذاب طوفان را بر آنها مسلط فرمود: «**فَكَذَّبُوْهُ فَاَنْجَيْنٰهُ وَالَّذِيْنَ مَعَه فِي الْفُلْكِ وَ اَغْرَقْنَا الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا اِنَّهُمْ كَانُوْا قَوْماً عَمِيْنَ**» یعنی قوم ظالم حضرت نوح به نصیحت و خیرخواهی او توجهی نکردند، و بر تکذیب خود اصرار نمودند که در نتیجه ما حضرت نوح علیه السلام را با همراهانش در کشتی سوار نموده از طوفان نجات دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق کردیم، یقیناً آنها داشتند کور می‌شدند. داستان حضرت نوح علیه السلام و غرق در آب شدن قوم او و نجات سرنشینان کشتی مفصلاً در سوره نوح و سوره هود خواهد آمد، در اینجا خلاصه‌ای از آن بر حسب مقتضای مقام بیان گردید.

حضرت زید بن اسلم می‌فرماید: که عذاب طوفان بر قوم حضرت نوح علیه السلام هنگامی واقع شد که آنها از نظر قوت و کثرت بحد کامل رسیده بودند؛ سرزمین عراق و کوهستان آنجا بنابر کثرت آنها بر آنها تنگ آمده‌بود، و قانون الهی همیشه چنین است که به نافرمانان فرصت و مهلت می‌دهد و زمانی عذاب نازل می‌کند که آنها از نظر کثرت و قوت و شوکت خویش به انتها برسند و در آن مست و مغرور گردند.[1]

همراهان حضرت نوح علیه السلام در کشتی چند نفر بودند، در این باره روایات مختلفی وجود دارد؛ ابن کثیر به روایت ابن ابی حاتم از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه نقل فرموده‌است که هشتاد نفر بودند، که از آن جمله اسم یکی «**جرهم**» بود و به عربی صحبت می‌کرد.[2]

و در بعضی روایت این تفصیل نیز وجود دارد که از این هشتاد نفر

۱- ابن کثیر. ۲- ابن کثیر.

چهل نفر مرد و چهل نفر زن بودند؛ جایی که در منطقه موصل اینها سکونت ورزیدند به نام «**ثمانون**» شهرت یافت.

خلاصه اینکه با بیان قصهٔ کوتاه حضرت نوح در اینجا اولاً این را نشان داد که دعوت انبیای گذشته و اصول عقاید آنها یکی بود؛ ثانیاً این را نشان داد که خداوند چگونه به صورت حیرت انگیزی انبیای خود را حمایت و تأیید می‌نماید که باوجود بالا رفتن طوفان بر قلهٔ کوهها هم در سلامتی آنها هیچ گونه خطری ایجاد نخواهد شد؛ ثالثاً توضیح داد که تکذیب انبیاء علیهم السلام مترادف با دعوت عذاب الهی است؛ همچنانکه امتهای گذشته به سبب تکذیب انبیاء علیهم السلام به عذاب گرفتار شدند لذا مردم عصر حاضر نباید از آن بی‌خوف باشند.

وَ اِلٰی عَادٍ اَخَاهُمْ هُوْداً ؕ قَالَ یٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا

و فرستادیم به‌سوی قوم عاد برادرشان هود را، گفت ای قوم من عبادت‌کنید خدا را نیست

لَکُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ ؕ اَفَلَا تَتَّقُوْنَ ﴿۶۵﴾ قَالَ الْمَلَاُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ قَوْمِهٖ

برای‌شمامعبودی بجز او، پس آیا شمانمی‌ترسید، گفتند سردارانی‌که کافربودند در قوم او

اِنَّا لَنَرٰکَ فِیْ سَفَاهَةٍ وَّ اِنَّا لَنَظُنُّکَ مِنَ الْکٰذِبِیْنَ ﴿۶۶﴾ قَالَ یٰقَوْمِ

ما می‌بینیم تو را که عقل نداری و ما تورا دروغگو می‌پنداریم، گفت ای قوم من،

لَیْسَ بِیْ سَفَاهَةٌ وَّلٰکِنِّیْ رَسُوْلٌ مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِیْنَ ﴿۶۷﴾ اُبَلِّغُکُمْ رِسٰلٰتِ

بی‌عقل نیستم، ولی من فرستادهٔ پروردگار جهانم، می‌رسانم به شما پیامهای

رَبِّیْ وَ اَنَا لَکُمْ نَاصِحٌ اَمِیْنٌ ﴿۶۸﴾ اَوَ عَجِبْتُمْ اَنْ جَآءَکُمْ

رب خودراوخیرخواه‌شایسته‌اطمینان‌شماهستم، آیا شما تعجب داشتید که آمد پیش شما

ذِکْرٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ عَلٰی رَجُلٍ مِّنْکُمْ لِیُنْذِرَکُمْ ؕ وَاذْکُرُوْا اِذْ

نصیحتی از سوی رب شما توسط مردی از خود شما تا بترساند شما را، و یاد کنید وقتی که

جَعَلَكُمْ خُلَفَاۤءَ مِنْۢ بَعْدِ قَوْمِ نُوْحٍ وَّ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً فَاذْكُرُوْا

شما را سردار کرد پس از قوم نوح، و اضافه نمود پهنای بدن شما را، پس یاد کنید

اٰلَاۤءَ اللّٰهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴿۶۹﴾ قَالُوْۤا اَجِئْتَنَا

احسان خدا را تا که شما پیروز شوید، گفتند آیا تو به این خاطر پیش ما آمدی

لِنَعْبُدَ اللّٰهَ وَحْدَهٗ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ اٰبَاۤؤُنَا

تا که ما عبادت‌کنیم خدای یگانه را، و بگذاریم کسانی را که می‌پرستیدند آبا و اجداد ما،

فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَاۤ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿۷۰﴾ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ

پس بیاور پیش ما آنچه را تو ما را می‌ترسانی اگر تو راستگویی، گفت بر شما واقع شده است

مِّنْ رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَّ غَضَبٌ ؕ اَتُجَادِلُوْنَنِيْ فِيْۤ اَسْمَاۤءٍ سَمَّيْتُمُوْهَاۤ

از جانب رب شما عذابی و خشمی، چرا درگیر می‌شوید با من بر نام‌های که نام‌گذاری کرده‌اید

اَنْتُمْ وَ اٰبَاۤؤُكُمْ مَّا نَزَّلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ ؕ فَانْتَظِرُوْۤا اِنِّيْ مَعَكُمْ

شما و آبا و اجداد شما، نازل نکرده خدا بر آنها سندی، پس منتظر باشید من هم با شما

مِّنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ ﴿۷۱﴾ فَاَنْجَيْنٰهُ وَالَّذِيْنَ مَعَهٗ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَ قَطَعْنَا

منتظر هستم، پس ما نجات دادیم او را و کسانی را که با او بودند با رحمت خویش و کندیم

دَابِرَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا وَ مَا كَانُوْا مُؤْمِنِيْنَ ﴿۷۲﴾

ریشهٔ کسانی را که تکذیب می‌کردند آیات ما را و قبول نمی‌کردند.

خلاصهٔ تفسیر

و به سوی قوم عاد برادر (قومی و یا همشهری) آنها (حضرت) هود (علیه السلام) را (پیامبر قرار داده) فرستادیم او (با قوم خود) فرمود ای قوم من شما (فقط) خدا را عبادت کنید، و بجز او کسی برای شما (شایسته) معبود (بودن) نیست (و بت‌پرستی را کنار بگذارید چنانکه از آیه «**وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ اٰبَاۤؤُنَا**» معلوم می‌شود) پس آیا شما (با چنین جرم عظیمی یعنی شرک مبتلا شده از عذاب الهی) نمی‌ترسید، کسانی که در قوم او کفار

آبرومند بودند (در جواب) گفتند ما تو را در کم عقلی (مبتلا) می‌بینیم (که داری به توحید تعلیم می‌دهی، و به عذاب می‌ترسانی) و بی‌شک ما تو را از دروغگویان می‌پنداریم (یعنی العیاذ بالله نه توحید مسئله درستی هست و نه آمدن عذاب درست هست) او فرمود که ای قوم من، در من هیچ کم عقلی وجود ندارد؛ ولی (چون) من پیامبر و فرستادهٔ پروردگار جهانم (او مرا به تعلیم توحید و انذار عذاب دستور داده‌است، لذا من دارم انجام وظیفه می‌کنم که) پیام (و احکام) پروردگارم را به شما می‌رسانم، و من برای شما خیرخواه و امانتدار هستم (زیرا توحید و ایمان به نفع شما می‌باشند) و (شما که بنابر بشر بودن من از نبوتم انکار دارید چنانکه در آیه ۱۰ سوره ابراهیم بعد از ذکر قوم نوح، عاد و ثمود آمده‌است که: «**قَالُوْا اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا**» و در آیه ۱۴ سوره فصّلت بعد از ذکر عاد و ثمود آمده‌است که: «**قَالُوْا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَاَنْزَلَ مَلٰئِكَةً**الخ» پس) آیا شما از این امر تعجب می‌کنید که از سوی پروردگارتان، به پیش شما، توسط چنان شخصی که از جنس خود شما (بشری) است، نصیحتی آمده‌است، (آن نصیحت همان است که یاد آوری شد که: «**يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ**الی قوله **اَفَلَا تَتَّقُوْنَ**») تا که آن شخص شما را (از عذاب الهی) بترساند (یعنی این امرِ تعجب آوری نیست آیا بین بشریت و نبوت منافات وجود دارد، در جمله گذشته بالا «**اَفَلَا تَتَّقُوْنَ**» ترهیب آمده بود در آینده بیان ترغیب می‌آید) و (ای قوم) شما این حالت را بیاد بیاورید (و یاد نموده احسان پذیر باشید و اطاعت کنید) که خداوند شما را پس از قوم نوح (در روی زمین) آباد کرد، و در قد و قامت (هم) پهنای شما را اضافه نمود پس (این) نعمتهای خداوندی را بیاد آورید (و بیاد آورده احسان پذیر و اطاعت گزار باشید) تا شما (از هر جهت) پیروز گردید، آنها گفتند که آیا شما پیش ما به این خاطر آمده‌ای که ما فقط خدا را عبادت کنیم و آنچه را (یعنی بتها را) که آبا و اجداد ما می‌پرستیدند ما از (عبادت) آنها دست، برداریم (یعنی ما چنین نخواهیم کرد) و ما را (در صورت عدم پذیرش) به چه عذابی تهدید می‌کنی (همچنانکه از **اَفَلَا تَتَّقُوْنَ** معلوم می‌شود) آن (عذاب) را پیش ما بیاور اگر تو راستگو هستی، او فرمود که (وقتی سرکشی شما تا این حد بالا رفته است پس) اکنون از طرف خدا عذاب و غضبی بر شما خواهد آمد (لذا پاسخ به ایراد شک و شبهه عذاب آنگاه معلوم خواهد شد، و آنچه بر توحید شک دارید که این بتها را معبود می‌گویید، و شما آنها را معبود نام‌گذاری کرده‌اید ولی در حقیقت برای معبود قرار

گرفتن آنها هیچ دلیلی ندارید پس) آیا شما در باره این نامهای (بی‌حقیقت) با من درگیر می‌شوید (یعنی آن مسمیات بمنزله بعضی اسامی می‌باشند) که آنها را شما و آبا و اجداد شما (خود سرانه) مقرر کرده‌اید و (ولی) برای معبود بودن آنها هیچ دلیلی (چه نقلی و چه عقلی) نفرستاده است (یعنی در درگیری بر مدعی آوردن دلیل لازم است و نیز در برابر با دلیل طرف جواب در کار است؛ پس شما نمی‌توانید دلیل اقامه کنید و نمی‌توانید جواب بدهید، پس درگیری به چه معنی است) پس شما (اکنون دست از جدال بردارید و) منتظر (عذاب الهی) باشید من نیز با شما در انتظار می‌باشم، الغرض (عذاب آمد و) ما او را با همراهانش (یعنی مؤمنان را) به رحمت (و کرم) خویش نجات دادیم، و ریشه آنها را از بیخ برکندیم (یعنی کاملاً هلاکشان کردیم) که آیات ما را تکذیب کرده‌بودند و آنها (در اثر قساوت بی‌انتها) ایمان نیاورده بودند. (یعنی اگر هلاک هم نمی‌شدند باز هم ایمان نمی‌آوردند، بنابر این ما آنها را به مقتضای حکمت آن زمان، از بین بردیم)

معارف و مسایل

تاریخ مختص عاد و ثمود

عاد در اصل نام یک نفری است که در پنجمین جدّ از نسل سام بن نوح به حضرت نوح می‌رسد؛ سپس اولاد و تمام قوم او به نام عاد مشهور گشتند. در قرآن مجید همراه با عاد گاهی لفظ «**اولی**» و گاهی «**ارم ذات العماد**» نیز آمده‌است؛ از آن معلوم می‌گردد که به عاداولی، عاد ثانیه‌ای نیز وجود دارد.

در باره تحقیق آن، اقوال مفسرین و تاریخ نویسان، مختلف می‌باشد؛ بیشتر مشهور این‌است که نام پدربزرگ عاد، «**ارم**» بود که عاد از نسل پسر او «**عوص**» می‌باشد و این عاد اولی می‌باشد و از نسل پسر دومش «**جثو**»، «**ثمود**» می‌باشد که به آن «**عاد ثانیه**» گفته می‌شود. حاصل این تحقیق این‌است که عاد و ثمود دو شاخه از **ارم** می‌باشند که به یکی **عاد اولی** و به دومی **ثمود** یا **عاد ثانیه** گفته می‌شود، و لفظ ارم بر هر دو عاد و ثمود مشترک است.

و بعضی از مفسرین فرموده‌اند: هنگامی که بر قوم عاد عذاب آمد، وفدی از آنها به مکه معظمه رفته بود، آنها از آن عذاب محفوظ ماندند که به آنها عاد اخری می‌گویند.[1]

«**هود**» نام پیامبری است که در پنجمین جدّ از اولاد سام به حضرت نوح وصل می‌شود. نسب‌نامه قوم **عاد** و حضرت **هود** در چهارمین جدّ به سام منتهی می‌گردد. بنابر این هود از روی نسب برادر قوم عاد است لذا فرمود: «**اَخَاهُمْ هُوْداً**»

قوم عاد سیزده خاندان بودند؛ از عمان گرفته تا حضرموت و یمن همه جا آباد بود و زمینهای سرسبز و شادابی داشتند و هر نوع باغ در آنها وجود داشت. جهت سکونت خویش منازل با شکوهی می‌ساختند. مردمان بسیار قوی و بلند قامتی بودند. مقصود آیهٔ مذکور «**وَّ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً**» همین است. خداوند درهای همه انواع نعمتها را بر روی آنها گشاده بود، ولی کج فهمی آنها این نعمتها را وبال جان آنها قرار داده‌بود، در نشئه‌ی قوت و شوکت خویش مست شده نعرهٔ «**مَنْ اَشَدُّ قُوَّةً**» سر می‌دادند.

و خداوند راکه نعمتهایش روی آنها باریده بود، گذاشته به بت‌پرستی مبتلا بودند.

نسب نامه حضرت هود عليه السلام و بعضی احوال

خداوند جهت هدایت قوم هود، حضرت هود عليه السلام را که از خاندان خود آنها بود پیامبر مبعوث فرمود.

ابوالبرکات جونی که متخصصِ مشهورِ علم انساب عرب می‌باشد، نوشته است که یعرب بن قحطان پسر حضرت هود عليه السلام است که در یمن رفته و آنجا آباد شده و اقوام یمنی از نسل او می‌باشند، و زبان عربی از آنها آغاز

۱- بیان القرآن.

گردید و به مناسبت یعرب بن قحطان این زبان به نام عربی و به گویندگان آن «**عرب**» گفته شده‌است.[1]

ولی صحیح این است که زبان عربی از زمان حضرت نوح علیه السلام رواج داشته است؛ یکی از سرنشینان کشتیِ حضرت نوح جرهم بود که به عربی صحبت می‌کرد.[2]

و از همین «جرهم» آبادی مکه معظمه شروع شد. آری امکان دارد آغاز زبان عرب در یمن از یعرب بن قحطان باشد، و همین است مطلب تحقیق ابوالبرکات.

حضرت هود علیه السلام به قوم خود تلقین نمود تا بت‌پرستی را کنار گذاشته به توحید معتقد شوند و ظلم و ستم را گذاشته به عدل و انصاف روی بیاورند. ولی آنها در نشئه ثروت و قوت خویش سرشار بودند و تسلیم نشدند که در نتیجه بر آنها نخست این عذاب واقع شد که تا سه سال پیاپی باران قطع گردید، زمینهای آنها خشک و ریگستان قرار گرفتند، باغها سوختند ولی با این هم آنها از شرک و بت‌پرستی باز نیامدند. پس ظرف هشت روز و هفت شب عذابی به صورت طوفان و باد شدیدی بر آنها مسلط گردید که ساختمانها و باغهای آنها را با خاک یکسان کرد. انسانها و حیوانها بوسیله باد پرتاب شده سپس بر زمین سرنگون می‌شدند. بدین شکل قوم عاد کلاً هلاک و تباه شد.

مقصود آیه «**وَ قَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِیْنَ کَذَّبُوْا**» (یعنی ما نسل تکذیب کنندگان را منقطع کردیم) را بعض چنین بیان کرده‌اند که تمام کسانی که در آن وقت در آنجا موجود بودند همه فنا گردیدند، و بعضی دیگر معنی این لفظ را چنین بیان نموده که نسل قوم عاد در آینده منقطع شد. از اثر عدم پذیرش سخن حضرت هود علیه السلام و ابتلا به کفر و شرک وقتی که بر قوم او عذاب آمد حضرت هود با همراهان در حظیره‌ای پناه گرفتند. تعجب در این بود که این

۱- بحر محیط.

۲- بحر محیط.

طوفانِ باد کاخها را از بیخ برکند ولی در آن حظیره باد معتدلی می‌وزید، تمام رفیقان حضرت هود در زمانِ وقوعِ عذاب، در آنجا با اطمینان نشستند، هیچگونه اذیتی به آنها عارض نگشت، حضرت هود پس از هلاکت قوم به مکه معظمه آمد و در آنجا وفات یافت.[1]

آمدن عذاب قوم عاد به صورت طوفان باد در قرآن به صراحت مذکور و منصوص است. آنچه در آیه ۳۱ در سوره مؤمنین بعد از ذکر داستان حضرت نوح فرموده‌است: «**ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً اٰخَرِيْنَ**» که بعد از آنها گروه دیگری آفریدیم، مراد از آن بظاهر قوم عاد است. سپس بعد از بیان اعمال واقوال این گروه فرمود: «**فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ**» یعنی صدای شدیدی آنها را فرا گرفت. بنابر این گفته قرآن، بعضی از مفسرین گفته‌اند که بر قوم عاد، عذاب بیمناک که همان صدای شدیدی بود، مسلط شد، ولی در این دو امر، هیچگونه تعارضی نیست امکان دارد صدای شدیدی هم بیاید و طوفان باد هم.

این واقعهٔ مختصری از قوم عاد و حضرت هود علیه السلام بود، تفصیل آن در الفاظ قرآن از این قرار است.

در نخستین آیه آمده‌است: «**وَاِلىٰ عَادٍ اَخَاهُمْ هُوْداً ط قَالَ يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُه ط اَفَلَا تَتَّقُوْنَ**» یعنی ما به سوی قوم عاد، برادر آنها هود علیه السلام را با هدایت فرستادیم، پس او فرمود: ای قوم من شما فقط خدا را عبادت کنید که بجز او برای شما معبودی دیگر نیست، آیا شما نمی‌ترسید؟

عذاب عظیم قوم نوح که جلوتر از قوم عاد آمده‌بود هنوز از اذهان مردم غایب نشده‌بود؛ بنابر این حضرت هود علیه السلام نیازی نداشت که شدت و عظمت عذاب را بیان بفرماید فقط این گفتن را کافی دانست که شما از عذاب خدا نمی‌ترسید.

در آیه دوم آمده‌است: «**قَالَ الْمَلَاُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ قَوْمِهٖٓ اِنَّا لَنَرٰىكَ فِيْ سَفَاهَةٍ وَّ اِنَّا**

---

۱ – بحر محیط.

لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكٰذِبِيْنَ» یعنی سران قوم گفتند که ما تو را در یک نوع نادانی مبتلا می‌یابیم و به گمان ما تو از دروغگویان هستی.

این تقریباً همانگونه معارضه‌ای هست که قوم حضرت نوح علیه‌السلام با او کرده‌بودند، فقط در بعضی الفاظ تفاوتی وجود دارد.

در آیه سوم و چهارم جواب او تقریباً نیز بر همان معیار است که حضرت نوح علیه‌السلام داده بود؛ یعنی اینکه در وجود من هیچگونه نادانی وجود ندارد. واقعه فقط از این قرار است که من از جانب رب‌العالمین بعنوان پیامبر انتخاب شده، آمده‌ام که پیامهای او را به شما ابلاغ کنم و من بطور واضح خیرخواه شما می‌باشم. لذا بجای اینکه در اشتباهات و جهالتهای آبایی و اجدادی به شما کمک کنم، من بر خلاف طبع شما سخن حق را به شما می‌رسانم و شما آن را به عنوان سخن بدی، تلقی می‌کنید.

در پنجمین آیه همان ایراد قوم عاد ذکر گردید که پیش از آنها قوم نوح وارد کرده‌بود، که ما چگونه انسانی مانند خود را پیشوا و مقتدای خود بپذیریم. اگر فرشته‌ای می‌آمد شاید ما او را می‌پذیرفتیم. قرآن مجید جواب این را نیز همان بیان فرمود که حضرت نوح علیه‌السلام داده بود؛ که این امر تعجب آوری نیست که انسانی پیامبر خدا قرار گرفته؛ جهت ترسانیدن مردم بیاید. زیرا حقیقت برای افهام و تفهیم انسان، پیغمبر بودن انسانی بیشتر می‌تواند مؤثر قرار گیرد.

سپس به او از آن انعامات یادآوری نمود که خداوند بر قوم او ارزانی فرموده‌بود. می‌فرماید: «**وَاذْكُرُوْا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ مِنْۢ بَعْدِ قَوْمِ نُوْحٍ وَّ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً فَاذْكُرُوْا اٰلَآءَ اللهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ**» یعنی این امر را یاد کنید که خداوند شما را پس از قوم نوح، مالک و متصرف زمین قرار داد، و در قد و قامت نیز پهنای شما را اضافه نمود؛ لذا این نعمتهای او را به یاد آورید برای شما بهتر خواهد شد.

ولی آن قوم نافرمان و غافل و سرکش به یکی از این تذکرات گوش نداد و همان جوابی را داد که مجموعاً مردم گمراه می‌دهند که آیا شما می‌خواهید که ما از دین آبا و اجداد خود دست‌برداریم و از همهٔ معبودها

دست کشیده، فقط به یک خدا قایل باشیم؟ این از ما بودنی نیست، تو آن عذابی را که ما را به آن تهدید می‌کنی بیاور؛ اگر راستگو هستی.

در آیه ششم، حضرت هود علیه‌السلام جواب داد که وقتی وضع سرکشی و بی‌هوشی شما چنین است، پس اکنون غضب و عذاب خدا دارد می‌آید؛ شما در انتظار آن باشید ما نیز منتظر آن هستیم.

بنابر این حضرت‌هود علیه‌السلام نسبت به جواب خشم آلود آنها از آمدن عذاب خبر داد؛ ولی باز هم شفقت و نصیحت پیامبرانه، او را مجبور کرد که در ضمن این کلام، فرمود که: متأسفانه شما و آبا و اجداد شما چیزهای بی‌عقل و بی‌روحی را معبود قرار دادید که بر معبودیت آنها نه دلیل عقلی وجود دارد و نه دلیل نقلی، و باز هم شما در عبادت آنها چنان پخته شده‌اید که در حمایت از آنها با من درگیر هستید.

در آخرین آیه فرمود که سرانجام تمام جد و جهد هود علیه‌السلام و سرکشی قوم عاد چنین شد که ما حضرت هود علیه‌السلام و کسانی را که بر او ایمان آورده بودند از عذاب در امان گذاشتیم و ریشه تکذیب کنندگان را از بیخ برکندیم و آنها حاضر به ایمان آوردن نبودند.

در این داستان یاد خدا را به انسانهای غافل، و هدایت به اشتغال در اطاعت و فراهم نمودن وسایل عبرت برای متخلفین، و طریقه تبلیغ واصلاح پیامبرانه را برای مبلغین و مصلحین تعلیم نمود.

وَ اِلٰی ثَمُوْدَ اَخَاهُمْ صٰلِحاً قَالَ یٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰـهٍ

وفرستادیم به سوی ثمود برادر آنها صالح را، گفت ای قوم من عبادت کنید خدا را نیست برای شما

غَیْرُه قَدْ جَآءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ هٰذِهٖ نَاقَةُ اللهِ

معبودی بجز او، رسیده‌است به شما دلیلی از طرف رب شما این ماده شتر خدا

لَکُمْ اٰیَةً فَذَرُوْهَا تَاْکُلْ فِیْۤ اَرْضِ اللهِ وَ لَا تَمَسُّوْهَا

برای شما نشانی است، پس بگذارید آن را که بخورد در زمین خدا، و دست نزنید به آن

بِسُوْٓءٍ فَيَاخُذَكُمْ عَذَابٌ اَلِـيْمٌ ﴿۷۳﴾ وَاذْكُـرُوْٓا اِذْ جَـعَلَكُمْ خُـلَفَآءَ

به بدی پس می‌گیرد شما را عذاب دردناک، و یاد کنید وقتی که قرار داد شما را سـردار

مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَّ بَوَّاَكُمْ فِي الْاَرْضِ تَتَّخِذُوْنَ مِنْ سُهُوْلِهَا قُـصُوْراً وَّ

پس از عـاد و جـای داد شـما را در زمـین کـه مـی‌سازید در زمـین نـرم سـاختمان و

تَنْحِتُوْنَ الْجِبَالَ بُيُوْتاً ۚ فَاذْكُرُوْٓا اٰلَآءَ اللهِ وَ لَا تَـعْثَوْ فِـى الْاَرْضِ

می تراشید خانه‌های کوهی، پس یاد کنید احسانهای خدا را و رفت و آمد نکنید در روی زمین

مُفْسِدِيْنَ ﴿۷۴﴾ قَالَ الْمَلَاُ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا مِـنْ قَـوْمِهٖ لِـلَّذِيْنَ

فســاد کــار، گــفتند ســرداران‍ــی کــه مــتکبر بــودند در قــوم او بـه مـردمان

اسْتُضْعِفُوْا لِمَنْ اٰمَنَ مِنْهُمْ اَتَعْلَمُوْنَ اَنَّ صٰلِحاً مُّرْسَلٌ مِّنْ رَّبِّـهٖ ؕ

مستضعف که ایمان آورده بودند از آنها، آیا شما یقین دارید که صالح را فرستاده است رب او

قَالُوْٓا اِنَّا بِمَآ اُرْسِلَ بِهٖ مُؤْمِنُوْنَ ﴿۷۵﴾ قَالَ الَّـذِيْنَ اسْـتَكْبَرُوْٓا اِنَّـا

گفتند ما بـر آنـچه او آورده است یـقین داریـم، گـفتند آنـان کـه مـتکبر بـودند مـا

بِالَّذِيْٓ اٰمَنْتُمْ بِهٖ كٰفِرُوْنَ ﴿۷۶﴾

آن را که شما به آن یقین دارید نمی‌پذیریم.

خلاصهٔ تفسیر

و ما به سوی قوم ثـمود بـرادر آنـها صـالح (علیه السلام) را (پـیامبر قـرار) داده فرستادیم او (با قوم خود) فرمود که ای قوم من شما (فقط) خدا را عبادت کنید و بجز او کسی برای شما (شایستهٔ) معبود (بودن) نیست (آنها معجزهٔ ویژه‌ای از او خواستند که اگر از این سنگ ماده شتری پدید آورید ما ایمان خواهیم آورد، به برکت دعای او همچنین شد که در آن سنگ شگافی پدید آمد و از آن یک ماده شتر بزرگی بیرون آمد[1] او فرمود که) دلیل واضحی از

۱- رواه محمد بن اسحق.

طرف پروردگار شما (بر رسول بودن من) آمده است (سپس آن را بیان فرمود که) این ماده شتر خداست که برای شما دلیلی (ظاهر) است (و از این جهت به آن ماده شتر خدا گفت که دلیل خداست) پس (علاوه بر این که دلیل رسالت من است خود آن نیز حقوقی دارد، از آن جمله یکی اینکه) آن را بگذارید (تا) در زمین خدا (علف) بخورد (همچنین در نوبت خود آب بنوشد، چنانکه در آیهٔ دیگر آمده‌است) و به آن با نیت بد (و اذیت و آزار) دست نزنید نشاید عذاب دردناکی شما را فراگیرد و (ای قوم) شما این وضعیت را یاد کنید (و یاد نموده احسان بپذیرید و اطاعت کنید) که خداوند متعال شما را پس از (قوم) عاد (بر روی زمین) آباد کرد، و به شما جهت سکونت در زمین (حسب دل بخواه) جای داد که بر زمین نرم ساختمانهای (بسیار بلند) می‌سازید و کوهها را تراشیده در آنها (نیز) خانه می‌سازید پس (این) نعمتهای الهی (و نعمتهای دیگر را نیز) یاد کنید و (بوسیله کفر و شرک) در زمین فساد ایجاد نکنید (یعنی ایمان بیاورید، ولی باوجود این همه افهام و تفهیم برخی مردم ضعیف ایمان آوردند و با سران چنین مصاحبه نمودند که) سران متکبر قوم او از مردمان مستضعف شان که ایمان آورده بودند، پرسیدند که آیا شما بر این امر یقین دارید که صالح (علیه السلام) از طرف پروردگارش (پیغمبر شده) مبعوث شده‌است آنها (در جواب) گفتند آری ما بر این (حکم) که به او داده شده فرستاده شده است یقین کامل داریم متکبران گفتند آنچه شما بر آن یقین دارید ما منکر آن هستیم.

معارف و مسایل

در این آیات از داستان حضرت صالح و قوم او یادآوری شده‌است همچنانکه قبل از این از قوم نوح و قوم هود یادآوری شده بود، و تا پایان سوره اعراف احوال انبیاء علیهم السلام و امتهای آنان و سرانجام کفر و انکار آنها بر دعوت انبیاء علیهم السلام بیان می‌گردد.

در نخستین آیه از آیات مذکور فرمود: «**وَإِلَىٰ ثَمُوْدَ أَخَاهُمْ صٰلِحاً**» قبل از این در تذکره قوم عاد آمده‌بود که عاد و ثمود هر دو از نسل یک پدر بزرگ نام دو نفراند که نسل آنها به نام آنها موسوم گشته، دو قوم قرار گرفتند: یکی عاد و

دیگری ثمود؛ که در شمال غربی عربستان سکونت داشتند و بزرگترین شهر آنها «حجر» نام داشت که امروزه به آن مداین صالح گفته می‌شود.

قوم ثمود نیز مانند قوم عاد ثروتمند، قوی و قوم شجاعی بود که در فن سنگ‌تراشی و معماری مهارت داشتند، علاوه بر ساختن کاخهای آسمان خراش در زمینهای نرم و هموار کوهها را تراشیده در آنها انواع و اقسام ساختمان می‌ساختند.

حضرت مولانا سید سلیمان ندوی در «**ارض القرآن**» نوشته است که یادگارهایی از ساخت و ساز آنها تا هنوز باقی است که بر آنها نوشته‌هایی به خط ارم و ثمود ایجاد شده است.

عموماً نتیجهٔ ثروت و مال چنین خواهد شد که چنین افراد از خدا و آخرت غافل شده به راه اشتباه و انحراف کشانده شوند، همچنین بود وضع قوم ثمود.

در صورتی که تا هنوز یادی از عذاب قوم نوح که پیش از آنها گذشته بود، در جهان موجود بود، و باز وقایع هلاکت قوم عاد برادرشان تازگی داشت، ولی خاصیت نشئه ثروت و قدرت، چنین است که اکنون به تازگی بنیاد کسی منهدم می‌شود و دیگری بجای آن بر تپهٔ خاک آن ساخت و ساز خود را بلند می‌کند، و از وقایع گذشته فراموش می‌شود. پس از تباهی و هلاکت قوم عاد، قوم ثمود وارث آن اماکن و سرزمین قرار گرفتند و در همان مقاماتی که برادرانشان هلاک شده‌بودند برای خود عشرت‌کده ساختند و عیناً همان اعمال و افعالی انجام دادند که قوم عاد کرده‌بود که از خدا و آخرت غافل شده، به شرک و بت‌پرستی مبتلا شدند.

خداوند بر حسب عادت همیشگی خویش، جهت هدایت آنها حضرت صالح علیه‌السلام را پیامبر قرار داده فرستاد، حضرت صالح علیه‌السلام به اعتبار نسب و وطن، فردی از قوم ثمود بود، زیرا او نیز از اولاد سام بود، بنابر این در قرآن کریم به او برادر قوم ثمود گفته شد، «**اَخَاهُمْ صٰلِحاً**». دعوتی که حضرت صالح به قوم خود داده بود عیناً همان دعوتی است که از زمان حضرت

آدم﴿ع﴾ گرفته تا آن زمان تمام انبیاء﴿ع﴾ آمده و داده بودند، چنانکه خود قرآن می‌فرماید: «**وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِيْ كُلِّ اُمَّةٍ رَسُولاً اَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوْتَ**»[۱] یعنی ما در هر قومی رسولی فرستادیم تا مردم را هدایت کند که عبادت خدا را بجا آورده از بت پرستی پرهیز نمایند. حضرت صالح﴿ع﴾ نیز مانند انبیای گذشته به قوم خود چنین فرمود که: الله تعالی را رب و خالق خویش قرار دهید، زیرا بجز او کسی شایسته معبود بودن نیست. سپس می‌فرماید: «**يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُه**» و نیز چنین هم فرمود: «**قَدْ جَآءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ**» یعنی تاکنون یک نشان علنی از طرف پروردگار شما به شما رسیده است، مراد از آن نشانی یک ماده شتر عجیب و غریب است که ذکر مجمل آن در این آیه هم هست و ذکر مفصل آن در سورتهای مختلفی از قرآن آمده‌است.

واقعه آن ماده شتر از این قرار بود که حضرت صالح﴿ع﴾ در زمان جوانی خویش قوم خود را به سوی توحید دعوت داد، و مرتب در پی آن قرار گرفت تا اینکه آثار پیری در او پدید آمدند. آنها در اصرار متداوم حضرت صالح﴿ع﴾ به تنگ آمده چنین پیشنهادی دادند که از او چنان خواسته‌ای طلب کنند که او نتواند آن را برآورده کند و ما در مخالفت با او سرخ‌روی باشیم. خواسته این بود که اگر تو رسول واقعی خداوند هستی از فلان کوه ما که «**کاتبه**» نام داشت چنان ماده شتری بیرون آر که از آبستنش ده ماه گذشته باشد و نیز قوی و صحیح و سالم باشد.

حضرت صالح نخست از آنها تعهد گرفت که اگر من این خواسته شما را برآورم همه شما بر آن و دعوت من ایمان می‌آورید؟ هنگامی که همه تعهد دادند حضرت صالح﴿ع﴾ دو رکعت نماز خواند و از خدا خواست که خدایا هیچ کاری برای تو دشوار نیست، این خواسته آنها را برآور، به محضی که دعا کرد در کوه جنبش پدید آمد و از آن یک سنگ بزرگی شگافت و چنان ماده شتری از آن بیرون آمد که خواسته بودند.

۱- آیه ۳۶ سورهٔ نحل.

با مشاهده این معجزهٔ روشن و حیرت انگیز حضرت صالح علیه السلام، عده‌ای ایمان آوردند، و بقیه قوم تصمیم گرفتند تا ایمان بیاورند ولی چند نفر از سران آنها که مجاور بتها و پیشوای بت‌پرستی بودند آنها را فریب داده از ایمان آوردن باز داشتند. هنگامی که حضرت صالح علیه السلام مشاهد نمود که قوم عهدشکنی کردند و احتمال داشت عذابی بر آنها بیاید، پس بنابه شفقت پیامبرانه خویش به آنها نصیحت کرد که از این ماده شتر نگهداری کنید تا کسی به آن اذیت و آزاری نرساند. شاید شما از عذاب مصون بمانید و در غیر این صورت فوراً بر شما عذاب خواهد آمد همین مطلب در جمله‌های این آیات مذکور چنین آمده‌است:

«**هٰذِهٖ نَاقَةُ اللهِ لَكُمْ اٰيَةً فَذَرُوْهَا تَاْكُلْ فِيْٓ اَرْضِ اللهِ وَلَا تَمَسُّوْهَا بِسُوْٓءٍ فَيَاْخُذَكُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ**»

یعنی این ماده شتر خداست که برای شما دلیلی است، آن را آزاد بگذارید که در سرزمین خدا بخورد و بگردد، و به نیت بد به آن دست نزنید و اگر نه عذاب الیم شما را فرا خواهد گرفت.

به این ناقه از آن جهت ناقة‌الله گفته شد که به صورت دلیل بر قدرت خداوند متعال و معجزهٔ حیرت انگیزی برای حضرت صالح علیه السلام پدید آمده بود؛ همچنانکه به حضرت عیسیٰ علیه السلام روح الله گفته شد که آفرینش او نیز بصورت معجزه‌ای انجام گرفت. در جمله «**تَاْكُلْ فِيْٓ اَرْضِ اللهِ**» اشاره به این است که در خورد و نوش این شتر چیزی از شما کاسته نمی‌شود. زمین از آن خدا، آفریدگار محصولات آن نیز، خداوند است؛ ماده شتر او را در زمین او آزاد بگذارید که در عموم مراتع و چراگاهها بچرد.

در چاهی که قوم ثمود آب برداشت می‌کرد، این شتر نیز از آن آب می‌نوشید، امّا هرگاه این شتر عجیب‌الخلقه به آب نوشیدن می‌پرداخت تمام آب چاه را می‌نوشید. حضرت صالح علیه السلام بنابه دستور خدا چنین داوری نمود که روزی این شتر آب می‌خورد و روز دوم تمام مردم قوم از آن آب برداشت کنند. روزی که شتر آب می‌نوشد بجای آب به مقدار آن از شیر آن استفاده کنند و آنها تمام ظروف خود را از آن پر می‌کردند. در آیه ۲۸ سوره

قمر تقسیم چنین آمده‌است: «**وَ نَبِّئْهُمْ اَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَیْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ**» یعنی ای صالح! شما به قوم خود اطلاع دهید که آب چاه بین آنها و بین ناقه تقسیم می‌شود، روزی مال ناقه و روزی دیگر مال تمام قوم، و روی این تقسیم از طرف خداوند فرشتگان نگهبان مقرر می‌شوند تا کسی نتواند از آن تخلف کند. و در آیه ۱۵۵ سوره شعرا فرموده‌است: «**هٰذِهٖ نَاقَةُ اللهِ لَهَا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُوْمٍ**» یعنی این ناقهٔ خداست روزی آب حق آن است و آب روز دوم برای شما متعین و مقرر است.

در آیه دوم جهت خیرخواهی قوم سرکش و وعده فراموش و نجات آنها از عذاب الهی، انعامات و احسانات الهی را یادآوری نمود تا که اکنون هم آنها از سرکشی خود باز آیند، فرمود: «**وَاذْكُرُوْا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ مِنْۢ بَعْدِ عَادٍ وَّ بَوَّاَكُمْ فِی الْاَرْضِ تَتَّخِذُوْنَ مِنْ سُهُوْلِهَا قُصُوْراً وَّ تَنْحِتُوْنَ الْجِبَالَ بُیُوْتاً**» در اینجا «**خُلَفَاءَ**» جمع خلیفه است که بمعنی قایم‌مقام و نایب می‌آید. قصور جمع قصر است که بر ساختمان مجلل و کاخ اطلاق می‌شود «**تنحتون**» از نحت مشتق است که به معنی سنگ‌تراشی می‌آید، جبال جمع جبل به معنی کوه است، بیوت جمع بیت به معنی اطاق است. منظور اینکه نعمتهای خدا را بیادآورید که او قوم عاد را از بین برد و بجای آنها شما را آباد کرد، منازل و اراضی آنها را در اختیار شما گذاشت، و به شما صنعت و فنون را یاد داد که در زمینهای وسیع و هموار کاخها می‌سازید، و کوهها را تراشیده در آنها اطاق و منزل می‌سازید، و در پایان آیه فرمود:

«**فَاذْكُرُوْا اٰلَآءَ اللهِ وَ لَا تَعْثَوْا فِی الْاَرْضِ مُفْسِدِیْنَ**» یعنی نعمتهای خدا را بیاد آورید و از احسانهای او قدر دانی نموده، او را اطاعت کنید و در روی زمین فساد ایجاد ننمایید.

احکام و مسایل

از آیات مذکور چند مسئله اصلی و فرعی معلوم گردید:

اوّل اینکه: تمام انبیاء علیهم‌السلام در اصول عقاید با هم متفق می‌باشند و

شرایع آنها یکی است. دعوت همهٔ آنها این است که همراه با توحید، مردم را به عبادت خدا فرا خوانده و بر تخلف از آن از عذاب دنیا و آخرت بترسانند.

دوم اینکه: در تمام امتهای گذشته، مردمان ثروتمند و آبرومندی که دعوت انبیاءعلیهم‌السلام را نپذیرفته‌اند، در نتیجه در این جهان هلاک شده و در آخرت سزاوار عذاب قرار گرفته‌اند.

سوم اینکه: در «**تفسیر قرطبی**» است که از این آیه معلوم می‌گردد که نعمتهای الهی در این جهان بر کفار نیز مبذول می‌گردند، چنانکه درهای ثروت و قوت بر قوم عاد و ثمود گشاده شدند.

چهارم، نیز در «**تفسیر قرطبی**» است که: از این معلوم گردید که کاخهای مجلّل و منازل با شکوه نیز از نعم خداوندی و ساختن آنها جایز است.

این امر دیگری است که انبیاعلیهم‌السلام و اولیارحمهم‌الله از این جهت آن را نپسندیدند که اینها مردم را در غفلت می‌اندازند، و آنچه از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وسلم در باره ساختن کاخهای بلند منقول است در این حد است.

در آیه سوم و چهارم مصاحبه و مباحثه دو گروه قوم ثمود بیان گردید: یکی بر حضرت صالحعلیه‌السلام ایمان آورده بود، گروه دوم از منکرین و کفار بود. می‌فرماید: «**قَالَ الْمَلَأُ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا مِنْ قَوْمِهٖ لِلَّذِيْنَ اسْتُضْعِفُوْا لِمَنْ اٰمَنَ مِنْهُمْ**» یعنی آن دسته از قوم صالح که متکبر بودند به گروه مستضعف که ایمان آورده بودند گفتند.

امام رازی در تفسیر کبیر فرموده‌است که: قرآن کریم در اینجا از این دو گروه دو وصف بیان فرمود، اما صفت کفار را به صیغه معروف **وَاسْتَكْبَرُوْا** و وصف مؤمنان را به صیغه مجهول **اُسْتُضْعِفُوْا** بیان نموده به این اشاره نمود که این وضعیت کفار که تکبر می‌کردند فعل خود آنها بود که قابل مؤاخذه و ملامت و سرانجام موجب عذاب قرار گرفت. وصف مؤمنین را کفار بیان می‌کردند که خوار و ذلیل و ضعیف هستند، این صفت واقعی مؤمنان نبود که بتوان آنها را بر آن ملامت کرد؛ بلکه قابل ملامت کسانی بودند که بی‌جهت آنها را حقیر و ضعیف گفته و فهمیده بودند. سپس مصاحبه و

مکالمه‌ای که بین آن دو گروه انجام گرفته است را چنین بیان فرمود که کفار به مؤمنان گفتند که آیا شما واقعاً می‌دانید که حضرت صالح علیه السلام از طرف پروردگارش رسول، فرستاده شده‌است؟ مؤمنان در جواب گفتند ما بر تمام آن هدایاتی که از طرف پروردگار به او داده شد و مبعوث شده است یقین و ایمان داریم.

در «**تفسیر کشاف**» آمده‌است که پاسخ مؤمنان قوم ثمود چقدر بلیغ بود که شما گرفتار چه بحثی شده‌اید که آیا او رسول است یا خیر، این قابل بحث نیست، بلکه آن بدیهی و یقینی است و نیز این‌هم یقینی است که هر آنچه او می‌گوید پیامهایی از سوی خداست. فقط این امر مانده است که چه کسی بر آنها ایمان می‌آورد و چه کسی سر از ایمان باز می‌زند. پس ما بحمدالله بر تمام هدایات آوردهٔ او ایمان داریم، ولی قوم بر این جواب بلیغ نیز همان سرکشی خود را پیش گرفت که آنچه شما بر آن ایمان دارید ما منکر آن هستیم.

خداوند به فضل و کرم خویش از محبت دنیا و نشئه‌ی ثروت و قوت مصون نگهدارد که آنها روی چشمهای انسان پرده قرار می‌گیرند، و آنها از بدیهیات نیز انکار می‌نمایند.

فَعَقَرُوْا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوْا يٰصٰلِحُ ائْتِنَا

پس پی کردند ماده شتر را و برگشتند از حکم رب خویش وگفتند ای صالح بیاور پیش ما

بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ ﴿۷۷﴾ فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوْا

آنچه به ما تهدید می‌کردی اگر تو رسولی هستی. پس گرفت آنها را زلزله، پس صبح ماندند

فِيْ دَارِهِمْ جٰثِمِيْنَ ﴿۷۸﴾ فَتَوَلّٰى عَنْهُمْ وَ قَالَ يٰقَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ

درخانهای خودسرنگون افتاده، پس صالح برگشت ازآنهاوگفت ای قوم من، من رسانیدم به شما

رِسَالَةَ رَبِّيْ وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لٰكِنْ لَّا تُحِبُّوْنَ النّٰصِحِيْنَ ﴿۷۹﴾

پیام رب خودرا و خیرخواهی‌کردم برای‌شماولی شمامحبت ندارید باخیرخواهان.

خلاصهٔ تفسیر

الغرض (نه بر حضرت صالح علیه السلام ایمان آوردند و نه حقوق ناقه را اداکردند بلکه) آن ناقه را کشتند و از حکم پروردگار خویش (هم) سر باز زدند (و آن حکم اعتقاد به توحید و رسالت بود) و (باوجود آن، با چنان بی‌باکی که) گفتند ای صالح آنچه (یعنی عذابی) را که تو ما را تهدید می‌کردی فرا خوان اگر تو پیغمبر هستی (زیرا صادق بودن پیغمبر لازمی است) پس فرا گرفت آنها را زلزله، پس در خانه‌های خود سرنگون افتادند، آنگاه صالح (علیه السلام) از آنها روی برگردانید و رفت و (بصورت تأسف و فرض محال به آنها خطاب نمود و) فرمود که ای قوم من، من به شما حکم پروردگارم را رسانیده بودم (که عمل بر آن باعث نجات بود) و من نسبت به شما (بسیار) خیر خواهی کردم (که بطور شفقت شما را فهماندم) ولی (متاسفانه) شما خیرخواهان (خود) را نمی‌پسندید. (بنابر این گوش ندادید که در نتیجه روز بدی را دیدید)

معارف و مسایل

در آیات گذشته آمده‌بود که در اثر دعای حضرت صالح علیه السلام سنگ بزرگی از کوه شگافت و از آن ناقهٔ عجیب و غریبی پدید آمد و خداوند آن ناقه را آخرین امتحان آنها چنین قرار داد که تمام آب چاهی را که آن قوم و تمام دامهایشان از آن آب خوردند همه را می‌خورد، بنابر این حضرت صالح علیه السلام برای آنها نوبت مقرر فرمود که روزی این ناقه آب بنوشد و روز دوم اهل محل.

قوم ثمود به سبب این ناقه در مشکلی گیر کردند و می‌خواستند به یک شکلی این ناقه از بین برود ولی شخصاً از این حرکت هراس داشتند که مبادا عذاب بیاید.

بزرگترین فتنهٔ شیطان که در اثر آن، انسان، عقل و هوش خود را از دست می‌دهد زن است. دو زن زیبا و حسین و جمیل شرط گذاشتند که هر

کسی این ناقه را بکشد، اختیار دارد از ما و دختران ما هر کدام را بخواهد از آن اوست.

دو نوجوان به نام‌های «مصدع و قذار» در این نشئه، مدهوش شدند و به اراده قتل ناقه بیرون آمدند و سر راه نـاقه، پشت سـنگی کـمین کـردند؛ همینکه ناقه جلو آمد مصدع بر او تیر اندازی نمود و قذار با شمشیر پاهای او را قطع نموده او را قتل کرد.

قرآن کریم او را بزرگترین شقی و بدبخت قوم ثمود معرفی کرد کـه: «**اِذِانْبَعَثَ اَشْقَاهَا**»[1] زیرا به سبب او تمام قوم در عذاب گـرفتار شـد. حـضرت صالح علیه‌السلام بعد از اطلاع یافتن از قتل ناقه، قوم را به دستور خدا اطلاع داد که الآن فقط سه روز از زندگی شما باقی است.

«**فَتَمَتَّعُوْا فِيْ دَارِكُمْ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ ذٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوْبٍ**»[2] یعنی سه روز در خانه‌های خود راحت باشید (سپس عذاب می‌آید)

و این وعده راست است که در آن امکان تخلف وجود ندارد؛ امّا هرگاه شانس قومی خراب باشد هیچ نصیحت و تنبیه برای او مفید نخواهد شد. این اعلام حضرت صالح علیه‌السلام را به باد مسخره گرفتند و گفتند که این عذاب چگونه و از کجا می آید، و چه علامتی دارد؟ حضرت صالح علیه‌السلام فرمود که: عـلامات آن را بشـنوید، فـردا روز پـنج‌شنبه صـورتهای هـمه شـما زرد می‌شوند، مرد و زن پیر و جوان هیچ کس از آن مستثنی نمی‌باشد. سـپس پس‌فردا روز جمعه صورتهای همه شما قرمز می‌شوند و بعد از آن در روز یکشنبه همه صورتهایتان شدید سیاه می‌گردند و این آخـرین روز حـیات شما خواهد بود. قوم بد شانس هنوز هم بجای اینکه به سوی توبه و استغفار روی بیاورند، در پی قتل حضرت صالح علیه‌السلام قرار گرفتند. زیرا چنین فکـر کردند که اگر او راست می‌گوید بر ما عذابی نازل می‌شود پس چرا کار او را پیش از خود یکسره نکنیم و اگر دروغگو است باید به سزای عملش برسد.

۱- آیه ۱۲، سوره شمس.

۲- آیه ۶۵، سوره هود.

یادی از این تصمیم قوم در جای دیگری از قرآن با تفصیل آمده‌است، بـر حسب این برنامه متفق علیه قوم، چند نفر به ارادهٔ قتل حضرت صالح علیه السلام شبانه به سوی منزل او حرکت کردند؛ امـا خـداونـد در اثـنای راه آنـها را سنگ‌باران نموده هلاک کرد، چنانکه در آیه ۵۰ سوره نمل مـی‌فرماید: «**وَ مَكَرُوْا مَكْراً وَ مَكَرْنَا مَكْراً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ**» یعنی آنها به صورت مخفی تدبیری بکار بردند و ما نیز تدبیری بکار بردیم که آنها متوجه نشدند.

همینکه صبح پنج‌شنبه رسید، صورتهای همه آنها طبق گفته حضرت صالح علیه السلام چنان زرد شدند که گویا در رنگ زرد رنگ داده شده‌اند. باز هم با مشاهده نخستین علامت عذاب این ظالمان به آن توجهی نکردند که به خدا ایمان بیاورند و از اشتباهات خود دست بردارند، بلکه خشم و غضب آنها بر حضرت صالح بیشتر شد و تمام قوم در فکر قتل حضرت صالح علیه السلام قرار گرفتند.

خداوند از قهر خودش نجات دهد که آن نیز علاماتی دارد که قلوب و دماغ معکوس شده، نفع، نقصان و نقصان، نفع فهمیده می‌شود. بالآخره روز دوم رسید، بر حسب پیش‌گویی، صورتهای هه قرمز شدند و در روز سوم شدیداً سیاه گشتند، لذا همه از زندگی خویش مایوس شده در انتظار قرار گرفتند که عذاب از چه ناحیه‌ای و چگونه می‌آید، در این‌اثنا زلزلهٔ شدیدی در زمین نمودار شد و از طرف آسمان جیغ شدید و خطرناکی شنیده شد که همه نشسته، سرنگون افتادند و مردند. تذکره زلزله در آیـات فـوق الذکـر آمده‌است که: «**فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ**» «رجفه» به معنی زلزله است و در آیات دیگر آمده است: «**فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ**» «صیحة» به معنی جیغ و صدای شدید است، از این دو آیه معلوم می‌گردد که هر دو نوع عذاب بر آنها واقع شـد، زلزله از زمین و صیحه از آسمان که نتیجه چنین آشکار گردید که «**فَاَصْبَحُوْا فِيْ دَارِهِمْ جٰثِمِيْنَ**» «جٰثِمِين» از مصدر «جثوم» مشتق است که بمعنی بی‌حس و حرکت

و یک جای افتادن، یا نشستن می آید.[1]
مقصود اینکه بر هر حالی که بودند بر همان حال، همانجا خاک شدند. نعوذبالله من قهره و عذابه.
اجزای مهم داستان ثمود در سورتهای مختلفی از قرآن مذکور هستند و بعضی اجزای آن در روایات حدیث آمده‌اند. برخی دیگر آنهایی هستند که مفسرین آنها را از روایات اسرائیلی اخذ نموده‌اند ولی مدار ثبوت هیچ واقعه و حقیقتی روی آنها نیست.
در حدیثی از «**صحیح بخاری**» آمده‌است که رسول خداﷺ و صحابه کرام در سفر غزوه تبوک از مقام «**حجر**» جایی که بر قوم ثمود عذاب آمده بود، گذشتند. آن‌حضرتﷺ به صحابه راهنمایی فرمود که: کسی در این مکان معذب وارد نشود و نه از چاه آن آبی بردارد.[2]
و در بعضی روایات آمده است که هنگامی که بر قوم ثمود عذاب نازل شد، از آنها بجز یک نفر بنام «ابورغال» کسی باقی نماند؛ این شخص در آن حین به حرم مکه رسیده بود خداوند به پاس احترام مکه او را در آن زمان از عذاب نجات داد؛ و بالآخره وقتی که از حرم بیرون آمد همان عذابی که بر قوم او آمده بود بر او نیز آمد و در آنجا هلاک گردید. رسول خداﷺ بیرون از مکه قبر ابورغال را به مردم نشان داد و نیز فرمود که: همراه با او یک شلاق از طلا مدفون است؛ صحابه کرام قبر او را حفاری کردند و آن شلاق طلایی را یافته بیرون آوردند و در این روایت نیز آمده‌است که قبیلهٔ **بنوثقیف** که باشنده طایف هستند از نسل ابورغال می‌باشند.[3]
خداوند مناطق آن قومهای معذب شده را برای نسلهای آینده عبرت‌کده‌ای قرار داده برجای گذاشت، و قرآن کریم مردم عرب را چندین بار متنبه فرمود که در سر راه سفر شام شما هنوز این اماکن، داستان عبرت

۱- قاموس.
۲- مظهری.
۳- مظهری.

می‌باشند، چنانکه در آیه ۵۸ سوره قصص می‌فرماید: «**فَتِلْكَ مَسٰاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ اِلَّا قَلِيْلاً**» در پایان واقعه عذاب قوم صالح علیه السلام فرمود: «**فَتَوَلّٰى عَنْهُمْ وَ قَالَ يٰقَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّيْ وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لٰكِنْ لَّا تُحِبُّوْنَ النّٰصِحِيْنَ**» یعنی بعد از نزول عذاب بر قوم، حضرت صالح علیه السلام و همراهان مؤمن او آنجا را گذاشته بجای دیگری منتقل شدند. در بعضی روایات آمده‌است که همراه با حضرت صالح چهار هزار نفر مؤمن بود که آنها را برداشته در منطقه یمن به نام «حضرموت» رفتند و حضرت صالح علیه السلام در آنجا وفات یافت. و از بعضی روایات معلوم می‌گردد که او به مکه معظمه رفته و در آنجا وفات یافته است. از ظاهر عبارت معلوم می‌شود که حضرت صالح علیه السلام به هنگام رفتن، قوم خود را خطاب فرمود که: ای قوم من، من پیام پروردگارم را به شما رسانیدم و نسبت به شما خیرخواهی نمودم امّا متاسفانه شما خیرخواهان را نمی‌پسندید. در اینجا این سؤال مطرح می‌گردد که وقتی تمام قوم هلاک شد خطاب به آنها به چه معنی است؟ جوابش اینکه غرض از این خطاب این است که دیگران عبرت گیرند مانند خطابی که آن‌حضرت صلی الله علیه و سلم به کشتگان قریش در جنگ بدر نمود، و نیز ممکن است که این خطاب حضرت صالح علیه السلام قبل از نزول عذاب و هلاکت قوم باشد اگر چه از نظر یادآوری مؤخر باشد.

وَ لُوْطاً اِذْ قَالَ لِقَوْمِهٖ اَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ

وفرستادیم لوط را وقتی‌که گفت به قومش آیا انجام می‌دهید چنان بی‌عفتی که نکرده‌است

بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ ﴿۸۰﴾ اِنَّكُمْ لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ شَهْوَةً

آن را کسی در جهان. شما می‌روید بر مردان جهت شهوت رانی

مِّنْ دُوْنِ النِّسَآءِ ؕ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُوْنَ ﴿۸۱﴾ وَ مَا كَانَ جَوَابَ

زنان را گذاشته کنار، بلکه هستید شما مردمان متجاوز از حد، و ندادند جوابی

قَوْمِهٖ اِلَّآ اَنْ قَالُوْآ اَخْرِجُوْهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ اِنَّهُمْ اُنَاسٌ يَّتَطَهَّرُوْنَ ﴿۸۲﴾

قوم او مگر اینکه گفتند بیرون برانید اینها را از شهر خویش اینها می‌خواهند بسیار پاک بمانند،

فَاَنْجَيْنٰهُ وَ اَهْلَهٗۤ اِلَّا امْرَاَتَهٗ ۖ كَانَتْ مِنَ الْغٰبِرِيْنَ ﴿۸۳﴾ وَ اَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ

پس نجات دادیم او را و اهل او را بجز همسرش که ماند در بازماندگان، و بارانیدیم بر آنها

مَّطَرًا ۖ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِيْنَ ﴿۸۴﴾

باران سنگ، پس بنگر چه شد سرانجام گنهکاران.

خلاصهٔ تفسیر

و ما لوط (عليه السلام) را (به سوی چند آبادی پیامبر قرار داده) فرستادیم وقتی که او با قوم (امت) خود گفت آیا شما چنان کار فحش انجام می‌دهید که آن را پیش از شما کسی از جهانیان در دنیا انجام نداده‌است (یعنی) شما بر مردان شهوت رانی می‌کنید زنان را کنار گذاشته (و در ارتکاب این کار چنین نیست که فریب خورده باشید) بلکه شما (در این باره) از حد (انسانیت) تجاوز نموده‌اید، و (در برابر با این مطالب) از سوی قوم او هیچ جواب (معقولی) ساخته نشد بجز اینکه (در آخر از راه بیهودگی) با هم گفتند که اینها را (یعنی حضرت لوط عليه السلام را با همراهان مؤمنش) از (این) شهر خود بیرون برانید (زیراکه) اینها می‌خواهند پاک و صاف بمانند (و ما را پلید و ناپاک معرفی می‌کنند، پس پاکان بین ناپاک‌ها چه کاری دارند، این گفتار آنها از روی تمسخر بود) پس (وقتی که نوبت بدینجا رسید) ما (بر آن قوم عذاب فرود آوردیم و) لوط (عليه السلام) را و بستگان او را (یعنی اهل خانه او را و دیگر اهل ایمان را نیز از آن عذاب) نجات دادیم (بدین شکل که دستور بیرون شدن از آنجا قبلاً رسیده بود) بجز همسرش که او (در اثر ایمان نیاوردنش) در میان آنهایی که در عذاب مانده بودند ماند، و (عذابی که بر آنها نازل شد این بود که) ما بر آنها باران جدیدی بارانیدیم (که آن سنگ باران بود) پس (ای بیننده) ببین که انجام این مجرمان چگونه شد (و اگر با دقت بنگرد تعجب نموده خواهد فهمید که سرانجام نافرمانان چه خواهد شد)

معارف و مسایل

از سلسلهٔ داستانهای انبیای گذشته علیهم السلام و امتهای‌شان چهارمین داستان، داستان حضرت لوط علیه السلام است. حضرت لوط علیه السلام برادرزاده حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام است. وطن اصلی هر دو نفر در غرب عراق به نزدیکی بصره به نام بابل معروف بود، در آنجا بطور عموم بت‌پرستی رواج داشت. خانواده خود حضرت خلیل نیز در بت‌پرستی مبتلا بود، خداوند جهت هدایت آنها حضرت ابراهیم علیه السلام را رسول قرار داده فرستاد، قوم با او مخالفت کرد تا جایی که نوبت به آتش نمرود رسید، خود والدین او را به بیرون راندن از خانه تهدید کردند.

از خانوادهٔ او فقط همسر محترمهٔ او حضرت ساره و برادرزاده‌اش حضرت لوط علیه السلام مسلمان شدند، «**فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ**» بالآخره همان دو نفر را برداشته از وطن خویش به سوی شام هجرت نمود، پس از رسیدن به نهر اردن بنابه دستور خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام در منطقه کنعان که به بیت‌المقدس نزدیک بود سکونت نمود.

خداوند به حضرت لوط علیه السلام نیز نبوت عطا فرموده او را جهت هدایت اهالی سدوم که بین اردن و بیت‌المقدس واقع شده‌بود مبعوث گردانید. این منطقه شامل پنج شهر بزرگ بود، اسامی آنها از این قرارند:

سدوم، عموره، ادمه، صبوبیم و بالع یا صوغر، که مجموعه آنها را قرآن به لفظ «مؤتفکه و مؤتفکات» یاد نموده است. سدوم مرکز و پایتخت آن شهرها محسوب می‌شد. حضرت لوط علیه السلام در آنجا سکونت نمود، منطقهٔ بسیار سرسبز و شادابی بود. در آن هر نوع محصول و میوه بکثرت وجود داشت.[1]

عادت عمومی انسان را قرآن چنین بیان فرموده‌است که: «**كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ**

۱- بحرمحیط، مظهری، ابن‌کثیر، المنار و غیره.....

لَيَطْغىٰ اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنىٰ»[1]

یعنی هرگاه انسان ببیند که او محتاج کسی نیست سر به طغیان و سرکشی می‌زند.

خداوند برای آنها نیز درهای نعمتهای خود را گشاده بود. مطابق به عادت عموم مردم در نشئه‌ی ثروت و مال مبتلا شده به آن مرز از عیش و عشرت و هوا و هوس رسیده بودند که از غیرت و حیا و تمییز و شناخت خوب و بد محروم بودند، و در چنان فواحش خلاف فطرت مبتلا گشته بودند که علاوه بر حرام و گناه بودنش موجب تنفر طبع سلیم و چنان کار زشتی است که عموم حیوانها نیز ازآن اجتناب می‌ورزند.

خداوند حضرت لوط علیه السلام را جهت هدایت آنها ماموریت داد، او با قومش خطاب فرمود: «**اَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِّنْ اَحَدٍ مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ**» یعنی بصورت هشدار فرمود که شما چنان کار زشتی را دارید انجام می‌دهید که پیش از شما کسی در جهان به آن مرتکب نشده‌است.

قرآن کریم در باره زنا در آیه ۲۲ سوره نسا فرموده است که: «**اِنَّهٗ کَانَ فَاحِشَةً**» فاحشه را بدون الف ولام ذکر نمود، و در اینجا آن را با الف و لام ذکر نموده به این اشاره نمود که این عمل زشت خلاف طبع گویا مجموعهٔ تمام فواحش و جرم شدیدتری از زناست. سپس فرمود که این عمل زشت را پیش از شما کسی در جهان انجام نداده‌است. عمرو بن دینار فرموده است که این عمل زشت پیش از این قوم در دنیا مشاهده نشده است.[2]

و هم چنین ذهن بدترین فردی از اهل سدوم پیش از آنها به آن سوی متوجه نشده بود.

خلیفه اموی عبدالملک گفته است که اگر واقعهٔ قوم لوط در قرآن ذکر نمی‌شد امکان نداشت ما گمانی می‌داشتیم که انسانی می‌تواند چنین کاری

۱- آیه ۶، سوره علق.

۲- مظهری.

بکند.[1]

در اینجا نسبت به بی‌حیایی آنها از دو جهت هشدار داده شد:

نخست اینکه: انسان تحت تاثیر محیط و یا به تقلید از گذشتگان در بسیاری از گناهها آلوده می‌شود. اگر چه این هم عذر شرعی نیست ولی از نظر عرف می‌توان آن را تا حدی عذری قرار داد، امّا چنان گناهی که کسی آن را قبلاً انجام نداده و نه برای آن مقتضیات خاصی وجود داشته باشد، وبالش بیشتر می‌باشد.

ثانیاً از این جهت که هر کسی کار بد و یا رسم بدی را در دنیا رایج بگرداند بر او گناه و عذاب آن کار بد عاید می‌گردد و در ضمن، عذاب و وبال مردم که از آن کار تا قیامت متاثر گردند نیز بر گردن او عاید می‌شود.

در آیه بعدی این بی‌عفتی آنها را با الفاظ واضح‌تر چنین بیان فرمود: «شما زنان را کنار گذاشته، با مردان شهوت رانی می‌کنید» در اینجا اشاره‌ای به این است که خداوند جهت تسکین خواهش طبعی، راه حلال و جایز نکاح با زنان را مقرر نموده‌است لذا با کنار گذاشتن آن اختیار نمودن راه غیر طبیعی خباثت خالص نفس و گناه ذهنی است.

بنابر این صحابه و تابعین و ائمه مجتهدین این جرم را از عموم بدکاریها جرم و گناه شدیدتری قرار داده‌اند.

امام اعظم ابو حنیفه فرموده است: مرتکب به چنین عمل را باید چنان سزایی داد که بر قوم لوط آمده‌بود که از آسمان سنگ بارید، و زمین زیر و روی شد، لذا باید اینگونه افراد را از بالای قلهٔ کوهی به زیر غلطانیده سنگ‌باران کنند.

در مسند امام احمد، سنن ابی داوٗد، ترمذی و ابن ماجه به روایت حضرت ابن عباس مروی است که رسول‌خدا ﷺ در باره مرتکبین به چنین جرم فرموده است که: «**فَاقْتُلوا الفَاعِلَ وَالْمَفْعُوْلَ بِهِ**» یعنی فاعل و مفعول این کار هر

۱- ابن کثیر.

دو باید کشته شوند.[1]

در آخر آیه فرمود: «**بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُوْنَ**» یعنی شما چنان ملتی هستید که از دایره انسانیت تجاوز نموده‌اید، یعنی مرض اصلی شما این است که شما در هرکار از حدود مقررهٔ خداوند تجاوز نموده در خلاف وضع طبیعی قرار گرفته‌اید.

در آیه سوم پاسخ قوم در جواب نصیحت حضرت لوط علیه السلام چنین ذکر گردیده است که آنها نتوانستند جواب معقولی بدهند ولی بنابه لج و عناد با هم گفتند که اینها ادعای پاکی و صفایی زیادی را می‌کنند، علاج آن اینست که آنها را از این شهر خود بیرون برانید.

در آیه سوم و چهارم، سزای آسمانی این کجروی و بی‌حیایی قوم سدوم ذکر شده است که عذاب الهی بر کل آن قوم نازل گردید و فقط حضرت لوط علیه السلام با چند همراه از عذاب در امان ماندند. در الفاظ قرآن «**فَاَنْجَيْنٰهُ وَ اَهْلَهٗ**» آمده‌است یعنی ما لوط و اهل او را نجات دادیم، این اهل چه کسانی بودند؟ بعضی از حضرات مفسرین فرموده‌اند که در اهل او دو دختر بودند که مسلمان شده‌بودند، همسرش هم مسلمان نشده بود. در آیه ۳۶ سوره **ذاریات** آمده است: «**فَمَا وَجَدْنَا فِيْهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ**» یعنی در تمام آن شهرها بجز یک خانواده کسی مسلمان نبود، از این به ظاهر چنین معلوم می‌شود که فقط اهل خانه حضرت لوط علیه السلام مسلمان بودند که از عذاب نجات یافتند که همسرش نیز در آنها داخل نبود.

و بعضی از حضرات مفسرین دیگر فرموده‌اند که اهل عام و شامل اهل خانه و دیگر بستگان مسلمان نیز می‌باشد،

خلاصه اینکه چند افراد معدودی مسلمان بودند که خداوند آنها را از عذاب نجات داد، بدین شکل که به حضرت لوط علیه السلام دستور داد اهل خانه و بستگانت را بجز همسرت شبانه بردار و از این شهر بیرون برو و به عقب،

۱- ابن کثیر.

روی برمگردان و نگاه نکن زیرا همین که شما از شهر بیرون آمدید فوراً بر اهالی آن عذاب نازل خواهد شد.

حضرت لوط علیه السلام جهت انجام دستور خداوند در آخر شب با اهل خانه و بستگان خود از شهر سدوم بیرون آمد، نسبت به همسرش دو روایت هست یکی آنکه او همراه بیرون نیامد، دوم اینکه همراه بیرون آمده تا قدری راه رفت ولی برخلاف دستور خدا به عقب برگشته خواست از وضعیت اهالی اطلاع یابد در این اثنا عذاب دامنگیر او شد.

خداوند متعال این مطلب را در مواضع متعددی از قرآن مجید بطور اجمال و تفصیل بیان نموده است.

در اینجا در آیه سوم فقط این آمده است که: ما حضرت لوط علیه السلام را با اهل و عیال و متعلقین نجات دادیم امّا همسر او در عذاب باقی ماند، ولی این صورت نجات که آنها در آخر شب بیرون بیایند و به عقب نگاه نکنند در آیات دیگر آمده‌است.

در آیه چهارم عذاب نازل شده بر این قوم را در الفاظ مختصری چنین ذکر نموده است که باران عجیبی بر آنها باریده شد، و در آیه ۸۲ و ۸۳ سوره هود کیفیت مفصل این عذاب چنین آمده‌است: «**فَلَمَّا جَآءَ اَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ اَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّنْ سِجِّيْلٍ مَّنْضُوْدٍ○مُّسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ ط وَ مَا هِيَ مِنَ الظّٰلِمِيْنَ بِبَعِيْدٍ**» یعنی وقتی که عذاب ما آمد و رسید زیرورو کردیم ما آن شهر را و بارانیدیم بر آن سنگ گل لابلای علامت دار از سوی پروردگار، و نیست آن آبادی از ظالمان دور.

از این معلوم می‌شود که از بالا سنگ باران شدند و از پایین هم حضرت جبرئیل کل طبقه زمین را برداشته چپّه سرازیر کرد، سنگهایی که بارانیده شدند لابلا بودند، یعنی چنان باران مسلسل بارید که لابلای جمع شدند و آن سنگها علامت‌دار بودند. بعضی از مفسرین فرموده‌اند که بر هر سنگی نام آن شخص نوشته شده بود که برای هلاکت او انداخته شده بود.

و در آیه ۷۳ سوره حجر پیش از ذکر این عذاب آمده‌است که: «**فَاَخَذَتْهُمُ**

الصَّيْحَةُ مُشْرِقِيْنَ» یعنی فراگرفت آنها را جیغی به هنگام طلوع آفتاب.

از این معلوم می‌شود که نخست از آسمان صدایی شدید به صورت جیغی آمد؛ سپس عذابی دیگر آمد. از ظاهر الفاظ مفهوم می‌شود که پس از این جیغ نخست زمین زیر و رو کرده شد، سپس جهت تذلیل و تحقیر آنها سنگ باران گردیدند، و این هم امکان دارد که قبلاً سنگ باران شوند و پس از آن زمین زیر ورو گردد زیرا در شیوهٔ بیان قرآن، لازم نیست هر آنچه قبلاً ذکر شده قبلاً به وقوع نیز پیوسته باشد.

از جمله سزاهای خطرناک قوم لوط، سزای زیرورو شدن زمین با عمل فحش و بی‌حیایی آنها مناسبت خاصی داشت زیرا آنها عمل برعکس انجام داده‌بودند.

در پایانِ آیاتِ سورهٔ هود، خداوند جهت هشدار بیشتر اهل عرب، فرمود که: «**وَ مَا هِيَ مِنَ الظّٰلِمِيْنَ بِبَعِيْدٍ**» یعنی این زمینهای زیرورو شده، از این ظالمان چندان دور نیستند. در سفرهای شام هروقت به مشاهده می‌آیند، امّا تعجب در این است که از آنها عبرت نمی‌گیرند.

و این منظره تنها در هنگام نزول قرآن نبود، بلکه امروز نیز موجود است. در میان بیت‌المقدس و نهر اردن امروز هم این قطعه زمینی به نام «**بحر لوط**» یا «**بحر میت**» موسوم است و عمق آن خیلی پایین‌تر از سطح دریا قرار دارد، و در قسمت بخصوصی از آن بصورت دریا آب عجیبی وجود دارد که در آن هیچ حیوانی از قبیل ماهی و قورباغه و غیره نمی‌تواند زنده بماند بنابر این به آن «**بحر میت**» می‌گویند، سدوم در همین مکان جای داشته است، نعوذ بالله من عذابه و غضبه.

وَ اِلٰى مَدْيَنَ اَخَاهُمْ شُعَيْباً ۘ قَالَ يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا

وبه سوی مدین فرستادیم برادرشان شعیب را، گفت ای قوم من عبادت کنید خدا را نیست

لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُه ۘ قَدْ جَآءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ

برای شما معبودی بجز او، رسیده است برای شما دلیلی از سوی پروردگارتان

فَاَوْفُوْا الْكَيْلَ وَالْمِيْزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَآءَهُمْ وَ لَا تُفْسِدُوْا

پس کامل کنید پیمانه و ترازو را و کم نکنید از مردم چیزهای آنها را و فساد ایجاد نکنید

فِى الْاَرْضِ بَعْدَ اِصْلَاحِهَا ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ﴿۸۵﴾ وَ

در زمین بعد از اصلاح آن، این بهتر است برای شما اگر شما ایماندار هستید، و

لَا تَقْعُدُوْا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوْعِدُوْنَ وَ تَصُدُّوْنَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ مَنْ اٰمَنَ

ننشینید بر راهها که تهدید کنید و باز دارید از راه خدا کسی را که ایمان می‌آورد

بِهٖ وَ تَبْغُوْنَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوْا اِذْ كُنْتُمْ قَلِيْلًا فَكَثَّرَكُمْ

براو و تلاش‌کنید در آن عیبی، و یاد کنید وقتی‌که بودید شمابسیار کم پس شمارا اضافه کرد

وَانْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِيْنَ ﴿۸۶﴾ وَ اِنْ كَانَ طَآئِفَةٌ مِّنْكُمْ

و بنگرید چه شد سرانجام فسادکاران، و اگر از میان شما گروهی

اٰمَنُوْا بِالَّذِىْٓ اُرْسِلْتُ بِهٖ وَ طَآئِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوْا فَاصْبِرُوْا حَتّٰى

ایمان آورد به آنچه توسط من فرستاده شده‌است و گروهی ایمان نیاورد پس صبر کنید تا

يَحْكُمَ اللّٰهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحٰكِمِيْنَ ﴿۸۷﴾

فیصله کندخدابین‌ماوشما، واوازهمه‌بهترین‌فیصله کننده‌است.

خلاصهٔ تفسیر

و ما به سوی (اهالی) مدین برادر آنها شعیب (علیه السلام) را (پیامبر قرار داده) فرستادیم او (به اهل مدین) گفت که ای قوم من شما (فقط) خدا را عبادت کنید، و بجز از او کسی (لایق) معبود (بودن) نیست، برای شما از طرف پروردگارتان (بر پیامبری من) دلیل واضحی (که معجزه‌ای هست) آمده است (پس وقتی که پیامبری من ثابت است) پس (دستور مرا در امور شرعی بپذیرید که من می‌گویم) شما پیمانه و ترازو را برابر کنید و چیزهای مردم را (آنچنانکه عادت دارید) کم و کاست نکنید، و در روی زمین بعد از اینکه (بوسیله تعلیم، توحید، بعثت انبیا علیهم السلام، ایجاب عدل و ادای حقوق مکیال و

میزان) اصلاح شده است فساد برپا نکنید (یعنی از این احکام مخالفت و کفر نکنید که آن موجب فساد است آنچه من می‌گویم عمل بر همه) اینها برای شما (در دین و دنیا هر دو) بهتر است اگر شما (مرا) تصدیق می‌کنید (زیرا بر این، دلیل وجود دارد، لذا تصدیق نموده عمل کنید، پس امور مذکور در هر دو جهان مفید می‌باشند، مفید بودن آنها در آخرت ظاهر است که نجات بدست می‌آید و در دنیا بوسیله عمل بر شرع امنیت و نظم برقرار می‌شود) و شما به این خاطر سر جاده‌ها ننشینید که ایمانداران را (بر ایمان آوردن) تهدید نمایید و (آنها را) از راه خدا (یعنی ایمان) باز دارید و در آن (راه) کجی (و شبهات) تلاش کنید (که با اندیشه در ایراد شبهۀ بیجا، مردم را گمراه کنید، اینها در ضمن اینکه خودشان از قبل گمراه بودند در این گمراه کردن نیز مبتلا بودند، که سرجاده‌ها می‌نشستند، واردین را گمراه می‌کردند که بر حضرت شعیب علیه‌السلام ایمان نیاورید و اگر نه ما شما را خواهیم کشت، سپس به یاد آوری نعمتها، ترغیب وبا ذکر نقمت، ترهیب نموده است که) و یاد داشته باشید که وقتی شما (از روی مردم شماری و یا ثروت و مال) کم بودید پس خدا شما را (در شمارش و یا ثروت) بسیار کرد (این ترغیب بر ایمان بود) ببینید چه شد انجام بد فساد (یعنی کفر و ظلم و تکذیب) کاران (چنانکه قوم نوح، عاد وثمود گذشتند، هم چنین خطر وقوع عذاب بر شما هم وجود دارد، این ترهیبی است بر کفر) و اگر (شما نسبت به عدم آمدن عذاب از این جهت شک و تردیدی دارید که) بعضی از شما نسبت به مأموریتی که من به آن اعزام شده‌ام ایمان آورده و بعضی ایمان نیاورده‌است (باز هم هر دو گروه در یک حالت قرار دارند، و چنین نیست که بر غیر ایمانداران عذاب آمده باشد، پس از این معلوم می‌شود که ترساندن شما از عذاب بی‌جاست) پس (جواب این شبه این است که از نیامدن عذاب فوری این از کجا معلوم شد که عذاب نخواهد آمد) قدری صبر کنید تا اینکه بین شما (دو گروه) خداوند (عملاً) فیصله نماید (یعنی عذاب نازل کرده مؤمنان را نجات داده کفار را از بین خواهد برد) و او از همه فیصله کنندگان بهترین فیصله کن هست. (که داوری کاملاً بر حق خواهد کرد)

معارف و مسایل

سلسلۀ داستانهای انبیاء علیهم‌السلام که داشت از آیات گذشته می‌آمد،

پنجمین داستان از آنها متعلق به حضرت شعیب علیه السلام و قوم اوست که در آیات فوق الذکر بیان گردید.

حضرت شعیب علیه السلام طبق روایت محمد بن اسحق از فرزندان «مدین» پسر حضرت ابراهیم علیه السلام می‌باشد و نیز با حضرت لوط علیه السلام رشته قرابت دارد.

مدین پسر حضرت خلیل الله علیه السلام است که نسل و نژاد او نیز به نام مدین معروف شد، و منطقه‌ای که در آنجا سکونت داشتند نیز به نام مدین نامگذاری شده‌است. گویا مدین نام قومی است و نیز نام شهر مسکونی آنهاست این شهر امروز نزدیک به «معان» بندرگاه شرق اردن موجود است در آیه ۲۳ سوره قصص ضمن داستان حضرت موسی علیه السلام آمده‌است «**وَ لَمَّا وَرَدَ مَآءَ مَدْيَنَ**» و مراد از آن همین شهر است.[1]

و به حضرت شعیب علیه السلام بخاطر حسن بیانی که داشت خطیب الانبیاء علیهم السلام گفته می‌شد.[2]

قومی که حضرت شعیب علیه السلام به سوی آنها مبعوث گردید در قرآن جای به نام «اهل مدین و اصحاب مدین» و در جای دیگر به نام «اصحاب ایکه» ذکر گردیده‌است، و ایکه بمعنی جنگل است.

بعضی از حضرات مفسرین فرموده‌اند که اینها دو قوم بودند که شهرهای آنها نیز از هم فاصله داشتند. حضرت شعیب علیه السلام اول به سوی یکی مبعوث شد و پس از هلاکت آن به سوی دومی مبعوث گردید و عذاب هر یکی از آن دو قوم نیز با الفاظ جداگانه‌ای یادآوری شده‌است. نسبت به اصحاب مدین در جایی لفظ «صیحه» و در جای دیگر لفظ «رجفه» آمده است و در باره عذاب اصحاب ایکه لفظ «ظله» بکار رفته‌است. «صیحه» بمعنی جیغ و «رجفه» بمعنی زلزله است و «ظله» به سایبان گفته می‌شود. عذاب اصحاب «ایکه» بدین صورت قرار گرفت که نخست پشت سر هم در

۱- ابن کثیر.

۲- ابن کثیر، بحر محیط.

شهر آنها گرمی شدیدی پدید آمد بگونه‌ی که تمام مردم به فریاد رسیدند سپس به نزدیکی آنها در جنگل ابری نمودار گشت که بر آن جنگل سایه افگند و باد سردی وزید و با مشاهده آن همه ساکنان شهر در سایه آن ابر قرار گرفتند. بدین شکل این مجرمان الهی بدون جلب و مأمور به پای خود به هلاکت‌گاه خود رسیدند. وقتی که همه جمع شدند از آن ابر آتش بارید و در زمین زلزله آمد و در اثر آن همه از بین رفتند.

و بعضی حضرات مفسرین فرموده‌اند که اصحاب مدین و اصحاب‌ایکه هر دو نام یک قومی است، و آنچه سه نوع عذاب ذکر شده‌است، هر سه تا بر این قوم به وقوع پیوستند؛ نخست از ابر آتش بارید سپس همراه با آن جیغی کشیده شد باز در زمین زلزله پدید آمد، همین را **ابن کثیر** اختیار نموده‌است.

در هر صورت چه این دو قوم جداگانه باشند یا هر دو نام یکی باشند پیام حقی که حضرت شعیب علیه‌السلام به آنها داده بود در این دو آیه اول و دوم ذکر شده‌است، قبل از تفسیر آن پیام، باید دانست اسلامی که دعوت مشترک تمام انبیاء علیهم‌السلام است عبارت است از ادای حقوق؛ باز حقوق بر دو قسم‌اند: یکی آنکه به راه راست متعلق به خداست که از انجام و عدم آن نفع و ضرر معتد به‌معنی انسانی، به آن وابسته نیست مانند عبادات نماز، روزه و غیره. دوم حقوق العباد که تعلق آن به انسانهاست. این قوم از هر دو حق بی‌خبر وبرخلاف آنها کار می‌کرد. آنان با عدم ایمان به خدا و رسل حقوق‌الله را پایمال می‌کردند و در ضمن به هنگام خرید و فروش در کیل و وزن کم و کاست نموده حقوق الناس را ضایع می‌کردند، و اضافه بر آن سر راهها و جاده‌ها را می‌بستند و واردین را تهدید و تخویف نموده اموال آنها را می‌ربودند و از ایمان آوردن بر حضرت شعیب علیه‌السلام باز می‌داشتند و بدین ترتیب در روی زمین فساد بپا نموده بودند؛ اینها جرایم سنگین آنها بود که جهت اصلاح آنها حضرت شعیب علیه‌السلام مبعوث شده‌بود.

در نخستین دو آیه حضرت شعیب علیه‌السلام جهت اصلاح آنها سه چیز

بیان فرمود: نخست «يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُه» یعنی ای قوم من عبادت خدا را بجا آورید که بجز او کسی شایسته نیست که معبود شما قرار گیرد. این همان دعوت توحید است که همهٔ انبیاء علیهم‌السلام داده و آمده بودند، و روح تمام عقاید و اعمال است، چون این قوم هم در مخلوق پرستی مبتلا بود و از ذات و صفات خدا و حقوق او تعالی غافل بودند، لذا از همه نخست به آنها این پیام داده شده و فرمود: «قَدْ جَآءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ» یعنی دلیل واضحی از طرف پروردگارشما به‌شما رسیده است. مراد از دلیل واضح معجزاتی هستند که بر دست حضرت شعیب علیه‌السلام ظاهر گشتند. در تفسیر **بحرمحیط** صورتهای مختلفی از معجزات حضرت شعیب علیه‌السلام ذکر شده‌است.

امر دوم که بیان فرمود این است که: «فَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيْزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَآءَهُمْ» در اینجا «کیل» بمعنی کیل کردن و «میزان» بمعنی وزن کردن است و «بخس» بمعنی کاستن حق کسی و ضرر دادن به اوست، لذا معنی آیه این است که شما کیل و وزن را برابر کرده با کاستن در چیزهای مردم به آنان ضرر نرسانید.

در اینجا نخست از جرم خاصی نهی شد که به هنگام خرید و فروش در کیل و وزن انجام داده می‌شد، سپس با فرمان «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَآءَهُمْ» کم و کاست را در هر نوع چیزها عام قرار داد چه آن متعلق به مال باشد و یا متعلق به عزت و آبرو و یا چیز دیگری[1].

از این معلوم گردید که همچنانکه در کیل و وزن، کاستن حقوق، حرام است؛ همچنین کاستن حقوق دیگر انسانی نیز حرام است. حمله بر عزت و آبروی کسی، یا عدم احترام کسی در حد قدر و منزلتش یا کوتاهی در اطاعت آن کسی که اطاعتش واجب باشد، همچنین کوتاهی در تعظیم بجای آوری کسی که تعظیمش واجب باشد، این جرم که قوم شعیب علیه‌السلام به آن مرتکب بود شامل همه این امور بود.

۱- بحر محیط.

رسول خداﷺ در خطبه حجةالوداع عزت و آبرو مردم را برابر با خون آنها واجب‌الاحترم قرار داده، دستور به حفظ آن صادر فرمود که حاصل آن نیز همین است.

هر کجا در قرآن از «مطففین و تطفیف» یاد آوری شده‌است آن نیز شامل همه اینهاست؛ حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه کسی را دید که در رکوع و سجده عجله می‌کند فرمود: «قد طفّفت» یعنی تو در کیل و وزن کم و کاست کردی.[1]

منظورش این بود که آنچه حق نماز است تو آن را بجا نیاوردی؛ در اینجا عدم ادای کامل حق نماز را به لفظ «تطفیف» تعبیر نمود.

در پایان آیه فرمود: «**لَا تُفْسِدُوْا فِي الْاَرْضِ بَعْدَ اِصْلَاحِهَا**» یعنی پس از درست شدن زمین در آن فساد برپا نکنید؛ همین جمله در همین سوره اعراف قبلاً نیز آمده‌بود که تفصیل آن در آنجا ذکر شده‌است که اصلاح ظاهری زمین موقوف است بر اینکه هر چیز را باید به مصرفش رسانید و حدودش را باید رعایت کرد و عدل و انصاف باید برگزار نمود، و اصلاح باطنی آن وابسته به تعلق مع‌الله و اطاعت از احکام اوست. هم چنین فساد ظاهری و باطنی آن از ترک اصول مذکور پدید می‌آید. قوم حضرت شعیب علیه السلام تمام این اصول را فرو گذاشت نموده بود که در اثر آن در زمین فساد ظاهری و باطنی پدید آمده‌بود، لذا به آنان چنین توصیه گردید که این عملکرد شما موجب ویرانی کل زمین است لذا از آن باید اجتناب نمایید.

سپس فرمود: «**ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ**» یعنی این امر برای شما بهتر است اگر سخن مرا می‌پذیرید. مقصود اینکه اگر شما از حرکات بی جای خود برگردید، فلاح دین و دنیای شما در آن نهفته است. فلاح دین و آخرت روشن است که وابسته به اطاعت از احکام الهی است، و فلاح دنیا از این جهت که هرگاه مردم متوجه شوند که فلان شخص در کیل و وزن و سایر

۱- مؤطا امام مالک.

حقوق، منطبق با دین الهی کار می‌کند، آوازهٔ آن در بازار می‌پیچد و تجارتش رونق می‌یابد.

آنچه در آیه سوم فرمود که شما با نشستن سر راهها مردم را تهدید نکنید و نترسانید و از راه خدا باز ندارید، بعضی از مفسرین مطلب آن را چنین بیان فرموده‌اند که از هر دو جمله یک مفهوم درک می‌شود که آنها سر راهها را گرفته مردم را از آمدن پیش حضرت شعیب علیه‌السلام تهدید نموده باز می‌داشتند، از این امر نهی شدند.

بعضی حضرات فرموده‌اند که اینها دو جرم جداگانه بودند یکی آنکه راهزن و سارق بودند و اموال مردم را می‌ربودند و از ایمان آوردن بر حضرت شعیب علیه‌السلام نیز جلوگیری می‌کردند، در نخستین جمله مطلب دوم بیان گردید. همین است مختار تفسیر بحر محیط و غیره و راه بندی و ربودن اموال مردم شامل این نیز هست که راههای خلاف شرع جهت گرفتن عوارض ناجایز مقرر می‌نمایند. علامه قرطبی فرموده‌است که: کسانی که سر راهها نشسته برخلاف شرع عوارض می‌گیرند، آنها نیز مانند قوم حضرت شعیب علیه‌السلام مجرم هستند؛ بلکه بیش از آنها ظالم و جابر می‌باشند.

در آخر آیه فرمود: «**وَ تَبْغُوْنَهَا عِوَجاً**» یعنی شما می‌کوشید تا در راه خدا کجی‌گیر بیاید و روی آن انگشت گذاشته دفتر ایرادات و شبهات را باز کنید تا مردم را از راه خدا بیزار کنید. سپس در پایان آیه فرمود: «**وَاذْكُرُوْا اِذْ كُنْتُمْ قَلِيْلاً فَكَثَّرَكُمْ ص وَانْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِيْنَ**» در اینجا برای هشدار آنها هر دو راه ترهیب و ترغیب بکار برده شد. نخست جهت ترغیب از این نعمت الهی یادآوری شد که شما نخست به اعتبار مردم شماری کم بودید، خداوند در نسل شما افزونی آورده شما را یک طایفه بزرگی قرار داد، و یا ثروت و مال کم داشتید که خداوند به شما ثروت و مال عطا فرمود، و شما را مستغنی کرد؛ سپس جهت ترهیب فرمود که بر اقوام فسادکار زمان قبل، نگاهی بیندازید که بر قوم نوح، عاد، ثمود، و قوم لوط چه عذابهایی واقع شدند تا

بفهمید.

در آیه پنجم، پاسخی به یک شبههٔ آنهاست که پس از دعوت حضرت شعیب عليه‌السلام به ایمان، قوم او به دو دسته تقسیم شد، بعضی ایمان آوردند و برخی منکر شدند؛ ولی از نظر ظاهر، بین آنها فرقی نیست. هر دو گروه یک نواخت در آرامش و راحتی بسر می‌بردند. پس اگر منکر شدن جرمی می‌بود پس به آنها سزا می‌رسید. در پاسخ به آن فرمود: «**فَاصْبِرُوْا حَتّٰی یَحْکُمَ اللهُ بَیْنَنَا**» یعنی عجله نکنید خداوند با حلم و کرم خود به مجرمان مهلت می‌دهد تا اینکه به اوج سرکشی برسند، آنگاه خداوند فیصله خواهد کرد. وضع شما نیز چنین خواهد بود که اگر شما از انکار خود باز نیامدید به زودی عذاب فیصله کننده‌ای بر منکران فرود خواهد آمد.

قَالَ الْمَلَاُ الَّذِیْنَ اسْتَکْبَرُوْا مِنْ قَوْمِهٖ لَنُخْرِجَنَّكَ یٰشُعَیْبُ وَالَّذِیْنَ

گفتند سردارانی که متکبر بودند از قوم او هر آینه بیرون می‌رانیم تورا ای شعیب وکسانی را که

اٰمَنُوْا مَعَكَ مِنْ قَرْیَتِنَآ اَوْ لَتَعُوْدُنَّ فِیْ مِلَّتِنَا ؕ قَالَ اَوَلَوْ كُنَّا كٰرِهِیْنَ ﴿۸۸﴾

با تو ایمان آورده‌اند از شهرخود یا اینکه برگردید به دین ما، گفت آیا با اینکه بیزار هم باشیم،

قَدِ افْتَرَیْنَا عَلَی اللهِ كَذِبًا اِنْ عُدْنَا فِیْ مِلَّتِكُمْ بَعْدَ اِذْ نَجّٰنَا اللهُ

یقیناً مابهتان بستیم بر خدا دروغ اگر برگردیم به دین شما پس از اینکه نجات داد ما را خدا

مِنْهَا ؕ وَ مَا یَكُوْنُ لَنَا اَنْ نَّعُوْدَ فِیْهَا اِلَّا اَنْ یَّشَآءَ اللهُ رَبُّنَا ؕ وَسِعَ

از آن و شایسته مانیست که برگردیم درآن، مگر اینکه بخواهد خدا پروردگار ما احاطه نموده

رَبُّنَا كُلَّ شَیْءٍ عِلْمًا ؕ عَلَی اللهِ تَوَكَّلْنَا ؕ رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ

پروردگار ما هر چیز را در علم خود، بر خدا اعتماد کردیم، پروردگارا فیصله کن بین ما و بین

قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ اَنْتَ خَیْرُ الْفٰتِحِیْنَ ﴿۸۹﴾ قَالَ الْمَلَاُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا

قوم ما به انصاف و تو بهترین فیصله کن هستی، و گفتند سردارانی که کافر بودند

مِنْ قَوْمِهٖ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْباً اِنَّكُمْ اِذاً لَّخٰسِرُوْنَ ﴿۹۰﴾ فَاَخَذَتْهُمُ

از قوم او اگر پیروی کنید از شعیب یقیناً شما ویران شدید، پس گرفت آنها را

الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوْا فِىْ دَارِهِمْ جٰثِمِيْنَ ﴿۹۱﴾ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا شُعَيْباً

زلزله، پس صبح ماندند در خانهای‌شان سرنگون. آنانکه تکذیب کردند شعیب را

كَاَنْ لَّمْ يَغْنَوْا فِيْهَا ۚ اَلَّذِيْنَ كَذَّبُوْا شُعَيْباً كَانُوْا هُمُ الْخٰسِرِيْنَ ﴿۹۲﴾

گویا گاهی در آنجا سکونت نداشتند، آنانکه تکذیب کردند شعیب را همانا ویران شدند.

فَتَوَلّٰى عَنْهُمْ وَ قَالَ يٰقَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسٰلٰتِ رَبِّىْ وَ نَصَحْتُ

پس برگشت ازآنها وگفت ای قوم من رسانیدم به شما پیامهای پروردگارم را و خیرخواهی کردم

لَكُمْ ۚ فَكَيْفَ اٰسٰى عَلٰى قَوْمٍ كٰفِرِيْنَ ﴿۹۳﴾

برای شما، اکنون چه تأسف بخورم بر کافران.

خلاصهٔ تفسیر

سرداران متکبر قوم او (وقتی این سخنان را شنیدند، گستاخانه) گفتند که ای شعیب (یاد داشته باش) ما شما را و مؤمنان همراه شما را از شهر خود بیرون می‌رانیم یا اینکه به دین ما باز آیید (آنگاه ما چیزی نخواهیم گفت، این سخن را نسبت به مؤمنان از آن جهت گفتند که آنها قبل از ایمان کافر بودند، ولی این را در باره شعیب علیه السلام باوجود اینکه گاهی از انبیاء علیهم السلام کفر به وقوع نپیوسته است از این جهت گفتند که از سکوت او قبل از بعثت می‌پنداشتند که عقیده او نیز مانند عقیده ماست) شعیب (علیه السلام) جواب داد که آیا ما به دین شما برگردیم اگر چه ما (با دلیل و بصیرت) آن را مکروه (و قابل نفرت) می‌دانیم (یعنی وقتی که بر بطلان او دلیل وجود دارد ما چگونه آن را اختیار نماییم) پس ما بر خدا از جمله افتراپردازان می‌باشیم اگر (خدا ناخواسته) ما به دین شما برگردیم (بویژه) پس از اینکه خداوند ما را از آن نجات داد (زیرا اولاً خود کفر را دین قرار دادن مطلقاً افترا پردازی بر خداست که نعوذ بالله این دین مورد پسند خداست بخصوص کافر شدن شخص مومنی که

پس از دانستن و پذیرفتن دلیل برحق باشد افترای بیشتری خوهد شد، یکی خود افترا بودن آن، دوم اینکه علم دلیل که خدا به من داده و من آن را حق می‌دانستم، بگویم که آن را به من اشتباه داده بود، حضرت شعیب علیه السلام کلمه «عود» را یا تغلیباً نسبت به دیگران فرمود و یا پندار آنها را بطور فرض محال در نظر گرفت و یا به صورت مشاکله) و از ما امکان ندارد که در مذهب شما برگردیم، البته اگر خداوند که مالک ماست (در حق ما) مقدر کرده‌است (که مصلحت آن در علم او است پس این امر دیگری است) علم پروردگار ما به هر چیز محیط است (که به آن علم، مصالح همه مقدرات را می‌داند و) ما بر خدا اعتماد داریم (و بر او اعتماد نموده امیدواریم که او ما را بر دین حق ثابت قدم نگه‌می‌دارد، و از این نباید ایراد شبهه نمود که او بر خاتمه بخیر بودن خویش یقین نداشته بود، زیرا به انبیا علیهم السلام علم یقینی داده می‌شود، بلکه هدف اظهار عجز و تفویض الی المالک است که از لوازم کمال نبوت می‌باشد، و اگر به اعتبار مؤمنان دیگر باشد هیچ اشکالی در بر ندارد، پس از این پاسخ وقتی دید که خطاب به آنها هیچ تأثیری ندارد و نیز نسبت به ایمان آنها هیچ امیدی نیست خطاب به آنها را ترک نمود و به بارگاه خداوند دست به دعا برداشت که) پروردگارا بین ما و بین (این) قوم ما فیصله بفرما (که همیشه) موافق با حق (باشد، زیرا حقانیت فیصله خداوندی الزامی است، یعنی اکنون حقانیت حق و ابطال باطل را روشن بفرما) و تو از همه بهترین فیصله کن هستی، و سران کافر قوم او (که قبلاً ذکرشان گذشت با شنیدن تقریر بلیغ حضرت شعیب علیه السلام به فکر افتادند که مبادا این سخن در شنوندگان اثر بگذارد لذا سایر کفار را خطاب کرده) گفتند که اگر شما به راه حضرت شعیب علیه السلام راه رفتید، پس یقیناً در خسارت بزرگی قرار گرفتید (از نظر دین هم، زیرا مذهب ما برحق است، و گذاشتن حق خسارتی هست و از نظر دنیا هم زیرا در کامل کردن کیل و وزن پس‌انداز کاسته می‌شود، خلاصه اینکه همه بر کفر و ظلم خود استوار ماندند اکنون نوبت نزول عذاب رسید) پس زلزله‌ای آنها را فرا گرفت، پس در خانه‌های خود سرنگون افتادند، کسانی که حضرت شعیب علیه السلام را تکذیب کرده بودند (و آماده شدند تا مسلمانان را از خانه‌هایشان بیرون برانند) وضع (خود) آنها چنین شد که گویا گاهی در خانهای خود سکونت نداشته‌اند، کسانی که شعیب علیه السلام را تکذیب کرده‌بودند (و پیروان او را خاسر معرفی می‌کردند خود) آنها در خسارت قرار گرفتند، آنگاه حضرت شعیب علیه السلام روی از آنها برگردانیده و (و بطور حسرت و با خطاب فرضی) گفت ای قوم من، من پیامهای

پروردگارم را به شما رسانیدم (که عمل بر آنها موجب هر نوع فلاح بود) و من نسبت به شما (بسیار) خیرخواهی نمودم (که چگونه و به چه طریقه تفهیم نمودم ولی متأسفانه شما قبول نکردید، و بدین روز بد رسیدید، سپس از کفر و عناد آنها یادآوری نموده فرمود که وقتی خود آنها این مصیبت را بدست خود خریدند) پس من چرا بر (هلاکت این) کفار تأسف بخورم.

معارف و مسایل

زمانی که قوم حضرت شعیب علیه السلام با او گفتند که اگر تو پیامبر برحقی می‌بودی پس آنانکه تو را پذیرفته‌اند نشو و نما می‌کردند و بر منکران عذاب می‌آمد؛ ولی هر دو گروه باهم برابر با آرامش زندگی می‌نمایند پس ما چگونه باور داشته باشیم که تو راستگو هستی؟

حضرت شعیب علیه السلام در پاسخ به آنان گفت عجله نداشته باشید بزودی خداوند بین من و شما قضاوت خواهد فرمود. بر این پاسخ حضرت شعیب علیه السلام، سرداران متکبر از قوم، همان سخنی را گفتند که همیشه متکبران ظالم می‌گویند، که ای شعیب! یا تو و کسانی که بر تو ایمان آورده‌اند در مذهب ما برگردید و اگر نه ما همه شما را از شهر خود بیرون می‌رانیم.

برگشتن قوم حضرت شعیب علیه السلام به دین آنان، از آنجا صادق آمد که آنها همه قبلاً بر دین و روش آنها بودند، و بعداً بر دعوت حضرت شعیب علیه السلام مسلمان شدند؛ ولی حضرت شعیب علیه السلام برای یک روز هم بر روش و طریقه باطل آنها نبود، و هم چنین هیچ پیامبری هرگز از دین مشرکانه و باطلی نمی‌تواند پیروی کند، لذا این گفتن آنها در حق او که: «در مذهب ما برگرد» به چه معنی است؟ غالباً این بدان جهت بوده است که حضرت شعیب علیه السلام قبل از بعثت بر اقوال و اعمال آنها خاموش بود و در میان قوم نشست وبرخاست داشت، از این لحاظ آنها پنداشتند که او پیرو مذهب ماست پس از دعوت دادن متوجه شدند که دین او از دین ما جداست

و پنداشتند که او از دین ما برگشته است.

حضرت شعیب علیه السلام در جواب فرمود: «اَوَ لَوْ كُنّا كٰرِهِيْنَ» آیا منظور شما این است که باوجودی که ما دین شما را باطل و ناگوار می‌دانیم باز هم به دین شما برگردیم، مقصود اینکه این هرگز امکان ندارد؛ تا اینجا مضمون آیه اول به پایان رسید.

در آیه دوم آمده‌است که حضرت شعیب علیه السلام به قوم خود فرمود که: خداوند ما را از دین باطل شما نجات داد و پس از آن اگر ما در دین شما برگردیم پس این از طرف ما بر خدا افترای بس بزرگی خواهد بود.

زیرا که اولاً خود کفر و شرک را دین قرار دادن به این معناست که این دستور و حکم خداست که این بر خداوند افترا و بهتانی است. علاوه بر این پس از ایمان آوردن، و علم و بصیرت حاصل کردن، برگشت به سوی کفر، گویا به این معنی است که راه قبلی باطل و اشتباهی بود، راه حق و صحیح این است که اکنون آن را اختیار نموده‌ایم، و بدیهی است که این دروغ و بهتانی دیگر خواهد بود که حق را باطل و باطل را حق معرفی کرد.

در این گفتار حضرت شعیب علیه السلام یک نوع ادعا بود که ما نمی‌توانیم به مذهب شما برگردیم، و چنین ادعایی به ظاهر خلاف عبدیت است و شایسته مقربان بارگاه الهی نیست. لذا فرمود: «وَ مَا يَكُوْنُ لَنَا اَنْ نَّعُوْدَ فِيْهَا اِلَّا اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ رَبُّنَا ؕ وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ؕ عَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا» یعنی ما هرگز نمی‌توانیم به دین شما برگردیم، مگر اینکه (خدا ناخواسته) مشیت و اراده پروردگار ما خواهان گمراهی ما باشد، و علم پروردگار ما به هر چیز محیط است، و اعتماد ما به اوست.

در این اظهار عجز و ناتوانی خویش و توکل و تفویض به خداست که از کمالات نبوت به شمار می‌رود، یعنی ما که هستیم، که نسبت به کردن و یا نکردن کاری ادعایی نداشته باشیم، انجام کار نیک و نجات از کار بد همه وابسته به فضل خداست، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده‌است: «لَوْلَا اللّٰه مَااهْتَدَيْنَا - وَلَا تصدقنَا وَلَا صَلَّيْنَا» یعنی اگر فضل الهی شامل حال ما نمی‌بود نه ما بر

راه راست هدایت می‌یافتیم و نه می‌توانستیم صدقه و خیراتی بدهیم و نه می‌توانستیم نمازی بخوانیم.

تا اینکه حضرت شعیب علیه السلام پس از مصاحبه و گفتگو با سران متکبر قوم به این نتیجه رسید که هیچ سخنی بر آنها هیچگونه اثری نخواهد داشت، روی سخن را از آنها برگردانید، و به بارگاه الهی دعا کرد که: «**رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفٰتِحِيْنَ**» پروردگارا! بین‌ماوبین قوم ما به حق قضاوت بفرما و تو از همه بهترین داور هستی. حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه فرموده است که معنی لفظ «فتح» در اینجا داوری است و بدین جهت فاتح به معنی قاضی می‌آید.[1]

در حقیقت حضرت شعیب علیه السلام با این الفاظ علیه کفار قوم خویش دعای بد کرده‌بود که خداوند آن را پذیرفته، بوسیله زلزله آنها را هلاک گردانید؛ مضمون آیه دوم تا اینجا به پایان رسید.

در آیه سوم، قول گمراه کننده‌ای از سران متکبر قوم حضرت شعیب علیه السلام بیان گردیده‌است که آنها باهم می‌گفتند و یا با پیروان خود می‌گفتند، که اگر شما از حضرت شعیب علیه السلام پیروی کردید، پس شما بسیار جاهل و نادان قرار می‌گیرید.[2]

در آیه چهارم، واقعه عذاب این قوم سرکش چنین بیان شد که: «**فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوْا فِيْ دَارِهِمْ جٰثِمِيْنَ**» یعنی زلزلهٔ بسیار سخت و بزرگی آنها را فراگرفت که در اثر آن آنها در خانه‌هایشان سرنگون افتادند.

در این آیه سزای قوم حضرت شعیب علیه السلام زلزله نشان داده شده‌است و در آیه ۱۸۹ سوره شعرا آمده‌است که: «**فَاَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ**» که آنها را عذاب یوم‌الظلة فراگرفت «یوم الظلة» به معنی روز سایه است، منظور از آن اینکه نخست بر آنها سایهٔ ابر سنگینی آمد وقتی که همه در زیر آن جمع شدند از همان ابر، بر سر آنها سنگ یا آتش بارید.

۱- بحر محیط.

۲- بحر محیط عن عطاء.

حضرت عبدالله بن عباس بین این دو آیه چنین تطبیقی بیان فرموده‌است که نخست بر قوم حضرت شعیب علیه السلام چنان گرمی شدیدی مسلط گردید که گویا درهای جهنم به روی آنها گشاده شدند، نزدیک شد که خفه شوند، نه در سایه‌ای توانستند آرام بگیرند و نه در آب راحت می‌شدند، در اثر فشار گرما در طبقات زیر زمین پناه بردند که گرمای آنجا شدیدتر محسوس شد، سراسیمه و پریشان به سوی جنگل گریختند، در آنجا خداوند ابر غلیظی فرستاد که در زیر آن هوای سردی وجود داشت، همه آنها حواس باخته گریزان و زیر آن جمع شدند آنگاه این ابر آتش قرار گرفته بر آنها باریدن گرفت و نیز در زمین زلزله پدید آمد که در اثر آن همه سوخته و خاکستر ماندند، و بدین شکل زلزله و عذاب یوم‌الظلة بر این قوم جمع گردید.(۱)

در آیه پنجم از داستان قوم حضرت شعیب علیه السلام به دیگران درس عبرتی داده شد که هدف اصلی بیان این داستان است.

چنانکه می‌فرماید: «**اَلَّذِیْنَ کَذَّبُوْا شُعَیْباً کَاَنْ لَّمْ یَغْنَوْا فِیْهَا**» یکی از معانی «غِنیٰ» بسر بردن عمر در مقامی با خوشی و راحتی است که در اینجا مراد از آن همین معنی است. مقصود اینکه منازلی که آنان درآنها با آرامش و راحتی عمر بسر می‌بردند پس از این عذاب بگونه‌ای قرار گرفتند که گویا در آنجا نامی از عیش و آرامش وجود نداشته است. سپس فرمود: «**اَلَّذِیْنَ کَذَّبُوْا شُعَیْباً کَانُوْا هُمُ الْخٰسِرِیْنَ**» یعنی کسانی که حضرت شعیب علیه السلام را تکذیب نمودند همانا در خساره افتادند، در این اشاره‌ای به این مطلب می‌باشد که آنان حضرت شعیب علیه السلام و همراهان مؤمن را با بیرون راندن از شهر تهدید نمودند، ولی سرانجام خودشان در خساره قرار گرفتند.

در آیه ششم فرمود: «**فَتَوَلّٰی عَنْهُمْ**» یعنی حضرت شعیب علیه السلام با همراهان خویش با مشاهده وقوع عذاب، بر قوم، از آنجا حرکت کردند. جمهور

۱- بحر محیط.

مفسرین بر این‌اند که آنها از آنجا به مکه معظمه عزیمت نمودند، و تا آخر همانجا سُکنیٰ گزیدند.

اگر چه حضرت شعیب‌علیه‌السلام با توجه به سرکشی و نافرمانی نهایی قوم مأیوس شده، دعای بد کرد ولی هنگامی که در اثر آن، عذاب پدیدار گردید، در اثر شفقت و رحمت پیامبرانه ناراحت شد و جهت تسلی قلب خویش باز هم بقوم، خطاب نموده که: من پیامهای پروردگارم را به شما رسانیدم و نسبت به خیرخواهی شما هیچگونه کوتاهی نکردم امّا نسبت به قوم کافر، تا کی تأسف بخورم؟!

وَ مَآ اَرْسَلْنَا فِیْ قَرْیَةٍ مِّنْ نَّبِیٍّ اِلَّآ اَخَذْنَآ اَهْلَهَا بِالْبَاْسَآءِ وَ الضَّرَّآءِ

و نفرستادیم درهیچ‌آبادی هیچ‌پیامبری راکه‌نگرفته‌باشیم اهل آن‌را به سختی و مشقت تاشاید

لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُوْنَ ﴿۹۴﴾ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَکَانَ السَّیِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتّٰی عَفَوْا وَّ

ایشان زاری وتضرع کنند. سپس دادیم به ایشان بجای سختی راحتی، تا اینکه بسیار شدند و

قَالُوْا قَدْ مَسَّ اٰبَآءَنَا الضَّرَّآءُ وَالسَّرَّآءُ فَاَخَذْنٰهُمْ بَغْتَةً وَّ هُمْ

گفتند هر آینه رسیده بود پدران مارا سختی و خوشی پس گرفتیم ایشان را ناگهان و ایشان

لَا یَشْعُرُوْنَ ﴿۹۵﴾ وَلَوْاَنَّ اَهْلَ الْقُرٰٓی اٰمَنُوْا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکٰتٍ

خبرنداشتند. واگر اهل آن‌آبادیهاایمان‌می‌آوردند، وپرهیزگاری‌می‌کردند بازمی‌کردیم‌برایشان

مِّنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ وَلٰکِنْ کَذَّبُوْا فَاَخَذْنٰهُمْ بِمَا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ ﴿۹۶﴾

نعمت‌هااز آسمان‌وزمین ولی آنها به دروغ نسبت‌کردند‌پس‌گرفتیم‌ایشان‌رادرعوض‌اعمالشان.

اَفَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرٰٓی اَنْ یَّاْتِیَهُمْ بَاْسُنَا بَیَاتًا وَّ هُمْ

آیا اطمینان یافتند اهالی آن آبادی‌ها ازاینکه بیاید به‌ایشان عذاب ما شب، هنگامی‌که ایشان

نَآئِمُوْنَ ﴿۹۷﴾ اَوَ اَمِنَ اَهْلُ الْقُرٰٓی اَنْ یَّاْتِیَهُمْ بَاْسُنَا ضُحًی وَّ هُمْ

خفته‌باشند. آیاایمن شدنداهل آن‌آبادیهاازاینکه‌برایشان‌عذاب‌مابیایدبوقت‌چاشت‌هنگامیکه

يَلْعَبُوْنَ ﴿۹۸﴾ اَفَاَمِنُوْا مَكْرَ اللهِ ۚ فَلَا يَاْمَنُ مَكْرَ اللهِ اِلَّا الْقَوْمُ

به‌بازی‌ولعب‌مشغولند. آیا ایمن شدند از مکر خدا پس ایمن نمی‌شود از مکر خدا مگر گروه

الْخٰسِرُوْنَ ﴿۹۹﴾

زیانکاران.

خلاصه تفسیر

و ما (در این روستاهای مذکور و روستاهای دیگر) هیچ پیامبری را در هیچ آبادی (دیاری) نفرستادیم که ساکنان آنها را به سبب ایمان نیاوردن به پیامبران تنبیه و مؤاخذه نکرده باشیم و (بمنظور تنبیه) عذابهایی بصورت فقر و امراض بر آنها فرود نیاورده باشیم تا که آنها از کفر و الحاد روی‌گردان شده راه توبه پیش گیرند و چون متنبه نشدند دیگربار بتدریج خوشی و نعمت به آنها عنایت کردیم (زیرا وقتی نعمتی بعد از مصیبت بیاید معمولاً جای قدردانی است و طبعاً نعمت دهنده سزاوار سپاس گزاری و شایسته فرمانروایی است و بدین ترتیب) ما آنها را بعد از شدّت فَرَج بخشیدیم تا اینکه آنها (در اموال و اولاد و صحت) کاملاً پیشرفت کردند. (آنگاه از سفاهت و نادانی خویش مصیبت را نشانه کفر و انکار دانستند و این مشکلات را از حوادث طبیعی روزگار پنداشتند) و گفتند که: (همانگونه که) بر نیاکان و اجداد ما نیز سختی و راحتی پیش می‌آمد بر ما نیز پیش آمده است (وقتی که در این غفلت قرار گرفتند) پس (آنگاه) ما ناگهان آنها را (در عذاب مهلک) گرفتار کردیم و (در حالیکه) آنان (از پیش‌آمدن این عذاب) آگاهی نداشتند (هرچند که انبیاء علیهم السلام از پیش‌آمدن عذاب الهی خبر می‌دادند. ولی آنها فوراً تکذیب می‌کردند و گفته‌هایشان را غلط می‌پنداشتند و بهمین سبب در عیش و عشرت مدهوش بودند) و (ماکه آنها را در عذاب مهلک گرفتار ساختیم تنها سببش کفر و مخالفت آنها بود) اگر اهل آن آبادیها (بر انبیاء علیهم السلام) ایمان می‌آوردند و (از مخالفتشان) خودداری می‌کردند ما (بجای آفات ارضی و سماوی) درِ برکات زمین و آسمان را به روی آنها می‌گشودیم (یعنی از آسمان باران و از زمین محصول و نعمت به ایشان عنایت می‌کردیم و اگرچه به ایشان قبل از

هلاکت، عیش و خوشی خاصی ـ آنهم تحت برنامهٔ حکیمانه‌ای اعطا کردیم؛ اما چون آن خوشی‌ها فاقد برکات الهی بودند، به عذاب و وبال‌شان انجامید و اگر در قبال آن نعمت‌ها، ایمان و تقوا اختیار می‌کردند نه تنها در معرض وبال و عذاب دو جهان قرار نمی‌گرفتند؛ بلکه در دریای لطف و برکات ویژه الهی غوطه‌ور می‌شدند) اما آنها (چون پیامبران را) تکذیب می‌کردند پس ما (هم) بواسطهٔ اعمال (بد) شان آنها را در عذاب مهلک قرار دادیم (که آن در بالا بصورت «**اخذنهم بغتةً**» تعبیر گشت و اینچنین با نقل حوادث گذشته برای کفار و زمان حاضر هشدار و درس عبرتی است)

آیا باز هم ساکنان این آبادی‌ها (ی فعلی که در عصر نبوت رسول‌اللهﷺ موجوداند) از این امر اطمینان یافته‌اند که شب‌هنگام، عذاب الهی فرایشان بگیرد آیا ساکنان قریه‌ها (آبادیها)ی (کنونی با داشتن چنان کفر و انکاری که سبب نابودی سابقین بود) از این امر اطمینان یافته‌اند که (مانند گذشتگان) عذاب ما بوقت ظهر در لحظاتی که در غفلت امور دنیوی سرگرم هستند بر آنها چیره شود پس آیا در این عذاب (ناگهانی) خدا (که در بالا اشاره شد) غافل گشته‌اند (پس یقیناً بدانید) که از عذاب خداوند بجز کسی که دارای شانس بدی باشد، غافل نخواهد ماند.

معارف و مسایل

سرگذشت و وقایع عبرت‌آمیز پیامبران و امت‌هایشان را که از چند رکوع پیش آغاز کرده‌ایم پی می‌گیریم که تا حال پنج داستان پندآموز و شنیدنی بیان شده و ششمین داستان که مربوط به حضرت موسیٰ و قوم او بنی‌اسرائیل است بعد از ۹ آیه به تفصیل خواهد آمد.

همانگونه که قبلاً اشاره شد قرآن کریم تاریخ عالم و احوال ملل جهان را بصورتی زیبا و گذرا بیان می‌دارد ولی شیوه بیان به گونه‌ای خاص است، زیرا بجای اینکه یک واقعه را به ترتیب همانند عموم کتب تاریخ و داستان بیان کند، بمناسبت مقام و اهمیت یک قسمت از داستان بیان می‌گردد و بدنبال آن نتایج آموزنده‌ای را ارئه می‌دهد.

لازم به یادآوری است در آیاتی که ذکرش گذشت چند آگهی برجسته نظر آدمی را به خود جلب می‌کند. در نخستین آیه وقایعی که برای قوم نوح، ثمود و عاد روی داد تنها برای این اقوام اتفاق نیفتاده بلکه سنت الهی بر این است که برای هدایت و سعادت مردم ابتدا پیامبرانی را مبعوث می‌گرداند و رفتن مردم را به سوی دعوت‌هایشان ملزم می‌داند و چنانکه مردم به دعوت‌های نجات‌بخش‌شان لبیک گویند خود را قرین رحمت‌های ایزدی کرده و در فضای ملکوتی رحمت و سعادت سیر می‌کنند و در نتیجه افتخار خوشنودی خالق متعال را به خود اختصاص می‌دهند.

و اگر چنانکه مردم به دعوت پیامبران اعتنا نکنند و راه عصیان پیش گیرند به سوی ظلمت شقاوت کشانده می‌شوند و آنجاست که درِ مصایب و عذابهای گوناگون الهی را به روی خود می‌گشایند تا شاید در برخورد با مصایب به خود آیند و از کردهٔ خویش نادم شده به سوی خالق متوجه گردند و از آنجا که عادت آدمی بر این است که در برخورد با مصیبت، خداوند را یاد می‌کند و از او استعانت می‌جوید لذا این مشقت و مصیبت ظاهری خداوند نوعی از رحمت و عنایت اوست تا بنده را از ظلمتِ ضلالت به سوی روشنیِ هدایت و از غرقاب شقاوت به سوی کشتی سعادت رهنمون دارد. چنانکه مولانا رومی می‌گوید:

خلق را با تو چنین بدخو کنند * تا تو را ناچار رو آنسو کنند

که آیه «**اَخَذْنَآ اَهْلَهَا بِالْبَاْسَآءِ وَ الضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُوْنَ**» مؤید همین مدعاست. ناگفته نماند که بؤس و بأساء بمعنی فقر و فاقه و ضرّ و ضراء نیز به معنی مرض است.

در قرآن کریم در مواضع متعدد به همین معنی آمده است.

حضرت عبدالله بن مسعود نیز از قول اهل لغت ضرّ و ضرّاء را به مفهوم زیان جسمی آورده است. لذا مقصود آیه این است که هرگاه ما پیامبری را به‌سوی قومی مبعوث گردانیم و آنها دعوتش را اجابت نکنند، سنت ما بر این است که نخست آنها را به تنگی مال و به بیماری متنبّه

می‌سازیم تا که قوای سرکشی‌شان تضعیف گردد و دیده بصیرت بگشایند و نظری به سوی قدرت لایزال ما معطوف دارند.

سپس در آیه دوم فرمود: «**ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتّٰى عَفَوْا**» که در اینجا مراد از سیئه، فقر و ابتلا به امراض جسمی است که در بالا بدان اشاره شد و مراد از حسنه، همان وسعت مال و حصول صحت و تندرستی است. و لفظ **عفوا** از عفو مشتق است.

یکی از معانی آن ترقی کردن و افزونی گشایش مالی است چنانکه به لفظ عرب گویند: «عفاالنبات» یعنی گیاهان و نباتات افزونی یافتند.

خلاصه، چون نخستین آزمایش بصورت مشقت و مصیبت به عمل آمد که موفق به توبه نشدند. بعد از آن تحت دومین آزمایش الهی قرار گرفتند که با نخستین آن تفاوت داشت زیرا غنا و صحت و عشرت، جایگزین فقر و استیصال شد. در این مرحله با افزونی نعمت و فرط خوشی و لذت چنان مست و مدهوش شدند که بکلی از خالق متعال غافل گشتند و چنین گفتند که: «**قَالُوْا قَدْ مَسَّ اٰبَآءَنَا الضَّرَّآءُ وَالسَّرَّآءُ**»، خوشی و ناخوشی را به گردش روزگار منسوب دانستند و به واقعات خوب و بد نیاکانشان استناد جُستند چون در پایان آزمایش دوم شکست خوردند، ناگهان عذاب الهی به مصداق: «**اَخَذْنٰهُمْ بَغْتَةً وَّ هُمْ لَايَشْعُرُوْنَ**» آنها را فراگرفت بطوری که از روی دادن احتمالی عذاب آگاهی نداشتند.

رب‌العالمین در سومین آیه فرمود: «**وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرٰى اٰمَنُوْا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكٰتٍ مِّنَ السَّمَآءِ وَ الْاَرْضِ وَلٰكِنْ كَذَّبُوْا فَاَخَذْنٰهُمْ بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ**» یعنی اگر ساکنان این آبادیها ایمان می‌آوردند و از نافرمانی و سرکشی اجتناب می‌کردند، ما بر ایشان برکات آسمان و زمین را می‌گشودیم اما چون آنها تکذیب کردند ما آنها را در قبال کردارشان مؤاخده کردیم. معنی لفظی برکت افزونی است و در اینجا مراد از برکات آسمان و زمین همان بارش باران از آسمان و دیگر عوامل سازگار جوّی است که سبب ازدیاد منافع زمینی است بوجهی که دریای نعمت و برکت خداوندی به‌سوی آنها سرازیر گشت و آنها را در رفاه

و خوشی کامل قرار داد. برکت در جهان به گونه‌های مختلف به ظهور می‌پیوندد، گاهی نعمتی بطور غیرقابل تصور فزونی می‌گیرد، چنانکه از معجزات آن‌حضرتﷺ در احادیث صحیحه ثابت است که جمعیّتی از آب یا طعام ظرفی کوچک سیر گشته‌اند. یا زمانی در نعمتی افزونی مشاهده نمی‌شود ولی از آن همانطور استفاده می‌شود که قبلاً از دو و سه برابر آن استفاده می‌شده است.

مانند ظرف، لباس یا وسیله‌ای از منزل آنقدر دوام می‌یابد که تمام عمر می‌توان از آن بهره جُست. به هر حال برکت ممکن‌است در مال، جسم و کار و حتی اوقات عمر آدمی پدیدار گردد.

بسا اوقات که طعامی ویژه، موجب صحت آدمی، می‌شود یا ساعتی کار، نتایج چند ساعت را بدنبال داشته باشد. از آیه مذکور این نکته واضح است که نزول برکات آسمان و زمین موقوف بر تقویٰ و ایمانِ مؤمن است. چرا که با تمسّک به این عوامل، سعادت و فلاح دو جهان فراهم می‌آید و با از دست دادنشان، شقاوت و عذاب فراروی آدمی قرار می‌گیرد.

اگر بر احوال جهانیان نیک بنگریم با وجرد کثرت مصنوعات علمی پیشرفته و امکانات بی‌شمار امروزه، نیاز آدمی بیشتر و محسوس‌تر می‌شود، بحدّی که امکانات پیشرفته موجود نتوانسته است نیاز بشر را بطور نسبی مرتفع سازد، بلکه بر پریشانی و نیاز و تشویش فکری آنها افزوده می‌شود. چراکه برکت آن نعمت الهی از کلیه شئون زندگی آدمی رخت بربسته و آدمی را در وادی پرفراز و نشیب زندگانی تنها گذاشته است. در اینجا این‌نکته قابل ذکر است که در آیه ۴۴ سوره انعام، کفار و فجار مخاطب قرار می‌گیرند. که: «**فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ**» یعنی وقتی آنها احکام خداوندی را فراموش کردند، پس ما درهای هر نوع اشیا را بر آنها گشودیم و سپس ناگهان در عذاب گرفتارشان ساختیم. در اینجا کاملاً مشهود است که گشاده‌شدن درهایی هر چیز به منزله انعام و اکرام نیست بلکه بمنزله نوعی از قهرهای کشنده الهی تلقی می‌شود. بنابراین اگر اینها

ایمان و تقوا را پیشه خود می‌ساختند برکات ویژه الهی از آسمان و زمین بر آنها عرضه می‌گشت، چراکه برکات آسمان و زمین از انعام خاص خداوندی و دلیل بر رضایت ذات پاکش می‌باشند.

و گاهی برخی از رحمت و عنایت برای اصلاح و فلاح دایمی می‌باشد که آن نتیجه ایمان و تقوی است که از نظر ظاهر میان آنها فرق مشکل است چراکه از انجام و عاقبت حال، کسی آگاه نیست؛ ولی اهل اللّه بوسیله علامات نشانه‌هایی را جهت شناسایی معرفی کرده‌اند که هرگاه مردم با داشتن مال و ثروت و آسایش بر عبادت و اطاعت خویش بیفزایند و بر نعمت‌هایش سپاس گویند، این خود نشانه رحمت و برکت است و چنانکه مال و ثروت و عزت و جاه سبب اعراض از خدا و موجب ارتکاب معاصی شوند دلیل بر یکی از صورتهای استدراج یعنی قهر الهی است - اعاذاللّه منه - در چهارمین آیه جهت تنبیه و آگاهی همه ملل جهان فرمود که ساکنان این دهات و آبادیها از این اطمینان یافتند که عذاب ما آنها را در حالی فرامی‌گیرد که آنها شب‌هنگام در خواب آرمیده باشند و آیا این روستانشینان و اهل این آبادیها از این هم مطمئن‌گردیدند که عذاب ما آنها را زمانی در کام خود ببلعد که به روز در لهو و لعب مشغول باشند. آیا این‌ها از تقدیر و تدبیر خفیه الله تعالی مطمئن نشسته‌اند؟ پس کاملاً متوجه باشید که از تقدیر و تدبیر مخفی خدای تعالی آن ملتی مطمئن می‌شود که در زیان قرار بگیرد.

خلاصه اینکه کسانی که در عیش و آسایش دنیا مدهوش گشته و از خدا فراموش‌اند هرگز نباید از این غافل باشند که عذاب الهی بر آنها در شب یا روز می‌تواند واقع شود همانگونه که ذکر وقایع عذاب گذشتگان آمد لذا بر مردم صاحب بصیرت است که از وقایع عبرت‌آمیز گذشتگان پند گیرند و پیرامون کارهایی که (العیاذ باللّه) به شقاوت و هلاکتشان منتهی می‌شود، نروند.

اَوَ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِيْنَ يَرِثُوْنَ الْاَرْضَ مِنْۢ بَعْدِ اَهْلِهَآ اَنْ لَّوْنَشَآءُ اَصَبْنٰهُمْ
آیاظاهرنگشت برای کسانیکه وارث زمین شدندبعداز هلاکت اهل آن اگر بخواهیم می‌گیریم آنها رابه
بِذُنُوْبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُوْنَ ﴿۱۰۰﴾ تِلْكَ الْقُرٰى
گناهانشان و ما مهر زدیم بر دلهایشان پس نمی‌شنوند. اهل این آبادیها که
نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْۢبَآئِهَا ۚ وَ لَقَدْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ ۚ فَمَا كَانُوْا
بیان می‌کنم بر تو از احوال آنها و یقیناً آمده است به نزد آنها پیامبرانشان با دلایل و معجزات واضح پس
لِيُؤْمِنُوْا بِمَا كَذَّبُوْا مِنْ قَبْلُ ۚ كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِ الْكٰفِرِيْنَ ﴿۱۰۱﴾
نشد که ایمان می‌آوردند به آنچه قبلاً تکذیب کرده‌بودند و اینگونه مهر می‌زند خدا بر دل‌کفار.
وَ مَا وَجَدْنَا لِاَكْثَرِهِمْ مِّنْ عَهْدٍ ۚ وَاِنْ وَّجَدْنَآ اَكْثَرَهُمْ لَفٰسِقِيْنَ ﴿۱۰۲﴾
و نیافتیم برای بیشترشان عهد و پیمان، و اکثرشان را نافرمان یافتیم.

خلاصه تفسیر

(علت اینکه چرا باید آنها از عذاب بترسند در آینده خواهد آمد که آنها مانند امم گذشته، به کفر و عصیان مبتلا بودند، لذا باری تعالی می‌فرماید که:) بعد از ساکنان (گذشته) در زمین کسانی که بجای آنها (اکنون) در زمین سکونت دارند آیا وقایع گذشته، آنها را آگاه نکرده است که اگر می‌خواستیم آنها را (مانند امم متقدم) به سبب جرایم (کفر و تکذیب) شان هلاک می‌کردیم (زیرا امت‌های گذشته به موجب این جرایم در ورطه نابودی قرار گرفتند) و (می‌بایست آنها از این وقایع درس عبرت می‌گرفتند) ولی (حقیقت این است که) ما بر دلهایشان مهر زده‌ایم از این جهت آنها (سخن حق را هم) نمی‌شنوند (که با زده شدن مهر بر دلهایشان، قساوت و بیرحمی‌شان بحدی، بالا گرفت که از این وقایع هیچ عبرتی نگرفتند زیرا مهر زدن در آغاز کفر ورزیدن‌شان صورت گرفت چنانکه حق تعالی در آیه ۱۵۵ سوره نساء فرمود: «**طَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ**» که در آینده برای تسلی خاطر رسول خدا چکیده‌ای از این وقایع می‌آید.) آنچه آن را به اولین بار (یکمرتبه) دروغ گفتند نشد که آنرا باز بپذیرند

(چراکه از شدت قساوت و عناد قادر به پذیرفتن و تحمل پیامبران نبودند و این قساوت و معاندت در دلشان آشکار بود) و خداوند تعالی همانگونه بر دل کفار مهر می‌زند و (بعضی از آنان به هنگام برخورد با مصایب عزم به ایمان می‌کردند ولی) در بیشترشان ایفاء به عهد ندیدیم. (یعنی بعد از رفع مصایب هم همانگونه که بودند باقی ماندند) و ما بیشتر مردم را (با وجود ارسال رسل و اظهار معجزات و نزول بینات و توثیق معاهدات) نافرمان یافتیم (پس کافران همیشه بر این روش‌اند و شما ای نبی کریم غصه به دل راه مدهید.)

معارف و مسایل

خداوند تبارک و تعالی در آیاتی که ذکرش رفت ـ می‌خواهد با بیان وقایع و احوال گذشتگان، ملل فعلی عرب و عجم را بفهماند که در حوادث گذشتگان نظر بیفکنید که جای بسی پند و عبرت است تا مانند آنان پیرامون عصیان و انکار نروید که بموجب آن مغضوب و منفور خواهید شد بلکه بر اوامر و نواهی پیامبران گردن نهید تا مانند آنان و پیروانشان در آغوش سعادت قرار گیرید چنانکه در نخستین آیه میفرماید: «**اَوَ لَمْ یَهْدِ لِلَّذِیْنَ یَرِثُوْنَ الْاَرْضَ مِنْ بَعْدِ اَهْلِهَآ اَنْ لَّوْ نَشَآءُ اَصَبْنٰهُمْ بِذُنُوْبِهِمْ**» هدی، یهدی بمعنی نشان دادن می‌آید فاعل در اینجا همان وقایعی هستند که در بالا ذکرشان رفت بنابراین مردمان امروز که وارث گذشتگان هستند، گذشتگانی که در مقطع زمانی خود بعلت نافرمانی خالق مورد غضب و عذاب حق قرار گرفتند آنهایی که خانه و زمین خود را برای نسل امروز بیادگار گذاشتند آیا این نسل (مردم کنونی) از ماوقع متقدمین پند نپذیرفتند که آنها چگونه در کام هلاکت قرار گرفتند. همچنین است که اگر ایشان نیز به آن جرایم تمسک جویند بدون شک قهر و غضب خالق را بر خویشتن مستولی خواهند نمود. سپس فرمود: «**وَ نَطْبَعُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ فَهُمْ لَایَسْمَعُوْنَ**» طبع بمعنی چاپ و مهرزدن است و حاصل اینکه کسانی که تحت این شرایط قرار گرفتند و طبع در دلهایشان پدیدار گشت و مانند پیشینیان از حوادث گذشته پند نگرفتند بناچار در طیف

غضب الهی قرار می‌گیرند و در نتیجه مُهر الهی بر دلهای‌شان نواخته می‌شود، بطوری که بعد از آن سخنان حق بر گوش‌شان ثقیل می‌افتد و بهمین سبب است که آن‌حضرت(ﷺ) مردم را از ارتکاب به گناه اکیداً برحذر می‌دارد. چنانکه در حدیثی فرمود: که هرگاه فردی نخستین بار به گناهی آلوده شد بی‌درنگ لکهٔ سیاهی بر قلبش پدید می‌آید و چنانکه به گناه دیگری اقدام کرد لکه سیاه دیگری بر قلب او ایجاد می‌گردد و اگر شخص توبه نکرد و دایماً خود را در دام معاصی افکند لکه‌ها بر قلبش چیره گشته و بینش آن جوهر فطری که جهت شناخت در قلب آدمی بودیعت نهاده شده است، از بین می‌رود بطوری که تفاوت نیک از بد برای او دشوار می‌آید، خوب را بد و بد را خوب می‌پندارد که قرآن این حالت را زنگ قلب و به عبارتی، به لفظ طبع یا مهرزدن تعبیر کرده است. پس مهمور شدن قلب مترادف با معدوم شدن عقل و بینش و ادراک است. چنانکه این مطلب به صراحت در قرآن آمده که: «**فَهُمْ لَايَفْقَهُوْن**»: آنها نمی‌فهمند یا «**فَهُمْ لَايَسْمَعُوْنَ**»: آنها نمی‌شنوند. نشنیدن، همان تسلیم نشدن و اطاعت نکردن است چون وقتی مُهر به قلب زده شد، چه دیگر جوارح و اندامها به تبعیت از قلب دارند بزودی صفات حقیقی خود را از دست می‌دهند چنانکه خللی بر قلب وارد آید، دیگر افعالِ جوارح و اعضاء بدن بکلی مختل می‌شوند و صفات شنیدن و ادراک و بینش صحیح حقیقت، از دست می‌روند و نهایتاً آدمی با این فقدان در وادی جهل و ضلالت، سرگردان و به ندامت و هلاکت کشانده می‌شود.

چشم بداندیش برکنده باد *** که عیب نماید هنرش در نظر

در دومین آیه فرمود: «**تِلْكَ الْقُرٰى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبَآئِهَا**»، (انباء جمع نباء و بمعنی خبر مهم است) مفهوم آیه این است که: (برای رسول گرامی ص) بعضی از وقایع روستاهای ویران شده (شهر و آبادی‌هایی) را با شما در میان می‌گذاریم. از هزاران رویداد، در اینجا برخی از احوال و رویدادهای مهم امت‌های گذشته با توجه به اهمیت موضوع مطرح شده است.

سپس فرمود: «وَ لَقَدْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوْا بِمَا كَذَّبُوْا مِنْ قَبْلُ» یعنی پیامبران و انبیاء علیهم السلام همه ایشان با معجزات به نزد آنها آمدند که بوسیله آنان، میان حق و باطل قضاوت شود اما ضدّیت و عنادشان به حدی بود که تنها از انکار و تکذیب قبلی خود دست برنداشتند و ایمان نیاوردند بلکه بر حقانیت پیامبران و معجزاتشان هیچگونه وقعی ننهاده راه عصیان و نافرمانی پیش گرفتند.

از آیه فوق چنین برمی‌آید که همه پیامبران دارای معجزاتی بوده‌اند که درباره بعضی از آنها در قرآن اشاره شده است و از بسیاری ذکری به میان نیامده است. از این نباید چنین تصور کرد که چون در شرح حال پیامبری از معجزه وی ذکری نرفته دلیل بر عدم وجود معجزه بوده باشد. چنانکه در شرح حال حضرت هود می‌بینیم که از زبان قومش در آیه ۵۳ از سوره هود آمده است که: «مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ» یعنی شما هیچگونه معجزه‌ای نیاورده‌اید، لذا از گفته‌شان معلوم است که ادعای‌شان تنها مبتنی بر ضد و عناد بوده و یا اینکه معجزات او را ادنیٰ و ناچیز می‌پنداشتند.

دیگر اینکه اگر مرتکب سخن اشتباهی می‌شدند بر اقوال غلط و ادعایی نادرست خود مهر صحّه گذاشته، استقامت نشان می‌دادند تا جایی که با وجود معجزات و دلایل واضح حاضر به پذیرفتن سخن حق نشده بلکه بر جهل و انکار خویش همواره اصرار می‌ورزیدند.

این است عادت کافران و منکران خدا، البته مسلمانان امروزی و حتی اهل علم نیز، به این عادت مذموم و مهلک مبتلا می‌باشند. زیرا هنگامی که سخن اشتباه یا ادعایی کذب اظهار کنند اگر برای نادرستی گفتارشان صدها دلیل و استناد آورده شود باز هم بر ادعای بی‌اساس و اظهارات نادرست خود اصرار می‌ورزند و همین جاست که این عادت مغایر با دستورات رب‌العالمین و موجب قهر و غضب الهی است همچنانکه بر امتهای گذشته واقع شد.

سپس فرمود: «كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِ الْكٰفِرِيْنَ» یعنی همانگونه که بر

قلوب ایشان مهر زده شد هم چنین بر قلوب عموم کفار و منکرین، خدا مهر زده است زیرا که صلاحیت پذیرش نیکی در آنها باقی نمانده است.

در سومین آیه فرمود: «**وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ**» یعنی ما بیشتر ایشان را بی‌وفا یافتیم. حضرت عبدالله بن عباس (رض) فرموده که مراد از عهد، همان عهد (**أَلَسْت**) است که در ازل قبل از آفرینش همه مخلوقات ارواح‌شان را آفریده و به آنان خطاب فرمود که: «**أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ**» یعنی آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنگاه همهٔ ارواح انسانی بگونه‌ای عهد و اقرار نمودند و گفتند: **بلیٰ** یعنی، آری، تو پروردگار ما هستی پس در دنیا آمده و پا به عرصه وجود نهاده، بیشتر مردم این عهد ازلی را فراموش کردند و خدا را رها کرده، راه ضلالت و الحاد پیش گرفتند. لذا در این آیه فرمود که ما بیشتر آنها را پیمان‌شکن و بی‌وفا یافتیم یعنی نسبت به عهد خود بی‌وفا شدند.

حضرت عبدالله بن مسعود فرمود که مراد از عهد، عهد ایمان است چنانکه در آیه ۸۷ سوره مریم فرموده: «**إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا**» که در اینجا مراد از عهد، عهد ایمان و اطاعت است. غرض اینکه: بیشترشان با ما عهد ایمان و اطاعت را بسته بودند و سپس نسبت به آن تخلف کردند. هدف از بستن عهد اینکه عموماً چون مردم در مصیبت مبتلا گردند هر چند عاصی و فاسق باشند در آن لحظه به یاد خداوند ذوالجلال می‌افتند و بیشتر به دل یا به زبان عهد می‌کنند که اگر از مشکل نجات یابند روی بدرگاه حق تعالی آورده به عبادت و اطاعت مشغول می‌شوند و از نافرمانی پرهیز می‌کنند چنانکه در قرآن کریم احوال بسیاری چنین بیان شده است: «ولی همینکه نجات یافته و به آسایش و راحتی دست یابند باز در هوا و هوس مبتلا شده از عهد خود فراموش می‌شوند.

در آیه مذکور، لفظ اکثر مبین همین موضوع است. زیرا بسیاری از مردم چنان در ضلالت و شقاوت مبتلا می‌باشند که بکلی از یاد حق غافل می‌مانند و خودبخود پیمان ایمان و اطاعت از سوی آنان نقض می‌شود. به همین سبب است که خداوند فرمود: «**وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ**»، یعنی ما در

اکثر مردم ایفای عهد را نیافتیم.

سپس فرمود: «**وَاِنْ وَّجَدْنَآ اَكْثَرَهُمْ لَفٰسِقِيْنَ**»، یعنی ما بیشترشان را خارج از اطاعت و فرمانبرداری یافتیم. تا اینجا از انبیای گذشته و امّت‌هایشان پنج واقعه بیان شد که برای مردم عصر حاضر عبرتی نیکوست. بعد از آن ششمین داستان حضرت موسی علیه‌السلام با تفصیل بیان خواهد شد که در ضمن وقایع به صدها مسائل و احکام و نکات عبرت‌آمیز و نصایح سودمند برمی‌خوریم و این خود یکی از ویژگی‌های قرآن مجید است که در شرح وقایع نکات ظریف و بس مفیدی را مطرح می‌سازد که از انواع این واقعه از قرآن کریم مکرراً بیان شده است.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُّوْسَى بِاٰيٰتِنَآ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهٖ فَظَلَمُوْا

بازفرستادیم بعدازآنها موسی رابانشانه‌ها (معجزاتش) بسوی فرعون وسرداران او پس کفرکردند به

بِهَا ۚ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِيْنَ ﴿۱۰۳﴾ وَقَالَ مُوْسٰى يٰفِرْعَوْنُ

مقام آنها پس بنگر چه شد سرانجام مفسدان. و موسی گفت ای فرعون

اِنِّيْ رَسُوْلٌ مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿۱۰۴﴾ حَقِيْقٌ عَلٰٓى اَنْ لَّآ اَقُوْلَ عَلَى اللهِ اِلَّا

من فرستادهٔ پروردگار عالم هستم. بر این استوارم که نگویم از طرف خدا مگر آنچه

الْحَقَّ ؕ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ فَاَرْسِلْ مَعِيَ بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ﴿۱۰۵﴾

حق است. آورده‌ام به نزد شما نشانی از پروردگارتان پس بفرست با من بنی‌اسرائیل را.

قَالَ اِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِاٰيَةٍ فَاْتِ بِهَآ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿۱۰۶﴾

گفت اگر تو آورده‌ای نشانی پس بیار آن را اگر راستگو هستی.

فَاَلْقٰى عَصَاهُ فَاِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِيْنٌ ﴿۱۰۷﴾ وَنَزَعَ يَدَهٗ فَاِذَا هِيَ بَيْضَآءُ

پس‌انداخت‌او عصای خودرا پس شد اژدهای آشکار. وکشید دست خود را پس آن سفید به

لِلنّٰظِرِيْنَ ﴿۱۰۸﴾ ع قَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ اِنَّ هٰذَا لَسٰحِرٌ

چشم می‌خورد. گفتند سرداران قوم فرعون این ساحری است بسیار

عَلِيْمٌ﴿۱۰۹﴾ يُرِيْدُ اَنْ يُّخْرِجَكُمْ مِّنْ اَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَاْمُرُوْنَ﴿۱۱۰﴾

دانا. می‌خواهد که بیرون براند شما را از سرزمین‌تان پس شما چه مصلحت می‌بینید.

خلاصه تفسیر

پس از ایشان (پیامبران مذکور) ما (حضرت) موسیٰ (علیه السلام) را با دلایل (یعنی معجزات) بنزد فرعون و امرای او (جهت تبلیغ و هدایتشان) فرستادیم پس (وقتیکه موسیٰ علیه السلام آن دلایل را ارائه داد) آنها در برابر حقانیت معجزه سر تسلیم فرود نیاوردند (زیرا ارائه معجزه، مطابق درخواست‌شان بود که بایستی ایمان می‌آوردند) پس بنگر که سرانجام (بد) مفسدان چه شد (همانگونه که داستان چگونگی غرق شدن و هلاکت آنها در جای دیگر ذکر شده است که در اینجا خلاصه‌ای از آن واقعه آمده که جزئیات آن به تفصیل بیان خواهد شد) موسیٰ (علیه السلام بنا به دستور خداوند به نزد فرعون رفت) و گفت که من از طرف خدای جهانیان (جهت هدایت شما) پیامبر (مقرر شده‌ام و) هستم (و هرکس مرا تکذیب کند سخت در اشتباه است زیراکه) من سزاوارم که بجز حق چیزی بطرف خدا منسوب نکنم (و من تنها مدعی رسالت نیستم بلکه) من به نزد شما از طرف پروردگارتان یک دلیل بزرگ (یعنی معجزه) آورده‌ام، (که می‌توانم آنرا وقت مطالبه ارائه دهم) پس (وقتی که من رسول مع‌الدلیل هستم آنچه می‌گویم از آن اطاعت کنید چنانکه از جمله امور یکی این است که می‌گویم که) تو بنی اسرائیل را (از استعمار و استثمار خویش رهایی ده و) با من (بطرف ملک شام وطن اصلی‌شان) بفرست فرعون گفت که اگر تو (از جانب خدا) معجزه‌ای آورده‌ای حال آنرا ارائه ده اگر (در این ادعا) راستگو هستی پس او (فوراً) عصای خود را (بر زمین) انداخت پس ناگهان یک اژدها آشکار گردید. (که از اژدها بودنش کس نمی‌توانست انکار کند) و (معجزه دیگر این بود وقتی که) دست خود را (در گریبان یا زیر بغل قرار داده) بیرون می‌کشید پس ناگهان به چشم ناظران بسیار درخشیدن می‌گرفت (بطوری که عموم مردم آنرا مشاهده کردند، وقتی که این معجزات خارق‌العاده حضرت موسی علیه السلام بوقوع پیوستند فرعون به درباریان خود گفت: که این شخص ساحر بزرگی است زیرا هدف اصلی‌اش این است که او می‌خواهد با سحر خویش بر مردم مسلّط شود و فرمانروای این مملکت شود و نگذارد

که شما در اینجا سکونت کنید پس در این باره رأی شما چیست؟ چنانکه این قول فرعون در سورهٔ شعراء منقول است. با شنیدن اظهارات فرعون همانگونه که عادت نزدیکان سلاطین است که معمولاً مقلد فرامین سلطانند جهت تأثیر گفتار فرعون) سرداران (درباریان) از قوم فرعون (با یکدیگر) گفتند که حقیقت آن است (که سلطان می‌گوید) این شخص جادوگر بسیار دانایی است (حتماً) او می‌خواهد (که بر قوم بنی اسرائیل برتری جسته و بر اریکه قدرت تکیه زند) شما را (به سبب اینکه مانع اهداف او هستید) از سرزمین‌تان بیرون براند پس شما (همانگونه که سلطان سخن می‌راند) بر چه رأیید؟

معارف و مسایل

از قصص و وقایع گذشتهٔ انبیاء علیهم‌السلام که در این سوره آمده است اکنون این ششمین داستان است، که در این داستان معجزات حضرت موسیٰ (ع) به تفصیل آمده است و ناگفته نماند که حضرت موسیٰ نسبت به دیگر پیامبران از نظر معجزات برتر و قوی بوده است و در مقابل، قوم او بنی‌اسرائیل از دیگر امم متقدم، عاصی‌تر و سرسخت بوده‌است. و در نخستین آیه فرمود که بعد از ایشان (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم‌السلام) یا پس از ملل ایشان حضرت موسیٰ را با معجزات و آیات بسوی فرعون و قوم او فرستادیم که ممکن‌است مراد از آیات، آیات تورات باشد. لازم به یادآوری است که فرعون لقب هر یک از پادشاهان مصر بوده است و نام فرعون زمان حضرت موسیٰ قابوس بیان شده‌است[1] ضمیر مجرور «**فَظَلَمُوْا بِهَا**» راجع است به طرف آیات، یعنی ایشان قدر آیات الهی را ندانستند بجای شکر، کفران و بجای اقرار، انکار و بجای ایمان، کفر اختیار کردند زیرا که معنی اصلی ظلم اینست که چیزی برخلاف محل و موقع آن استعمال گردد. سپس فرمود: «**فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِيْنَ**» یعنی ببین که

۱- قرطبی.

عاقبت مفسدان به کجا انجامید تا از سرانجام کارشان عبرت بگیرید. در دومین آیه فرمود: حضرت موسیٰ (ع) به فرعون گفت که من رسول رب‌العالمین هستم و مسئولیت من چنان است که جز حقیقت سخنی بر زبان نرانم، زیرا پیغمبری که از جانب خداوند مبعوث شود دستوراتش امانت به شمار می‌آید که بی‌کم و کاست به مردم ارائه دهد و تصرّف در امانت الهی، خیانت و عموم پیامبران از خیانت مبرّایند. راستگویی من به نزد شما مشخص است، نه گاهی دروغ گفته‌ام و نخواهم گفت، چنانکه مضمون آیه: «**قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ فَاَرْسِلْ مَعِيَ بَنِىْ اِسْرَآءِيْلَ**» بیانگر همین موضوع است؛ یعنی نه تنها من مرتکب دروغ نشده‌ام بکله دلیل بر ادعایم، معجزات من است لذا شما به سخنان من گوش فرا دهید و قوم بنی‌اسرائیل را از یوغ بردگی رها ساخته با من بسوی سعادت همراه کنید. در حالیکه فرعون به دیگر سخنان حضرت موسیٰ اعتنا نکرد، خواهان ارائه‌ی معجزه از وی شد و چنین اظهار داشت: «**اِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِاٰيَةٍ فَاْتِ بِهَآ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ**» یعنی اگر واقعاً دارای معجزه هستید پس ارائه دهید اگر راستگو هستید. حضرت موسیٰ (ع) متعاقب درخواست فرعون،عصایش را به زمین انداخت، ناگهان به صورت اژدهایی بزرگ نمایان گشت و زمانی این معجزه روی داد که فرعون و درباریانش حضور داشتند.

در بعضی روایات تاریخی منجمله از حضرت ابن عباس (رض) منقول است که این اژدها دهن بازکرده بسوی تخت فرعون روانه گشت و او از شدّت ترس از تخت پرید و خود را در آغوش حضرت موسیٰ افکند، در حالیکه هزاران مردم از خوف آن جان دادند (کبیر) ایجاد شدن اژدها حقیقتاً امری شگفت‌آور بود چراکه منشأ معجزه و کرامت همین است که عموم مردم از انجام آن عاجز باشند، زیرا اقدام کار بدست انبیاء علیهم‌السلام و انجام آن توسط قادر متعال است و بس. سپس فرمود: «**وَ نَزَعَ يَدَهٗ فَاِذَا هِيَ بَيْضَآءُ لِلنّٰظِرِيْنَ**» نزع بمعنی درآوردن چیزی از چیزی بشدت است، مقصود این است که دست خود را کشیده بیرون آورد. در این آیه تصریح نشده است که دست را

از چه چیزی بیرون کشید. ولی در آیات دیگری از قرآن مجید مثلاً در آیه ۱۲ نمل چنین آمده: «**اَدْخِلْ يَدَكَ فِيْ جَيْبِكَ**» داخل کن دست خود را در گریبان خود و در آیه ۱۲ طه آمده که: «**وَاُضمُمْ يَدَكَ اِلَى جَنَاحِكَ**» یعنی دست خود را زیر بغل خود قرار بده. از این دو آیه چنین استنباط می‌گردد که دست خود را از گریبان یا از زیر بغل خود بیرون بکش، یعنی داخل کردن دست در گریبان و زمانی جای‌دادن زیر بغل. این معجزه بمرحله ظهور می‌پیوست که «**فَاِذَا هِيَ بَيْضَآءُ لِلنّظِرِيْنَ**» یعنی آن دست درخشان می‌باشد برای بینندگان، **بیضاء**: یعنی سفید و سفید شدن دست یا ابتلاء به بیماری برص است، لذا در آیه ۲۲ طه لفظ «**مِنْ غَيْرِ سُوء**» آمد، که این سفید شدن به سبب بیماری برص نیست، بلکه سفید و درخشان شدن است چنانکه از حضرت عبدالله بن عباس (رض) روایت شده که این سفیدی معمولی نبود؛ بلکه به هنگام بیرون آمدن دست (حضرت موسیٰ (ع)) تمام فضا روشن می‌گشت.[1]

اضافه شدن لفظ «**لِلنَّاظِرِين**» بیانگر عجیب و غریب بودن روشنی آن است. زیرا روشنی آن بحدّی شگفت‌آور بود که مردم برای مشاهده آن از هر سو هجوم می‌آوردند. در آن هنگام حضرت موسیٰ (ع) بنابر تقاضای فرعون دو نوع معجزه ارائه داد: یکی اژدها شدن عصا و دیگری درخشان شدن دست وی به هنگام بیرون آوردن از گریبان یا زیر بغل.

معجزه نخست جهت تهدید و دوّمین معجزه بمنظور تشویق و ترغیب به شمار می‌رفت و در آن اشاره به این بود که تعلیم حضرت موسیٰ نور هدایت و اتباع آن باعث فلاح است. «**قَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ اِنَّ هٰذَا لَسٰحِرٌ عَلِيْمٌ**» لفظ ملاء بر بانفوذترین رئیس قوم اطلاق می‌گردد. معنی آیه چنین است که سرداران قوم فرعون با مشاهده معجزات به قوم خود چنین اظهار داشتند که این شخص خیلی ساحر دانایی است. زیرا فکر هر کس بقدر همّت اوست. آنهایی که در تمام عمر خود فرعون را خدا نامیده و شعبده بازی ساحران را

۱- قرطبی.

هم مشاهده می‌کردند در حالیکه از معجزات شگفت‌آور خداوندی که حیرت عموم را برمی‌انگیخت بی‌اطلاع بودند. لذا با مشاهده این واقعه عجیب به حضرت موسیٰ (ع) ساحر علیم و دانا لقب دادند، و این معجزه را سحری عظیم و امری فوق‌العاده و ممتاز تلقی نمودند که این خود بیانگر تفاوت بین سحر و معجزات انبیاء علیهم‌السلام است.

فرق میان معجزه و سحر

اللّه تعالی معجزات پیامبرانش را بگونه‌ای عملی می‌سازد که اگر ضدّیت و عناد را کنار بگذارند بدون شک می‌توانند فرق میان سحر و معجزه را دریابند. ساحران عموماً در نجاست و ناپاکی مبتلا هستند و هرچه بیشتر در پلیدی قرار گیرند سحرشان بیشتر مؤثر خواهد شد، برخلاف انبیاء علیهم‌السلام که آنها در طهارت و تهذیب خاص خود قرار دارند و دیگر اینکه معجزات معمولاً از جانب خداوند بنا به دستورش، امکان‌پذیر است، زیرا سحر مدعیان نبوت هرگز به مرحله ظهور نپیوسته و صحت و سقم ادعایشان با عدم موفقیّت‌شان بر همگان آشکار می‌گردد. این بر اهل بصیرت پوشیده نیست که آنچه بوسیله سحر ظاهر می‌شود در دایره پدیده‌های طبیعت جای دارند، حال آنکه معجزه خارج از اسباب طبیعی است و حدوث آن منحصر به ذات باری تعالیٰ است. هم‌چنانکه در قرآن کریم این امر به مصداق آیهٔ ۱۷ سوره انفال «**وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ**» به خداوند منسوب شده است. بنابراین معلوم شد که حقیقت سحر و معجزه متفاوتند، هرچند که به نزد عوام وجه تشابهی داشته باشند امّا خداوند برای رفع اشتباه امتیازاتی مقرّر فرموده تا مردم حقّانیت معجزه را بر سالوس فکر و سحر تمییز دهند.

به هرحال قوم حضرت موسیٰ آگاه شدند که معجزه آن حضرت از افعال ساحران ممتاز و بهمین سبب بود که مجبور شدند تا چنین اظهار کنند

که او خیلی در سحر مهارت خاصی دارد که دیگر ساحران از انجام آن عاجزند.

قَالُوْٓا اَرْجِهْ وَ اَخَاهُ وَ اَرْسِلْ فِى الْمَدَآئِنِ حٰشِرِيْنَ ﴿۱۱۱﴾ يَأْتُوْكَ بِكُلِّ
گفتند مهلت ده باو وبرادرش وبفرست به شهرها جمع کنندگانرا تا که جمع کرده بیاورند پیش تو آنچه
سٰحِرٍ عَلِيْمٍ ﴿۱۱۲﴾ وَ جَآءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوْٓا اِنَّ لَنَا لَاَجْرًا اِنْ كُنَّا
ساحر کامل باشد. و آمدند ساحران پیش فرعون و گفتند آیا هست برای ما حق الزحمهٔ اگر ما
نَحْنُ الْغٰلِبِيْنَ ﴿۱۱۳﴾ قَالَ نَعَمْ وَ اِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ ﴿۱۱۴﴾ قَالُوْا
پیروز گشتیم. گفت آری و شما مقرب قرار می‌گیرید. گفتند
يٰمُوْسٰٓى اِمَّآ اَنْ تُلْقِىَ وَ اِمَّآ اَنْ نَّكُوْنَ نَحْنُ الْمُلْقِيْنَ ﴿۱۱۵﴾ قَالَ
ای موسیٰ یا تو بینداز و یا ما می‌اندازیم. گفت
اَلْقُوْا ۚ فَلَمَّآ اَلْقَوْا سَحَرُوْٓا اَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوْهُمْ وَ جَآءُوْ بِسِحْرٍ
بیندازید پس وقتی انداختند بستند چشمهای مردم را و ترسانیدند آنهارا وانجام دادند سحری
عَظِيْمٍ ﴿۱۱۶﴾ وَاَوْحَيْنَآ اِلٰى مُوْسٰٓى اَنْ اَلْقِ عَصَاكَ ۚ فَاِذَا هِىَ تَلْقَفُ
بزرگ. و ما حکم فرستادیم بموسیٰ (ع) که بینداز عصای خود را پس او فوراً بلعید
مَا يَاْفِكُوْنَ ﴿۱۱۷﴾ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ﴿۱۱۸﴾
آنچه آنها انجام داده بودند. پس ظاهر شد حق و اشتباه درآمد آنچه آنها کرده بودند.
فَغُلِبُوْا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوْا صٰغِرِيْنَ ﴿۱۱۹﴾ وَ اُلْقِىَ السَّحَرَةُ
پس شکست خوردند در آنجا و برگشتند ذلیل و خوار. و افتادند ساحران
سٰجِدِيْنَ ﴿۱۲۰﴾ قَالُوْٓا اٰمَنَّا بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿۱۲۱﴾ رَبِّ مُوْسٰى وَ
بسجده. گفتند ایمان آوردیم به پروردگار جهانیان. که پروردگار موسیٰ و
هٰرُوْنَ ﴿۱۲۲﴾
هارون است.

خلاصه تفسیر

(الغرض پس از طیّ مشوره) آنها (به فرعون) گفتند که شما به این (موسیٰ علیه السلام) و برادرش (هارون علیه السلام) مهلت بده و در (حدود) شهرهای (که در تحت قلمرو تو قرار گرفته‌اند) جمع کنندگان (یعنی نوکران خود را) بفرست (با بخش‌نامه‌ها) که آنها (از همه شهرها) همه ساحران ماهر را (جمع کرده) به دربار تو آورده حاضر کنند (چنانکه اینگونه انتظام برگزار گردید) و آن ساحران پیش فرعون حاضر شده (و) گفتند که اگر ما (بر موسی علیه السلام) غلبه یافتیم (آیا) برای ما حق‌الزحمه بزرگی (و انعام) هم هست. فرعون گفت آری (انعام بزرگی به شما می‌رسد) و علاوه بر آن در جمع مقرّبین بارگاه (ما) قرار می‌گیرید (الغرض از طرف فرعون به حضرت موسیٰ (ع) اطلاع داده شد و برای مبارزهٔ تاریخی مقرر گردید؛ و طبق تاریخ مقرره همه در یک میدان جمع شدند آنگاه) ساحران (بموسیٰ علیه السلام) پیشنهاد کردند که ای موسیٰ (به شما اختیار می‌دهیم) یا شما (اولاً عصای خود را در میدان) بیندازید (که شما آنرا معجزه خود معرفی می‌کنید) و یا (اگر شما اجازه می‌دهید پس) ما (ریسمانها و چوبهای خود را در میدان) می‌اندازیم. موسیٰ علیه السلام فرمود که شما (اوّل) بیندازید وقتی که آنها (ریسمانها و چوبهای خود را) انداختند پس از سحر چشمهای مردم (حاضر در جلسه) را بستند (که از اثر آن، چوبها و ریسمانها بشکل مار متحرک محسوس شدند) و به آنها بیم دادند و یکنوع سحر بزرگ نشان دادند و ما (آنگاه) بموسیٰ علیه السلام (بوسیله وحی) دستور دادیم که شما عصای خود را بیندازید (همانگونه که می‌انداختید) پس همینکه عصا را انداخت او (اژدها شده) همه بازیچه خود ساختهٔ آنها را به بلعیدن گرفت پس (آنگاه حقّانیّت) حق ظاهر شد و آنچه آنها (یعنی ساحران) انجام داده بودند، عدم‌حقانیت آنها ثابت شد پس آنها (یعنی فرعون و قوم او) در این موقع شکست خورده، کاملاً ذلیل شدند (و خجل شدند) و ساحران بسجده افتادند و (به صدای بلند) گفتند که ما ایمان آوردیم بربّ‌العالمین که ربّ موسیٰ و هارون علیهماالسلام است.

معارف و مسایل

بقایای قصّه حضرت موسیٰ علیه‌السلام در این آیات مذکور است که وقتی فرعون با معجزه صریح، حضرت موسیٰ علیه‌السلام مواجه شد که عصایش اژدها شد و چون وقتی به آن دست زد به عصا مبدل گشت و دست بگریبان برد درخشیدن گرفت، لذا مقتضای عقلی این آیه چنین ایجاب می‌کرد که می‌بایست بر حضرت موسیٰ (ع) ایمان می‌آوردند، اما همانگونه که معمولاً عادت اهل باطل است بر رخسار حقیقت پرده انداخته و آنرا بصورت واهی و خیال مشاهده می‌نمایند. فرعون و سرداران قوم او هم بمردم چنین گفتند که این شخص ساحری دانا است، و هدف او این است که بر شهرتان چیره شده شما را تبعید کند، اکنون بگویید که در مقابله با او چه باید کرد.

قوم فرعون با شنیدن این سخن گفتند: «**أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَآئِنِ حٰشِرِيْنَ يَأْتُوْكَ بِكُلِّ سٰحِرٍ عَلِيْمٍ**» در اینجا لفظ **أَرْجِهْ از ارجاء** گرفته شده است، که بمعنی مهلت دادن و امیدوار ساختن می‌آید و **مَدَائِن** جمع مدینه است که به بزرگترین شهر اطلاق می‌شود. **حٰشرين** جمع حاشر است بمعنی جمع کننده و مراد از آن مأمورینی هستند که از کنار و گوشه شهر ساحران را جمع کرده، آوردند. مطلب آیه اینکه مردم قوم چنین مشوره دادند که اگر او ساحری است و می‌خواهد بوسیله سحر کشور ما را فتح کند پس مبارزه با او برای ما چندان مشکل نیست. در کشور ما نیز ساحران بزرگ و ماهری وجود دارند که می‌توانند او را با سحر خود شکست دهند. چندی مأمور به گوشه و کنار کشور بفرست که ساحران هر شهر را جمع کرده، بیاورند. لازم به یادآوری است که در آن زمان سحر به شدّت رواج داشت و ساحران بر عموم مردم نفوذ کامل داشته که اعطای معجزات عصا و ید بیضا شاید بدین مناسبت بوده است تا مکر ساحران در مقابل عظمت معجزه خداوندی به اثبات برسد و مردم به افتضاح سحر و کراهیت آن واقف شوند. چنانکه سنت الهي چنین است که به پیغمبر هر زمان معجزاتی مناسب با آن عصر،

اعطا می‌کند، در زمان حضرت عیسیٰ علیه السلام حکمت و طبّ یونانی به اوج ترقّی خود رسیده بود، لذا به وی معجزه بهبودسازی امراض کوری و برص عنایت شد و در عهد آن‌حضرت ﷺ فصاحت و بلاغت بزرگترین افتخار و کمال عرب به شمار می‌رفت، بنابراین قرآن بعنوان قویترین معجزه به پیغمبر ﷺ داده شد که در مقابله به آن تمام عرب و عجم عاجز ماند. «**وَ جَآءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوْٓا اِنَّ لَنَا لَاَجْراً اِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغٰلِبِيْنَ قَالَ نَعَمْ وَ اِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ**» یعنی بنا به دستور فرعون و با مشوره سران قوم، جلسه‌ای تنظیم شد که بموجب آن از بزرگترین ساحران دعوت بعمل آمد و به هنگام تجمّع، ساحران از فرعون درخواست کردند که اگر ما بر حضرت موسیٰ فائق آمدیم آیا در مقابل، انعام و اجرتی بما تعلّق می‌گیرد؟ فرعون در جواب اظهار داشت که آری! یقیناً به شما جایزه‌ای تعلّق می‌گیرد و به جمع مقرّبین و درباریان ویژه من مفتخر خواهید گشت.

در آمار ساحران که از کل کشور جهت مبارزه با حضرت موسیٰ علیه السلام جمع‌آوری شده بودند اختلاف است. مطابق بعضی روایات از نهصد نفر تا سیصد هزار ساحر بهمراه چوب و ریسمان که بر سیصد شتر حمل می‌شد بمیدان مبارزه آورده شد[1]. از موفّقیت خود سخن می‌راندند و نتیجه مبارزه را به نفع خود حدس زده، بلکه یقین کامل داشتند. معمولاً باطل‌پیشگان همیشه فواید دنیا را مدّنظر دارند، در حالیکه انبیای کرام و وارثان ایشان چنین ندا سر می‌دهند که در آیه ۱۰۹ شعراء آمده: «**وَ مَا اَسْئَلُكُمْ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيَ اِلاَّ عَلٰى رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ**»: یعنی در عوض اینکه ما پیام حق را بخاطر استفاده شما می‌رسانیم چیزی از شما طلبکار نیستیم بلکه اجرت ما را فقط خدا بعهده گرفته است. در این هنگام فرعون به اجتماع ساحران و جادوگران ماهر رسماً اعلام کرد که شما درخواست اجرت و انعام کرده‌اید نه تنها به دریافت پاداش و انعام نایل می‌شوید، بلکه از زمره درباریان من قرار خواهید

---

۱ - قرطبی.

گرفت.

پس از گفتگوی فرعون با ساحران، مکان و زمانی را جهت مبارزه با حضرت موسیٰ علیه‌السلام تعیین کرد که متعاقب آن جایگاه مبارزه، میدان وسیعی در وقت چاشت روز عید تعیین و در نظر گرفته شد. چنانکه در آیه ۵۹ سوره طٰه آمده: «**قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّيْنَةِ وَ اَنْ يُّحْشَرَ النَّاسُ ضُحىً**». در بعضی روایات آمده است که حضرت موسیٰ به هنگام مبارزه با رئیس ساحران اعلام کرد که اگر من پیروز گردم شما بر من ایمان خواهید آورد؟ او در جواب گفت که: عملیات سحری بگونه‌ایست که نه تنها کسی یارای مقاومت در برابر تاکتیک ما را نخواهد داشت بلکه تصور شکست ما فکری است عبث. چنانکه به فرض محال شما پیروز شوید ما علی‌رغم غضب فرعون، در مقابل او بر شما ایمان خواهیم آورد.[1]

«**قَالُوْا يٰمُوْسٰى اِمَّآ اَنْ تُلْقِيَ وَ اِمَّآ اَنْ نَّكُوْنَ نَحْنُ الْمُلْقِيْنَ**». **اِلقَاء** بمعنی انداختن است، مطلب اینکه چون در میدان مبارزه حضور یافتند ساحران به حضرت موسیٰ گفتند که شما اول بیندازید که ما بعد خواهیم انداخت، که البته این پیشنهاد از جهت کبر و عدم اعتنا به آن حضرت بود چراکه آنها بر معجزه حضرت موسیٰ وقعی ننهاده و نسبت به عملیّات خویش کاملاً مطمئن بودند و می‌خواستند که شروع عمل از آن حضرت باشد و بهمین سبب بود که گفتند که نخست ما بیندازیم یا که شما می‌اندازید.

حضرت موسیٰ علیه‌السلام از منظورشان واقف گشت و جهت اطمینان کامل از معجزه خویش نخست به آنها فرصت داد و فرمود: **اَلْقُوْا** یعنی نخست شما بیندازید!

و ابن‌کثیر می‌نویسد که ساحران ادب و احترام حضرت موسیٰ علیه‌السلام را بجا آوردند که نخست حمله را به او پیشنهاد کردند، و از اثر آن بود که به ایمان موفق گشتند. با توجه به اینکه عمل سحر امری حرام است و آنهم

۱- مظهری و قرطبی.

برای شکست پیامبری، که بدون شک نشانه کفر است. اما این سؤال مطرح می‌شود که چرا حضرت موسیٰ به آنها اجازه داد که «اَلْقُوا» شما بیندازید. ولی با اندکی تأمل می‌توان به این حقیقت پی برد که اظهار سحر آنان، امری قطعی بود. زیرا آنها با توجه به مقدمات فراهم شده قبلی با اظهارات گستاخانه خویش آماده پیکار بودند که حضرت موسیٰ (ع) با تکیه به خالق خویش به آنها فرصت آغاز داد و فایده دیگر این کار این بود که آن حضرت مترصد بود که ساحران چوبها و ریسمانهای خود را به مار درآورند. و سپس معجزه عصای وی نه تنها اژدها شود بلکه مارهای سحر ساحران را به کام خود فروبلعد، تا به شکست سحر انجامیده و حقانیت معجزه وی تحقّق پذیرد.[1] و این‌را هم می‌توان با جرأت گفت که این فرمان حضرت موسیٰ (ع) اجازه‌ای برای عمل سحر آنها نبود بلکه به این منظور بود تا حقّانیت معجزه اثبات و سبب شکست و افتضاح آنان شود، که فرمود شما بیندازید که سرانجام مکر و سحر آنان به کجا خواهد انجامید.

«**فَلَمَّآ اَلْقَوْا سَحَرُوْٓا اَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوْهُمْ وَ جَآءُوْ بِسِحْرٍ عَظِيْمٍ**» : یعنی این ساحران وقتی که چوبها و ریسمانهای خود را انداختند چشمهای مردم را بستند و بر آنها بیم انداختند و آنها را درخوف و ترس قرار داده و سحر بزرگی نشان دادند.

از این آیه چنین برمی‌آید که سحرشان در حقیقت نوعی نظربندی و تخیّل بود، چونکه ناظرین احساس می‌کردند که این چوبها و ریسمانها مار شده و در حرکتند و آنها در حقیقت مار نبودند بلکه نوعی مسریزم بود که با حیله‌های جادویی و شعبده‌های نظربندی و تخییلی اقدام به این عملیات کرده تا بدینوسیله فکر و نظر انسان را مغلوب سازند. لازم به یادآوری است که سحر تنها در این یکنوع سحر نیست بلکه انواع مختلف سحر از واقعات به ثبوت رسیده است و هیچ نوع دلیل شرعی و عقلی بر نفی و عدم آن

۱- بیان‌القرآن.

موجود نیست.

«وَ اَوْحَيْنَآ اِلٰى مُوْسٰى اَنْ اَلْقِ عَصَاكَ فَاِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَاْفِكُوْنَ» : یعنی ما به موسیٰ دستور دادیم که عصای خود را بیندازد به محض اینکه بر زمین افتاد از همه بزرگتر شده و بصورت اژدهایی همه مارها را که از سحر ساحران نمودار شده بودند بلعید. در روایات تاریخی است که وقتی هزاران چوب و ریسمان از هزاران ساحر مار شده و شروع به خزیدن کردند تمام میدان از مار پر شد و یک نوع بیم و خوف عجیبی بر اجتماع مستولی گشت، ولی همینکه عصای حضرت موسیٰ بدستور خداوند به شکل اژدها نمایان شد، به پیش رفت و همه مارها را بلعید و تمام کرد.

«فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ»: یعنی حق ظاهر گشت و آنچه ساحران ساخته بودند همه باطل و از بین رفتند.

«فَغُلِبُوْا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوْا صٰغِرِيْنَ»: یعنی در این وقت همه شکست خوردند و کاملاً رسوا شدند «وَ اُلْقِيَ السَّحَرَةُ سٰجِدِيْنَ قَالُوْٓا اٰمَنَّا بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ رَبِّ مُوْسٰى وَ هٰرُوْنَ»: یعنی ساحران بسجده افتادند و گفتند که ما برب العٰلمین یعنی به ربّ موسیٰ و هارون علیهماالسلام ایمان آوردیم.

فرمود در سجده افتادند، اشاره کرد که ایشان با مشاهده معجزه حضرت موسیٰ علیه‌السلام چنان مبهوت و مجبور شدند که بی‌اختیار بسجده افتادند. و می‌تواند به این هم اشاره‌ای باشد که خداوند آنها را موفق گردانیده بسجده انداخت و با رب‌العالمین، رب موسیٰ و هارون میثاق بندگی برقرار کرده، موضع خود را در مقابل فرعون اتخاذ کردند. چراکه آن احمق خود را رب‌العالمین می‌گفت، لذا آنها به رب موسیٰ و هارون معترف شده به او نشان دادند که ما به خدایی تو نیازی نداریم.

قَالَ فِرْعَوْنُ اٰمَنْتُمْ بِهٖ قَبْلَ اَنْ اٰذَنَ لَكُمْ ۚ اِنَّ هٰذَا لَمَكْرٌ مَّكَرْتُمُوْهُ

گفت فرعون که آیا ایمان آوردید به او پیش از اینکه من بشما اجازه بدهم این تدبیری است که همه شما

فِی الْمَدِیْنَةِ لِتُخْرِجُوْا مِنْهَآ اَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ﴿۱۲۳﴾ لَاُقَطِّعَنَّ

در این شهر انجام‌دادید تا که بیرون برانید اهالی‌آن شهر را پس الآن می‌دانید. حتماقطع می‌کنم

اَیْدِیَکُمْ وَ اَرْجُلَکُمْ مِّنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَاُصَلِّبَنَّکُمْ اَجْمَعِیْنَ ﴿۱۲۴﴾ قَالُوْٓا

دستهایتان و پاهایتان را برعکس باز بدار می‌کشم همه شما را کلاً. گفتند

اِنَّآ اِلٰی رَبِّنَا مُنْقَلِبُوْنَ ﴿۱۲۵﴾ وَ مَا تَنْقِمُ مِنَّآ اِلَّآ اَنْ اٰمَنَّا بِاٰیٰتِ رَبِّنَا لَمَّا

همه‌ما به‌طرف پروردگارمان رجوع‌کنندگانیم. ودشمنی توباماازاینجاست‌که‌مابه‌آیات پروردگارمان

جَآءَتْنَا رَبَّنَآ اَفْرِغْ عَلَیْنَا صَبْرًا وَّ تَوَفَّنَا مُسْلِمِیْنَ ﴿۱۲۶﴾ وَ قَالَ

وقتی‌که بما رسیدند ایمان آوردیم، پروردگارا، بریز برما صبر وما را مسلمان بمیران. وگفتند

الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ اَتَذَرُ مُوْسٰی وَ قَوْمَه لِیُفْسِدُوْا فِی الْاَرْضِ وَ

سرداران قوم فرعون، چرا می‌گذاری موسیٰ و قوم او را تا که فساد بپا کنند در زمین و

یَذَرَکَ وَ اٰلِهَتَکَ قَالَ سَنُقَتِّلُ اَبْنَآءَهُمْ وَ نَسْتَحْیٖ نِسَآءَهُمْ وَ اِنَّا

رها‌کنند ترا و معبودان ترا، گفت الآن خواهیم‌کشت پسرانشان‌را وزنده‌می‌گذاریم زنانشانرا و ما

فَوْقَهُمْ قٰاهِرُوْنَ ﴿۱۲۷﴾

بر آنها غالبیم.

خلاصه تفسیر

فرعون (ترسید که شاید همه رعایا مسلمان شوند لذا مضمونی تراشیده، بساحران) گفت که آیا شما بموسیٰ (علیه السلام) ایمان آورده‌اید بدون اینکه من بشما اجازه بدهم، یقیناً (معلوم می‌شود که) این (هم که بگونه‌ای مبارزه ظاهری شده است) یک تدبیری بوده که شما آنرا در این شهر انجام داده‌اید (که در نهان با هم توطئه کرده‌اید که شما چنین بکنید و ما چنان، سپس به این شکل پیروزی و شکست را آشکار می‌کنیم و این توطئه را از این جهت انجام دادید) تا که همه شما (با هم) اهالی این شهر را بیرون برانید (و سپس بفراغ خاطر همه با هم ریاست کنید) پس (بهتر است) الآن حقیقت بر شما روشن می‌گردد (و آن اینکه) من

از یک جانب دستها و از طرف دیگر پاهایتان را قطع خواهم کرد و سپس همه‌تان را بدار خواهم کشید (تاکه موجب عبرت دیگران باشید) آنها در پاسخ گفتند (باکی نیست) ما که بمیریم (به مکان بدی مراجعت نمی‌کنیم بلکه) به نزد مالک خویش می‌رویم (که در آنجا هر نوع امن و راحت هست پس به ما چه ضرری می‌رسد) و تو در ما چه عیبی دیده‌ای (که به سبب آن اینقدر شور و غوغا راه انداخته‌ای) بجز اینکه ما بر احکام پروردگار خویش ایمان آورده‌ایم (و اینکه عیبی نیست سپس از او روی گردانیده و به بارگاه خداوند دعا خواستند که) پروردگارا بر ما صبر سرازیر کن (که سختی‌ها خدشه‌ای به ایمان وارد نکنند) و (وقتی که این معجزه عظیم حضرت موسیٰ علیه‌السلام از نظر عموم گذشت و ساحران ایمان آوردند و عدّهٔ دیگری نیز از آن حضرت پیروی کردند)سرداران قوم فرعون (که از هیأت دولت بودند، دیدند که بعضی مردم مسلمان شدند به فرعون) گفتند آیا شما موسیٰ علیه‌السلام را با قوم (پیرو) او اینچنین (مطلق‌العنان، آزاد) می‌گذاری که در کشور فتنه و فساد بپا کنند (فساد اینکه در جمع خود بیفزایند که بالآخره اندیشهٔ خطر از آن پدید می‌آید) و او (یعنی موسیٰ علیه‌السلام) تو را و معبودان (خود تراشیده) تو را رها کنند (یعنی از معبود بودن آنها انکار کنند و با معیّت موسیٰ علیه‌السلام قوم او چنین عملی انجام دهد یعنی شما در پی انتظام این باشید) فرعون گفت که (فعلاً این انتظام مناسب است که) ما هم پسرانشان را قتل کنیم (تا که به نیروی آنها اضافه نشود) و (چونکه از ازدیاد زنها خطری متوجه ما نیست و نیز ما به آنها در کار و خدمت نیاز داریم لذا) زنها را زنده نگاه داریم و ما از هر لحاظ بر آنها غالبیم (در این انتظام مشکلی ایجاد نمی‌گردد).

معارف و مسایل

در آیات قبلی ذکر شد که ساحرانی که فرعون با مشوره سرداران قوم خویش آنها را از تمام کشور برای مبارزه با موسیٰ علیه‌السلام تدارک دیده بود، در میدان پیکار شکست خورده، نه اینکه تنها شکست خوردند، بلکه بعد از شکست، بی‌درنگ بر حضرت موسیٰ علیه‌السلام ایمان آورده و سر بسجده در پیشگاه ربّ‌العزّت نهادند. در روایات تاریخی آمده است که بمحض ایمان

آوردن سران جادوگران و با مشاهده معجزه از قوم فرعون، قریب به ششصد هزار نفر بر حضرت موسیٰ ایمان آوردند. قابل توجه است که قبل از مبارزه فقط دو نفر (حضرت موسیٰ و برادرش هارون علیهماالسلام) از مخالفان سرسخت فرعون بودند. ولی با شکست ساحران، بزرگترین آنان که با نفوذترین قوم به شمار می‌آمدند به سجده افتاده ایمان آوردند و متعاقب آن بالغ بر ششصد هزار نفر از عموم مردم، مسلمان شده و نیرویی بس عظیم همراه با موسیٰ در مقابل فرعون اعلام ایمان و آمادگی کردند.

سراسیمگی و پریشانی فرعون بیجا نبود ولی آنرا پنهان کرده همانند یک سیاستمدار چالاک و هوشیار، ساحران را به توطئه متهم ساخت، و چنین اظهار داشت که شما در نهان با حضرت موسیٰ برای ضرر رساندن ملک و ملّت توطئه کرده‌اید «**إِنَّ هٰذَا لَمَكْرٌ مَّكَرْتُمُوْهُ فِي الْمَدِيْنَةِ**» یعنی این توطئه‌ای است که شما قبل از ورود به میدان مبارزه، در شهر با یکدیگر طرح‌ریزی کرده‌اید. لذا ساحران را مخاطب ساخته گفت: «**اٰمَنْتُمْ بِهٖ قَبْلَ اَنْ اٰذَنَ لَكُمْ**» یعنی آیا شما قبل از اجازه من ایمان آوردید؟ این سؤال نوعی زجر و تنبیه بود چون ایمان را قبل از اجازه خود ذکر کرده، به مردم خاطر نشان ساخت که اگر معجزه و حقانیت حضرت موسیٰ (ع) تحقّق پذیرفت، ما خود قصد داشتیم او را بپذیریم و به مردم اجازه دهیم تا ایمان آورند، اما شما شتاب کردید و بدون اجازه من و بدون تأمل شکار توطئه‌ای قرار گرفتید.

فرعون با توسّل به فریب از یکسو معجزه حضرت موسیٰ و تسلیم ساحران را در جلوی مردم توطئه و سازش قرار داد و دیگر اینکه وادار به تدبیر تازه‌ای شد تا به نحوی مردم را در گمراهی قدیم نگاه دارد که نیازمند به ترفند سیاسی جدیدی شد؛ از طرف دیگر عمل موسیٰ (ع) و ایمان ساحران که تنها رفع گمراهی فرعون بود، و هیچ ارتباطی به قوم و عوام نداشت آنرا یک مسئله کشوری و سیاسی معرفی کرد. و گفت: «**لِتُخْرِجُوْا مِنْهَآ اَهْلَهَا**» یعنی گفت شما با اقدام به این توطئه بر ملک مصر چیره شوید، آنها را از شهرشان بیرون رانید. بنابراین از بیم ترس خود و مرعوب ساختن دولت،

ساحران را تهدید کرده گفت: «**فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ**» یعنی شما بزودی نتیجه توطئه‌ای را که کردید خواهید دید و متعاقب آن افزود: «**لَاُقَطِّعَنَّ اَیْدِیَکُمْ وَ اَرْجُلَکُمْ مِّنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَاُصَلِّبَنَّکُمْ اَجْمَعِیْنَ**» دست و پای همه شما را برعکس قطع کرده و بدارتان خواهم آویخت. لازم به یادآوری است که قطع برعکس آنست که دست راست و پای چپ قطع شده از هر دو سو مجروح شده زشت و بیکاره جهت عبرت مردم انگشت‌نما شوند. فرعون برای فرونشاندن این نابسامانی و تفرق درباریان و عموم مردم تدبیر تهدید و قتل را تجویز نمود. البته کیفر ظالمانه و خشونت‌آمیز وی بر هیچکس پوشیده نبود. اما اسلام و ایمان آنچنان نیروی لایزالی است که وقتی ریشه آن در دل مؤمن و مسلمان جوانه زند او خود را در مقابل هر حادثه‌ای آماده ساخته و از هر نوع تهدید به قتل اِباء نخواهد داشت.

همچنین نیروی عظیم ایمان بود که ساحران را در مقابل تهدیدات وحشتناک فرعون مقاوم و مستحکم ساخت و آنانی که قبل از ایمان به خدایی فرعون سر تسلیم فرود آورده بودند در ظرف چند ساعت منقلب گشته و در مقابل خدای کاذب خویش عصیان پیشه کردند و به تهدیدات و تنبیهات وی وقعی ننهادند. «**اِنَّآ اِلٰی رَبِّنَا مُنْقَلِبُوْنَ**» یعنی اگر تو ما را نابود کنی پروایی نداریم زیرا به افتخار قرب خدا نایل شده و سپس به هرگونه نعمت و راحتی دست خواهیم یافت. چون ساحران از سطوت و هیبت فرعون واقف بودند نگفتند که تو بما دسترسی پیدا نمی‌کنی یا به مقابله تو برخواهیم خاست، بلکه تهدید او را درست فهمیده جواب دادند که تو قادر هستی در جهان عذابمان دهی ولی ما راه خود را برگزیده و به زندگانی عبث دنیوی توجهی نداریم و چون از دام این جهان برهیم در آغوش رحمت الهی قرار گرفته و به سعادت وصال او می‌پیوندیم. و نیز از گفته ساحران می‌توان چنین استنباط کرد که در این زندگی فانی آنچه می‌خواهی بکن ولیکن ما و شما به پیشگاه ذات احدیت حضور می‌یابیم و اوست که به داد مظلوم می‌رسد. یعنی در حق ما آنچه روا میداری انجام ده ولی این را بدان که فرامین تو

هرچند در جهان قابل تنفیذ باشد روزی بسر می‌رسد. چون بعد از ایمان، زندگی به گونه‌ای خاص در نظر ما خودنمایی می‌کند، گرچه با سختی و مشقت همراه است. اما در مقابل سختی و عذاب آخرت ناچیز است و در فردای آخرت، خوشی و ناخوشی، همیشگی خواهد بود. جای بسی اندیشه و تأمل است کسانی که تا دیروز در کفر و الحاد قرار داشتند و سر تسلیم به دربار فرعون می‌نهادند و او را بر جان و مال و شئون زندگانی خود مخیّر می دانستند و از شکوه و عظمت خالق یکتا غافل بودند چگونه ناگهان منقلب گشته راه عصیان و مقابله با خدای ظلم و ضلالت پیش گرفتند و تدبیر پیکار و ستیز برگزیدند. براستی چه نیرویی سبب مقاومت و ایثارگری آنان گشت، و چه عاملی سبب شد که از مرگ و تهدید نهراسند، بلکه جان را عاشقانه در طَبَق اخلاص نهند. و از زندگی ذلت‌بار دنیوی اعراض کرده راه سعادت آخرت در پیش گیرند و به سوی معبود واقعی بشتابند. آری! این همان نیروی ایمان و توحید است که بر همه مصایب و متاعب دنیوی تاخته و چون پروانه خود را در آتش معرفت می‌افکنند. و از انوار و تجلّیات ذات حق می‌سوزند و از سوختن خود فغان بر نمی‌آورند و جهت استحکام عزم خویش دست به دعا برداشته و از رب‌العالمین چنین استمداد می‌نمایند که: «**رَبَّنَآ اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَّ تَوَفَّنَا مُسْلِمِيْنَ**» یعنی پروردگارا بما صبر کامل عطا فرما و ما را در مسلمانی بمیران. در این آیه اشاره به معرفت الهی است. آن نیرویی که آدمی را در برابر هر رنج و مصیبتی مصمّم می‌گرداند. وقتی انسان به معرفت و شناخت واقعی معبود دست یافت از پیمودن صراط سعادت بازنخواهد ایستاد. بهمین سبب بود وقتی آنان دست اخلاص بدرگاه رب‌العالمین بلند کردند نتیجه معرفت حق بود که با عزمی راسخ جهت مقابله با باطل برآمدند.

کمیسیون بررسی و تحقیقات علل و نتایج جنگ‌های گذشته اروپا در گزارشات خود آورده‌اند که مسلمانان که بخدا و آخرت ایمان دارند و شهادت را فوز عظیم می‌دانند در میدان جنگ از همه بیشتر از خود

شجاعت و ایثار نشان داده، در صبر بر مصایب و مشقّات سرآمد دیگرانند. از اینجاست که کارشناسان فنون جنگ به این نتیجه رسیده‌اند که اگر شالوده عقیدتی ارتش بر توحید و ایمان به آخرت استوار باشد، هیچ نیرویی قادر به اضمحلال آنان نخواهد بود[1].

متأسفانه امروز مسلمانان و حکومتهای اسلامی برای تقویت و اقتدار خویش به هر گونه تدابیر تمسک می‌جویند ولی از نیروی معنویت و ایمان غافل هستند. لذا ساحران فرعونی که عمری را در الحاد و کفر سپری کرده بودند معجزه‌های حضرت موسیٰ توانست که در یک لحظه دگرگونشان کند و محک ایمان وجودشان را فراگرفت تا جایی که در فضای ملکوتی عرفان پیش رفتند. ودر ردیف مجاهدان وغازیان قرار گرفتند. پس معلوم‌گشت که معجزهٔ‌ایمان ساحران‌از معجزات عصاوید بیضای‌حضرت‌موسیٰ(ع)افضل بود.

اثر بیم حضرت موسیٰ و هارون علیهماالسلام بر فرعون

دروغها و ترفندهای سیاسی فرعون با ارائه معجزه حضرت موسیٰ رنگ ملایم‌تری بخود گرفت، زیرا او می‌خواست که ساحران را در ضلالت پیشین نگهدارد ولی با برخورد پرشگفت معجزه، نیروی خشم فرعون بر ساحران اندک شد و نسبت به حضرت موسیٰ (ع) که مخالف اصلی او بود چیزی نگفت در حالیکه مردم، فرعون را خطاب کرده و گفتند که: «**اَتَذَرُ مُوْسٰى وَ قَوْمَه لِيُفْسِدُوْا فِى الْاَرضِ وَ يَذَرَكَ وَ اٰلِهَتَكَ**» یعنی آیا شما موسیٰ علیه‌السلام و پیروان او را وامی‌گذارید که به شما و معبودان شما اعتنا نکرده در کشور فتنه و فساد بپا کنند.

فرعون بر این مجبور شده و گفت: «**سَنُقَتِّلُ اَبْنَآءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِ نِسَآءَهُمْ وَ اِنَّا فَوْقَهُمْ**

۱- تفسیر المنار.

قَاهِرُوْنَ»: یعنی عمل ایشان برای ما چندان موجب اندیشه نیست، بلکه ما جهت تنبیه مردم و تدبیر عواقب کار، کاری خواهیم کرد که در میان‌شان هر پسریکه متولد بشود او را بقتل می‌رسانیم و تنها زنها را باقی می‌گذاریم. دیری نمی‌گذرد که ملّت‌شان از مرد خالی شده، تنها زنان باقی می‌مانند که برای انجام خدمات ما کنیز خواهند بود. و ما بر مقدّرات همه اینها قادریم، که آنچه بخواهیم می‌توانیم انجام دهیم و ایشان نمی‌توانند گزندی بما برسانند.

علمای مفسّرین فرموده‌اند که فرعون بخاطر بحرکت آوردن قوم، چنین گفت که پسران بنی‌اسرائیل را بقتل می‌رسانیم امّا درباره حضرت موسیٰ و هارون علیهما السلام از زبانش چیزی نراند. علّتش این بود که خوف معجزهٔ حضرت موسیٰ علیه السلام بر مغز و روان فرعون نشسته بود.

حضرت سعید بن جبیر می‌فرمود: که بر فرعون با مشاهده معجزه مهیب اژدهای حضرت موسیٰ (ع) آنچنان لرزه‌ای افتاد که بی‌اختیار ادرارش فرو ریخت. براستی که هیبت چنین است.

مولانا رومی فرموده:

هر که ترسید از حق و تقوی گزید

ترسد از وی جن و انس و هر که دید

یعنی هرکه از خدا بترسد همه مخلوق از او می‌ترسند. در اینجا که قوم فرعون گفت که: موسیٰ و قوم او تو را و معبودان تو را گذاشته در جهان فساد بپا می‌کنند.

از این سخن معلوم می‌شود که اگرچه فرعون، خود در جلوی قوم، مدعی خدایی بود «**وَاَنَا رَبُّکُمُ الأَعْلیٰ**»: می‌گفت ولی خودش نیز بتها را می‌پرستید. و دومین بار بود که قتل پسران نوزاد جهت تضعیف بنی‌اسرائیل انجام می‌گرفت. نخستین بار بعد از تولد حضرت موسیٰ (ع) بمرحله اجرا درآمد. که نتیجه آن اقدام چیزی جز عدم موفقیّت وی تا کنون نبود. ولی وقتی که خدا بخواهد ملتی را رسوا کند او باینگونه تدابیر متوسل می‌شود

که همین عمل سرانجام وسیله‌ای برای هلاکت خودش قرار گیرد، چنانکه در آینده معلوم خواهد شد که در اثر این ظلم و ستم، عاقبت فرعون و قوم او به کجا انجامید.

قَالَ مُوْسٰی لِقَوْمِهِ اسْتَعِیْنُوْا بِاللهِ وَ اصْبِرُوْا ۚ اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ ۙ قف لا

گفت موسیٰ بقومش که از خدا کمک بخواهید و صبر کنید یقیناً زمین از آن خداست،

یُوْرِثُهَا مَنْ یَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖ ۗ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِیْنَ ﴿۱۲۸﴾ قَالُوْٓا

وارث آن می‌گرداند هرکسی‌را بخواهداز بندگانش وانجام خوب از آن پرهیزگاران است. گفتندکه ما

اُوْذِیْنَا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَاْتِیَنَا وَ مِنْۢ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا ۗ قَالَ عَسٰی رَبُّکُمْ اَنْ

اذیت وآزار بودیم پیش‌ازاینکه توبیائی بنزدماوبعدازاینکه آمدی، گفت نزدیک‌است‌که پروردگارتان

یُّهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَیَسْتَخْلِفَكُمْ فِی الْاَرْضِ فَیَنْظُرَ كَیْفَ تَعْمَلُوْنَ ﴿۱۲۹﴾

هلاک‌کند دشمن‌شمارا و شمارا جانشین‌اوقرار دهد درزمین‌وباز ببیندکه‌شماچگونه کارمی‌کنید.

وَلَقَدْ اَخَذْنَآ اٰلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِیْنَ وَ نَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرٰتِ لَعَلَّهُمْ

و ما مبتلا کردیم کسان فرعون را در قحط سالیها، و کاستن میوه‌ها تا که

یَذَّكَّرُوْنَ ﴿۱۳۰﴾ فَاِذَا جَآءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوْا لَنَا هٰذِهٖ ۚ وَاِنْ تُصِبْهُمْ

نصیحت‌بپذیرند. پس‌هرگاه‌میرسیدبایشان‌خوبی، می‌گفتنداینست‌سزاوارما، واگرمی‌رسیدبایشان

سَیِّئَةٌ یَّطَّیَّرُوْا بِمُوْسٰی وَ مَنْ مَّعَهٗ ۗ اَلَآ اِنَّمَا طٰٓئِرُهُمْ عِنْدَاللهِ وَلٰكِنَّ

خرابی بد فالی می‌گرفتند به‌موسیٰ و همراهان او آگاه باش که نحوست‌شان بنزد خداست ولی

اَكْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ ﴿۱۳۱﴾ وَقَالُوْا مَهْمَا تَاْتِنَا بِهٖ مِنْ اٰیَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا ۙ لا

بیشتر مردم نمی‌دانند. وگفتند آنچه شما بیاورید نشانی که بوجه آن بر ما سحر کنید

فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِیْنَ ﴿۱۳۲﴾

پس ما هرگزبر تو ایمان نخواهیم آورد.

خلاصه تفسیر

(وقتی بنی‌اسرائیل از تهدیدات و مجازات فرعون آگاهی یافتند، خیلی متوحش شده از حضرت موسیٰ علیه‌السلام چاره‌جویی کردند پس) موسیٰ (علیه‌السلام) به قوم و پیروان خود فرمود که اعتماد بر خدا بدارید و از خود استقامت نشان دهید (نترسید) این زمین از آن خداست از بندگانش هر که را بخواهد (او را) مالک (و حاکم) میگرداند (همچنانکه فرمانروایی این سرزمین را چند صباحی به فرعون داده است) و پیروزی از آن کسانی است که از خدا می ترسند (پس شما بر ایمان و تقویٰ استوار باشید که این سلطنت بشما خواهد رسید، که البته به چند روزی انتظار ماندن نیاز هست) مردم قوم (از نهایت حسرت و حزم که طبعاً مقتضی تکرار شکوه می‌باشند) گفتند که (ای پیغمر خدا) ما همیشه در مصیبت قرار گرفته‌ایم پیش از بعثت شما (که فرعون از ما بیگاری می‌گرفت و پسران ما را می‌کشت) و بعد از دعوت شما و ایمان آوردن ما هم (که انواع و اقسام شکنجه در حق ما و خانواده‌هایمان اعمال خواهند کرد و حتی تصمیم بقتل رساندن پسران ما نیز، صادر شده است) موسیٰ (علیه‌السلام) فرمود (نترسید) عن‌قریب خداوند دشمن‌شما را هلاک و شما را بجای او حاکم زمین می‌گرداند سپس روال کار شما را می بینند (که آیا شکرگزاری و قدردانی و اطاعت بجا می‌آورید. یا ناسپاسی و غفلت و معصیت، در این ترغیبی است به اطاعت و تخذیری است بر معصیت) و (وقتی که فرعون و پیروان او بر انکار و مخالفت مصرّ شدند پس) ما کسان فرعون را (همراه با فرعون [که ذکر آن در رکوع هجدهم و نوزدهم از این سوره رفت] به انواع مصایب) مبتلا کردیم (۱) در قحط سالی (۲) و کاستن میوه‌جات تا که آنها (سخن حق را) بفهمند (و تسلیم حقیقت شوند) پس (آنها بازهم نفهمیدند بلکه کیفیت کارشان این بود که) وقتی بر ایشان خوشحالی (یعنی ارزانی و محصول) می آمد می گفتند که بایستی صاحب چنین نعمت و خوشی باشیم (چراکه شانس ما خوب است و اینها بر اثر نیکبختی ما است. چنین نبود که آنها را از فضل و نعمت رزاق دانسته، پس سپاسش را بجای آورده بر طاعتش گردن نهند) و اگر به ایشان نوعی ناخوشی (مانند قحط و کم‌درآمدی) پیش می آمد پس موسیٰ (علیه‌السلام) و همراهان او را منحوس می دانستند (که این پدیده از نحوست موسیٰ است و نمی‌خواستند این نحوست را از عصیان و کفر و تکذیب خویش بدانند در حالیکه

چنین نبود همه مصایب نتیجه اعمال خودشان بود، چنانکه می‌فرمایند که) آگاه باشید که (سبب این) نحوست در علم خداست (یعنی خداوند اعمال کفرآمیز آنها را می‌داند و در حقیقت این نحوست سزای چنان اعمالی است) اما بیشترشان آنرا نمی‌دانند (به عدم تشخیص خود پی نمی‌برند) و می‌گویند که هر نوع سخن عجیبی (از بالا) به ما عرضه کنی، که بوسیله آن بر ما سحر کنی بازهم ما سخن تو را هرگز قبول نخواهیم کرد.

معارف و مسایل

فرعون بعد از شکست با موسیٰ علیه‌السلام خشم خود را بر بنی‌اسرائیل فرو نشاند که قانونی برای قتل پسران و زنده‌نگهداشتن زنان بتصویب رساند، قوم بنی اسرائیل از تهدید و کیفر فرعون به وحشت افتادند. زیرا شکنجه‌هایی را که فرعون قبل از تولّد حضرت موسیٰ علیه‌السلام بر آنها روا داشته بود، مجدداً بسراغشان آمد و حضرت موسیٰ علیه‌السلام آنرا احساس فرموده از روی شفقت پیامبرانه و طبق حکمت برای نجاتشان از این بلا، دو چیز به ایشان تلقین فرمود. یکی استمداد از خدا بهنگام مبارزه با دشمن، دوّم، صبر و استقامت تا پایان کار و اینرا هم نشان داد که اگر این شیوه را عمل کنید این کشور از آن شماست و شما پیروز خواهید شد. و همین است مقصود آیه قبل که در آن فرموده است «**اسْتَعِيْنُو بَاللهِ وَ اصْبِرُوْا**» یعنی از خدا کمک بخواهید و صبر کنید سپس فرمود: «**اِنَّ الْاَرْضَ للهِ يُوْرِثُهَا مَنْ يَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ**» یعنی همه زمین از آن خداست او هرکسی راکه بخواهد مالک و وراث زمین می‌گرداند و این امر حتمی است که انجام کار و پیروزی از آن پرهیزگاران است. در این آیه اشاره باین نکته است که اگر شما تقویٰ را اختیار کردید [**ذکر آن در بالا رفت**] که مستلزم به صبر و استعانت باللّه باشد، فرجام کار شما آنست که حاکم و فرمانروای مصر خواهید شد.

نسخهٔ اکسیر برای نجات از مشکلات و مصایب

نسخه‌ای که حضرت موسیٰ علیه‌السلام به بنی اسرائیل جهت غلبه بر دشمنان ارائه داد اگر با تأمل نگریسته شود این همان نسخهٔ اکسیری است که هرگز خطا نخواهد رفت و پس از آن پیروزی قطعی است. نخستین جزو این نسخه «**استعانت بالله**» است که روح اصلی این نسخه به شمار می آید. علت اینکه وقتی خالق کاینات کسی را مورد حمایت قرار دهد، رخ تمام کاینات بکمک او منعطف می‌گردد. چراکه همه کاینات تحت سیطره و فرمان اوست.

خاک‌وبادوآب و آتش‌بنده‌اند   با من‌وتومرده باحق زنده‌اند

در حدیث آمده است که هرگاه خداوند بکاری اراده فرماید، اسباب آن کار خود بخود فراهم می‌آیند لذا در مقابله با دشمن، بدون استعانت از خدا هیچ نیرویی کارآمد نیست؛ آنهم استعانتی که از صدق و اخلاص خیزد نه اندیشه و زبان. دومین جزء آن نسخه «صبر» است. و صبر در لغت بمعنی کنترل کردن نفس و مقاوم ماندن بر امور خلاف طبع است. و صبر بر مصایب بدان خاطر صبر نامیده می‌شود که در آن جذبهٔ گریه و فریاد و جیغ کشیدن سرکوب می‌گردد. چون هر فرد اندیشمند نیک می‌داند که برای وصول به مقاصد می‌بایست از موانع محنت و مشقّت گذر کرد و برخلاف طبع و سرشت خویش رنج و تکلّف را بر خویشتن هموار ساخت تا به دروازه موفقیت برسد. رسول گرامی صلی الله علیه وسلم در حدیثی چه خوب گفت: که صبر آنچنان نعمت وسیعی است، که صبوران را نعمتی وسیع‌تر از آن اعطا نشده است، لذا حضرت موسیٰ (ع) با ایراد نصایحی حکمت‌آمیز و وعده فتح و نصرت مورد چنین سخنانی واقع شد که: «**أُوْذِينَا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَاجِئْتَنَا**» یعنی ای موسیٰ (ع) ما قبل از آمدن شما تحت ظلم و ستم قرار داشتیم و بعد از آمدن شما (و دعوت به ایمان) نیز مورد تهدید و عذاب و آزار قرار خواهیم گرفت.

به عبارت دیگر، قبل از بعثت شما، ما زیر شدیدترین آزارها معذب بودیم و به امید پدیدار شدن پیامبری، روزگار می‌گذراندیم. ولی اکنون بعد از آمدن شما و ایمان ما اگر بازهم سلسله‌های ایذا و آزار ادامه یابد، پس چه می‌توانیم بکنیم. بنابراین موسیٰ (ع) حقیقت صبر را بر آنها تصریح و تأیید کرده شکوفه امید را بر دل ناآرامشان شکفت و چشم حیرت‌زده‌شان را به برق دورنمای سعادت منور گردانید و گفت: «**عَسٰی رَبُّكُمْ اَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْاَرْضِ**» یعنی اگر بر نصایح ما عامل باشید بعید نیست که دشمن بزودی هلاک گردد و شما بر اریکه اقتدار تکیه زنید ولی «**فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُوْنَ**» یعنی نیک بدانید، که هدف تنها رسیدن به حکومت و قدرت نیست بلکه برقراری داد و عدل و تنفیذ اوامر الهی است. لذا وقتی که بر ملک مصر اقتدار یافتید آگاه باشید از مزه قدرت و حکومت کام طبع‌تان را شیرین نساخته و از وقایع اسفباری که بر نیاکان‌تان رفته است غافل نباشید.

حکومت و سلطنت امتحانی است برای طبقه حکمران

در این آیه هرچند که مخاطب بنی‌اسرائیل است، امّا خداوند متعال به هر طبقه از حکمرانان هشدار و اعلام می‌دارد که نفس حکومت خالق کاینات را سزاست و چند صباحی آدمی را به عنوان خلیفه بر مصدر حکومت می‌نشاند، تا دستورات الهی عدل و داد و امر و نهی را بر زمین جاری گرداند و هنگامی که خود بخواهد صلاحیت حکومت را از فرد سلب می‌نماید. چنانکه در آیه ۲۶ آل عمران آمده است: «**تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَآءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَآءُ**».

در تفسیر بحر محیط منقول است روزی عمرو بن عبید پیش از آنکه منصور خلیفه عباسی، بر مسند خلافت تکیه زند، رسید و در نشستی که با او داشت این آیه را بر وی خواند: «**عَسٰی رَبُّكُمْ اَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْاَرْضِ**» در آن آیه بشارتی بود که وی بخلافت می‌رسد، برحسب اتفاق منصور

خلیفه شد، و روزی عمرو بن عبید به نزد او آمد. و منصور از پیش‌گویی عمرو بن عبید یادآوری کرد. عمرو بن عبید در جواب گفت: تو سرانجام بر قدرت خلافت نشستی، ولی آیه دیگری که «**فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُوْنَ**» است باقی است پس به یاد دار. به هرحال، خلافت و امارت مدّ نظر نیست، بلکه خداوند روال کار و نحوه انجام آنرا می‌نگرد همانگونه که بر فرعون و فرعونیان رفت.

در روایت تفسیری است که این مسلسل تا هفت سال بر آنها ماند درباره بیان این در قرآن مجید برای عذاب قحط دو لفظ آمده است: یکی **سنین** و دیگری **نقص من الثمرات** که حضرت عبدالله بن عباس و غیره در این باره چنین گفته‌اند: که **سنین** یا عذاب قحطی برای روستائیان که دارای زمین‌های مزروعی‌اند اختصاص داشت و عذاب **نقص ثمرات** ویژه شهرنشین‌ها که دارای باغات میوه بودند، نازل می‌شد.

هرگاه قهر و عذاب الهی بر قومی فرود آید از حقیقت بکلی غافل می‌شوند همچنانکه قوم فرعون در این عذاب گرفتار آمد ولی آنها از ابتلای بدین عذاب متنبه نشده، بلکه وقوع چنین حوادثی را از نحوست حضرت موسیٰ (ع) و همراهانش می‌پنداشتند. «**فَإِذَا جَآءَتْهُمَ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هٰذِهٖ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَّطَّيَّرُوْا بِمُوْسٰى وَ مَنْ مَّعَه**» یعنی هرگاه این قوم بخوبی و راحتی و آرامش نایل گردند می‌گویند که ما سزاوار دریافت چنین نعمتی هستیم باید این بما برسد و هرگاه مصیبت و مشقتی پیش آید می‌گویند آه این از اثر نحوست موسیٰ علیه‌السلام و همراهان اوست، حق تعالیٰ در پاسخ به این جسارت چنین فرمود: «**اَلَآ اِنَّمَا طٰٓئِرُهُمْ عِنْدَاللهِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ**».

طائر به معنی حیوان پرنده است. عرب، با پریدن حیوان بجانب راست و چپ فال نیک و بد میگرفتند، بدین ترتیب در قرآن نیز طائر بمعنی فال آمد. و معنی طائر در این آیه مؤیّد همین مضمون است. مقصود آیه اینکه خوبی و بدی فال و سرانجام هر کاری منوط به اراده و مشیّت الهی است، و همه پدیده‌های عالم و ظواهر طبیعت در سایه قدرت و خواست خداوند

جای دارند و نحوست و قداست چیزی یا کسی در امور جهان دخیل نیست. لذا آنها از نهایت جهل و ضلالت خویش با پراندن پرندگان فال می‌گرفتند و بدین وسیله بر مقاصد و امیال واهی خود مهر صحّه می‌گذاردند. و برای همین بود که آنها معجزه حضرت موسیٰ را سحر پنداشتند و اظهار داشتند که «**مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ اٰيَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ**» یعنی هر نشانه‌ای که دالّ بر نبوتت باشد بر ما عرضه کن، و این را بدان که ما مغلوب سحر تو نشده و هرگز بر تو ایمان نخواهیم آورد.

فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوْفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ اٰيٰتٍ

باز ما فرستادیم بر ایشان طوفان و ملخ و کنه و غورباقه و خون نشانی‌های زیاد

مُّفَصَّلٰتٍ فَاسْتَكْبَرُوْا وَكَانُوْا قَوْمًا مُّجْرِمِيْنَ ﴿۱۳۳﴾ وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ

جدا جدا باز هم تکبر کردند و بودند قوم گناهکار و هرگاه واقع می‌شد بر آنها

الرِّجْزُ قَالُوْا يٰمُوْسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ

عذابی می‌گفتند ای موسیٰ دعا کن برای ما پیش خدایت همانگونه که بتو نشان داده و اگر زایل کنی از ما

عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ﴿۱۳۴﴾ فَلَمَّا

این عذاب را، پس حتماً ما ایمان خواهیم آورد بتو، و میفرستیم با تو بنی اسرائیل‌را. پس چون ما

كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ اِلٰٓى اَجَلٍ هُمْ بٰلِغُوْهُ اِذَا هُمْ يَنْكُثُوْنَ ﴿۱۳۵﴾

دور کردیم از ایشان عذاب را تا مدتی که ایشان به آن میرسیدند آنگاه ایشان عهد شکستند.

فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَاَغْرَقْنٰهُمْ فِى الْيَمِّ بِاَنَّهُمْ كَذَّبُوْا

پس انتقام گرفتیم از ایشان، پس غرق کردیم ایشانرا در دریا، به این سبب که ایشان تکذیب کردند

بِاٰيٰتِنَا وَكَانُوْا عَنْهَا غٰفِلِيْنَ ﴿۱۳۶﴾

آیات ما را و از آنها غفلت می‌کردند.

خلاصهٔ تفسیر

(وقتیکه اینگونه سرکشی اختیار کردند پس) ما (علاوه از آن مصیبت این مصایب را هم مسلّط گردانیدیم که) بر آنها طوفان (کثرت باران) فرستادیم (که مال و جانشان در کام خطر فرورفتند) و (از این خوف زده شده با موسیٰ علیه‌السلام عهد و پیمان بستند که اگر شما این مصیبت را از ما دور گردانید، ما ایمان خواهیم آورد و آنچه شما بفرمایید اطاعت خواهیم کرد، پس وقتیکه آن مصیبت زایل گشت و متعاقب آن به انواع نعمت و محصول دست یافتند از پیمان خویش بکلی غافل شدند زیرا که غرق در نعمت و ثروت بودند و راه عصیان و انکار پیش گرفتند، پس بر مزرعهٔ ایشان ملخ (مسلّط گردانیدیم) و (باز وقتیکه نابودی مزرعه‌شان را مشاهده کردند متوحّش شده باز چون سابق تجدید پیمان کردند، باز وقتیکه به برکت دعای حضرت موسیٰ علیه‌السلام این بلا زدوده شد و به محصولات دست یافتند با فراغت خاطر، آنها را به خانه بردند و از هر حیث در رفاه و آرامش فکر قرار گرفتند، ولی سپس چون گذشته بر کفر و انکار اصرار ورزیدند و ما در محصولاتشان آفت) کرم (قرار دادیم) و (وقتیکه از این آفت ترسیدند دست به دعا برداشتند و استمداد نمودند و چون بار آن مصیبت از دوششان برداشته شد و در کمال نعمت و آرامش به خورد و نوش نعمت‌های الهی پرداختند، ولی ناگهان سر به کفر و طغیان برداشتند، پس آنگاه مزه نعمت‌های خود را بر مذاقشان ناگوار ساخته بلای) قورباغه (را بسویشان گسیل داشتیم بگونه‌ای که خوراک و ظروف غذا و خانه‌هایشان را فراگرفت و زندگی را بر ایشان ناممکن ساخت) و (باز هم بازنیامدند آنگاه بلای دیگر بر آنها فرود آوردیم و نوشیدن برای آنها دشوار شد زیرا نوشیدنی شان) خون (می‌شد یعنی به محض رسیدن به دهان به خون تبدیل می‌شد و خلاصه چنین عذاب و مصایبی بر آنها مستولی گشت زیرا) این‌ها معجزات آشکاری بودند (چون در مقابله با حضرت موسیٰ راه عصیان و انکار گزیدند که با معجزاتی اعجاب‌انگیز برخوردند، این معجزات و آیات هفتگانه را با عصا و ید بیضاء، آیات تسعه می‌نامند) پس (لازم بود که در برخورد و مشاهدهٔ این آیات و معجزات غالب، بخود می‌آمدند امّا باز هم) آن مجرم پیشگان کبر کردند (علیرغم شدیدترین عذابها، براه حقیقت برنگشتند) و هرگاه بر آنها عذابی (از مصایب و بلاهای مذکور) واقع می‌شد می‌گفتند ای موسیٰ برای ما به پیش پروردگارت دعا کن بآنچه بر شما وعده داده شده و (آن عبارت از برطرف شدن قهر در صورت بازآمدن ماست پس ما تعهد می‌دهیم که) اگر شما این عذاب را از ما

دور کنید (یعنی دعاکرده برطرف سازید) ما یقیناً بگفتهٔ شما ایمان خواهیم آورد و بنی اسرائیل را رها کرده با شما همراه خواهیم کرد پس وقتی که (به یُمن دعای حضرت موسیٰ علیه‌السلام این عذاب را تا مدتی که آنها به آن می‌رسیدند دور می‌کردیم آنها بی‌درنگ نقض پیمان می‌کردند هم چنانکه قبلاً بیان شد) پس (چون محقق شد که آنها از شرارت خویش بازنخواهند آمد آنگاه) ما از ایشان (کاملاً) انتقام گرفتیم یعنی آنها را بدریا غرق کردیم (چنانکه در جای دیگر آمده) بجهت اینکه آنها آیات ما را تکذیب می‌کردند و بر بی‌توجهی و بی‌اعتنایی خویش اصرار می‌ورزیدند (که البته تکذیب و بی‌اعتنایی‌شان هم اینچنین ساده نبود چون با انکار و عناد پیمان خود را آشکارا نقض می‌کردند.)

معارف و مسایل

در آیاتی که شرحشان رفت، دنباله قصه حضرت موسیٰ و قوم فرعون مذکور است که ساحران فرعون در مبارزه با موسیٰ علیه‌السلام شکست خوردند و ایمان آوردند ولی قوم فرعون همچنان بر طغیان و کفر مصرّ ماند.

طبق روایات تاریخی حضرت موسیٰ علیه‌السلام بعد از این واقعه ظرف بیست سال در مصر مانده پیغام الهی را به مردم رساند و آنها را بطرف حق دعوت داد و در این زمان خداوند به حضرت موسیٰ علیه‌السلام ۹ (نه) معجزه عطا فرمود که هدف از آنها بیدار کردن قوم فرعون و هدایت آنها براه راست بود آیه ۱۰۱، اسراء، «**وَ لَقَدْ اٰتَيْنَا مُوسٰى تِسْعَ اٰيَاتٍ**» بیانگر همین موضوع است. ارائه دو معجزه عصا و ید بیضا حضرت موسیٰ علیه‌السلام از معجزات نه‌گانه به شکست ساحران و ایمان آوردنشان انجامید که وقایع آن به تفصیل گذشت و معجزه دیگر که ذکرش رفت آن بود که قوم فرعون علیرغم مشاهده دو معجزه، راه عناد و انکار پیش گرفتند که عذاب قحط سالی بصورت تقلیل محصولات و ملالت و استیصال گریبانگیرشان شد، که در نتیجه دست نیاز به سوی حضرت موسیٰ دراز کرده و بر رفع بلای قحطی از آن‌حضرت دعا خواستند. ولی بمحض برطرف شدن عذاب قحط، به سرکشی و انکار و

عناد پرداخته و این مصیبت را از نحوست حضرت موسیٰ و همراهان او دانسته و آن را از پدیده‌های معمولی روزگار انگاشتند. و ذکر شش معجزه دیگر نیز در این آیات قرآنی مذکور است.

«**فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ ءَايَٰتٍ مُّفَصَّلَٰتٍ**» یعنی باز ما بر ایشان عذابهای طوفان و ملخ و کرم گندم و قورباغه و خون را فرود آوردیم این پنج نوع عذاب از جانب خداوند بر قوم فرعون آمده، در قرآن به آیات مفصلات تعبیر شده است. که حضرت عبدالله ابن‌عباس چنین تفسیر کرده است که هر یک از عذابها تا وقت مقرری باقی ماند و سپس برطرف شد. باز مهلت داده شد و در پایان مهلت نوع دوم و سوم بصورتهای وحشتناکی خودنمایی کردند. ابن‌منذر از حضرت عبدالله بن‌عباس روایت می‌کند که هر یک از عذابها بمدت ۷ روز بر قوم فرعون چیره شد یعنی از روز شنبه آغاز و شنبه دیگر پایان می‌یافت.

و پس از آن تا سه هفته بآنها مهلت داده می‌شد تا بخود آیند و از راه باطل اعراض کرده به سوی حقیقت روی آورند. امام بغوی از حضرت ابن‌عباس (رض) روایت کرده، که چون اولین عذاب بصورت قحطی بر قوم فرعون آمد و باز با دعای حضرت موسیٰ (ع) مرتفع شد، باز هم آنان مجدداً به سرکشی و انکار و عناد پرداختند و از عذاب گذشته پند نپذیرفتند و نقض پیمان کردند. حضرت موسیٰ بر آنان عذاب دردناک درخواست کرد و گفت بر اینها عذابی مستولی کن تا متألم و متنبّه شده و برای دیگران پند و برای آیندگان درس عبرتی باشد. پس آنگاه خداوند عذاب طوفان نازل کرد. نظر مفسران مشهور بر این است که: مراد از طوفان آب است و آن بگونه‌ای واقع شد که تمام منازل و مزارعشان به زیر آب فرورفت و امکان خواب و آسایش را از آنها ربود و زندگی‌شان را مختل و خوابشان را پریشان و فراغتشان را مشوّش و سکونت‌شان را غیرممکن و جانشان را در ورطه نابودی قرار داد، و جای تعجب اینکه منازل و مزارع بنی‌اسرائیل در جوار فرعونیان بودند. در اثر این طوفان هیچ گزندی به بنی اسرائیل وارد نیامد در

حالیکه خانه‌ها و کشتزارهای قوم فرعون در کام آب فرورفت.

قوم فرعون از این طوفان سهمگین به هراس افتاده، به حضرت موسیٰ علیه‌السلام پناه برده و گفتند که از پروردگارت بخواه که این عذاب را از ما برطرف کند، در آنصورت ما ایمان خواهیم آورد و بنی اسرائیل را رها خواهیم ساخت. طوفان در اثر دعای حضرت موسیٰ علیه‌السلام برطرف شد و در نتیجه مزارعشان بیش از پیش سرسبزتر شد. آنها بعد از فرونشستن طوفان، شروع به بحث کرده و اظهار داشتند که این طوفان در اصل عذابی نبوده، بلکه جهت استفاده ما آمده که در نتیجه محصولات مزرعهٔ ما بیشتر شده، لذا موسیٰ علیه‌السلام در رفع طوفان دخالتی نداشته است. پس لزومی در اجرای پیمان خود نمی‌بینیم.

به این ترتیب، آنها بعد از فاجعه طوفان، مدتی را در امن و عافیت بسر بردند که در اصل خداوند به آنها فرصت اندیشیدن و عبرت از گذشته داده بود، ولی آنها به این جریان وقعی ننهاده و پندی نگرفتند. دیری نگذشت که عذاب ملخ بصورت سیلِ خروشان به سوی آنها هجوم آورد. مزارع و باغات میوه و کشتزارهای سرسبزشان را در کام نیستی قرار داد. و در روایات آمده است که حتی دربهای چوبی و سقفهای خانه و اثاث منازل را بکلی از بین برده و زندگی را برای قوم سرکش فرعون غیرممکن ساختند. جای تعجب اینکه این آفت در دیار بنی اسرائیل که همجوار فرعون بود سرایت نکرده و از این بلای خانمانسوز بکلی مصون ماندند. قوم فرعون از این عذاب آن چنان مستأصل و معذّب شدند که بناچار نزد موسیٰ علیه‌السلام آمدند و برای رفع آن از او کمک و چاره طلبیدند و اظهار داشتند که: شما اگر این بار نیز دعا کنید و از خدا بخواهید که این عذاب رفع شود وعده قطعی می‌دهیم که ایمان خواهیم آورد و بنی اسرائیل را آزاد خواهیم ساخت. حضرت موسیٰ علیه‌السلام باز بدربار خدا دعا کرد و این عذاب برطرف شد ولی پس از برطرف شدن عذاب آنها وقتی مشاهده کردند که از بقایای محصول‌شان میوه اندکی که بقدر کفایت یک ساله برجای دیدند، گفتند که

برای یکسال کافی است. باز به عصیان و عهدشکنی مشغول شدند و نه ایمان آوردند و نه بنی اسرائیل را آزاد کردند. این بار نیز خداوند به آنها یک ماه مهلت داد و پس از آن مهلت بر آنها، عذاب **قمّل** مسلّط گردانید. لفظ **قمّل** بر شپش اطلاق می‌شود که در لباسها و موی آدمی پدید می‌آید و نیز به کرم هم گفته می‌شود که در غلّه و محصولات ایجاد شود. و امکان دارد که این عذاب **قمل** شامل هر دو نوع کرم باشد که در مال و جان آنان ضایعات مهلکی پدید آورد.

آفت کرم محصولات و مزارع را بحدّی تباه و نابود ساخت که اگر ده کیلوگرم گندم را برای آرد کردن به آسیاب می‌بردند، از آن سه کیلو آرد بدست می‌آمد. و آفت شپش نیز مو و ابرو و مژگان آنها را می‌خوردند و بدین ترتیب قوم فرعون در شدیدترین شرایط قرار داشت که ادامه زندگی بر آنها دشوار بود، که باز هم به سوی حضرت موسیٰ (ع) پناه آورده و از او کمک خواستند و گفتند که اگر اکنون جهت رفع این عذاب دعا کنی، یقیناً به وعده خود عمل کرده و ایمان خواهیم آورد. بناچار حضرت موسیٰ دست دعا بدرگاه الهی برداشته و از بارگاهش درخواست رفع عذاب کرد. که خداوند آن عذاب سخت را از دوششان برداشت که متعاقب آن راحتی و آسایش سراغشان آمد. ولی به محض دست یافتن به خوشی و عافیت پیمان خود را نقض کرده و راه عصیان و انکار پیش گرفتند که مجدداً خداوند بمدت یکماه دیگر به ایشان فرصت داده ولی آنها فرصت را از دست دادند و گرفتار چهارمین عذاب شدند که این عذاب به صورت سیل متلاطمی از قورباغه به سوی خانه و کاشانه‌شان جاری گشت. و هرکجا می‌نشستند تا گلو غرق در قورباغه بودند و چنانکه می‌خوابیدند بدنشان از قورباغه ناپدید می‌گشت که امکان جنبیدن از آنها سلب شده بود. غذا و طعامهایشان پر از قورباغه بود. آن چنان زندگی تلخ شده بود که بگریه و فغان افتاده برای چندمین بار به سوی حضرت موسیٰ روی آوردند و با گریه و زاری از آن‌حضرت کمک خواسته و از وی استدعا کردند، که به درگاه الهی برای

رفع این بلای وحشتناک دعا کند و متعهد شدند که نسبت به وعده خویش قطعاً جامه عمل پوشانند. حضرت موسیٰ (ع) به درگاه ذوالجلال دعا کردند و در نتیجه عذاب قورباغه مرتفع گشت.

هنگامی که عذاب الهی رفع شد مجدداً بر ضدّیت و عناد خویش اصرار ورزیدند و از رویدادهای آشفته گذشته غافل شدند و عذابها را از سحر حضرت موسیٰ قلمداد کردند. آری! اینها از عادت بارز کافران و منکران حق است چراکه وقتی قهر خداوندی بر گروهی چیره گردد، حجاب تاریکی بر دیدگان‌شان کشیده می‌شود و از استنباط حقیقت ناتوان می‌مانند. لذا خداوند یک ماه نیز مهلت داد تا باز بخود آیند و به راه حقیقت برگردند ولی آنها از این مهلت هم استفاده نکردند. و بدین ترتیب مقدمه نزول عذاب سهمگین‌تری را بر خویشتن مهیّا ساختند که این بار عذاب خون بر شئون زندگانی آنان مستولی گشت. بطوری که خوردنی و نوشیدنی‌شان به هنگام مصرف پر از خون می‌شد یا بوقت آب کشیدن از چاه و حوض سطل از خون مالامال می‌گشت. در هر یک از عذابهای معجزه حضرت موسیٰ که یکی بعد از دیگری بوقوع می‌پیوست، بنی اسرائیل از گزند خطرات مصون ماندند. جای تعجّب اینکه به هنگام درگیر بودن به عذاب خون، از قوم بنی اسرائیل آب درخواست کردند ولی آن آب بهنگام مصرف تبدیل به خون می‌شد و یا اگر با بنی اسرائیلیان بر سر سفره، غذا تناول می‌کردند چنانکه قوم فرعون لقمه غذا را به دهان نزدیک می‌کردند، تبدیل به لقمه خونین می‌شد. این عذاب تا ۷ روز ادامه داشت که در این مدّت به ستوه آمدند و بناچار به نزد حضرت موسیٰ (ع) تنها ملجأ، روی آورده و از او استمداد کرده و از وی در رفع این آفت خونین ملتمسانه درخواست کردند و وعدهٔ موثق دادند که دیگر نقض پیمان نکرده به راه حقیقت عودت نمایند. در این هنگام حضرت موسیٰ برای رفع این بلا دست دعا به درگاه احدیت برداشت که متعاقب آن، عذاب خون رفع شد. بدین ترتیب انواع پنجگانه عذاب الهی بصورتهای گوناگون و خطرناک بر قوم فرعون ظاهر

گشت ولی آنها از راه ضلالت برنگشته، بلکه بر عصیان و انکار خود استوار باقی ماندند که قرآن آنرا چنین بیان می دارد: «**فَاسْتَكْبَرُوْا وَكَانُوْا قَوْمًا مُّجْرِمِيْنَ**» یعنی آنها تکبّر کردند و مجرم‌پیشه بودند.

پس از اینها ذکر عذاب ششم بنام «**رِجْز**» در آیه بعدی آمده است. این لفظ بیشتر بر طاعون اطلاق می‌شود و بمعنی آبله و غیره از امراض وبایی هم استعمال می‌شود.

در روایات تفسیری است که وبا یا طاعون بر آنها مسلّط گردید و در اثر آن هفتاد هزار نفر هلاک شدند آنگاه بازهم آنها به فریاد آمدند. و این عذاب هم در اثر دعای حضرت موسیٰ (ع) برطرف شد. ولی آنها باز هم چون سابق، عهدشکنی کردند. همه آزمایش‌ها و عذابها یکی بعد از دیگری بر آنها آمد و مهلت به اتمام می‌رسید ولی نپذیرفتند و به عصیان و انکار خویش بشدّت ادامه دادند. تا جایی که مترصد فرصت جهت نابودی حضرت موسیٰ -که تنها پناهگاهشان بشمار می آمده- شدند. لذا با لشکری گران به تعقیب آن‌حضرت پرداختند. که سرانجام طعمه دریا شدند که در این باره قرآن می‌فرماید:

«**فَاَغْرَقْنٰهُمْ فِي الْيَمِّ بِاَنَّهُمْ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا وَكَانُوْا عَنْهَا غٰفِلِيْنَ**» یعنی پس غرق کردیم ایشان را، در دریا بسبب آنکه ایشان دروغ می‌داشتند آیات ما را و از آن غفلت می‌کردند. (و از آن بودند بی‌خبر).

وَاَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِيْنَ كَانُوْا يُسْتَضْعَفُوْنَ مَشَارِقَ الْاَرْضِ وَمَغَارِبَهَا

و وارث گردانیدیم کسانی راکه ضعیف شمرده می‌شوند، در مشرق و مغرب آن سرزمینی که

الَّتِيْ بٰرَكْنَا فِيْهَا ؕ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنٰى عَلٰى بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ۙ بِمَا

برکت گذاشته بودیم در آن، وکامل شد وعده نیک پروردگار تو بر بنی اسرائیل، بسبب

صَبَرُوْا ؕ وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهٗ وَمَا كَانُوْا

صبرشان و ویران کردیم آنچه که ساخته بود فرعون و قوم او، و آنچه

يَعْرِشُوْنَ ﴿۱۳۷﴾ وَ جَاوَزْنَا بِبَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ الْبَحْرَ فَاَتَوْا عَلٰى قَوْمٍ

برافراشته بودند. و گذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریا پس رسیدند بقومی که

يَّعْكُفُوْنَ عَلٰٓى اَصْنَامٍ لَّهُمْ ۚ قَالُوْا يٰمُوْسَى اجْعَلْ لَّنَآ اِلٰهًا كَمَا لَهُمْ اٰلِهَةٌ ۭ

می‌پرستیدند بتهای خودرا، گفتند ای موسیٰ قرار بده برای ماهم معبودی چنانکه ایشان بت دارند

قَالَ اِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُوْنَ ﴿۱۳۸﴾ اِنَّ هٰٓؤُلَاۗءِ مُتَبَّرٌ مَّا هُمْ

گفت هرآینه شما قومی هستید که نادانی می‌کنید. هرآینه ایشان هلاک شونده‌اند آنچه (مذهبی) که ایشان

فِيْهِ وَ بٰطِلٌ مَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ﴿۱۳۹﴾ قَالَ اَغَيْرَ اللّٰهِ اَبْغِيْكُمْ اِلٰهًا وَّ هُوَ

درآنند و باطل است آنچه می‌کنند. گفت موسیٰ آیاغیر از خدا بخواهم برای شما معبودی واوست

فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعٰلَمِيْنَ ﴿۱۴۰﴾ وَ اِذْ اَنْجَيْنٰكُمْ مِّنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ

که برتری داده شما را برجهانیان وآنوقت رابیادداشته باشید که نجات دادیم شمارااازکسان فرعون که

يَسُوْمُوْنَكُمْ سُوْۗءَ الْعَذَابِ ۚ يُقَتِّلُوْنَ اَبْنَآءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُوْنَ نِسَآءَكُمْ ۭ

می‌رسانیدند به شماعذاب بزرگ که می‌کشتند پسران شماراوزنده نگاه می‌داشتند زنهای (دختران)

وَ فِيْ ذٰلِكُمْ بَلَاۗءٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ عَظِيْمٌ ﴿۱۴۱﴾

شماراودرآن آزمایشی بوداز جانب خداوندشما، آزمایشی بزرگ.

خلاصه تفسیر

و (فرعون و کسان او را غرق کرده) ما کسانی را که ضعیف شمرده می‌شدند (یعنی بنی اسرائیل را) مالک مشرق و مغرب آن سرزمین (یعنی تمام حدود آن) که در آن برکت داده بودیم گردانیدیم (برکت ظاهری کثرت محصولات و برکت باطنی آنست که جایگاه و مدفن پیامبران گرامی بوده است) و وعده خوب پروردگار تو در حق بنی‌اسرائیل بسبب صبرشان تکمیل گشت (که به ایشان دستور رسیده بود که «**اِصْبِرُوْا**») و ما کارخانه‌های ساخته و پرداخته فرعون و قوم او را و آنچه آپارتمان سر بفلک می‌ساختند همه را ویران کردیم و ما بنی اسرائیل را از

دریا (یی که فرعون و قوم او را در آن غرق کردیم) گذرانیدیم (که قصّه آن در سوره شعراء است) پس (بعد از گذشتن) گذرشان بر قومی شد که پای چند بت نشسته بودند (یعنی آنها را می‌پرستیدند) گفتند ای موسیٰ برای ما هم یک معبود (مجسّم) چنین مقرر کن که معبودان ایشانند. او گفت حقیقتاً شما در جهل بزرگی گرفتار هستید. قوم فرعون به سبب بت‌پرستی‌شان (این از جانب خدا هم) نابود خواهند شد (همچنانکه سنت الهی چنین است که همیشه حق را بر باطل پیروز کرده و باطل و باطلیان را درهم می‌کوبد) و این کارشان بی‌اساس محض است (چراکه بطلان شرک بدیهی و یقینی است و) فرمود آیا غیر از خدا دیگری را برای شما معبود مقرر کنم درحالیکه او شما را (در بعضی نعمتها) بر تمام جهان برتری داده است و (اللّٰه تعالی جهت تأیید قول حضرت موسیٰ علیه‌السلام فرمود که) آنوقت را بیاد دارید که وقتی ما شما را از (ظلم و ایذای) کسان فرعون نجات دادیم که به شما مشقتهای سخت میرسانیدند که پسران شما را بکثرت می‌کشتند و زنهای شما را (بخاطر بیگاری و خدمت خویش) زنده می‌گذاشتند و در این (واقعه) از طرف پروردگار شما آزمایش بزرگی است.

معارف و مسایل

در آیات فوق‌الذکر سرکشی پی در پی قوم فرعون و آگهی‌شان با انواع عذاب از جانب خداوند بیان شده بود و در آیات مذکور سرانجام بدآنها و پیروزی بنی اسرائیل ذکر شده است.

در نخستین آیه فرمود: «**وَ اَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِيْنَ كَانُوْا يُسْتَضْعَفُوْنَ مَشَارِقَ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِيْ بٰرَكْنَا فِيْهَا**» یعنی قومی را که ضعیف و ناتوان شمرده می‌شد ما او را مالک مشرق و مغرب آن سرزمین گردانیدیم که در آن برکت گذاشته بودیم. باید در الفاظ قرآن اندیشید؛ زیرا نفرمود، که قومی را که ضعیف و ناتوان بود، بلکه فرمود آنکه فرعون آنرا ضعیف و ناتوان کرده بود، اشاره به این است که اگر خداوند حامی قومی باشد هرگز ضعیف و ذلیل نخواهد شد، هر چند بظاهر ضعیف و ناتوان بنظر آیند. و براستی خذلان و اعزاز

منحصراً در ید قدرت اوست همانگونه که در آیه ۲۶ آل عمران فرمود: «**تُعِزُّ مَنْ تَشَآءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ**»: برای مالک گردانیدن زمین لفظ «**اَوْرَثْنَا**» فرمود که ما آنها را وارث گردانیدیم، همانگونه که وارث اموال پدر، فرزندانش استحقاق دارند. چون آن مستضعفان بنی اسرائیل که روزگاری در دست قهر فرعون گرفتار بوده، و در بلیّات و مصایب، صبر کردند، در نتیجه بر جای فرعونیان قرار گرفتند و وارث سرزمین و اموالشان شده و بسرای و وطن ایشان فرود آمده و در میان ناز و نعیم ایشان نشستند. مشارق جمع مشرق و مغارب جمع مغرب است و به علت تبدیلی مشرق و مغرب در اوقات مختلف سرما و گرما لفظ جمع آورده شد و مراد از زمین در اینجا طبق گفته اغلب مفسّرین، شام و مصر است که بعد از هلاکت فرعون و قومش بنی اسرائیل را بر آن سرزمین‌ها گمارد. و از «**الَّتِیْ بٰرَکْنَا فِیْهَا**» برمی آید که خداوند برکات و عنایات ویژه خود را شامل آن سرزمینها کرده است. درباره محل برکات بودن سرزمین شام آیات متعددی در قرآن مذکور است و «**الَّتِیْ بٰرَکْنَا حَوْلَهَا**» درباره همین موضوع آمده است. و نیز از روایات متعددی برمی آید که سرزمین مصر هم مشمول عنایات و برکات الهی قرار گرفته است چنانکه حضرت عمر (رض) رود نیل را از سیدالانهار و بهترین رودها نامیده است و همچنین از حضرت عبدالله بن عمر منقول است که: نود درصد برکات الهی در مصر و ده درصد آن سرزمینهای دیگر را شامل شده است.[۱]

خلاصه، فرعونیان با کوتاه نظری خویش در کبر و نخوت بوده یارای شنیدن سخن حق را نداشته سرانجام خود را در قربانگاه سفاهت خویش نابود ساختند، و سرانجام مِلک و مُلکشان بدست بنی اسرائیلیان افتاد و وعده الهی تحقّق پذیرفت. الحقّ که وعده الهی و رسولانش بر حق است. چنانکه فرمود: «**وَ تَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنٰی عَلٰی بَنِیْٓ اِسْرآءِیْلَ**» یعنی وعده نیک پروردگارت درباره بنی اسرائیل کامل شد.

۱- بحر محیط.

مراد از وعده نیک آن وعده‌ایست که حضرت موسی علیه‌السلام خود در آیه ۱۲۹ اعراف داده بود. یعنی «**عَسٰی رَبُّكُمْ اَنْ يُّهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْاَرْضِ**» نزدیک است که پروردگارتان دشمن‌تان را هلاک، و شما را مالک زمین‌شان گرداند. یا مراد آن وعده‌ایست که خداوند در آیه ۵ سوره قصص در حق بنی اسرائیل فرموده است:

«**وَ نُرِيْدُ اَنْ نَّمُنَّ عَلَى الَّذِيْنَ اسْتُضْعِفُوْا فِي الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَّ نَجْعَلَهُمُ الْوٰرِثِيْنَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامٰنَ وَ جُنُوْدَهُمَا مِنْهُمْ مَّا كَانُوْا يَحْذَرُوْنَ**». یعنی ما می‌خواهیم که بر قومی که در این ملک ناتوان و ذلیل گشته، احسان کنیم و آنها را پیشوا و حاکم قرار داده، وارث این زمین بگردانیم و موقعیتی را بر آنها فراهم آوریم تا در زمین تصرّفاتی کنند و فرجام وعده‌مان را به فرعون و هامان و قومشان که از ترس خود علیه حضرت موسیٰ به تدابیر و توطئه‌هایی متوسّلند، نشان دهیم.و حقیقت این است که هر دو نوع وعده منوط به یک قضیه است. و تمام شدن آیه با لفظ «**تَمَّتْ**»، عبارت از این است که اتمام و تکمیل وعده، هنگامی انجام می‌پذیرد که انعام و احسان الهی مشمول گردد. و منظور از لفظ «**بِمَا صَبَرُوْا**» این است که، خداوند بعد از اتمام زحمات و مشقات‌شان به صبر، بر آنها فَرَجِ بعد از شدت عنایت کرد. لازم به یادآوری است که انعام و احسان الهی مختص قوم بنی اسرائیل نبود، بلکه هر فرد و اجتماعی را که در برابر متاعب و مشکلات دین صبور باشد و با عزمی جزم به استقبال آن رود، سرانجام انعام و اکرام بی‌شمار الهی بدو روی خواهند آورد. وقتی حضرت موسی علیه‌السلام وعده نصرت الهی را بقوم خود کرده بود، به آنان چنین وعده داده بود که کلید پیروزی، استعانت از خدا و استقامت در مقابل مصایب و متاعب است.

حضرت حسن بصری رحمه‌الله فرموده است در اینجا اشاره باین موضوع است که هرگاه آدمی در مقابل کسی یا گروهی قرار گرفت و توان مبارزه و دفاع را نداشت، بهترین شیوه‌ای که آدمی را به ظفر و فلاح نزدیک می‌کند، صبر است. نیز فرمود که هرگاه بخواهد در مقابل ایذای کسی مقابله به مثل

کند و به عبارت دیگر مترصد انتقام شود پس خداوند نتیجه را به توان ناچیز وی وامی‌گذارد. و امّا اگر در مقابل ایذا و ظلم، با صبر و انتظار نصرت الهی مقابله کند و تدبیر کار را موقوف به استعانت از مستعان بداند بدون شک خود را چون بنی‌اسرائیلیان در حریم و عده انعام الهی جای داده است. پس همانگونه که خداوند بنی اسرائیل را به صبر و استقامت دعوت و به ظفر و فلاح وعده فرمود، همین دعوت و وعده به مصداق آیه ۵۵ سوره نور به امّت محمدﷺ نیز تصریح شده است: «**وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ**» همچنانکه بنی اسرائیل اتمام و اکمال وعده حق را به صورت احسان و انعام مشاهده کرد امّت محمّد ﷺ نیز به فوز و سعادت دوچندان نایل شده و عمومیت وارث شدن زمین بر آنها تحقّق یافت.[1]

در آن هنگام که بنی اسرائیل در مقابل آزار و ایذای فرعونیان لب به شکوه گشودند که: «**اُوذِيْنَا**» این تصوّر پیش نیاید که آنها در مقابل صبر اظهار عجز کردند بلکه هیچگونه خللی در ایمان و اعتقاد راسخشان پدید نیامده بلکه از کثرت آزاری که بر آنها اعمال می‌شد رنج و ایذای خود را اظهار داشتند.

بعد از این آیه مذکوره فرمود: «**وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهٗ وَ مَا كَانُوْا يَعْرِشُوْنَ**» یعنی ما هم آنچه فرعون و قوم او ساخته بودند و کاخها و درخت‌های بلند و همه تجهیزات برافراشته و باشکوهشان را در کام نیستی قرار دادیم، «**وَ مَا كَانُوْا يَعْرِشُوْنَ**» یعنی آنچه را که آنها بلند می‌کردند. زیرا آنها منازل و ساختمان‌های بلند و مجللی داشتند و هم‌چنین تدابیر مختلفی را علیه حضرت موسیٰ (ع) تدارک دیده بودند که در معرض نابودی قرار گرفتند.

تا اینجا از هلاکت و ویرانی قوم فرعون سخنی به میان رفت و در آینده بعد از ذکر فتح و پیروزی قوم بنی اسرائیل، از جهالت و انحراف آنها

۱- روح البیان.

بیان می‌گردد.

با وجود داشتن نعمت‌های بیشمار الهی گاهی مرتکب امر جهالت می‌شدند و غرض از ذکر آن تسلاّی خاطر آن‌حضرتﷺ است که پیامبران عموماً از دست قوم خود در ایذا و مشقت بوده به امید راه یافتنشان به راه حقیقت، مشکلات و مصایب را تحمّل می‌کردند که با در نظر گرفتن اوضاع ناخوشایند پیامبران و ایذا رسانی سرکشان تاریخ، سختی‌ها و ناگواری‌های امروزه بر مؤمنین آسان می‌گردد.

«**وَ جَاوَزْنَا بِبَنِیٓ إِسْرَآءِیْلَ الْبَحْرَ**»: یعنی ما بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم بنی اسرائیل در مقابله با قوم فرعون به پیروزی معجزه آسایی دست یافت و از حصول آن اطمینان حاصل نمود. ناگفته نماند که مردمی که بعد از شدّت به فرج و عشرتی نایل شوند، طبعاً مرتکب اعمال جاهلانه‌ای می‌شوند. که چنین واقعه‌ای بر بنی اسرائیل روی داد. بدین ترتیب هنگامی که این قوم بوسیله معجزهٔ حضرت موسیٰ (ع) از دریای خروشان عبور کرده و شاهد غرق شدن فرعونیان در دریا بودند. بعد از گذر، بر قبیله‌ای که به پرستش بتها مشغول بودند، برخورد نمودند. بنی اسرائیل روش آنان را پسندیده و از حضرت موسیٰ خواستند که: برای ما چنین معبودی (بتی) که محسوس و در دسترس‌مان باشد مقرر کن تا به عبادت آن مشغول شویم. لذا حضرت موسیٰ (ع) فرمود که «**اِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُوْنَ**» یعنی شما گروهی بسیار نادان هستید؛ چگونه روش شرک و ضلالت را می‌پسندید، روشی که بموجب آن قوم فرعون مشمول عذاب و نقمت الهی قرار گرفت و خود ناظر غرق شدنشان بودید. آیا من علاوه بر خداوند معبودی دیگر برای شما مقرر کنم در حالیکه خداوند شما را بر همه عالمیان برتری داده است؟

مراد از همه عالمیان مردمان آن زمان‌اند که در آنوقت مؤمنین قوم موسی علیه‌السلام از همه مردم اعلیٰ و افضل بودند. حضرت موسیٰ (ع) سپس وقایع دردناک گذشته‌شان را یادآوری کرده اضافه نمودند که: آن زمان که در چنگال قدرت فرعون مجبور و مقهور بوده شاهد کشتار پسران و بردگی

دختران خویش بودید، خداوند به لطف و احسان خویش از چنان عذاب نجاتتان داد، آیا نتیجه احسان همین است که به هنگام رهایی از مذلّت، با رب‌العالمین شریک مقرر کرده درخواست شرک می‌کنید؟! الحق که شما قومی نادان هستید و مرتکب ظلمی عظیم شده‌اید. بزودی دست ندامت به درگاه کبریایی‌اش بلند کرده، توبه کنید.

وَ وٰعَدْنَا مُوْسٰى ثَلٰثِيْنَ لَيْلَةً وَّ اَتْمَمْنٰهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيْقَاتُ رَبِّهٖ اَرْبَعِيْنَ

ووعده کردیم ما به موسیٰ سی شب وتکمیل کردیم آنهارا بده، پس کامل شدمدت پروردگار او چهل

لَيْلَةً ۚ وَ قَالَ مُوْسٰى لِاَخِيْهِ هٰرُوْنَ اخْلُفْنِىْ فِىْ قَوْمِىْ وَ اَصْلِحْ وَ

شب، وگفت موسیٰ به برادرش هارون، جانشین من باش در قوم من و اصلاح کن و

لَاتَتَّبِعْ سَبِيْلَ الْمُفْسِدِيْنَ ﴿۱۴۲﴾

مرو به راه مفسدان.

خلاصه تفسیر

و (وقتیکه بنی اسرائیل از همه پریشانیها اطمینان یافت از موسیٰ علیه‌السلام خواست که بما یک شریعت مقرر کن تا بااطمینان بر آن عمل کنیم، حضرت موسیٰ علیه‌السلام از خداوند درخواست کرد، حق تعالیٰ این حکایت را چنین بازگو می‌کند که) ما به موسیٰ علیه‌السلام وعده سی شب داده بودیم (که بر کوه طور آمده معتکف باش پس به تو شریعت وکتاب تورات خواهیم داد) و آنها را با مزید ده شب تکمیل کردیم (یعنی تورات را داده و ده شب را باز برای عبادت افزودیم که شرح آن در سورهٔ بقره رفته است) و باین شکل وقت (مقرره) پروردگار او (روی هم رفته) به چهل شب تکمیل شد و موسیٰ علیه‌السلام (مجبور شد که بکوه طور بیاید پس در وقت حرکت) به برادرش هارون (علیه‌السلام) گفته بود که پس از من نظم این مردم را بدست بگیر و اصلاحشان بکن و براه بدنظمان عمل نکن.

معارف و مسایل

از آن هنگام که فرعون و قوم عصیانگرش طعمه دریا شده، چراغ شوم ظلم به خاموشی گرایید و مشعلهٔ الحاد و طغیانگریشان فرونشست، پهنه هستی از لوث وجودشان پاک شد و بنی اسرائیل پس از حصول اطمینان، به حضرت موسیٰ (ع) اظهار کردند که: اکنون اگر به ما شریعت و کتابی داده شود بااطمینان خاطر عمل خواهیم کرد. لذا حضرت موسیٰ (ع) بدین منظور به دربار الهی دعا کرد. در اینجا لفظ «وٰعَدْنَا» از وعده مشتق است و حقیقت وعده اینست که کسی را به نفع‌رسانی اطمینان دهد. و معنی اصلی واعدنا، همان وعده و معاهده‌ای است که بین دو طرف باشد، زیرا از جانب خداوند وعده اعطای تورات بود و از سوی حضرت موسیٰ (ع) وعده سی و چهل شب اعتکاف و انتظار؛ پس بهمین‌سبب بجای **وَعَدنا، وٰاعدنا** فرمود. اللّٰه تعالیٰ حضرت موسیٰ را وعده داد که پس از انقضای مهلت به وی، کلامی نازل خواهد کرد و آن را مشروط کرد به اینکه مدت ۳۰ شب بر کوه طور معتکف شده به تنهایی به ذکر و انتظار معشوق بنشیند تا مقدمات تجلّی فراهم گشته، لایق ملاقات شود. و سپس ده شب را بر آن افزود چه فوز عظیمی و چه شب‌های شکوهمندی! که معشوق به عاشق پاکباخته خویش وعده دیدار دهد و بر مدت دیدار نیز بیفزاید.[1]

در آیه مذکور چند نکته مهمّ قابل تعمّق و تأمل است: نخست اینکه خداوند ۴۰ شب اعتکاف بر حضرت موسیٰ تعیین‌کرد و دارای چه حکمتی است که ابتدا سی شب تعیین و ۱۰ شب بر آن افزود تا مدت حقیقی اعتکاف

۱- و یا بقول خواجه عبدالله انصاری: (که چه عزیز است وعده دادن در دوستی او، چه بزرگوار است نشستن به وعده‌گاه دوستی، چه شیرین است خلف وعده در مذهب دوستی! وعده واپس داشتن و روزها در پیش وعده افکندن نپسندیده‌اند الا در مذهب دوست، که در دوستی بی‌وفایی عین وفاست، و ناز دوستی، نبینی که رب‌العالمین با موسیٰ کلیم این معاملت کرده و او را سی روز وعده داد. چون بسر وعده رسید ده روز دیگر افزود. از آن در افزود که موسیٰ در آن خوش می‌بود. موسیٰ آن سی روز سرمایه شمرد و این ۱۰ روز، سود گفت: چون یکبار دیگر کلام حق شنیدم).

به ۴۰ شب تکمیل شد. در این چه سرّی نهفته است؟ و اگر بدون مقدمه ۴۰ شب تعیین می‌فرمود بر حضرت موسیٰ چه اشکالی داشت؟ لازم به تذکر است از حکمت‌های الهی کسی را آگاهی نیست هرچند که علما و مفسّرین برجسته در این خصوص نظریات متعدّدی ابراز داشته‌اند. در تفسیر «**روح‌البیان**» آمده است که یکی از حکمت‌های آن، تأکید بر انجام تدریجی و آهستگی عمل است. بدین ترتیب که هرگاه انجام کار یا مسؤولیتی به شخصی واگذار شود نباید همه کار را یکباره بر دوشش نهاد. پس برای سهولت انجام کار لازم است که به تدریج به مسؤولیت وی افزوده شود تا از نظر روحی آمادگی لازم فراهم آید. در «**تفسیر قرطبی**» آمده است که در این، خود درسی برای صاحبان قدرت و فرمانروایان است که هرگاه فرمانبری در وقت معین از ارائه کارش عاجز ماند و نتوانست در وقت مقرر آنرا انجام دهد، پس لازم است که بر مهلت وی افزوده شود تا نتیجه مطلوب به حصول پیوندد. و نیز بقولی دیگر از مفسّرین، احتمال توفیق مطلوب در سی شب برای حضرت موسیٰ میسّر نبود، لذا مهلت مقرره تمدید و ۱۰ شب بر آن افزوده گشت تا نتیجه دلخواه و مطلوب حاصل آید. که البته افزونی ۱۰ شب بر اعتکاف را بعضی مفسرین بدین‌گونه اظهار داشته‌اند که حضرت موسیٰ از عشق دیدار الهی ۳۰ شب را بطور متوالی روزها را روزه گرفت که در این میان هرگز افطار نکرد و پس از اتمام ۳۰ شب روزه گشود و به مقام طور حضور یافت، از طرف خداوند ندا آمدکه رائحه‌ای‌که از تبخیر معده روزه‌دار پدید می‌آید او بنزد خدا پسندیده است شما آنرا با مسواک بعد از افطار زایل کرده‌اید لذا ده روز دیگر روزه بگیرید تا که باز آن کیفیّت پدید آید.

و از آنچه در برخی روایات تفسیری آمده است که حضرت موسیٰ علیه‌السلام بعد از روزهٔ سی روز مسواک کرده بود و به سبب آن رائحهٔ صوم زایل شده، نمی‌توان استدلال کرد که مسواک زدن برای روزه‌دار مکروه یا ممنوع است، زیرا اولاً سند این روایت در هیچ جای مذکور نیست، ثانیاً امکان دارد که این حکم مختص بذات مبارک حضرت موسیٰ علیه‌السلام باشد و

برای عموم مردم نبوده است. یا در شریعت موسوی اینگونه دستور، برای عموم مردم بود که بوقت روزه مسواک نزنند اما در شریعت محمدیه عمل مسواک در حال روزه در احادیث ثابت است که آنرا بیهقی بروایت حضرت عایشه صدیقه رضی‌الله تعالیٰ عنها نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: **خیر خصائل الصائم المسواک** یعنی بهترین عمل روزه‌دار مسواک است این روایت را در جامع‌الصغیر نقل کرده حسن گفته‌اند.

فایده

از روایت مذکور این سؤال پیش می‌آید که چرا زمانی که حضرت موسیٰ (ع) همراه حضرت خضر رفت نتوانست گرسنگی نیم روز را تحمّل کند؟ و به همراهش گفت: **آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا** یعنی برای ما ناهار بیاور که این سفر ما را در مشقّت انداخت[1]. در تفسیر «**روح‌البیان**» آمده که این فرق بسبب نوعیت دو سفر است، نخستین سفر با مخلوق در تلاش مخلوق بود و در کوه طور از مخلوق جدا شده در جستجوی حق سبحانه است و اثر آن چنان ظاهر شد که مقتضیات بشری کلاً مضمحل شدند و اشتهای خوردن و آشامیدن آنقدر کاسته شد که تا سی روز اصلاً مشقّتی احساس نفرمود و طعام و شراب به یادش نیامد و از گرسنگی بی‌خبر بود چراکه در سوز انتظار معبود و معشوق بود.

محاسبه از سال قمری در عبادات و امور دینی

معمولاً در محاسبات دینی و عبادی از سال قمری و در امور دنیوی

۱- (و یا به قول پیر هرات: «از رنج خود خبر داشت که با خود بود و از گرسنگی نشان دید که در راه خلق بود و در صورتی که در کوه طور سی روز مسلسل چنان روزه گرفت که شب هم افطار نکرد، این امر ظاهراً بسیار تعجّب‌آور می‌نماید.

از سال شمسی کمک می‌گیرند، چون شروع ماههای قمری از رؤیت هلال که بعد از غروب آفتاب و ابتدای شب است، تعیین می‌گردد و برای همین است که در شرایع انبیاء علیهم‌السلام در محاسبه تاریخ بجای روز از شب محاسبه کرده و ماه قمری را معتبر دانسته‌اند. لذا می‌بینیم که در آیه مذکور بجای سی روز، سی شب (**ثَلَاثِينَ لَيْلَةً**) بکار رفته است. در تفسیر «**قرطبی**» به روایت از ابن‌عربی آمده است که: **حساب الشمس للمنافع و حساب القمر للمناسک** یعنی حساب ماه شمسی برای منافع دنیوی و حساب قمری برای ادای عبادات است. بنا به روایت حضرت عبدالله بن عباس (رض) سی شب مذکور از شب‌های ماه ذوالقعده و ده شب اضافی از اول ذوالحجه به شمار آمده است پس بنابراین واضح شد که تورات حضرت موسیٰ در یوم النحر (عید اضحی) نازل گشته است.[1]

و اما از تکمیل به ۴۰ شب حکمتی دیگر ایفاد می‌گردد و آن اینکه مقدمات اصلاح نفس و تهذیب اخلاق حداقل در ۴۰ شبانه روز در اعتکاف میسّر است. و از آیه مذکور چنین برمی‌آید که چهل شب در اصلاح احوال باطن اهمیّت بسزایی دارد. چنانکه در حدیثی، آن‌حضرت ﷺ فرمود که: هرکس تا ۴۰ شب با اخلاص به عبادت خدا بپردازد حکمت‌ها از قلبش بر زبانش جاری می‌شود.[2]

آموزش انسان بتدریج و آهستگی در هر کار

از این آیه معلوم می‌شود که تعیین مهلت و انجام امور با تأنّی و تدرّج از سنت‌های الهی به شمار می‌آید و تعجیل و تغافل در امور، مورد تأیید ذات یگانه‌اش نیست. قبل از هرچیز خداوند جمیع هستی را در ۶ روز آفرید. هرچند که خداوند قادر است همه کاینات را در یک طرفة‌العین

۱- قرطبی. ۲- روح‌البیان.

بیافریند و اراده (کُنْ) کند (فیکون) تحقق می‌یابد اما خداوند با این قانون آدمیان را نشان داد که کارهای خود را با تدبّر و تأنّی انجام دهند. هم‌چنین وقتی که تورات را به حضرت موسیٰ علیه‌السلام عنایت فرمود برای آن هم میعاد مقرر کرد.[1]

این همان اصلی است که مدّ نظر نگرفتن آن سبب گمراهی بنی اسرائیل شد. بدین ترتیب که حضرت موسیٰ (ع) مطابق دستور خداوند به آنها گفته بود که: بمدت ۳۰ روز از نزد شما می‌روم و هنگامی که ۱۰ روز بر آن افزوده شد و پنداشتند که وی گم شده است، لذا تعجیل کرده و در صدد تعیین رهبر جدید برآمدند که سرانجام بدام خدعه سامری افتاده سر از گوساله‌پرستی درآوردند. پس نتیجه اینکه اگر کارها بدستور الهی و همراه با تفکّر و تأمل و تأنّی انجام پذیرد فرجام آن به ضلالت و هلاکت نخواهد انجامید.[2]

در دومین جمله آیه فرمود «**وَقَالَ مُوْسٰى لِاَخِيْهِ هٰرُوْنَ اخْلُفْنِيْ فِيْ قَوْمِيْ وَاَصْلِحْ وَلَاتَتَّبِعْ سَبِيْلَ الْمُفْسِدِيْنَ**». از آیه فوق مسائلی چند استنباط می‌شود.

ناظم‌الامور می‌تواند بوقت نیاز برای خود قائم‌مقام مقرّر کند

زمانی که حضرت موسیٰ (ع) تصمیم گرفت مطابق وعده الهی به کوه طور رفته، اعتکاف گزیند و به مناجات بنشیند به حضرت هارون (ع) فرمود: «**أُخْلُفْنِي فِي قَوْمِي**» یعنی پشت سر من در میان قوم من وظیفه جانشینی را اختیار کن. از این سخن چنین روشن می‌شود که هر مسئولی به هنگام ضرورت کسی را جهت انتظام امور برمی‌گزیند چنانکه مسئولین دولتی جهت انتظام امور خود، قائم مقام تعیین می‌نمایند.

عموماً عادت آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم چنین بود که وقتی از مدینه بیرون تشریف می‌بردند کسی را بجای خود تعیین می‌کردند.[3]

۱- قرطبی. ۲- قرطبی. ۳- قرطبی.

لذا حضرت موسیٰ علیه‌السلام هنگامی که حضرت هارون را جانشین خود معیّن و رهنمودی چند به وی اظهار داشت و خود مطابق وعده الهی به کوه طور عزیمت نمود، نخستین راهنمایی وی این بود که گفت: «**اَصْلِحْ**» که اشاره به این است که ابتدا خود را اصلاح کرده و سپس قومت را در صورت انحراف و مشاهده امر فساد به صلاح آر و براه راست سوق ده. دومین راهنمایی اینست که «**وَ لَاتَتَّبِعْ سَبِیْلَ الْمُفْسِدِیْنَ**» یعنی پیرو خط مفسدان نباش. روشن است که حضرت هارون علیه‌السلام پیغمبر خداست و احتمال لغزش وی نمی‌رود اما غرض اینست که وسیله‌ای برای کمک مفسدین نباشد و بکوشد تا از کجرویها و نیرنگ‌هایشان غافل نماند.

هنگامی که حضرت هارون علیه‌السلام انحراف قوم و گرایش آنها را به سوی سامری و گوساله‌پرستی مشاهده کرد قوم را از عمل‌شان منع فرموده و شدیداً به سامری اعتراض نمود. پس آنگاه که حضرت موسیٰ (ع) برگشت و احوال قومش را مطالعه کرد اندیشید که حضرت هارون در مسئولیت خویش اهمال ورزیده است و بدین جهت وی را شدیداً مؤاخذه نمود.

کسانی که بد نظمی و بی فکری را بزرگی می پندارند باید از این داستان حضرت موسی علیه‌السلام درس عبرت گیرند.

وَ لَمَّا جَآءَ مُوْسٰی لِمِیْقَاتِنَا وَکَلَّمَه رَبُّه ۙ قَالَ رَبِّ اَرِنِیْۤ اَنْظُرْ

وقتیکه آمد موسیٰ بر وعده ما وصحبت کرد با وی پروردگارش گفت پروردگارا بنما خود را بمن تا نظر کنم

اِلَیْكَ ؕ قَالَ لَنْ تَرٰىنِیْ وَلٰكِنِ انْظُرْ اِلَی الْجَبَلِ فَاِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَه فَسَوْفَ

بسوی تو گفت هرگز نخواهی دید مرا، ولی بنگر بسوی کوه پس اگر قرار گیرد بجای خود پس خواهی

تَرٰىنِیْ ۚ فَلَمَّا تَجَلّٰی رَبُّه لِلْجَبَلِ جَعَلَه دَكًّا وَّ خَرَّ مُوْسٰی صَعِقًا ۚ فَلَمَّاۤ

دید مرا، پس وقتی تجلی کرد پروردگاراو بسوی کوه، کرد آنرا تکه تکه وافتاد موسی بیهوش پس وقتیکه

اَفَاقَ قَالَ سُبْحٰنَكَ تُبْتُ اِلَیْكَ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ ﴿۱۴۳﴾ قَالَ یٰمُوْسٰۤی

بهوش آمد گفت ذات تو پاک است توبه کردم بسوی تو و من از همه نخست یقین آورنده‌ام. فرمود ای موسیٰ

اِنِّی اصْطَفَیْتُكَ عَلَی النَّاسِ بِرِسٰلٰتِیْ وَ بِكَلَامِیْ ﴿صلی﴾ فَخُذْ مَآ اٰتَیْتُكَ وَ
من تورا برگزیدم بر مردم بافرستادن پیغام‌خویش وکلام‌خویش، پس‌بگیر آنچه من به‌تو دادم و
كُنْ مِّنَ الشّٰكِرِیْنَ ﴿۱۴۴﴾ وَكَتَبْنَا لَه فِی الْاَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ
باش از سپاس گزاران. و نوشتیم برای او در لوحها هر نوع
مَّوْعِظَةً وَّ تَفْصِیْلًا لِّكُلِّ شَیْءٍ ﴿ج﴾ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَّ اْمُرْ قَوْمَكَ یَاْخُذُوْا
نصیحت برای بیان هر چیز پس بگیر آنها را محکم و دستور ده ملت خود را که بگیرند
بِاَحْسَنِهَا ﴿ط﴾ سَاُورِیْكُمْ دَارَ الْفٰسِقِیْنَ ﴿۱۴۵﴾
بهترین آنها راعن‌قریب نشان خواهم داد بشما سرا و جایگاه فاسقان را

خلاصه تفسیر

وقتی که موسیٰ علیه‌السلام در این واقعه بر وقت (مقرر) ما آمد (که قصّه آن دارد بیان می‌گردد) و پروردگار او با وی (با لطف و عنایت بی کران) صحبت کرد پس (از شدت انبساط شوق دیدار پدید آمد) عرض کرد که پروردگارا مرا به دیدار خود مشرف گردان که من بتو یک نگاه کنم فرمود که تو مرا (در دنیا) هرگز نمی توانی ببینی (چراکه این چشمها نمی‌توانند تاب جمال داشته باشند کما فی المشکوة لاحرقت سُبُحتُ وَجْهِهٖ) اما (بخاطر تسلّی شما چنین تصویب می‌کنیم که) تو باین کوه بنگر (ما بر او یک شعاع می‌اندازیم) پس اگر بجای خود مستقرّ ماند پس تو هم مرا می توانی ببینی (الغرض موسیٰ علیه‌السلام بطرف آن نگریست) همینکه پروردگار بر او یک تجلی انداخت آن را متلاشی کرد و موسیٰ علیه‌السلام بیهوش شده بر زمین افتاد. پس وقتی که بهوش آمد عرض کرد که بی‌شک ذات تو (از نگاه این چشمها) منزّه (والاتر) است من ببارگاه تو (از این تقاضای مشتاقانه) معذرت می خواهم و (آنچه شما می‌فرمایید که لن تو رانی) از همه نخست من بر آن یقین خواهم کرد فرمود ای موسیٰ (همین خیلی است که) من از طرف خود (تو را) به (مقام) پیامبری (رسانیده) و بهم کلامی خود (مشرف گردانیده) و بر سایر مردم برگزیده‌ام پس (الآن) آنچه من بتو عنایت کرده‌ام (از رسالت و هم

کلامی و تورات) آنرا بگیرد و سپاس‌گزار باش و ما بر چند تا لوح هر نوع نصیحت (لازم) و تفصیل هر چیز را (که متعلق باحکام ضروریه بود) برای آنها نوشتیم (همین لوحها تورات‌اند. سپس دستور شد وقتی این الواح را دادیم) پس بر اینها (خود هم) با جدیت عمل کن و ملّت خود را (هم) دستور ده که بر بهترین احکام آنها (یعنی بر همه که همه بهتراند) عمل کنند من اکنون بزودی همه شما را (یعنی بنی اسرائیل را) مقام این نافرمانان (یعنی فرعونیها و عمالقه) نشان خواهم داد (در این مژده و وعده‌ایست که بر مصر یا شام مسلّط خواهید شد هدف از این ترغیب و تشویق است با اطاعت که اطاعت احکام الٰهیه چنین برکات دارند).

معارف و مسایل

«**لَنْ تَرَانِی**» (یعنی تو نمی‌توانی مرا ببینی) در این جا اشاره به این است که رؤیت ناممکن نیست، اما مخاطب در حال حاضر نمی‌تواند آنرا تحمّل کند و اگر رؤیت ممکن نمی‌بود پس بجای لن‌ترانی، لن‌اُریٰ گفته می‌شد که رؤیت من هرگز ممکن نیست.[1]

از این ثابت شد که دیدار خدا در این جهان هم از روی عقل ممکن است، اما از این آیه ممتنع الوقوع بودن آن هم ثابت شد و برای همین است که بعقیده مذهب جامعه اهل سنّت که در دنیا هم رؤیت اللّٰه تعالیٰ عقلاً ممکن و شرعاً ممتنع می‌باشد، چنانکه در حدیث صحیح مسلم است که: **لن یریٰ احد منکم ربه حتی یموت**. یعنی هیچ یکی از شما هرگز نمی‌تواند پروردگار خود را قبل از مرگ ببیند.

«**وَ لٰکِنِ انْظُرْ اِلَی الْجَبَلِ**» از آیه برمی‌آید که هیچ یک با حالت کنونی چشم دنیوی قادر به رؤیت الهی نخواهد بود، چنانکه جلوه‌ای از تجلّیات حق بر کوه تابید ولی تاب تحمل نیاورده متلاشی گشت. پس انسان ضعیف‌الخلقت

۱- مظهری.

چگونه می تواند نظاره گر آن ذات کبریایی شود «**فَلَمَّا تَجَلّٰى رَبُّه لِلْجَبَلِ**» در لغت عرب معنی تجلّی، ظاهر و منکشف شدن است، و بنظر عارفان، تجلّی یعنی دیدن چیزی با واسطه، مانند اینکه چیزی را بوسیله آینه نظر کنند، لذا تجلّی را نمی توان رؤیت گفت در همین آیه نفی رؤیت و اثبات تجلی محقق و ثابت است.

امام احمد، ترمذی، و حاکم، بروایت از حضرت انس رضی اللّٰه تعالی عنه نقل فرموده‌اند و این حدیث را صحیح دانسته‌اند که پیغمبر اکرم ﷺ در ارتباط با آیه مذکور به سرانگشت سبابه خود اشاره کرده فرمودند که: از تجلیّات الهی بقدر سر این انگشت بر کوه جلوه کرده و آن را بکلی متلاشی ساخته است.

همکلام بودن خداوند با حضرت موسیٰ علیه‌السلام

از نص صریح قرآن معلوم می‌شود که اللّٰه تعالیٰ بدون واسطه با حضرت موسیٰ علیه‌السلام، هم‌کلام شده است. نخستین مکالمه به هنگام تعیین نبوت و دیگر زمانی که تورات به آن‌حضرت نازل گردید. که از آیات مذکور چنین برمی آید که دومین مکالمه دارای ویژگیهای بیشتری است. اما چگونگی انجام مکالمات را بجز خداوند یکتا کسی درنیافته است. هرچند که دارای احتمالات عقلی که مغایر با شرع نباشد هست، منتهی ابراز آن بدون دلیل قابل قبول نیست و به عقیده صحابه و تابعین و سلف نزدیک می‌نماید که نباید بفکر تخریج احتمالات شد.[1]

«**سَاُورِيْكُمْ دَارَالْفٰسِقِيْنَ**» مراد از دارالفاسقین چیست؟ در این جا دو قول وجود دارد یکی: ملک مصر، دوّم: ملک شام، زیرا قبل از پیروزی حضرت موسیٰ علیه‌السلام فرعون و قوم او بر مصر حکمرانی می‌کردند. از این جهت به

۱– بیان القرآن.

مصر دارالفاسقین، گفته شد و بر شام عمالقه تسلط داشتند و آنها هم کافر و فاسق بودند. لذا در آن هنگام شام هم مانند مصر دارالفاسقین بود. در این آیه کدام سرزمین مورد نظر بوده است؟ در این باره اختلاف نظر وجود دارد که بعد از غرق شدن فرعون و قومش، آیا بنی اسرائیل به سرزمین مصر برگشت یا خیر؟ اگر به ملک مصر رفته و بر آن سرزمین چیره شدند که آیه «**اَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِیْنَ**» مؤید تسلطشان بر آن سرزمین است و این تسلّط قبل از واقعه تجلی طور بوده است. پس مقصود از «**سَاُورِیْكُمْ دَارَالْفٰسِقِیْنَ**» ملک شام بوده است و اگر در آن هنگام به دیار مصر برنگشته‌اند که به مصداق «**سَاُورِیْكُمْ دَارَالْفٰسِقِیْنَ**» هر دو سرزمین میتواند مورد نظر باشد.

«**وَكَتَبْنَا لَهُ فِی الْاَلْوَاحِ**» از این معلوم می‌شود که الواح تورات نوشته به حضرت موسیٰ (ع) تحویل گردیدند که مجموعه آن، الواح تورات نام دارد.

سَاَصْرِفُ عَنْ اٰیٰتِیَ الَّذِیْنَ یَتَكَبَّرُوْنَ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ ۚ وَ اِنْ

باز خواهم داشت از آیات خود کسانی را که تکبر می‌کنند در زمین بناحق و اگر

یَّرَوْا كُلَّ اٰیَةٍ لَّا یُؤْمِنُوْا بِهَا ۚ وَ اِنْ یَّرَوْا سَبِیْلَ الرُّشْدِ لَا یَتَّخِذُوْهُ

ببینند هر نشانی را ایمان نخواهند آورد به آنها و اگر ببینند راه هدایت را قرار نمی‌دهند آنرا

سَبِیْلًا ۚ وَ اِنْ یَّرَوْا سَبِیْلَ الْغَیِّ یَتَّخِذُوْهُ سَبِیْلًا ۚ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَذَّبُوْا

راهی و اگر ببینند راه گمراهی راپس قرار می‌دهند آنرا راهی این از اینجاست که تکذیب کردند

بِاٰیٰتِنَا وَ كَانُوْا عَنْهَا غٰفِلِیْنَ ﴿۱۴۶﴾ وَ الَّذِیْنَ كَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا وَ لِقَآءِ

آیات ما را و بودند از آنها غافل. وکسانی که تکذیب کردند آیات ما را و ملاقات

الْاٰخِرَةِ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ ۚ هَلْ یُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ﴿۱۴۷﴾ وَ

آخرت را بباد رفت زحمات ایشان و جزا نخواهد یافت، مگر به آنچه که عمل می‌کردند. و

اتَّخَذَ قَوْمُ مُوْسٰی مِنْ بَعْدِهٖ مِنْ حُلِیِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهٗ خُوَارٌ ۚ اَلَمْ یَرَوْا

قرارداد قوم موسیٰ پشت سراو از زیورات خود گوساله جسدی راکه صدای گاوداشت، آیا ندیدند

اَنّه لَایُکَلِّمُهُمْ وَ لَایَهْدِیْهِمْ سَبِیْلاً اِتَّخَذُوْهُ وَ کَانُوْا ظٰلِمِیْنَ ﴿۱۴۸﴾

که آن بآنان صحبت نمی‌کرد ونشان نمی‌داد بایشان راهی، معبود گرفتند آنرا و بودند ظالم

وَ لَمَّا سُقِطَ فِیْٓ اَیْدِیْهِمْ وَ رَاَوْا اَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوْا قَالُوْا لَئِنْ لَّمْ یَرْحَمْنَا

و وقتیکه پشیمان شده و فهمیدند که ما یقیناً گمراه شده‌ایم گفتند که اگر رحم نکند بر ما

رَبُّنَاوَیَغْفِرْلَنَا لَنَکُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ ﴿۱۴۹﴾ وَ لَمَّا رَجَعَ مُوْسٰی اِلٰی

پروردگار ما و نیامرزد ما را حتما از زیانکاران خواهیم بود. و وقتی که برگشت موسیٰ به سوی

قَوْمِهٖ غَضْبَانَ اَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُوْنِیْ مِنْ بَعْدِیْ اَعَجِلْتُمْ اَمْرَ

قوم خود خشم‌آلود ومتأسف، گفت بدانجام‌دادید نیابت مرا پشت سر من، آیاعجله‌فهمیدید امر

رَبِّکُمْ وَ اَلْقَی الْاَلْوَاحَ وَ اَخَذَ بِرَاْسِ اَخِیْهِ یَجُرُّهٗٓ اِلَیْهِ قَالَ ابْنَ اُمَّ اِنَّ

پروردگار تان‌را، وانداخت‌الواح‌راوگرفت‌سر برادرخودراکه‌می‌کشیداورابطرف خودگفت‌ای‌پسرمادرم،

الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوْنِیْ وَکَادُوْا یَقْتُلُوْنَنِیْ فَلَا تُشْمِتْ بِیَ الْاَعْدَآءَ وَ

مردم مرا ضعیف پنداشتند و نزدیک بود که مرا بکشند پس شادمان نکن بر من دشمنان را و

لَاتَجْعَلْنِیْ مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ﴿۱۵۰﴾ قَالَ رَبِّ اغْفِرْلِیْ وَ لِاَخِیْ وَ

قرار نده مرا با ظالمان. گفت پروردگارا ببخش مرا و برادرم را و

اَدْخِلْنَا فِیْ رَحْمَتِكَ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِیْنَ ﴿۱۵۱﴾

داخل بگردان ما را در رحمت خویش و تویی از همه بهترین رحم‌کننده.

خلاصه تفسیر

(الآن بعد از ترغیب به اطاعت، از مخالفت ترهیب فرمود که) من کسانی را از احکام خود باز می‌دارم که (از پذیرفتن احکام) در دنیا تکبّر می‌کنند. در صورتیکه به‌آن حق نداشتند (زیرا خود را برتر دانستن حق کسی است که فی‌الواقع بزرگ باشد و بزرگی تنها ذات خدا را سزاست) و (اثر بازداشتن این شد که) اگر تمام علایم (جهان) را (هم) ببینند بازهم (بوجه نهایت قساوت) بر آنها ایمان نخواهند آورد و اگر راه هدایت را ببینند پس

آنرا راه خود قرار نمی‌دهند و اگر راه گمراهی را ببینند آنرا برای خود راه قرار می دهند (یعنی از عدم قبول حق دلیر می‌شوند و انحراف تا حدی می‌رسد که) این (قدر انحراف) به سبب اینست که آنها آیات ما را (بواسطه کبر و نخوت) دروغ پنداشتند و از (تأمل در حقیقت) آنها غافل ماندند (این کیفر دنیوی است که از هدایت محروم ماندند) و (سزای شان در آخرت اینست که) ایشان که آیات ما را و ملاقات آخرت را دروغ پنداشتند همه کردار آنها (که از آن توقع نفع داشته بودند) بر باد شدند (و سرانجام چنان زیانکاری، جهنّم است) و به آنها همان سزای خواهد رسید که عمل می‌کردند و (وقتیکه حضرت موسیٰ علیه‌السلام به‌کوه طور برای آوردن تورات تشریف برد) قوم موسیٰ علیه‌السلام (یعنی بنی‌اسرائیل) بعد از (رفتن) او از زیورات (مقبوضه) خود را (که بوقت خروج از مصر از قبطیها به بهانه عروسی گرفته بودند) یک گوساله‌ای (ساخته که داستان او در سوره طٰه است و آن‌را معبود) قرار دادند که (تنها حقیقت آن این بود که) یک جسد بود که درآن یک‌نوع صدا بود (و در آن کمال دیگری نبود که هوشمند به معبود بودن آن فریب بخورد) آیا آنها ندیدند که (در آن بقدر انسان هم نیرو نبود چنانکه) او به آنها صحبت هم نمی‌کرد و نه به ایشان راه (دنیا یا دین) نشان می داد (و بمثل صفات خدا در آن از کجا بود. الغرض) آن (گوساله) را آنها معبود قرار دادند و (چون در آن موردی که فریبش را بخورند، اصلاً وجود نداشت بنابراین آنها) خیلی کار بی حیایی کردند و (بعد از برگشت موسیٰ علیه‌السلام که داستان آن در آینده می‌آید و تنبیه او) وقتی که (متنبه شدند و بر این حرکت خود) پشیمان شدند و فهمیدند که در حقیقت آنها در گمراهی واقع شده‌اند پس (از پشیمانی بگونه عذرخواهی) گفتند که اگر پروردگار ما بر ما رحم نکند و (این) گناه ما را نیامرزد پس ما کلاً در خسران خواهیم ماند. (چنانکه بطریق ویژهٔ به ایشان دستور تکمیل توبه رسید که داستان آن در آیه ۵۴ سوره بقره، «**فَاقْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ**» گذشت) و (داستان آگاه ساختن موسیٰ علیه‌السلام این بود که) وقتی که موسیٰ علیه‌السلام به سوی قوم خود (ازکوه طور) برگشت که پر از خشم و اندوه بود (زیراکه بوسیله وحی اطلاع یافته بود که در آیه ۸۵ سوره طٰهٰ است «**قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا الآية**») پس (اولاً به سوی قوم متوجه شده) فرمود شما پس از من، حرکت بسیار زشتی را مرتکب شدید. آیا قبل از (آمدن) دستور پروردگارتان (چنان) عجله کردید (من که برای گرفتن احکام رفته بودم آنرا انتظار می‌کشیدید) و (سپس به سوی هارون علیه‌السلام

متوجه شده و در جوش حمیّت خود) فوراً الواح (تورات) را به یک گوشه نهاد (و فوراً چنان با زور گذاشته شدند که بیننده اگر تأمل نکند در اشتباه واقع می‌شود که گویا انداخته شدند) و (دست‌ها را خالی کرده و مویهای) سر برادر خود (هارون علیه السلام) را گرفت و بطرف خود کشید (که چرا نظارت کامل نکردی و چون در غلبه خشم بگونه‌ای عنان از دست داده بود و خشم هم بخاطر دین بود، لذا این بی‌اختیاری معتبر فهمیده می‌شود و بر این لغزش اجتهادی ایرادی وارد نمی‌گردد) هارون (علیه السلام) گفت ای پسر مادر (یعنی برادر مادری من با کوشش خود خیلی جلوگیری کردم امّا) آنها مرا ضعیف پنداشتند (به نصیحتهای من) نزدیک بود که مرا بکشند. پس تو بر من (شدت نشان داده) دشمنان را نخندان و مرا (با برخورد خود) در ردیف آن ظالمان قرار نده (که بمانند آنها از من هم ناراض باشی)

(موسیٰ علیه السلام به دربار خدا دعا کرد و) گفت پروردگارا اشتباه مرا (اگرچه اجتهادی بود) بیامرز و (تقصیر) برادرم را هم (که شاید در قضیه مشارکت با مشرکین شده باشد چنانکه از این قول در آیه ۹۲ طٰهٰ معلوم می‌گردد که: «مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوٓا۟ أَلَّا تَتَّبِعَنِ») و ما هر دو را در رحمت (خاص) خود داخل بفرما و شما از همهٔ رحم کنندگان بیشتر رحم کننده هستید (لذا ما به پذیرش دعا امیدواریم).

معارف و مسایل

درنخستین آیه که فرمود: من کسانی راکه خود را در زمین بناحق بزرگ و برتر می‌دانند از آیات خود بازمی‌دارم. بناحق اشاره است به اینکه کبر ورزیدن در مقابل متکبران نیکو و پسندیده است و گناه به شمار نمی‌آید. چراکه این عمل در مقابل تکبر صورت گرفته و فی نفسه به کبر دست نزده است همچنانکه مشهور است که التکبر مع المتکبرین تواضع.[1]

۱- مسایل السلوک.

تکبّر آدمی را از فهم سلیم و علوم الهی محروم می‌کند

مقصود از بازداشتن متکبرین از آیات خود این است که فهم آیات الهی از آنها سلب شده و هرگز موفق به استنباط از آنها نمی‌گردند. و مراد از آیات می‌تواند آیات الهی اعم از تورات و انجیل و قرآن باشد. چون هرکسی نسبت به کلام حق تکبر ورزد و یا به عبارتی، خود را بزرگتر از آن بداند که آیات الهی را فراگیرد. در این صورت خداوند عقل سلیم و شعور باطنی‌شان را سلب کرده هرگونه درک و فهم را از آنها می‌گیرد تا قادر به استنباط حقیقی آیات نشده و از اندیشیدن معرفت الهی عاجز مانند. در **روح‌البیان** آمده است که: تکبر حجابی است که میان شخص متکبر و علوم ربانی قرار می‌گیرد و مانع انتفاع علوم و حکمت‌های الهی که از رحمت‌های خاص خداوند به شمار می‌آیند می‌شود. فرد زمانی مشمول چنان رحمتی می‌گردد که تواضع و انکسار را پیشه خود ساخته و هر نوع بزرگی و برتری را ویژه درگاه کبریایی بداند. چنانکه مولانا رومی گفته است:

هرکجا پستی‌است آب آنجا رود   هر کجا مشکل، جواب آنجارود

پس از بیان این مطلب در دو آیه نخستین داستان حضرت موسیٰ علیه‌السلام و بنی اسرائیل را چنین ذکر فرمود که: زمانی که حضرت موسیٰ علیه‌السلام برای دریافت تورات بکوه طور معتکف شد، چون از جانب خدا دستور داشت که سی روز در اعتکاف بنشیند، لذا به قومش تأکید کرد که پس از سی روز به نزدشان برمی‌گردد. ولی پس از پایانِ سی روز، خداوند ۱۰ روز دیگر بر آن افزود. ناگفته نماند که قبلاً قوم بنی اسرائیل به شتاب ورزی و کجروی مشهور بودند. در این هنگام که سی روز به سرآمد با یکدیگر به بحث و گفتگو پرداختند. در میان قوم، شخصی به نام سامری وجود داشت که بزرگتر و بانفوذتر از بقیه بود، لذا وی فرصت را غنیمت شمرده، برای اغفال و انحراف‌شان دست بکار شد و مقدار زینت‌آلاتی (طلا و نقره) که از قوم فرعون در نزدشان مانده بود درخواست کرده و چنین اظهار داشت «آن

زیورآلاتی را که از فرعونیان در نزد خود دارید، بیاورید چراکه آنها حلال نیستند، زمانی حلال بودند که از جنگ باکفار به غنیمت می‌گرفتید». لذا بنی اسرائیل همه آنچه را که از طلا و نقره در اختیار داشتند بناچار در اختیار سامری قرار دادند. او از این طلا و نقره‌ها یک گوساله یا مجسّمه گاوی درست کرد و از خاک سم اسب جبرئیل که او قبلاً جمع آورده بود و در آن خداوند متعال خاصیت حیات نهاده بود بوقت گداختن طلا و نقره مقداری از آن خاک بر آن افزود. و در اثر آن خاک در مجسّمه گاو آثار حیات پدید آمد. و از آن مجسمه صدایی چون صدای گاو شنیده می‌شد. در اینجا تفسیر عِجْل به **جَسَداً له خُوَارٌ** اشاره بدین موضوع است.

بنی اسرائیل از شعبده شیطانی سامری در شگفت عظیم افتادند که وی فرصت را غنیمت دانسته و مردم را به پرستش آن مجسّمه دعوت کرد. لذا بنی اسرائیل که از کارش در حیرت آمده بودند بی‌درنگ به پرستش آن مشغول شدند. سامری چون خود را در نیرنگهایش موفق دید قوم بنی اسرائیل را مخاطب قرار داده چنین اظهار داشت که «حضرت موسیٰ (العیاذ باللّه) بیهوده به کوه طور رفته است در حالیکه خدایش به اینجا آمده و اکنون به صورت گوساله در خدمت شماست» از آنجا که او شخص متنفذ و سرشناسی بود سخنانش مورد قبول بنی‌اسرائیل واقع شده و به دعوت گاوپرستی‌اش گردن نهادند.

در آیات مذکور، به‌این موضوع در سومین آیه به اختصار اشاره شده است. ولی در جاهای دیگر از قرآن به تفصیل آمده است. در چهارمین آیه پس از تنبیه حضرت موسیٰ علیه‌السلام ندامت و توبه‌شان مذکور است در این جمله قرآنی که فرمود (سقط فی ایدیهم) معمولاً در محاورات عرب زبان به معنی نادم و شرمنده می‌آید و در پنجمین آیه، این داستان به تفصیل آمده است که وقتی حضرت موسیٰ علیه‌السلام با تورات از کوه طور برگشت قومش را غرق در گوساله‌پرستی و شرک مشاهده کرد. هرچند، که خداوند در کوه طور حضرت موسیٰ را از انحراف و گمراهی‌شان آگاه کرده بود. ولی با

مشاهده این اوضاع خشم او از حد گذشت. نخست به قوم متوجه شده و فرمود «**بِئْسَمَا خَلَفْتُمُوْنِیْ مِنْ بَعْدِیْ**» یعنی شما پس از من حرکتی ناخوشایند مرتکب شدید «**اَعَجِلْتُمْ اَمْرَ رَبِّکُمْ**» آیا شما در آمدن دستور خداوند شتاب کردید؟ یعنی شما می‌بایستی به آمدن کتاب تورات انتظار می‌کشیدید. شما شتاب کرده چنین گمراهی را اختیار کردید. و بعضی از مفسّرین این جمله را بدین صورت نوشته‌اند که آیا شما پنداشتید که من مرده‌ام و در اتخاذ تصمیم عجله کرده به گمراهی افتادید. پس آنگاه حضرت هارون را که جانشین وی بود شدیداً مورد استیضاح قرار داد که چرا آنها را از گمراهی بازنداشته است. و بفکر این که دست به طرف او دراز کند، الواح تورات را که در دست داشت بزودی بر زمین گذاشت که در این جا قرآن کریم با این الفاظ بیان فرمود «**وَ اَلْقَى الْاَلْوَاحَ**» و معنی لغوی القاء، انداختن است و الواح جمع لوح است به معنی تخته. در ظاهر امر، چنین برمی‌آید که حضرت موسیٰ علیه‌السلام به هنگام خشم، گستاخی کرده و الواح تورات را انداخته است. اما این واضح است که اقدام به چنان عملی، گناهی بزرگ به شمار می‌آید. در حالیکه انبیاء علیهم‌السلام از هر گناهی معصوم‌اند. لذا مقصود از «**اَلْقَى الْاَلْوَاحَ**» آن است که برای دست یافتن به حضرت هارون، بناچار الواح را بر زمین نهاد که در قرآن کریم بعنوان تنبیه به لفظ انداختن تعبیر شده است.[1]

سپس به این تصور که شاید حضرت هارون علیه‌السلام در امور محوله اهمال ورزیده و کوتاهی کرده است موهای سرش را گرفته به سوی خود کشید. حضرت هارون عرض کرد که:

یا ابن امّ: پسر مادر من، اگرچه هارون برادر عینی حضرت موسیٰ است ولی نسبت وی به مادر بدان جهت بود که به نرمی و عطوفت آماده گردد، لذا، گفت: تقصیر من نیست ملت سخن مرا گوش نکرد و از من نترسیدند بلکه نزدیک بود که مرا به قتل برسانند و با من چنین برخورد نکنید که دشمنانم بر

---

۱ - بیان‌القرآن.

من شماتت کنند و مرا در ردیف این گمراهان قرار ندهید. آنگاه خشم حضرت موسیٰ علیه‌السلام فرونشست و به بارگاه الهی دعا کرد. «**رَبِّ اغْفِرْلِیْ وَلِاَخِیْ وَ اَدْخِلْنَا فِیْ رَحْمَتِكَ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِیْنَ**» یعنی پروردگارا مرا و برادر مرا بیامرز و ما را در رحمت خویش داخل کن و تو مهربان‌ترین مهربانانی. برای خود و برادرش حضرت هارون بدین سبب دعا کرده و مغفرت خواست که اگر در گمراهی مردم از وی سهواً غفلتی رفته است خداوند از وی درگذرد. و دعا برای خویش بدین جهت است که بعلت نهادن لوحهای تورات که دو دستش آزاد شوند تا حضرت هارون را به سوی خود بکشد که قرآن آن را به «**القی الالواح**» تعبیر فرموده و بر یک اشتباه آگاه ساخته، لذا آمرزش طلبیده است. و یا اینکه ادب دعا خواستن آنست که وقتی فردی برای دیگری دعا می‌کند خود را هم در آن دعا شامل گرداند تا بر استغنا و بی‌نیازی وی دلالت نشود و همچنین خود را در دریای مغفرت و رحمت الهی شامل کند.

اِنَّ الَّذِیْنَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَیَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِی الْحَیٰوةِ

البته کسانیکه گوساله را معبود قرار دادند می‌رسد به‌ایشان غضب از پروردگارشان و ذلت در زندگی

الدُّنْیَا ؕ وَكَذٰلِكَ نَجْزِی الْمُفْتَرِیْنَ ﴿۱۵۲﴾ وَالَّذِیْنَ عَمِلُوا السَّیِّاٰتِ ثُمَّ

دنیا و همچنین سزا می‌دهیم تهمت زنندگان را. و کسانی که کردند کارهای بد باز

تَابُوْا مِنْ بَعْدِهَا وَ اٰمَنُوْٓا ۙ اِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ﴿۱۵۳﴾ وَ

توبه‌کردند پس از آن و ایمان آوردند، یقیناً پروردگار تو بعد از توبه بخشنده و مهربان است. و

لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُّوْسَی الْغَضَبُ اَخَذَ الْاَلْوَاحَ ۖ وَ فِیْ نُسْخَتِهَا هُدًی وَّ

وقتی فرو رفت خشم موسیٰ برداشت تخته‌ها را و در آنچه در آن نوشته بود هدایت و

رَحْمَةٌ لِّلَّذِیْنَ هُمْ لِرَبِّهِمْ یَرْهَبُوْنَ ﴿۱۵۴﴾ وَاخْتَارَ مُوْسٰی قَوْمَهٗ سَبْعِیْنَ

رحمت بود برای کسانیکه از پروردگارشان می‌ترسند. و برگزید موسیٰ از قوم خود هفتاد

رَجُلًا لِّمِيْقَاتِنَا ۚ فَلَمَّآ اَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ اَهْلَكْتَهُمْ

مرد برای آوردن میعادها، پس وقتی که گرفت آنهارا زلزله، گفت پروردگارا اگر می خواستی جلوتر هلاک

مِّنْ قَبْلُ وَ اِيَّايَ ۖ اَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَآءُ مِنَّا ۚ اِنْ هِيَ اِلَّا فِتْنَتُكَ ۖ

می کردی آنهارا ومرا، آیا هلاک می کنی مارا به کاری که کرده اند احمقان از ما، اینهمه آزمایش توست.

تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَآءُ وَ تَهْدِيْ مَنْ تَشَآءُ ۖ اَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ

گمراه می کنی به آن کسی را که بخواهی وهدایت می دهی بکسی که بخواهی، تویی کارساز ما، پس بیامرز

لَنَا وَارْحَمْنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِيْنَ ﴿۱۵۵﴾ وَاكْتُبْ لَنَا فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً

مارا ورحم کن بر ما و تویی بهترین آمرزنده. و بنویس برای ما در این دنیا نیکویی

وَّ فِي الْاٰخِرَةِ اِنَّا هُدْنَآ اِلَيْكَ ۖ قَالَ عَذَابِيْٓ اُصِيْبُ بِهٖ مَنْ اَشَآءُ ۚ وَ

و در آخرت ما رجوع کردیم بسوی تو، فرمود عذابم را میرسانم به هر کسی که بخواهم و

رَحْمَتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ۖ فَسَاَكْتُبُهَا لِلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ وَ يُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ

رحمت من شامل هرچیزاست. پس می نویسم آن را برای کسانی که تقوا داشته باشند و زکات بدهند و

وَالَّذِيْنَ هُمْ بِاٰيٰتِنَا يُؤْمِنُوْنَ ﴿۱۵۶﴾

کسانی که بر آیات ما یقین دارند.

خلاصه تفسیر

(باز حق تعالی متعلق به گوساله پرستان به موسیٰ علیه‌السلام فرمود که) کسانی که به گوساله پرستی مبتلا شده‌اند (اگر الآن هم توبه نکنند پس) بزودی بر آنها از جانب پروردگارشان خشم و ذلت در این زندگی دنیا واقع خواهد شد و (این مختص به آنها نیست) ما به افترا پردازان اینگونه سزا خواهیم داد (که در جهان مغضوب و ذلیل می‌شوند اگرچه بوجه عارضه گاهی آن ذلت ظاهر نگردد یا دیر بظهور پیوندد. چنانکه سامری وقتیکه توبه نکرد بر او غضب و ذلت نازل گشت که داستان آن در آیه ۹۷ سوره طٰه است «**قَالَ فَاذْهَبْ فَاِنَّ لَكَ فِي الْحَيٰوةِ اَنْ تَقُوْلَ لَا مِسَاسَ**» الآية) و کسانی که مرتکب به گناه شدند (مثلاً گوساله

پرستی از آنها سر زد ولی) باز آنان بعد از (ارتکاب) آن (گناه) توبه کنند و (آن کفر را گذاشته) ایمان بیاورند. پروردگار تو بعد از این توبه آمرزنده گناهان (شان) است (و برحال‌شان) مهربان است (اگرچه برای تکمیل توبه دستور به «**اُقْتُلُوْ اَنْفُسَکُمْ**» هم باشد. زیرا اصل رحمت مال آخرت است چنانکه خطای تائبین همچنین آمرزیده شد) وقتی که (این عذرخواهی حضرت هارون علیه‌السلام را شنید) خشم (حضرت) موسیٰ (علیه‌السلام) فرو نشست و آن تخته‌ها را برداشت و در مضامین آن (تخته)ها برای کسانی که از خدای خود می‌ترسیدند هدایت و رحمت بود (مراد از آن، احکامی است که به عمل بر آنها متصف به هدایت و موعود به رحمت خواهند شد) و (وقتی که داستان گوساله به پایان رسید حضرت موسیٰ علیه‌السلام با کمال اطمینان، به بیان احکام تورات پرداخت. آنها عادت داشتند که ایراد بگیرند چنانکه ایراد گرفتند که ما از کجا بدانیم که این احکام از جانب خدای تعالیٰ است اگر خود خداوند بما بگویند آنگاه یقین حاصل می‌شود حضرت موسیٰ علیه‌السلام به بارگاه خداوند عرض کرد. جواب رسید که چند نفر از معتمدین انتخاب کرده با خود به کوه طور بیاور، خود ما به آنها می‌گوییم که این احکام از جانب ماست و برای آوردن آنها وقت متعین گردید).

(چنانکه موسیٰ علیه‌السلام) هفتاد نفر را از قوم خویش برای (آوردن) بوقت مقرره ما انتخاب کرد (چنانکه در آنجا رسیده کلام خداوندی را استماع کردند ایراد گرفتند و گفتند که ما چه می‌دانیم کیست که صحبت می‌کند و در صورتی بطور قطع می‌دانیم که خدا را علناً با چشم خود ببینیم، لقوله تعالیٰ در آیه ۵۵ بقره، «**لَنْ نُّؤْمِنَ لَکَ حَتّٰی نَرَی اللّٰهَ جَهْرَةً**» خداوند آنها را بر این گستاخی سزا داد که از پایین زلزله شد و از بالا چنان برق شدیدی زد که همه در آنجا ماندند) پس وقتی که آنها را زلزله (و غیره) گرفت حضرت موسی (علیه‌السلام ترسید که بنی اسرائیل قبلاً جاهل و بدگمان بودند و الآن چنین می‌پندارند که اینها را به بهانه برد و همه را هلاک کرد ترسیده) عرض کرد که پروردگارا (این را من یقین می‌دانم که هدف تنها سزا دادن آنهاست نه هلاکت ایشان زیراکه) اگر هدف شما این می‌بود جلوتر آنها را و مرا هلاک می‌کردید (چراکه هلاک کردن آنها در این وقت هلاکت من است بوسیله بنی اسرائیل و اگر هدف شما این می‌بود

پس جلو تر چنین می‌کردید اما وقتی که نکردید واضح شد که هلاک کردن آنها هم هدف شما نیست زیرا که از آن هلاکت من است با بدنامی، و امیدوارم که مرا بدنام نخواهی کرد و) آیا شما بسبب حرکت بیجای چند نادان همه ما را هلاک می‌کنید (که احمق بکنند آنها که چنین گستاخی بکنند و من بدست بنی اسرائیل هلاک شوم. از شما امیدوارم که شما چنین نخواهید کرد پس ثابت شد که) این واقعه (رجفه و صاعقه) از طرف شما امتحان محض است از آنگونه امتحانات که اگر هر کسی را بخواهید در گمراهی می‌اندازید (که شروع می‌کند بشکایت و ناسپاسی خدا) و هر کسی را بخواهید بر هدایت استوار می‌دارید (که حکمت و مصالح شما را می‌فهمد پس من از فضل و کرم شما می‌دانم که شما چه حکیم هستید لذا در این امتحان مطمئنم و) تویی که کارساز ما هستی، پس ما را بیامرز و بر ما رحم کن و تو از همه آمرزنده‌تر هستی (پس گستاخی اینها را هم بیامرز، چنانکه آنها صحیح و سالم بلند شدند. تفصیل این را در سوره بقره ملاحظه فرمایید) و (با این دعا آن‌جناب برای تفصیل رحمت چنین دعا کرد که) نام ما را در دنیا به نیک نامی بنویس و (همچنین) در آخرت هم (زیراکه) ما بطرف شما (با خلوص و اطاعت) رجوع می‌کنیم (خداوند دعای حضرت موسیٰ علیه السلام را پذیرفت و) فرمود که (ای موسیٰ اولا رحمت من بر غضب من سبقت برده است چنانکه) من عذاب (و خشم) خود را بر کسی واقع می‌کنم که بخواهم (اگرچه هر نافرمان مستحق عذاب است ولی بازهم بر هر کسی آن را واقع نمی‌کنم، بلکه از میان آنها بر بعضی افراد ویژه که بی‌نهایت سرکش و متمرّد باشند آنرا واقع می‌کنم) و رحمت من (چنان عام است که) همه اشیا را احاطه می‌کند (با وجودیکه بسیار مردم مثلاً سرکش و معاندین مستحق آن نیستند ولی یک گونه رحمت بر آنها هم هست اگرچه در دنیا باشد پس وقتی که رحمت من برای غیر مستحقین هم عام است) پس آن رحمت را در حق این افراد (بطور کامل) حتماً خواهم نوشت که (حسب وعده مستحق آن هم هستند، زیراکه اطاعت بجا می‌آورند چنانکه) از خدای تعالیٰ می‌ترسند (که از جمله اعمال قلب است) و زکات می‌دهند (که از جمله اعمال جوارح است) و آنکه بر آیات ما ایمان می‌آورند (که از جمله اعتقادات است پس اینگونه افراد از اول

مستحق رحمت‌اند اگرچه شما در حقشان تقاضایی نمی‌کردید. در حالیکه شما اکنون هم دارید تقاضا می‌کنید «**اِرْحَمْنَا وَاکْتُبْ لَنَا**» پس ما به پذیرش آن بشارت می‌دهیم زیراکه شما اینچنین هستید و هر که از قوم شما بخواهد که مورد رحمت قرار گیرد پس او باید بدینگونه عمل کند تا مشمول رحمت واقع شود.)

معارف و مسایل

این نوزدهمین رکوع از سوره اعراف است که در نخستین آیه آن ذکر انجام بد قوم بنی اسرائیل که گوساله پرستی کرده و بر آن استوار ماندند، آمده است که در آخرت با غضب خداوند متعال مواجه خواهند شد که بعد از آن هیچ جای پناهی نیست و در این جهان با ذلت و خواری دچار خواهند شد.

سزای بعضی از گناهان در این جهان هم می‌رسد

چون سامری و همراهانش از شرک و گوساله‌پرستی توبه نکردند، خداوند تبارک و تعالیٰ آنها را در این جهان به گونه‌ای خوار و ذلیل ساخت که حضرت موسیٰ علیه‌السلام به او دستور داد که از مردم دوری گزینند و عزلت اختیار کند و کسی را دست نزده و دیگران هم از او دور شده و هرگز او را دست نزنند. چنانکه او تمام عمرش را به تنهایی و دور از مردم و با حیوانات وحشی سپری کرد. در تفسیر «**قرطبی**» از قتاده (رض) روایت است که خداوند عذابی را بر وی مستولی ساخت که هرگاه کسی به او دست می‌زد یا

او به کسی دست می‌زد فوراً هر دو به تب مبتلا می‌شدند[۱]. و در تفسیر «**روح‌البیان**» نیز آمده که این خاصیت در نژاد او تا امروز باقی است. و در پایان آیه فرمود «**وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِيْنَ**» یعنی کسانی که بر خدا افترا می‌کنند به آنها اینگونه سزا داده خواهد شد. سفیان بن عینیه فرموده است که کسانی که در دین بدعت ایجاد می‌کنند آنها هم به این افتراء علی اللّه مجرم شده، مستحق این سزا خواهند شد (مظهری). امام مالک از این آیه استدلال کرده و فرمود که سزای کسانی که از طرف خود در دین بدعت ایجاد می‌کنند این است که در آخرت مستحق غضب الهی و در دنیا مستحق ذلت قرار خواهند گرفت.[۲]

و در آیه دوم احوال کسانی آمده است که بعد از تنبیه حضرت موسیٰ علیه‌السلام از جرم خود توبه کردند و آن شرط سنگین را که از جانب خدا مقرر شده بود به دوش کشیدند. بدین‌نحو که باید یکدیگر را به قتل برسانند. پس از انجام این مسئولیت عظیم، حضرت موسیٰ علیه‌السلام آنها را فرا خوانده و خاطر نشان ساخت که توبهٔ‌شان به درگاه خداوندی مقبول گشته است. و کسانی که در این آزمایش و این قتل عام کشته شده‌اند، شهید به شمار آمده و افرادی که جان سالم به در برده‌اند، مورد مغفرت الهی واقع شده‌اند. خداوند در این آیه فرمود که هرگاه کسی مرتکب معصیت فاحشی چون کفر شد، و متعاقب آن بخود آمده دست تضرّع برداشته و توبه کند و به مقتضای ایمان در اصلاح اعمال بکوشد، در آن صورت خداوند غفور به فضل و کرم خویش از جملهٔ گناهان او در می‌گذرد. پس بدیهی است که هرگاه شخصی به گناهی مرتکب شد به درگاه بخشنده‌اش روی آورده و توبه کند تا مورد غفران و رحمت ایزدی قرار گیرد.

۱- قرطبی. ۲- قرطبی.

در سومین آیه آمده است: هنگامی که خشم حضرت موسیٰ فرو نشست لوحهای تورات را که با شتاب نهاده بود، برداشت. در حالیکه آنها نسخه‌های هدایت و رحمت به شمار می‌آمدند.

لفظ نسخه بر تحریری اطلاق می‌گردد که از کتاب یا چیزی دیگر نقل شود. و در بعضی روایات است که وقتی حضرت موسیٰ علیه‌السلام تخته‌های تورات را با شتاب بر زمین نهاد، آنها شکستند سپس آنها را خداوند بر چیزی دیگر نوشته مجدداً به وی عنایت فرمود و به آن نسخه گفته شد.

داستان انتخاب هفتاد بنی اسرائیلی و هلاکتشان

در چهارمین آیه، داستان فوق آمده است که زمانی که حضرت موسیٰ علیه‌السلام کتاب تورات را از جانب خدا به بنی اسرائیل ارائه نمود آنها از کجروی و حیله جویی اظهار داشتند که: ما چگونه بدانیم که این از کلام الهی است چه بسا خود نوشته و بر ما عرضه می‌داری. حضرت موسیٰ علیه‌السلام جهت اطمینان‌شان، به درگاه خداوندی دعا کرد، پس آنگاه از جانب حق تعالیٰ اعلام شد که ای موسیٰ شما مردمان منتخب این قوم را با خود به کوه طور بیاورید تا که ما کلام خود را باستماع‌شان برسانیم و آنها یقین حاصل کنند. حضرت موسیٰ علیه‌السلام از میان آنها هفتاد نفر را انتخاب کرده به کوه طور برد. طبق وعده، کلام الهی را به گوش خود شنیدند ولی هنگامیکه این حجّت هم کامل شد. گفتند، از کجا میدانیم که این صدای خداست یا صدای دیگری، لذا، ما زمانی یقین حاصل می‌کنیم که اللّه تعالیٰ را علناً مشاهده کنیم و چون این سؤالشان مبتنی بر ضدّیت و عناد بود مورد خشم خدا قرار گرفتند، که از پایین زلزله آمد و از بالا صاعقه که به سبب آن

بیهوش شده بر زمین افتادند و ظاهراً مردند. در سوره بقره در این باره لفظ صاعقه آمده است و معنی صاعقه، شعاع برق است و معنی رجفه، زلزله است. البته در این هیچ بعید نیست که هر دو با هم جمع باشند.

به هرحال آنها به گونه‌ای شده بر زمین افتادند که گویا مرده‌اند خواه حقیقتاً مرده باشند یا بظاهر مثل مرده بنظر برسند. حضرت موسیٰ علیه‌السلام با ملاحظه این واقعه بسیار پریشان شد. به این جهت که اوّلاً اینها برگزیدگان قوم بودند؛ ثانیاً که او میان قوم رفته چه جواب بگوید. آنها او را چنین متّهم می‌کنند که همه آنها را برده در جایی به قتل رسانیده است و پس از این تهمت، امکان خطر قتل موسیٰ می‌رفت. ثالثاً از همه مهمتر، از این می‌ترسید که قوم بنی اسرائیل که توانسته بود آنها را با زحمت از گوساله پرستی و گمراهی برگرداند، مجدداً به شرک روی نیاورند. لذا ببارگاه خداوند دست برداشته و گفت پروردگارا من می‌دانم هدف تو از این واقعه هلاکت ایشان نیست، زیرا اگر مشیّت می‌کردی قبلاً آنها را نابود می‌ساختی، و بوقت غرق فرعونیان و به هنگام گوساله پرستی هلاکشان می‌کردی. و اگر اراده می‌کردی مرا نیز همراه آنان نابود می‌کردی ولی چنین نخواست، لذا معلوم شد که اکنون هم هلاکت مقصود تو نیست. بلکه هدف سزا دادن و آگاه ساختن است. و این چگونه می‌تواند باشد که تو به حرکت بی‌جای چند نادان همه ما را هلاک کنی. در اینجا هلاک خود را از این جهت ذکر کرد که در نتیجهٔ هلاکت این هفتاد نفر بجای دور از قوم خودشان، نتیجه‌اش این بود که حضرت موسیٰ علیه‌السلام بدست قوم هلاک گردد. سپس عرض کرد که من می‌دانم که این وقایع از طرف تو امتحانی است که بوسیله آن بعضی را گمراه می‌کنی که از خدا شکوه و ناسپاسی کرده، و بعضی را بر هدایت استوار نگاه می‌داری که مصالح و حکم خداوندی را فهمیده مطمئن می‌باشند. من هم به

فضلت یقین دارم که تو حکیم هستی، لذا مطمئنم که در این امتحان حامی و پشتیبان ما بوده، کارساز مشکلاتمان به شمار می آیی. لذا، مرا بیامرز و بر من رحمت بفرما که تو از همه آمرزندگان آمرزنده‌تری. پس از سر تقصیر ایشان هم درگذری. پس آنگاه همه آنها صحیح و تندرست از جای برخاستند. بعضی از مفسرین نظرشان بر این است که این هفتاد نفر که ذکرشان در آیه مذکور آمده آنها نیستند که تقاضای «**اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً**» کرده بودند و بوسیله صاعقه بر این گستاخی هلاک گشتند، بلکه ایشان کسانی بودند که شخصاً در گوساله پرستی شرکت نداشتند ولی برای جلوگیری قوم از آن اهتمام نورزیدند. و در کیفر برای قصورشان بر آنها زلزله پدید آمده، بیهوش شدند. والله اعلم. در هر صورت اینها به برکت دعای حضرت موسیٰ علیه‌السلام زنده شدند.

در پنجمین آیه دنباله دعای حضرت موسیٰ علیه‌السلام مذکور است «**وَاكْتُبْ لَنَا فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّ فِي الْاٰخِرَةِ اِنَّا هُدْنَآ اِلَيْكَ**» یعنی پروردگارا برای ما در این جهان هم حالت نیکو بنویس و قرار ده، و در آخرت هم، زیرا، بطرف تو با اخلاص و اطاعت رجوع خواهیم کرد. خداوند در پاسخ به آن فرمود: «**عَذَابِيْٓ اُصِيْبُ بِهٖ مَنْ اَشَآءُ وَ رَحْمَتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاَكْتُبُهَا لِلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ وَ يُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَ الَّذِيْنَ هُمْ بِاٰيٰتِنَا يُؤْمِنُوْنَ**» یعنی ای موسیٰ اولاً رحمت من مطلقاً از غضب من سبقت برده است، هر وقت بخواهم عذاب و غضب خود را بر کسی فرود می‌آورم، هرچند که نافرمان خود سزاوار سزاست. ولی باز هم عذاب من همه آنها را فرا نمی‌گیرد، مگر گروهی را که بسیار متمرّد و سرکش باشند. در مقابل، رحمت و بخشش من بر عالم آنچنان گسترده است که عاصیان و نافرمانان که در حقیقت سزاوارش نیستند، مشمول نوعی از رحمتند. پس وقتی نافرمانان مشمول رحمت و عنایات پادشاهی ما واقع می‌شوند، نیکان

جای خود دارند که در دریای لطف و توجهات ویژه ما قرار خواهند گرفت. یعنی از خدا می‌ترسند و زکات ادا می‌کنند و بر آیات ما ایمان داشته، محقّقاً سزاوار الطاف ایزدی هستند، پس شما را نسبت به اجابت دعایتان بشارت می‌دهم.

مفسرین ضمن ارائه نظریات گوناگون، بعضی را عقیده بر این است که: اجابت دعای حضرت موسیٰ علیه‌السلام از جانب خداوند در آیه مذکور تصریح نشده است. چنانکه در آیه ۳۶ طٰهٰ آمده که «**قَدْ أُوْتِيْتَ سُؤْلَكَ يٰمُوْسٰى**» یعنی ای موسیٰ تقاضای تو تکمیل گردانیده شد و در آیه ۸۹ یونس فرمود که «**أُجِيْبَتْ دَّعْوَتُكُمَا**» یعنی ای موسیٰ و هارون دعای شما پذیرفته شد، در اینجاست که اجابت تصریح نشده است. لذا بعضی از مفسرین مفهوم این آیات را چنین اظهار داشته‌اند که دعای حضرت موسیٰ علیه‌السلام در حق امت خودش به اجابت نپیوسته، بلکه دربارهٔ امت محمّدیه علی صاحبها الصلوة و السلام پذیرفته شد. که ذکر آن در آیات آینده تصریحاً می‌آید، ولی صاحب تفسیر «**روح‌المعانی**» این احتمال را بعید دانسته است. به هرحال برای اقوال مختلف این جواب بنظر می‌رسد که دعای حضرت موسیٰ علیه‌السلام دارای دو قسمت است: **نخست**، آنکه کسانی که مورد عتاب و عذاب قرار گرفته‌اند معاف شوند. و رحمت الهی شامل حالشان قرار گیرد. **دوّم**، اینکه برای خود و امتش سعادت دنیوی و اخروی خواستار شده است. که پاسخ نخستین جزء دعای آن‌حضرت در آیه مذکور روشن است. و اما پاسخ جزء دوم آن در آیه دیگری آمده است. لذا خداوند جواب دعای نخستین را بدینگونه می‌فرماید که: عادت من چنین است که بر هر گناهکار عذاب واقع نمی‌کنم، بلکه تنها بر کسانی عذاب فرود می‌آورم که آنها بخاطر عصیان و سرکشی‌شان سزاوار عذاب شوند. امّا از نهایت رحمت خویش به آنها نیز

عذاب نمی‌دهم. و اما تقاضای رحمت، پس رحمت من بر همه کس و همه چیز عمومیت دارد و هر موجودی به گونه‌ای مشمول رحمت است، اگر بخواهم. و همه آدمیان، اعم از مؤمن، کافر، فرمانبردار و نافرمان همه در پوشش رحمت قرار گرفته‌اند، و چنانکه بر کسی عذاب و مشقتی وارد آید، آنهم از رحمت و لطف خالی نیست چراکه اگر کسی به مصیبتی گرفتار است جای بسی سپاس است چون از مصیبت بزرگتری نجات یافته است در حالیکه بر ایجاد آن مصیبت بزرگ نیز قادرم.

استاد محترم حضرت مولانا انور شاه رحمه‌الله در این باره فرموده است که وسعت رحمت به این معنی است که دایرۀ آن بر کسی تنگ نیست و هر کسی و هر چیزی در دایرۀ رحمت الهی جای دارد. چنانکه ابلیس را بر مذاق موافق افتاده گفت، که من هم یک شیء هستم و هر شیء مرحوم است لذا من هم مرحومم. و در الفاظ قرآن کریم اشاره به این هست که نفرموده که هر چیزی مشمول رحمت است بلکه چنین فرمود که صفت رحمت تنگ نیست در حالیکه میدان رحمت بسیار وسیع و گسترده است. چنانکه در آیه ۱۸۴ سوره آل عمران آمده «**فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَّبُّكُمْ ذُوْ رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِيْنَ**» یعنی اگر ایشان شما را تکذیب کنند به ایشان بگو که پروردگارتان دارای رحمت وسیع است ولی کسی نمی‌تواند عذاب او را از مجرمین برطرف کند. در این نشان داد که وسعت رحمت نفی عذاب بر مجرمین نیست. خلاصه اینکه این دعای حضرت موسیٰ علیه‌السلام در حق خود و هفتاد تن همراهانش که مبتنی بر استغفار و معافی و رحمت بود پذیرفته شد. و دعای دوّم حضرت موسیٰ که گفت «**وَاكْتُبْ لَنَا فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّ فِی الْاٰخِرَةِ اِنَّا هُدْنَآ اِلَيْكَ**» که در آن بهبودی و سعادت دنیا و آخرت خواستار شد که خداوند تعالیٰ اجابت آن دعا را به چند شرط موقوف کرده است. خلاصه اینکه رحمت

الهی در این جهان بر هر مؤمن و کافر عمومیت دارد. اما تنها عالم آخرت جایگاهی است که نیکی و بدی از هم ممتاز می‌گردند.

پس مستحق رحمت الهی کسانی می‌باشند که در دنیا سه شرط عمده را انحام دهند چنانکه فرمود: «**فَسَاَكْتُبُهَا لِلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ وَ يُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَ الَّذِيْنَ هُمْ بِاٰيٰتِنَا يُؤْمِنُوْنَ**» **اولاً** تقوی پیشه کرده و تمام واجبات شرعیه را بجای آورده و از منکرات احتراز جویند. **ثانیاً**، از اموال خویش زکات دهند. **ثالثاً**، بر تمام آیات الهی بدون استثناء و تأویل ایمان بیاورند. بنابراین هر کس خود را بدین صفات و شروط متحلّی و متصف گرداند به سعادت دنیا و آخرت نایل خواهد شد. امّا در آیات بعدی اشاره شد که متصفین کامل به این صفات کسانی می‌شوند که در آخر زمان آمده از نبّی امّی اتباع خواهند کرد و در نتیجه به آن مستحق فلاح کامل خواهند شد.

حضرت قتاده در ارتباط با اجابت مشروط فرموده که وقتی که آیه وسعت رحمت نازل شد ابلیس گفت که من هم در این رحمت داخلم اما جملات بعدی نشان داد که رحمت آخرت مشروط است به ایمان و غیره. با شنیدن آنها ابلیس مأیوس گشت، اما یهود و نصاریٰ مدعی شدند که این صفات در ما هم وجود دارند، یعنی تقویٰ و ادای زکات و ایمان، اما در آخر که شرط ایمان بر نبیّ امّی بیان گردید، یهود و نصاریٰ که به آن‌حضرت ﷺ ایمان نیاورده‌اند از این امتیاز خارج گشتند. الغرض، در این اسلوب بدیع قبولیت دعای حضرت موسیٰ علیه السلام هم ذکر شد و فضایل ویژه امت محمّدیه هم بیان گردید.

اَلَّذِيْنَ يَتَّبِعُوْنَ الرَّسُوْلَ النَّبِيَّ الْاُمِّيَّ الَّذِيْ يَجِدُوْنَه مَكْتُوْبًا عِنْدَهُمْ

کسانی که پیروی می‌کنند پیغمبری را که نبی امی است که می‌یابند (نعت) او را نوشته شده نزد خویش

فِي التَّوْرٰةِ وَالْاِنْجِيْلِ يَاْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوْفِ وَيَنْهٰهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ

در تورات و انجیل، و امر می‌کند آنها را بکار نیک و باز می‌دارد آنها را از کار بد، و حلال می‌کند

لَهُمُ الطَّيِّبٰتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ وَالْاَغْلٰلَ

برایشان چیزهای پاک را و حرام می‌کند بر آنها چیزهای حرام را و دور می‌کند از آنها بارشان را، و آن قیدها را

الَّتِيْ كَانَتْ عَلَيْهِمْ ؕ فَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِهٖ وَ عَزَّرُوْهُ وَ نَصَرُوْهُ وَاتَّبَعُوا

که بر آنها بودند. پس کسانی که ایمان آوردند به او و همراهی کردند او را، و کمک کردند او را و پیروی کردند

النُّوْرَ الَّذِيْٓ اُنْزِلَ مَعَهٗٓ ۙ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ﴿۱۵۷﴾

به آن نوری که با او نازل شد، ایشان رستگارانند.

خلاصه تفسیر

کسانی که از چنین رسول نبی امی پیروی می‌کنند که او را به نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند (که او متصف باین صفت هم هست که) به کارهای نیک امر می‌کند و از کارهای بد باز می‌دارد و چیزهای پاکیزه را به آنها حلال معرفی می‌کند (اگرچه در شرایع گذشته قبلاً حرام بودند) و چیزهای خبیث را (حسب سابق) بر آنها حرام قرار می‌دهد و آنچه (در شرایع گذشته) بار و طوق (به دوش) داشتند (یعنی احکام شدید و سختی که آنها به آن مکلّف بودند) از آنها دوری می‌کند (یعنی اینگونه احکام شدید در شریعت او منسوخ می‌گردد) پس کسانی که بر این نبیّ ایمان بیاورند و از او حمایت و پشتیبانی کنند و از آن نور (یعنی قرآن) اتباع کنند که با او فرستاده شده است. ایشانند رستگاران کامل (که از عذاب ابدی نجات خواهند یافت).

معارف و مسایل

«فضایل و صفات ویژه خاتم النبیین محمد ﷺ و امت او»

در این آیه، ضمن برشمردن فضایل و علامات ویژه آن حضرت (ص)

کسانی راکه با شرایط مطروحه متصف‌اند معرفی کرد، و آنها کسانی هستند که از رسول امّی (پیامبر اکرم (ص)) پیروی می‌کنند. و فلاح و رستگاری را موقوف به ایمان و اتباع شریعت و اجرای سنت کرد. «**الرَّسُوْلَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ**» در اینجا برای پیغمبر اکرم (ص) دو لقب رسول و نبی و صفت سوم وی، امّی آمده است که معمولاً امّی به فردی که خواندن و نوشتن نداند اطلاق می‌شود. بهمین سبب بود که در قرآن مجید به عموم ملّت عرب، امیین، گفته شده است چون خواندن و نوشتن در میان اعراب کمتر رایج بود. و امّی بودن برای هیچ کسی صفت مدح نیست، بلکه یک عیب به شمار می‌آید. امّا برای رسول خدا (ص) بزرگترین مدح و کمال است، همچنانکه لفظ متکبر برای عموم مردم مدح نیست، بلکه عیب به شمار می‌آید ولی برای حق تعالیٰ با خصوصیت صفت مدح محسوب می‌گردد. لذا برای حضرتش که دارای کمالات و علوم و معارف و ویژگی‌های برجسته است لقب امّی نوعی از صفات عالیه به شمار می‌آید. چراکه اگر فرد سواددار صاحب کمالات علمی و عملی و اخلاقی باشد آنها را از نتیجه تعلم و فراگرفتنی‌هایش می‌دانند. در حالیکه این صفات عالیه و علوم و معارف برای آن‌حضرت ﷺ که از خواندن و نوشتن بی‌بهره است، معجزاتی آشکار محسوب می‌شود. بدیهی است که شدیدترین مخالف و معاند هم، این امر را نمی‌تواند انکار کند. آنهم وقتی که چهل سال از عمر مبارک ایشان در مکّه مکرّمه و در نظر آنان چنان گذشت که حتی کلمه‌ای از کسی درس نگرفته و همین‌که عمر گرامی وی به چهل سال رسید ناگهان از زبان مبارک‌شان سخنانی جاری گشت که جهانیان به حیرت آمده از آوردن مشابه آن بکلی عاجز ماندند. پس با در نظر گرفتن چنین احوال امّی بودن آن‌جناب بزرگترین دلیلی است بر این‌که ایشان از جانب خدا رسول هستند و قرآن نیز کلام الهی است. چهارمین صفت رسول گرامی (ص) آنست که خداوند در تورات و انجیل معرفی و بیان داشته است. صفات آن‌حضرت در تورات و انجیل به گونه‌ای با تفصیل و توضیح آمده که وجود مبارکشان را در نظرها مجسّم می‌کند و

لفظ **یجدونه** در قرآن مؤید همین موضوع است. و تخصیص تورات و انجیل در اینجا از این جهت است که بنی‌اسرائیل به این دو کتاب قایل بودند ور نه صفات و احوال آن‌حضرت ﷺ در زبور هم مذکورند.

لذا، در اینجا مخاطب اصلی آیه مذکور، حضرت موسیٰ علیه‌السلام است که اگر امّت او از نبیّ امّی خاتم الانبیاء علیه الصلوة والسلام -که ذکرش را در تورات نوشته خواهند یافت- پیروی کنند، به پیروزی و فلاح کامل در دنیا و آخرت نایل خواهند آمد.

صفات و علامات رسول خدا ﷺ در تورات و انجیل

تورات و انجیل فعلی دستخوش تغییر و تحریف قرار گرفته‌اند و قابل اعتماد نیستند. اما با وجود این، جملاتی که بیانگر معرفی شخصیت والای پیغمبر اکرم باشد بچشم می‌خورد. و این امر هم واضح است که قرآن اعلام کرد که صفات و علایم خاتم‌الانبیاء(ص) در تورات و انجیل تصریح شده است. و اگر غیر از این بود یهود و نصاریٰ به تکذیب آن اقدام می‌کردند، در حالیکه آگاهانه سکوت اختیار کردند. که این سکوت خود دلیل بر وجود علایم آن‌حضرت در تورات و انجیل است. و برای همین بود که خلاف آن اظهار نظر نکرده و از این جهت بر دهان ایشان مهر زده شد.

برخی از جمله صفات آن‌حضرت ﷺ که در تورات و انجیل آمده به حواله این دو کتاب در قرآن هم نقل شده و برخی دیگر در روایات حدیث آمده است کسانی که اوصاف آن‌حضرت (ص) را در تورات و انجیل دیده و خوانده‌اند و سپس مشرف به اسلام شده‌اند، این موضوع را تأیید، و دیگران را نیز آگاه ساخته‌اند.

بیهقی در دلایل النبوة نقل کرده، که حضرت انس فرموده که پسری یهودی در خدمت پیامبر اسلام بود از قضا بیمار شد، آن‌حضرت ﷺ برای عیادت او رفت. پدرش را بر بالای سرش در حال خواندن تورات دید.

آن‌حضرت (ص) به او گفت ای یهودی! تو را به آن خدایی که تورات را بر موسیٰ (ع) نازل کرد، قسم می‌دهم آیا بعثت و اوصاف و احوال مرا در تورات می‌یابی؟ او بناحق انکار کرد. پسرش گفت: یا رسول‌اللّه، دروغ می‌گوید، بدون شک، ما ذکر و اوصاف تو را در تورات یافته‌ایم و من گواهی می‌دهم که بجز خدا، معبودی نیست، و یقیناً شما رسول خدا می‌باشید. آن‌حضرت (ص) به صحابه اظهار داشت که اکنون این پسر، مسلمان است و اگر در این بیماری وفات یابد، باید مسلمانان او را تجهیز و تکفین کرده و به پدرش وانگذارند.[1]

حضرت علی مرتضی رضی‌الله‌عنه فرموده‌است: که حضرت رسول‌اکرم ﷺ به شخص یهودی مقروض بود، و یهودی دَیْن خود را از آن‌حضرت مطالبه کرد؛ آن‌حضرت فرمود: اکنون ندارم، و مرا مهلت ده. یهودی در حالیکه عصبانی بود، جلو آمد و مانع رفتن آن‌حضرت ﷺ شده و گفت: شما را نمی‌گذارم بروید مگر اینکه دَیْن مرا بپردازید. آن‌حضرت ﷺ فرمود: حق از آن شماست و من هم به نزد شما می‌نشینم. آن‌حضرت ﷺ بناچار در آنجا نشست تا اینکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در آنجا ادا کرد و شب را گذرانده و نماز صبح را نیز بجای آورد، صحابه کرام با مشاهده این ماجرا، رنجیدند و یهودی را تهدید کردند. لکن آن‌حضرت (ص) از برخورد یاران خود نسبت به یهودی مانع شد. ولی صحابه عرض کردند یا رسول‌اللّه چگونه می‌توانیم تحمّل کنیم که شخصی یهودی شما را در جلوی چشمانمان حبس کرده است. آن‌حضرت (ص) فرمود: که پروردگارم مرا از ظلم به معاهد و غیره منع فرموده است. یهودی با دیدن این صحنه و شنیدن این سخنان گهربار، صبح هنگام در پیشگاه آن‌حضرت ﷺ گفت: **اشهد ان لا اله الا اللّه و اشهد انک رسول اللّه**؛ بدین ترتیب مشرف به اسلام شد و گفت: یا رسول‌اللّه، من نصف ثروت خود را در راه خدا بخشیدم، و به خدا قسم

۱- مظهری.

مقصودم از حبس، آزمایش و مطالعه صفات شما بود، آیا صفاتی را که در تورات خوانده‌ام در وجود شما محقق و ثابت است، یا خیر و اکنون یقین می‌دانم که شما همان رسولی هستید که در تورات این الفاظ را خوانده‌ام که:
«محمد بن عبداللّه (ص) در مکه متولد می‌شود، بطرف مدینه طیبه هجرت می‌کند و حکومتش در شام قایم می‌گردد، تندخو نیست و چون دیگران سر و صدا نمی‌کند و در بازارها نیز فتنه و آشوب بپا نمی‌نماید و از فحش و بی‌عفتی بدور خواهد بود.»
اکنون همه آنچه را که منظور نظرم بود، آزمایش کرده به نتیجه یقینی دست یافتم و گواهی می‌دهم که بجز خدای متعال معبودی نیست و شما رسول خدا هستید و اکنون نیم ثروت من در اختیار شماست؛ هرگونه مصلحت می‌اندیشید جهت انفاق در راه خدا، اقدام فرمایید. لازم به تذکّر است که یهودی مذکور ثروت هنگفتی داشت که نیمه ثروت او سرمایه بزرگی به شمار می‌آمد.
این روایت در تفسیر مظهری از دلائل النبوه بیهقی منقول است.
امام بغوی از کعب احبار بطور مستند نقل کرده و آورده است که درباره پیغمبر اکرم (ص) در تورات چنین آمده است که محمّد رسول خدا و بنده برگزیدهٔ اوست، نه تند خوست و نه بیهوده گو؛ و نه سر و صدا کننده در بازارها، از بدی به بدی انتقام نگرفته، بلکه در گذر می‌فرمایند. در مکّه متولّد می‌شوند و بسوی مدینه طیبه هجرت می‌کنند، و حکومت ایشان در شام برقرار می‌شود و امّت ایشان حمّادین می‌شوند (یعنی در راحتی و سختی حمد و شکر خدا را بجا می‌آورند) و بوقت بالا رفتن به هر ارتفاع تکبیر می‌گویند، و بر سایهٔ آفتاب نظر می‌اندازند تا بوسیله آن اوقات را شناخته، بوقت صحیح نماز بخوانند و بر پایین بدن خود ازار می‌بندند و دست و پای خود را بوسیله وضو پاک و مصفّا نگاه می‌دارند، و مؤذّن ایشان در فضا بانگ سر می‌دهد و در جهاد صفهایشان مانند صفهای نماز جماعت می‌شوند، و صدایشان به تلاوت و ذکر در شب مانند صدای زنبور عسل

بلند می‌شود.[۱]

ابن سعد و ابن عساکر از حضرت سهل مولیٰ خیثمه بطور مستند نقل کرده‌اند که حضرت سهل (رض) فرمود که: من خود در انجیل صفات محمد مصطفیٰ ﷺ را چنین خوانده‌ام که: «او نه کوتاه قد و نه بسیار دراز، سفیدرنگ، و دارای دو زلف است. در میان دو شانهٔ او مهر نبوّت موجود است، صدقه نمی‌پذیرد، و بر خر و شتر سوار می‌شود و گوسفندان را شخصاً می‌دوشد و پیراهن وصله زده می‌پوشد، و کسی که چنین کند او از تکبّر به دور خواهد بود، و او از نژاد حضرت اسماعیل علیه‌السلام می‌باشد و اسم او احمد خواهد بود.

ابن سعد در طبقات و دارمی در مسند خویش، و بیهقی در دلائل النبوة، از حضرت عبداللّٰه بن سلام که بزرگترین عالم یهود و ماهرتر به تورات بود، نقل کرده‌اند، که فرمود: در تورات درباه آن‌حضرت ﷺ الفاظ ذیل مذکورند:

«ای پیامبر! ما تو را بر همه امتها گواه فرستادیم، برای نیکوکاران بشیر، برای بدکاران ترساننده، و برای عرب، محافظ؛ لذا شما بنده و رسول من هستید و من شما را متوکل نام نهادم؛ نه شما تندخو هستید و نه جدال کننده، و نه در بازارها سر و صدا کننده، بدی را به بدی پاسخ نمی‌دهید، بلکه عفو و درگذر می‌فرمایید. و خداوند او را وفات نمی‌دهد تا زمانی که قوم کج را بوسیله او راست نکند تا اینکه مردم، **لا اله الا اللّٰه** نگویند و تا چشم‌های کور را بینا، گوشهای کر را شنوا و دلهای بسته را نگشایند.»

روایتی دیگر نیز در صحیح بخاری بروایت حضرت عبداللّٰه بن عمرو بن العاص هم مذکور است. امام بیهقی در دلایل النبوة از ماهرترین شخص به کتب گذشته، حضرت وهب بن منبه چنین نقل فرموده است که الله تعالیٰ در زبور برای حضرت داود علیه‌السلام چنین وحی فرستاد که: ای داود پس از شما

۱- مظهری.

پیغمبری خواهد آمد که نام او احمد خواهد بود و من هیچگاه از او ناراضی نخواهم شد و او هیچگاه از من نافرمانی نخواهد کرد، و من از همه لغزشات[۱] گذشته و آینده او درگذشته‌ام و امّت او امّت مرحومه است. و من به او آن نوافل دادم که به انبیای سابق داده بودم و فرایضی بر او ملزم گردانیدم که بر انبیای سابق لازم شده بودند تا جایی که او در حشر به گونه‌ای پیش من حاضر می‌شود که نور او مانند نور انبیاء جلوه می‌کند. ای داود، من محمّد و امّت او را بر تمام امّتها برتری دادم و به ایشان شش چیز بطور ویژه که به امم گذشته نداده بودم عنایت کردم. نخست اینکه آنها بر خطا و نسیان معذّب نخواهند شد و هر گناهی که به غیر از عمد از ایشان صادر گردد، اگر آمرزش آنرا از من بخواهند عفو خواهم فرمود. هر مالی که در راه خدا بطیب خاطر انفاق کنند در دنیا بسیار بیشتر از آن به آنها خواهم داد و هرگاه بر آنها مصیبتی واقع شود و «انا للّه و انا الیه راجعون» بخوانند من آن مصیبت را صلوة و رحمت و هدایت بطرف جنّت قرار می‌دهم و هر دعایی که بخواهند می‌پذیرم گاهی بصورتی که آنچه بخواهند به آنها می‌دهم و گاهی به این صورت که آن دعا را وسیله انتظام آخرتشان قرار خواهم داد.[۲]

از صدها روایات تورات و انجیل و زبور نمونه‌ای چند نقل شده است که کل روایات را محدثین بصورت کتابهای مستقل جمع آوری کرده‌اند.

علما و محدثین در فضایل و صفات و علامات ویژه آن‌حضرت ﷺ و خصوصیات امّت وی که در تورات و انجیل آمده است، به تفصیل سخن رانده و در کتابهای جامع و مستقل گرد آورده‌اند که در قرن اخیر حضرت مولانا رحمت‌اللّه کیرانوی مهاجر مکّی در کتاب خود بنام «اظهار الحق» آنرا با شرح و بسط و تفصیل و تحقیق نوشته و ثابت فرموده‌اند که در تورات و انجیل کنونی با وجود اینکه در آنها تحریفات فراوانی صورت گرفته باز

۱- بدیهی است که کلیه پیامبران از خطا و نافرمانی معصوم‌اند، در اینجا مقصود از لغزش آنست که پیغمبران هنگام اجتهاد ممکن است دچار اشتباه شوند که این خود برای آدمی، حتی پیامبران، امری عادی است ولی جای استغفار است.

۲- روح المعانی.

هم بسیاری از صفات و فضایل آن‌حضرتﷺ در آنها بچشم می‌خورد، و ترجمه آن از عربی به اردو اخیراً انتشار یافته و قابل ملاحظه است.

خلاصه اینکه در آیات گذشته صفات و علایم ویژه آن‌حضرتﷺ مفصّلاً بیان شدند که در تورات و انجیل و زبور نوشته شده بودند و در آنها بسیاری صفات هم ذکر شده است، که از آنجمله نخستین صفت آن‌حضرتﷺ امر بالمعروف و نهی عن‌المنکر می‌باشد. معنی لفظ «معروف» شناخته شده است، و معنی لغوی «منکر» ناشناخته وبیگانه است. در اینجا مراد از معروف کارهای نیک است که در شرع اسلام دانسته و شناخته شده‌اند و مراد از منکر آنگونه کارهای بدی که مغایر دین و شرع باشند.

و به عبارتی دیگر کارهای نیک و معروف به آنگونه اعمال پسندیده‌ای گفته می‌شود که در قرن اول هجری میان مسلمانان شناخته شده و رواج داشته است و منکرات به انواع کارهای زشت اطلاق می‌شده است که در میان صحابه و تابعین ناپسند و مغایر با اصول شریعت بوده، به شمار می‌آمده است. از اینجاست که در احادیث صحیحه تصریح شده است که اموری که مغایر با دستورات نبوی و اعمال صحابه و تابعین هستند، «**محدثات‌الامور**» و «**بدعت**» نامیده می‌شود، که پرداختن به آن موجب گمراهی و معصیت است. آیه مذکور مؤید همین موضوع است که آن‌حضرت (ص) مردم را به کارهای نیک و معروف امر، و از کارهای بد و منکر بازمی‌دارد.

هرچند که همه انبیاء علیهم‌السلام دارای این صفت‌اند و رسالت اصلی‌شان امر به معروف و نهی از منکر بوده است؛ ولی پیغمبر اکرم (ص) در این صفت نسبت به دیگر پیامبران از مزایای بیشتری برخوردار است که این مزیت از چند جهت قابل بررسی است:

نخست اینکه در اجرای این مسئولیت هر یک را به فراخور حالش، آنچنان تفهیم می‌کردند که شیرینی و لطافت سخن بر قلب افراد جایگزین می‌شد.

که اگر در تعلیمات رسول گرامی بیندیشیم و مطالعه کنیم مشاهده می‌گردد که خداوند تعالی به ایشان مزیت و ویژگی خاصی از فصاحت و بلاغت سخن و جذبه‌ای در سخنان حکیمانه وی قرار داده بود که ضمیر زنگار زدهٔ هر گمراهی را با سخنان الهام‌بخش و روح‌نواز خود می‌زدوده و صیقل می‌دادند، و با هر گروه و طبقه خاصی به مقتضای فکری‌شان برخورد می‌کردند. چه آن دسته از وحشیان عرب که حرفه‌شان شترپروری و گوسفندچرانی بود با سخنان ساده و بی‌آلایش خود قانع کرده، و به وادی نور و هدایت رهنمونشان می‌کردند. و چه آن طبقه از دانایانی چون فرستادگان و قاصدان قیصر و کسریٰ و دیگر ملوک عجم که از علوم و فنون زمان خود برخوردار بودند؛ بنابر مقتضای فکری‌شان با آنها صحبت می‌کردند. و آنها از سخنان عالمانه و حکیمانه آن‌حضرت ﷺ متأثر می‌شدند. به گونه‌ای که اگر در مجلس سخنش می‌نشستند، بار گرانی از کدورت و تشویش فکری از دوششان برداشته می‌شد. بطوری که اشتیاق و ولع خاصی به مجلس پرفیض آن‌حضرت ﷺ پیدا می‌کردند.

دیگر اینکه در کلام گیرای آن‌حضرت ﷺ اعجاز فوق‌العاده‌ای نهفته بود آنچنان که چشمهای کور و گوشهای کر غافلان و گمراهان را بینا و شنوا می‌کرد. و دلهای قفل شده را می‌گشود و ضمیر آشفته و افکار مشوش را با سخنان معجزه‌آمیز خود، آرامش و سکون می‌بخشید، که این صفت ویژگی خاصی بود که از جانب خداوند در مسئولیت امر بمعروف و نهی از منکر به آن‌حضرت ﷺ اعطا شده بود.

دومین صفت ویژه آن‌حضرت (ص) آن است که ایشان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای فاسد را حرام اعلام کردند. بسیاری از خوراکیها از قبیل چربی حیوانات حلال‌گوشت و غیره که برای بنی اسرائیل حرام و ناجایز بود، برای امّت خویش حلال دانستند. و چیزهایی از قبیل خون، میته و حیوانات حرام‌گوشت، در ردیف فاسدها قرار گرفتند. و همچنین تمام وسایل و طرق درآمد از کسبهای حرام مانند: سود (نزول، رشوه و قمار و

غیره) از جمله فاسدها درآمدند (سراج المنیر). و بعضی اخلاق مذموم و بد هم داخل چیزهای فاسد اند.

سومین صفت که برای آن‌حضرت آمده چنین است. «**وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْاَغْلٰلَ الَّتِيْ كَانَتْ عَلَيْهِمْ**» یعنی: پیغمبر اکرم (ص) بارهای سنگینی و بندها را که بر آنها (بنی اسرائیل) مسلّط بود، از دوش امّت خود برداشت که البته لفظ «**اِصْر**» بمعنی بار گران است که مردم را از هرگونه تحرک بازدارد.

و «**الاغلال**» به جمع «غلّ» گفته می‌شود و غل، بندی است که بوسیله آن دست مجرم به گردن او بسته شود؛ بطوری که اختیار او سلب گردد.

مراد از «**اصر و اغلال**» همان بارهای گران و قید و بندهای دست و پاگیر و احکام دشوار و واجبات تکلف‌آوری است که بر دوش بنی اسرائیل سنگینی می‌کرد که این تکلفات و مشقتها مبتنی بر دستورات دینی نبودند، بلکه همه آنها بازتاب اعمال بدشان بود که بصورت‌های مشقت‌آور و احکام شاقه بر آنها مسلّط می‌گشت، و اموال غنیمت که از جهاد با کفار بچنگ می‌آوردند بر آنها حلال نبود و از آسمان آتش می‌بارید و آنها را کاملاً می‌سوخت. شکار در روز شنبه جایز نبود و چنانکه عضوی از بدن مرتکب گناهی می‌شد قطع آن عضو واجب بود. در قتل نفس، چه عمد باشد چه سهو، پرداخت دیه صورت نمی‌گرفت. بلکه جریان قصاص آن به صورت قتل قاتل پایان می‌پذیرفت.

قرآن چنین احکام سخت و دشواری را که بر بنی اسرائیل نافذ بود به اصر و اغلال تعبیر فرمود. و علناً اعلام فرمود: که رسول گرامی این احکام را منسوخ و احکام سهل و آسانی را بر امّتش جاری ساخت و بهمین سبب بود که پیغمبر گرامی در حدیثی فرمود که: من شریعت را بر شما آسان قرار دادم که در آن با مشقّت و خطر گمراهی مواجه نخواهید شد. و در حدیثی دیگر فرمود: **الدین یسرٌ**» دین آسان است و در آیه ۷۸ سوره حج قرآن مجید آمده است که: «**وَ مَا جَعَلَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فِي الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ**» یعنی: خداوند برای شما در دین هیچ حرج و سختی قرار نداده است.

خداوند بعد از برشمردن ویژه صفات عالیه پیغمبر گرامی‌اش، چنین فرمود:

«**فَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِهٖ وَ عَزَّرُوْهُ وَ نَصَرُوْهُ وَاتَّبَعُوا النُّوْرَ الَّذِيْٓ اُنْزِلَ مَعَهٗٓ اُولٰٓـئِكَ هُـمُ الْـمُفْلِحُوْنَ**»

یعنی: نتیجهٔ توضیح صفات و علامات نبی آخرالزمان در تورات و انجیل اینست که کسانی که بر ایشان ایمان آورده، و ایشان را حرمت داشته و او را کمک کنند و از آن نور که بر ایشان نازل گردیده (یعنی: قرآن کریم) اتباع کنند ایشانند رستگاران. اگر توجه شود در اینجا برای رسیدن بفلاح چهار شرط تعیین شده است. نخست ایمان بر آن‌حضرت ﷺ. دوّم: تعظیم و تکریم آن‌جناب (ص). سوّم: یاری ایشان، چهارم: اتباع و پیروی از قرآن کریم.

برای بیان تعظیم در اینجا «**عَزَّرُوْهُ**» بکار برده شده است که از تعزیر مشتق است و معنی آن جلوگیری و حفاظت همراه با دلسوزی است. حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما آنرا تعظیم و تکریم معنی کرده است. و «مبرد» گفته است که لفظ تعزیر را به اعلیٰ ترین تعظیم، تعبیر کرده‌اند.

خلاصه اینکه کسانی که پیغمبر گرامی را به وقت حیات ایشان در مقابله با کفار با نهایت اکرام و تعظیم و تأیید، حمایت کرده‌اند، مطابق آیه مذکور به رستگاری نایل شدند؛ زیرا در حیات آن‌حضرت (ص) تأیید و حمایت و تعظیم موقوف به ذات ایشان بود.

و بعد از وفات ایشان، حمایت و تأیید از دین و شریعت ایشان، مترادف به تأیید و حمایت از شخص آن‌حضرت ﷺ می‌باشد.و به عبارتی، فلاح و رستگاری بشر منوط به تأیید و حمایت و پیروی از شریعت و دستورات عالیهٔ ایشان است.

در همین آیه، قرآن با لفظ «نور» تعبیر شده است، زیرا همانگونه که در نور بودن نور نیازی بدلیل نیست چراکه نور دلیل بر وجود خود می‌باشد[1]،

۱- چنانکه مولانا رومی گفته است:

آفتاب آمد دلیل آفتاب   گر دلیلت باید از وی رو متاب

همچنین قرآن کریم که از زبان یک شخص امّی که تمام جهان از ارائه مانند آن عاجز شده است، دلیلی محکم و واضح بر حقّانیت کلام‌الله بودن قرآن است.

و دیگر اینکه، همانگونه که نور، جهان را روشن می‌کند قرآن نیز چون نور درخشانی است که تاریکی را در نور دیده و پردهٔ ظلمت را از پهنه گیتی برداشته و اقصیٰ نقاط آنرا روشن و منور ساخته است.

در ضمن اتباع قرآن، اتباع سنّت هم فرض است

در آغاز این آیه فرمود: «**يَتَّبِعُوْنَ الرَّسُوْلَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ**» و در آخر فرمود: «**وَاتَّبَعُوا النُّوْرَ الَّذِيْٓ اُنْزِلَ مَعَهٗ**» که در جمله اول باتباع و پیروی از نبیّ امّی دستور داده و در آخرین جمله به متابعت از قرآن تأکید شده است. از اینجا ثابت گردید که نجات آخرت موقوف بر دو[1] چیز است. یکی: اتباع قرآن، دوّم: اتباع سنّت: که اتباع نبیّ امّی همان اتباع از سنّت اوست.

تنها اتباع رسول کافی نیست بلکه ادب و احترام و محبّت او هم فرض است.

بعد از الفاظ «**عَزَّرُوْهُ وَ نَصَرُوْهُ**» در پیروی از آن‌حضرت تأکید و توصیه شده است که غرض از پیروی، پیروی بی‌چون و چرا نیست، بلکه پیروی و اتباعی منظور نظر خداوندی است که توأم با عشق و محبّت و با تقدیر و تکریم آمیخته شده باشد و عشق به او باید به گونه‌ای در عمق دل عاشقان و پیروان بنشیند که خود را در متابعت و تکریمش ملزم بدانند و برای همین است که سالکان طریقش در رسیدن به سعادت همواره در حرکتند. زیرا

۱- از اینجاست که پیغمبر گرامی در حدیثی فرمود: دو چیز برای امّت خود باقی گذاشتم: کتاب‌الله، و سنّت خود.

پیوندهای عاطفی ناگسسته‌ای میان او و امّتش برقرار است.
اوّلاً: آن‌حضرت (ص) امیر و حاکم، و امّت محکوم و رعیّت محسوب می‌شود. ثانیاً: رسول گرامی، از نظر کمالات علمی و اخلاقی خویش دارای چنان عظمتی است که امّت در مقابل آن ناچیز و ناتوانند و با این، وجود رسول گرامی دارای همه شئون و خصایص و کمالات عالیه انسانی است. پس بر امّت لازم است که از نظر رسول بودنش بر وی ایمان آورند و از حیث امیر و حاکم بودن، پیرو احکام او باشند و از جهت محبوب بودنش، پیوند محبت را مستحکم سازند و از نظر کمالات پیامبری موارد احترام و تعظیم را بجا آورند. پس بنابراین محقّق و ثابت شد که متابعت از آن‌حضرت (ص) بر امّت جهت رسیدن به سر منزل سعادت فرض و لازم‌الاجرا است. بطوری که هدف بعثت انبیاء علیهم‌السلام نیز همین بوده است. اما خداوند متعال در باره رسول گرامی ما تنها به این (متابعت) اکتفا نفرمود، بلکه تعظیم و تکریم و ادب و احترام حضرت را بر امّتش لازم و واجب شمرد. و این را در جاهای مختلفی از قرآن بیان و تأکید فرمود. همچنانکه در این آیه با الفاظ «**عَزَّرُوْهُ وَ نَصَرُوْهُ**» تصریح نمود. و در آیه ۹ سوره فتح نیز با الفاظ «**تُعَزِّرُوْهُ وَ تُوَقِّرُوْهُ**» نیز آمده است. و در چندین آیات دیگر به ارشاد و راهنمایی امّت پرداخته و حتی آداب حضور در مجلس ایشان را با این شرایط، مثلاً در آیه ۲ سوره حجرات چنین بیان داشته است که: «**يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَاتَرْفَعُوْآ اَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ**» ای مؤمنان با صدای بلند صحبت نکنید که صدای شما از صدای رسول گرامی بلندتر باشد. و همچنین در آیه ۱ سوره حجرات نیز فرموده: «**يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَاتُقَدِّمُوْا بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهٖ**» یعنی ای مسلمانان از خدا و رسول (در صحبت) پیش قدم نباشید.
حضرت سهل بن عبدالله، این آیه را چنین معنی کرده است که: کسی قبل از ایشان صحبت نکند و هنگامی که آن‌حضرت به سخن گفتن مشغول شدند، با کمال تأنّی و احترام گوش دهد. در آیه ۶۳ سوره نور نیز آمده است که: «**لَاتَجْعَلُوْا دُعَاءَ الرَّسُوْلِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً**» صدا نزنید پیامبر را بدان گونه که

یکدیگر را صدا می‌زنید. و در پایان همین آیه از خلاف این امر برحذر داشت و متنبّه فرمود که اگر خلاف این، عمل کردند در ورطه خسران قرار خواهند گرفت.

از اینجاست که صحابه کرام رضوان‌اللّه علیهم اجمعین، با وجودی که در هر شرایط یار و غمخوار وجود مبارکش بودند، آداب احترام و تعظیم ایشان را بی‌نهایت بجای می‌آوردند و پروانه‌وار بر گرد شمع وجودشان حلقه زده بودند. اما با نزول آیه مذکور در صحبت و رفتار خویش با رسول محبوب نهایت احتیاط را مراعات کرده و مطابق دستورات قرآنی با آن‌حضرتﷺ برخورد داشتند؛ بطوری که اگر حضرت صدیق اکبرؓ می‌خواست گزارشی را به استحضار مبارکشان برساند، به گونه‌ای صحبت می‌کرد که گویی نجوا می‌نمود و حضرت فاروق اعظم نیز چنین رفتار می‌کرد.[1]

لذا نمونه‌هایی از ارادت و عشق صحابه نسبت به رسول محبوب‌شان نقل می‌شود که حضرت عمرو بن عاص می‌گوید: در دنیا به نزد من کسی محبوبتر از رسول گرامی نبود، زیرا که چشم ظاهری من قادر به نظاره جمال مبارک نبوی نبود. چنانکه اگر کسی اوصاف مبارکش را از من جویا شود، وقتی من یارای مشاهده جمال ملکوتی‌شان را ندارم، چگونه به توصیف حضرتش بپردازم. در **ترمذی** از حضرت انس منقول است که هرگاه آن‌حضرتﷺ در مجلس اصحاب تشریف می‌آوردند، همه با نهایت تواضع و ادب می‌نشستند و نگاههایشان به پایین می‌افتاد و تنها صدیق اکبر و فاروق اعظم بطرف او نگاه می‌کردند و ایشان هم بطرف آن دو نگاه کرده و تبسّم می‌فرمود.

در حدیث مغیره بن شعبه است که هرگاه رسول گرامی (ص) در خانه تشریف داشتند، صحابه کرام از صدا کردن ایشان، امتناع ورزیده و آنرا

۱- شفاء.

نوعی بی‌ادبی می‌دانستند و به آهستگی در می‌زدند تا از صدای در، آزرده نشوند.

پس از وفات آن‌حضرت ﷺ برحسب عادت سابق و بنابر ادب و احترام مجالسی که در آن مسجد حضور نبوی داشتند به هنگام موعظه و نصیحت هرگز بلند صحبت نمی‌کردند. و عادت اغلب‌شان بر این بود که به هنگام شنیدن نام مبارک آن‌حضرت (ص) بی‌اختیار به گریه افتاده و بشدّت متأثّر می‌شدند.

لذا به برکت این تعظیم و توقیر بود که آنها از فیوض و کمالات نبوت، انتفاع جستند و خداوند متعال به آنها مقامی چون مقامات انبیای سابقین علیهم‌السلام عنایت فرمود؛ رضوان‌اللّٰه علیهم اجمعین.

قُلْ يٰاَيُّهَا النَّاسُ اِنِّيْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَيْكُمْ جَمِيْعًا الَّذِيْ لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ

بگو ای مردم من رسول خدایم بسوی همه شما آنکه برای اوست پادشاهی آسمانها

وَالْاَرْضِ ۚ لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ يُحْيٖ وَيُمِيْتُ ۖ فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ النَّبِيِّ

و زمین، نیست معبودی بجزاو زنده می‌کند و می‌میراند پس ایمان بیاورید بخدا و پیغمبراو (که) نبی

الْاُمِّيِّ الَّذِيْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَكَلِمٰتِهٖ وَاتَّبِعُوْهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ﴿۱۵۸﴾

امی (است)، آنکسی که یقین دارد بخدا و همه کلام او از او پیروی کنید تا که هدایت یابید.

وَمِنْ قَوْمِ مُوْسٰۤى اُمَّةٌ يَّهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَبِهٖ يَعْدِلُوْنَ ﴿۱۵۹﴾

وازقوم موسیٰ گروهی است که راه حق رانشان می دهند وموافق به آن انصاف می‌کنند.

خلاصه تفسیر

شما بگویید ای مردم (جهان) من فرستادهٔ خدایم به سوی همهٔ شما آنکه برای اوست پادشاهی در همه آسمانها و زمین، و نیست لایق بندگی کسی بجز او، و اوست که زندگی می‌بخشد و موت می‌دهد، لذا به خدا ایمان

بیاورید و بر نبیّ امّی او (هم ایمان بیاورید) آنکه (خود او هم) بر خدا و احکام او ایمان دارد (یعنی، با وجود اینکه دارای چنین مقام والایی است از ایمان آوردن بخدا و همه رسولان و کتابها ننگ ندارد پس شما چرا از ایمان به خدا و رسول انکار دارید) و از او (نبیّ) اتباع کنید تا که شما بر راه (راست) بیایید و (اگرچه بعضی مردم مخالف ایشان شده‌اند اما) گروهی از قوم موسیٰ هم هست که موافق بدین حق (یعنی، اسلام مردم را) هدایت هم می‌کنند و موافق به آن (در معاملات خویش و بیگانه) انصاف هم می‌کنند (مراد از این عبدالله بن سلام و غیره می‌باشند)

معارف و مسایل

در این آیه از مسایل اصولی، به جنبه رسالت اشاره شده است، چونکه رسالت رسول اکرم (ص) علاوه بر انسان بر جنّ و برای نسلهای‌شان تا قیامت جریان دارد.

در این آیه به رسول گرامی (ص) دستور داده شد که: به عموم مردم اعلان کن که من پیغمبر خدایم و بسوی همهٔ شما فرستاده شده‌ام و بعثت من چون پیامبران گذشته منحصر به قوم و قبیله و منطقه‌ای خاص نیست، بلکه همه جهانیان اعم از انسان و جنّ و نسلهای‌شان تا قیامت زیر پوشش رسالت من قرار دارند.

چون نبوت آن‌جناب ﷺ تا قیامت برای همه جهان است لذا نبوت بر ایشان ختم است.

سِرّ حقیقی مسئله ختم نبوّت همین است؛ زیرا وقتی که نبوت آن‌حضرت ﷺ تا قیامت برای همه نسلها، عام است پس نیازی به مبعوث شدن رسول و نبیّ دیگر نیست. و برای همین است که خداوند امتیاز و ویژگی بزرگی را به امّت آن‌حضرت اعطا کرده است. همانگونه که در حدیث

نبوی آمده است: که گروهی در امور دینی بسیار استوار و مقاوم باقی می‌مانند و آنها از مبانی دینی دفاع می‌کنند و هرگونه مشکلاتی را که سبب تضعیف دین شود، از میان برمی‌دارند، و اشتباهاتی را که در تعبیر و تفسیر کتاب و سنّت نبوی مشاهده شود، برطرف می‌سازند. آن گروه نصرت و عنایات ویژه الهی را بخود اختصاص داده و بر قله رفیع ظفر و سعادت دست خواهند یافت و آنانند که با انجام فرایض رسالت، جانشینان بحق رسول گرامی خواهند شد.

امام رازی در ذیل آیه ۱۱۹ سوره توبه «**كُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِيْنَ**» خاطرنشان کرده است که در این آیه به آن گروه از صادقین و ثابت قدمان در دین اشاره شده است که در دین همواره مصمم و مقاوم خواهند ماند و الا دستور نمی‌رسید که در معیّت و صحبت آنها قرار گیرید. از اینجا امام رازی حُجّیت شرعی بودن اجماع امت در هر قرن را ثابت کرده است، زیرا که با بودن این گروه از صادقین نمی‌توان بر امر اشتباه و گمراهی اتفاق و اجماع نمود. امام ابن کثیر فرموده است که در این آیه اشاره به آنست که آن‌حضرت ﷺ خاتم‌النبین و آخرین پیامبر است زیرا بعثت و رسالت آن‌جناب ﷺ تا قیامت باقی و برای همه جهان عام است، لذا نیازی برای نبی جدیدی باقی نخواهد ماند.

از اینجاست که حضرت عیسیٰ علیه‌السلام در زمان آخر ظهور می‌کنند و با وجود برقرار ماندن نبوتش، بر شریعت محمدی (ص) عمل خواهند کرد، که این موضوع از روایات صحیح احادیث ثابت است.

لذا این آیه مبنی بر بعثت و رسالت آن‌حضرت (ص) بر همه جهان تا استقرار قیامت دلیل واضحی است. و علاوه بر این، این موضوع از چند آیهٔ دیگر قرآن تصریح و مشهود است، مانند آیه ۱۹ سوره انعام: «**وَاُوحِيَ اِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِاُنْذِرَكُمْ بِهٖ وَمَنْ بَلَغَ**» یعنی: این قرآن بوسیله وحی بر من نازل گردیده تا که من بدینوسیله شما را از عذاب خدا بترسانم و نیز کسانی را هم که پس از من این قرآن به آنها می‌رسد. (کسانی که بعد از من خواهند آمد و همه نسلها

اعم از انسان و جنّ تا قیامت) مشمول این حکم‌اند.

چندی از خصایص اهم آن‌حضرت ﷺ

ابن‌کثیر به نقل از مسند امام احمد با سند قوی روایت کرده است که به هنگام غزوه تبوک آن‌حضرت (ص) در نماز تهجّد مشغول بودند و صحابه کرام از ترس اینکه مبادا دشمنان به آن‌حضرت ﷺ گزندی برسانند، او را در محاصره امنیتی قرار داده بودند. وقتی ایشان از نماز فارغ شدند به صحابه فرمودند که خداوند تعالیٰ امشب بمن پنج کرامت عنایت فرمود که این عنایات پیش از من به هیچ پیامبری داده نشده است:

نخست: اینکه من عهده‌دار نبوت برای همه انسانهای عالم و جنّیان، تا برپایی قیامت شدم؛ در حالیکه همه پیامبران پیشین، مأمور دعوت قوم و منطقه‌ای خاص بوده‌اند.

دوّم: در دل دشمن در مقابله با من چنان رعب و وحشتی پدیدار می‌گردد که اگر بفاصله یکماه راه دور باشد از من می‌ترسد.

سوّم: اینکه اموال به غنیمت گرفته شده از کفار، برای من حلال گردانیده شد، در صورتی که برای امم گذشته حلال نبود و استفاده از آن، گناهی بزرگ به شمار می‌آمد و بعد از مدتی آن اموال، توسط برقی و صاعقه‌ای از آسمان می‌سوخت و از بین می‌رفت.

چهارم: اینکه تمام روی زمین برای من مسجد و جایگاه عبادت و وسیله پاکیزگی قرار داده شد که، بتوانیم در هر نقطه از زمین به عبادت رب‌العالمین بپردازیم و با نبودن آب بر خاک زمین تیمّم کنیم. در حالی که عبادت امم گذشته مختص به مساجد و عبادتگاههایشان بود و نماز و عبادت در خانه و بیابان برای آنها امکان‌پذیر نبود. لذا آنها فاقد چنین تسهیلاتی بودند.

پنجم اینکه: همانگونه که خداوند برای هر یک از پیامبران دعایی

مستجاب، عنایت کرده بود، و هر کدام دعای خود را برای هدفی خاص بکار برد و به مقصود خویش نایل گشت، به من نیز گفته شد که دعای خود را درخواست کنم در حالی که من از منافع شخصی دعا صرفنظر کردم و بخاطر نجات امت خود از دعای خود در دنیا چشم پوشیدم و آن را برای آخرت باقی گذاشتم که امت من از آتش هولناک جهنم نجات یابد و همچنین همه کسانی که تا برپایی قیامت لا اله الا اللّه بگویند در دایره فراگیر این امتیاز قرار خواهند گرفت.

نیز در مسند امام احمد روایتی از حضرت ابو موسیٰ اشعری منقول است که رسول خدا ﷺ فرمود: هر کسی که مبعوث شدن من بگوشش برسد چه از امّت من باشد و چه از یهود و نصاریٰ، اگر مرا تصدیق نکند و بر من ایمان نیاورد خود را از فیض دعایم محروم ساخته وارد جهنّم می‌گردد.

در صحیح بخاری حدیثی از حضرت ابوالدرداء منقول است که میان حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی‌اللّه عنهما راجع به امری اختلاف افتاد، حضرت عمر رضی‌اللّه عنهما ناراض شده رفت، حضرت ابوبکر جهت تسلّی او بدنبالش رفت، اما حضرت عمر (رض) نپذیرفت تا که بدر خانه‌اش رسید، او بی‌اعتنا داخل شد و در را بست. حضرت صدیق اکبر (رض) بناچار برگشت و در خدمت آن‌حضرت ﷺ حضور یافت. دیری نگذشت که حضرت عمر تاب تحمل پریشانی صدیق را نیاورد و از روش خود پشیمان شد و از خانه بیرون آمد و بخدمت پیغمبر خدا ﷺ رسید و شرح پریشانی خود را در میان گذاشت. ابوالدرداء بیان می‌کند که رسول خدا ﷺ ناراض شد. وقتی که حضرت ابوبکر دید که آن‌حضرت ﷺ حضرت عمر را مورد عتاب و مؤاخذه قرار دادند، عرض کرد که یا رسول‌اللّه من بیشتر مقصرم؛ آن‌حضرت ﷺ فرمود: شما چگونه به خود جرأت می‌دهید که یگانه یار و همراه مرا آزرده سازید؟ آیا شما نمی‌دانید وقتی من بنا به دستور خداوند اعلام نبوت کردم که: «**يَآيُّهَا النَّاسُ اِنِّيْ رَسُوْلُ اللهِ اِلَيْكُمْ جَمِيْعًا**» همهٔ شما مرا تکذیب کردید و ابوبکر نخستین فردی بود که بی‌درنگ مرا تصدیق

کرد.

خلاصه اینکه از این آیه ثابت گشت که آن‌حضرت ﷺ برای تمام نسلهای حاضر و آینده و ساکنین اقصیٰ نقاط دنیا و هر قوم و قبیله بطور عموم مبعوث شده‌اند و نیز اینکه هر کس که پس از بعثت آن حضرت ﷺ بر او ایمان نیاورد اگر چه با کمال تقوای و احتیاط پیرو ادیان منسوخ گذشته باشد باز هم نجات نخواهد یافت. پس بنابراین هنگامی بشر می‌تواند، به راه روشن هدایت قرار گیرد که مطابق وحی الهی و بنابر آیات مذکور، ضمن قرار گرفتن بر جاده شریعت محمدی متواضعانه بر قرآن و سنّت گردن نهد. در آن صورت امید می‌رود که مشمول دعای نجات‌آور نبی کریم در قیامت واقع شده و لطف الهی شامل حال او باشد و سرانجام به فوز و فلاح نهایی دست یابد. به هرحال همانگونه که پیشتر اشاره شد، در پایان آیه آمده است که بگو من از طرف آن ذات پاک، رسولم که تمام آسمانها و زمین در ید قدرت اویند و تنها اوست که زنده می‌کند و می‌میراند. سپس فرمود: «**فَاٰمِنُوْا بِاللهِ وَ رَسُوْلِهِ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ الَّذِيْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ كَلِمٰتِهٖ وَاتَّبِعُوْهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ**» یعنی وقتی که این امر واضح شد که آن‌حضرت ﷺ رسول و نبی تمام ملل جهان است، چاره‌ای جز از متابعت او نیست. پس لازم است که ایمان بیاورید به خدا و به نبیّ امّی که او خود هم بر خدا و کلمات او ایمان می‌آورد و از او پیروی کنید تا که بر جاده مستقیم استوار بمانید.

مراد از کلمات، کتابهای خدا، **تورات، انجیل، قرآن** و غیره می‌باشند. بعد از اینکه دستور داد که به رسول امّی ایمان بیاورند و از او پیروی کنند، اشاره فرمود که ایمان یا تصدیق ظاهری بدون متابعت از شریعت آن‌حضرت ﷺ، برای هدایت کافی نیست.

لذا، حضرت جنید بغدادی هم در این رابطه فرموده است: همه راههای رسیدن به خداوند مسدوداند بجز راه روشنی که نبی کریم (ص) برای افراد بشر هموار ساخته است.

گروهی حق‌پرست از قوم موسیٰ علیه‌السلام

در دومین آیه فرمود: «**وَمِنْ قَوْمِ مُوْسَى أُمَّةٌ يَّهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَبِهٖ يَعْدِلُوْنَ**» یعنی، از قوم موسیٰ علیه‌السلام چنان گروهی هم هست که خود نیز پیرو حق‌اند و هم در تنازعات خویش طبق دستورات حق قضاوت می‌کنند.

در آیات گذشته، درباره کج‌روی و گمراهی قوم موسیٰ (ع) ذکری به میان رفت. در این آیه، این امر مشخص شد که همه قوم بنی اسرائیل از انقیاد اوامر الهی سرباز نزدند. بلکه از میان آنها کسانی هم هستند که کاملاً پیروی حق را کرده در امور خود به حق قضاوت می‌کنند و اینها کسانی هستند که به دستورات تورات و انجیل عمل کردند و مطابق پیشگویی تورات و انجیل به هنگام بعثت پیغمبر، بی‌درنگ به آن‌حضرت (ص) ایمان آوردند و به حق‌پرستی روی آوردند، که ذکر این گروه بارها در قرآن آمده است.

همچنانکه در آیه ۱۱۳ سوره آل عمران آمده: «**مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَآئِمَةٌ يَتْلُوْنَ اٰيٰتِ اللّٰهِ اٰنَاءَ الَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُوْنَ**» یعنی، از اهل کتاب گروهی هم هست که پیرو حقند و شب‌ها را به تلاوت قرآن و سجده و ذکر الهی به صبح می‌رسانند و همچنین در آیه ۵۲ سوره قصص آمده: «**اَلَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِهٖ هُمْ بِهٖ يُؤْمِنُوْنَ**» یعنی، کسانی که پیش از آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم به آنها کتاب (تورات و انجیل) داده شده بود، بر آن‌جناب (ص) ایمان می‌آورند.

ابن جریر، ابن کثیر و غیره در اینجا به نقل داستان عجیبی پرداخته و چنین اظهار داشته‌اند که این همان گروهی از ۱۲ گروه است که از ایذا و قتل بنی‌اسرائیل به تنگ آمده، به دربار الهی دست دعا برداشته و از درگاهش خواستند که: خدایا ما را، از گزند ایشان دور نگاهدار تا بتوانیم با آزادی و بطور کامل بر دین خود عمل کنیم، پس آنگاه خداوند متعال به قدرت لایزال خود آنها را به مسافت یک و نیم سال راه در موضعی در خاور دور اسکان داد، که آنها با آرامش خاطر به عبادت الهی مشغول شدند.

پس از بعثت آن‌حضرت (ص) در شب معراج جبرئیل امین،

آن‌حضرت را بر آن محل برد آنها به نبی کریم ایمان آوردند و پیغمبر گرامی سوره‌ای چند از قرآن مجید را به آنها تعلیم داد. و از آنها پرسید که آیا در زندگی شما کیل و وزن برقرار است؟ و به چه وسیله امرار معاش می‌کنید؟ آنها پاسخ دادند که ما در زمین گندم می‌کاریم، بعد از آن درو کرده، انبار می‌کنیم. پس هر کسی به قدر نیازش از آن بر می‌گیرد و از این جهت نیازی به کیل و وزن نداریم، سپس آن‌حضرت از آنها پرسید که کسی از شما دروغ می‌گوید؟ در پاسخ عرض کردند خیر، زیرا اگر کسی مرتکب دروغی شود آتشی از آسمان فرود آمده او را می‌سوزاند. پس آنگاه آن حضرت (ص) پرسید که چرا خانه‌های یکنواختی دارید؟ پاسخ دادند که تا کسی بر دیگری اظهار برتری نکند، پس آنگاه حضرت سؤال کرد که چرا گورستان در جلو خانه‌هایتان قرار دارد؟ گفتند: که از مرگ غافل نشویم. هنگامی که نبی کریم (ص) از معراج برگشته به مکه فرود آمدند، این آیه نازل شد «**وَمِنْ قَوْمِ مُوْسٰى اُمَّةٌ يَّهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَبِهٖ يَعْدِلُوْنَ**» تفسیر قرطبی این روایت را اصل قرار داده است و احتمالات دیگر نیز آورده و گفته که در صحّت این دو روایت احتمال تردید است. ابن کثیر هم ضمن اینکه این داستان را عجیب نامیده، ولی در آن تردید نکرده است.

در هر صورت از این آیه مفهوم شد که در میان قوم حضرت موسیٰ علیه‌السلام گروهی هم هست که همیشه بر حقیقت استوار مانده است خواه اینها کسانی باشند که بوقت اطلاع از بعثت آن‌حضرت ﷺ مشرف به اسلام شدند، یا آن دوازدهمین قبیله بنی اسرائیل باشد که آنرا خداوند متعال در گوشه‌ای از زمین اسکان داد که دیگران نتوانستند به آنجا دست بیابند. والله اعلم.

وَقَطَّعْنٰهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ اَسْبَاطًا اُمَمًا ۭ وَاَوْحَيْنَآ اِلٰى مُوْسٰٓى اِذِ اسْتَسْقٰىهُ

ومتفرق ساختیم آنهارا به دوازده قبیله وگروه و وحی فرستادیم بسوی موسیٰ وقتی که آب خواست از او

قَوْمُهٗۤ اَنِ اضْرِبْ بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ ۚ فَانْۢبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ؕ
قوم او، که بزن عصای خود را بر این سنگ، پس روان شد از آن دوازده چشمه شناخت
قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ ؕ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ اَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ
هر قبیله‌ای جای آب خوردن خود را، و سایبان کردیم بر ایشان ابر را و نازل کردیم بر ایشان
الْمَنَّ وَ السَّلْوٰى ؕ كُلُوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ ؕ وَ مَا ظَلَمُوْنَا وَ لٰكِنْ
منّ و سلویٰ (گفتیم‌که) بخورید چیزهای پاکیزه‌راکه مارزق داده‌ایم بشما، و ستم‌نکردند بر ما و
كَانُوْۤا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ﴿۱۶۰﴾ وَ اِذْ قِيْلَ لَهُمُ اسْكُنُوْا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَ
بنفس خود ظلم کردند. و وقتی که دستور رسید بایشان که سکونت کنید در این شهر و
كُلُوْا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُوْلُوْا حِطَّةٌ وَّادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ
بخورید ازآن هرکجامی‌خواهید وبگویید بیامرز مارا، و داخل‌شویدازدربحال‌سجده، می‌آمرزیم
لَكُمْ خَطِيْٓـٰٔتِكُمْ ؕ سَنَزِيْدُ الْمُحْسِنِيْنَ ﴿۱۶۱﴾ فَبَدَّلَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْهُمْ
گناهان شما را و اضافه می‌دهیم به نیکوکاران را. پس تغییر دادند ظالمان از ایشان،
قَوْلًا غَيْرَ الَّذِيْ قِيْلَ لَهُمْ فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَآءِ بِمَا كَانُوْا
گفتار دیگر غیر از آنچه به‌آنها گفته‌شده‌بود پس فرستادیم بر آنهاعذابی‌ازآسمان بسبب‌آنچه
يَظْلِمُوْنَ ﴿۱۶۲﴾ ع
ستم می‌کردند.

خلاصه تفسیر

و ما (بر بنی اسرائیل نوعی انعام کرده جهت انتظام و اصلاح‌شان) آنها را در دوازده قبیله تقسیم کرده، گروه هر یکی را جدا مقرّر کردیم (و بر هر قبیله یک رئیس جهت سرپرستی‌شان معین ساختیم شرح آن در آیه ۱۲ از سوره مائده است: «**وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیْبًا**») و (انعام دیگری که عنایت کردیم این بود که) ما موسیٰ (علیه السلام) را دستور دادیم وقتی که قوم او از او آب خواست (و او به بارگاه خدا دعا کرد، آنگاه به او چنین دستور رسید) که عصای خود را بر فلان سنگ بزن (از آن آب بیرون می‌آید) پس (طولی نکشید که) فوراً از آن

دوازده چشمه (به تعداد آن دوازده قبیله) جاری شد (چنانکه) هر شخص جای آب نوشیدن خود را دانست و (انعام دیگر این بود که) ما ابر را بر آنها سایبان کردیم و (انعام دیگر این که) به آنها (از خزانهٔ غیب) ترنجبین و کرک رساندیم (و اجازه دادیم که) بخورید از چیزهای پاکیزه که ما به شما بخشیدیم (اما آنها در آن کار خلافی انجام دادند و از آن کار خود) آنها به ما زیانی نرسانیدند، بلکه بخود ضرر می‌رسانیدند (اینها وقایع میدان تیه‌اند که تفصیل آنها در سوره بقره گذشت) و (آن زمان را یاد کنید) وقتی به آنان دستور داده شد که شما در آن قریه رفته، سکونت اختیار کنید و بخورید از (خوردنیهای) آن از هرکجا که رغبت دارید و (این دستور هم رسید که وقتی داخل می‌شوید، پس) به زبان بگویید که توبه (توبه) و (به عجز و انکسار) سر خم کرده وارد دروازه بشوید ما گناهان (گذشته) شما را عفو خواهیم کرد (این کار برای همه اعمال خواهد شد، و) هر کس کار نیک انجام دهد ما به او بیش از پیش اکرام می‌کنیم پس تغییر دادند ظالمان کلمه دیگر که برخلاف آن بود بجای کلمه (گفتنی که آن) از آنان خواسته شده بود بدین سبب بود که ما بر آنها آفتی آسمانی فرود آوردیم زیرا آنان حکم را ضایع می‌کردند. (این واقعه با تشریح و تفصیل کامل در سوره بقره از ص ۲۹۲ تا ص ۳۰۰ جلد اول معارف القرآن گذشته در آنجا ملاحظه بفرمایید.)

وَ سْـئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِيْ كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ ۘ اِذْ يَعْدُوْنَ فِي

و بپرس از ایشان حالت آن ده و آبادی را که کنار دریا بود. وقتی که از حدّ گذشتند درباره

السَّبْتِ اِذْ تَاْتِيْهِمْ حِيْتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَّ يَوْمَ لَا يَسْبِتُوْنَ ۙ

روز شنبه هنگامی که آمدند به نزد ایشان، ماهیان، روز شنبه بر روی آب و روزی که شنبه نبود

لَا تَاْتِيْهِمْ ۚ كَذٰلِكَ ۚ نَبْلُوْهُمْ بِمَا كَانُوْا يَفْسُقُوْنَ ﴿۱۶۳﴾ وَ اِذْ قَالَتْ اُمَّةٌ

نمی‌آمدند، اینچنین آزمودیم آنها را چرا که نافرمان بودند. و وقتی که گفت گروهی

مِّنْهُمْ ۚ لِمَ تَعِظُوْنَ قَوْمًا ۙ اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ اَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيْدًا ۭ

از آنها چرا نصیحت می‌کنید کسانی را که خدا می‌خواهد هلاکشان کند یا به آنها عذاب بدهد عذابی سخت،

قَالُوْا مَعْذِرَةً اِلٰى رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ ﴿۱۶۴﴾ فَلَمَّا نَسُوْا مَا

گفتند، تامارا عذری باشد بسوی پروردگار شما و تاباشد که آنها بترسند. پس وقتی که فراموش کردند

ذُكِّرُوْا بِهٖٓ اَنْجَيْنَا الَّذِيْنَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوْٓءِ وَ اَخَذْنَا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا

آنچه به آنها تفهیم شد نجات دادیم کسانی را که بازمی‌داشتند از بدی، وگرفتار کردیم گنهکاران را در

بِعَذَابٍ بَئِيْسٍ بِمَا كَانُوْا يَفْسُقُوْنَ ﴿۱۶۵﴾ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَّا نُهُوْا عَنْهُ

عذاب بزرگ، بسبب نافرمانی‌شان پس وقتی که زیاده‌روی کردند در کاری که باز داشته شده بودند از آن

قُلْنَا لَهُمْ كُوْنُوْا قِرَدَةً خَاسِئِيْنَ ﴿۱۶۶﴾

حکم دادیم که باشید بوزینگان ذلیل و خوار.

خلاصه تفسیر

و شما از این مردمان (یهود هم عصر خود بطریق تنبیه) از حالت (اهل) آن روستا، که به نزدیک دریای شور، وجود داشت (و در آن یهودیان سکونت داشتند، و بر آنها شکار روز شنبه ممنوع بود) بپرس، وقتی که آنها (اهالی آنجا) درباره (حکم متعلق به روز) شنبه از حد (شرعی) می‌گذشتند، وقتی که به روز شنبه ایشان ماهیان (دریایی) شان (سر از آب در آورده) ظاهر شده (بر سطح دریا) بجلو ایشان می آمدند، و هنگامی که روز شنبه نمی‌شد، بجلوی ایشان نمی‌آمدند (بلکه، از آنجا دور در جای دیگر می‌رفتند، و سببش این بود که) ما آنها را به اینگونه (شدیداً) آزمایش می‌کردیم (که چه کسی بر حکم استوار می‌ماند، و چه کسی استوار نمی‌ماند، و این آزمایش) به این سبب (بوده) است که آنها (قبلاً) سرپیچی می‌کردند (لذا به چنین دستوری شدید از آنها آزمایش گرفته شد. و آزمایش اهل طاعت با لطف و توفیق و تأیید مقرون می‌باشد) و (حالت آن زمان را بپرس که) وقتی گروهی از آنها (که آنها را نصیحت کرده از اثر و نفع مأیوس شده بودند، به کسانی که هنوز داشتند نصیحت می‌کردند و اینقدر مأیوس نشده بودند چنانکه از «**لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ**» مفهوم می‌گردد) چنین گفتند که شما چرا به چنین اشخاصی نصیحت می‌کنید که (از) آنها (امید پذیرش نیست، و از آن معلوم می‌گردد که آنها) را اللّٰه تعالیٰ کاملاً هلاک کننده است، یا (اگر هلاک نشوند، پس) به آنها (یک نوع) سزای شدید (دیگری)

خواهند داد (یعنی: چرا با چنین اشخاصی مغز خشک می‌کنید) آنها (در پاسخ) گفتند: برای معذرت به نزد پروردگار (خویش و) شما (به ایشان نصیحت می‌کنیم تا بتوانیم به بارگاه خدا بگوییم که خدایا، ما که گفته بودیم ولی آنها نپذیرفتند. لذا ما معذوریم) و (نیز) برای اینکه شاید بترسند (و عمل کنند، اما آنها از کجا عمل می‌کردند) پس وقتی که آنها تارک آن امر شدند که به آنها تفهیم شده بود (یعنی: نپذیرفتند) پس ما کسانی را (از عذاب) نجات دادیم که از این امر بد منع می‌کردند (خواه همیشه منع کرده باشند یا به وجه عذر خاموش بنشینند) و کسانی را که (در حکم مذکور) زیاده‌روی می‌کردند (بوجه تجاوز از حکم) در عذاب سخت گرفتار کردیم. یعنی: هنگامی که آنها از کاری که منع شده بودند در آن از حد درگذشتند (اینست، تفسیر نسیان **مَاذُكِّرُوْا بِه**) پس ما به آنها (از روی قهر) گفتیم که شما بوزینه قرار بگیرید (اینست، تفسیر **عَذَابٍ بَئِيْسٍ**).

واقعات مندرج آیات مذکور هم در سوره بقره از جلد اول معارف‌القرآن آمده‌اند نکات ضروری مربوط به آن را می‌توان در آنجا ملاحظه کرد.

وَ اِذْ تَاَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَنْ

وآن زمان را یاد کن که اعلام کرده بود پروردگار تو که حتماً بر یهود خواهد فرستاد تا روز قیامت کسی را که

يَّسُوْمُهُمْ سُوْٓءَ الْعَذَابِ ؕ اِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيْعُ الْعِقَابِ ۖۚ وَ اِنَّه لَغَفُوْرٌ

بدهد به آنها بدترین عذاب. یقیناً پروردگار زود عذاب دهنده است و هر آینه او بخشنده و

رَّحِيْمٌ ﴿۱۶۷﴾ وَ قَطَّعْنٰهُمْ فِى الْاَرْضِ اُمَمًا ۚ مِنْهُمُ الصّٰلِحُوْنَ وَ مِنْهُمْ

مهربان است. و منتشر کردیم ایشان را در زمین گروه گروه، بعضی از ایشان نیکوکارند و بعضی از ایشان

دُوْنَ ذٰلِكَ ۫ وَ بَلَوْنٰهُمْ بِالْحَسَنٰتِ وَ السَّيِّاٰتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ ﴿۱۶۸﴾

سوای اینند، و آزمودیم آنها را در خوبی و بدی تا که آنها بازگردند پس بعد از آنها آمدند.

فَخَلَفَ مِنْۢ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَّرِثُوا الْكِتٰبَ يَاْخُذُوْنَ عَرَضَ هٰذَا الْاَدْنٰى وَ

ناخلفان که وارث کتاب تورات شدند می‌گیرند متاع این حیات پست را و

يَـــقُوْلُوْنَ سَـــيُغْفَرُلَنَا ۚ وَاِنْ يَّـــاْتِهِمْ عَـــرَضٌ مِّـثْلُه يَـاْخُذُوْهُ ؕ

می‌گویندکه مابزودی بخشوده خواهیم شد. واگربازهم‌چنین‌اسباب‌درجلوی‌شان‌بیایدمی‌گیرندآنرا

اَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِّيْثَاقُ الْكِتٰبِ اَنْ لَّايَقُوْلُوْا عَلَى اللهِ اِلَّا الْـحَقَّ وَ

آیا از ایشان درکتاب (تورات) عهد گـرفته نشـد کـه نگـویند بـر خـدا غـیر از حـقیقت و

دَرَسُوْا مَا فِيْهِ ؕ وَالدَّارُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ ؕ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ﴿۱۶۹﴾

خوانده‌اند آنچه‌راکه درتورات‌است وخانه‌آخرت‌بهتراست برای‌ترسندگان، آیاشما نمی‌فهمید.

خلاصه تفسیر

و باید آن وقت را به یاد آورید که پـروردگارت (توسّط انبیای بنی اسرائیل) چنین اعلام فرمود که او بر این یهودیان (درکیفرگستاخی و نافرمانی‌شان) تا (نزدیک) قیامت شخصی را حتماً مسلّط خواهند کرد که به آنها ایذا و مشقت (ذلّت و محکومیت) می‌رساند (و بهمین سبب است که قوم یهود تحت سیطره و محکومیت دول مختلف قرار گرفته است) یقیناً پروردگارت (هرگاه بخواهد) زود سزا خواهد داد. ما در دنیا آنها را گروههای مختلف کردیم (چنانکه) بعضی از آنها نیک (هم) بودند و بعضی به طرز دیگر (یعنی بد) بودند و ما (آن بدکاران را هم از عنایت و تربیت خویش گاهی از جمع کردن وسایل اصلاح مهمل نگذاشتیم، بلکه همیشه)آنها را بخوشی (یعنی: تندرستی و ثروت) و بـه ناخوشی (مرض و فقر) آزمودیم که شاید (از آن) باز بیایند (زیراکه گاهی به حسنات ترغیب می‌شود، و گاهی به سیئات ترهیب می‌شود، این حالت اسلاف‌شان است) پس بـعد از (اسلاف) ایشان چنین کسانی جانشین آنها قرار گرفتند که کتاب (تـورات) را از آنها درس گرفتند (اما با وجود این چنان از حرام تغذیه می‌کنند، که در عوض احکام کتاب) مال و متاع این دنیای پست را (اگر برایشان میسّر شود) می‌گیرند و (بی‌باکی‌شان بحدّی است که آن گناه را حقیر و کوچک شمرده) می‌گویند: ما حتماً آمرزیده خواهیم شـد (چراکه ما ابناء و احباء الله هستیم، و این گناهها در مقابل مقبولیت ما چیزی نیست) در صورتی که (بر استخفاف معصیت و بی‌باکی خویش مصرّاند تا اینکه) اگر (باز هم) به نزدشان، اینچنین مال و متاعی (در عوض دین فروشی) بیاید پس (باز هم با همان بی‌باکی) آنرا می‌گیرند (و

استخفاف معصیت که خود کفر است که با آن آمرزش و بخشودن امکان ندارد، چه برسد بـه یـقین! چنانکه در آینده همین را فرموده که) آیا از ایشان طبق مضمون کتاب عهد گرفته نشده بود که بطرف خدا بجز از سخن حق (و واقعی) چیزی دیگر منسوب نکـنند (مقصود اینست که: هرگاه کتاب آسمانی نازل شود ما همه مطالب آن را می‌پذیریم) و (عهد هم از ایشان اجمالاً گرفته نشده که در آن این احتمال باشد که شاید آنها از این مطلب خاص در کتاب اطلاع نداشته باشند، بلکه با تفصیل از آنها عهد گرفته شد، چنانکه) آنها آنچه در کتاب (نوشته) بود، و آنرا خواندند (که به همراه آن، این احتمال هم برطرف شد، و باز هم مدعی چنین امر بزرگی هستند که با وجود استخفاف معصیت معتقد به مغفرت هستند که این بهتان خالص و محض است بر خدا) و (آنها هم این واقعه را بخاطر دنیاانجام داده‌اند، ولی) خانه آخرت (به نسبت این دنیا) بهتر است برای کسانی (که از این عقاید و اعمال قبیحه) پرهیز می‌کنند، پس آیا (ای یهود) شما (ایـن حقیقت را) درک نمی‌کنید.

معارف و مسایل

در آیات قبل از آیه‌های مذکور، بعد از ذکر بـقیه داسـتان حـضرت موسیٰ علیه‌السلام ذکر مـذمت و نکـوهش اشـتباهات امّت او (یـهود) و عـاقبت نافرجام آنها آمده است. در این آیات هم سزا و عواقب ناخوشایند آنها ذکر می‌گردد.

در نخستین آیه، به دو سزا اشاره شده است که در این جهان بر آنـها مسلّط گردیده‌اند. نخست اینکه خداوند تا قیامت بر آنها کسـی را مسـلّط می‌کند که آنها را در بدترین شرایط و در ذلّت و خواری نگـهدارد و بـرای همین است که یهود از آن وقت تاکنون همواره مقهور و مغلوب قدرتمندان بوده است. لذا دولت اسرائیل کنونی هم مشمول این قانون است و از اجتماع و اقتدار مصنوعی چند ساله آنان در گوشه‌ای از فلسطین نباید فریب خورد؛ چراکه اگر به عمق واقعیت غور و تأمـل شـود، بـخوبی آشکـار است کـه اسرائیل علاوه بر اینکه پایهٔ بی‌تمکینش بر قدرتهای دیگر قرار دارد، ولی از

ثبات و امنیت بکلی بی‌بهره است. و به عبارتی، پایگاهی برای قدرتهای شرق و غرب به شمار آمده و بناچار مقهور و محکوم مطامع آنهاست. که هرگاه دست از حمایت آن بکشند یقیناً طومار پوشالی‌شان بعنوان یک دولت، برای همیشه پیچیده و وجود ناگوارش از پهنه گیتی برچیده خواهد شد.

در دومین آیه ذکر سزای دیگر یهود آمده است که خداوند تعالیٰ این تنبیه را بر آنها در این جهان وارد آورده است. و آن بصورتی است که در اقصیٰ نقاط جهان پراکنده هستند. و نعمت اجتماع و مجتمع از آنها سلب شده است. هرچند که بصورت گروههای کوچک گرد هم می‌آیند. و برای این بود که خداوند در این باره فرمود: «**وَ قَطَّعْنٰهُمْ فِی الْاَرْضِ اُمَمًا**» («قطعنا» مشتق است از مصدر تقطیع که بمعنی قطعه قطعه کردن آمده است. و اسم جمع «امة» بمعنی یک گروه و یا یک فرقه است) یعنی: ما گروههای قوم یهود را در گوشه‌های مختلف جهان پراکنده می‌سازیم.

از آیه مذکور چنین استنباط می‌شود که اجتماع و گردهمایی یک قوم نشانه بارزی از انعام و احسان خداوند است.

و پراکندگی یک قوم، نمونه‌ای از عذاب الهی به شمار می‌آید. بنابراین احسان و الطاف ویژه خداوند شامل مسلمانان و امّت پیغمبر گرامی است. چراکه اجتماعات عظیم مسلمانان در بلاد مختلف جهان بطرز چشمگیری از شرق تا غرب پهنه کره زمین‌را دربرگرفته که بصورت دولت‌های مستقل و مقتدر و پرجمعیّت خودنمایی می‌کنند.

از رسول گرامی (ص) در احادیث صحیحه آمده است که: در آخر زمان حضرت عیسیٰ علیه‌السلام نازل می شوند، و همه نصاریٰ مسلمان می‌شوند ولی با یهودیان جهاد کرده، آنها را به قتل می‌رسانند؛ و مجرمین و عاصیان، چون قوانین دنیوی توسّط احضاریه و مأموران انتظامی احضار و دستگیر نمی‌شوند، بلکه به قدرت الهی، مجرمین و عاصیان بپای خود حرکت کرده و خود را به زحمت به قتل می‌رسانند. ناگفته نماند که نزول حضرت

عیسیٰ علیه‌السلام در دمشق از کشور شام صورت خواهد گرفت. و از اینجا مبارزۀ بی‌امان خود را بر علیه یهود آغاز کرده و قلع و قمع آنان به آسانی انجام می‌پذیرد. لذا قرآن مجید ذلّت و فضاحت آنان را تا قیامت بطور واضح اعلام داشته است. چنانکه ذکر آن در آیه قبل با این الفاظ آمد: «**وَاِذْ تَاَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَنْ يَّسُوْمُهُمْ سُوْٓءَ الْعَذَابِ**» یعنی وقتی که پروردگار تو تصمیم گرفت که بر آنها چنین قدرتی را تا قیامت مسلّط می‌گرداند که آنها را در عذاب بد، مبتلا کند. چنانکه ابتدا بدست حضرت سلیمان علیه‌السلام، سپس بوسیله بخت‌النّصر و بعد از آن بوسیله رسول کریم ﷺ و سرانجام توسّط حضرت فاروق اعظم از هر جا با ذلّت و خواری رانده شدند. و این وقایع در تاریخ، معروف و مشهور و از مسلمات تاریخ‌اند.

دومین جمله این آیه اینست: «**مِنْهُمُ الصّٰلِحُوْنَ وَ مِنْهُمْ دُوْنَ ذٰلِكَ**» یعنی: بعضی از آنها نیک و بعضی گونه‌ای دیگر. مراد از گونه‌ای دیگر کفّار و فجار و مردمان بدکارند. مقصود اینست که همه یهود یکسان نیستند. بعضی از آنها نیکوکار نیز هستند. و مراد از آنها کسانی هستند که در زمان تورات، کاملاً پایبند احکام تورات بوده‌اند. در نافرمانی از آن مبتلا نبوده و در پی تأویل و تحریف آن برنیامدند.

و اینهم می‌تواند باشد که مراد از آنها کسانی باشند که بعد از نزول قرآن تابع و پیرو قرآن شدند و بر رسول کریم ﷺ ایمان آوردند. پس در مقابل این گروه، کسانی هم هستند که با وجود اعتقاد بحقّانیت کتاب تورات، برخلاف آن عمل کردند یا در احکام آن دست به تحریف زده آخرت خود را در قبال دلبستگی‌های دون و ناچیز دنیا فروختند.

در پایان آیه فرمود: «**وَ بَلَوْنٰهُمْ بِالْحَسَنٰتِ وَ السَّيِّاٰتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ**» ما آنها را به حالات خوب و بد آزمودیم تا که از اعمال ناخوشایند خویش برگردند.

مراد از احوال خوب، مال و ثروت، وسایل عیش و خوشی است و مقصود از احوال بد، همان حالات ذلت و خواری یا قحطی و افلاس است که در هر زمان بصورتهای گوناگون پدیدار می‌شوند. به هرحال، برای

آزمایش فرمانبرداری و سرکشی، دو روش معمول است که هر دو روش در حق یهود اعمال شدند. نخست اینکه مشمول نعمت و احسان خداوندی قرار گرفتند که می‌بایست متعاقب این اکرام و احسان نسبت به خالق خویش منقاد شوند و بعد از آن سیل مشقت و پریشانی آنها را دربرگرفت. در اینجا نیز لازم بود که نسبت به خداوند تایب و نادم شوند و بر اوامر کبریائیش گردن نهند، ولی قوم یهود در هر دو آزمایش ناکام شدند.

وقتی که خداوند متعال درهای نعمت را بر آنها گشود، افزونی مال و ثروت به آنها عنایت فرمود، گفتند که: «**اِنَّ اللّٰهَ فَقِیْرٌ وَ نَحْنُ اَغْنِیَاء**» (آیه ۱۸۱، سوره آل عمران). (معاذاللّٰه) خدا فقیر است و ما غنی هستیم. و هنگامی که به افلاس و تشویش آزموده شدند، گفتند: «**یَدُ اللّٰهِ مَغْلُوْلَة**» «آیه ۶۴ مائده» که خدا تنگدست است.

نتیجه‌گیری

از این آیه یک فایده و نتیجه کلی بدست آمد که اجتماع و گردهمایی قومی در جایی نوعی از احسان و اکرام ویژه الهی به شمار آمده و در مقابل، پراکندگی و تفرّق، گونه‌ای از عذاب الهی، محسوب می‌شود.

دیگر اینکه رنج و راحت و شادی و غم، نوعی از آزمایشات هستند که بشر در برخورد با آنها آزموده می‌شود. و در صورت عبور از آنها به مراحل عالی ایمان و خداپرستی نایل می‌گردد. و برای افراد عاقل، ناراحتی و مشقت نه سبب یأس و حرمان بوده، و نه خوشی و سرور، موجب غرور و عصیان خواهد بود چنانکه شاعری گفته است:

نه شادی داد سامانی، نه غم آورد نقصانی — به پیش همّت ما هرچه آمد، بود مهمانی

در آیه سوّم فرمود «**فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَّرِثُوا الْکِتٰبَ یَاْخُذُوْنَ عَرَضَ هٰذَا الْاَدْنٰی وَ یَقُوْلُوْنَ سَیُغْفَرُ لَنَا ۚ وَ اِنْ یَّاْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُه یَاْخُذُوْهُ**»

در اینجا نخستین لفظ «**خَلَف**» از مصدر خلافت مشتق، و صیغهٔ ماضی

است و معنی آن اینکه: جانشین و خلیفه شد. و دومین لفظ «خَلْف» مصدر است بمعنی قائم مقام و خلیفه مستعمل است. و برای مفرد و جمع یکسان اطلاق می‌شود. اما «خَلْف» به سکون لام بیشتر برای خلیفهٔ بد استعمال می‌شود که برخلاف روش اسلاف خود در بدی مبتلا باشد، و «خَلَف» بفتح لام در مقابل به آن خلیفه نیک و لایق گفته می‌شود که بر نقش قدم اسلاف خود گام نهد و هدف آنان را دنبال کند. که استعمال اغلب لفظ بدین مضمون اطلاق می‌گردد و گاهی بر خلاف آن هم بکار می‌رود.

«وَرِثُوا الْكِتَابَ» از وراثت مشتق است. مقصود اینکه کتاب تورات به آنها از اسلاف به ارث رسید و بهمین سبب در قرآن از لفظ «وَرِثُوا» استفاده شده است.

لفظ «عَرَضَ» بمعنی وسایل است چون ثروت و وسایل دنیوی هرچند زیاد باشد، ناپایدار و عارض است. زیرا که عَرَض در مقابل جوهر برای چیزهای ناپایدار که وجود مستقلی نداشته و وجود آن تابع چیز دیگری باشد، بکار می‌رود. لذا «عارض» بمعنی ابر آمده است. زیرا وجود آن مانند ابر، پایدار نیست و زود زایل شدنی است و برای همین است که در قرآن مجید جمله «هٰذا عارِضٌ مُمْطِرُنَا» به این معنی بکار رفته است.

در «هٰذَا ٱلْأَدْنىٰ» لفظ «ادنىٰ» از «دنو» بمعنی قرب می‌تواند مشتق باشد پس در این صورت «ادنىٰ» بمعنی اقرب می‌باشد و مؤنث آن «دنیا» بمعنای قریب. و چون این جهان نسبت به آخرت به انسان بیشتر قریب و نزدیک است لذا به آن ادنی و دنیا گفته می‌شود. و احتمال دیگری نیز هست که این لفظ از «دناءت» بمعنی ذّلت مشتق باشد. پس معنی آن ذلیل و حقیر می‌باشد. دنیا و همه وسایل آن در مقابل آخرت حقیر و ذلیل و ناچیزاند. لذا به این سبب است که به آن ادنی و دنیا گفته شده است.

به هرحال یهودیان گذشته دو گروه بودند، بعضی نیک و صالح و متعهّد به شریعت تورات آسمانی؛ و بعضی عاصی و نافرمان. ولی بعداً از نسل آنان کسانی خلیفه و وارث تورات شدند که کتاب‌اللّٰه را وسیله‌ای برا

کسب تجارت قرار داده از مغرضان رشوه گرفته، کلام خدا را تغییر و تحریف کرده آن را مطابق مقصودشان درآوردند. و چه گستاخی بالاتر از این که می‌گویند: «**وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا**» یعنی، اگرچه مرتکب گناه شده‌ایم اما گناهان ما، آمرزیده می‌شوند. هرچند که حق تعالیٰ بر گناهان درگذشته تنبیه کرد. و فرمود: «**وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ**» یعنی، اگر آنان باز هم فرصتی بیابند در قبال مال و متاع دنیوی از تحریف کلام‌الله و از اصرار بر جرم فروگذار نخواهند شد، البته بخشش و مغفرت خداوند تعالی بجا و برحق است و هر کس مشمول رحمت الهی است؛ اما اگر کسانی از کردار بد خویش نادم و پشیمان باشند و توبه کرده و با عزمی راسخ در ایفای عهد خود اهتمام ورزند به آمرزش و غفران ایزدی نایل خواهند شد. آیا در تورات از ایشان عهد گرفته نشده بود که بجز از سخن حق بر زبان نیاورند و هر چیزی را به خدا نسبت ندهند. و حال آنکه آنها این معاهده را در تورات خوانده و به دیگران نیز درس داده‌اند. این همه در اثر عاقبت نیندیشی آنهاست. حق اینست که دار آخرت برای پرهیزگاران بهترین سرمایه زوال ناپذیری است: آیا آنها این را هم درک نمی‌کنند.

وَ الَّذِيْنَ يُمَسِّكُوْنَ بِالْكِتٰبِ وَ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ ؕ اِنَّا لَانُضِيْعُ اَجْرَ

و کسانی که تمسک می‌جویند به کتاب و برپا می‌دارند نماز را، یقیناً ما ضایع نمی‌کنیم مزد

الْمُصْلِحِيْنَ ﴿۱۷۰﴾ وَ اِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَاَنَّه ظُلَّةٌ وَّ ظَنُّوْٓا اَنَّه

نیکوکاران را. وقتی که برداشتیم کوه را بالای سرشان مانند سایبان و ترسیدند که آن

وَاقِعٌۢ بِهِمْ ۚ خُذُوْا مَآ اٰتَيْنٰكُمْ بِقُوَّةٍ وَّ اذْكُرُوْا مَا فِيْهِ لَعَلَّكُمْ

واقع می‌شود بر آنها، ما گفتیم که بگیرید آنچه ما دادیم بشما محکم و یاد کنید آنچه در آنست تا که شما

تَتَّقُوْنَ ﴿۱۷۱﴾

پرهیزگار باشید.

خلاصه تفسیر

و کسانی که (از ایشان) پای‌بند کتاب (تورات) هستند (که در آن دستور ایمان به رسول خداﷺ هم هست) و (در ضمن اینکه پای بند عقاید هستند، پای‌بند اعمال صالحه هستند، چنانکه) پای‌بند نماز هستند و ما ثواب چنین کسانی را که (به این طریق) خود را اصلاح کنند ضایع نخواهیم کرد و آنوقت هم قابل ذکر است که ما کوه را برداشته مانند سقف در بالای سرشان آویزان کردیم و آنها یقین کردند که اکنون بر آنها واقع خواهد شد و (آنگاه) گفتیم که قبول کنید کتابی را که ما بشما داده‌ایم (یعنی، تورات را و) محکم (آنرا بگیرید) و یاد کنید احکام را که در این (کتاب) است امید می‌رود که شما از آن، متقی باشید.

معارف و مسایل

در آیات گذشته ذکر نوعی عهد و میثاق به میان آمد که بگونهٔ ویژه‌ای از علمای بنی اسرائیل راجع به تورات گرفته شده بود، بطوری که در آن تصرّف نکرده، آنرا تغییر ندهند و به حق تعالیٰ بجز سخن حق و صحیح چیزی دیگر نسبت ندهند. و این امر قبلاً بیان شد که سرانجام علمای بنی‌اسرائیل عهدشکنی کرده، و از اهل غرض رشوه گرفته احکام تورات را تحریف و تبدیل کرده، مطابق خواهش خویش درآوردند. اکنون این آیه هم تکمله آن مضمون است که همه بنی اسرائیل چنین نیستند و بعضی از آنها کسانی هستند که کاملاً بر احکام تورات استوارند و با ایمان بوده و پای‌بند نیز می‌باشند و نماز را با آداب آن بپا داشته‌اند. راجع به آنها فرمود که: اللّٰه تعالیٰ اجر چنین کسانی را که خود را اصلاح می‌کنند، هرگز ضایع نخواهد کرد. و کسانی که هر دو فریضهٔ ایمان و عمل را بجای آورده و در صدد اصلاح خویش برآمده‌اند، اجر آنها ضایع نخواهد شد.

در این آیه چند نکته، قابل ملاحظه است، نخست اینکه مراد از کتاب

همان کتابی است که ذکرش قبلاً آمده، یعنی: تورات و این هم امکان دارد که مراد از آن همه کتابهای آسمانی تورات و انجیل و قرآن باشند.

دوّم: اینکه از آیه کاملاً مشهود است که منظورِ نظر رب‌العالمین، این نیست که آنها تنها کتاب الله را ارج نهند و عمل کنند و با این کار نتیجه‌ای عاید نمی‌شود. بلکه هدف تنها پایبندی و عمل به احکام آن است. و شاید برای اشاره بدین منظور، در این آیه ذکر از گرفتن و خواندن کتاب نیست وگرنه بجای «یمسکون» لفظ «یأخذون و یا یقرؤن» می‌آمد ولی در اینجا لفظ «یُمَسِّکُوْنَ» بکار رفته است که معنای آن محکم گرفتن است. یعنی عمل کردن بر احکام آن است. سوّمین نکته که قابل ملاحظه است، اینست که در اینجا ذکر پایبندی و عمل بر احکام تورات آمد؛ در حالیکه احکام تورات متعدد و گوناگونند که از آنجمله در اینجا تنها بر اقامه نماز اکتفا گردید. که در اینجا رمز عظیمی نهفته است و آن اینکه در میان احکام کتاب‌الله از همه مهمتر و افضل و اعلیٰ نماز است چراکه پایبندی به نماز علامت برجستهٔ پایبندی به احکام الهی است، که بوسیله آن فرمانبردار از نافرمان شناخته می‌شود. در پایبندی به آن این خاصیت هم هست که کسی که پایبند نماز باشد، پایبندی احکام دیگر بر او سهل و آسان خواهد شد. و کسی که پایبند نماز نباشد، پایبندی بر احکام دیگر از او آشکار نخواهد شد. چنانکه در حدیث صحیح آن‌حضرت ﷺ فرمود که: نماز ستون دین است و کسی که آنرا منهدم کند گویا که او تمام ساختمان دین را منهدم کرده است.

لذا خداوند تعالیٰ بعد از «وَالَّذِیْنَ یُمَسِّکُوْنَ بِالْکِتٰبِ» بلافاصله «اَقَامُوا الصَّلٰوةَ» آورده است. که بدین ترتیب خاطرنشان کرده است که تمسک کننده به کتاب و پایبندی به آن برای کسی میسّر است که نماز را با آداب و شرایط آن ادا کند. و کسی که در انجام امور و وظایف محوله اهتمام ورزد، ولی در نماز که افضل عبادات است، قصور و غفلت نماید، دیگر زحمات و مجاهدات وی، در نزد خداوند فاقد ارزش‌اند. اگرچه دارای کشف و کرامات باشد. تا اینجا بیان تنبیه بنی‌اسرائیل بر عهدشکنی و تحریفشان در احکام تورات بود. و در

دومین آیه عهد ویژه بنی اسرائیل ذکر می‌گردد که راجع به پایبندی احکام تورات با تهدید به زور از آنها گرفته شد و ذکر آن در سوره بقره هم آمده است.

در این آیه لفظ «**نَتَقْنَا**» از «نتق» مشتق است که معنی آن کشیدن و بالا بردن است، و در سوره بقره این واقعه بلفظ «**رَفَعْنَا**» ذکر شده است. لذا در اینجا هم حضرت ابن عباس «**نَتَقْنَا**» را به «**رَفَعْنَا**» تفسیر فرموده است. و لفظ «**ظُلَّةٌ**» از ظلّ بمعنی، سایه مشتق، و معنی آن سایبان است. اما لفظ سایبان عموماً به چیزی گفته می‌شود که سایه آن بر سر قرار گرفته بر عمودی قائم باشد. و در این واقعه کوه بر سر آنها آویزان بود و بصورت سایبان نبود، لذا آنرا با حرف تشبیه ذکر کرد.

معنی آیه اینست که آنوقت هم قابل تذکر است که ما کوه را برداشته بر سر بنی اسرائیل آویزان کردیم و آنها فهمیدند که هم‌اکنون بر سر ما در حال سقوط است. در این حالت به آنها گفته شد که «**خُذُوْا مَا اٰتَيْنٰكُمْ**» یعنی، محکم بگیرید احکامی را که ما به شما داده‌ایم و به یاد بیاورید راهنمایی‌های تورات را تا که شما از اعمال و اخلاق بد باز آیید.

سرگذشت‌شان از این قرار است که وقتی که حضرت موسیٰ علیه‌السلام مطابق تقاضا و خواهش بنی اسرائیل از خداوند، کتاب و شریعت خواست، و حسب‌الامر باری تعالیٰ، بعد از اعتکاف چهل شب در کوه طور، کتاب آسمانی تورات نازل شد و آنرا به استماع بنی اسرائیل رسانیده آنها، با بسیاری از احکام مواجه شدند که برخلاف طبیعت و سهولتشان بود. لذا بعد از استماع آن را انکار کردند که ما نمی‌توانیم بر این احکام عمل کنیم. حق تعالیٰ جبرئیل امین را دستور داد و او کوه طور را بر سر آن شهر که مسکن بنی اسرائیل بود، آویزان کرد؛ که مطابق روایات تاریخی مساحت آن شهر حدوداً شش کیلومتر مربع بود و آنها پس از اینکه مرگ را مقابل چشمان خود احساس کردند، جملگی به سجده افتاده و وفاداری خود را نسبت به پایبندی احکام تورات اعلام داشتند. ولی پس از آن، چندین بار به

خلاف‌شکنی مبادرت ورزیدند.

در دین جبر و اکراه نیست

در اینجا این امر قابل تأمل است که قرآن عموماً، اعلام فرموده، چنانکه در آیه ۲۵۶ بقره آمده: «**لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّيْنِ**» که در دین جبر و اکراه نیست، که کسی را با زور و اجبار به پذیرفتن دین وادارند. لذا از این واقعه کاملاً مشهود است که بنی اسرائیل نسبت به قبول دین مجبور شدند. اگر خوب دقت شود، واضح است که فرد غیر مسلمان به قبول دین اسلام مجبور نشده است، اما اگر کسی اسلام را اختیار کرد و ملتزم به میثاق اسلامی گشت، بر او واجب می‌شود که مطابق دستورات دینی عمل کند و چنانکه عملی مغایر با اصول اسلامی مرتکب شد اجبار می‌شود تا بر مبانی دین استوار بماند و در صورت خلاف مستوجب سزا و کیفر خواهد بود. چنانکه در تعزیرات اسلامی سزاهای متعدّدی برای اینگونه افراد منظور شده است. پس از اینجا معلوم شد که تعلّق «**لَا اکراه فی الدین**» ویژه غیر مسلمین است که نباید اسلام را بر آنها تحمیل نمود، همچنانکه در واقعه بنی اسرائیل آنها هرگز به قبول دین الهی مجبور نشدند، بلکه آن عده که با وجود مسلمان شدنشان از پایبندی احکام تورات سرباز زدند، نسبت به پذیرش احکام آسمانی وادار شدند. لذا «**لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّيْنِ**» در حق آن مصداق پیدا نمی‌کند.

وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِيْٓ اٰدَمَ مِنْ ظُهُوْرِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلٰٓى

وقتی که بیرون آورد پروردگارت از پشت بنی آدم اولادشان را و اقرار گرفت از آنها علیه

اَنْفُسِهِمْ ۚ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۖ قَالُوْا بَلٰى ۚ شَهِدْنَا ۚ اَنْ تَقُوْلُوْا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

خودشان که آیا نیستم من پروردگارتان، گفتند بلیٰ ما نیز گواه شدیم تا بگویید روز قیامت

اِنَّا کُنَّا عَنْ هٰذَا غٰفِلِیْنَ ﴿۱۷۲﴾ اَوْ تَقُوْلُوْٓا اِنَّمَآ اَشْرَکَ اٰبَآؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ

که ما از این اطلاع نداشتیم. یا بگویید که آبا و اجداد ما پیش از این شرک کرده‌اند و

کُنَّا ذُرِّیَّةً مِّنْۢ بَعْدِهِمْ ۚ اَفَتُهْلِکُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُوْنَ ﴿۱۷۳﴾ وَکَذٰلِکَ

ما اولادشان بودیم پس از آنها، آیا تو هلاک می‌کنی ما را به آنچه گمراهان کردند. و چنین

نُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ وَ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ ﴿۱۷۴﴾

روشن می‌کنیم سخنان را تا که آنها بازگردند.

خلاصه تفسیر

و (برای ایشان واقعه آن زمان را بیاد آور که) وقتی که پروردگار تو (در عالم ارواح) از پشت آدم اولاد او را و (از پشت اولاد آدم، اولاد آنها را) بیرون آورد (به آنها درک داده) از آنها، در این رابطه اقرار گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم همه (با عقل خدادادی حقیقت را درک کرده) جواب دادند که چرا نه (حقیقتاً شما پروردگار ما هستید. حق تعالیٰ همه مخلوقات و ملائکه راکه در آنجا حضور داشتند گواه قرار داده از طرف همه‌شان گفت) همه ما (بر این واقعه) گواه می‌شویم (و این اقرار و شهادت از همه برای این شد) تا که شما مردم (یعنی، کسانی که از شما بر ترک توحید و ارتکاب شرک سزا بیابند) در روز قیامت چنین نگویید که ما از این (توحید) کلاً بی‌اطلاع بودیم یا بگویید که (اصل) شرک را اسلاف ما انجام دادند و ما پس از آنها از نسل‌شان بودیم (و عادتاً نسل در عقاید و خیالات پیر و اصل خویش می‌باشند. لذا ما مقصر نیستیم پس نباید ما را بر افعال ما سزا بدهند و اگر می‌دهند لازم می‌آید که ما بر تقصیر آنها مأخوذ باشیم) پس آیا بر فعل این منحرفین ما را هلاک می‌کنی (پس بعد از این اقرار و اشهاد، شما هیچوقت نمی‌توانید از این مسئولیت شانه خالی کنید و همه پیامبران موظّف‌اند شما را از این وعده مهمّ یادآوری کنند. چنانکه همینطور شد همچنانکه در اینجا هم اولاً از ترجمه «**اذ اخذ**» معلوم شد که آن‌جناب برای ذکر این واقعه مأموریت یافته‌اند) و (در پایان هم این واقعه را بیاد می‌آورند که) ما به این شکل آیات (خویش) را با تفصیل بیان می‌کنیم (تا از آن معاهده آگاه شوند) و تا که (پس از آگاه شدن از شرک و غیره) بازآیند.

معارف و مسایل

تفصیل و تحقیق عهد اَلَست

در این آیات از عهد و معاهده عظیم و باشکوهی ذکر شده است که میان خالق و مخلوق و عابد و معبود منعقد گردیده، در آن زمان که مخلوق در عالم کون و فساد نیامده که به آن عهد «**الست**» یا «**ازل**» گفته می‌شود. در این معاهده انسانها آمادگی خود را به منظور بدوش کشیدن بار امانت بندگی و عبادت الهی، اعلام داشتند و به استقبال معاهده‌ای کمر بستند که همه مخلوقات سماوی و ارضی از پذیرفتن آن عهد و امانت عذر خواستند و اظهار عجز و ناتوانی کردند ولی انسان جسورانه در این پیکار و مبارزه تن در داده و سعادت خدمتِ معشوق را و مالک را از آن خود ساخت. چرا که الله خالق و مالک همه کاینات است زمین و آسمان و آنچه در میان آنهاست مخلوق و مملوک اویند. نه قانون کسی بر او اجرا می‌گردد و نه کسی حق دارد از او بر انجام کاری سؤال و بازخواست کند. ولی او بنا به فضل و کرم بی کران خویش نظام هستی را به گونه‌ای آفریده که برای هر امر و کار ضابطه و قانونی وضع نموده است. کسانی که مطابق قانون و دستورات سعادت آفرین‌وی عمل کنند، به سر منزل سعادت و خوشی جاودان دست خواهند یافت. و برای متخلّفان و سرکشان نیز، عذاب و عتاب خواهد بود. آن خداوندی که بر همه پدیده‌های کاینات و هستی آفرینش آگاه و دانا است و آگاه به همه افکار و اندیشه‌هاست و بینای همه افعال نهان و آشکار آدمیان است و به عبارتی همه ذرات جهان و افتادن هر یک از برگهای درختان از حیطه نظر او پنهان نمی‌باشد. و با توجه به همه اظهارات فوق این سؤال هم قابل طرح است که: خداوند متعال با وجود همه دانایی و بینایی و احاطه بر امور طبیعت، پس چرا بر اعمال آدمی محافظ و مراقب تعیین فرموده است؟ در پاسخ باید به عرض برسد که سنّت الهی که بیانگر فضل و

کرم اوست، بدینگونه است که هر فرد باید مطابق مدرک و سند، مورد پاداش و عتاب قرار گیرد. و بدین منظور هر یک از اعمال آدمی در نامه اعمال وی ثبت و به هنگام قیامت بر وی عرضه شده و در نتیجه مجرم، خود بر جرم خویش اعتراف و خویش را بر کیفر، مستحق می‌داند. و برای همین است که جهت اثبات اعمال آدمی فرشته‌ای مقرر گردیده است، چنانکه در آیه ۱۸ سوره «ق» آمده «**مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ**» یعنی، هیچ کلمه‌ای از زبان انسان بر نمی‌آید مگر اینکه از جانب خدا بر آن فرشته‌ای محافظ مقرّر شده است. و نیز در آیه ۵۳ سوره قمر فرمود: «**كُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ**» یعنی هر کار کوچک و بزرگ انسان نوشته شده است. پس آنگاه در محشر، میزان عدل را قائم کرده اعمال نیک و بد انسان وزن و بطور دقیق مورد بررسی قرار می‌گیرد. اگر کفّه ترازوی نیکی‌ها سنگین باشد نجات می‌یابد و اگر کفّه ترازوی جرایم و گناهها سنگین باشد مبتلا به عذاب می‌شود. و به عبارتی اگر نیکی‌های فردی نسبت به بدیهایش بیشتر باشد، امید است که خداوند بنا به لطف و کرم خویش بر او ببخشاید و او را مورد لطف ونوازش مخصوص قرار دهد. چنانکه مقدار گناهان بیشتر باشد، مجرم پس ازاعتراف جرایم خویش به عذاب مبتلا می‌شود. جریان بدین ترتیب است که به هنگام برقراری میزان عدل، در بارگاه احکم‌الحاکمین، مجرم ابتدا بر هر یک از اعمال بد خویش انکار می‌کند. در آن صورت برای هر یک از اعمال وی، گواهی درخواست می‌شود. پس آنگاه دست و پا و جوارح و زمینی که در آنجا مرتکب آن اعمال شده به قدرت الهی، گویا شده و جزئیات را بطور مشروح بازگو و گواهی می‌دهند، تا جایی که برای مجرم جای انکار و تکذیب باقی نمی‌ماند. پس بناچار با ندامت و سرافکندگی به انجام آنها اقرار و اعتراف می‌کند. چنانکه در آیه ۱۱ سوره ملک آمده است: «**فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ**» یعنی، پس اعتراف کردند به گناه خویش، پس لعنت باد بر دوزخیان. که البته خداوند رئوف و رحیم، چون حاکمان دنیوی تنها بر ضابطه و قانون اکتفا ننمود، بلکه در راستای آن یک نظام

تربیتی و اصلاحی نیز ارائه داده است. همچنانکه بلاتشبیه پدر مشفق برای تأدیب و اصلاح خانواده خویش قانون و ضابطه‌ای خاص مقرر می‌کند که هرکس بر خلاف آن عمل کند، به او سزا خواهد داد. ولی شفقت و عنایت پدرانه او را وامی‌دارد تا مقدّماتی فراهم آوَرَد که کسی مستحق سزا نشود. همچنان مطابق آن قانون مفید و اصلاحی عمل کنند. مثلاً برای پسر مقرر کرده که صبح بموقع به مدرسه برود و برای خلاف آن تنبیه در نظر گرفته است. بنابراین او بنابر شفقت خود راهنمایی و تسهیلات را فراهم می‌آورد که پسر پیش از وقت مقرر آماده شود تا احیاناً مورد تنبیه و سزا قرار نگیرد. رحمت و شفقت رب‌العالمین، بر بندگانش بیشتر از شفقت و رحمت پدر و مادر است. بلکه، بالاتر از هرگونه تصور است. لذا برای همین است که کتاب آسمانی او تنها قانون و تعزیرات نیست، بلکه قبل از هر چیز هدایت‌نامه‌ای است که طیّ آن تسهیلات لازم جهت نیل به سعادت دنیوی و اخروی تصریح شده است.

و برای همین است که حق تعالیٰ مطابق این نظام ربوبیّت خویش، پیامبرانی را همراه با هدایت‌نامه‌ای آسمانی، بسوی بشریت که در ظلمتِ ضلالت و در پرتگاه سقوط، بودند گسیل داشت و بدین‌منظور عدهٔ زیادی از ملایکه را بر این گماشت تا مردم را به نیکی هدایت کرده، کمک کنند.

دیگر از مقتضیات نظام ربوبیت، این است که برای بیدار ساختن هر قوم و فرد از غفلت و به یاد آوردن پروردگارشان وسایل گوناگونی پدید آورد. در زمین و آسمان و تغییرات شب و روز و خلقت شگفت‌آور وجود انسان و غیره که همه و همه آثار وجودی الهی بشمار می‌روند. که اگر آدمی با دقّت در آنها تعمق و تفکر کند، هرگز خالق ذوالجلال خود را از یاد نخواهد برد. چنانکه در آیه ۲۰ سوره الذاریات آمده: «**وَ فِی الْأَرْضِ آیاتٌ لِّلْمُوْقِنِیْنَ وَ فِیْٓ اَنْفُسِکُمْ اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ**» یعنی: علایم ما در زمین برای اهل بصیرت موجوداند و در وجود خود شما هم، آیا باز هم شما نمی‌بینید.

همچنین برای بیدار کردن انسان غافل و واداشتن او بر عمل صالح،

رب‌العالمین انتظامی چنین، برقرار کرده است که از افراد و گروهها و ملّتها در اوقات و احوال مختلف بوسیله انبیاء علیهم‌السلام تعهّد گرفته، آنها را برای پایبندی قانون آماده فرموده است.

در آیات بسیاری از قرآن کریم معاهدات و مواثیقی که از ملل مختلف در اوقات و احوال مختلف گرفته شده است، ذکر به میان آمده است. از انبیاءعلیهم‌السلام تعهد گرفته شد که آنچه از طرف خدا به شما پیغام رسالت می‌رسد، آنها را با دستهای خود به مردم برسانید. آنها در انجام این مهمّ از خوف و توهین و ملامت نیندیشیدند. این گروه مقدّس، این پیام‌آوران حق، این فداکاران نستوه برای به ثمر رسانیدن اهداف الهی و رسانیدن دستورات ربّ‌العالمین از هر تلاش و زحمتی فروگذار نکرده، بلکه برای تحقق بخشیدن رسالت آسمانی خود از هر چیز خود گذشتند. در مقابل از امّت هر رسولی، تعهّد گرفته شد که از پیامبران برحق خود پیروی کنند. چنانکه در بعضی از امور مهمّ، با ویژگی خاص، از آنها عهد گرفته شد که در انجام آن توانایی خود را صرف کنند بعضی بر آن وفا نموده و بعضی نقض پیمان کردند. از جمله آن معاهدات یکی اینست که از همه پیامبران علیهم‌السلام درباره رسول کریم ﷺ عهد گرفته شد که همه آنها از نبیّ امّی خاتم الانبیاء ﷺ پیروی کنند و بوقت آن او را یاری دهند. چنانکه ذکر آن در آیه ۸۱ سوره آل عمران آمده است. «**وَ اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَ النَّبِيّٖنَ لَمَا اٰتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَّ حِكْمَةٍ**» یعنی: به یاد آورید زمانی را که خدا از پیغمبران پیمان گرفت که چون به شما کتاب و حکمت بخشیدم. و همه این معاهدات و مواثیق مظاهر رحمت کامله خداوندی می‌باشند و هدف از آنها اینست که انسان کثیرالنسیان[1] است بیشتر وظیفه خودش را فراموش می‌کند و آنها مکرراً بوسیله این معاهدات آگاه گردانیده شدند تا که نسبت به انجام وظایف محوله، اهمال نورزیده و خود را در تباهی و هلاکت نیفکنند.

۱- فراموشکار.

حقیقت بیعت گرفتن

این امر در میان انبیاء علیهم‌السلام و نایبان ایشان، علما و مشایخ به عنوان بیعت رایج بوده است. اتباع از این شیوه از سنّت‌های الهی به شمار می‌آید. شخص رسول‌کریمﷺ نیز در بسیاری از معاملات، از صحابه کرام (رض) بیعت گرفته‌اند که از آنجمله ذکر بیعت‌الرضوان در قرآن کریم به این الفاظ در آیه ۱۸ سوره فتح موجود است: «**لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ**» اللّه راضی شد از کسانی که زیر درخت بخصوصی بر دست راست شما بیعت کردند.

قبل از هجرت، بیعت عقبه انصار مدینه هم از این قبیل معاهدات است. و همچنین از بسیاری از صحابه بر پایبندی ایمان و عمل صالح بیعتی گرفته شد. و بیعتی که میان صوفیان و اولیاءاللّه نیز رواج داشته است آنهم تعهّد بر پایبندی ایمان و عمل صالح و اجتناب از گناهها و پیروی از این سنّت اللّه و سنّت الانبیاء علیهم‌السلام است. و از این جهت در عمل بیعت، برکات ویژه‌ای وجود دارد که انسان بر اجتناب از گناهان و انجام عمل صالحه موفّق می‌گردد. انعقاد بیعت در بین مردم دنیا رواج دارد، مانند دست گذاشتن بر دست بزرگ و صاحب مقامی جهت مساعدت و احیاناً نجات وی از معضلات اجتماعی، انجام می‌پذیرد. برای همین است که بیعت عبارت از معاهده است و فواید آن هنگامی مشهود می‌گردد که وفاداری خود را از مفاد آن عملاً به اثبات برسانند وگرنه مستلزم رنج و تعب خواهند شد.

در آیات گذشتهٔ سوره اعراف ذکری از آن معاهدات به میان رفت که از بنی‌اسرائیل در رابطه به پایبندی تورات گرفته شده بود. در آیات فوق‌الذکر نیز آن معاهده عظیم و عالمگیر بیان شده که از تمام بنی آدم قبل از آفرینش در ازل گرفته شده که بر عموم زبانها بنام «عهد الست» معروف و مشهور است. چنانکه در آیه، ۱۷۲ سوره اعراف آمده‌است:

«**وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِيَ آدَمَ مِنْ ظُهُوْرِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ**» الآ یه. در این آیه‌ها برای بنی‌آدم لفظ «ذریّه» استعمال شده است. امام راغب اصفهانی، فرموده که این لفظ در اصل از لفظ «ذره» مشتق است بمعنی: آفریدن. و این لفظ در چند جای از قرآن به این معنی آمده است. چنانکه در آیه ۱۷۹ سوره اعراف آمده «**وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً**» و غیره. بنابراین ترجمه لفظی ذرّیت مخلوق است. از این لفظ اشاره شده است به این‌که این عهد شامل همهٔ اولاد آدم علیه‌السلام است که در این دنیا پا به عرصه وجود نهاده و می‌نهند.

در روایات حدیث، در ارتباط با این عهد «عهد الست» با تفصیل زیادی سخن رفته است. از جمله امام مالک، ابو داود، ترمذی وامام احمد به روایت مسلم بن یسار نقل کرده‌اند که عدّه‌ای از حضرت فاروق اعظم، درباره عهد الست سؤال کردند. آن‌جناب فرمود که: مقصود این آیه را از رسول خدا (ص) چنین شنیدم، که فرمود: وقتی که اللّٰه تعالی، آدم علیه‌السلام را آفرید، پس آنگاه دست قدرت خود را بر پشت او مالید. از قدرت لایزال، از پشت او هر انسان نیک که بوجود آمدنی بود، پدیدار شد. پس فرمود که من اینها را برای جنّت آفریده‌ام وایشان در دنیا کارهای جنّتی انجام می‌دهند. پس بار دیگر دست قدرت خویش را بر پشت وی مالید. پس آنگاه انسانهای گناهکار که آفریدنی بودند، بوجود آمدند. و فرمود که: من اینها را برای دوزخ آفریده‌ام. و اینها در دنیا به کارهای گناه دست خواهند زد و سرانجام راهی جهنّم خواهند گشت.

یکی از صحابه عرض کرد که: یا رسول‌اللّٰه، پس وقتی که قبلاً دوزخی و بهشتی تعیین شده‌اند عمل به چه منظور انجام داده می‌شود؟ آن‌حضرت(ص) فرمود که هرگاه خداوند کسی را برای بهشت بیافریند، او کارهای بهشتی انجام می‌دهد تا اینکه اختتامش به بهشت می‌انجامد. ولی وقتی کسی برای دوزخ آفریده شود، به اعمال دوزخی می‌پردازد و در نتیجه خاتمه‌اش به دوزخ منتهی می‌گردد.

به هرحال مقصود از مطلب فوق اینست که دوزخی و بهشتی در علم

خداوند معلوم است و به عبارتی اللّه تعالیٰ با علم بی‌نهایت خویش، از پایان کار هر فرد آگاه بوده، و در نتیجه، دوزخیان و بهشتیان بر او معلومند. و از اینکه دوزخیان به اعمال دوزخی و بهشتیان به کارهای بهشتی می‌پردازند، مقصود این نیست که هر گروه نسبت به انجام محوّله مجبور و ناچار است؛ بلکه برعکس، مأموریت پیامبران و نزول کتابهای آسمانی و راهنمایی مردم بسوی اعمال نیک و راه سعادت، همه و همه دلیل بر آزاد بودن آدمی به انتخاب سعادت و شقاوت است. پس از آنجایی که انسان نمی‌داند در کدام طبقه داخل است لازم است که سعی و اختیارش را در کارهای رضای الهی صرف کرده امیدوار شود تا به انعام و اکرام خالق نایل آید. این حدیث در روایت امام احمد به همین مضمون موجود است که کسانی که در اولین مرتبه از پشت آدم (ع) بیرون آمدند، سفیدفام بودند و آنها را از اهل جنّت خواند و دومین بار که سیاه‌فام بودند آنها را اهل جهنم نامید.

و در ترمذی همین مضمون به روایت حضرت ابو هریرة (رض) منقول است که به این کیفیت اولاد آدم که تا قیام قیامت بوجود آمدنی بودند وقتی به منصّه ظهور پیوستند، بر پیشانی هر کدام نوعی درخشندگی بود.

این موضوع که عهد گرفتن از ذریّت آدم و در آوردن آنها از پشت آدم (ع) در قرآن مجید مذکور است که تطبیق میان آنها اینست که اولاد آدم را از پشت آدم بدون از واسطه و سپس از پشت نسل او بقیه را بهمان ترتیب که در دنیا پدید آمدنی بودند پدید آورد.

و همچنین عهد الست یا اقرار گرفتن از اولاد بنی آدم، نظر به این نکته معطوف می‌شود که تنها از ارواح اقرار گرفته نشد، بلکه در آن هنگام ترکیب از جسم و روح بود، که از لطیف‌ترین ذرّات جسم ساخته شده بودند. زیرا که نیاز دگرگونی و تکامل پیش می‌آید، که ترکیب جسم و روح کاملترین پدیده قدرت خالق است که می‌بایست مرکّب باشند و آنرا از یک حالت به حالت دیگر ترقّی و تکامل دهند. که ارواح فاقد چنین نشانی است. چراکه ارواح از اول تا آخر بر یک حالت استوارند. و علاوه بر آن آنچه در احادیث آمده که

رنگهایشان سیاه و سفیداند، یا بر پیشانی‌شان درخشندگی می‌باشد، معلوم شد که تنها ارواح بدون جسم نبودند واگرنه ارواح رنگ ندارند، چگونه در یک محل جای گرفتند. هرچند که در حدیث از ابوالدرداء منقول است که در آن هنگام انسانها به این قد و قامت نبودند و جثّه هر یک چون مورچه دارای کوچکترین جسمی پدید آمدند. در جواب این سؤال باید گفته شود که اولاً: اعتراف گرفتن از همه انسانها از ازل تا ابد علی‌رغم تصور و تفکّر محدود، از قدرت بی‌حدّ الهی بعید نیست. ثانیاً: در این ادوار پیشرفت علوم نباید جای این تردید باقی بماندکه چگونه ممکن است انسان با چنین قد و قامت در کوچکترین جسم ظاهر گردد. امروزه تجربه نشان داده است که در اتم، نظامی چون منظومه شمسی موجود است. دیگر اینکه بوسیله فیلم، بزرگترین چیز به مقدار یک نقطه نشان داده می‌شود. وقتی از آفریدهٔ خالق چنین ابداعات و اختراعاتی اجتناب‌ناپذیر است پس انجام چنین امری بر خالق متعال بسی سهل و آسان است.

سؤالاتی چند متعلّق به عهد اَلَسْت

در این باره چند نکته دیگر قابل توجّه است: نخست اینکه، این عهد و میثاق در چه جای و چه وقتی گرفته شد؟ دوّم اینکه: وقتی در چنین حالتی اقرار گرفته شد که بجز آدم علیه‌السلام انسان دیگری آفریده نشده بود. پس به آنها این عقل و علم از کجا دست داد که خدا را بشناسند و به ربوبیّت او اعتراف نمایند؟ زیرا به ربوبیّت او کسی می‌تواند اقرار کند که تربیت را تجربه کرده باشد و این تجربه در این جهان بعد از آفریده شدن می‌تواند باشد. نخستین سؤال که این عهد و اقرار در چه جا و چه زمانی گرفته شد متعلق به آن از مفسرالقرآن حضرت عبدالله بن‌عباس امام احمد ونسائی و حاکم روایتی به سند قوی نقل کرده‌اند که: این عهد و اقرار هنگامی گرفته شد که حضرت آدم علیه‌السلام از جنّت به زمین فرود آورده شد و مکان آن اقرار، «**وادی نعمان**» است

که امروز به نام «**عرفات**» معروف و مشهور می‌باشد.[1]

اما سؤال دوم که این خلق جدید که تا هنوز به آنها وجود عنصری عنایت نشده چه می‌فهمند که ما خالق و پروردگاری داریم، در این حالت درخواست کردن چنین تقاضایی در حقیقت نوعی تکلیف ناممکن به شمار می‌آید. و آنها چه جوابی می‌توانند بدهند. پاسخ آن اینکه آن خالق کاینات که با قدرت کامل خویش همه مردم را در صورت یک ذره آفریده و برای او مشکل نمی‌نماید که بقدر نیاز و به اندازه جواب عقل و شعور و ادراک داده باشد. و در حقیقت هم همین است که آن قادر متعال جل شأنه تمام نیروی انسانی را در آن وجود مختصر جمع فرموده که از آنجمله بزرگترین نیروی مورد نظر، عقل و شعور می‌باشد.

و برای همین است که در وجود انسان نشانه‌های خارق‌العاده‌ای که بر عظمت و قدرت خداوندی دلالت داشته باشد، موجود است که آدمی با کمترین اندیشه به آنها، از معرفت الهی نمی‌تواند غافل باشد. چنانکه در آیه ۲۰ سوره ذاریات آمده است: «**وَفِي ٱلْأَرْضِ ءَايَٰتٌ لِّلْمُوقِنِينَ وَفِيٓ أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ**» در زمین نشانه‌هایی است برای دانایان و در وجود خود شما نیز هست آیا بازهم نمی‌بینید.

در اینجا می‌تواند سؤال سوّمی مطرح شود و آن اینکه این عهد ازلی هرچند قابل یقین و درست باشد؛ اما حداقل همه می‌دانند که بعد از ورود به این جهان این عهد به یاد کسی نمانده است، پس فایده این تعهّد چه شد؟

جواب آن اینست که نخست از خود نوع بنی آدم بسیاری چنین افراد هم هستند که اقرار کرده‌اند بر اینکه آن عهد کاملاً به یاد ماست. حضرت ذوالنون مصری فرموده که آن عهد و میثاق را چنان به یاد دارم که گویا الآن می‌شنوم و بعضی تا این حدّ گفته‌اند که من به یاد دارم که بوقت این اقرار از اطراف من چه کسانی موجود بودند. البته این روشن است که اولیاءاللّه و

۱- تفسیر مظهری.

نیکانی چون اینگونه افراد که پرده‌ها از چشم دلشان کنار زده شود و با الهام به بعضی اسرار پی ببرند شاذ و نادر هستند. لذا سخن قابل فهم عموم مردم این است که هر کاری بعد از مدتی اثر پذیری خود را تا حدودی از دست می‌دهد. اما اثر این عهد و میثاق در سرشت آدمی بودیعت گذاشته شده است. و به عبارتی تخم معرفت در طبیعت هر انسان کاشته شده است. و همواره در پرورش و شکوفا شدن است. هرچند که آدمی از حقیقت این امر آگاه باشد و یا نباشد، و برای همین است که در فطرت هر انسان محبّت و عظمت حق تعالیٰ یافت می‌شود و در حقیقت هر آدمی را نیروی فوق‌العاده‌ای بسوی ستایش و پرستش می‌کشاند و هر انسان خود را به نیروی فوق العاده‌ای که از او کمک بجوید، نیازمند می‌داند که اگر شناخت کامل و حقیقی باشد به شناخت و ستایش خالق و معبود حقیقی خود نایل می‌شود و اگر شناخت و اداراک ناقص باشد به ستایش پدیده‌های خالق متعال چون بت و سنگ و آتش و غیره متوسّل می‌شود که این افراد به نسبت جمعیت کل جهان معدودانـد و بقیه تمام میلیاردها مردم جهان علی‌الخصوص جمعیّت بی‌کران و بی شمار مسلمانان، در یاد عظمت و جلال او مشغول و به ستایش و عبادت کبریایی‌اش مفتخر هستند. البته هستند معدود کسانی که در خواهشات مادّی و دلبستگی‌های دنیوی غرق‌اند و از راه حقیقی منحرف گشته و از عبادت خالق غافل مانده‌اند. رسول گرامی (ص) در ارتباط به مطالب فوق چنین فرموده است: «**کل مولود یولد علی الفطرة**» و فی بعض الروایات علی هذه الملّة.[1]

یعنی: هر نوزاد ابتدا بر دین فطرت یعنی: خداشناسی و اسلام آفریده می‌شود. سپس والدین او و دیگر عوامل محیطی، او را در خیالات دیگر مبتلا می‌سازند. و در حدیث صحیح مسلم آمده است که رسول خدا (ص) فرمود که حق تعالیٰ فرموده است که من بندگانم را حنیف، یعنی: قبول

۱- اخرجه بخاری و مسلم.

کنندهٔ یک خدا آفریده‌ام؛ سپس شیاطین در بین آنها قرار گرفته، آنها را از جاده مستقیم منحرف کردند. همچنین اقوال و اعمال و تعالیم انبیا، مبیّن همین مطلب است.

مثلاً سنت اذان دادن در گوش راست و تکبیر در گوش چپ نوزاد که آنرا هر مسلمان می‌داند و بجای می‌آورد، بحمداللّه در تمام عالم اسلام رایج است. اگرچه نوزاد معنی کلمات را نمی‌فهمد و بعد از بلوغ به یاد او هم نمی‌ماند که در گوش وی چه الفاظی گفته شده است، حکمت آن اینست که بوسیله آن اقرار ازلی تقویت شده به راه گوش در دل بذرافشانی ایمان بشود و تأثیر آن به گونه‌ای مشهود می‌گردد که بعد از بزرگی هرچند از اسلام و اسلامیت بدور باشد، اما خود را مسلمان گفته و جدا بودن خود را از فهرست مسلمانان ناپسند می‌داند.

همچنین کسانی که به زبان قرآن آشنا نیستند، پس دستور او بتلاوت قرآن شاید مبنی بر همین حکمت باشد که از فواید نهانی آن بهره‌مند شده و نور ایمان در قلب او تازه می‌گردد. لذا در پایان آیه فرمود: «**اَنْ تَقُوْلُوْا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غٰفِلِيْنَ**» یعنی: این اقرار را از این جهت گرفتیم که شما نتوانید در قیامت بگویید که ما از آن ناآگاه بودیم و به عبارتی دیگر، که از آن سؤال و جواب ازلی ایمان چنان در قلوب شما بنیانگذاری شده است که اگر کمی به خود آیید و بیندیشید، بجز از اعتراف به ربوبیت اللّه تعالیٰ جلّ شأنه چاره‌ای باقی نخواهد ماند. سپس در دومین آیه فرمود: «**اَوْ تَقُوْلُوْۤا اِنَّمَاۤ اَشْرَكَ اٰبَآؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنْ بَعْدِهِمْ ۚ اَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُوْنَ**» یعنی: به این سبب ما از شما اقرار و اعتراف گرفتیم تا در روز قیامت اینگونه عذر نیاوزید که شرک و بت‌پرستی از نیاکان به ما رسیده، و ما بناچار پیرو آیین آنها شده‌ایم و از صحّت و سقم آیین‌شان آگاهی نداشته‌ایم. لذا مسئول واقعی آنانند. خداوند تعالی با انعقاد این پیمان و اقرار، نشان داد که هر کس در قبال اعمال خویش سزا و پاداش می‌بیند و چنانکه کسی از نیروی بصیرت و عقل خود کمک نگیرد و بدون تفکّر و تأمّل به نشانه‌های قدرت، به پرستش پدیده‌های خالق

چون آتش و سنگ و چوب و غیره اهتمام ورزد، و یا بجز خالق متعال از کسی یا چیزی امداد خواهد و کمک جوید، بدون شک خود را در ورطه خسران خواهد افکند.

در سومین آیه توضیح این مطلب چنین آمده است که «**وَكَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ**» ما اینچنین نشانه‌های قدرت خود را روشن کرده بیان می‌داریم تا که مردم از غفلت و کجروی بازآیند. مطلب اینست که اگر قدری در آیات الهی بیندیشند و پی به میثاق ازلیّت ببرند، بدون شک به ربوبیّت اللّه جلّ شأنه معترف شده، در نتیجه منقاد اوامرش خواهند گشت.

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَاَ الَّذِيْٓ اٰتَيْنٰهُ اٰيٰتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاَتْبَعَهُ

وبخوان برایشان خبرکسی راکه دادیم به‌او آیات خودرا، پس بیرون کشید خود را ازآنها پس بدنبالش افتاد

الشَّيْطٰنُ فَكَانَ مِنَ الْغٰوِيْنَ ﴿۱۷۵﴾ وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنٰهُ بِهَا وَ لٰكِنَّهٗ اَخْلَدَ

شیطان، وازگمراهان شدواگرمی‌خواستیم بلندمی‌کردیم مقام اورابه‌برکت این آیات ولکن اوسکنی گزید

اِلَى الْاَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوٰىهُ ۚ فَمَثَلُهٗ كَمَثَلِ الْكَلْبِ ۚ اِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ

بسوی زمین وخواهشات خودراپیروی‌کرد، پس حالت اومثل سگ است‌که‌اگراورادرمشقّت‌اندازی‌زبان

يَلْهَثْ اَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ؕ ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا

از دهان‌بیرون افکندواگررهاکنی‌اورازبان‌ازدهان‌بیرون‌افکند. این‌است مثل‌ملّتی‌که تکذیب کردند

بِاٰيٰتِنَا ۚ فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ ﴿۱۷۶﴾ سَآءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِيْنَ

آیات‌ما را پس بیان کرد این احوال را تا که آنها بفکر بیفتند. بد مثالی است از آنانکه

كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا وَ اَنْفُسَهُمْ كَانُوْا يَظْلِمُوْنَ ﴿۱۷۷﴾

تکذیب کردند آیات ما را، و آنها بر خود ستم می‌کردند.

خلاصه تفسیر

و (برای عبرت) بر ایشان بخوان حال کسی را که ما دادیم به او آیات خود

(علم احکام) را پس او از آن (آیه)ها کاملاً بیرون رفت سپس شیطان بدنبالش راه افتاد پس در زمره گمراهان داخل شد و اگر ما می‌خواستیم مقام او را به برکت عمل (به مقتضیات) این آیات بلند می‌کردیم (یعنی اگر او بر این آیات عمل می‌کرد که وابستهٔ قضا و قدر بودن آن امر معلوم است، پس البته مقبولیت او و بالا می‌رفت) اما او بطرف دنیا مایل شد و (بسبب این تمایل) در پی خواهشات خویش قرار گرفت (و دست از عمل به احکام و آیات کشید) پس (با گذاشتن آیات با پریشانی و ذلت دایمی مبتلا شد و از این جهت) حالت او مانند سگ شد که اگر تو بر آن حمله کنی (و بزنی و بیرون برانی) باز هم له‌له می‌زند یا او را (بر حالتش) بگذاری باز هم له‌له می‌زند (در هیچ حال او راحت ندارد همچنین این شخص در ذلت مانند سگ است و در پریشانی در آن صفت سگ شریک گشت، پس چنانکه حال آن شخص شد) همین است (عموماً) حال کسانی که آیات ما را (که دال بر توحید و رسالتند) تکذیب کردند (که پس از وضوح حق تنها بسبب هواپرستی، حق را ترک می‌کنند) پس شما این حال را بیان کنید شاید آنها (آنرا شنیده) قدری بهوش بیایند (در حقیقت) حالت آنها هم حالت بدی است که آیات ما را (که دال بر توحید و رسالت است) تکذیب می‌کنند و (با این تکذیب) آنها به خود ضرر می‌رسانند.

معارف و مسایل

در آیات فوق داستان عبرت‌انگیزی از بنی اسرائیل مذکور است که در آن سرگذشت یک عالم برجسته و مقتدای مشهور که بعد از قرار گرفتن او بر عالی‌ترین معیار از علم و معرفت دفعتاً گمراه و مردود شد، ذکر گردیده است که در آن جای بسی پند و عبرت است. ارتباط این داستان با آیات گذشته اینست که در آنها ذکر از عهد و میثاق بود که حق تعالیٰ در ازل از تمام بنی آدم و سپس در حالات متعدّد بخصوص از بعضی فرقه‌های ویژه یهود و نصاریٰ و غیره گرفت. و در آیات فوق این هم مذکور بود که بسیاری از متعهدین بر عهد خود استوار نماندند مانند یهود که قبل از تشریف فرمایی خاتم‌الانبیاء ﷺ در این جهان، در انتظار مقدم مبارکش بودند و

صفات و خصایل عالیه او را با مردم در میان می‌گذاشتند و او را تصدیق می‌کردند. امّا همین‌که آن‌حضرت ﷺ مبعوث شد پس بسبب اغراض ناچیز دنیوی از ایمان آوردن به آن‌حضرت ﷺ و اتباع او امتناع ورزیدند.

داستان گمراهی یک رهبر دانشمند

در این آیه‌ها به رسول خدا ﷺ دستور می‌رسد که این داستان را در جلوی قوم خویش بخوان و به اطلاع آنها برسان که یک عالم برجسته و عارف و مقتدای مشهور که بعد از عروج به تنزّل و بعد از هدایت به گمراهی مبتلا شده، ذکر گردیده است که با وجود حصول علم وسیع و معرفت کامل اغراض نفسانی بر او تسلّط یافت و این علم و معرفت و مقبولیت خاتمه یافته، سرانجام گمراه و ذلیل و خوار گردید. اسم و مشخصات آن شخص در قرآن ذکر نشده است، ولی از ائمه تفسیر صحابه و تابعین راجع به آن روایات مختلفی وجود دارد که بیشتر روایات مشهور و قابل اعتمادند. به نظر عموم مفسرین چنین‌است که حضرت ابن‌مردویه از حضرت عبداللّه بن عباس نقل کرده است که نام او بلعم بن‌باعوراء بود. وی در کنعان به نزدیکی بیت‌المقدّس از مملکت شام سکونت داشت. و در روایتی دیگر آمده است که او از بنی اسرائیل بود. اللّه تعالی علم بعضی کتابها را به او عنایت فرموده بود که در توصیف فضایل علمی او در قرآن آمده است که: «**الَّذِیٓ اٰتَیْنٰهُ اٰیٰتِنَا**» علم احکام خود را به او عنایت کردیم وقتی که بعد از غرق فرعون و فتح مصر به حضرت موسیٰ علیه‌السلام و قومش دستور رسید که با جبابره جهاد کنید و جباران چون دیدند که حضرت موسیٰ علیه‌السلام تمام قشون بنی اسرائیل را بسیج کرده و برای جهاد بسوی آنها روی آورده، و آنها قبلاً از غرق و غارت فرعون در مقابله با او اطلاع کامل داشتند؛ لذا بفکر افتاده و جمع شده به نزد بلعم بن‌باعوراء رسیدند و گفتند که موسیٰ علیه‌السلام مردی خشن‌است و قشون زیادی جمع آورده و قصد دارد ما را از وطنمان بیرون براند. شما از

خدا بخواهید که او را از مقابله با ما منصرف گرداند.

لازم به یادآوری است که بلعم بن باعوراء اسم اعظم خداوند ذوالجلال را یاد داشت و آنچه را که بوسیله آن، دعا می‌کرد اجابت می‌شد.

بلعم گفت: متأسفم که چنین پیشنهادی دارید زیرا او پیامبر خداست و فرشتگان با او همراهند. من چگونه می‌توانم علیه او دعای بد کنم در صورتیکه مقامی را که او به نزد خدا دارد، می‌دانم و اگر من به چنین کاری دست زنم دین و دنیای من هر دو تباه خواهند شد. وقتی که آنها بیش از حد مصرّ شدند، بلعم پذیرفت و اظهار داشت که من در این رابطه از خدا در می‌یابم که آیا به اینگونه دعا اجازه می‌فرماید یا خیر؟ او به مقتضای حال خویش برای دریافت، استخاره یا عمل دیگری انجام داد. در خواب به او اعلام گردید هرگز چنین نکن. او بقوم گفت: که من از بد دعا کردن منع شدم. آنگاه قوم جبار هدیه بزرگی که در حقیقت رشوه بود، در خدمت بلعم تقدیم داشتند. او هدیه را پذیرفت. سپس مردم با الحاح و اصرار فراوان از او تقاضا کردند که این کار را انجام دهد. و در بعضی روایات نیز آمده که زن بلعم او را نسبت بدین عمل ترغیب نموده و او بناچار پذیرفت و بخاطر زن و فرزند و طمع مال بدین عمل دست زد و علیه موسیٰ و قوم بنی اسرائیل دعای بد کرد.

پس آنگاه عکس‌العمل عجیبی از قدرت الهی نمودار گشت، بدینگونه که وقتی خواست علیه موسیٰ و قومش دعا کند، بی‌اختیار علیه قوم مخالف موسیٰ دعا می‌شد، آنها فریاد زدند که تو داری علیه ما دعای بد می‌کنی. بلعم جواب داد که: این از اختیار من خارج است، و زبان من برخلاف این قادر نیست. و نتیجه این شد دعای بلعم که می‌خواست علیه حضرت موسیٰ بکار ببرد متوجّه قوم جبار شد و متعاقب آن، هلاکت بر آنها نازل شد و عذاب به گونه‌ای، دامنگیر بلعم شد که زبانش بسینه‌اش آویزان گشت. آنگه بقوم خود گفت: اکنون دنیا و آخرتم در معرض خسران و تباهی قرار گرفت. و استجابت دعایم پایان پذیرفت. و حال که چنین شده است،

برای مقابله با قوم حضرت موسیٰ تدبیری به شما نشان می‌دهم. پس در آن صورت بر آنها چیره خواهید شد و آن اینکه دختران خود را نیکو بیارایید و بسوی قوم بنی اسرائیل گسیل دارید. و به آنها تأکید کنید از خواهشات قوم بنی اسرائیل امتناع نورزند و صبور باشند، تا بدینوسیله به حرام مبتلا شوند. چون حرام و گناه منکر نزد خدا امری مکروه و مبغوض است و چنانکه بدین گناه آلوده شوند، حتماً قهر و غضب الهی بر آنها واقع می‌گردد و در این مقابله فاتح و پیروز نخواهند شد. این تدبیر زشت در ذهن آنان جای گرفت و بر آن عمل کردند که یکی از بزرگان بنی اسرائیل شکار این دام شد. حضرت موسیٰ هرچند او را از این عمل شنیع بازداشت، مؤثّر نیفتاد و در این دام گرفتار آمد. متعاقب آن، عذابی بصورت طاعونی مهلک، در بنی اسرائیل شیوع یافت که در اثر آن، در یک روز هفتاد هزار بنی اسرائیلی هلاک شدند. تا اینکه آن کسی را که این عمل زشت را مرتکب شده بود، به دار آویختند تا مردم از این کار زشت‌شان عبرت گیرند و توبه کنند، پس آنگاه این عذاب طاعون برطرف شد.

در آیات فوق‌الذکر قرآن متعلّق به آن فرمود: «**فَانْسَلَخَ مِنْهَا**» یعنی: ما آیات خویش و علم و معرفت آنها را به آن شخص عنایت کرده بودیم، اما او از دایرهٔ آن امتیازات بیرون آمد. لفظ «انسلاخ» در اصل به این گفته می‌شود که حیوان یا مار از پوست خود بیرون آید. در اینجا علم آیات به لباس یا پوست تشبیه شده چنین نشان داد که این شخص کلاً از علم و معرفت جدا شد «**فَاَتْبَعَهُ الشَّيْطٰنُ**» یعنی: شیطان به تعقیبش پرداخت. تا زمانی که علم آیات و ذکرالله با او بودند، شیطان بر او راه نیافت وقتی آنها از او جدا شدند، شیطان بر او مسلّط گردید. «**فَكَانَ مِنَ الْغٰوِيْنَ**» پس او در شمار گمراهان قرار گرفت.

در دومین آیه فرمود: «**وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنٰهُ بِهَا وَ لٰكِنَّهٗ اَخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوٰىهُ**» یعنی: اگر ما می‌خواستیم او را بوسیله همین آیات به مقام بلند می‌رساندیم. امّا او بطرف دنیا مایل گشت و در پی خواهشات نفسانی قرار گرفت. «**اَخْلَدَ**» از مصدر «اخلاد» مشتق است. بمعنی: تمایل کردن به چیزی یا لازم گرفتن

چیزی و معنی اصلی ارض، زمین است. همه چیزهای دنیا یا خود زمین یا آنچه که متعلّق به زمین است مانند: خانه، ثروت کشتزار، باغ و غیره. یا چیزهایی است که از زمین حاصل آیند و مدار عیش و معشیت آدمی قرار گیرند. لذا لفظ «ارض» آمده در اینجا کل دنیا مراد است. در آیه فوق اشاره به این است که در اصل عامل ترقی و تکامل و سعادت هر فرد آیات الهیّه و علم الهی است؛ اما کسی که به این آیات وقعی ننهد و خواهشات ذلیل دنیوی را بر آیات الهی مقدّم بشمارد پس برای او همین علم هم وبال جان قرار می‌گیرد.

و ذکر آن سختی و وبال در آیه، بدینگونه توصیف شده است: «**فَمَثَلُه كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ اَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ**» معنی اصلی لفظ «لهث» اینست که زبان دراز کشیده با شدّت تنفّس کرده شود.

هر حیوان بطور طبیعی عمل دم و بازدم را انجام می‌دهد بدین ترتیب که کربن همان هوای گرم و مسموم را از شش بیرون رانده و اکسیژن همان هوای تازه را بدرون شش می‌فرستد، و این عمل دم و بازدم برای هر حیوانی ساده و طبیعی و بدون تکلّف و بدون اختیار انجام می‌شود.

ولی در حیوانات تنها در سگ با اندکی رنج و مشقّت انجام می‌شود. بدینگونه که حتی در حالت طبیعی باید زبانش را از دهان بیرون آورده، نفس بکشد و این حالت بطور زشت و ناخوشایندی جلوه می‌کند.

لذا اینجاست که قرآن کریم آن عالم نافرمان را بعد از جزا و زشتی، به سگ تشبیه کرد، که زبانش از دهان برآمده بر سینه‌اش آویزان بود و چون سگان له‌له می‌زد.

سپس فرمود: «**ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا**» اینست مثال کسانی که آیات ما را تکذیب کردند. حضرت عبداللّه بن عباس فرموده است که مراد از ایشان اهل مکّه هستند که همیشه متمنّی این بودند که به نزدشان هادی و رهبری بیاید و آنها را بسوی طاعت خدا فراخواند و راه درست اطاعت و سعادت را به آنها نشان دهد. پس وقتی که آن رهبر آمد و علائم و معجزاتی

روشن با خود بهمراه آورد که در صدق و حقّانیت او کوچکترین تردیدی باقی نماند، پس آنها آیات الهیه را تکذیب کرده از ایمان اعراض ورزیدند. و دسته‌ای دیگر از مفسّرین بر این عقیده‌اند که مراد از ایشان بنی اسرائیل‌اند که پیش از بعثت نبوی علایم و خصوصیات آن‌جناب (ص) را در تورات خوانده برای مردم بیان می‌کردند و قدوم مبارکش را انتظار می‌کشیدند. ولی وقتی او تشریف آورد از همه بیشتر عداوت و مخالفت را اعمال داشتند و آنچنان از دستورات الهی سرباز زدند که بلعم بن باعوراء ازاحکام تورات سرباز زده بود.

در پایان آیه فرمود: «**فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ**» شما واقعه آن شخص را به گوش ایشان برسانید شاید اینها قدری بیندیشند و از آن عبرت گیرند.
در سوّمین آیه فرمود حالت تکذیب کنندگانِ آیات الهی بسیار بد است و ایشان بر خود ظلم می‌کنند در حالیکه به کسی ضرر نمی‌رسانند.

در آیات مذکور و داستان بیان شده فواید سودمند و پندهای عبرت آوری، برای اندیشمندان و واقع‌بینان نهفته است.

اولاً اینکه نباید کسی بر علم و فضل خویش غرّه شود. در تغییر احوال دیری نمی‌گذرد آن چنانکه بر بلعم باعوراء رفت. پس با طاعت و عبادت سپاس حق را بجای آورده و برای نیل به سعادت باید از او استعانت و مساعدت جست.

ثانیاً از موانع و مقدّماتی که سبب غفلت از حق می‌شود، باید دوری جست و صفحه اندیشه را باید از تعلّقات دنیوی چون محبّت مال و اهل و عیال و دیگر دلبستگیهای مادی زدود.

ثالثاً باید از ارتباط و تعلق خاطر مفسدان و گمراهان و پذیرش هدایای آنها احتراز ورزید. زیرا بلعم بن‌باعوراء، از قبول هدیه و رشوه مجبور به گناه شده و سرانجام در بلای ایزدی گرفتار آمد.

رابعاً بی‌عفّتی و ارتکاب به فحشاء و حرام تباهی و عذاب را برای همه افراد ملّت به ارمغان می‌آورد، زیرا اگر ملّتی بخواهد از آفات و حوادث الهی

مصون بماند، بر آنها لازم است که از امور بی‌عفّتی و منکرات دوری جسته و در از بین بردن آثار آن اهتمام ورزند وگرنه مقدمات نزول عذابهای مختلف الهی را فراهم خواهند آورد.

خامساً عداوت و خلاف‌ورزی از آیات الهی، نوعی عذاب به شمار می‌آید و به سبب آن شیطان بر او غالب آمده او را در هزاران مفاسد مبتلا خواهد کرد. لذا کسی که خداوند او را به علم دین سزاوار فرموده است باید از آن قدردانی به عمل آورده از فکر اصلاح لحظه‌ای از پا ننشیند.

مَنْ يَّهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِيْ ۚ وَمَنْ يُّضْلِلْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ﴿۱۷۸﴾

کسی که او را خدا راه نماید او راه‌یابنده است و کسی را که او گمراه کند پس ایشان زیانکارانند.

وَلَقَدْ ذَرَاْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيْرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ ۖ لَهُمْ قُلُوْبٌ لَّا يَفْقَهُوْنَ

و ما آفریدیم برای دوزخ بسیار جنّ و انس که دل دارند و بآن نمی‌فهمند.

بِهَا ۫ وَلَهُمْ اَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُوْنَ بِهَا ۫ وَلَهُمْ اٰذَانٌ لَّا يَسْمَعُوْنَ بِهَا ؕ اُولٰٓئِكَ

و چشم دارند که با آن نمی‌بینند و گوش دارند که با آن نمی‌شنوند ایشانند

كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ ؕ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْغٰفِلُوْنَ ﴿۱۷۹﴾

مانند چهارپا بلکه از آنها هم گمراهتر، و ایشان غافلان‌اند.

خلاصه تفسیر

کسی راکه خدا هدایت کند پس او هدایت یابنده خواهد بود و کسی را که خداوند گمراه کند پس اینگونه افراد در خسران (ابدی) واقع خواهند شد (پس توقع هدایت از ایشان و مغموم شدن بر هدایت نشدن آنها امری بیهوده است) و (وقتی که آنها از قوای مدرکه خودکار نمی‌گیرند هدایت از کجا بیاید پس تقدیرشان دوزخ است، چنانکه) ما اینگونه بسیار جنّ و انسی برای (باقی ماندن در) دوزخ آفریده‌ایم که (به ظاهر) دل دارند (مگر) چنانکه به آن (سخن حق را) نمی‌فهمند (چراکه به آن اراده ندارند و ظاهراً) چشم دارند (ولی) چنانکه (متوجه شده سخن حق را) نمی‌شنوند (الغرض) ایشان (در

بی‌توجّهی به آخرت) مانند چهارپایان‌اند، بلکه (از این حیثیت که چهارپایان مکلّف نشده‌اند که بطرف آخرت توجه داشته باشند، لذا عدم توجّه آنها مذموم نیست ولی به ایشان دستور رسیده بازهم بی‌اعتنایی می‌کنند پس از این جهت) ایشان (از آن چهارپایان هم) گمراه‌ترند (چراکه ایشان (با وجود علم به آخرت، بازهم) غافلند.

معارف و مسایل

نخستین مطلب آیه اینست که کسی که خدا او را به راه راست هدایت فرموده است او جوینده هدایت است و کسی را که گمراه کرد او همواره در خسران و زیان است.

این موضوع بارها در بسیاری از آیات قرآنی آمده و تأکید شده است که هدایت و ضلالت و حدوث خوشی و ناخوشی و خیر و شرّ موقوف به مشیّت خالق متعال است ولی انتخاب راههای خوب و بد و سعادت و شقاوت را در اختیار آدمی قرار داده است. چنانکه خود بخواهد راه هدایت را پیش می‌گیرد و سرانجام به سعادت و رضایت خاص الهی نایل می‌شود و اگر راه ضلالت را برگزیند، بناچار بر دیار شقاوت، قدم خواهد گذارد و عاقبت در عذاب هولناک جهنّم گرفتار خواهد شد. در اینجا به نکته‌ای جالب و عمیق برمی‌خوریم و آن اینکه، در آیهٔ مذکور هدایت با صیغه مفرد و اختیار کنندگان گمراهی بصیغه جمع آمده است. این نکته اشاره به این است که راه هدایت فقط یکی است و آن دین الهی است که از آدم شروع و به خاتم‌الانبیاءﷺ منتهی گردیده است. و اصول همه انبیاءعلیهم‌السلام مشترک و یکی است. لذا امم همه پیامبران به هر دین و مذهبی بودند پیرو یک راه بودند و آن راهی بود که به قربِ الی اللّٰه واصل می‌گشت. و اما راههای غیر از حقیقت، و ضلالت نامحدودند. لذا گمراهان را بصیغه جمع «**فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ**» ذکر فرمود.

و نکتهٔ ظریف دیگری که قابل ملاحظه است این است که در آیهٔ

مذکور از فرجام بد گمراهان سخن به میان رفت؛ ولی برای پاداش هدایت شوندگان ذکری نفرمود؛ بلکه تنها بر این گفته اکتفا گردید که «آنها هدایت یابند» که اشاره به این است که هدایت آنچنان نعمت گرانقدری است که حاوی همه نعمتها و رحمتهای دنیوی و اخروی است و زندگانی سعادتمند این نعمت‌های بهشت، در آخرت همه وابسته و موقوف به هدایت می‌باشند. پس هدایت، خود نعمتی والا و عظیم است که نیازی به برشمردن پاداش‌ها و اکرام‌ها نیست. همچنین وقتی خداوند کسی را هدایت یافته خطاب کند، زهی سعادت!! چراکه او به تمام نعمتهای دنیا و عقبیٰ نایل خواهد شد. لذا بزرگان سلف فرموده‌اند که عبادت و ذکر خدا خود پاداش و عطیه‌ای است بس مهمّ از جانب خدا؛ کسی که به ذکر اللّه مشغول باشد او در آن حال نقداً به انعام خدا نایل شده است. و انعام جنّت و آخرت گونه‌ای دیگر از نعمتهاست. لذا مفهوم این آیه ۳۶ سوره نبأ درک می‌شود که در آن فرمود: «**جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً**» که به یک چیز هم جزا و هم عطا فرمود؛ در صورتیکه هر دو چیز از هم جدا هستند. جزا در مقابل عمل می‌باشد و عطا بخششی است که بدون عوض اهدا می‌شود. در این حقیقت جزا و عطا با هم آورده شد. یعنی: چیزی که شما آن را جزا و عوض عمل می‌پندارید آنهم در اصل عطا و انعام ماست. زیرا که عملی که سودی بدنبال دارد خود آن عمل نیز از عطایای ما به شمار می‌آید.

در دومین آیه این مطلب بیشتر توضیح داده شد که هدایت و گمراهی هر دو در قبضهٔ قدرت خداوندی می‌باشد. کسی که هدایت یافته باشد، در نتیجه کارهای مناسب به هدایت از او صادر می‌گردد.

خرد چون دفتر تلقین گشاید　　ز من آن در وجود آید که شاید

و همچنین کسی که به ضلالت و گمراهی مبتلا شود، کارهای مناسب به آن، از او صادر می‌گردد. لذا «**وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيْرًا مِّنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوْبٌ لَّايَفْقَهُوْنَ بِهَا وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لَّايُبْصِرُوْنَ بِهَا وَ لَهُمْ اٰذَانٌ لَّايَسْمَعُوْنَ بِهَا**» یعنی: ما برای جهنم بسیار جن و انس به این نشانه آفریده‌ایم که به نزد آنها دل برای فهم و چشم

برای دیدن و گوش برای شنیدن دارند، که اگر آنها را درست بکار گیرند می‌توانند صراط مستقیم را بفهمند و نفع و ضرر را تشخیص دهند و نیک دریابند. اما حال آنها چنین است که نه بدل چیزی را درک می‌کنند و نه به چشم می‌بینند و نه بگوش می‌شنوند. در اینجا این را نشان داد که اگر چه تقدیر الهی رازی است نهفته که در این جهان کسی نمی‌تواند آنرا دریابد، اما از علامات آن می‌توان کیفیت آنرا اندازه‌گیری کرد. علامت اهل جهنم اینست که نیروهای خدادادی را بخوبی بکار نمی‌گیرند، عقل و چشم راکه اللّه تعالی برای دریافت علم و معرفت صحیح به آنها عنایت کرده، آنها را در کارهای عبث و بیهوده استفاده می‌کند و بسوی مقصد اصلی که بوسیله آن ثروت و راحت لایزال و دایمی میسّر می‌گردد، متوجّه نمی‌شوند.

فهمیدن و شنیدن و دیدن که در آیه مذکور آمده از کفار برخلاف مشاهده نفی شده مبنی بر چه حقیقتی است؟

در این آیه از آنها فهم و شنوایی و بینایی کلاً نفی گردیده است، که آنها چیزی را نمی‌فهمند و چیزی نمی‌بینند و نمی‌شنوند، در صورتی که اینها نه دیوانه‌اند که چیزی نفهمند و نه کورند که چیزی نبینند و نه کرند که نشنوند، بلکه ظاهر امر از این قرار است که در امور دنیوی اینها از بیشتر مردم چابکتر و هوشیارتر بنظر می‌رسند. اما حقیقت امر اینست که اللّه تعالی در هر کس از مخلوقات خویش طبق نیاز و مطابق به مقصد حیات او عقل و شعور بودیعت گذاشته است. و چیزهایی راکه ما آنها را بی‌عقل و بی‌حسّ و شعور می‌گوییم و می‌فهمیم در اصل آنها از حس و ادراک و عقل و شعور خالی نیستند. البته این چیزها در وجود آنها به اندازه‌ای موجود است که برای وصول به مقصد آنها را کفایت کنند. از همه بی‌عقل و بی‌شعور و بی‌حس جمادات‌اند، یعنی: سنگ و خاک و غیره. که نه بزرگتر می‌شوند و نه از جای خود تکان می‌خورند ولی بعید نیست که در آنها از این صفات وجود داشته

باشد. آنهم بقدر قلیل که شناخت آثار حیات در آنها بسیار دشوار است و مقدار بیشتری از این صفات عالیه در نباتات موجود است که مقصد آنها، در روییدن و گل و میوه دادن خلاصه شده است. پس از آن نوبت به حیوانات می‌رسد که در مقصد حیات آنها نموّ و حرکت و مشی داخل است که تعداد کمی از قوای عالیه (عقل و ادراک و احساس) برای تحصیل غذا و محافظت از مهلکات و ایجاد نسل، به آنها داده شده است. پس از آن نوبت به انسان که هدف آفرینش و مقصد حیات است می‌رسد، انسانی که مقصود آفرینش است و خلیفه خدای بر زمین. که امانت عبادت خالق بر دوش او نهاده شده است که او با داشتن عقل و ادراک و احساس به وجود خالق خود پی ببرد و مطابق رضای او حرکت کند و از منکرات بپرهیزد و بر حقایق همه مخلوقات نظر انداخته و از آنها برای رسیدن به مقصد عالی خود کار گیرد و نتایج و فرجام هرچیز را درک کند و خوب و خراب و نیک و بد را تمیز دهد و از مفاسد اجتناب ورزیده به مکارم و محاسن روی آورد. و از ویژگیهای نوع انسانی است که برای پیشرفت و تکامل، پهنه وسیع جهان در اختیارش نهاده شده است که این امتیاز برای انواع دیگر مخلوقات میسّر نیست که هرگاه بخواهد آنچنان به درجات عالی و تکامل معنوی می‌رسد که از صفوف ملایکه پا فراتر می‌نهد. از اینجاست که اعمال و افعال‌شان جزا و پاداش دارد و از همه مخلوقات به آنها عقل و شعور بیشتری عنایت شده است که برای دست یافتن به مقصد عالی و سعادت نهایی، از همه امتیازات بشری استفاده کرده، از عقل و ادراک و بینایی و شنوایی خدادادی، استفاده جوید و آنها را بوجهی نیکو بکار گیرد. وقتی که این حقیقت آشکارا شد که آدمی افضل مخلوقات است، پس لازم است که درک و فهم و شنیدن و دویدن یک انسان با حیوانات کاملاً متفاوت باشد تا سرانجام به آستانه رضایت الهی نزدیک گردد.

و اگر چنانکه با داشتن همه فضایل بشری، از امتیازات و داده‌های خالق استفاده نکند هرچند که دارای عقل است، به او بی‌عقل و با وجودی

که بینا باشد کور، و با وجودی که شنوا باشد کر می‌گویند. از اینجاست که قرآن کریم در آیه ۱۷۱ سوره بقره به اینها «**صُمٌّ وَ بُكْمٌ وَ عُمىٌ**» کر و لال و کور، فرموده است. یعنی: نه اینکه اینها ضروریات خورد و نوش و سکونت و استراحت را نمی‌فهمند و نمی‌شنوند، بلکه قرآن کریم بطور حکیمانه‌ای به این سؤال پاسخ داده است، چنانکه در آیه ۷ سوره روم فرموده «**يَعْلَمُوْنَ ظَاهِراً مِنَ الحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الآخِرَةَ غٰفِلُوْنَ**» یعنی: ایشان ظاهر حیات دنیا را خوب می‌دانند اما از آخرت غافل و جاهل‌اند و درباره فرعون و هامان و قوم آنها در آیه ۳۸ سوره عنکبوت نیز فرمود. «**وَ كَانُوْا مُسْتَبْصِرِيْنَ**» یعنی ایشان خیلی روشن‌فکر بودند. اما چون همهٔ مصرف دانایی و بینایی آنها در چیزهایی منحصر گردید که مصرف دانایی و بینایی همه حیوانات است و به عبارتی، آنها از قوای عقل و بینایی و شنوایی به اندازه‌ای کار گرفتند که حیوانات از عقل و بینایی و شنوایی بکار می‌گیرند و تنها در خدمت جسم خویش مشغول شدند و درباره روح و استراحت آن نیندیشیدند. پس هرچند که آدمی از قوای عقل و دیدن و شنیدن بهره جوید و به پیشرفت و تکامل علمی برسد و با قدرت علمی پا به کرات آسمانی بنهد همچنین در دیگر علوم طبیعی و دنیوی غور و فحص کند «به دستمایه‌های عالی و نتایج شگرف نایل شود، همه آن خدمات مختص به تن و جسم و شکم است و هرگز سبب آرامش فکری و راحت دایمی روح نمی‌شود، بلکه، پیشرفت علوم همچنان بر تشویق فکری و آشفتگی روحی و انحطاط ارزشهای انسانی افزوده می‌شود. آدمی به درجه خذلان حیوانیت سقوط می‌کند و برای همین است که قرآن کریم به آنها کر و کور می‌گوید، یعنی: از آنها فهمیدن و دیدن و شنیدن را نفی نمی‌کند بلکه مقصود این است که آنچه را که اینها می‌باید بفهمند نفهمیدند و آنچه را که می‌بایست ببنند، ندیدند و آنچه را که باید بشنوند نشنیدند و آنچه را که فهمیدند و دیدند و شنیدند عمل آنها در سطحی بود که عموم حیوانات چون خر و گاو و گوسفند و غیره در آن شریک‌اند.

لذا در پایان آیه مذکور راجع به آنها فرمود: «**أُولٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ**» که ایشان مانند حیوانند. که تنها در خدمت کالبد بدن قرار گرفته‌اند و تنها نان و شکم آخرین معراج فکر آنهاست. سپس فرمود: «**بَلْ هُمْ أَضَلُّ**» بلکه اینها از حیوانات هم احمق‌تر و پست‌ترند. علّتش این است که حیوانات به احکام شرعیه مکلّف نیستند و برای آنها جزا و سزایی مقرّر نشده و هدف آنها خوردن و خوابیدن و بقای نسل است؛ اما انسان مسئولیّتش سنگین و بار تعهداتش وزین است، همه اعمالش محاسبه می‌شود و بر آن جزا و پاداش متعین است. لذا اگر از مقصد حقیقی غافل باشد و چون حیوانات تنها در خدمت جسم و رفاهیت آن قرار گیرد، به مصداق آیه قرآنی از حیوانات گمراه‌تر است. چون حیوانات وظایف محوّله خویش را نسبت به مالک کاملاً بجای می‌آورند ولی انسان نافرمان از حیوانات هم پا فراتر می‌نهد و در خدمت رب و مالک خویش اهمال و کوتاهی می‌کند. و از اینجاست که از درجه حیوانیت نیز نزول کرد و گمراه و پست‌تر شد و پس آنگاه فرمود: «**أُولٰئِكَ هُمُ الْغٰفِلُوْنَ**»

وَ لِلّٰهِ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰى فَادْعُوْهُ بِهَا ۖ وَ ذَرُوا الَّذِيْنَ يُلْحِدُوْنَ فِيْٓ

و برای خداست همه نامهای خوب پس او را به آن نامها بخوانید و بگذارید آنچه کجروان درباره

اَسْمَآئِهٖ ؕ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ﴿۱۸۰﴾

نامهای او می‌روند و سزای کردار خود را خواهند دید.

خلاصه تفسیر

و نامهای خوب (مختص) برای خداست، پس به این نامها خدا را موسوم کنید و (بر دیگران این نامها را اطلاق نکنید، بلکه) به اینگونه افراد رابطه نداشته باشید که درباره نامهای (مذکور) وی کجروی می‌کنند (به این شکل که آنها را بر غیر اللّه اطلاق

می‌کنند چنانکه آنها را با اعتقاد، معبود و اله می‌گفتند) به آنها سزای گفتارشان حتماً خواهد رسید.

معارف و مسایل

در آیات گذشته ذکر اهل جهنم بود که عقل و حواس خود را در دیدن و شنیدن و فهمیدن نشانیهای خدا صرف ننمودند و برای زندگی دایمی و لازوال آخرت مقدمات فراهم نکردند و نتیجهٔ آن چنین شد که عقل و بصیرت خدادادی را ضایع کرده بوسیله ذکرالله از اصلاح و فلاح خویش غافل شدند و بدتر از حیوانات در گمراهی و حماقت مبتلا گشتند. در آیات مذکور علاج مرض و دوای دردشان نشان داده شد و آن، خواندن خدا و کثرت ذکرالله است که فرمود: «**وَ لِلّٰهِ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوْهُ بِهَا**» یعنی: برای خداست نامهای خوب، پس او را به آن نامها بخوانید.

تشریح اسماء حسنیٰ

مراد از نامهای خوب، نامهای ویژه‌ای است که بر عالی‌ترین درجه صفات و کمال دلالت کنند. بدیهی است که عالی‌ترین درجه کمال که بالاتر از آن ممکن نباشد تنها در ذات خداست، و بجز او هیچ مخلوقی نمی‌تواند به این مقام نایل گردد. زیرا امکان دارد که از هر مخلوق کامل و فاضل، دیگری اکمل و افضل باشد. و همین است مطلب «فوق کل ذی علمٍ علیم» که بالاتر از هر ذی علمی می‌تواند علیم دیگری یافت شود.

لذا در این آیه عبارتی بکار رفته است که از آن معلوم می‌گردد که اسماء حسنیٰ تنها مختص به ذات خداست و دیگران بدان شامل نیستند «**فَادْعُوْهُ بِهَا**» وقتی این موضوع معلوم شد که خدا اسماء حُسنیٰ دارد و آن اسما مختص به ذات رب‌العالمین می‌باشند پس لازم آمد که تنها خدا را به

آن اسماء حُسنیٰ بخوانید.

معنی «دعا» خواندن و صدا کردن است. لفظ «دعا» در قرآن به دو معنا بکار می‌رود: یکی ذکر اللّه با حمد و ثنا و تسبیح و تمجید. دوم وقت وقوع مشکلات و خواستن حاجت، از خدا بخواهد و نیز نجات از مصایب و آفات و حل مشکلات را از خد بخواهد. و لفظ «**فَادْعُوْهُ بِهَا**» هر دو معنا را شامل است. پس معنی آیه چنین شد که تنها ذات پاک او لایق حمد و ثنا و تسبیح است و هم نجات از مصایب و مشکلات و رفع حاجات تنها در قبضه قدرت و شوکت اوست. لذا او را به نیکوترین وجه حمد و ثنا گویید و برای رفع حاجات و گشایش مشکلات تنها او را بطلبید و از او استعانت جویید.

طریقه خواندن را اینگونه نمایاند که او را به آن اسماء حُسنیٰ که برای او ثابت‌اند بخوانید.

بعضی آداب دعا

در اینجا برای امّت، جهت دعا خواستن دو راهنمایی موجود است: یکی اینکه هیچ کس جز اللّه لایق حمد و ثنا نیست و جز ذات پاکش کسی سزاوار نیست که برآورنده حاجات و گشاینده مشکلات باشد. دوّم اینکه هیچ کس آزاد نیست که بهنگام خواندن و طلب کردن هر لفظی را بکار برد؛ چراکه اللّه تعالی بفضل و کرم خود، آن الفاظ را به ما نشان داد که شایان شأن او هستند و ما را موظف کرد که با این الفاظ او را بخوانیم وبه اختیار خود آنها را با دیگر الفاظ مبدّل نسازیم، زیرا این از طاقت و توانایی انسان بالاتر است که بتواند تمام جهات را در نظر گرفته بمناسب شأن او الفاظ بیاورد.

بخاری و مسلم از حضرت ابوهریره روایت کرده‌اند که رسول‌کریم ﷺ فرمود که: خداوند تعالی نود و نه نام دارد هرکس آنها را از بَر کند او در جنّت خواهد رفت. و این نود ونه نام را امام ترمذی و حاکم با تفصیل بیان کرده‌اند.

اللّه تعالیٰ در آیه ۶۰ سوره غافر وعده فرموده است که: «**اُدْعُوْنِیْ اَسْتَجِبْ لَکُمْ**» شما مرا بخوانید من دعای شما را اجابت خواهم کرد. در رفع حاجات و گشایش مشکلات از دعا بالاتر تدبیری نیست. در خواندن خدا برای حاجات خویش احتمال هیچ ضرر نیست بلکه نوعی نفع نقدی به شمار می‌رود. چون «دعا» عبادتی است که ثواب آن در نامه اعمال او نوشته خواهد شد. در حدیث آمده است که «**الدعاء مخ العبادة**» دعا کردن مغز عبادت است. وقتی انسان برای هر مقصودی دعا کند، اغلب، دعاها مورد اجابت درگاه ذوالجلال واقع می‌شود و گاهی چنین اتفاق می‌افتد که دعای فرد برای مقصد خواسته شده مفید واقع نمی‌شود در اینجاست که خداوند تعالی با فضل و کرم خویش دعای او را در امری مقبول می‌فرماید که در حق او مفید افتد. پس ذکر خدا با حمد و ثنا، غذای روح به شمار می‌آید.

در دعا، محبّت انسان با خالق مستحکم می‌شود و اگر تکالیف و مشکلات دنیوی مطرح گردند سهل و آسان می‌شوند. لذا در احادیث صحیحه بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود که: «اگر کسی به اندوه و پریشانی یا به مهمّی مبتلا شود او باید این کلمات را بخواند همه مشکلات بر او آسان خواهند شد» و آن کلمات از این قرارند.

«**لا اله الا اللّه العظیم الحلیم، لا اله الّا اللّه رب العرش العظیم، لا اله الا اللّه ربّ السمٰوات و الأرض و رب العرش الکریم.**»

و در مستدرک حاکم بروایت حضرت انس رضی‌اللّه عنه مذکور است که رسول خداﷺ به حضرت فاطمة الزهراء فرمود که: چه چیزی شما را مانع شده و بازداشته است که وصیّت مرا بشنوید (و بر آن عمل کنید) و آن وصیّت از این قرار است که صبح و شام این دعا را بخوانید: «**یا حیّ یا قیّم برحمتک استغیث اصلح لی شأنی کلّه و لاتکلنی الی نفسی طرفة عین**»

این دعا هم برای همه حاجات و مشکلات بی‌نظیر است.

خلاصه اینکه در آیهٔ مذکور به امّت دو راهنمایی شده است: یکی

اینکه برای حمد و ثنا، و مشکلات و حاجات تنها خدا را بخوانید نه مخلوق را. دوّم اینکه او را با آن نامها بخوانید و الفاظ آنها را تغییر ندهید که تنها او سزاوار است که با اسماء حُسنیٰ خوانده شود.

در نخستین جمله آیه در این باره فرمود: «**وَ ذَرُوا الَّذِيْنَ يُلْحِدُوْنَ فِيْٓ اَسْمَآئِه سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ**» کسانی را که در اسماء حُسنیٰ خدا الحاد، یعنی کجروی می‌کنند بگذارید که کیفر کجروی به آنها خواهد رسید. «**الحاد**» در لغت بمعنی میلان و انحراف از راه اعتدال می‌آید. از اینجاست که لحد قبر را «لحد» می‌گویند چراکه نوعی در انحرافی است.

لفظ «الحاد» در قرآن کریم به این معنی می‌آید که کسی معانی صحیح قرآن راگذاشته به این طرف و آن طرف به تأویل و تحریف دست بزند.

در این آیه به رسول خدا ﷺ راهنمایی شده است که شما به اینگونه افراد نباید ارتباط داشته باشید که در اسماء حسنیٰ اللّه تعالیٰ به «الحاد» یعنی تحریف و کجروی دست می‌زنند.

جلوگیری از کجروی در اسماء الهی و چند صورت از آن

تحریف و کجروی در اسماء الهی به چندین صورت می‌تواند باشد که همه آنها در مضمون این آیه داخل‌اند.

نخست آنکه برای اللّه تعالی نامهایی بکار برده شود که در قرآن و حدیث برای خدا ثابت نیست. علماء حق بر این متفق‌اند که در نام و صفات خدا کسی اختیار ندارد که هرچه بخواهد نام گذارد یا به هر صفتی که بخواهد حمد و ثنا گوید. بلکه تنها به آن الفاظ شایان ذکر است که در قرآن و حدیث به گونه‌ای نام یا صفت ذکر گردیده‌اند. مثلاً می‌توان اللّه تعالی را «**کریم**» گفت اما نمی‌توان «سخی» گفت. نور می‌توانیم بگوییم ولی نمی‌توانیم «ابیض» بگوییم. «شافی» می‌توان گفت اما «طبیب» نمی‌توان گفت چراکه این الفاظ دیگر، منقول نیستند. اگرچه با آن الفاظ هم معنی می‌باشند.

صورت دوم «الحاد فی الاسماء» اینست که از نامهایی که برای اللّـه تعالی در قرآن و سنّت ثابت‌اند بنظر خود یکی را نامناسب دانسته، و بآن نام بخوانیم که بی‌ادبی آن روشن است.

موسوم یا مخاطب کردن به‌نام مخصوص الله تعالیٰ جایز نیست

صورت سوم «الحاد فی الاسماء» اینست که نامهای مخصوص اللّـه تعالی را برای دیگران استعمال کند اما در اسماء حسنیٰ بعضی نام هست که در خود قرآن و حدیث برای دیگران بکار رفته‌اند و بعضی دیگر چنین‌اند که در قرآن و حدیث استعمال آنها برای غیر اللّـه ثابت نیست. نامهایی که استعمال آنها در قرآن و حدیث برای دیگران ثابت است، بکار بردن آنها برای دیگران می تواند جایز باشد مانند: رحیم، رشید، علی، کریم، عزیز، و غیره، و آن نامها از اسماء حسنیٰ که استعمال آنها برای غیر اللّه در قرآن و سنّت ثابت نیست. آنها تنها مختص بذات اللّه تعالی می‌باشند نامیدن آنها برای غیر اللّه در الحاد مذکور داخل و ناجایز و حرام می‌باشند؛ مانند: رحمٰن، سبحان، رزّاق، خالق، غفّار، قدّوس، و غیره. چراکه صفات و اسامی فوق تنها زیبنده ذات اقدس باری تعالیٰ‌اند. باز اگر استعمال این نامها برای غیراللّه مبنی بر عقیدۀ اشتباه باشد که او را خالق و رازق فهمیده و عمداً با این الفاظ او را خطاب می‌کند پس چنین گفتن کفر است، و اگر عقیدۀ اشتباهی ندارد اما به سبب ناآگاهی و بی‌توجّهی کسی را خالق، یا رازق یا رحمن، یا سبحان، گفت این اگر چه کفر نیست اما به سبب الفاظ شرک‌آمیز گناه عظیم به شمار می‌آید. متأسفانه عموم مسلمان امروز در این اشتباه سخت مبتلا هستند. بعضی ازکسانی که نامهای اسلامی را رها کرده، بسوی نامهای شرک‌آمیز و غیراسلامی روی آورده‌اند. و بقول خودشان نان را به نرخ روز می‌خورند و اینان‌اند که آثار مسلمانی بر سیرت و صورتشان مشاهده نمی‌گردد و بدینوسیله به مترقی بودن تظاهر می‌کنند. و چه‌بسا

نامهای جدیدی به شیوه اروپایی بر فرزندانشان نام می‌نهند. و بعضی که نامهای دختران را برخلاف نامهای اسلامی، چون خدیجه، عایشه، و فاطمه ... به گذاشتن نامهای نسیم و شهناز و نجمه و پروین و غیره اقدام می‌نمایند، اسفناک‌تر اینکه کسانی که نامهای اسلامی مانند عبدالرحمٰن، عبدالخالق، عبدالرزاق، عبدالقدوس و غیره دارند بموجب عادت غلط، به آخرین لفظ اکتفا جسته، رحمٰن، خالق، رزاق، قدوس، غفّار نام می‌نهند. غضب‌آور و شرم‌آور اینکه «قدرت اللّه» را «اللّه» و قدرت خدا را، خدا صدا می‌کنند همه اینها ناجایز و حرام است و گناه کبیره می‌باشند. هر مرتبه‌ای که این لفظ خوانده بشود بهمان مقدار گناه کبیره ارتکاب می‌گردد و شنونده هم از این گناه مبرّا نیست.

و این گناه بی‌لذّت و بی‌فایده آنچنان است که هزاران بار برادران ما آن را شب و روز شغل خود قرار داده‌اند و کسی بدین اندیشه نیست که انجام چنین حرکتی بظاهر ناچیز چقدر خطرناک است که سزای آن در آخرین جمله آیه مذکور آمده است: «**سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ**» یعنی: به آنها کیفر کردارشان داده خواهد شد و آن کیفر تعیین نشده است و این ابهام اشاره به عذاب شدیدی است. معمولاً گناهانی که در آنها فایده یا لذّت و راحت دنیوی موجود باشد، می‌تواند کسی مدعی باشد که من ناچار شدم مطابق خواهشات نفسانی عمل کنم. اما تأسف در این است که اغلب مسلمانان امروز بعلّت غفلت و نادانی مبتلای گناهان عبث و بی‌فایده‌ای چون موارد فوق هستند که در آن نه فایده دنیوی موجود است و نه خوشی و لذت،! بلکه تنها علّتش عدم توجّه به امور حلال و حرام و جایز و ناجایز است. نعوذ باللّه منه.

وَ مِمَّنْ خَلَقْنَآ اُمَّةٌ يَّهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَ بِهٖ يَعْدِلُوْنَ ﴿۱۸۱﴾ وَ الَّذِيْنَ

وازکسانی‌که آفریدیم‌گروهی‌هست‌که‌به دین‌حق‌راه‌می‌نمایند وموافق‌به‌آن‌عدل‌می‌کنندوکسانی‌که

كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُوْنَ ﴿۱۸۲﴾ وَ اُمْلِيْ
تکذیب کردند آیات ما را آهسته می‌گیریم آنها را از چنین جایی که متوجّه نباشند و مهلت می‌دهم
لَهُمْ ؕ اِنَّ كَيْدِيْ مَتِيْنٌ ﴿۱۸۳﴾ اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوْا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّةٍ ؕ اِنْ هُوَ
به‌آنها، یقیناً تدبیر من مستحکم است. آیا فکر نکردند که به‌رفیق ایشان هیچگونه دیوانگی نیست و او
اِلَّا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ ﴿۱۸۴﴾ اَوَ لَمْ يَنْظُرُوْا فِيْ مَلَكُوْتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ
ترسانندهٔ آشکار است. آیا نگاه نکردند به پادشاهی خدا در آسمانها و زمین
وَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ ۙ وَّ اَنْ عَسٰى اَنْ يَّكُوْنَ قَدِ اقْتَرَبَ اَجَلُهُمْ ۚ
و آنچه آفریده است خدا از هر چیز و در اینکه شاید نزدیک آمده است اجلشان
فَبِاَيِّ حَدِيْثٍ بَعْدَهٗ يُؤْمِنُوْنَ ﴿۱۸۵﴾
پس بعدازاین به کدامین سخن ایمان می‌آورند.

خلاصه تفسیر

و در مخلوق جنّ و انس ما (همه گمراه نیستند، بلکه) یک گروه (از آنها) چنین هم هست که موافق به (دین) حق (اسلام، مردم را) هدایت (هم) می‌کنند، و طبق آن (در معادلات خویش و دیگران) انصاف را بجا می‌آورند و کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کنند آنها را ما به تدریج (بطرف جهنم) می‌بریم به گونه‌ای که متوجه نگردند و (از اینکه در دنیا بر آنها عذاب نازل بکنیم) به آنها مهلت می‌دهم یقیناً تدبیر من خیلی محکم است آیا آنها در این امر فکر نکردند که کسی که با او در ارتباط‌اند کوچکترین دیوانگی ندارد و او تنها ترساننده ایست روشن (از عذاب، که اصولاً وظیفه پیغمبر است) و آیا آنها فکر نکردند در عالم آسمانها و زمین و (نیز) در چیزهای دیگر که اللّٰه تعالی آفریده است (تا که به آنها علم استدلالی توحید حاصل گردد) و در این امر (هم فکر نکردند) که ممکن است که اجل آنها نزدیک آمده است (تا که از احتمال عذاب می‌ترسیدند و بفکر اجتناب از آن می‌شدند و به این فکر به دین

حق می‌رسیدند و امکان قرب اجل هر وقت هست و وقتی که کلام مؤثر، مانند قرآن، فکر آنها را حرکت نمی‌دهد پس) بعد از قرآن بر چه سخن، اینها ایمان می‌آورند؟

معارف و مسایل

در آیات گذشته، احوال و صفات اهل جهنم و سبب گمراهی‌شان بیان گردید که آنها عقل و بصیرت خدادادی و نیروهای طبیعی خود را در کارهای اصلی بکار نگرفته آنها را ضایع کردند. سپس علاج مرضشان بوسیله ذکر اللّه و اسماء الهی نشان داده شد. در نخستین آیه از آیات مذکور در مقابل آنها از اهل حق و اهل ایمان سخن به میان رفته است که از عقل خدادادی کار گرفته راه صحیح را انتخاب کرده‌اند، می‌فرماید: «**وَ مِمَّنْ خَلَقْنَآ أُمَّةٌ يَّهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَ بِهٖ يَعْدِلُوْنَ**» از مردمانی که ما آفریدیم گروهی هم هست که موافق به حقّ راهنمایی می‌کنند. یعنی مردم را به سوی صراط مستقیم هدایت می‌نمایند و هرگاه میان آنها نزاع یا معامله‌ای پیش آید قضاوت تنازعات خود را به حقّ، مطابق قوانین الهی انجام می‌دهند.

ابن جریر در تفسیر خود بطور مستند نقل کرده است که: رسول اللّه ﷺ این آیه را تلاوت فرموده و گفته است که مراد از این امّت، که در این آیه ذکر شده است، امّت من است که قضاوت همه‌گونه تنازعات خود را به حقّ و انصاف، طبق قانون الهی انجام می‌دهند و در تمام معاملات داد و ستد، حق و انصاف را در نظر می‌گیرند.

همچنین در روایت عبد بن حمید آمده است که رسول اللّه ﷺ صحابه کرام را مخاطب قرار داده فرمود که این درباره شما نازل شده است و پیش از شما امّتی دیگر هم به این صفات متصف بوده است. سپس آیه ۱۵۹ سوره اعراف را تلاوت کرد. «**وَ مِنْ قَوْمِ مُوْسىٰ أُمَّة يَهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَ بِهٖ يَعْدِلُوْنَ**» مقصود اینکه، گروهی از امّت موسیٰ علیه‌السلام حامل این صفات بود که در راهنمایی مردم و قضاوت تنازعات، کاملاً از حق، شریعت الهی پیروی می‌کردند و امّت

محمّدیه را حق تعالی در این صفات، برتری خاصّی عنایت فرموده است.

خلاصۀ آن دو صفت این است: یکی آنکه در رهبری و قیادت مردم و مشوره و راهنمایی آنها از شریعت اتباع کند. دوّم اینکه: اگر در میانشان تنازع اتفاق افتد پس قضاوت آنرا طبق قوانین الهی انجام دهند.

اگر خوب تأمل شود همین دو صفت هستند که می توانند ضامن خیر و فلاح، نجات و سعادت دنیا و آخرت باشند. چون که اگر قوم و ملّتی این دو امتیاز را در دوستی و دشمنی نصب العین خویش قرار داده و در معاملات و منازعات موازین الهی را مدنظر داشته و ذرّه‌ای از ضوابط شرعی تعدّی ننمایند، بدون شک به فوز نهایی و فلاح ابدی نایل خواهند شد. چراکه این مزایا مختص امت محمّدیه است. پس بر امّت لازم است که حق پرستی و التفات به موازین شرعی را در شئون زندگی خود پیاده کرده تابع حق باشند. هر قوم و ملّتی این دو صفت را امام و راهنمای خود قرار دادند و مطابق بمقتضای حق عمل کردند و خواهشات شخصی و قبیله‌ای و رسوم ملی و عرفی را در آن دخیل نکردند و در تنازعات و دیگر مهمّات خویش، در مقابل حق سر تسلیم فرود آوردند و تاریخ کامل صحابه و تابعین را آینه تمام نمای اعمال قرار دادند چون صحابه و تابعین به رضایت خدا و پیامبر دست خواهند یافت.

و از آن هنگام که در این دو خصلت امّت، خلل و نقصان واقع شد، تنزل در آن، پدیدار گشت.

جای بسی تأسف و اندوه است که امروزه مسلمانان از راه حق‌پرستی عدول کرده و راه هواپرستی و شهوت طلبی را در پیش گرفته‌اند و بخاطر تعلّقات دون دنیوی و دلبستگیهای فریبنده مادّی بر تیمارخواری دنیا دعوت می‌دهند و رشته باطل بین مردم و نفسانیات را مستحکم می‌سازند و نتیجۀ آن اینست که فرقه‌بندی و طایفه‌گرایی بصورت وحشتناکی در میان امّت اسلامی پدیدار گشته و سنّت‌های حاد جاهلی در شئون زندگی مردم مسلمان آشکار شده است؛ بحدّی که اگر کسی برخلاف آن سخن به میان

آورد، همه در مقابلهٔ با او آماده می‌شوند. ولی در اهداف شریعت و موازین الهی کمتر با یکدیگر معاهده دارند و یکدیگر را به پیروی از آن کمتر دعوت می‌دهند و در برخورد با منکرات و اعمال مغایر با اصول اسلامی، بر جبین مبارک خود کمتر گره می‌اندازند.

همچنین در پرونده‌های تنازعات به خاطر نفع چند روزهٔ دنیا از موازین شرعی اعراض کرده، در قضاوت به قوانین منحط طاغوتی و غربی تمسّک می‌جویند. و برای همین است که در هر منطقه و کشور این امّت خوار و ذلیل مشاهده می‌شود الاّ ما شاء اللّه. چون آنها از حق اعراض کردند و حق نیز از نصرت و حمایت آنان روی گرداند. پس همانگونه که ذکر شد کسی که فلاح و ترقّی امت را در نظر داشته باشد، چاره‌ای جز تمسّک جستن به قرآن کریم ندارد باید خود بر آن عمل کند و برای متعهّد کردن دیگران نیز لحظه‌ای از پای ننشیند.

در دومین آیه جواب آن نیز آمده است که وقتی که مدار ترقّی اقدام بر حق‌پرستی و اتباع از حق و انصاف است، پس ملل غیرمسلمان که کلاً از حق بیگانه‌اند چرا در این جهان پیشرفته بنظر می‌رسند؟ جوابش اینکه «**وَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُوْنَ**» «ما تکذیب کنندگان آیات خود را مبنی بر حکمت و رحمت خویش فوراً نمی‌گیریم بلکه آهسته آهسته بتدریج آنها را تنبیه می‌کنیم که خود از آن اطلاع نخواهند یافت»

لذا در این جهان نباید از توانگری و جاه و مقام کفار فریب خورد و میل به دنیا کرد. چون در حقیقت همه اسباب و رفاهیات دنیوی عوامل آفت‌گونه‌ای هستند که صاحبان آنان را از یاد خالق ذوالجلال باز می‌دارند و مقدّمات استدراج و مؤاخذه تدریجی را از سوی الهی فراهم می‌سازند. استدراج یعنی، کاری‌که بطورآهسته‌آهسته انجام‌پذیردواستدراج دراصطلاح قرآن و سنّت آنست که تکلیف و مشقّتی برای بنده بخاطر گناهش وارد نگردد؛ بلکه هر چند او مرتکب گناه گردد بیشتر به رفاه‌دنیوی نایل‌شود.

قرآن کریم این «استدراج» را در سوره‌ها و آیات متعدّدی ذکر کرده است. چنانکه در آیه ۴۴ سوره انعام می‌فرماید: «**فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوْا بِهٖ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ اَبْوَابَ كُلِّ شَیْءٍ حَتّٰى اِذَا فَرِحُوْا بِمَآ اُوْتُوْا اَخَذْنٰهُمْ بَغْتَةً فَاِذَاهُمْ مُّبْلِسُوْنَ**» یعنی: وقتی ایشان آن چیز را که به یاد داده شده بودند فراموش کردند، ما در هر چیز را بر آنها گشودیم تا بجایی که آنها در این اموال و نعمتها می‌نازیدند، ناگهان آنها را به عذاب مبتلا گردانیدیم پس آنها از نجات مأیوس گشتند.

این عمل استدراج با کفار هم اعمال می‌شود، و با مسلمانان گناهکار نیز هم. بنابراین هرگاه حق تعالی به صحابه و تابعین ثروت و نعمت دنیا عنایت می‌کرد، آنها ضمن پناه آوردن به درگاه ذوالجلال، بشدّت می‌ترسیدند که مبادا این ثروت دنیا سبب استدراج‌شان واقع گردد.

در سومین آیه همین استدراج بیان می‌گردد. «**وَ اُمْلِیْ لَهُمْ اِنَّ كَيْدِیْ مَتِيْنٌ**» یعنی: من به این مجرمان مهلت می‌دهم تدبیر من خیلی محکم است.

در چهارمین آیه بیان رد آن فکر بیجای کفار است که معاذاللّه آن‌حضرت ﷺ مبتلا به جنون و دیوانگی است. می‌فرماید: «**اَوَ لَمْ يَتَفَكَّرُوْا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّةٍ اِنْ هُوَ اِلَّا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ**» آیا ایشان اینقدر نمی‌اندیشند که آنکسی که با او در ارتباط‌اند کوچکترین نوع جنون و دیوانگی به او دست نداده است؛ بلکه در مقابله با عقل و حکمت او، همه عقلا و حکمای جهان مبهوت و حیران مانده‌اند. آن‌حضرت ﷺ حقایق را بگونه واضح بیان کرده و از عذاب خداوندی و آخرت نیز ترسانده است.

در پنجمین آیه، آنها را به دو چیز دعوت کرد: نخست تفکّر و تعمّق در مخلوقات آسمان و زمین و مصنوعات و عجایب خداوندی.

دوم: مشاهده و دقت در مدّت عمر و فرصت عمل.

اگر آدمی اندکی در مصنوعات و عجایب خلقت با عقل و ادراک غور و تأمّل کند بی‌درنگ به معرفت الهی پی خواهد برد[1] همچنین‌کسی با چشم

۱- چنانکه هاتف اصفهانی می‌گوید:

یار بی‌پرده از در و دیوار   در تجلّی است یا اولی‌الابصار

دل بنگرد خواهد دید که هر ذره ذرهٔ کاینات حمد و ثنا و تسبیح قادر متعال را می‌گویند.[۱] پس از آن ایمان آوردن به خدا یک خواسته طبیعی قرار می‌گیرد.

و فکر و اندیشه در مدت عمر این اثر را دارد که هرگاه آدمی متوجه باشد که وقت مرگ و هنگام رحلت نامعلوم است، از غفلت بخود آمده و با آمادگی کامل، عمل خواهد کرد و توشهٔ آخرت را نیز فراهم خواهد نمود، چنانکه آن‌حضرت ﷺ فرموده است که «**اکثروا ذکر هادم اللذات الموت**» شما آن چیز را بکثرت یاد کنید که شکنندهٔ لذتهاست؛ یعنی مرگ را.

لذا در آیه مذکور فرمود:

«**اَوَ لَمْ یَنْظُرُوْا فِیْ مَلَکُوْتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللهُ مِنْ شَیْءٍ وَّ اَنْ عَسٰی اَنْ یَّکُوْنَ قَدِ اقْتَرَبَ اَجَلُهُمْ**»

ملکوت، بمعنی ملک بصورت مبالغه اطلاق می‌گردد و معنی آن ملک عظیم است و معنی آیه هم از اینقرار است که آیا منکرین در ملک عظیم الله تعالی که آسمان و زمین و اشیای بیشماری را احاطه کرده بود، فکر نکردند و آیا در این اندیشه هم نرفتند که شاید موت آنها نزدیک باشد که پس از آن فرصت ایمان و عمل صالح از دست خواهد رفت.

در پایان آیه فرمود:

«**فَبِاَیِّ حَدِیْثٍ بَعْدَه یُؤْمِنُوْنَ**» یعنی ایشان وقتی که با وجود این نشانیهای روشن قرآن ایمان نیاوردند، پس بر چه چیز ایمان خواهند آورد؟!

مَنْ یُّضْلِلِ اللهُ فَلَا هَادِیَ لَه ؕ وَ یَذَرُهُمْ فِیْ طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُوْنَ ﴿۱۸۶﴾

کسی‌که اورا الله گمراه کند برای‌او راهنمایی‌نیست، وخدامی‌گذاردآنهارادرشرارتشان‌سرگردان.

یَسْئَلُوْنَكَ عَنِ السَّاعَةِ اَیَّانَ مُرْسٰهَا ؕ قُلْ اِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّیْ ج

می‌پرسنداز تودرباره قیامت‌که کی‌هست وقت‌قایم‌شدن‌آن، بگوکه‌علم‌آن‌نزدپروردگارمن‌است

۱- سعدی گوید: کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند — نه همه مستمعی فهم کند این اسرار

لَا يُجَلِّيْهَا لِوَقْتِهَآ اِلَّا هُوَ ؕ ثَقُلَتْ فِى السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ ؕ لَا تَاْتِيْكُمْ

پدید نیاورد آن را در وقت آن مگر خدا آن امری است سنگین در آسمانها و زمین. هرگاه بیاید

اِلَّا بَغْتَةً ؕ يَسْئَلُوْنَكَ كَاَنَّكَ حَفِىٌّ عَنْهَا ؕ قُلْ اِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللهِ، وَلٰكِنَّ

ناگهان می‌آید می‌پرسند از تو گویا تو در جستجوی آن هستی بگو که علم آن بنزد خداست ولی

اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ ﴿۱۸۷﴾

بیشتر مردم نمی‌فهمند.

خلاصهٔ تفسیر

کسی را که اللّٰه گمراه کند هیچ کسی نمی تواند او را به راه بیاورد، و اللّه تعالی آنها را در گمراهی‌شان سرگردان می‌گذارد (تا که به یک بار به آنها کاملاً سزا بدهد) مردم از شما درباره قیامت می‌پرسند که کَی واقع می‌شود شما بگویید که علم (زمان وقوع آن) تنها به نزد پروردگار من است (دیگر کسی از آن آگاه نیست) و آن را بر وقتش بجز الله کسی دیگر ظاهر نمی‌کند (ظاهر کردن اینست که آنرا واقع می‌کند و همه از آن مطلع خواهند شد و قبل از وقوع برای اطلاع یافتن کسی، ظاهر کرده نمی‌شود، چراکه) آن در آسمانها و زمین حادثه بسیار سنگینی روی خواهد داد (لذا) بر شما ناگهان (در بی‌اطلاعی) واقع خواهد شد. آنها از شما چنان (با اصرار و مبالغه) می‌پرسند که گویا شما آنرا تحقیق و بررسی کرده‌اید شما بگویید که علم آن تنها به نزد اللّه است ولی بیشتر مردم (این را) نمی‌دانند. (که بعضی علوم را حق تعالی در خزانه علم خویش مکنون گذاشته است و انبیاء را از آن با تفصیل اطلاع نداده است، پس بسبب عدم اطلاع نبی بر تعیین قیامت معاذاللّه بر نفی نبوّت او استدلال می‌کنند باینگونه که برای نبوّت این علم لازم است و انتفای لازم مستلزم انتفای ملزوم است، در صورتی که نخستین مقدمه اشتباه محض است).

معارف و مسایل

در آیات پیشین درباره ضدّیت و عناد مشرکین و عدم ایمان آنها سخن

به میان رفت. با وجودی که آیات قدرت نیز ذکر شده بود. این مطلب برای رسول کریم (ص) که برای امّت بی‌نهایت مشفق و دلسوز بود، بسیار موجب رنج و اندوه شد. لذا در نخستین آیه از سه آیات فوق جهت تسلای خاطر آن‌جناب فرمود که:

کسی که او را خدا گمراه کند کسی نمی‌تواند او را به راه بیاورد و اللّه تعالی چنین کسانی را در گمراهی سرگردان می‌گذارد.

مقصود اینکه از ضدّیت و اعراض آنها از حق، شما آزرده خاطر نشوید. زیرا وظیفه محوّله شما فقط اینقدر بود که حق را بطور واضح در اندازه بیان مؤثر به ایشان برسانید که شما آنرا انجام دادید و مسئولیت شما برطرف شد. اکنون پذیرفتن و نپذیرفتن هر کس امری است تقدیری که شما نمی‌توانید در آن دخالتی داشته باشید. پس چرا رنجیده می‌شوید؟

سه مطلب از مطالب این سوره بسیار مهمّ بود:

(۱) توحید (۲) رسالت (۳) آخرت. همین‌هاست که اساس اصلی ایمان و اسلامند که از میان اینها بحث توحید و رسالت در آیات گذشته با تفصیل آمده است. اکنون دو آیه از سه آیه مذکور در بیان آخرت و قیامت می‌باشند که شأن نزول آنها واقعه‌ای بخصوصی است. و آنرا امام تفسیر ابن جریر و عبد بن حُمید به روایت قتاده نقل کرده‌اند که قریش مکّه بصورت استهزا و تمسخر از آن‌حضرت ﷺ پرسیدند که شما از وقوع قیامت اطلاع می‌دهید و مردم را از آن می‌ترسانید؛ پس اگر شما راست می‌گویید تعیین کنید و نشان دهید که قیامت در چه سالی و در چه تاریخی واقع خواهد شد تا که ما پیش از وقوع آن آماده و مهیّا شویم. زیرا در میان ما و شما رابطه خویشاوندی هست و اگر شما نمی‌خواهید عموم مردم را اطلاع دهید حداقل ما را آگاه سازید، که در رابطه به آن، آیات فوق نازل گشت.

«**يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ**» الآیه. در این لفظ «**ساعة**» طبق محاوره لغت عرب بر مدّت کوتاهی از زمان اطلاق می‌گردد که محدودیت خاصی از نظر لغت ندارد. و در اصطلاح اهل نجوم، بر یکی از بیست و چهار قسمت شبانه روز

اطلاق می‌گردد. و در اصطلاح قرآن، این لفظ بر آن روز، که روز موت همه مخلوقات است اطلاق می‌شود. و همچنین بر آن روز، که همه مردم دومین بار زنده شده و به بارگاه ربّ‌العالمین حاضر می‌شوند نیز گفته می‌شود. «**ايّان**» بمعنای کَی، و «**مرسیٰ**» بمعنای ایستگاه است. «**لايجلّيها**» از «**تجليه**» مشتق است، که بمعنای گشودن و ظاهر کردن آمده است. «**بغتة**» به معنای ناگهان. و لفظ «**حفّي**» را حضرت عبداللّه بن‌عباس بمعنی عالم و خبره بیان کرده است. و در اصل به آن شخص حفّی گفته می‌شود که بوسیله جستجو نسبت به معامله تحقیق و بررسی کند.

مقصود آیه اینکه ایشان از شما درباره قیامت سؤال می‌کنند، شما به آنها بگویید که علم صحیح تعیین آن، تنها به نزد پروردگار من است که هیچ کس از وقوع احتمالی آن اطلاع نداشته و نخواهد داشت. و هنگامی که موعد مقرّر فرا برسد، قطعاً بوقوع خواهد پیوست. چراکه وقوع این حادثه بر آسمانها و زمین بسیار گران تمام می‌شود. زیرا همه پدیده‌های هستی متلاشی شده و نظام آفرینش بهم می‌خورد و کوهها و آفریده‌ها تکه تکه شده به هوا می‌پرند و ...

لذا مقتضای حکمت بر این است که چنین واقعه موحشی نباید قبل از وقت اظهار شود وگرنه زندگی بر انسان تلخ خواهد شد و منکرین مجال تمسخر و استهزا بیشتری می‌یابند، بنابراین فرمود: «**لَاتَأْتِيْكُمْ اِلَّا بَغْتَةً**» یعنی: قیامت به نزد شما ناگهان خواهد آمد.

در **بخاری** و **مسلم** حدیثی به روایت حضرت ابو هریرة (رض) منقول است که رسول‌اللّه ﷺ درباره ناگهان فرارسیدن قیامت چنین فرمود که: مردم به کارهای روزانه خود مشغول می‌باشند، مثلاً کسی برای نشان دادن مشتری طاقه پارچه‌ای را باز کرده، و هنوز معامله انجام نشده که قیامت برپا می‌شود و یا شخصی شیر شترش را دوشیده، هنوز آنها را استفاده نکرده که قیامت روی می‌دهد. و یا اینکه کسی مشغول مرمّت حوض خانه خود است که ناگهان قیامت پدیدار می‌گردد. و یا کسی لقمه‌ای را برداشته هنوز به

دهنش نمی‌رسد که قیامت واقع می‌گردد.[۱]

به هرحال همانگونه که در نامعلوم بودن مرگ آدمی حکمتهای زیادی نهفته است، در نامعلوم بودن برپایی قیامت که موت اجتماعی کل عالم است، نیز حکمتهای فراوانی وجود دارد. در غیر اینصورت زندگانی برای مردم، تلخ، و کارهای دنیا مشکل خواهند شد. و منکرین با شنیدن دور بودن وعده قیامت، فرصت بیشتری در استهزا و تمسخر و سرکشی پیدا می‌کنند. لذا برحسب مقتضای حکمت، تاریخ آن مبهم گذاشته شد تا که مردم از وقایع وحشتناک آن همیشه بترسند و این برای بازداشتن مردم از جرم، مؤثرترین معالجه است. لذا، بوسیله این آیات تعلیم داده شد که وقتی یکی یقین داشته باشد که روز قیامت خواهد آمد و در محضر ربّ‌العالمین حاضر شده و تمام اعمال کوچک و بزرگ، خوب و بد بررسی می‌شوند که در نتیجه یا به نعمتهای لایزال غیرقابل قیاس جنّت نایل خواهد شد و یا معاذاللّه به شدیدترین عذاب جهنم مبتلا خواهد گشت، پس بنابراین بر آدمی لازم آمد که فرصت گرانقدر عمرش را در این مباحث که این واقعه کَی و در چه سال و چه تاریخی و ... واقع می‌شود، تلف نکند و بیهوده خود را در تشویش و بحران فکری نیفکند. بلکه مقتضای عقل چنین حکم می‌کند که بقیه لحظات عمر را در فراگیری از احکام رب‌العالمین و حصول رضایت خالق و دست یافتن به نعمت‌های بهشت جاودان صرف نموده کمر همت بسته، بیش از پیش سعی و مجاهدت نماید.

در پایان آیه باز سؤال آنها را اعاده کرد، فرمود: «**يَسْئَلُوْنَكَ كَاَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا**» نخستین سؤال مربوط به این بود که آنها خواستند که دریابند وقوع قیامت در چه تاریخ و چه وقتی حادث می‌شود. پاسخ داده شد که طرح چنین سؤالی بیانگر نادانی و حماقت آنهاست. لذا همانگونه که در بالا اشاره شد مقتضای عقل چنین حکم می‌کند که نباید تاریخ وقوع آنرا کسی دریابد چراکه هر

۱- روح المعانی.

عمل کننده همیشه از عذاب آخرت ترسیده اختیار کردن اعمال نیک و اجتناب از اعمال بد را مدّنظر خواهد داشت.

و اساس سؤال دوم این بود که آنها تصوّر کردند که رسول خدا (ص) وقتی تاریخ صحیح وقوع قیامت را از خداوند تعالی تحقیق کرده، دریافته است اما مبنی بر علّتی به آنها نمی‌گوید. خداوند در پاسخ به این سؤال چنین فرمود که: «**قُلْ اِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللهِ، وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَايَعْلَمُوْنَ**» شما بمردم بگویید که حقیقت اینست که تاریخ صحیح قیامت را بجز خدا، نه فرشته‌ای می‌داند و نه پیامبری، ولی بسیاری از مردم از این حقیقت ناآگاه‌اند که اللّه تعالیٰ بسیاری از علوم را برای خودش محفوظ کرده است که هیچ احدی حتی فرشته و پیغمبر نیز از آن باخبر نمی‌شوند. مردم از نادانی خود چنین می‌پندارند که علم تاریخ قیامت لازمه نبوت و رسالت است. سپس چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که وقتی آن‌حضرت ﷺ از آن امر مهمّ اطلاعی ندارد، پس نشانهٔ اینست که نباید پیغمبر باشد. ولی در بالا واضح گردانیده شد که این تخیّل از پایه اشتباه است.

البته برخی از علامات و نشانه‌های قیامت و همچنین قریب‌الوقوع بودن آن به رسول کریم ﷺ داده شده است. چنانکه آن‌حضرت (ص) در احادیث صحیحه بطور واضح فرموده است که بعثت من و قیامت چنان با هم آمیخته‌اند که دو انگشت دست.[1]

در بعضی از کتب اسلامی روایات نادرستی مبنی بر اینکه عمر دنیا هفت هزار سال است، آورده‌اند که البته این حدیث از پیامبر اکرم نیست.

علمای طبقات الأرض، که بنا بر تحقیقات جدید عمر دنیا را میلیاردها سال گفته‌اند، این نه به آیات قرآن متصادم است و نه به احادیث صحیحه معارض. لذا شاید منظور از آوردن چنین روایات بی‌سند و نادرست، این است که نسبت به اسلام بدگمانی پدید آید و رد آن در احادیث

۱- مظهری.

صحیحه موجود است. چنانکه در حدیثی صحیح از رسول کریم(ص) منقول است که آن‌حضرت(ص) امّتش را خطاب کرده فرمود: مثال شما نسبت به امم گذشته مانند موی سفید است بر پشت گاو سیاه، لذا از این حدیث بر می‌آید که عمر دنیا چه اندازه طولانی و غیرقابل قیاس و حدس است. در نظر آن‌حضرتﷺ چقدر طویل است که اندازه‌گیری از آن هم مشکل است.[1]

حافظ ابن حزم اندلسی نیز فرموده است که عقیده ما بر این است که کسی نمی‌تواند عمر واقعی دنیا را محاسبه کند و علم واقعی آنرا تنها خالق می‌داند و بس.[2]

قُلْ لَّا اَمْلِكُ لِنَفْسِىْ نَفْعاً وَ لَا ضَرّاً اِلَّا مَا شَآءَ اللهُ ط وَ لَوْكُنْتُ اَعْلَمُ

بگو مالک نیستم برای خود نفعی و نه ضرری را مگر آنچه بخواهد الله، و اگر می‌دانستم

الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِىَ السُّوْٓءُ ج اِنْ اَنَا اِلَّا

غیب را پس خیلی نیکی حاصل می‌کردم و هیچ ناگواری به من نمی‌رسید و نیستم من مگر

نَذِيْرٌ وَّبَشِيْرٌ لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ﴿۱۸۸﴾ هُوَالَّذِىْ خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ

بیم دهنده و مژده رسان برای مردم ایماندار. اوست که آفرید شما را از یک شخصی

وَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ اِلَيْهَا ج فَلَمَّا تَغَشّٰهَا حَمَلَتْ

واز اوآفرید جفت‌او را تاکه به‌سوی‌او آرام‌گیرد پس وقتی‌که مرد جماع‌کرد با زن حامله‌شد

حَمْلاً خَفِيْفاً فَمَرَّتْ بِهٖ ج فَلَمَّا اَثْقَلَتْ دَّعَوَااللهَ

حمل‌سبک که رفت‌وآمد داشت‌بااو، پس‌وقتی سنگین‌شد دعاکردند هر دو تا به بارگاه خدا

۱- امروزه دانشمندان زمین شناس بنا بر تحقیقات خود عمر دنیا را میلیاردها سال تخمین زده‌اند، که این خود دلیلی است بر اینکه تعیین قدمت دنیا کاری است بس دشوار، و علم حقیقی آن نزد پروردگار است. (مترجم)

۲- مراغی.

رَبَّهُمَا لَئِنْ اٰتَيْتَنَا صَالِحاً لَّنَكُوْنَنَّ مِنَ الشّٰكِرِيْنَ﴿۱۸۹﴾ فَلَمَّا

پروردگارشان که اگر بدهی به ما فرزند شایسته شکر تو را بجای می‌آوریم پس وقتی که

اٰتٰهُمَا صَالِحاً جَعَلَا لَهٗ شُرَكَآءَ فِيْمَا اٰتٰهُمَا

داد به آن دو فرزند صالحی مقرر کردند برای او شریک در آنچه به آنها داده بود،

فَتَعٰلَى اللهُ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ﴿۱۹۰﴾ اَيُشْرِكُوْنَ مَا لَا يَخْلُقُ

پس خدا بالاتر است از شریک مقرر کردن آنها. آیا شریک می‌سازند کسانی را که پیدا نمی‌کنند

شَيْئاً وَّ هُمْ يُخْلَقُوْنَ﴿۱۹۱﴾ وَ لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ لَهُمْ نَصْراً وَّ لَا اَنْفُسَهُمْ

چیزی و آنها آفریده شده‌اند. و نمی‌توانند کمک کنند به آنها و نه به خود

يَنْصُرُوْنَ﴿۱۹۲﴾ وَ اِنْ تَدْعُوْهُمْ اِلَى الْهُدٰى لَا يَتَّبِعُوْكُمْ سَوَآءٌ

کمک می‌کنند. و اگر شما آنها را بخوانید به سوی راه نروند به خواندن شما برابر است

عَلَيْكُمْ اَدَعَوْتُمُوْهُمْ اَمْ اَنْتُمْ صَامِتُوْنَ﴿۱۹۳﴾

بر شما که آنها را بخوانید یا خاموش باشید.

خلاصهٔ تفسیر

بگو من شخصاً برای ذات خودم (هم، چه برسد برای دیگران حاصل کردن) نفعی (تکوینی) را اختیار ندارم و نه (دفع) ضرری (تکوینی) را (اختیار دارم) مگر به همان قدر که خدا خواسته باشد (که به من اختیار بدهد و در اموری که به من اختیار نداده است بسا اوقات در آن منافع فوت می‌شوند و مضار واقع می‌شوند، یک مقدمه این شد) و (مقدمه دیگر اینست که) اگر من سخنان غیب را (در رابطه با امور اختیاری) می‌دانستم پس من (برای خودم) بسیار منافع حاصل می‌کردم و هیچ ضرری به من وارد نمی‌شد (زیرا به سبب علم غیب می‌دانستم که فلان چیز قطعاً برای من مفید خواهد بود آن را اختیار می‌کردم و فلان امر قطعاً برای من مضرّ خواهد شد؛ لذا از آن احتراز می‌کردم و الآن که علم غیب ندارم لذا بسا اوقات نافع را نمی‌دانم تا که آن را اختیار کنم و

هم‌چنین مضرّ را نمی‌دانم تا که از آن اجتناب نمایم، بلکه گاهی بالعکس نافع، مضرّ و مضرّ، نافع می‌گردد.

حاصل استدلال اینست که برای عالم غیب مالک نفع و ضرر بودن لازم است که این مقدمه در ذکر مؤخر است و لازم منتفی است و مقدمه انتفای لازم در ذکر مقدم است پس ملزوم یعنی علم غیب منتفی است که همین است مطلوب. الغرض من اینگونه امور را نمی‌دانم) من تنها (با نشان دادن احکام شریعت) مژده دهنده (ثواب) و ترساننده (از عذاب) هستم کسانی را که ایمان دارند (خلاصه اینکه مقصد اصلی نبوّت احاطه امور تکوینی نیست لذا علم آن امور که در آن تعیین قیامت هم داخل است لازم نیست که به پیامبر برسد البته مقصد اصلی نبوّت که دانستن کامل امور تشریعی است، بمن رسیده) و الله چنان (قادر و منعم) است که شما را از یک تن واحد (یعنی: آدم علیه‌السلام) آفرید و از او جفت او را آفرید (مراد از آن حوّاست که کیفیت آن در آغاز تفسیر در سوره نساء گذشت) تا که او با جفتش انس گیرد (پس وقتی که هم خالق است و هم محسن، پس عبادت حق اوست) پس (در آینده نسل او رواج گرفت از آنها زن و مرد پدید آمد ولی در میان آنها حالت بعضی چنین شد که) وقتی شوهر با زنش جماع کرد او حامله گردید (که در مراحل ابتدایی) سبک (ماند) پس او آن را (در شکم) برداشته (بدون از تکلّف) رفت و آمد می‌کرد پس وقتی که آن (حامله به سبب بزرگ شدن حمل) سنگین شد (و هر دو زن و مرد یقین حاصل کردند که این حمل است) پس (آنگاه توهمّات و تخیّلات گوناگونی به آنها دست داد چنانکه در بعض حمل خطرات پیش می‌آیند بنابر این) هر دو مرد و زن به بارگاه خدا که مالک آنهاست دعا کردند که اگر تو به ما اولاد صحیح و سالمی دادی ما کاملاً شکرگزاری خواهیم کرد (چنانکه عموماً عادت است که به وقت مصیبت با خدا معاهدات محکم بسته می‌شود) پس وقتی الله تعالی به آن دو تا اولاد صحیح و سالم داد پس آن دو تا در عطیه خداوندی با خدا شریک مقرر کردند (به گونه‌های مختلف که بعضی در اعتقاد که این اولاد را فلان زنده یا مرده به ما داده است و بعضی در عمل که به نام او نذر و نیاز دادند یا کودک را برده در جلوی او به جبین سرنگون انداختند یا در قول که بر بندگی او نام گذاری کردند مانند، عبد شمس یا عبدالعلی و غیرهما.

یعنی: این حق خدا بود که منعم و خالق و قادر و محسن است و آن را برای معبودان دیگر صرف کرد) پس الله تعالی برتر است از شرک ایشان (تا اینجا صفات حق تعالیٰ که مقتضی استحقاق معبودیت او می‌باشند ذکر گردیدند و در آینده نقایص آلهه باطله که مقتضی عدم استحقاق معبودیت آنهاست ذکر می‌گردند لذا می‌فرمایند که) آیا (با خدا) کسانی را شریک می‌کنند که نتوانند چیزی بیافرینند و (بلکه) خود آنها آفریده می‌شوند (چنانکه واضح است که بت‌پرستان خود، آنها را می‌تراشیدند) و (آفریدن، چیزی بسیار بزرگی است) آنها (چنان عاجزاند که از آن چیزی آسان‌تر هم نمی‌توانند انجام دهند مثلاً) به آنها هیچگونه کمک (هم) نمی‌توانند بکنند و (بالاتر از آن هم اینست که) آنها خود هم نمی‌توانند به خود کمک کنند (اگر حادثه‌ای به آنها پیش بیاید که کسی آنها را بشکند و تکه تکه کند) و (بالاتر از این هم بشنوید که) اگر شما آنها را برای نشان دادن امری صدا کنید به گفتهٔ شما نمی‌روند (می‌تواند مطلب، این دو تا باشد، یکی اینکه شما آنها را صدا کنید تا که به شما سخن نشان دهند پس به گفتهٔ شما عمل نکنند یعنی نشان‌ندهند.

دوم: بالاتر از این، اینست که شما آنها را صدا کنید که بیایید ما به شما چیزی نشان می‌دهیم پس به گفتهٔ شما عمل نکنند یعنی بر امر نشان دادهٔ شما نتوانند عمل کنند، در هر صورت) نسبت به شما هر دو امر برابر است چه شما آنها را بخوانید (وقتی که آنها نمی‌شنوند) یا شما خاموش بمانید (وقتی که نشنیدن ظاهر است، خلاصه اینکه کاری که آسان‌تر است که اگر برای نشان دادن کاری خوانده شوند بشنوند و آنها از این هم عاجزاند پس از این حفظ کردن که مشکل‌تر است و باز آنچه از این مشکل‌تر است اینست که به دیگران کمک کنند و از همه دشوارتر، آفریدن چیزی است که به مراتب و به درجه اولیٰ از آن عاجزاند پس اینگونه عاجزان و محتاجان کی می‌توانند لیاقت و شایستگی معبودیت را داشته‌باشند.)

معارف و مسایل

نخستین آیه، در جواب آن گروه از مشرکین است که می‌پنداشتند پیغمبران نسبت به امور آینده جهان به ویژه وقوع قیامت و جذب و دفع

منفعت و مضرّت عالم‌الغیب هستند و چنانچه بخواهند می‌توانند به دیگران نفع و ضرر برسانند. این آیه دست ردی بود که بر عقاید مشرکانه آنها زد. چرا که تنها اوست که اقیانوس بی‌انتهایی علمش بر ذرّات کاینات حکم فرماست و اوست عالم الغیب و الشهادة و شریک دانستن در آن، حتی از فرشته و پیغمبر شرک محسوب می‌شود. پس علم غیب که مختص ذات باری‌تعالیٰ است شریک گردانیدن در صفت ویژه او شرکی آشکار و گناهی نابخشودنی به شمار می‌آید و هم چنین قدرت مطلقه نفع و ضرر تنها مختص ذات اقدس اوست؛ زیرا که این هم ویژه صفت خالق متعال است و هیچ مخلوقی قادر به دادن و گرفتن ضرر و نفع نیست. چه پیامبر و چه فرشته و چه انسان و غیره همگی عاجزتر از آنند که بتوانند در صفت اختصاصی خداوند اشتراک جویند، بلکه آنان خود نیازمند به استعانت از درگاه منّان ذوالجلال هستند، که در این رابطه آیات زیادی در قرآن کریم آمده است.

در پایان آیه به آن‌حضرتﷺ صریحاً و قطعاً دستور داده شد که اعلام بفرمایید که من حتی برای شخص خودم مالک نفع و ضرر نیستم چه برسد به دیگران.

و هم چنین این را هم اعلام کنید که من به هیچ وجه عالم‌الغیب نیستم چون اگر علم غیب می‌داشتم آنچه که منافع بود در اختیار می‌گرفتم و هیچ نفعی از من فوت نمی‌شد و هیچ ضرر و آسیبی به من وارد نمی‌گشت. پس اگر زندگی پرفراز و نشیب انبیای کرام مطمح نظر قرار گیرد، مشاهده می‌شود که زندگی هر یک از آنان بخاطر نداشتن علم غیب یا ندانستن علم غیب سرشار از ایذا و آزار و غم و اندوه و حوادث ناگوار بوده‌است و اینها دال بر این‌اند که کلیه خزانه غیب تنها در اختیار اوست. و هم چنین زندگانی پرمشقّت‌شان، چنانکه نبی کریمﷺ با صحابه کرام احرام بستند و خواستند که حجّ عمره بجای آورند ولی هنگامی که به حدود حرم رسیدند موفّق نشدند که به داخل حرم راه یابند؛ پس به ناچار احرام گشوده، مراجعت نمودند.

و هم چنین در غزوه احد، آن‌حضرت ﷺ، به شدّت مجروح شدند و مسلمانان به شکست عارضی مواجه گشتند. و از این قبیل وقایع در زندگانی و سیرت آن‌حضرت ﷺ فراوان روی داده‌است. و شاید هدف آیه این نیز باشد که مردم بدانند که انبیا علیهم السلام اگر چه بیشتر به نزد خدا مقبول و افضل الخلایق می‌باشند، امّا باز هم آنان مالک علم و قدرت خدایی نیستند تا که مردم شکار آن سوء تفاهم نشوند که نصاریٰ مبتلا شده بودند که رسول خود را مالک صفات خدا قلمداد کرده و به این شکل مبتلا به شرک گشته بودند.

دیگر آنکه این آیه این را هم روشن کرد که انبیا علیهم السلام نه قادر مطلق می‌باشند و نه عالم‌الغیب. بلکه آنان به آنقدر علم و قدرت نایل می‌شوند که از جانب خدا به آنها، اعطا گردد. آری! در این هم شکّی نیست که آن مقدار علمی که به آنها عنایت می‌گردد از علم همه مخلوقات بیشتر است؛ به ویژه به رسول کریم ﷺ علم اوّلین و آخرین عنایت گردید.

یعنی آن مقدار علمی که به تمام انبیا علیهم السلام عنایت گردیده بود، بلکه افزون‌تر از آن به رسول گرامی ﷺ اعطا گشت و طبق این علم عنایت شده، آن‌جناب ﷺ مردم را از هزاران علوم غیبیه آگاه کردند که صحّت و صدق آنها را هر خاص و عام مشاهده کردند. هر چند که پیغمبر گرامی ﷺ دارای علم بی‌شماری است ولی در اصطلاح قرآن بدین علوم نمی‌توان علم غیب گفت و برای همین است که پیغمبر ﷺ را نمی‌توان عالم‌الغیب شمرد.

در پایان آیه فرمود: «**اِنْ اَنَا اِلَّا نَذِيْرٌ وَّ بَشِيْرٌ لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ**» یعنی: آن‌حضرت ﷺ چنین هم اعلان بکنند که فریضه مأموریت من چنین ایجاب می‌کند که مجرمان را از عذاب الهی بترسانم و نیکوکاران را به انعام و اکرام ویژه‌اش بشارت گویم.

در دوّمین آیه به حقیقت توحید اشاره شده است که بزرگترین عقیده زیر بنایی اسلام بشمار می‌رود و بطلان شرک و نامعقول بودن آن، به تفصیل ذکر شده‌است. در آغاز آیه حق تعالی مظهری از قدرت کامله خویش را با ذکر آفرینش حضرت آدم و حوّا چنین بیان فرمود: «**هُوَ الَّذِيْ خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ**

وَّاحِدَةٍ وَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ اِلَيْهَا» شأن و قدرت خداوندی است که همه نوع بنی آدم را از یک ذات آدم آفرید و از او همسرش حوّا را پدید آورد و هدف از آن، این بود که آدمعليه‌السلام بوسیله یک هم نوع و همدم آرام گیرد.

مقتضای این پدیده عجیب خداوند این بود که همه اولاد آدم همواره سپاسگزار او می‌شدند و هیچ کسی را از مخلوق در صفات کامله او شریک نمی‌کردند. امّا انسان غافل به عکس آن عمل کرد، که ذکر آن در دوّمین جمله از این آیه و آیه بعد چنین بیان گردید.

«**فَلَمَّا تَغَشّٰهَا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِيْفاً فَمَرَّتْ بِهٖ فَلَمَّا اَثْقَلَتْ دَّعَوَااللهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ اٰتَيْتَنَا صَالِحاً لَّنَكُوْنَنَّ مِنَ الشّٰكِرِيْنَ ○ فَلَمَّا اٰتٰهُمَا صَالِحاً جَعَلَا لَهٗ شُرَكَآءَ فِيْمَا اٰتٰهُمَا فَتَعٰلَى اللهُ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ**» یعنی: هنگامی که از اختلاط نر و ماده حمل قرار گرفت، ابتدا چون گرانی حمل محسوس نبود، زن با آزادی عمل رفت و آمد می‌کرد؛ ولی وقتی که خداوند متعال با قدرت کامله خویش در سه ظلمت آن جنین را پرورش داد و بزرگ کرد، ثقل آن محسوس گشت. پس آنگاه والدین احساس خطر کردند و به فکر افتادند که از این حمل معلوم نیست چه اولادی تولّد گردد؛ (زیرا بسا اوقاتی که از شکم انسان مخلوقهای عجیب و غریب و یا اولاد ناقص‌الخلقه و معلول پدید می‌آید) از اینجا بود که دست دعا به درگاه الهی بلند کردند که: خدایا! به ما اولاد صحیح و سالم عنایت فرما. اگر اولاد صحیح و سالم پدید آوری ما سپاسگزار خواهیم شد.

امّا وقتی خداوند دعای آنها را اجابت فرمود و فرزند صحیح و سالم به آنها عنایت کرد، پس بجای اینکه سپاسگزار باشند در شرک مبتلا گشتند و خود همین اولاد سبب ابتلا به شرک آنها شدند و برای همین است که امروزه شرک به صورتهای متعددی در زندگانی بشر راه یافته است چون شرک آشکار و کمک از غیر خدا و غیره. مانند اینکه پس از دست یافتن به فرزند، می‌پندارد که فلان امام ، ولی یا بزرگ، اعطا کرده است پس او را به نزد آن بزرگ که مرده یا زنده است برده و به نام او نذر و نیاز می‌کنند و گاهی در نام گذاری نوزاد اسمهای مشرکانه می‌گزینند، و یا برای دفع بلا و

بیماری و دیگر مشکلات از غیر خدا کمک و استعانت جسته شفا می طلبند به هر حال شرک به طرز مرموزی به گونه‌های جلی و خفی در زندگانی بشر بویژه در امّت پیغمبرﷺ راه یافته است. بطور کلی چه عقاید شرکیه و چه اعمال شرک آمیز، همه صورتهای خاصی از ناسپاسی از نعمتهای الهی اند. در پایان آیه سوم برای آشکار ساختن کجروی و گمراهی آنها فرمود: «**فَتَعٰلَى اللهُ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ**» یعنی: پاک است الله تعالیٰ از آن شرک که آنها اختیار کرده‌اند.

از تفسیر آیات مذکور این امر روشن شد که در نخستین جمله آیه، آفرینش آدم و حوّا را ذکر کرده به او اولاد سالم داده شد تا که از خدا اتباع و شکرگزاری بجا بیاورند، و در آخرین آیه کجروی و گمراهی نسل آیندهٔ او بیان گردید که آنها بجای شکرگزاری شرک اختیار نمودند.

و ضمناً از آیه فوق مشهور است که اولاد آدم که مرتکب شرک می‌شوند عمل منکرشان هیچ ارتباطی با حضرت آدم ندارد تا احیاناً سبب لطمه بر عصمت او گردد، بلکه ارتباط آن با عمل نسل بعدی است. که این مطلب در تفسیر درّ منثور به روایت ابن المنذر و ابن ابی حاتم از مفسرالقرآن حضرت عبدالله بن عباس منقول است.

و داستانی که در ترمذی و حاکم از آدم و حوّا علیهما السلام و فریب خوردن آنها بوسیله شیطان مذکور است؛ بعضی آن را از روایات اسرائیلی و غیر قابل اعتماد گفته‌اند. و بعضی دیگر از محدّثین آن را موافق دانسته‌اند و اگر داستان روایت مذکور در برابر تفسیر فوق درست باشد، باز هم در تفسیر آیه هیچ اشکال و شبهه‌ای باقی نخواهد ماند، لذا از مطلب فوق احکام و فوایدی چند مستفاد می‌گردد.

نخست اینکه خداوند متعال بنابر علم و حکمت مطلق خویش جفت مرد و زن را هم جنس آفرید تا به مقتضای طبع شان با یکدیگر مؤانست و سازگاری داشته، و بتوانند فواید و تداوم نسل را که وابسته به زندگی زناشویی آنهاست به نحو احسن انجام دهند.

دوّم: حصول سکون و آرامش برای زوجین است که مدار اصلی تفاهم

و بقای زندگانی است. مواردی که سبب برهم زدن کانون سکون و آرامش خانواده در جهان امروزی می‌شود و موجب از هم گسیختگی شالوده ازدواج و تلخی زندگی و نتیجتاً منجر به طلاق می‌شود، همان عدم تشخیص موانع و مضرات زندگی است، مانند آزادی زن و بی‌حجابی و بی‌عفتی و غیره. همهٔ این منکرات چون طوفان سهمگینی آرامش جهان را برهم زده و کانون گرم خانواده‌ها را به کام نیستی می‌کشاند و تجربه نشان داده است که هرمقدار، بی‌حجابی و بی‌عفتی در زنان افزون گردد، به همان مقدار سکون و آرامش و اطمینان از خانواده‌ها رخت برمی‌بندد.

سوّم اینکه نام گذاری اطفال هر چند که بدون قصد انجام شود پایه گذاری اسم شرکی است در نتیجه گناه عظیمی به شمار می‌آید، مانند: عبدالحسین، عبدالشمس، عبدالرضا و غیره.

چهارم: اینکه نام نیکو گذاشتن خود نشانهٔ سپاسگزاری است، چنانکه رسول کریمﷺ نامهای عبدالله و عبدالرّحمٰن و غیره را بیشتر می‌پسندید.

متأسفانه امروز در میان ملل مسلمان ضمن مغایرت باصورت و سیرت اسلامی این سنّت اسلامی و شیوه نامگذاری اسلامی رو به تقلیل می‌رود و بجای آن از نامهای غیر اسلامی استفاده می‌شود و بیم آن می‌رود که این آخرین نشانه و علامت اسلام که خشنودی خدا و رسول در آن است، از بین برود، که خداوند معرفت دین و محبت اسلام و شناخت راه سعادت را عنایت فرماید.

اِنَّ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللهِ عِبَادٌ اَمْثَالُكُمْ فَادْعُوْهُمْ

کسانی را که بجز خدا می‌خوانید بنده هستند به مثل شما پس بخوانید آنها را

فَلْيَسْتَجِيْبُوْا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿۱۹۴﴾ اَلَهُمْ اَرْجُلٌ يَّمْشُوْنَ بِهَا

پس باید قبول کنند خواندن شما را اگر هستید راستگو. آیا پا دارند که راه بروند با آنها

اَمْ لَهُمْ اَيْدٍ يَّبْطِشُوْنَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ يُّبْصِرُوْنَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اٰذَانٌ

یا دست دارند که بگیرند با آنها یا چشم دارند که ببینند با آنها یا گوش دارند که

يَّسْمَعُوْنَ بِهَا قُلِ ادْعُوْا شُرَكَآءَكُمْ ثُمَّ كِيْدُوْنِ فَلَا تُنْظِرُوْنِ ﴿۱۹۵﴾

بشنوند با آنها بگو که بخوانید شرکای خود را بعد از آن تدابیری بکار اندازید در حق من و مرا مهلت ندهید.

اِنَّ وَلِيِّ اللّٰهُ الَّذِيْ نَزَّلَ الْكِتٰبَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصّٰلِحِيْنَ ﴿۱۹۶﴾

حامی من فقط خداست که نازل کرده کتاب را و او حمایت می‌کند نیکان را.

وَالَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖ لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ نَصْرَكُمْ وَ لَا اَنْفُسَهُمْ

کسانی را که شما می‌خوانید بجز او نمی‌توانند کمک کنند به شما و نه خود را می‌توانند

يَنْصُرُوْنَ ﴿۱۹۷﴾ وَ اِنْ تَدْعُوْهُمْ اِلَى الْهُدٰى لَا يَسْمَعُوْا وَ تَرٰهُمْ

حفظ کنند. و اگر بخوانید شما آنها را به سوی راه نخواهند شنید و می‌بینی آنها را که

يَنْظُرُوْنَ اِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُوْنَ ﴿۱۹۸﴾

نگاه می‌کنند به سوی شما و آنها نمی‌بینند.

خلاصهٔ تفسیر

کسانی را که شما به غیر از خدا عبادت می‌کنید آنها هم بمانند شما بنده (و مملوک خدا) می‌باشند (یعنی از شما فزون‌تر نیستند ممکن است کمتر هم باشند) پس (ما شما را وقتی راستگو می‌دانیم که) شما آنها را بخوانید (و) باز آنها باید طبق گفتار شما عمل کنند اگر شما (در عقیده الوهیت آنها) راستگو هستید (و آن بیچارگان طبق گفتار شما چه می‌توانند بکنند متوجّه باشید) آیا پا دارند که با آن راه بروند یا دست دارند که به آن چیزی را بگیرند یا چشم دارند که با آن ببینند یا گوش دارند که با آن بشنوند (پس وقتی که به نزد آنها نیروی فاعلی موجود نیست پس چگونه فعل از آنها صادر می‌گردد) شما (چنین هم) بگویید که (همانگونه که آنها از نفع رساندن به مریدان خود عاجزاند هم چنین نمی‌توانند خود را از ضرر مخالفین هم نجات

دهند. همچنانکه شما می‌گویید که در حق بتهای ما جسارت نکنید و اگر نه مصیبتی به گردن شما خواهند انداخت. (اخرجه فی‌الباب عن عبدالرّزاق فی قوله تعالیٰ و یخوفونك بالذین من دونه). و اگر شما می‌پندارید که آنها می‌توانند به من ضرر برسانند، پس) شما (آرزوی خود را درخواست کنید و) همهٔ شرکای خود را بخوانید سپس (همهٔ شما با هم) در ضرر رسانی بمن تدبیری انجام دهید و باز (هرگاه تدبیر عملی شود، پس) بمن کوچکترین مهلت ندهید (بلکه فوراً آن را اجرا کنید ببینیم چه می‌شود در حالی که هیچ نخواهد شد چرا که شرکا مهمل محض‌اند پس شما هم نمی‌توانید بمن کوچکترین ضرری برسانید زیرا که) یقیناً حامی من، الله تعالیٰ است (ثبوت حمایت و رفاقت علنی او اینست که) او (بر من) این کتاب (مبارک و جامع خیرِدَارَیْن) را نازل فرموده‌اند (و اگر او حامی و رفیق من نمی‌شد چرا این نعمت عظمیٰ را بمن عنایت می‌فرمود) و (علاوه بر این دلیل بخصوص، از یک قاعده کلیه هم حامی بودن او معلوم است و آن قاعده اینست که) او (عموماً) از بندگان نیک حمایت می‌کند (پس انبیا علیهم‌السلام در آن بندگان نیک فرد کامل می‌باشند و من نبیّ هستم پس حتماً حامی من هم خواهد شد. الغرض اینکه کسانی که شما از ضرر رسانی آنها می‌ترسانید عاجزاند و کسی که مرا از ضررها نجات می‌دهد قادر است، پس اندیشه از چه چیز است) و کسانی را که شما بجز از خدا عبادت می‌کنید آنها (در مقابله با دشمن شما چنانکه من هستم) نمی‌توانند به شما کوچکترین کمکی بکنند و نه (در مقابله با دشمن خویش چنانکه من هستم) می‌توانند به خود کمک کنند و (کمک کردن کاری است بس بزرگ) آنها را اگر شما برای نشان دادن امری بخوانید آن را (هم) نمی‌شنوند (برای این همان دو معنی فوق محتمل است) و (همانگونه که آلهٔ شنوایی ندارند آلهٔ دیدن هم ندارند پس چشمهایی که در مجسمه ساخته شده‌اند برای زیبایی است نه برای دیدن لذا) شما آن (بت) ها را می‌بینید که گویا به سوی شما نگاه می‌کنند (چرا که صورت آنها مانند چشم ساخته شده است) و آنها (در حقیقت) هیچ نمی‌بینند (زیرا در حقیقت آنها چشم نیستند و طبق این نفی قوای فاعله ایدی و ارجل را باید فهمید پس از اینگونه عاجز چه نوع ترسانیدن نشان می‌دهید).

معارف و مسایل

«اِنَّ وَلِیِّ‌یَ اللّٰهُ الَّذِیْ نَزَّلَ الْكِتٰبَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصّٰلِحِیْنَ» در اینجا «**ولیّ**» به معنی حامی و محافظ است، و مراد از «**کتاب**» قرآن است و مراد از صالحین مطابق قول ابن عبّاس رضی‌الله‌عنهما کسانی هستند که دیگران را با خدا برابر نکنند. در این آیه از انبیاعلیهم‌السلام گرفته تا عموم مردمان نیک همه داخل‌اند.

و معنی آیه اینست که من به مخالفت شما هیچ باکی ندارم، زیرا که محافظ و حامی من الله تعالیٰ است که بر من قرآن را نازل فرموده است.

در اینجا از همه صفات خداوند نزول قرآن را بگونه‌ای ویژه از این جهت ذکر فرمود: شما که بر عداوت و مخالفت من اصرار دارید به این سبب است که من دعوت و تعلیم قرآن را به شما یاد می‌دهم. پس کسی که این قرآن را بر من نازل کرده‌است او حامی و محافظ من است، لذا من هیچ باکی ندارم.

سپس در آخرین جمله ضابطه عمومی نشان داد که شأن و مقام انبیاعلیهم‌السلام بسی والاست، خداوند متعال حامی و پشتیبان عموم مسلمانان صالح و نیک بوده و به آنان توجّهات و عنایات خاصی مبذول داشته، بخوبی حمایت می‌فرماید، لذا خصومت دشمنان بر آن بندگان اثری نداشته و مضر نخواهد بود. چه بسا بر دشمنان خود ظفر خواهند یافت، و اگر به مقتضای حکمت، بر دشمن پیروز نگردند، در اراده و هدف عالیه‌شان هیچ خللی وارد نخواهد شد چون هدف عالی‌شان خشنودی خداست. پس دست یافتن به رضایت الهی همان پیروزی است که همه بندگان مؤمن خواهان آنند. والله اعلم.

خُذِ الْعَفْوَ وَاْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْجٰهِلِیْنَ ﴿۱۹۹﴾ وَ اِمَّا

درگذر کردن را عادت خود قرار ده و دستور ده به انجام کار نیک و کناره گیر از نادانان. و اگر

يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطٰنِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ اِنَّه سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ ﴿۲۰۰﴾

برسد به تو از جانب شیطان وسوسه‌ای پس پناه بر به خدا، که اوست شنوای دانا.

اِنَّ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طٰئِفٌ مِّنَ الشَّيْطٰنِ تَذَكَّرُوْا

کسانی که در دل ترس دارند هرگاه برسد به آنان وسوسه‌ای یاد می‌کنند خدا را و متنبّه می‌شوند به

فَاِذَا هُمْ مُّبْصِرُوْنَ ﴿۲۰۱﴾ وَ اِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ

آن پس ناگهان ایشان بینندگان باشند. وکسانی که برادران شیطان باشند می‌کشانند آنها را

فِی الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُوْنَ ﴿۲۰۲﴾

درگمراهی و باز درآن کوتاهی نخواهند کرد.

خلاصهٔ تفسیر

(باید رفتار تو با مردم چنین باشد که آنچه از اعمال و اخلاق آنها) برخورد طبیعی (که در نظر معقول و مناسب معلوم گردد، آن) را بپذیر (و در جستجوی کنه و حقیقت آن مباش، بلکه در ظاهر امر آنچه را که کسی خوب انجام داد بر خوبی حمل کرده باطن آن را به خدا محول کن، زیرا که اخلاص کامل و جامعیت شرایط قبول سهم اخص الخواص است. خلاصه اینکه در رفتار و معاشرت به تسهیل قایل باش تشدّد اختیار نکن، این برخورد در کارهای نیک است) و (کاری که به ظاهر هم بد باشد در باره آن برخورد شما چنین باشد که) به کار نیک تعلیم ده، و اگر (بخاطر نادانی آنها) از طرف شیطان به شما وسوسه (خشم) بیاید (و در آن احتمال برود که امر برخلاف مصلحت صورت گیرد) پس (در چنین اوضاعی فوراً) به خدا پناه بیاور (زیرا که) او کاملاً شنوا و بیناست (استعاذهٔ شما را می‌شنود و هدف شما را می‌داند او شما را از این مشکل در پناه خود می‌آورد و همانگونه که استعاذه و توجّه الی الله برای شما مفید است هم چنین برای همه خداترسان نیز مفید است) یقیناً (چنین است که) کسانی که خدا ترس‌اند هرگاه به آنها خطری (خشم یا امری دیگر) از طرف شیطان بیاید آنها (فوراً) به یاد (خدا) مشغول می‌شوند (مانند استعاذه و دعا و یاد کردن عظمت خدا و عذاب و ثواب) پس فوراً چشمهای‌شان باز

می‌گردند (و حقیقت امر بر آنها منکشف می‌شود که بخاطر آن، خطری مؤثر واقع نمی‌شود) و (برعکس این) کسانی که پیرو شیاطین‌اند (شیاطین) آنها را در گمراهی می‌کشانند پس آنها (پیروان گمراهی) باز نمی‌آیند (نه آنها استعاذه می‌کنند و نه محفوظ می‌مانند پس آن مشرکین پیروان شیطان‌اند و کی باز می‌گردند لذا به فکر آنها قرار گرفتن بیسود است).

معارف و مسایل

هدایت نامه جامع اخلاق قرآنی

آیات مذکور قرآن، هدایت نامه جامع و کاملی برای رسیدن به اخلاق فاضله است و برای همین است که بوسیله آن پیغمبر گرامیﷺ عنوان (صاحب خُلُق عظیم) را دریافت نمود. در آیات گذشته کجروی و ضدّیت و عناد دشمنان اسلام بیان گردید سپس در این آیات رسول خداﷺ به اخلاق فاضله در سه جمله هدایت گردید که نخستین جملهٔ «**خُذِ الْعَفْوَ**» است. طبق محاورات عرب لفظ «**عفو**» احتمالاً دارای چندین معنی است که در اینجا هر کدام معنی را می‌توان محتمل دانست، بنابر این اکثر مفسرین معانی گوناگونی در نظر گرفته‌اند، آنچه راکه عموم مفسرین اختیار کرده‌اند اینست که «**عفو**» به کاری که به آسانی و بدون مشقّت و رنج انجام گیرد اطلاق می‌شود، پس معنی جمله اینست که شما آن را بپذیرید که مردم به آسانی بتوانند انجامش دهند یعنی: ای پیغمبر شما در واجبات شرعیه عالی‌ترین معیار را از مردم متوقع نباشید، بلکه بنگرید که برای آنها چه معیاری مقدور است که بیش از آن در سختی و حرج نیفتند؛ لذا مطابق توان‌شان بپذیرید، مثلاً حقیقت اصلی نماز اینگونه است که بنده زمانی که جهت ادای نماز به پیشگاه ذوالجلال حاضر می‌شود او همه تعلقّات دنیوی و به عبارتی کل جهان را به یکسو می‌نهد و دور از غوغای دنیوی و گیرو دار و با نیّت تسلیم

و عبادت در مقابل رب‌العزّت می‌ایستد و پس از آن دست می‌بندد، او با بستن دست تسلیم و انکساری خود را متضرعانه اعلام می‌دارد، وقتی حمد و ثنا و بدون معرف و واسطه عرایض و عجز خود را تقدیم می‌دارد و در آن هنگام با خالق تماس گرفته، ارتباط مستقیم برقرار می‌نماید و آداب خضوع و خشوع را به حدّ کمال می‌رساند.

بنابر این معلوم گشت که از صدها هزار نمازگزار ممکن است عدهٔ معدودی به مقام اصلی نماز نایل آیند پس عموم مردم چگونه می‌توانند بدان جایگاه دست یابند؟ لذا آیه فوق به آن‌حضرتﷺ تعلیم داد که شما از مردم عالی‌ترین معیار را مطالبه نکنید چون طاقتشان محدود است پس آنها هر مقداری که بدون تکلّف می‌توانند بجای آورند بپذیرید و هم چنین در واجبات شرعیه عبادات دیگر، مانند: زکات، حجّ و روزه و غیره که مردم نمی‌توانند کاملاً حق آنها را ادا کنند پس شما به طاعات واعمال سطحی‌شان اکتفا کنید زیرا تنها خداوند است که از کیفیت اندیشه و باطن هر کس آگاهی دارد.

در صحیح بخاری است که شخص رسول خداﷺ بر نزول این آیه فرمود: که الله تعالی بمن دستور داده که در اخلاق و اعمال مردم طاعات‌شان را بپذیرم و من تصمیم گرفته‌ام که تا زمانی که میان مردم هستم چنین عمل خواهم کرد[1].

و گروهی بزرگ از ائمه تفسیر مانند: حضرت عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عایشه‌صدّیقه و مجاهد و غیره، این جمله را به همین نحو معنی کرده‌اند.

معنی دیگر «**عفو**» بخشش و درگذر شدن می‌آید. گروهی از علمای تفسیر در اینجا دوّمین معنی را مورد نظر قرار داده‌اند، که آن‌جنابﷺ فرموده‌اند که حتی المقدور از خطای خطاکاران باید صرف نظر کرد.

۱- ابن کثیر.

امام تفسیر ابن جریر الطبری نقل فرموده هنگامی که این آیه نازل گردید آن‌حضرتﷺ از حضرت جبریل مقصود آن را دریافت نمود، حضرت جبرئیل بعد از سؤال از خداوند متعال مطلب آن را چنین توضیح داد: که در این آیه به شما دستور داده شده که هر کسی بر شما ظلم کند شما او را ببخشید و هر که به شما چیزی ندهد شما به او بخشش نمایید و هر که خود را از شما قطع کند شما به او بپیوندید.

در اینجا ابن مردوّیه به روایت سعد بن عباده نقل کرده‌است که وقتی در غزوه احد حضرت حمزه عموی آن‌حضرتﷺ به شهادت رسید و با بی‌رحمی تمام اعضا و جوارح او قطع کرده و با جسد مبارکش بی‌ادبی روا داشتند، هنگامی که آن‌حضرتﷺ پیکر مبارک را اینگونه دید فرمود کسانی که با حمزه چنین برخورد کرده‌اند من با هفتاد نفر از آنان چنین خواهم کرد آنگاه این آیه نازل شده و از جانب خدا ارشاد شدند که این تصمیم مناسب مقام شما نیست بلکه لایق شما اینست که با عفو و کرم بر خورد نمایید.

این مطلب با آن حدیث تأیید می‌گردد که امام احمد به روایت عقبه بن عامر نقل فرموده: که رسول‌اللهﷺ مکارم اخلاق را به او چنین تعلیم داد: هر که بر تو ظلم کند تو او را عفو کن و آنکه خود را از تو قطع می‌کند تو آن را وصل کن و کسی که تو را محروم می‌کند تو بر او انعام و بخشش کن.

و امام بیهقی به روایت حضرت علی مرتضیٰ نقل کرده است که رسول‌اللهﷺ به او فرمود که: من شما را اخلاق بهتر از اخلاق اولین و آخرین نشان می‌دهم و آن اینکه هر که تو را محروم می‌کند تو بر او بخشش کن و آنکه بر تو ظلم کند تو او را عفو کن و هر که رابطه‌اش را با تو قطع کند تو با او بپیوند.

گر چه در هر دو معنی «عفو» فرقی هست امّا حاصل آن دو تا یکی است که در اخلاق و اعمال مردم اطاعت و فرمانبرداری سطحی را قبول کن و در صدد تجسس و تفتیش بیشتر قرار مگیر و از اطاعت آنها معیاری مخواه و از خطاها و کوتاهی‌هایشان درگذر، و بر ظلم آنها انتقام مگیر.

اعمال و اخلاق رسول‌الله ﷺ دایماً بر همین منوال بود، که مظاهر کامل آنها هنگامی آشکار گشت که مکه فتح شد و دشمنان سرسخت او در قبضهٔ او قرار گرفتند آن‌جناب ﷺ آنها را آزاد کرده فرمود: نه تنها بر ستم‌های‌تان انتقام نمی‌گیریم بلکه شما را به اعمال منکر گذشته‌تان مورد ملامت و نکوهش قرار نخواهیم داد.

دوّمین جمله این هدایت نامه «**وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ**» است «**عرف**» به معنی معروف، و بر هر کار خوب و مستحسن اطلاق می‌شود، مقصود: اینکه هر کس نسبت به شما بدی روا داشت او را ببخشید و هرگز انتقام مگیرید، و در ضمن او را به کارهای نیک هدایت کنید، چنین نباشد که در مقابل بدی تنها نیکی کنید و در مقابل ظلم انصاف، بلکه او را به نیکویی دعوت کرده، احسان نمایید.

سومین جمله «**وَ اَعْرِضْ عَنِ الْجٰهِلِيْنَ**» است و معنی آن اینست که شما از نادان کناره گیرید. مقصود این است که انتقام از ظلم را کنار گذاشته با خیر خواهی و دلسوزی با آنها رفتار کنید و با نرمی سخن حق را به آنها بگویید. بسیاری از افراد نادان چنین‌اند که در مقابل خوبی متأثر نمی‌شوند، ولی اکثر افراد نادان با جهالت و خشونت برخورد می‌کنند، پس بر شما لازم است که در مقابل آنان متأثر نشده خشونت نکنید، بلکه از آنها دوری جویید. امام تفسیر ابن‌کثیر فرموده است که مقصود از کناره گیری این است که بدی را به بدی پاسخ ندهید و مقصود این نیست که از راهنمایی آنان اعراض کنید که این کار مغایر با شأن رسالت و نبوت است.

در این باره از حضرت عبدالله بن عباس، در صحیح بخاری، واقعه‌ای نقل شده است که شخصی به نام عیینة بن حصن، در زمان خلافت فاروق اعظم رضی‌الله‌عنه به منظور ملاقات با خلیفه وارد مدینه گردید و در خانه برادر زاده خویش حرّ بن قیس که از محدود علمای برجسته بود و در مجلس شورای حضرت فاروق شرکت داشت، میهمان شد. پس عیینه به برادرزاده‌اش گفت، چون تو به دربار امیرالمؤمنین مقرب و از معتمدان او هستی، از او

برای من وقت ملاقاتی بگیر. حرّ بن قیس به خدمت حضرت فاروق رفته و عرض کرد که عمویم عیینه درخواست ملاقات کرده است. آن جناب ﷺ اجازه داد؛ پس آنگاه عیینه در مجلس حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه خلیفه قدرتمند مسلمین حضور یافت و بی پرده و با روش غیر محترمانه بر فاروق به شدّت پرخاش نمود و به وی ناسزا گفت و بعد از آن اظهار داشت که تو نه به ما حق کامل می‌دهی و نه منصفانه رفتار می‌کنی. فاروق اعظم از ناسزا گویی وی برآشفت، فوراً حرّ بن قیس عرض کرد که یا امیرالمؤمنین مگر بخاطر نداری که الله تعالیٰ فرموده‌است: «**خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْجٰهِلِيْنَ**» و این شخص هم از جاهلان است. و با شنیدن این آیه آثار خشم از چهره پرفروغ فاروق ناپدید گشت، و در جواب او چیزی نگفت و با آرامش خاطر به سخنان تند او گوش فرا داد. این عادت حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه معروف و مشهور بود که: «**كان وقافاً عند كتاب الله عزّوجل**» یعنی: سر خود را در جلوی احکام کتاب الله خم می‌کرد.

این آیه جامع مکارم اخلاق است و بعضی از علما آن را چنین خلاصه کرده‌اند که مردم بر دو قسم‌اند: یکی محسن و نیکوکار؛ دوّم، بدکار و ظالم. این آیه برای هر دو گروه هدایتی بس مفید به شمار می‌آید که در باره نیکان چنین ارشاد می‌دارد که با آنان با رفتار کریمانه برخورد کنید و از نیکوکاران، نیکی ظاهری را بپذیرید و به دنبال تفتیش و تجسس قرار نگیرید و بالاترین معیار نیکی را از آنان درخواست مکنید بلکه به هر مقدار که بتوانند انجام دهند، اکتفا کنید، و نسبت به بدکاران و جاهلان چنین اظهار داشت که راه نیک را به آنها نشان دهید و به نیکی تشویق کنید و اگر نپذیرفتند و بر گمراهی و اشتباه خود اصرار ورزیدند و در صدد برخورد جاهلانه بر آمدند، در آنصورت از آنها کناره بگیرید و به صحبت جاهلانه آنها پاسخ نگویید، و با این روش امید می‌رود که آنها زمانی به هوش بیایند و به اشتباه خود پی برده به راه حق باز آیند.

و در آیه دوّم فرمود: «**وَ اِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطٰنِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ اِنَّهٗ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ**»

یعنی: اگر شیطان خواست که در تو وسوسه بیندازد فوراً از خداوند متعال پناه بخواه، زیرا او یقیناً دانا و شنواست.

در حقیقت این آیه تکمله‌ای برای آیه گذشته است زیرا چگونگی بر خورد با ظالمان و جاهلان راهنمایی شد که از خطای آنان درگذرید و بدی‌شان را پاسخ نگویید. در حالی که این امر، بر طبع نفس آدمی بسیار دشوار می‌نماید چون در این هنگام شیطان مقدمات وسوسه را بویژه در دل نیکان فراهم ساخته آنان را برای نزاع آماده می‌سازد. پس در دوّمین آیه خداوند چنین ارشاد فرمود که اگر در چنین مواقع شعله‌های خشم در دل‌شان پدیدار گشت بدانید که از جانب شیطان است، و تنها معالجه آن، این است که به خداوند ذوالجلال پناه ببرید.

در حدیث آمده است که در محضر مبارک پیامبر گرامیﷺ میان دو نفر مجادله‌ای برپا شد و هنگام خشم یکی از آن دو، زمام اختیار را از دست داد، آن‌حضرتﷺ با مشاهده این حالت به آنان اظهار داشت که من کلمه‌ای را می‌دانم که اگر این شخص بر زبان جاری سازد تمامی خشم او زایل خواهد شد و فرمود این است: **اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.** آن شخص با شنیدن این سخن فوراً آن را تکرار کرد، لذا همه آتش خشم او فرو نشست و نزاع خاتمه یافت.

نتیجه گیری شگفت انگیز

امام تفسیر، ابن‌کثیر با توجه به تحقیقات و تأملات تفسیری در این‌باره سخن جالب و عجیبی عرضه کرده و چنین نوشته است که: در تمام قرآن سه آیه جامع، جهت تعلیم و تلقین اخلاق فاضله آمده است که در هر سه آیه پناه خواستن از شیطان ذکر شده است. نخست همین آیه سوره اعراف که ذکر آن رفت. دوّمین این آیه ۹۶ سوره مؤمنون است که فرمود: «**اِدْفَعْ بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ السيّئة نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَصِفُوْنَ وَ قُلْ رَبِّ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِيْنَ وَ اَعُـوْذُ بِكَ رَبِّ اَنْ**

یَحْضُرُوْنَ»[1]. یعنی بدی را به نیکی دفع کن ما کاملاً می‌دانیم آنچه اینها می‌گویند و شما چنین دعا بخوانید که پروردگارا من به تو پناه می‌برم از تسلّط شیاطین و پروردگارا! من به تو پناه می‌برم از اینکه شیطان به نزد من بیاید.

سومین آیه، ۳۴ از سوره فصّلت، حمَ‌السجده هست که: **«وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَة وَلَا السیّئة اِدْفَعْ بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِیْ بَیْنَكَ وَبَیْنَهٗ عَدَاوَةٌ، کَاَنَّه' وَلِیٌّ حَمِیْمٌ○ وَمَا یُلَقّٰهَا اِلَّا الَّذِیْنَ صَبَرُوْا وَمَا یُلَقّٰهَا اِلَّا ذُوْ حَظٍّ عَظِیْمٌ○ وَاِمَّا یَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّیْطٰنِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ اِنَّه' هُوَالسَّمِیْعُ الْعَلِیْم»**

نیکی و بدی با هم برابر نیستند و با نیکی دفاع کن، پس ناگهان میان تو و آنکس که با تو عداوت دارد، چنان می‌شود که گویا ولی و دوست است، و این بهره و نصیب کسانی هست که مستقل المزاج باشند، و این امر نصیب کسانی می‌باشد که صاحب شانس بزرگ‌اند، و اگر به شما از طرف شیطان وسوسه بیاید، پس به الله پناه ببرید یقیناً او کاملاً شنوا و بیناست.

پس در هر سه آیه هدایت‌های جامع و کاملی هستند که می‌باید در برابر خشم، عفو و اغماض کنید، و بدی را به نیکی پاسخ دهید و از شیطان به خداوند پاک پناه ببرید، پس در آیات فوق دشمنی و منازعات شیطان کاملاً روشن گردید. چون شیطان در منازعات انسان رابطهٔ مستقیم دارد و هر جا که کوچکترین مجادله و منازعه ایجاد شود میدان تاخت و تاز شیطان برای وسوسه انداختن و مشتعل کردن آتش نزاع، هموار می‌شود و شیطان سعی دارد مردم نیک و بردبار را زودتر از دیگران به خشم وا دارد و از کنترل خارج سازد، پس خداوند متعال آگاه کردن از مکاید شیطان، معالجه و برخورد با شیطان را نیز روشن ساخته است. که هرگاه دیدید به هنگام خشم کنترل از دست می‌رود بدانید که شیطان دارد غالب می‌شود، پس بی‌درنگ متوجّه الله شده به او پناه آورده به درگاه الهی دعا (استعاذه) کنید، که: **«رَبِّ**

۱- مؤمنین آیه ۹۸-۹۶.

اَعُوْذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِيْنَ وَ اَعُوْذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَحْضَرُوْنَ»[۱].

وَ اِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِاٰيَةٍ قَالُوْا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا ؕ قُلْ اِنَّمَا اَتَّبِعُ
واگر تو به نزد آنها آیه‌ای نیاوردی، می‌گویند چرا از طرف خود انتخاب نکرده، بگو من اتّباع می‌کنم
مَا يُوْحٰى اِلَيَّ مِنْ رَّبِّيْ ۚ هٰذَا بَصَآئِرُ مِنْ رَّبِّكُمْ وَ
آنچه را که وحی شده بر من، از طرف پروردگارم این تذکراتی‌است از طرف پروردگارتان، و
هُدًى وَّ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ﴿۲۰۳﴾ وَ اِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ فَاسْتَمِعُوْا
هدایت و رحمتی است برای کسانی که مؤمن باشند. و هرگاه خوانده شود قرآن گوش کنید
لَهٗ وَ اَنْصِتُوْا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ ﴿۲۰۴﴾
به آن و خاموش باشید تا که بر شما رحم کرده شود.

خلاصهٔ تفسیر

وقتی که شما (از معجزاتی که بنابر ضدّ و عناد خواهان آنها هستند) معجزهٔ به روی آنها ظاهر نمی‌کنید (زیرا که حق تعالیٰ به مقتضای حکمت آن را پدید نمی‌آورند) پس آنها (به قصد نفی رسالت شما) می‌گویند که شما (اگر نبیّ هستید، پس) چرا این معجزه را (در ظاهر پدید) نمی‌آورید شما بگویید که (وظیفهٔ من این نیست که به اختیار خود معجزه بیاورم، بلکه وظیفه اصلی من این است که) من از آن اتّباع بکنم که از طرف پروردگارم به من دستور داده شده، (در این تبلیغ هم آمد، البته برای اثبات نبوت خود، معجزه امری ضروری است، پس آن به وقوع پیوسته است، چنانکه بزرگترین آنها یکی خود همین قرآن است، با این شأن که) این گویا خیلی دلایل‌اند از طرف پروردگارتان (زیرا که هر مقدار سورهٔ آن، به مثل اینکه یک نوع معجزه است. پس با این حساب، مجموع قرآن چقدر دلایل شد، و این دلیل بودن آن عام است) و (امّا نافع بودن آن

۱- مؤمنون، آیه ۹۷.

بالفعل به تسلیم کنندگان او چنانکه آن) هدایت و رحمت است برای کسانی که (بر آن) ایمان دارند و (شما به آنها چنین هم بگویید که) هرگاه قرآن خوانده شود (مثلاً جناب رسول‌الله ﷺ آن را تبلیغ فرمایند) به سوی آن گوش فرا دهید و خاموش باشید (تا که معجزه بودن آن و تعالیم آن کاملاً در فهم شما بیایند) امید است که بر شما رحمت (جدید یا مزید) باشد.

معارف و مسایل

در آیات مذکور ثبوت حقانیّت رسالت نبی‌کریم ﷺ و پاسخ به شک و تردید مخالفین متعلق به آن و در ضمن تعدادی احکام شرعی ذکر گردیده است. برای اثبات رسالت به همه انبیا علیهم‌السلام معجزاتی عنایت گردیده است، و به همین مناسبت به سیّد الانبیا ﷺ نیز قدری معجزات داده شد که از معجزات انبیای سابق بیشتر و واضح‌تر می‌باشند.

تعداد معجزات آن‌حضرت ﷺ که از قرآن و احادیث صحیحه ثابت‌اند بسیار زیاداند. علما در باره آنها کتاب‌های مستقّل و مبسوطی نوشته‌اند: از جمله «**خصائص الکبریٰ**» علامه سیوطی که در دو جلد قطور بر این موضوع نگاشته شده، و مشهور و معروف است.

امّا باوجود ظاهر شدن معجزات بی‌شمار رسول‌کریم ﷺ باز هم مخالفین از روی ضدّیت و عناد نوع معجزاتی را از پیش خود تعیین و از رسول گرامی ﷺ مطالبه می‌کردند که قبلاً ذکر آن در همین سوره گذشت.

دو آیه مذکور، در حقیقت جوابیه‌ای برای آن گروه است که بنابه سلیقه خود درخواست معجزه می‌کنند، در حالی که معجزه پیامبر ﷺ بر رسالت او یک گواه و دلیل می‌باشد، زیرا هرگاه گواه و دلایل معتبر در برابر مدعی ارائه شد و مدعی در برابر دلایل محکم اعتراضی ننمود و بر ادعای خویش اصرار نورزید، مسلماً نتیجه به نفع مدعی علیه پایان می‌پذیرد. در حالی که دشمنان و مخالفان ضمن مشاهده و تسلیم در برابر معجزات

پیغمبر، از روی عناد و کینه، چنین اظهار داشتند که اگر چنانچه فلان معجزه را به ما نشان دهی آنگاه ما تسلیم خواهیم شد. در اینجا بود که در اوّلین آیه فرمود: وقتی برای انکار رسالت شما می‌گویند که شما فلان نوع معجزه را نشان ندادید شما چنین پاسخ دهید که: وظیفه من این نیست که به اختیار خود معجزه آورم، بلکه وظیفه من اینست که من از احکامی اتباع کنم که از طرف ربّ بر من، به وسیله وحی ارسال می‌گردند که در جمله آنها تبلیغ هم شامل است، لذا من به انجام وظایف محوله خویش مشغولم، و معجزات ارائه شده برای اثبات رسالت کافی است، پس مطالبات معاندانه و مغرضانه شما قابل اعتنا نمی‌باشند.

از جمله معجزات ارائه شده، قرآن چنان معجزه‌ای است که در بدو نزول همه مردم جهان را به مبارزه دعوت کرد و مغرضان و منکران را برای آوردن کوچکترین سوره‌ای چون خود، به میدان طلبید، امّا همه جهانیان با کوشش کامل از آوردن مثل آن عاجز مانده‌اند. این دلیلی است بس واضح و محکم بر اینکه قرآن سخن هیچ مخلوقی نیست و تنها کلام بی‌مثل حق تعالی است.

سپس فرمود: «**هٰذَا بَصَآئِرُ مِنْ رَّبِّكُمْ**» یعنی: این قرآن از جانب پروردگارتان مجموعه‌ای از دلایل و معجزات است. لذا اگر کسی اندک تأملی در قرآن کند قطعاً به ژرفای عظمت و وسعت اعجاز آن پی برده و یقین خواهد کرد که قرآن، کلام خداوند متعال است. سپس فرمود: «**وَ هُدیً وَّ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ**» یعنی: قرآن برای کسانی که بر او ایمان بیاورند راهنما و رحمت ویژه‌ای به شمار می‌آید که مؤمنان را به سر منزل سعادت نایل می‌گرداند.

در دوّمین آیه نشان داده شده‌است که قرآن مجید اگر چه برای مؤمنین رحمتی است امّا استفاده از این رحمت، مستلزم چندین شرایط و آداب هست که آنها را با خطاب عمومی چنین ذکر فرمود: «**وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ وَاَنْصِتُوْا**» وقتی که قرآن خوانده شود شما به آن گوش فرا دهید و خاموش باشید.

در بارهٔ شأن نزول این آیه، روایات متعددی وجود دارد که آیه مذکور در باره کدام یک از قرائت، نماز، خطبه، یا امر دیگری آمده‌است. لذا عقیدهٔ عموم مفسرّین بر این است که همانگونه که الفاظ آیه عام‌اند حکم آن هم عام بوده و شامل همه احوال است مگر موارد استثنایی. و چنین استدلال کرده‌اند که مقتدی نباید پشت سر امام قرائت بخواند و نظر بعضی از فقها بر این است که در سکتات امام، مقتدی باید فاتحه بخواند، که البته در اینجا، جای این بحث نیست. علمای کرام کتابهای فراوانی را در این نوع مباحث به رشته تحریر در آورده‌اند که علاقه مندان می‌توانند به آنها مراجعه نمایند. پس مضمون اصلی آیه این است که قرآن کریم علاوه بر هدایت، رحمتی نیز هست و کسی مشمول امتیاز رحمت خواهد بود که شرایط آداب و احترام قرآن را بوجهی نیکو بجای آورده، بر آن عمل کند. و یکی از آداب برجسته قرآن همین است که هرگاه قرآن خوانده شود، مستمعین باید بدان گوش فرا دهند و خاموش باشند، و در گوش کردن به آن این اصل هم دخیل است که با جدیّت تمام بر آن عمل نمایند[1].

در پایان آیه فرمود: «**لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ**» که اشاره به آن است که رحمت بودن قرآن موقوف بر بجای آوردن آداب آن است.

چند نکته ضروری برای شنوندگان به هنگام تلاوت قرآن

به هنگام قرائت نماز، مقتدی باید به قرائت امام کاملاً گوش دهد. هر چند که همه مردم این را می‌دانند ولی نسبت به این مسأله کاملاً غفلت می‌ورزند. چون اگر کسی آداب تلاوت را رعایت نکند بجای رحمت مستوجب قهر و غضب الهی قرار می‌گیرد. پس بر همه لازم است که قرآن را کاملاً بشناسند و از جان و دل بدان گوش فرا دهند و حواس خود را جهت

۱- مظهری و قرطبی.

دریافت آن متمرکز سازند، و همین است حکم شرعی خطبه جمعه و غیره. که آن حضرتﷺ در باره خطبه چنین فرموده است که: «**اذا خرج الامام فلا صلوٰة و لا کلام**» یعنی: هرگاه امام برای خطبه بیرون رود، یعنی، وقتی که مشغول خطبه است نه نماز درست است و نه سخن گفتن.

و در حدیثی دیگر نیز آمده است که به هنگام خطبه کسی به دیگری بطور نصیحت چنین هم نگوید که خاموش باش (بلکه با دست اشاره کند) به هر حال به هنگام خطبه هیچ نوع نماز، تسبیح و سخن و درود، و غیره جایز نمی‌باشد.

فقهای کرام فرموده‌اند که آنچه حکم مربوط به خطبه جمعه است عیناً همان حکم، در خطبه‌های عیدین، نکاح و غیره نیز صدق می‌کند که در آن وقت گوش دادن و خاموش ماندن واجب است. اگر کسی به تنهایی تلاوت کرد آیا خاموش ماندن و گوش کردن بر دیگران واجب است یا خیر؟

فقها در این باره اختلاف نظر دارند، بعضی در این صورت هم گوش دادن و خاموش ماندن را واجب دانسته، و خلاف ورزی آن را گناه شمرده‌اند. بنابر این در چنین مواقع که مردم به کارهایی مشغول باشند یا استراحت کنند خواندن قرآن را با صدای بلند به هیچ وجه جایز ندانسته‌اند و حتی کسی که در چنین مواقع قرآن را با صدای بلند بخواند او را مجرم شمرده‌اند. در خلاصة الفتاوی و غیره چنین نوشته شده‌است. امّا برخی دیگر از فقها معتقدند که به قرائت قرآن تنها در مواضع واجب چون نماز و خطبه و غیره، شنیدن و گوش دادن آن واجب است، و اگر کسی به تنهایی تلاوت کند یا چند نفر در مکانی بطور انفرادی تلاوت می‌کنند، گوش دادن و خاموش ماندن واجب نمی‌باشد، زیرا که از احادیث صحیحه ثابت است که رسول‌گرامیﷺ در نمازهای شب، قرائت را به جهر می‌خواند و ازواج مطهرات در حالت خواب بودند و بسا اوقات صدای ایشان خارج از اتاق شنیده می‌شد.

و در حدیثی دیگر از بخاری و مسلم چنین آمده است که:

رسول‌اللهﷺ در یک سفر بعد از انداختن رختخواب در شب، به وقت صبح فرمود که: «**من همسفران اشعری خود را با صدای تلاوت ایشان در تاریکیهای شب، شناختم، که خیمه‌های‌شان کجا و کدام طرف می‌باشند، گر چه از اقامتگاه آنها، در روز اطّلاع نداشتم**»

در این واقعه هم آن‌حضرتﷺ آن همراهان اشعری تبار خود را منع نفرمود، که چرا با صدای بلند قرآن تلاوت می‌کنند و به استراحت کنندگان و مستمعان هم دستور نداد که هرگاه قرآن خوانده می‌شود همگی برخیزید و بنشینید و به قرآن گوش فرا دهید. از این نوع روایات، فقها در باره تلاوت خارج از نماز مجال داده‌اند امّا بهتر و اولیٰ به نزد همه اینست که هرگاه در خارج هم صدای تلاوت قرآن بلند شد به آن گوش داده خاموش باشند. امّا در جایی که مردم در خواب باشند یا به کار خود مشغول باشند در این هنگام تلاوت با صدای بلند مناسب نیست.

و هم چنین تلاوت قرآن را از رادیو و یا از بلندگو پخش کردن در مساجد که سبب اختلال در خواب و آرامش مردم می‌شود و امکان توجه و گوش دادن کمتر است، درست نیست.

علامه ابن همام نوشته‌اند که هرگاه امام در نماز، یا خطیب در خطبه، مطلبی در باره جنّت و دوزخ بخواند پس در آنوقت دعای خواستن جنّت و پناه جستن از جهنّم هم درست نیست؛ زیرا که طبق این آیه وعده رحمت با کسی است که به وقت تلاوت قرآن خاموش باشد، و کسی که خاموش نباشد با او وعده‌ای نیست؛ البته در نمازهای نفلی به هنگام تلاوت اینگونه آیات در خفیه دعا خواستن از سنّت ثابت و موجب ثواب است[1].

وَاذْكُرْ رَّبَّكَ فِىْ نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَّ خِيْفَةً وَّ دُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ

و با زاری و ترس و لرز و با فرو صدایی و آهسته پروردگار خود را از ته قلب

۱- مظهری.

بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِّنَ الْغٰفِلِيْنَ﴿۲۰۵﴾ اِنَّ الَّذِيْنَ عِنْدَ رَبِّكَ

صبحگاه و شامگاه یاد نما! و از بی‌خبران مباش. بی‌شک کسانی که به نزد پروردگارت باشند

لَايَسْتَكْبِرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِهٖ وَ يُسَبِّحُوْنَهٗ وَ لَهٗ يَسْجُدُوْنَ﴿۲۰۶﴾

از بندگی او تکبّر نمی‌ورزند و او را به پاکی یادکرده، و او را سجده می‌کنند.

خلاصهٔ تفسیر

و (شما به هر کسی بگویید که) ای بنده پروردگارت را یاد کن (به تلاوت قرآن یا به تسبیح و غیره چه) در دل خود (یعنی، با صدای پایین و آهسته) با عاجزی و (چه) با صدای پایین‌تر از صدای بلند (با همان افتادگی و ترس) صبح و عصر (علی الدوام) و (مطلب از دوام اینکه) خود را در ردیف اهل غفلت بشمار نیاورد که (لبهای شما از زمزمه ذکر مامور به باز ایستند) یقیناً کسانی که (از ملائکه) به نزد پروردگار تو (مقرّب) هستند آنها از عبادت او (که در آن عقاید اصلیه می‌باشند) تکبر نمی‌کنند و او را به پاکی یاد می‌کنند (که این طاعت لسانی است) و او را سجده می‌کنند. (که این از اعمال جوارح است).

معارف و مسایل

در آیات قبل، ذکر شنیدن قرآن مجید و آداب آن بیان شد، و در این دو آیه به نزد عموم مفسرین، دستور مختص ذکرالله تعالیٰ می‌باشد، که تلاوت قرآن هم شامل است، و به نزد حضرت عبدالله‌بن‌عبّاس مراد از این ذکر هم، تلاوت قرآن است. و آدابی که در اینجا بیان شده‌است آن هم متعلّق به تلاوت قرآن می‌باشند؛ امّا عموم مفسّرین اعتقادشان بر این است که علاوه بر آداب قرآن، دستور و آداب اذکار هم همین طور می‌باشند.

به هر حال در این آیه، به انسان حکم شده‌است که دایماً خدا را یاد

کند. در ضمن آن، اوقات و آداب آن هم بیان شده‌است.

احکام ذکر خفی و جلی

نخستین ادب در بیان آهسته یا بلند ذکر کردن است که قرآن کریم در این باره آدمی را به دو روش ارشاد و به انتخاب آن مختار گردانیده است: ۱- ذکر خفی. ۲- ذکر جلی. که درباره ذکر خفی فرموده است: «**وَاذْكُرْ رَّبَّكَ فِيْ نَفْسِكَ**» پروردگارت را در دل خود یاد کن. که آن هم دو صورت دارد؛ اوّل ذکری که تنها در دل صورت گیرد و صفات و ذات خالق را در فکر و اندیشه به یاد آورد، بدون آنکه زبان در حرکت باشد، که این‌گونه ذکر را «ذکر قلبی و تفکّر باطنی» گویند.

دوّم اینکه ذکر قلبی توأم با ذکر زبانی باشد که با صدای پایین حروف اسمای حسنیٰ را ادا کند، که این نوع ذکر از همه افضل و بهتر است؛ زیرا کسی که ذکر می‌کند باید مضمون آن را در دل بیاورد تا زبان با قلب در ذکر شریک شود. در این صورت است که جلوه‌های حق در دل آدمی متجلّی می‌شود، و اگر ذکر تنها در دل و فکر صورت گیرد و با زبان ادا نشود باز هم ثواب بزرگی دارد. و از همه کمترین درجه اینست که تنها به زبان ذکر کند و قلب از آن خالی و غافل باشد و اینگونه ذکر را مولانا رومی چنین توصیف کرده‌است.

بر زبان تسبیح و در دل گاو و خر
این چنین تسبیح کی دارد اثر

مقصود مولانا رومی این‌است که وقتی ذکری تنها بوسیله زبان و بدون اشتراک قلب ادا شود آثار و برکات ذکر آنطور که باید، کاملاً مشهود نمی‌گردد. ناگفته نماند که ذکر زبانی از ثواب و فایده خالی نیست، بلکه دارای اجر فراوانی است؛ زیرا بسا اوقات است که همین ذکر زبانی موجب ذکر قلبی نیز می‌شود، و زمانی که همواره در ذکر خالق مشغول باشد قلب را

به تدریج متأثر می‌کند و آن را برای ذکر قلبی هم آماده می‌سازد. لذا کسانی که در ذکر و تسبیح به اهمیّت ذکر قلبی واقف نیستند سعی کنند تا دایماً ذکر الهی را بر زبان جاری ساخته و سرانجام به استحضار قلبی نایل آیند.

در ادامه دوّمین آیه چنین فرمود که: «**وَّ دُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقُوْلِ**» یعنی، بجای صدای بلند، با صدای آهسته بگویید. هر چند که ذاکر وقتی بـه ذکـر الله مشغول است اختیار دارد که با صدا ذکر کند، ولی شرط ادب آنست که با صدای بسیار بلند ذکر نکند، بلکه حدّ اعتدال را رعایت کند، چون صدای بلند دلیل بر آنست که ادب و احترام مخاطب در دلش اندک است. پس کسی که می‌خواهد ذکر خدا یا قرآن را با صـدا بـخوانـد لازم است کـه بـیش از ضرورت صدا را بلند ننماید و بطور کـلی حـدّ اعـتدال را مـراعـات کـند. خلاصه آنچه در این مقوله رفت، از آیه فوق سه روش برای ذکرالله و تلاوت قرآن مستفاد گشت.

اوّل: اینکه تنها با ذکر قلبی و تفکر و تصور معانی ذکر و قرآن اکتفا شود.

دوّم: اینکه تنها زبان حرکت کند و به استحضار قلبی و تفکر مـعانی صورت نگیرد.

سوم: همان عالی ترین نوع ذکر است که به هنگام ذکر یا تلاوت قرآن، زبان با صدای معتدل به حرکت بیفتد و معانی الفاظ، بر دل جایگزین شود و تفکرات قلبی و تصور معانی انجام گیرد که این همان روشی است که آیـه مذکور بدان حکم کرده‌است. همانگونه که پیشتر اشاره شد، چـون نـهایت ادب مـراعـات مـی‌شود و مـطابق دسـتورات الهـی انـجام مـی‌شود دارای حکمت‌های زیاد و فواید بی‌شماری است که بدین طـریق عـنایات ویـژه ربّ‌العالمین به بندگانش ارزانی می‌شود. در همین رابطه خداوند متعال، در آیه ۱۱۰ سوره اسراء، نیز توضیح بیشتری را ارشاد فرموده‌است که: «**وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَ لَا تخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيْلاً**» در این آیـه بـه آن‌حـضرتﷺ دسـتور رسیده که در قرائت خویش، نه بیش از حد جهر کند و نه کاملاً اخفا!، بلکه

کیفیت متوسطی در بلندی و آهستگی را در نظر گیرد. و آن‌حضرتﷺ به حضرت صدیق اکبرؓ و فاروق اعظمؓ راجع به قرائت در نماز، این چنین هدایت و راهنمایی فرمود.

در حدیث صحیح آمده‌است که یک بار آن‌حضرتﷺ در شب از خانه بیرون آمد و به در خانه صدیق اکبرؓ رسید دید که او در نماز مشغول است امّا آهسته به تلاوت مشغولند، سپس به در خانه فاروق اعظمؓ رسید، دید که او با صدای بلند دارند تلاوت می‌کنند، وقتی هر دو به وقت صبح به خدمت آن‌حضرتﷺ مشرّف شدند آن‌جنابﷺ به صدیق اکبرؓ فرمود: که دیشب من به نزد شما آمدم دیدم که تو با صدای آهسته تلاوت می‌کردی، صدیق عرض کرد: یا رسول الله! کسی که من می‌خواهم صدایم را به گوشش برسانم او شنید، و این مراد من بود، و کافی است. و هم چنین به فاروق اعظمؓ فرمود که: تو با صدای خیلی بلند مشغول تلاوت بودی، او عرض کرد که: هدف من از بلند در قرائت این بود که خواب بر من غلبه نکند، و شیطان از صدای بلند تلاوت قرآن بگریزد، پس آن‌حضرتﷺ چنین قضاوت فرموده، به صدیق اکبرؓ دستور داد که قدری صدایت را بلندتر کن، و به فاروق اعظمؓ فرمود: که تو نیز قدری صدایت را آهسته‌تر کن[1].

در ترمذی روایت شده‌است که بعضی از صحابه از حضرت عایشه صدیقه در باره تلاوت آن‌حضرتﷺ سؤال کردند که آیا بلند بود یا آهسته؟ او پاسخ داد که گاهی بلند بود و گاهی آهسته و به هر دو طریق تلاوت می‌کرد، و در نماز نفل شب و تلاوت خارج نماز، بعضی اوقات صدای بلند را می‌پسندید، و بعضی اوقات آهسته را ترجیح می‌داد. و به همین سبب است که امام ابوحنیفهؒ فرمود که تلاوت کننده اختیار دارد که به هر نحوی که می‌خواهد تلاوت کند. البته در نظر فقهای کرام تلاوت قرآن با

۱- ابوداود.

صدا، مستلزم چند شرط است:
نخست اینکه: با صدا خواندن عاملی جهت کسب شهرت و ریا نباشد.
دوّم اینکه: از صدای او دیگران آزرده نشوند، و در نماز و تلاوت و امور دیگران خللی ایجاد نگردد. و اگر صدا سبب آوازه و شهرت و احیاناً تظاهر گردید پس در آن صورت آهسته خواندن، افضل و ارجح است. و آنچه در تلاوت قرآن ضروری است حکم آن در اذکار و تسبیح هم لازم الإجراست.
این سؤال مطرح است که آیا ذکر بلند افضل است یا ذکر آهسته؟ که در پاسخ باید گفته شود که کیفیت آن به اعتبار اشخاص و احوال مختلف است، برای بعضی بلند بهتر می‌باشد و برای بعضی آهسته، و نیز در بعضی اوقات بلند بهتر می‌باشد و در بعضی مواقع آهسته[1].
و امّا دوّمین ادب تلاوت و ذکر اینست که با تضرّع و افتادگی تمام انجام گیرد و آن نتیجه استحضار عظمت و جلال حق تعالیٰ است و بر مفهوم و معنی آنچه ذکر یا تلاوت می‌کند باید مدّ نظر داشته باشد.
سوّمین ادب: همانگونه که در آیه از لفظ «**خیفة**» استفاده شده‌است، حکم آن این‌است که ذکر و تلاوت قرآن، با نهایت خوف و ترس انجام شود، ترس از اینکه نمی‌توانیم آن‌طور که باید، حقِ عبادت و عظمت باری تعالی را ادا کنیم، چون امکان دارد از ما بی‌ادبی صادر گردد. و دیگر اینکه چون فرجام حیات مان نامعلوم و خاتمه کارمان ناآشکار است، پس باید از آلودگی به گناه اندیشید و از عذاب دردناک الهی ترسید. به هر حال باید ذکر و تلاوت آن‌چنان با فروتنی و ترس و خوف انجام گیرد که بتواند رضایت خاطر ربّ‌العالمین‌را فراهم آورد. برای دعا هم همین آداب در آیه ۵۵ سوره اعراف چنین آمده است که: «**اُدْعُوْا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَّ خُفْيَةً**» در آنجا بجای «**خیفة**» لفظ «**خفیة**» آمده است. و معنی آن ذکر کردن با صدای آهسته است. گویا یکی از

۱- تفسیر مظهری و روح البیان.

آداب ذکر و تلاوت اینست که با صدای پایین و آهسته انجام یابند، امّا این آیه، این معنی را هم روشن کرد که اگر چه ذکر با صدای بلند ممنوع نیست، امّا شرطش اینست که ذاکر نباید بدون جهت با صدای بلند ذکر کند و نیز صدا را آنقدر بلند نکند که کیفیت خضوع و خشوع و جوانب تضرّع و انکسار از بین برود.

در پایان آیه، اوقات ذکر و تلاوت بیان شده‌است که باید به وقت صبح و شام باشد، و این معنی هم می‌تواند مراد باشد که حد اقل در دو مرتبه صبح و شام باید به ذکر الله مشغول باشند و این هم می‌تواند باشد که مراد از صبح و شام تمام شب و روز است، هم چنانکه منظور از مشرق و مغرب، تمام عالم می‌باشد. پس در اینصورت معنی آیه اینست که بر انسان لازم است که همیشه در هر حال پای‌بند ذکر و تلاوت باشد، چنانکه حضرت عایشه صدیقه‌رضی‌الله‌عنها فرموده‌است که رسول‌اکرمﷺ هر وقت در هر حال به یاد خدا مشغول بود.

و در پایان آیه فرمود: «**وَلَا تَكُنْ مِّنَ الْغٰفِلِيْنَ**» با فرو گذاشتن یاد خدا در جمع غافلین داخل نباشید که این خسران بسیار بزرگی به شمار می‌آید.

در دوّمین آیه برای عبرت و نصیحت مردم عادت ویژه‌ای از مقربان الهی بیان شده‌است که کسانی که مقرّب بارگاه الهی هستند از عبادتش تکبّر نمی‌کنند. مراد از مقرّب بودن‌شان به نزد خدا مقبول بودنشان است که در آن همه فرشتگان و انبیاعلیهم‌السلام و صالحین امّت شامل‌اند. و مقصود از تکبّر اینکه خود را بزرگ پنداشته در عبادت او کوتاهی نخواهند کرد، بلکه خود را نیازمند و ناتوان دانسته همیشه به یاد خدا و عبادت او مشغول شده، تسبیح او را می‌خوانند و خدا را سجده می‌کنند.

پس معلوم شد کسانی که همواره به یاد خدا و به عبادت دایمی او موفّق شوند و به این سعادت دست یابند نشانهٔ این‌است که آنها در آن هنگام به قرب الله تعالیٰ و توجّهات و عنایات عالیه ربّ‌العالمین نایل گشته‌اند.

بعضی از فضایل و احکام سجده

در اینجا از عبادت نماز به این سبب تنها، سجده را ذکر کرد که در تمام ارکان نماز، سجده از فضیلت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد.

در «**صحیح مسلم**» است که شخصی به حضرت ثوبان رضی الله عنه گفت که به من چنان عملی نشان ده، که به وسیله آن بتوانم به جنّت راه یابم، حضرت ثوبان سکوت فرمود. او باز سؤال کرد و ایشان باز خاموش ماندند وقتی که بار سوّم سؤال را اعاده کرد او پاسخ داد که بنده شخصاً همین سؤال را از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم پرسیدم آن‌جناب به من چنین وصیّت فرمود که زیاد سجده کن؛ زیرا که اگر تو یکبار سجده کنی، خداوند بخاطر آن برای تو یک درجه، بلند می‌فرماید، و یک گناه می آمرزد. او می‌گوید که من‌بعد از ثوبان حضرت ابوالدرداء را ملاقات کردم از او هم سؤال کردم او هم همین پاسخ را به من داد.

و در «**صحیح مسلم**» به روایت حضرت ابوهریره رضی الله عنه منقول است که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرموده که بنده زمانی از همه به پروردگار خود نزدیک می‌شود که در سجده باشد، لذا در سجده دعا بسیار بخوانید زیرا امید اجابت ایزدی خیلی زیاد است.

لازم به یادآوری است که عبادتی تنها به سجده معروف نیست، بلکه مراد خواندن نماز با تضرّع و فروتنی است، و مراد از کثرت سجده، به نزد امام ابوحنیفه رحمه الله آنست که علاوه بر نمازهای یومیه، نماز نوافل زیاد بخوانند؛ زیرا به هر مقدار که نماز نفل، بیشتر خوانده شود، سجده‌های بیشتری صورت می‌گیرد و در نتیجه از فضایل ویژه سجده که همان انکسار و نهایت تسلیم به درگاه خالق متعال است، برخوردار می‌گردد که امید می‌رود به رضایت قرب الی‌الله نایل گردد. و هم چنین اگر کسی تنها سجده کرده، دعا بخواند در آن اشکالی نیست و آن هم دعا در سجده، مختص نمازهای نوافل است نه فرایض.

سوره اعراف به همین جا پایان پذیرفت، در حالی که آخرین آیه آن آیه‌سجده است. در «**صحیح مسلم**» به روایت حضرت ابوهریره منقول است که هرگاه یکی از بنی آدم، آیهٔ سجده را بخواند، سپس سجده تلاوت بـجای آورد شیطان نالان و فریادکنان گریخته ومی‌گوید: وای افسوس! که به انسان دستور سجده داده شد که خدای را سجده کنید و آنها بجای آوردند پس جایگاه‌شان جنّت شد، و به من‌هم همین‌دستور رسیده بود من‌نافرمانی کردم جای من جهنّم شد.

«**پایان**»

